

و سرکوب شیخ نشین خوزستان

بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا
در جنوب غربی ایران

۱۳۰۴-۱۲۷۶ش ۱۹۲۵-۱۸۹۷م

دکتر ویلیام تئودور سترانک
ترجمه: صفاءالدین تبرّائیان


بسم الله الرحمن الرحيم

حکومت شیخ خزعل بن جابر
و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان

بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران
۱۸۹۷-۱۹۲۵م / ۱۲۷۶-۱۳۰۴ش

دکتر ویلیام تئودور سترانک

ترجمهٔ
صفاءالدین تبرّائیان

Strunk William Theodore
استرانک، ویلیام تئودور، ۱۹۴۰-م
حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان: بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران ۱۸۹۷-۱۹۲۵م، ۱۲۷۶-۱۳۰۴ش / ویلیام تئودور سترانک؛ ترجمه صفاءالدین تبرائیان، محمد عوادزاده. ـ تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵.
۴۶۵ ص.: مصور.
ISBN 964-6357-83-0
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: The reign of shaykh khazual Ibn Jabir and the suppyessiion of the principality of Arabistan...
کتابنامه: ص. ۳۸۹-۴۱۰.
نمایه.
۱. خزعل، ۱۲۴۲-۱۳۱۵. ۲. ایران ـ تاریخ ـ پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰. ۳. خوزستان ـ تاریخ ـ قرن ۱۴ اعراب ـ ایران ـ خوزستان. الف. تبرائیان، صفاءالدین، ۱۳۳۹. ب. عوادزاده، محمد. ج. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. د. عنوان.
۹۵۵/۰۸۲۲
DSR۱۲۹۸/ ۸ح۵الف
۱۳۸۵

حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان:

بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران ۱۸۹۷-۱۹۲۵م، ۱۲۷۶



مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

تهران، خیابان ولی‌عصر، شهید فیاضی (فرشته)، نبش چناران، شماره ۱۲۸

صندوق پستی: ۱۹۳۹۵/۱۹۷۵، تلفن: ۸-۲۲۶۰۴۰۳۷

پست الکترونیکی: info@iichs.org

نشانی وب: http//www.iichs.org

نویسنده: ویلیام تئودور استرانک

مترجم: صفاءالدین تبرائیان

حروفچینی و صفحه‌بندی: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

طرح روی جلد: حسین فیلی‌زاده

طراحی، لیتوگرافی، چاپ و توزیع: مؤسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر

تهران، خیابان ایرانشهر جنوبی، کوچه شریف، پلاک ۸، تلفن: ۸۸۲۸۹۰۳-۸۸۴۳۲۹۴

email:nazarprint@hotmail.com

چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۵

تعداد: ۱۲۵۰ عدد

قیمت: ۴۲۰۰ تومان

فهرست مطالب

درآمد مترجم

خاستگاه تاریخی حضور جدی انگلیسی‌ها در ایران به عصر صفویه بازمی‌گردد. البته این حضور شدت و ضعف داشته و برحسب تغییر اوضاع، شکل و حالت‌های گوناگونی به خود می‌گرفته است. در سده نوزدهم، جنب و جوش انگلیس در شبه‌قاره هند، منطقه خلیج‌فارس و جنوب ایران به میزان قابل توجهی افزایش یافت و به بالاترین حد خود رسید. جهان در این برهه شاهد اوج اقتدار بریتانیاست و به این امپراتوری به‌مثابه ابرقدرت می‌نگرد. دولت فخیمه از دیرباز، طی سال‌های متمادی، پشت نقاب کمپانی هند شرقی، به آبراه‌ها و مناطق حساس منطقه خلیج‌فارس، هم به عنوان راه بازرگانی و هم به‌مثابه جاده ارتباطی استراتژیک میان اروپا و هند، چشم دوخته بود.

در قرن نوزدهم، گسترهٔ خلیج‌فارس و سرزمین‌های اطراف آن، به ویژه ایران، اهمیت سوق‌الجیشی فزون‌تری یافت؛ از این‌رو شاهد کوشش مداوم انگلیسی‌ها به‌منظور تثبیت جاپای خود در این ناحیه‌ایم. ایرانیان در برهه‌هایی مقاومت‌ها و صف‌آرایی‌هایی را برابر حضور بیگانگان، از جمله انگلیسی‌ها نشان دادند که می‌توان به اتخاذ آرایش نظامی منجر به درگیری میان ایران و انگلیس به سال ۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۶م اشاره کرد. ماجرا از آن‌جا آغاز شد که پس از محاصره هرات توسط نیروهای ایران آن‌هم برای بازپس‌گیری، قوای انگلیسی به بنادر ایران یورش بردند و محمره و بوشهر را به اشغال خود درآوردند. بر اثر فشار انگلیسی‌ها، سرانجام، ناصرالدین‌شاه دست از محاصره هرات کشید و ناگزیربه انعقاد قرارداد صلح پاریس تن در داد.

بی‌گمان، در آن ایام، لندن برای مناطق نزدیک به مرزهای هندوستان اهمیت خاص و فراوانی قائل بود. انگلیسی‌ها، هم‌زمان به تقویت حضورشان از رهگذر فعالیت بازرگانی

شرکت برادران لینچ در بصره و کارون همت گماردند. اما سابقه تاریخی حکومت خاندان‌های عرب در گسترهٔ خوزستان از میانهٔ قرن نهم هجری، نخست با سلسلهٔ آل‌مشعشع آغاز می‌شود و بعد با خاندان کعب تا نیمه سده چهاردهم تداوم می‌یابد. در این پنج قرن، سرزمین پهناور خوزستان با خاک حاصلخیز، رودهای پرآب، محصولات کشاورزی متنوع، دامداری گسترده، ذخایر زیرزمینی گرانبها و اهمیت سیاسی، نظامی و بازرگانی، رخدادهای گوناگونی را شاهد بوده است.

برآمدن شیخ خزعل بن‌جابر، امیر منطقه موسوم به «عربستان» در گستره پهناور خوزستان آن روزگار، نماد افزایش اقتدار انگلیس در ایران اواخر دوران قاجاریه به‌شمار می‌آید. دولت انگلیس در وضعیت ضعف زمامداران قاجار با انگیزه‌های بیشتر راه دخالت فزون‌تر در امور داخلی ایران را در پیش گرفت و با نادیده گرفتن استقلال سیاسی و اقتصادی کشور، تمامیت ارضی ایران را مخدوش کرد.

استبداد شاهان قاجار به‌ویژه سلاطین متأخر این دودمان، بی‌کفایتی آنان در اداره مُلک، بی‌ثباتی و فقدان امنیت در جامعه، سبب شد تا شماری از شاهزادگان و اعیان، رجال و درباریان، برای حفظ مال و جان خود مخفیانه به دامان یکی از دو دولت روس و بالأخص انگلیس پناه برند و عملاً خود را تحت‌الحمایه آنان قرار دهند و در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی با اتکاء به یک قدرت خارجی، حس جاه‌طلبی خود را ارضا نمایند.

به هر روی، در دوم ژوئن ۱۸۹۷م/ یکم محرم ۱۳۱۵ق/ ۱۲ خرداد ۱۲۷۶ش مزعل، برادر خزعل هنگامی که در مقابل قصر خود در فلاحیه (شادگان) از بلم پیاده شد مورد سوءقصد قرار گرفت. واقعه قتل مزعل، فرمانروای منطقهٔ خوزستان بزرگ، ریشه در عواملی نظیر آزمندی حکمران و سنت قبیله‌ای برای کسب قدرت دارد. افزودن میزان مالیات، رفتار ناپسند و کینه‌توزانه مزعل با برادر کوچک‌ترش خزعل، نحوه تقسیم غیرعادلانه املاک پدر، جمع‌آوری و انباشت ثروت با دست زدن به هر اقدامی از جمله ازدواج با زن برادر و اعلام این‌که تمام املاک محیسن، ملک شخصی اوست، اجاره نخلستان‌های محمره به بالاترین بها و نادیده گرفتن مطالبات متصرفان موروثی آنها، نداشتن وارث پسر (شیخ مزعل عقیم بود)، تعیین شیخ عبود (پسر برادرش) به عنوان جانشین و... از عوامل اصلی افزایش نارضایتی مردم بود که بستر سوءقصد به او را فراهم کرد. در پی این ترور مشکوک و بحث‌برانگیز که منجر به مرگ مزعل بن‌جابر شد، خزعل

به قدرت رسید و تا ۱۹۲۵/ ۱۳۰۴ به مدت بیست و هشت سال فرمانروای منطقه مورد بحث بود. خزعل، یگانه فرزند ذکور بازمانده از حاج جابر، برندهٔ اصلی تصفیه‌حسابی بود که به نظر می‌رسد دست‌کم از وقوع آن مطلع بود، هرچند برخی پژوهندگان کم نام و نشان عرب تحت تأثیر هیجانات شونیسم عربی مبادرت به تاریخسازی و تحریف حقایق کرده‌اند و منکر هرگونه دخالت خزعل در قتل مزعل شده‌اند؛ حال آنکه به باور بیشتر کارگزاران و مأموران انگلیسی، برادر کوچک‌تر دست‌کم از واقعه سوءقصد باخبر بوده است.

خزعل، آخرین پسر شیخ جابر بود. جابرخان، فرزند حاج یوسف، از اعاظم بنی‌کعب و رئیس محیسن به شمار می‌آمد. وی سرحددار و حاکم محمره بود؛ شهری که در محل تلاقی نهرین کارون و اروند در رأس خلیج‌فارس واقع است و بندر مهم کشتیرانی و مرکز داد و ستد به شمار می‌آمد. شیخ جابرخان پس از سه دهه حکمرانی در حالی که بالغ بر ۹۰ سال عمر داشت بر اثر ابتلا به بیماری لاعلاجی در ناحیه مثانه، درگذشت. از وی چهار پسر به نام‌های: محمد، مزعل، سلمان و خزعل باقی ماند.

خزعل، مرد پررمز و راز و پیچیده‌ای در تاریخ سیاسی معاصر ایران به شمار می‌آید و واکاوی پیوندهایش با حکومت بریتانیا و دولت ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شیخ در مجموعه سیاست استعماری انگلیس در جنوب ایران و منطقهٔ خلیج فارس، بسیار مورد توجه مقامات بریتانیایی بود. او بر اثر جانبداری و حمایت مقامات انگلیسی با توسل به دسیسه و نیرنگ به قدرت رسید و حدود بیست و هشت سال با اقتدار به حکمرانی در خوزستان پرداخت. خزعل در مدت طولانی فرمانروایی خود آشکارا نسبت به اوامر دولت مرکزی تمرد نکرد اما از ضعف آن سوءاستفاده فراوان کرد و پایه‌های اقتدار خود را استحکام بخشید. شیوخ محمره از این‌که کارگزاران دولت مرکزی اداره برخی امور را به دست بگیرند و سیادت آنان را تضعیف نمایند، هراسناک بودند. آنان نسبت به کارکردهای خرد و کلان نمایندگان و مأموران دولتی به دیده سوءظن می‌نگریستند. از این‌رو در برابر هرگونه دخالت عمال دولت در امور روزمره محلی واکنش نشان می‌دادند و در این راه از هیچ مانع‌تراشی دریغ نمی‌ورزیدند. شیوخ همواره نسبت به از دست دادن و محدود کردن امتیازات اعراب منطقه هشدار می‌دادند و در برابر هر حرکتی که به استقلال آنان خدشه وارد می‌ساخت گارد می‌گرفتند. آنان مایل بودند همواره از میزان دخالت دولت مرکزی در حوزه قلمرو فرمانروایی خود بکاهند.

توجه داشته باشیم که خوزستان جامعه‌ای سنتی است. برخی مآخذ شمار قبایل و عشایر منطقه خوزستان را ۱۷۳ ذکر کرده‌اند که از این میان می‌توان به سرشناس‌ترین آنان مانند: بنواسد، الباویة، بنوحنظلة، الحویزی، الخزاعل، الخزرج، آل‌خمیس، الخنافره، الدبیس، الدریس، الدغاغلة، الدیالم، الزبیدات، السلامات، آل‌سیدنعمة، بنوطرف، العساکره، البوغبیش، کعب، آل‌کثیر، کعب الدبیس، کعب العماره، آل‌کنعان، بنولام، البومحسن، المحیسن، المشعشعیون، منیعات، النصار، النواصر، بنوویس، الهلالات و... اشاره کرد.

بخشی از درآمد رؤسای قبایل از رهگذر جمع‌آوری مالیات بود. آنان مناطق مختلف را میان خود تقسیم کرده بودند. عشایر، مالیات خود را به منظور تأدیه به دولت مرکزی دراختیار شیخ اقلیم خود قرار می‌دادند. خزعل، محمره، اهواز، آبادان، فلاحیه، رود کارون، بهمنشیر، جرّاحی، هندیجان و... را به مثابه ملک شخصی خود می‌پنداشت. وی در کشتیرانی منطقه بالای رود کارون سهم داشت و بر سرویس آبی منظمی که برای رفت و آمد میان اهواز و شوشتر دایر شده بود، نظارت داشت. از ناحیه خوزستان محصولات مهمی چون خرما، گندم، باقلا، برنج، پنبه، پشم و حتی تریاک به خارج صادر می‌شد. گفته می‌شود از سال ۱۸۹۳ مقادیری تریاک ایران از طریق محمره صادر شد؛ جنسی که برای آن تقاضای جهانی فراوانی وجود داشت و درآمد سرشاری را ارمغان می‌آورد.

خزعل پس از کسب قدرت کوشش کرد انگلیسی‌ها، دولت مرکزی، و قبایل قلمرو خود را راضی نگه دارد. وی دست به اصلاحات در سامانه حکمرانی محلی زد. به عنوان نمونه، خزعل در پی قتل مزعل و ره‌یافت به قدرت اعلام کرد با پایان یافتن فصل خرما، تمام نخلستان‌هایی که قبلاً به وسیله شیخ مزعل تصاحب شده بود به صاحبان آن برگردانده می‌شود. بزرگان قبایل از این اقدام خزعل سپاسگزاری کردند. عواید شیخ از رهگذر گمرکات محمره فراوان بود و از این راه سود سرشاری نصیب او می‌شد، هرچند خزعل درآمدهای دیگری نیز داشت. وی گمرکخانه اهواز را به شیخ باوی‌ها اجاره داده بود. این اقدام نوعی کمک پنهان و گونه‌ای حق‌السکوت برای آن قبیله به شمار می‌آمد. باوی‌ها با بهره‌گیری از این رانت توانستند گندم خود را بدون پرداخت عوارض صادر کنند. خزعل بر ورود اسلحه کنترل شدیدی را اعمال می‌کرد و نسبت به مصادره سلاح‌های قاچاق رقبای سیاسی، درنگ نمی‌کرد. وی با هر اقدامی که می‌توانست منجر به اصلاح و بهبود وضع اداره گمرک و یا نظام مالیاتی شود مخالفت می‌ورزید. هرچند

بهانه ظاهری شیخ آن بود که اگر ایرانی‌ها عوارض گمرکی را بر اعراب تحمیل کنند، فرمانروایی او بر عشایر زیر نفوذ از دست خواهد رفت و در آن صورت یا وادار به استعفا و یا کشته خواهد شد که در هر صورت به منافع انگلیس لطمه وارد می‌آمد.

منافع سیاسی انگلیس در جنوب ایران و خوزستان، همچنین نگرانی آن‌ها نسبت به حراست از راه‌های منتهی به هند، که به نوعی گوهری برای امپراتوری آنان به شمار می‌آمد، ایجاب می‌کرد تا در زمانه قجران، ایران از دولت قوی برخوردار باشد که بتواند به نوعی حائل، جلوی توسعه‌طلبی روسیه بایستد. دولتمردان انگلیسی با کارت خزعل در جنوب ایران و منطقه خلیج‌فارس در برابر روسیه بازی می‌کردند. آنان به هر قیمتی قصد داشتند نسبت به حفظ موقعیت مسلط خود در منطقه و حتی بهبود آن اقدام نمایند. خزعل نیز از اهرم بیم و نگرانی انگلیسی‌ها نسبت به طرح‌های توسعه‌طلبانه و تهدیدآمیز عثمانی و روسیه در منطقه له خود سود می‌جست. وی به نوعی شبه‌استقلال مانند آنچه شیخ مبارک در کویت با حمایت انگلیسی‌ها به دست آورده بود، می‌اندیشید. شیخ قصد داشت به بریتانیایی‌ها بقبولاند که او محور عمده و کلیددار سیاست در خلیج‌فارس و جنوب ایران به شمار می‌آید و نمی‌توان او را نادیده گرفت و یا حذف کرد. خزعل به هر دری می‌زد و به هر بهانه‌ای متوسل می‌شد تا به هر قیمتی از انگلیس نوعی تضمین دریافت کند. دولتمردان بریتانیایی او را پا در هوا نگه داشته بودند. سیاست دولبه و دوسویه بریتانیا جواب داده بود. آنان از اصرارهای شیخ برای گریز از مرکز حکومت، همچنین هراس دارالخلافه‌نشینان نسبت به جدایی خزعل، نهایت بهره را در بندبازی سیاسی و نزدیک کردن و گره زدن طرفین و ایفای نقش میانجی و حکمیت به نفع خود بهره جستند. دولت انگلیس به منافع تجاری، حفظ امنیت عمومی و پیشبرد مسائل استراتژیک در منطقه می‌اندیشید. کشف نفت توسط یک شرکت انگلیسی در میدان نفتون مسجدسلیمان، درخواست‌های خزعل را پررنگ‌تر ساخت. خزعل با مانورهای زیرکانه‌اش همواره وانمود می‌کرد از اوضاع ناراضی است تا بر اثر تقلا با گرفتن تضمین‌ها و امتیازات بیشتر حس زیاده‌خواهی‌اش را اندکی فرونشاند و موقعیت خود را مستحکم سازد. برای لندن ممکن نبود امتیازات بیشتری به شیخ دهد. دولتمردان انگلیسی مایل نبودند روابط خود با حکومت مرکزی در ایران را به مخاطره افکنند.

با آغاز جنگ جهانی اول، اوضاع منطقه پیچیده‌تر شد. پس از شروع نبرد، شیخ

خزعل به‌رغم تلگراف‌های متعدد روحانیان بزرگ مقیم عتبات عالیات، به‌خصوص نجف، با توجه به علقه‌های آشکار و پیوند سرّی با انگلیسی‌ها، حاضر نشد به عنوان یک مسلمان شیعه به جنبش جهاد بر ضد انگلیس بپیوندد. وی نه‌تنها رخصت گرویدن نیروها و عشایر تحت فرمانروایی‌اش به حرکت جهاد بر ضد اشغالگران را نداد بلکه در واقعه تسخیر بندر مهم و استراتژیک بصره نیز کمک‌های فراموش‌ناشدنی و شایانی به متجاوزان انگلیسی کرد. با وجود این، برحسب مدعای سیدعبدالعزیز طباطبایی (نوه صاحب عروة‌الوثقی)، بنا به درخواست آیت‌الله سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، مرجع عالیقدر مقیم نجف، شیخ به واحدهای مجاهدان اجازه داد از قلمروش عبور کنند. به هر روی، انگلیسی‌ها از راه خلیج فارس و اروندرود به عراق یورش بردند و آن را پس از سده‌ها، از دست عثمانیان خارج کردند. بریتانیا مصمم به اشغال بندر استراتژیک بصره و تسخیر سرزمین بین‌النهرین بود. انگلیسی‌ها به هیچ وجه مایل به بازپس دادن بلاد رافدین به امپراتوری رو به ضعف عثمانی نبودند. در حالی که خزعل سرگرم تحریک و سازماندهی عشایر محیسن و شماری از افراد کعب بر ضد عثمانی بود، عشایر بنی‌طرف و هویزه در برابر قشون انگلیسی در مناطق منجور، حمیدیه و مشداح به نبردهای پراکنده و سختی پرداختند؛ اما خزعل از هیچ کمکی به انگلیسی‌ها دریغ نورزید. وی در تسهیل و بسترسازی لشکرکشی آنان به عراق و سقوط بندر بصره نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد و از هیچ اقدامی در تحریک عشایر بر ضد عثمانی دریغ نورزید.

شیخ، پیش از آغاز جنگ انگلیس با عثمانی، قول پاداش بابت یاری‌رسانی و همکاری با انگلیس را از نمایندگان این کشور گرفته بود. نیروهای خزعل کمک‌های سودمندی، هرچند با احتیاط کامل، به مهاجمان انگلیسی می‌رساندند. آنان خبرها و اطلاعات گرانبهایی از اردوگاه قوای عثمانی و هرگونه تغییر آرایش و جابه‌جایی نیروهای آنان را لحظه به لحظه، به اربابان انگلیسی گزارش می‌کردند. خزعل، که از سالها پیش سرنوشت و حیات سیاسی خود را به دست انگلیسی‌ها سپرده بود، بابت همکاری‌اش با نیروهای انگلیس در فتح بصره حداقل انتظارش ریاست بر این ناحیه بود، خواسته‌ای که سیدطالب نقیب نیز توقع آن را داشت. البته خزعل گمان می‌کرد شایستگی فرمانروایی نه‌تنها بصره بلکه بر سرزمین عراق را دارد!

دولت انگلیس به پاس همکاری خزعل در کمک به نیروهای آنان در حمله به بصره،

تضمین هایی را به وی داد. سرهنگ ناکس به نمایندگی از سوی حکومت بریتانیا موظف شد به شیخ اطمینان‌های لازم را ارائه دهد. نیم‌نگاهی گذرا به این جانبداری کم‌سابقه از نوع انگلیسی که پیش از تسخیر بصره به شیخ داده شد، بسیار جالب و حائز اهمیت است: «از جانب مقامات بریتانیایی، ضمن این نامه به شما قول می‌دهم که مقامات مذکور تمامی کمک‌های لازم را در آینده برای حل مشکلات احتمالی میان جناب‌عالی و دولت ایران و در صورت تجاوز آن دولت به حکومت شما یا صدمه رساندن به حقوق پذیرفته شدهٔ شما یا تجاوز به اموال شما در خاک ایران، دراختیار شما قرار دهند. این وعده در صورت هرگونه دگرگونی‌ای هم که در حکومت ایران رخ دهد معتبر خواهد بود، خواه حکومتی خودکامه در آن کشور مستقر گردد یا حکومت مشروطه. همچنین دولت علیّه قول می‌دهد شما را تا آن‌جا که در توان دارد در برابر تهاجم قدرت‌های خارجی مورد حمایت قرار دهد و از جناب‌عالی و حکومت شما در برابر هرگونه تجاوز به حقوق پذیرفته‌شدهٔ شما یا تجاوز به اموال و زمین‌های شما که در خاک ایران قرار دارند، حمایت کند. این قول به جناب‌عالی و جانشینان شما از میان فرزندان ذکورتان داده می‌شود و تا زمانی که آن عالی‌جناب و جانشینانتان به شرایط مقرّر در پیمان‌های منعقد شده با دولت علیّه وفادار باشید و راهنمایی‌های مقام‌های بریتانیا را سرلوحه کار خویش قرار دهید و رفتارتان نسبت به آنان مورد رضایت ایشان باشد، به قوت خود باقی است، به شرط این‌که هیچ‌یک از فرمانداران محمّره بدون رضایت دولت علیّه بریتانیا و مشورت محرمانه با ایشان منصوب نشوند. در مورد دولت ایران، ما تلاشمان همواره این خواهد بود که خودمختاری جناب‌عالی، مانند امروز، محفوظ بماند.»

این اطمینان‌ها به عنصر حرف‌شنو آنان در منطقه به دفعات مورد تأکید مقامات بلندپایه بریتانیایی قرار گرفت. هرچند سیاستمداران انگلیسی به منظور متقاعد کردن خزعل به غیرقابل قبول بودن پیشنهادش مبنی بر حکمرانی بصره، همچنین فرونشاندن جاه‌طلبی و بلندپروازی‌های سیاسی وی بر موضوع تابعیت ایرانی و شیعه‌بودنش تأکید کردند که این موضوع، هرگونه عملی برای تحقق این امر را غیرممکن می‌سازد. بلندپایگان انگلیسی هیچ‌گاه خزعل را، حتی به عنوان گزینه محتمل، برای فرمانروایی بر بصره تا چه رسد بر عراق، مورد توجه قرار ندادند. جنگ جهانی رابطهٔ نیم‌بند حکومت مرکزی و شیوخ محلی را به کلی به هم ریخت و بر میزان دخالت بریتانیا در اوضاع

سیاسی ایالت افزود. در این برهه شاهد اوج اقتدار و جلوت سیاسی خزعل هستیم. اما سال‌های بعد، وقوع رخدادهایی در سطح کشور و منطقه به تضعیف فرمانروایی خزعل در خوزستان منتهی شد. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی تالی آن به قدرت‌گیری دولت مرکزی انجامید. پیدایی وضعیت جدید، ضرورت تغییر در سیاست انگلیس در منطقه را موجب آمد، هرچند جو و وضعیت تازه محصول چرخش در خط‌مشی سیاست استعماری بریتانیا در ایران بود. لرد کرزن که چندی نایب‌السلطنه هند و بعد وزیر خارجه انگلیس بود، معرف دوره‌ای از دیپلماسی بریتانیا است که در آن انگلیسی‌ها برای حفظ منافع خود در ایران، در هنگامهٔ ضعف حکومت مرکزی قائل به حمایت از حکام محلی بودند و این سیاست دیری نپایید و با کشف رضاخان و تقویت تدریجی سردارسپه و ارتش وی، جای خود را به سیاستی داد که لزوم فدا کردن حکام محلی نیمه‌مستقل در قبال جلب نظر هرچه بیشتر دولت مرکزی را ایجاب می‌کرد.

دربارهٔ چگونگی به قدرت رسیدن خزعل، فعالیت‌ها و سهمی که او در تحولات سیاسی ایران آن دوره داشت، تاکنون پژوهش جدی، قابل توجه و درخور تأملی به عمل نیامده است. صرف‌نظر از منبع مهم و معتبری چون *شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان* که دربرگیرندهٔ «خاطرات سیاسی سرپرسی لورین، وزیرمختار انگلیس در ایران» است و به اهتمام محمد رفیعی مهرآبادی به فارسی برگردانده شد و در سال ۱۳۶۳ به طبع رسید، که البته توجیه‌کنندهٔ دیپلماسی انگلیس در منطقه است، همچنین اثر گرانبها و ارزشمندی مانند *تاریخ خوزستان، ۱۸۷۸-۱۹۲۵ (دوره خاندان کعب و شیخ خزعل)* که «مطالعه‌ای در خودمختاری ایالتی و تحول» منطقه محسوب می‌شود و پایان‌نامهٔ دکترای مصطفی انصاری از دانشگاه شیکاگو در رشته تاریخ است و به سال ۱۹۷۴ تهیه و تدوین شد و سال‌ها بعد به‌کوشش محمد جواهرکلام به فارسی ترجمه گردید و در ۱۳۷۷ به زیور طبع آراسته شد، کمتر اثر مستقل و مقالهٔ پژوهشی‌ای را می‌توان در این حوزه سراغ گرفت.

اما اثر حاضر که در معرض دید نکته‌سنج اصحاب تاریخ و اهالی علاقه‌مند به مطالعات و تحقیقات تاریخ سیاسی معاصر ایران قرار گرفته است رساله دانشگاهی ویلیام تئودور سترانک با عنوان حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان می‌باشد که در آن «بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران ۱۸۹۷-۱۹۲۵م/ ۱۲۷۶-۱۳۰۴ش» مورد توجه قرارگرفته و در ۱۹۷۷م کار آماده‌سازی

آن پایان یافته است. پایان‌نامهٔ دکتری سترانک بر مبنای اسناد و مدارک آرشیوی بریتانیا تنظیم شده و برای تهیه و تدوین آن عمدتاً از میکروفیلم، مدارک و مآخذ کتابخانه اداره اسناد عمومی (PRO)، همچنین مدارک و منابع کتابخانه اداره اسناد وزارت هند (I.O) بهره گرفته شده است. رسالهٔ مؤلف در هفت فصل: فصل یکم، آغاز رابطهٔ ویژه؛ فصل دوم، دوست بریتانیایی‌ها؛ فصل سوم، نفت، آب، و راه‌آهن؛ فصل چهارم، خزعل، خان‌های بختیاری، و دولت انگلیس؛ فصل پنجم، جنگ جهانی اول؛ فصل ششم، کشمکش با رضاخان؛ فصل هفتم، سقوط شیخ خزعل، تنظیم شده است.

امیرنشین خوزستان به لحاظ سوق‌الجیشی از اهمیت فراوانی برخوردار است. منطقه‌ای که خزعل قریب سه دهه حاکم مقتدرش بود، صرف‌نظر از زمین حاصلخیز و آب و هوای منحصر به فرد برای تأمین مایحتاج کشاورزی، پس از کشف و استخراج نفت درنتیجهٔ درآمدهای سرشار حاصل از فروش طلای سیاه، که کمک فراوانی به سراسر ایران می‌کرد، از اهمیت سیاسی منحصر به فردی نیز برای ایرانیان برخوردار شد.

با مطالعهٔ این کتاب، می‌توان به چگونگی تصمیم‌گیری سیاسی نهایی کارگزاران انگلیسی، با وجود تمامی اختلاف‌نظرهای صوری کنسولگری‌های آنان درکشورمان، پی برد. در این اثر با ماهیت استعمار بریتانیا بیشتر آشنا می‌شویم که به عنوان نمونه چگونه بدون هیچ پرده‌پوشی‌ای، در رخداد جنگ جهانی اول، آشکارا از یک فرد مسلمان (خزعل) که شهروند یک کشور بی‌طرف (ایران) به شمار می‌آید، می‌خواهد به کشور مسلمان، همجوار و در ظاهر دوست ایران (عثمانی)، بدون توجه به حقوق و مقررات بین‌الملل، حمله کند؛ و این البته نقض آشکار حقوق یک کشور است.

کتاب حاضر، ترجمه‌ای است از: ولیم تیودور سترنک. *حکم‌الشیخ خزعل بن‌جابر و احتلال أمارة عربستان*. ترجمة عبدالجبار ناجی. بصرة، مرکز دراسات الخلیج، مطبعة جامعة البصرة، ۱۹۸۳. سفارش ترجمه و چاپ اثر از سوی «مؤسسه مطالعات خلیج» وابسته به دانشگاه بصره به دکتر عبدالجبار ناجی، استاد علوم سیاسی دانشگاه، داده شد.

همچنین در دو نوبت متن ترجمه با نسخه اصلی به زبان لاتین: Wiliam Theodore Strunk. *The Reign of Shaykh Khazal Ibn Jabir and the Suppression of the Principality of Arabistan.* A Study of British Imperialism in Southwestern Iran, 1897-1925, Indiana University, 1977. مطابقت داده شد. رسالهٔ حاضر عمدتاً بر پایه

اسناد گرانبها، اصلی و چاپ نشده وزارت امور خارجه بریتانیا مهیا شده است که دستیابی به نسخه‌ای از متن ترجمه به زبان عربی را مدیون دوست گرامی آقای سیدمحسن حکیم هستم و تصویری از پایان‌نامه مؤلف به زبان انگلیسی قریب شانزده سال پیش به لطف دکتر منصوره اتحادیه نظام مافی فراهم آمد. دربارهٔ نام جای‌ها و دگرنویسی آن یادآوری می‌شود که تمامی مکان‌ها با همان املایی که در رساله ذکر شده آمده است. تنها استثنا نام خوزستان است که خاستگاه تاریخی کهن دارد که به زمانه هخامنشیان بازمی‌گردد، به روزگار صفویان که خوزستان به دو بخش شرقی و غربی منقسم شد، در برهه‌ای به بخش غربی آن عنوان عربستان اطلاق گردید. در آن مقطع، مشعشعیان با عشایر عرب بر مناطقی از خوزستان دست یافتند و برای تمایز این ناحیه عرب‌نشین چنین نامی بر آن نهادند، البته به مرور این نام، دستاویز عده‌ای با اغراض تفرقه‌افکنانه و جدایی‌طلبانه قرار گرفت، امری که موجب شد بیش از هشت دهه پیش دولت ایران نام این بخش را به طور کلی به خوزستان برگرداند تا جلو سوءاستفاده‌ها گرفته شود. چنین است حکایت اروندرود که شماری از پژوهشگران به غلط از آن به شط‌العرب تعبیر کرده‌اند، حال آن‌که از گذشته بدین نام خوانده می‌شد.

به هر روی ترجمهٔ حاضر هم از متن انگلیسی است که در این راه از کمک خانم معصومه جمشیدی و آقای محمد عوادزاده، سود جستم و هم به خاطر آوانگاری و جغرافیای سیاسی محور تحقیق، از متن عربی، آن هم بعد از گذشتن از فیلتریک زبان به فارسی درآمده که امید است همچنان برقی از جان و روحی در کالبد ترجمه آن مانده باشد. دکتر ناجی برخلاف سترانک که با متون عربی ناآشناست، املای مکان‌ها را به درستی آورده است. صرف‌نظر از ۹ قطعه عکس متعلق به مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، مابقی تصاویر ارزشمند که در انتهای کتاب مشاهده می‌شود، از منابع نوشتاری به ویژه مأخذ زیر فراهم آمد: نصار أحمد الخزعلی. *الأحواز، الماضی، الحاضر، المستقبل*. کویت، شرکة الشرق الأوسط للطباعة، ۱۹۹۰، که پنج سال پیش از بیروت خریداری شد. اثری که به وجهی تأسف‌برانگیز نگاهی یک‌جانبه به رخدادهای تاریخی و سیاسی منطقه دارد و در امتداد تاریخسازی سفارشی حزب بعث حاکم بر عراق از لحنی یک‌سویه و جانبدارانه برای تقویت قومیت و شونیسم عربی از نوع رادیکال سوسیالیستی توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه آن برخوردار است. متنی که ارزیابی

ناصواب از نقش اعراب خوزستان را به خواننده القاء می‌کند. چنانچه ناجی نیز در ترجمه عنوان اثر تحت فشار مأموران اطلاعاتی ـ امنیتی حزب حاکم از اشغال امارت عربستان سخن می‌گوید!

رژیم نامشروع و نامقبول صدام همزمان با آغاز جنگ تحمیلی بر کشور ایران اسلامی، به منظور توجیه تجاوزگری خود در میان افکار عمومی، مبادرت به تحریف حقایق تاریخی کرد و با اعمال فشار به مورخان، محققان و اساتید دانشگاه و مؤسسه‌های علمی و آموزشی و بذل و بخشش مالی، آنان را وادار کرد تا با دخالت دیدگاه‌های دولتی از دایره پژوهش علمی و بی‌طرفانه خارج شوند و حتی از عربی‌سازی مناطق گسترده باستانی ایران و تحقیقات ضدفارسی و به دیگر تعبیر آنان ضدمجوسی نیز خودداری نورزند. جالب آنکه یک سال پس از خوش‌خدمتی افرادی چون نصار أحمد الخزعلی و ادعاهای بی‌پایه‌ای که در پوشش کتاب‌سازی با دینارهای عراقی عنوان شد، رژیم خودکامه، فرقه‌گرا و تک‌حزبی حاکم بر بلاد رافدین با جنون خودبرتربینی و شهوت توسعه‌طلبی به کوچک‌ترین و ضعیف‌ترین کشور در دیوار مرزی خود یعنی کویت یورش برد و بر این شبیخون نام «ام‌المعارک» نهاد. البته موضع اعجاب‌آمیز دولتمردان کویتی به گاه حمله نیروهای صدام به ایران و ترغیب و مساعدت به این رژیم کینه‌توز و سرکوبگر در ارتکاب اعمال ناشایست با هموطنان خود و همسایه شرقی، بی‌تأثیر در آنچه حدود یک دهه بعد رخ داد نبود.

اما از سویی، قریب نُه دهه پس از رخداد جنگ جهانی اول، بار دیگر تاریخ به وجهی دگر و جلوه‌ای تأسف‌برانگیز تکرار شد. حاکمیت نامشروع و اصلاح‌ناپذیر بعث حاکم بر عراق یک فرصت طلایی را به بهانه مقابله با تروریسم دراختیار ابرقدرت‌های نظامی، به‌ویژه آمریکا و انگلیس، قرار داد و بستر تهاجم آنان را به بین‌النهرین فراهم آورد؛ و عراق که از جنگ جهانی اول تحت قیمومت انگلیس قرار گرفته بود به رغم استقلال ظاهری، طی سال‌های بعد به پایگاه عملیاتی و تحرکات و تحریکات انگلیس در خاورمیانه مبدل شد. صدام، که مانند هر دیکتاتور مغرور به درستی از میزان پوشالی بودن حکومت خود و نیز فقدان کوچک‌ترین پایگاه اجتماعی و سیاسی بی‌خبر بود، در پی تهاجم نیروهای ائتلاف پایداری و مقاومت پیشه نکرد و زودتر از آنچه که انتظارش می‌رفت سقوط کرد. «سردار قادسیه» که مبلّغ افراطی‌ترین نوع قومیّت و شونیسم عربی بود، پاداش بیش از سه دهه استبداد و سرکوب و اعدام هموطنان خود، همچنین آغاز جنگ و حمله به ایران اسلامی را

گرفت و به طرز حقارت‌آمیزی به اسارت نیروی پیاده‌نظام ارتش آمریکا درآمد، هرچند با وجود گذشت ۳۳ ماه از سقوط صدام، اوضاع درهم ریخته عراق وخیم‌تر شده و ره‌آورد این نخستین یورش همه‌جانبه در شروع هزارهٔ سوم میلادی جز کشتار مردم بی‌گناه، افزایش فقر و فساد و ازدیاد آمار ترور، بمب‌گذاری و مهاجرت، انهدام کامل قوای مسلح، تعطیل مراکز خدمات‌رسانی عمومی و نهادهای علمی و دانشگاهی و خطر تجزیه کشور، ارمغان دیگری دربر نداشته است، که امید است مصائب ملت مظلوم عراق هرچه زودتر پایان یابد و بار دیگر امنیت و آرامش به عتبات عالیات بازگردد.

به طوری که در فصول واپسین اثر ملاحظه می‌شود با تغییر ضرب‌آهنگ سیاست خارجی بریتانیا و تقویت روزافزون سردارسپه، اوضاع به زیان خزعل و دیگر حکومت‌های خودمختار محلی رقم خورد و خزعل زودتر از آنچه تصورش می‌رفت دست‌ها را به نشانه تسلیم بالای سر برد و در برابر رضاخان میرپنج زانو زد و خاضعانه سر بر آستان وی سایید. لازم به ذکر است رساله حاضر مهم‌ترین منبع برای بررسی عملکرد استعمار انگلیس در جنوب غربی ایران در برهه حساس بیست و هشت ساله ۱۲۷۶ تا ۱۳۰۴ش به شمار می‌آید. با وجود این به منظور رفع برخی کاستی‌ها و تنویر برخی مسائل، توضیحاتی در پی‌نوشت‌ها برای آگاهی خوانندگان محترم داده شد. تکاپوی مترجم به منظور برقراری ارتباط با مؤلف اثر ره به جایی نبرد اما ردپای دکتر ناجی در اردن و در جریان برگزاری هم‌اندیشی «نگرشی بر روند پیشبرد صلح و محیط زیست انسانی در خاورمیانه» که اسفند ۱۳۸۳ در عمان برگزار شد، به دست آمد. پروفسور ناجی با عنوان «قومیت در عراق؛ خطر برخورد و چشم‌اندازهای صلح و همزیستی» سخنرانی کرد و گویا در همین شهر نیز به تدریس اشتغال دارد.

بی‌شک اثر حاضر که عمدتاً بر پایه اسناد بکر و دست‌نخورده آرشیو وزارت خارجه بریتانیا استوار است در روشن کردن گوشه‌هایی از تاریخ خوزستان در دورهٔ زمامداری شیخ خزعل و افکندن پرتو تازه به زوایای تاریک آن به طور نسبی موفق بوده است و می‌تواند مأخذ معتبر و مهمی در شناخت این ناحیه حائز اهمیت به شمار آید.

در پایان شایسته است از بذل توجه مسئولان مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، به ویژه آقای موسی فقیه حقانی سپاسگزاری کنم که کتاب را پیش از انتشار مطالعه و نکاتی را یادآوری کرد؛ ایام به کامشان باد.

صفاءالدین تبرّائیان

الهیه، خزان ۱۳۸۴

مقدمه مؤلف*

بی‌گمان هیچ پایان‌نامهٔ دانشگاهی‌ای بدون کمک‌های فراوان تدوین نمی‌شود، و این پایان‌نامه نیز مستثنی از این قاعده نیست.

بنابراین، در آغاز مراتب سپاس خود را به استاد «ودیع جویده» تقدیم می‌کنم، زیرا آگاهی گستردهٔ ایشان نسبت به اوضاع خاورمیانه، همچنین شناخت وی از منطقهٔ مورد بحث، موجب انتخاب این موضوع و بهره‌وری از راهنمایی‌های ایشان شد. لازم می‌دانم از همیاری ایشان در خلال سال‌های دشواری که از آغاز تا پایان کار پژوهشی‌ام به طول انجامید، تشکر کنم.

همچنین مراتب قدردانی‌ام را به محضر استادانم: «رابرت فیریل» و «ویکتور دانر» و «برادفورد مارتن»، تقدیم می‌کنم؛ چه، تحلیل‌ها و پیشنهادهای آنان گرانبها و سودمند بود.

بسیار خوشوقتم از این که در لندن با استاد «بریتون کوپربوش» از دانشگاه کُلگیت آشنا شدم. ایشان کمک شایانی در راهنمایی اینجانب به ادارهٔ اسناد عمومی (PRO) و مشارکتم در نتایج بحث و تحقیق خود دربارهٔ «سیاست بریتانیا در عراق و خلیج‌فارس» مبذول داشت.

اینجانب به سرگرد «سی.جی. ادموندز» به خاطر بهره‌وری از اصطلاح «مدرسه خلیج فارس» که در روزهای نخستین مأموریت خود در سمت افسر سیاسی در شمال

---

* . مقدمه مؤلف در متن انگلیسی رساله موجود نبود و از متن عربی اثر به فارسی برگردانده شد. (م)

خوزستان خدمت می‌کرده است، مدیونم. وی به عنوان فردی که به بریتانیا در محدودهٔ زمان و مکان موضوع پایان‌نامه‌ام خدمت کرده است مرا مورد لطف قرار داد. همچنین شایسته است از کمک‌های گرانقدر تعدادی از کتابخانه‌ها، به ویژه کارکنان کتابخانهٔ ادارهٔ اسناد عمومی و کتابخانهٔ ادارهٔ اسناد وزارت هند (I.O) و کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و کتابخانهٔ دانشگاه ایندیانا تشکر کنم.

از سوی ادارهٔ مطالعات و تحقیقات عالی دانشگاه ایندیانا امکان به دست آوردن میکروفیلم و کپی گرفتن در اداره اسناد عمومی و کتابخانه وزارت هندوستان فراهم آمد. بدون تردید در صورتی که این اسناد تهیه نمی‌شد، نگارش این رساله غیرممکن بود.

ضروری است مراتب سپاس خود را از کارکنان G.I. Bill و مدیران بخش بورسیه زبان‌های خارجی امور دفاع ملی، و افرادی که اولویت را در مدت تحصیلم به مسائل مالی دادند، تشکر کنم. و خانم «آن پُلارد» که نسخهٔ پایانی را به عنوان اظهار علاقه نسبت به مادرم به چاپ سپرد. همچنین سپاس خالصانه‌ام را به مادرم که به رغم گذشت سال‌ها همواره مفتخر و خشنود است ابراز می‌دارم. و اما بیلی، همسرم، که وظایف خانه‌داری بر دوش اوست، زحمت ویرایش و تایپ پایان‌نامه را نیز پذیرا شد. در واقع او بیش از من شایستهٔ دریافت نمرهٔ پایان‌نامه است. از این رو پایان‌نامه را به وی اهدا می‌کنم.

شایان توجه است که این پایان‌نامه اساساً مبتنی بر مدارکی از اسناد آرشیوی بریتانیا تنظیم شده است و پژوهشگرانی که موضوع بحث را درک می‌کنند از این امر متعجب نمی‌شوند. اما ضرورت دارد برای برخی از محققان توضیحاتی را ارائه نمایم، و آن این‌که اسناد و مدارک ایرانی در دوران حکومت قاجار، به ویژه آن‌هایی که مرتبط با خاستگاه خاندان پهلوی است به آسانی قابل دسترسی نبود؛ درست برخلاف اسناد و مدارک ایالات متحده. بنابراین مبنای انتشار اسناد محرمانه پس از مدتی معین، از لحاظ سیاسی در ایران از اهتمام خاصی برخوردار نیست. افزون بر این، منطقهٔ خوزستان از لحاظ درآمدهای نفتی کمک فراوانی به سراسر ایران می‌کند و به عنوان منطقه‌ای سیاسی و حساس که کانون توجه عربی و ملی ویژه‌ای است، مطرح می‌باشد. از این رو مدارک و پرونده‌هایی که در محدودهٔ کار شیخ خزعل است هنگامی که حاکمیتش در برابر ایران کرنش کرد، پراکنده گردید و بخشی از آن نیز از بین رفت.

تألیفات عربی دست دوم بسیارند. از جمله پژوهش‌های ویژه‌ای که کمک شایانی به

من کرد، تحقیقات «علی نعمة الحلو» در مورد خوزستان بود. لیک جای تأسف است به رغم خوب بودن تألیفات ایشان، موضوعات آن خارج از چارچوب بحث ما قرار دارد. این امر در مورد دیگر نویسندگان عرب نیز صادق است. بی‌شک، بهترین مراجع اطلاعاتی دربارهٔ شیخ خزعل و بریتانیا (و ایران) تاکنون در آرشیوهای بریتانیا است.

در برگردان نام‌ها و مکان‌های عربی و فارسی، از رسم‌الخط انجمن کتابخانه آمریکا و کتابخانه کنگره آمریکا پیروی کردم.

در پایان، مراتب سپاس خود را به تمامی مؤسسه‌ها و افرادی که اجازهٔ برگرفتن مطالبی از تألیفات و تحقیقاتشان را به نگارنده دادند، تقدیم می‌کنم. مطالب منتشرنشده در کتابخانه وزارت هندوستان و نیز اداره اسناد عمومی با موافقت دبیر روابط مشترک‌المنافع ارائه می‌شود. اما مدارک رسمی دیگر که بیشترین آن‌ها در اداره اسناد عمومی است، با موافقت اداره کنترل اسناد علیاحضرت صادر می‌شود.

پیشگفتار

هدف این رساله اساساً توضیح روابط میان دو کشور، یعنی: بریتانیا و ایران؛ و یک مرد، یعنی خزعل بن جابر ـ شیخ محمّره* ـ از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۲۵** است. این روابطِ پیچیده، مورد خیره‌کننده‌ای از تأثیر امپریالیسم بریتانیا بر ایران را دراختیار می‌نهد و در عین حال پرتوی روشنگر بر ماهیت و تطور الگوی دقیق و روابط متقابل سیاست‌های گوناگونی می‌افکند که از سوی بریتانیا به ویژه در رابطه با ایران، خلیج فارس و اروپا دنبال می‌شد و موجب گردید مشکلات و مسایل داخلی ایران به موضوعی بین‌المللی تبدیل شود.

کانون جغرافیایی این تحقیق، استان خوزستان است که در بخش بالایی خلیج فارس واقع است. این استان حوزهٔ رود کارون را در بر می‌گیرد که از دامنهٔ رشته‌کوه‌های زاگرس آغاز و تا دهانهٔ رودهای دجله و فرات امتداد دارد.

پیش از فتوحات اعراب در سده‌های هفتم و هشتم میلادی، خوزستان مرکز تمدن شکوفای ساسانیان به شمار می‌رفت که ویرانه‌های شبکه‌های آبیاری آنان بر اطراف رودهای آن پراکنده بود، و این شاهد خاموشی بر دستاوردهای بزرگ آنان است.

اعراب فاتح، این شبکه‌های آبیاری را به گونه‌ای مناسب حفظ کردند و در دوران قرون وسطی، این استان همچنان یکی از مراکز آباد و پررونق تمدن اسلامی باقی ماند.

---

* . نام پیشین خرمشهر، محمّره بوده است که بر جای شهر کهن «بیان» بنیاد نهاده شد. در مآخذ تاریخی از اواخر سده دوازدهم این نام ـ محمّره ـ دیده می‌شود و در اوایل سده اخیر این شهر به‌خرمشهر تغییر نام داد. (م)

** . ۱۲۷۶ تا ۱۳۰۴ش. (م)

اما این شبکه‌ها درنتیجهٔ دگرگونی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، پس از سقوط خلفای عباسی به علت رسیدگی نکردن به آن‌ها، دستخوش ویرانی شد.

در پی ویرانی این شبکه‌ها، جمعیت رو به کاهش نهاد و این استان به سرزمینی بی‌صاحب که مورد نزاع میان ترک‌های عثمانی و صفویان و چند سلسلهٔ ایرانی دیگر بود، تبدیل شد. ساکنان این استان را قبایل پراکنده عربی تشکیل می‌دادند که از مزارعی که در گذشته، به روش کهن آبیاری می‌شد، به جای چراگاه استفاده می‌کردند. آنان در کرانهٔ نهرها، غلات و نخل پرورش می‌دادند.

به دلیل سکونت همین قبایل عرب، این استان بعدها «عربستان»* خوانده شد. بخش جنوبی این منطقه، در گذشته و حال، تا حد زیادی محل سکونت اعراب در خاک ایران بوده است. بخش شمالی استان در گذشته و حال در نیمی از سال مسکن قبایل دیگر بوده است که همانا بختیاری‌ها و پاره‌ای از قبایل لر بودند. این قبایل تابستان‌ها با چراندن گله‌های خود در دامنه‌ها و فلات‌های بلند رشته‌کوه‌های زاگرس و زمستان‌ها را در تپه‌ها و جلگه‌های شمالی خوزستان می‌گذراندند.

در بیشتر سال‌های سده‌های هجده و نوزده، حکومت مرکزی نظارت چندانی بر این قبایل عرب و بختیاری نداشت، مانند بسیاری قبایل دیگر. کوه‌های زاگرس به صورتی مؤثر این استان را مجزّا کرده، انجام هرگونه تلاش برای اعمال نظارت دائمی را بر این قبایل بی‌ثمر می‌کرد. درنتیجه، نظام مفصلی برای تعهدات سیاسی تثبیت گردیدکه ضمن آن، در قبال وفاداری این رؤسا به حکومت مرکزی (پرداخت خراج)، موقعیت و قدرت رؤسای قبایل مورد تأیید دولت مرکزی قرار گیرد. برخی مواقع، نیز، به منظور گرفتن خراجی که موعد آن گذشته بود، امکان داشت حکومت مرکزی سپاهی به این منطقه اعزام کند، و یا تهدید به اعزام نیرو نماید. والی‌های حکومتی ایران مستقر در شوشتر و یا دزفول، در تمام استان در اصل، مستوفیان یا مقاطعه‌کاران مالیاتی بودند که برای حفظ

---

* . جلگهٔ «خوزستان» واقع در جنوب غربی ایران است. خوزستان در لغت به معنی کشور خوزها است. نام آن چندین بار در سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان آورده شده است. در زمان صفویه، خوزستان به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد و از دورهٔ شاه اسماعیل یا شاه طهماسب، بخش عربی خوزستان را عربستان نامیدند و به مرور این نام جایگزین خوزستان گردید. ولی در سال ۱۳۰۲ ش مجدداً نام خوزستان متداول شد. به منظور آگاهی فزونتر از قدمت نام خوزستان بنگرید به مقاله جهانگیر قائم‌مقامی با عنوان «تطورات نام سرزمین خوزستان» در مجله بررسی‌های تاریخی، س ۳، ش ۶ (بهمن و اسفند ۱۳۴۷)، صص ۱۷۱-۱۸۴.(م)

منافع حکومت مرکزی بیش از آن‌که از نیروی نظامی استفاده کنند، سعی داشتند میان قبایل مختلف اختلاف ایجاد کنند. درنتیجه، اعراب که عملاً مستقل بودند، دائماً در حال مبارزه با یکدیگر بودند و در داد و ستد با دنیای بیرون بر اساس منافع خود عمل می‌کردند. در سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم، نیرومندترین قبیلهٔ عرب، قبیلهٔ «کعب»* بود که در سرزمین‌های باتلاقی میان ایران و ترکیه و دو کرانهٔ اروندرود زندگی می‌کردند. اما، در طول سدهٔ نوزدهم، امارت کعب پیوستگی خود را از دست داد و خانواده‌های حاکم به دو دستهٔ متخاصم تقسیم شدند. تفرقهٔ کعب و ثروتی که نتیجهٔ نظارت بر شهر بندری محمره واقع در نقطهٔ تماس کارون و اروندرود حاصل شده بود، سبب شد که یکی از قبایل فرودستِ کعب به نام «محیسن»** قدرت یابد. در میانهٔ این سده، قدرت «محیسن» با کعب برابری می‌کرد و شیخ جابر*** از قبیلهٔ محیسن، اقتدار خود را بر کعب که روزگاری فرودستش بود تحمیل کرد.

شأن ریاست، در ظاهر، از آنِ کعب بود، اما عنصر حاکمه و نیروی وحدت‌بخش به دست محیسن افتاد که نخست به‌دست «شیخ جابر» ــ ۱۸۱۹ - ۱۸۸۱ ــ و سپس پسرانش «مزعل» ــ ۱۸۸۱ - ۱۸۹۷ ــ و «خزعل» ــ ۱۸۹۷ - ۱۹۲۵ ــ اعمال گردید. این شیوخ ــ شیوخ محیسن ــ نخست بر انتخاب رئیس‌الرؤسا یا شیخ‌المشایخ خود نفوذ و سپس استیلای کامل یافتند. پایتخت از دهکدهٔ فلاحیه**** به بندر رودخانه‌ای محمّره که در فاصله‌ای دور از دسترس مقامات حکومتی قرار داشت و مرزی بین‌المللی آن را از خطر انتقام‌جویی ترک‌ها محافظت می‌کرد، منتقل شد.

حاج جابر، در مقام رئیس بندر، به طور کلی، تجارت و انواع داد و ستد را تشویق

---

* . قبیله کَعَب که در لهجه محلی چَعَب تلفظ می‌شود از قبیله‌های بزرگ و بلندآوازهٔ خوزستان است. به باور برخی مورخان، شماری از کعبیان در آغاز پادشاهی شاه عباس از عراق به خوزستان مهاجرت کردند.(م)

** . قبیلهٔ محیسن وابسته به ایل بزرگ کعب است که اکثر افراد یکی از تیره‌های آنان نامبردار به البوکاسب در خرمشهر و بهمنشیر سکونت دارند.(م)

*** . شیخ جابرخان نصرت‌الملک، پسر حاج یوسف، از اعاظم بنی‌کعب بود. وی سرحددار و حاکم محمره به شمار می‌آمد که با انگلیسی‌ها در تعامل بود. ناصرالدین‌شاه در ۱۲۸۴ق در فرمانی ضمن اظهار رضایت از وی، او را از میرپنجی به رتبه سرتیپ اول ارتقاء داد. جابرخان سرانجام پس از سی سال حکمرانی به سال ۱۲۹۸ق بر اثر بیماری مثانه در سن متجاوز از ۹۰ سالگی در محمره دیده از جهان فروبست. از وی چهار پسر: شیخ محمد، شیخ مزعل، شیخ سلمان و شیخ خزعل به یادگار ماند.(م)

**** . فلاحیه ازکلمه فلاح به معنی رستگاری و پیشرفت است. بیشتر منازل فلاحیه درگذشته کپر بوده و چندی است شادگان اطلاق می‌شود.(م)

می‌کرد. او با ادارهٔ محمّره به صورت بندر آزاد و پیش گرفتن سیاست‌های بازرگانی‌ای که با شهرت دیرپایِ دزدی دریایی کعب تضاد آشکار داشت، توجه بریتانیا را به خود جلب کرد.

حکومت اعلیحضرت در پشت نقاب کمپانی هند شرقی، از دیرباز چشم به آب‌ها و سرزمین‌های منطقهٔ خلیج فارس دوخته بود، هم به عنوان راه بازرگانی و هم به عنوان راه ارتباطی استراتژیک میان اروپا و هند. از آن‌جا که در سدهٔ نوزدهم خلیج فارس و ایران، هم فی‌نفسه و هم به دلیل پیشرفت‌های نمایان روسیه در مرزهای ایران در آسیای مرکزی اهمیت استراتژیک یافتند، شاخک‌های حساس بریتانیا به کار افتاد. رودخانهٔ کارون همچون یکی از راه‌های معدود ارتباطی مناسب میان خلیج فارس و فلات ایران، توجه بیشتری را به خود جلب کرد.

در دههٔ ۱۸۴۰م، اوستین هنری لیارد*، محقق و جهانگرد سرشناس بریتانیایی، مسیر رودخانه را به سمت سرچشمهٔ آن طی کرد، به این امید که مناطق جدیدی را به روی تجارت بریتانیا بگشاید. افزون بر این، کشتی‌های بخار نیروی دریایی هند تمامی شبکهٔ آن رودخانه را کشف کردند. گرچه این سفرها و مأموریت‌های دریایی نتایج فوری کمی داشت، امّا، امکانات بازرگانی و استراتژیک منطقه را آشکار ساخت؛ امکاناتی که هم‌زمان با اوج‌گیری «بازی بزرگ» دیپلماسی و توطئه‌گری میان بریتانیا و روسیه هرچه جذاب‌تر شد.

اما کوشش‌های بریتانیا برای تثبیت خود در منطقه با مخالفت ایرانیان روبه‌رو شد. جنگ ۵۷-۱۸۵۶ ایران و انگلیس** به مذاکرات پایان داد و ایرانیان، نخست، با انداختن بریتانیایی‌ها به جان روس‌ها، تا سال ۱۸۸۸ در برابر تقاضاهای بریتانیا مبنی بر گشودن کارون مقاومت کردند***. سپس، حق آزادی کشتی‌رانی را در ازای وعدهٔ محافظت از

---

*. Austin Henry Layard.

**. منظور رویارویی نظامی سال ۱۲۷۳ق است که در پی محاصرهٔ هرات توسط نیروهای ایران، قوای انگلیس به بنادر ایران یورش بردند و بندر محمّره و بوشهر را تصرف کردند. بر اثر فشار انگلیسی‌ها سرانجام ناصرالدین‌شاه دست از محاصرهٔ هرات کشید و ناگزیر تن به انعقاد قرارداد صلح پاریس داد.(م)

***. سر ادوارد گری، وزیر خارجهٔ سابق انگلستان در خاطرات خود در ارتباط با این سیاست می‌نویسد: «ایران خوش نداشت تفاهمی بین بریتانیا و روسیه برقرار باشد. درگذشته، وجود خصومت میان دو دولت قدرتمند را کلید رمز مصون ماندن خویش یافته بود و عادت شده بود که یکی را به جان دیگری بیندازد. از این راه برای خود فرصت تنفس دست و پا کنند.» علی وثوق، چهار فصل در تفنن و تاریخ، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۱، ص ۷۰ (م).

ایران در برابر تهاجم خارجی (تهاجم ترکمن‌هایی که روس‌ها آنان را مسلح می‌کردند، به مرزهای ایران) به بریتانیا دادند. همان‌قدر که این پیروزی و همچنین به دست آوردن امتیاز تأسیس بانک در همان سال*، امیدوارکننده می‌نمود، افزایش قدرت روسیه در ایران به مدت چند دهه، موجب نگرانی بود.

نمایندگان دیپلماتیک بریتانیا، به ویژه آرتور نیکلسون**، کاردار سفارت (۱۸۸۵ تا ۱۸۸۸) و حتی سر هنری دروموند ولف***، وزیر مختار بریتانیا (۱۸۸۸ تا ۱۸۹۰) که پیروزی‌های کارون و بانک را به دست آورده بودند، نسبت به اوضاع بدبین بودند و خود را بازندهٔ بازی تهران تصور می‌کردند. توصیهٔ آنان این بود که در صورت توافق با روسیه، بریتانیا نیروی خود را صرف به دست آوردن و تحکیم موقعیت خود در جنوب ایران کند.

لندن بی‌درنگ، تمایل به اجرای این توصیه‌ـنشان نداد، ولی هندوستان که برای مناطق نزدیک به مرزهای خود اهمیت درجه اولی قائل بود، شاید این توصیه را جدی‌تر گرفت. به هر حال، تخمِ «سیاست جنوب» کاشته شد، و بریتانیا، طبعاً انتظار داشت که پس از گشودن کارون، نفوذ خود را در خوزستان افزایش دهد.

اما مقامات بریتانیایی، با وجود انتظارهای خود، ناکام ماندند. بریتانیا تا زمان مرگ حاجی جابر در سال ۱۸۸۱، روابط احترام‌آمیزی با او داشت. آنان با کمک همدیگر کوشیده بودند کارون را به روی کشتی‌های بخار بریتانیایی بگشایند و حتی شیخ پیشنهاد داد پیمان نظامی میان خود و بریتانیا منعقد شود و از استقلال خود در برابر ایران حفاظت گردد. (بریتانیا ضمن سپاس، از این کار خودداری ورزیده بود). افزون بر این، روابط مشابهی با پسرش، مزعل برقرار شد که تا گشایش کارون و مرگ دوست نزدیکش رابرتسون، نمایندهٔ سیاسی انگلیس در بصره، خود و قبایل تحت امر خود را زیر فرمان

---

* . به گمان برخی پژوهشگران، نخستین بانکی که در ایران تأسیس شد بانک شاهی در سال ۱۸۸۹م /۱۳۰۶ق بود؛ حال آن که یک سال پیش از آن یعنی در سال ۱۸۸۸م بانک جدید خاور [شرق] تصمیم گرفت که ایران را به حوزهٔ عملیات آسیایی خود وارد کند و نمایندگی هایی در شهرهای تهران، مشهد، تبریز، رشت، اصفهان، شیراز و بوشهر دایر کرد. پس از دو سال عملیات، شعب این بانک را در ایران بانک شاهنشاهی با قیمت گزاف خریداری کرد. نک: جورج کرزن، ایران و قضیهٔ ایران. (م)

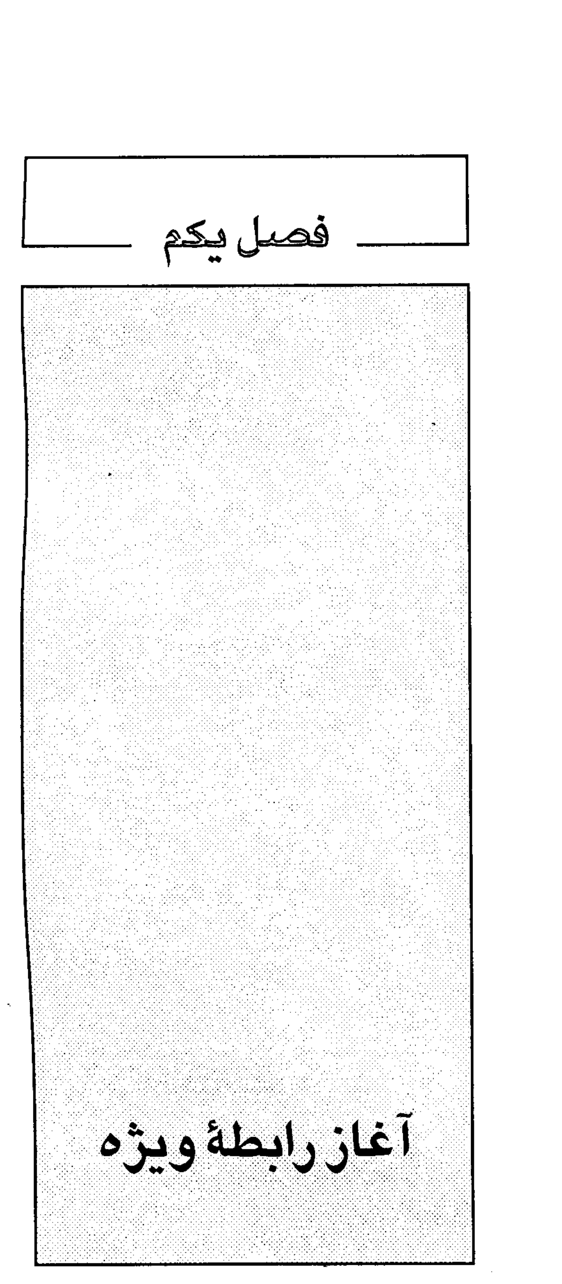
** . نیکلسون، سر آرتور (لرد کارنک) (Nicolson, Sir Arthur (Lord Carnock)، تولد ۱۹ سپتامبر ۱۸۴۹؛ مرگ ۵ نوامبر ۱۹۲۸. دبیر سفارت تهران از ۱۵ آوریل ۱۸۸۵؛ کاردار از ۴ نوامبر ۱۸۸۵ تا ۱۷ آوریل ۱۸۸۸؛ سرکنسول در مجارستان از یکم اکتبر ۱۸۸۸. (م)

*** . سر هنری دروموند ولف، فرستادهٔ ویژه و وزیر مختار انگلیس در ایران.(م)

حکومت بریتانیا قرار داد.

اما روابط مزعل پس از سال ۱۸۸۹ با بریتانیا چندان دوستانه نبود. وی از رقابت بازرگانی برادران لینچ، یعنی یک شرکت انگلیسی که یک کشتی بخار در رقابت با مزعل در کارون داشت، ناراضی بود. وی از اعمال کنسول بریتانیا (یک کنسولگری در ۱۸۹۰ در محمّره گشایش یافته بود) رضایت نداشت و غالباً به نمایندگی سیاسی محلی دولت مرکزی (کارگزار) و یا به دولت ایران در شوشتر از عملیات گمرک بندر محمّره و کشتی بخار او شکایت می‌کرد. او از آن‌جا که اقتدار حکومت مرکزی را در قلمرو خود رو به افزایش می‌دید، نمی‌خواست با برقراری اتحاد با بریتانیا خود را از آن جدا سازد. تصور می‌شود که بی‌اعتمادی و ترس مزعل از حکومت مرکزی او را بر آن می‌داشت که، به عمد، راه رشد محمّره را سد کند، تا مبادا ظاهر مرفه و پررونق آن، مقامات را به افزایش انتظارهای مالی از او یا افزایش نظارت سیاسی خود، وسوسه کند.

به هر حال و به هر دلیلی، انتظار بریتانیا در مورد افزایش روزافزون تجارت خود پس از گشایش رود کارون تحقق نیافت. ترس از رقابت بازرگانی روسیه هنوز نگران‌کننده بود. در چنین اوضاع سیاسی بود که شیخ خزعل به قدرت رسید و او و بریتانیا فرصت را برای استفادهٔ دوجانبهٔ سیاسی، مناسب یافتند.



فصل یکم

آغاز رابطهٔ ویژه



کرنش خزعل در برابر بریتانیایی‌ها

در دوم ژوئن سال ۱۸۹۷ به مزعل‌خان، شیخ محمّره، سوءقصد شد*. روایت‌های گوناگونی از این واقعه بازگو شده است؛ اما، محتمل‌تر از همه این است که او اندکی پس از پیاده شدن از بلم[1]، در برابر کاخ خود در «فلاحیه» کشته شد. دو گزارش «رسمی» نسبتاً متعارض مدعی آنند که به نمایندهٔ محلی بریتانیا تیرهای مهلک از آن سوی رود کوچک، نزدیک لنگرگاه از سویِ سه برده سیاهپوست و یا اشخاص ناشناس شلیک شده است. یکی از شیوخ «محیسن» گفته است با افتادن مزعل «کسی که تفنگ داشت، شلیک کرد» و حدود دوازده نفر دیگر کشته شدند.[2] در بازارها شایع شد که قاتلان، در واقع، فرمانده نگهبانان کاخ یعنی شیخ عبدالله و خزعل برادر کوچک‌تر مزعل بوده‌اند و این موجب برانگیختن احساسات شد. در پی این تیراندازی به رئیس قبیله، عبدالله و همدستش، تفنگ‌ها را به سوی بردگانی که برای نجات آمده بودند برگرداندند و حدود پانزده تن از

---

*. تاریخ ترور مزعل‌خان یکم محرم ۱۳۱۵ق / ۱۲ خرداد ۱۲۷۶ش است. افزودن مالیات، رفتار ناپسند و کینه‌توزانه وی با برادرش (خزعل)، نحوه تقسیم غیرعادلانه املاک پدر، نداشتن وارث پسر، جمع‌آوری ثروت با دست زدن به هر اقدامی از جمله ازدواج با زن برادر و... از عوامل اصلی افزایش نارضایتی مردم از وی بود که بستر ترور او را فراهم کرد.(م)

۱. بلم، قایقی کوچک و دراز و کوتاه شبیه گوندولای ونیزی است و به‌وسیلهٔ پارو یا چوبی بلند به حرکت در می‌آید و معمولاً در آب‌های ساحلی مناطق بالایی خلیج فارس مورد استفاده قرار می‌گیرد.

2. William McDouall, Vice Consul at Muhammarah, to Major C. G. F. Fagan, Assistant Political Agent at Basrah, Muhammarah, June 4, 1897, F. O. 460/1; McDouall to Her Majesty's Resident in the Persian Gulf, No. 46A, Muhammarah, June 3, 1897, F. O. 248/641.

آنان را به خاک و خون کشیدند.[۳]

نایب کنسول بریتانیا این موضوع را که خزعل در این توطئه شرکت داشته «کمی مشکوک» دانست، اما بیشتر مأموران رسمی بریتانیا اعتقاد داشتند که او دست‌کم از این ماجرا آگاه بوده است.[۴] به هر حال و صرف‌نظر از چگونگی سوءقصد، روشن بود که خزعل، یگانه پسر بازمانده حاج جابر بزرگ، تنها برندهٔ واقعی این ماجرا است. شیخ سلمان، پسرعموی خزعل، در نزدیکی آن‌ها با افراد مسلحِ بسیاری منتظر بود تا در صورتی که کوشش آن‌ها بی‌نتیجه ماند، وارد عمل شود. او از نیروی خود برای برقراری نظم و آرامش استفاده کرد. نیمه‌شب، خزعل وارد کاخ شد و کنترل اوضاع را به دست گرفت.

انجام اقداماتی در زمان کوتاه و خونریزی اندک برای تأثیرگذاری در ایجاد تغییر در حکمروایی، حاکی از آن است که توطئه علیه مزعل کاملاً گسترده بوده و دیگر این‌که شکایت و دادخواهی از وی عمیقاً احساس می‌شد. صرف‌نظر از این، تمامی رهبران و شیوخ محیسن و بسیاری از خویشاوندان مزعل نیز در این امر مشارکت داشتند. هر دو گروه برای آن‌که مزعل در انتخاب مسئولیت‌های کلیدی، بردگان را ترجیح می‌داد، آن را تأیید کرده بودند. در حقیقت، سال‌ها سیاست وی چنین بود و از رقبای بالقوهٔ خود تا آن‌جا که می‌توانست سلب قدرت می‌کرد تا آن‌ها نتوانند برای خود هوادار مسلح جمع‌آوری کنند. حتی کشاورزانِ فرمانبردارِ معمولی نیز از عملکرد متکبّرانهٔ بردگان مأمور مزعل، برآشفته بودند.[۵]

یک پندار دیگر نیز وجود دارد و آن این که شیوخ که همواره نسبت به هر حرکتی علیه استقلال خود بدبین بودند، از روابط مزعل با دولت مرکزی ایران برآشفته شدند. آنان تصور می‌کردند بهترین درمان، دفع توطئه است که در صورت انجام نشدن آن، امتیازات اعراب در خوزستان از دست خواهد رفت.[۶] البته این یک باور ذهنی است، اما آنچه مسلّم است این که خزعل از سیاست‌های برادرش پیروی نکرد. مزعل در بخشش هدایا،

---

3. Louis Massignon, "Mohammerah," *Revue du Monde Musulman* VI (1908), 394; H. J. Whigham, *The Persian Problem* (New York: Charles Scribner's Sons, 1903), 109-11.

4. McDouall to Fagan, Muhammarah, June 4, 1897, F. O. 460/1.

5. *Ibid.;* McDouall to Resident, No. 46A, Muhammarah, June 3, 1897, F. O. 248/641.

6. Whigham, *Persian Problem*, 111.

جایزه‌ها و مقام‌ها به اعضای خانواده و افراد قبیلهٔ خود تنگ‌نظر بود، حال آنکه رویه خزعل برخلاف وی بود و به عنوان فردی زیاده‌رو در بخشش سرشناس شده بود. در حقیقت نویسندگان عرب سخاوت وی و درخشندگی دربار او را با برمکیان، و وزیران هارون‌الرشید، خلیفهٔ افسانه‌ای عباسی مقایسه کرده‌اند.

به نظر می‌رسد که مزعل در تداوم پیوند صمیمانه با بریتانیا شکست خورده باشد؛ چه، وی به ارادهٔ خود و به خاطر حفظ منافعش و یا به واسطهٔ فرمانبرداری و حفاظت از منافع تخت‌نشینان والامقام ایرانی در تهران، کشتی بخار خود را در رویارویی و رقابت با کشتی‌های برادران لینچ، مالکان انگلیسی شرکت دریانوردی کشتی‌های بخاری دجله و فرات، در آب‌های رود کارون به حرکت در آورد. هنگامی که خزعل منصب امارت را به دست گرفت، مقرر شد در راهیابی به درکی همه‌جانبه با بریتانیا تصمیمی مشترک گرفته شود تا موجب گسترش موقعیت وی در سراسر خوزستان شود.[7]

شاید نخستین چراغ سبز در ابراز تمایلات خزعل، اشتیاق وی برای محافظت از سلامتی ویلیام مک‌دوال*، نایب کنسول انگلیس بود. شیخ نگران بود مبادا کاری از او سر زند که مخالفت با انگلیس تلقی شود و یا دخالت آنان را موجب آید. از این رو، وی به منظور جلوگیری از هر گونه زیان به جان و مال انگلیسی‌ها هر چه در توان داشت به‌کار بست. خزعل برای رعایت احتیاط، یک نیروی دوازده‌نفره را به جمع سربازانی که در خیابان‌های شهر گشت می‌زدند گسیل داشت تا از کنسولگری حفاظت کنند. صبح روزی که وی به قدرت رسید، افزون بر تعداد قبلی، چهار نفر را به منظور حراست از داخل کنسولگری اعزام کرد. این افراد با خود چنین پیامی به همراه داشتند: «کنسول می‌تواند برای برقراری نظم و قانون روی من حساب کند.»

به‌رغم آنکه هیچ‌گونه بیم و واهمه‌ای از طغیان و شورش‌های جدی در محمّره وجود نداشت، ولی مک‌دوال جانب احتیاط را رعایت می‌کرد. وی در گزارش خود به نمایندگی سیاسی در بوشهر چنین آورده است: «هنگامی که جنگجویی در همسایگی است، شاید

---

۷. علی نعمةالحلو. الأحواز «عربستان»، امارة کعب‌العربیة في‌المحمرة. بغداد، دارالبصرة، ۱۹۶۹، ج۳، ص ۱۴۹.

*. مک‌دوال، ویلیام (Mac Douall, William)، تولد ۳ آوریل ۱۸۵۵؛ مرگ ۲ نوامبر ۱۹۲۴. کارگزار سازمان تلگراف هند و اروپا. نایب کنسول خرمشهر از ۱۴ ژوئن ۱۸۹۰. کنسول خرمشهر از ۲۳ فوریه ۱۹۰۴. انتقال به کرمانشاه در ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹. بازنشسته در ۹ دسامبر ۱۹۱۸.(م)

عاقلانه‌ترین کار جمع‌آوری اطلاعات از اوضاع باشد.» بی‌تردید زمینه ایجاد آشوب در آن‌جا بود. به‌ویژه آن‌که مشخص نیست آیا دربارهٔ موضوع جانشینی میان افراد مهم قبیلهٔ حاکم محیسن اختلافی وجود داشت یا نه و یا این که آیا هر یک از قبایل تابع، فرصت را برای رهایی از سلطه محیسن مغتنم می‌شمرند یا نه؟ میرزا حمزه، منشی شیخ قبلی و یکی از توطئه‌گران اصلی علیه وی، به امکان وقوع احتمال دوم اشاره دارد و این هنگامی بود که مک‌دوال او را به طور رسمی از تغییر حاکمیت آگاه کرده بود. اگر قرار بود آشوبی در خوزستان اوج گیرد و بریتانیا به خاطر حفظ منافع تجاری ناگزیر به دخالت شود، خزعل و مشاورانش تمایل داشتند تا در کنار آن مصالح، مورد توجه واقع شوند.

در این میان آشکار است که چنین هدفی باعث شده بود میرزا حمزه ابراز امیدواری کند که خزعل همچنان از دوستی با نایب کنسول مک‌دوال بهره‌مند خواهد بود.[8]

یک هفتهٔ بعد، هنگامی که خزعل از مک‌دوال دعوت کرد تا در یک گفت‌وگوی محرمانه شرکت کند، درخواست حمایت انگلیس از خود را مطرح کرد. در خلال این دیدار، وی به نایب کنسول یادآوری کرد که در اوت ۱۸۹۵ قول داده بود تا به تجارت بریتانیا در موقع مناسب یاری رساند؛ آیا اکنون زمان آن فرا نرسیده است؟ شیخ افزود: اکنون آماده انجام آن وعده و تعهد هستم. او علاقه‌مند بود مک‌دوال به این نکته پی ببرد که «بیان آشکار این کار، سیاستمدارانه نیست.» او به‌طور مخفی، دوستِ بریتانیا است. وی آرزو می‌کرد به دولت بریتانیا خدمت کند؛ اگر او را به عنوان یک نوکر نپذیرند، حداقل به امید آن که روزی وی را بپذیرند به خدمات خود ادامه دهد.[9]

روشن است که خزعل آرزو داشت بر هر گونه مداخله از سوی بریتانیا پیش‌دستی کرده و یا آن را به‌وسیلهٔ اظهار دوستی به سود خود تغییر دهد. خدماتی که وی می‌توانست برای تجارت انگلیس انجام دهد، حیاتی بود و پیشنهادهایش مطمئناً می‌توانست نظر سیاستگذاران بریتانیا را به خود جلب کند؛ اگرچه او جرأت نمی‌کرد آشکارا پیشنهاد خود را مبنی بر حمایت از بریتانیا آشکار سازد، زیرا ممکن بود دولت ایران تحریک شده و از رقیب او حمایت کند و یا این که افراد قبیلهٔ شیخ اعمالش را به

8. McDouall to Resident, No. 46A, Muhammarah, June 3, 1897, F. O. 248/641; McDouall to Fagan, Muhammarah, June 4, 1897, F. O. 460/1; Massignon, *RMM* VI, 394-95.
9. McDouall to Resident, No. 47A, Muhammarah, June 10, 1897, F. O. 460/1.

عنوان کوششی برای تسلیم کردن منافع آن‌ها به یک قدرت خارجی تعبیر نمایند و او را به قتل برسانند. وی حتی نمی‌توانست روی وفاداری برخی از دسیسه‌چینان، که او را بر قدرت نشاندند، نیز حساب کند. به میرزا حمزه صرفاً تا حد فرستادن پیام‌های معمولی اطمینان می‌کرد. خزعل آشکارا بی‌اعتمادی خود را به حاج محمّدعلی*، دیگر منشی‌اش، ابراز داشته بود.[۱۰]

پاسخ مک‌دوال به پیشنهاد خزعل هم واقع‌بینانه و هم محافظه‌کارانه بود. وی به خزعل اطلاع داد که او در موقعیتی نیست که بتواند هیچ قولی بدهد، و این که خزعل به عنوان یک ایرانی «نمی‌تواند به هر شکلی مورد محافظت بریتانیا قرار گیرد» اگرچه به شیخ این قول را داد که خواستهٔ او را به مقامات مافوق اطلاع دهد.[۱۱]

به رغم ماهیت بدون تعهد پاسخ مک‌دوال، نخستین مرحلهٔ مانور خزعل موفقیت‌آمیز بود. اکنون نمایندهٔ محلی بریتانیا در کنار وی بود. مک‌دوال طی گزارشی به نمایندگی سیاسی بریتانیا در بوشهر اظهار داشته که او مایل است قول شیخ را باور کند و این که «مخالفتِ پنهان» با تجارت بریتانیا در کارون به پایان خواهد رسید. او در ادامه گفت:

> بنابراین من پیشنهاد می‌کنم بسیار راضی‌کننده خواهد بود که دولت ایران به انتخاب افراد قبیله محمّره و کارون تن دهد و باید اذعان کنم که در حال حاضر تمامی بخش‌ها آرام است، در حالی که در ناحیهٔ شوشتر و دزفول که زیر نظر حکومت ایران قرار دارد، جاده‌هایش ناامن هستند. اگر دولت ایران در نظر داشته باشد یک کاندیدای رقیب برای حکمرانی این ناحیه علم کند، من بر این باورم که به مدت چند سال وضع منطقه مختل خواهد شد.[۱۲]

توصیه‌های مک‌دوال مورد توجه رؤسای وی قرار گرفت. پیشنهاد این که یک ناوچه توپدار باید برای «به‌دست آوردن اطلاعات» اعزام شود، به سفارت بریتانیا در تهران

---

* . حاج محمدعلی بهبهانی معروف به رئیس‌التجار خرمشهری، مشاور و پیشکار و محرم اسرار شیخ خزعل به شمار می‌آمد. وی پدر حاجی مشیر است.(م)

10. McDouall to Resident, No. 95, Confidential, Muhammarah, December 16, 1897, F. O. 460/1.

11. McDouall to Resident, No. 47A, Muhammarah, June 10, 1897, F. O. 460/1.

12. *Ibid.*

رسید. چارلز هاردینگ*، کاردار سفارت نیز یک ناوچه توپدار در موقع مناسب اعزام کرد؛ مظفرالدین‌شاه به خاطر این اقدام از وی تشکر کرد.[۱۳] هاردینگ در خاطرات خود انجام این عمل را بنا به درخواست شاه بیان می‌کند.[۱۴] این کار ممکن بود؛ چرا که قزاق‌های روسی در امتداد مرز ایران و افغانستان فعالیت‌هایی را آغاز کرده بودند.[۱۵] دولت ایران شاید چنین آرزویی هم داشت که با درگیرشدن فزونتر انگلیس در ایران از آن به عنوان یک موازنه استفاده کند. به هر حال، احتمال بسیار دارد که منشأ درخواست شاه از خواست وی مبنی بر احترام به بریتانیا و وادار کردن آنان برای انجام آنچه می‌خواهند عمل کنند، سرچشمه گرفته باشد. در همان حال نیز با دقت سیاست حقیقی دولت ایران مبنی بر گسترش کنترل بر روی خوزستان را پوشش دهد.

به نظر می‌رسد این اقدام برای تأمین منافع انگلیس نیز سودمند بود و در رابطه با ساختار دولت مرکزی دربارهٔ تعهد به قدرت رسیدن خزعل نیز تکرار شده باشد. به او گفته شد که بقای قدرت و موقعیت وی بستگی به خدماتی دارد که برای تجارت انگلیس انجام دهد. اگر بخواهد حسن نیّت بریتانیا را نسبت به خود جلب کند «باید به گونه‌ای عمل نماید که صلح برقرار شود و امنیت بازرگانان انگلیسی تضمین شود. در این صورت آن‌ها ممکن است با ارسال تلگرافی به کاردار سفارت، رضایت خود را از خدمات او اظهار دارند...»[۱۶].

با این حال، در ۱۲ ژوئن، یکی از مأموران رسمی گمرک و نمایندهٔ سیاست واقعی ایران، از ناوچه توپدار پرسپولیس که از بوشهر حرکت کرده بود در منطقه پیاده شد. بدون تردید دولت امیدوار بود از اختلال ایجاد شده در پی تغییر حاکمیت، استفاده کند و بتواند کنترل گمرک محمّره را به دست گیرد. اگر این کوشش موفقیت‌آمیز می‌شد، هم اعتبار و

* . هاردینگ، چارلز (Harding Charles Lord)، تولد ۵ ژوئن ۱۸۵۸، مرگ ۲ اوت ۱۹۴۴. دبیر سفارت تهران از یکم سپتامبر ۱۸۹۶ تا ۳۰ ژوئیه ۱۸۹۷. کاردار از ۱۵ فوریه ۱۸۹۷ تا ۳۰ مه ۱۸۹۸.(م)

13. Charles Hardinge, Chargé d'Affaires, British Legation in Tehran, to Lord Salisbury, Secretary of State for Foreign Affairs and Prime Minister, No. 80, Gulahek, June 20, 1897, F. O. 65/1548.

14. [Charles Hardinge] Lord Hardinge of Penhurst, *Old Diplomacy* (London: John Murray, 1947), 65.

15. Firuz Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia,* 1864-1914 (New Haven: Yale University Press, 1968), 409-10.

16. Nizām al-Sultanah to Khazᶜal, encl. in C. Hardinge to Salisbury, No. 80, June 20, 1897, F. O. 65/1548; cf. Kazemzadeh, *Russia and Britain,* 428 ff.

آبروی دولت مرکزی افزون می‌گشت و هم کیسهٔ آن در تهران پر می‌شد و پیدایی نماد مشخصی از اقتدار و حاکمیت ایران در استان نافرمان را موجب می‌آمد.

امّا این گونه نشد. خزعل، کنسول بریتانیا را متقاعد کرد که قدرت وی باعث بهبود تجارت بریتانیا خواهد شد. دو روز بعد ناوچه توپدار سلطنتی اسفینکس* در کنار کنسولگری لنگر انداخت. با وجود تسلیحات اسفینکس، ناوچه توپدار پرسپولیس به سختی می‌توانست امیدوار باشد با زور یک ادارهٔ جدید گمرک را تحمیل کند.[۱۷] بنابراین خزعل در آغاز حکومت خود آشکارا توانست با حرکت تهران مخالفت کند. او در این راه از پشتیبانی افراد قبیلهٔ خود و بریتانیا برخوردار بود. در خلال چندماه، مأمور رسمی گمرک به جای خود برگردانده شد.[۱۸]

اگرچه خزعل با بریتانیا رابطه داشت اما در همان حال تا آن‌جا که رابطه‌اش با دولت مرکزی اجازه می‌داد، به نفع خود کار می‌کرد. البته این رویه به طرز آشکاری مورد نیاز بود. کوشش برای ضبط گمرکات، نشان‌دهندهٔ این امر بود که تهران، اگرچه به ظاهر راضی و واقعاً بی‌قدرت بود، اما مایل نبود تا قلمرو حکومتی خود را دو دستی تسلیم بریتانیا و اعراب کند.

با این حال، دولت مظفرالدین شاه نمی‌توانست از به دست آوردن تمامی قدرت برادر، توسط خزعل جلوگیری کند، اما می‌توانست در به رسمیت شناختن موقعیت خزعل تأخیر افکند، به این امید که سردار اکرم**، استاندار ایرانی خوزستان، بتواند ریشهٔ موقعیت خزعل را سست کند.

بنابراین، نخست‌وزیر از منشی خزعل در تهران به گرمی استقبال کرد، اما شناسایی به سرعت انجام نشد.[۱۹] وی برای این که به گونه‌ای در دل خزعل نگرانی ایجاد کند به دنبال

* Sphinx.

17. McDouall, Consular Diary, Muhammarah, June 11-17, 1897, F. O. 248/641.

18. John G. Lorimer, *Gazetteer of the Persian Gulf, 'Oman and Central Arabia* (Calcutta: Superintendent Government Printing, 1915), I, pt. 2, 1748.

**. پس از عزل میرزا احمدخان علاءالدوله از حکومت خوزستان، عبدالله خان قراگوزلو پسر مصطفی قلی‌خان اعتمادالسلطنه، ملقب به سردار اکرم از سوی حکومت مرکزی به حکومت آن ناحیه منصوب شد. رابطه سردار اکرم با نظام‌السلطنه، فراتر از مناسبات دوستانه بود. گفته می‌شود او، نمایندهٔ نظام‌السلطنه، حکمران قبلی خوزستان بود که املاک باارزشی در آن ناحیه داشت و نیازمند نماینده‌ای برای گرفتن اجاره‌هایش بود.(م)

۱۹. حاج محمدعلی همراه با پیام تلاش‌های پسندیده و توصیه‌های نمایندگی بریتانیا در نوامبر به تهران اعزام

←

نشانه‌های آشوب در محدودهٔ قلمرو او گشت؛ چه آن که چنین شایع شده بود که سردار اکرم در اندیشهٔ روی کار آوردن رقیب دیگری برای موقعیت خزعل است.

مک‌دوال، نایب کنسول، بسیار نگران و برآشفته بود. زیرا گزارش‌هایی به دستش رسیده بود که نشان می‌داد برخی از رهبران کعب و افراد قبایل آماده‌اند تا از هر گونه خواسته‌ای که ممکن بود برآورده شود، حمایت کنند. وی از آن بیم داشت که اگر قیامی با موفقیت همراه شود از اهمیت منطقه روزبه‌روز کاسته شود و به سرانجامی همچون فلاحیّه دچار گردد. زیرا درگیری‌های پیاپی بر سر قدرت در این منطقه، نفوذ شیوخ آن را از میان برده و به اوضاع تجاری آن زیان‌های فراوانی وارد آورده بود.

> تا زمانی که شیخ خزعل از پشتیبانی زمامداران ایرانی برخوردار است، قادر به برقراری صلح در قلمرو خود می‌باشد؛ آن هنگام که ایرانیان بخواهند علیه وی طی سال‌های صلح‌آمیز حاکمیتش توطئه‌ای را طراحی کنند، پی‌آمد فاجعه‌آمیز و خطرناکی در پی دارد و تا سال‌های درازی قابل اصلاح نخواهد بود.[۲۰]

با توجه به جود بدبینی که نسبت به توطئه‌های دولت ایران وجود داشت، خزعل با تمامی توان خود، تملق و چاپلوسی بریتانیا را ادامه داد. وی دیدار محرمانهٔ دیگری را با مک‌دوال انجام داد و در آن یادآور شد که از تمام نفوذ خود برای بهبود تجارت بریتانیا استفاده می‌کند. او همچنین، آمادگی خود را به منظور پیروی از هر گونه دستوری که حکومت بریتانیا صادر کند، اظهار داشت. مک‌دوال، محتاطانه اعلام کرد در شرایطی که شیخ بنا به دلایلی توقع دارد بریتانیا از او حمایت کند، به عنوان یک شهروند ایرانی نباید انتظار حمایت از ما را داشته باشد. خزعل به سرعت پاسخ داد اگرچه او شرایط را کاملاً درک می‌کند، با این وجود امیدوار است بریتانیا با به‌کارگیری امکاناتش به منظور پشتیبانی از وی هنگام ضرورت درنگ نورزد. به نظر می‌رسد وی نگران آن بود که

شد. وی دستور داشت به محض رسیدن، دیداری داشته باشد. سفارت می‌بایست هر چه در توان دارد «برای حفظ منافع شیخ به کار گیرد و شیخ نیز باید آنچه را در توان دارد در حال و آینده برای منافع بریتانیا به کار بندد.» مک‌دوال به نمایندهٔ سیاسی، محمّره، ۲۶ نوامبر ۱۸۹۷، F. O. 460/1.

20. McDouall to Lt. Col. M. J. Meade, Political Resident, Persian Gulf, Confidential, No.2, Muhammarah, January 6, 1898, F. O. 248/672.

حکومت بریتانیا از رفتار دوستانه‌اش مطمئن نباشد.

حقیقت آن که این موضوع برای مک‌دوال روشن و شناخته‌شده بود، اما کافی به نظر نمی‌رسید. خزعل با نگرانی از پیش‌آمدهای ناگوار سیاسی، مایل بود حکومت اعلی‌حضرت به طور سرّی بداند که او دوست آنان به‌شمار می‌آید. وی احساس کرد موقعیتش از آن‌جایی که نزدیک مرز ترک‌ها قرار دارد، دشوار است. ترک‌ها از این که وی از بریتانیا حمایت می‌کند خشمگین خواهند شد؛ و از آن‌جایی که دولت ایران روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شود، چه بسا روزی فرا رسد که حمایت بریتانیا برای وی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر شود. مک‌دوال در ارتباط با سیاست آشکار بریتانیا مبنی بر عدم مداخله و احترام به تمامیت ارضی ایران، با کمال اطمینان توانسته بود اعلام نماید هرچند وی نمی‌تواند دولتش را درگیر کند، ولی فکر نمی‌کند هرگز به ترک‌ها رخصت داده شود تا محمّره را ضمیمهٔ خود سازند.[۲۱]

هرچند، برخورد میان خزعل و سردار اکرم، حکمران ایرانی، حکایت از پیشرفت مقتضی موقعیتی می‌کرد که در آن سیاست بریتانیا برای حفظ حسن‌نیت سودمند و بدون تردید شیخ متحمل تلاش‌هایی می‌شد. چه بسا بریتانیا به خاطر حفظ موقعیت خود در خوزستان و به خاطر مشتری جدیدش آمادهٔ دخالت بود.

منشی خزعل در تهران با تأخیر بسیار سرگرم دیدار و انجام مذاکره بود. سردار اکرم نامه‌هایی برای نخست‌وزیر فرستاده بود که در آن خواسته بود تا به او اجازه داده شود همان برخوردی که پدربزرگ خزعل پنجاه سال پیش با شیخ حاکم بوشهر انجام داده بود - و منجر به تبعید وی شده بود - بر سر خزعل آورد. مک‌دوال این تحولات را با جدیت تمام تعقیب می‌کرد. او بیم داشت مبادا مسائلی به‌وجود آید که به‌وسیلهٔ آن فعّالیت‌های تجاری مختل شود. صرف‌نظر از این، وی از امکان دخالت روس‌ها در چنین شرایطی نیز وحشت داشت و به همان کارگزار عالی‌مقام روسی که دفعتاً نزد سردار اکرم با او ملاقات‌هایی داشت، با تردید فراوان می‌نگریست.[۲۲]

سرانجام حکمران در ماه مارس ۱۸۹۸ دست به‌کار شد. هدف ضربه‌زدن به خزعل

21. McDouall to Meade, Confidential, No. 6, Muhammarah, January 13, 1898, F. O. 460/1.

22. McDouall to Meade, No. 18 Confidential, Muhammarah, February 6, 1898, F. O. 460/2; McDouall to Meade, No. 7, Confidential, Muhammarah, January 13, 1898, F. O. 460/2.

نبود بلکه دو منبع عمده حکومت و اقتدار شیخ که همانا حق انتصاب شیخ‌المشایخ فلاحیه (لقب بالاترین رئیس کعب) و رئیس منطقهٔ جرّاحی* (یکی از مناطق کعب که از ثروتمندترین و آبادترین مناطق جنوبی خوزستان به‌شمار می‌آمد) بود، نشانه‌روی شد. همان گونه که در میان کعب تکه‌تکه شدن و یاغیگری معمول بود برای هر یک از این مقامات بیش از یک مدّعی وجود داشت. در هر دو حالت خزعل مدافع طرف هوادار خود، و سردار اکرم طرف جناح مخالف را گرفت.

در رویارویی پیش آمده، که به درگیری مسلحانه میان حامیان هریک از مدعیان منجر شد، خزعل ناگزیر جانب احتیاط را در پیش گرفت. وی نمی‌توانست خود را با حکمران درگیر کند؛ چرا که سردار اکرم به طور اعتباری مسئول بالاتر وی محسوب می‌شد و مخالفت با او به مثابه آغاز طغیان بود. همچنین، وی آشکارا نمی‌توانست از بریتانیا کمک بخواهد، چون حکومت با ترفند خاصی یکی از دلایل عملیات علیه خزعل را ضرورت جلوگیری از نفوذ بریتانیا در جنوب قلمداده کرده بود. بریتانیا هم نمی‌توانست آشکارا دخالت کند، به همین دلیل در برابر اتهامات سردار اکرم واکنش نشان نداد.

سردار اکرم با فرستادن تلگراف‌هایی به تهران هشدار داد اگر به خزعل رخصت داده شود مفاد قراردادها را به روش خود اعمال کند و تا تأیید رسمی از پرداخت مالیات جلوگیری کند، «در مدت دو سال خوزستان به سان بحرین از ایران جدا شده و به طور مستقل زیر نظر دولتی خودمختار اداره خواهد شد.»[۲۳] پس از آن «در چند سال آینده خوزستان به دامان بریتانیا خواهد افتاد.»[۲۴] وی از حکومت درخواست کرد در این قضیه مانند ترک‌ها عمل کند و اظهار داشت آن‌ها مردان خود را در امارات و کویت «بدون هیچ گونه اشکالی و تنها با کشته شدن چند نفر از مردم محلی، جایگزین کردند» چنین اقدامی نیز باید در محمّره توسط ایران انجام شود.[۲۵]

حکمران محلی به‌رغم آنکه توانسته بود حمایت بخشی از حاکمیت را کسب کند اما

---

* . یکی از قصبه‌های فلاحیه (شادگان) در خرمشهر است. جرّاحی (Jarrahi) در شمال خاوری و خاور فلاحیه قرار دارد.(م)

23. McDouall, Consular Diary, Muhammarah, March 19, 1898, F. O. 248/672; McDouall to Meade, Confidential, No. 39, Confidential, Muhammarah, April 2, 1898, F. O. 460/2; McDouall to Captain Prideaux, 1St Ass't to Resident, Persian Gulf, Muhammarah, April 16, 1898, F. O. 460/2.

24. McDouall to Prideaux, Muhammarah, April 20, 1898, F. O. 460/2.

۲۵. همان مأخذ، اگرچه مثال سردار اکرم به حدود ۳۰ سال قبل باز می‌گردد.

نمی‌توانست حمایت آشکار حکومت مرکزی را به‌دست آورد. برای همین به او فرصت داده شده بود به مدت چندماه با شیخ بدون درگیری زورآزمایی کند. در نیمهٔ آوریل ۱۸۹۸، تهران مشروعیت خزعل را به رسمیت شناخت و لقبی را که برادر وی معزّالسلطنه از آن بهره‌مند بود به او بخشید. حاج‌محمدعلی، منشی شیخ، نیز به لقب رئیس‌التجار که از نام مستعار وی، حاج رئیس، گرفته شده بود نایل آمد. در آخرین روز ماه آوریل، هواداران مسلح دو رقیب، خواهان ریاست در منطقهٔ جرّاحی شدند و با یکدیگر به نزاع پرداختند. این درگیری بی‌آن‌که از نظر سیاسی موفقیتی برای خزعل به ارمغان آورد به پایان رسید، اما پس از این واقعه در مدت کوتاهی یاغیان پراکنده شدند. در پایان ماه مه سرانجام سردار اکرم به دستورات دولت که یک ماه از پذیرش آن شانه خالی می‌کرد، گردن نهاد و از دخالت در امور قلمرو خزعل دست برداشت. حکمران به خاطر این نافرمانی تنبیه نشد، چرا که اگر وی موفق می‌شد، حکام مرکزی با تمامی احتمالات نتایج آن را می‌پذیرفتند و نه مسئولیتش را.

دلایل متعددی برای شکست حکمران می‌توان برشمرد. نخست، برخوردار نبودن از حمایت گستردهٔ اعراب؛ وی هواداران اندکی داشت. دوم، پشتیبانی نکردن کامل خان‌های بختیاری است. او آن‌ها را وادار کرد تا در برابر گرفتن مالیات آینده مناطق فلاحیه و جرّاحی، به نماینده‌اش در آن‌جا نیرو گسیل دارند. در آن‌جا موافقتی که تصورش می‌رفت با شکست مواجه گردید، زیرا بختیاری‌ها به پذیرش مسئولیت حفظ نظم در هر دو منطقه تن ندادند. سومین و شاید قاطع‌ترین دلیل برای شکست حکمران، برخوردار نبودن از حمایت آشکار حکومت شاه بود.

دلایل این فقدان حمایت را باید در سیاست‌های پیچیده و مغشوش داخلی و خارجی ایران جست‌وجو کرد. سردار اکرم نماینده و تا حدی دست‌نشاندهٔ نظام‌السلطنه*، حکمران پیشین خوزستان بود که از سوی وی نیز پشتیبانی می‌شد. او مالک املاک وسیعی در منطقهٔ جرّاحی بود. شریک نظام‌السلطنه در این امر، مشیرالدوله، وزیر امور

* . حسین‌قلی‌خان مافی که ابتدا لقبش سعدالملک و بعد ملقب به نظام‌السلطنه گردید. در ۱۳۰۵ق به حکومت خوزستان و بختیاری و چهارمحال اصفهان منصوب شد. پس از رفتن به محل مأموریت، قبیله کعب در خوزستان و عشایر بختیاری با وی مخالفت کرده و او را به قلمرو خود در منطقه راه ندادند. نظام‌السلطنه با ترفندهایی زمینه تسلط خود را فراهم آورد و به مدت سه سال فرمانروای آن نواحی گردید.(م)

خارجه ایران بود. وی یکی از همکاران نزدیک امین‌الدوله، نخست‌وزیر، بود که آن زمان می‌کوشید تا بر سر دریافت وام تضمینی از راه بانک شاهنشاهی ایران که مالکیت آن در دست بریتانیا بود، با نمایندهٔ حکومت علیاحضرت مذاکره کند.

خزعل می‌توانست با فرستادن تلگراف به نظام‌السلطنه، شریک مشیرالدوله، وی و حکومت را زیر فشار قرار دهد تا سردار اکرم از دخالت در امور دست بردارد. چنین نابسامانی‌هایی ممکن بود باعث شود وی مسئولیت منطقهٔ جرّاحی را نیز بپذیرد. البته این امر می‌توانست دستاویزی تهدیدآمیز علیه عایدات وزیر خارجه و شریکش تلقی شود. بنابراین، نظام‌السلطنه ناگزیر به نوشتن نامه شد و در آن تهدید به انجام اقداماتی کرد مگر آن که وی از دخالت در امور جنوب خوزستان دست بردارد. در این اوضاع، خبرهایی از طریق کانال‌های دیپلماتیک به دفتر چارلز هاردینگ و احتمالاً به گوش مشیرالدوله که با هاردینگ میانهٔ خوبی داشت، رسید.

با وجود آن که نمایندگی بریتانیا به طور رسمی در مذاکرات میان دولت ایران و خزعل مشارکت نداشت، اما دیدگاه‌های خود را مشخص کرده بود و می‌توانست فشار غیرمستقیمی را به سود خزعل به کار برد. یکی از نشانه‌های این حقیقت، جایگزینی وصول گمرکات بوشهر به جای عایدی محمّره، به عنوان ضمانت، چاره موقت وام ۵۰,۰۰۰ پوندی بود که هاردینگ در نظر داشت از بانک شاهنشاهی برای نخست‌وزیر دریافت کند. البته این موضوع به خزعل اجازه می‌داد تا بر روی گمرکات خود کنترل لازم را به‌دست آورد.

امین‌الدوله و مشیرالدوله هر دو از جناح هوادار «بریتانیا» در سیاست ایران بودند، یا در زمرهٔ جناحی به‌شمار می‌رفتند که به پشتیبانی و نفوذ بریتانیا به منظور جلوگیری از جاه‌طلبی رقبای سیاسی پشتگرم به روسیه، امید داشتند. افزون بر این، آنان نیازمند وامی بیش از ۵۰,۰۰۰ پوند بودند تا بتوانند خود را در حاکمیت حفظ کنند و مقابل جناح «روس‌ها» که از حمایت امین‌السلطان، نخست‌وزیر پیشین، برخوردار بود، سرپا نگه دارند. آن‌ها می‌توانستند چنین وامی را فقط از بریتانیا دریافت کنند. بنابراین، آن‌ها نمی‌توانستند با خواست بریتانیا در ستیز میان شیخ و حکمران خوزستان آشکارا به مخالفت برخیزند. هنگامی که رقیب آنان قدرت را به‌دست گرفت و ضرورت داشتن دوست و حامی احساس شد، خزعل را به رسمیت شناختند و به سردار اکرم دستور دادند از مخالفت با او دست بردارد. و همان‌گونه که هاردینگ دربارهٔ مشیرالدوله می‌گوید «... من می‌دانستم او همواره

آنچه در توان دارد برای کمک به من دریغ نمی‌ورزد، به شرط آن‌که خواست‌های من به زیان او تمام نشود.»[۲۶] در این مورد هم چنین بود. در نتیجه، بریتانیا به خواستهٔ ضروری و پرزحمت خود به زیان حاکمیت و تمامیت ارضی ایران جامهٔ عمل پوشاند.

با وجود این در ماه‌های بعد، بریتانیایی‌ها از موقعیت خود در ایران و خلیج‌فارس ناراضی بودند و دلایل خوبی برای این نارضایتی داشتند. از آن جایی که امین‌السلطان بیشتر هوای شاه را داشت، مذاکره بر سر وام با دولت ایران روز به روز دشوارتر شد. وی بار دیگر نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه شد. همان گونه که انتظار می‌رفت، او رویکردی به روس‌ها یافت که در چنین مسائلی دربارهٔ تضمین بازپرداخت سخت‌گیری کمتری داشتند. بریتانیایی‌ها تردید خود را نسبت به بازپرداخت دیون خود از سوی بانک شاهنشاهی ایران آغاز کردند. اما در شرایطی که طرح پیشین در آستانهٔ موفقیت بود، روس‌ها عهده‌دار انجام آن شدند. در آن زمان که فرانسه - متحد روسیه - سرگرم به‌دست آوردن بندری بود تا کشتی‌های خود را در خود عُمان - در دهانهٔ خلیج‌فارس - از ذغال‌سنگ پُر کند، طرح روسی مبنی بر ایجاد یک پایانه در کویت - منتهی‌الیه خلیج‌فارس - به منظور راهبرد راه‌آهن در دست بررسی بود. در منطقهٔ بصرهٔ عراق، ترک‌ها قصد احداث پایگاه نظامی داشتند (البته شایع بود این پایگاه در کویت ایجاد خواهد شد). بریتانیا جداً نگران این تحولات بود که از برخوردهای گوناگون با نفوذ بریتانیا در ایران و سیطرهٔ قدرتش در خلیج‌فارس حکایت داشت.[۲۷]

در خوزستان اوضاع آرام باقی مانده بود؛ به رغم آنکه رویدادهای پیرامون، انعکاس مشخصی در آن‌جا داشته است. خزعل پیروزی بزرگ خود بر حکمران ایالتی را به واسطهٔ نگه‌داشتن رهبران پیروز هم‌پیمانش از کعب به عنوان «مهمان» دایمی و اجرای کنترل مستقیم بر روی مناطق فلاحیه و جرّاحی توسط نمایندگانی که خود آنان را برمی‌گزید، به دست آورده بود. خزعل در پایان سال ۱۸۹۸ به‌قدری قدرت داشت که

---

26. [C. Hardinge], *Old Diplomacy,* 63; Lorimer, *Gazetteer,* I, pt. 2, 1744-45; McDouall to Meade, No. 50, Confidential, Muhammarah, April 30, 1898, F. O. 460/2; Kazemzadeh, *Russia and Britain,* 302-16.

27. Kazemzadeh, *Russia and Britain,* 322-25; Briton cooper Busch, *Britain and the Persian Gulf 1894-1914* (Berkeley and Los Angeles: University of california Press, 1967), 68, 103.

توانست با تدارک تهاجمی نظامی علیه قبیلهٔ یاغی «باوی»* آنان را بر جای خود بنشاند.[۲۸] وی بدین وسیله موقعیت خود را در خوزستان تحکیم بخشید.

از دیدگاه دیگر، وی فشار خود بر بریتانیا را برای دستیابی به یک اعلامیهٔ نوشته‌شده که در آن آمده باشد او «نوکر» انگلیس است و از حمایت آن‌ها برخوردار می‌باشد، ادامه داد. هنگامی که «سرهنگ مید»**، نمایندهٔ بریتانیا در خلیج‌فارس، در اوایل سال ۱۸۹۹ با وی دیدار کرد، خزعل پیشنهاد خود را تکرار کرد و در ماه‌های بعد نیز به طور مداوم بر مک‌دوال، نایب کنسول، برای گرفتن پاسخ فشار آورد. در کلّ، خزعل که کاملاً از اوضاع سیاسی خلیج‌فارس آگاه بود، با حالت حق به‌جانب اذعان داشت که ناگزیر است به خاطر جلوگیری از تجاوز ترک‌ها از قدرت سومی تقاضای حمایت کند. این تهدید پنهانی برای انعقاد قرارداد با فرانسه یا روسیه، مید را که هنوز هیچ چیزی دربارهٔ پیشنهاد خزعل از تهران و یا هندوستان نشنیده بود، تحریک کرد و مک‌دوال را مجبور ساخت به خزعل اعلام کند که امکان انعقاد هیچ گونه قرارداد رسمی میان آن‌ها و هیچ قدرت دیگری وجود ندارد. مید همچنین اظهار داشت تا زمانی که وی خود را به صورت یک دوست نشان دهد «مطمئن باشد که حکومت بریتانیا او را فراموش نمی‌کند و هنگام نیاز به خاطر روابط دوستانه‌شان از منافع شیخ حمایت خواهد کرد.» مید گفت هرگز اجازه نخواهد داد که محمّره به دست ترک‌ها و یا هر قدرت بیگانهٔ دیگری اشغال شود. افزون بر این، شیخ نباید به پیشنهادهای خارجیانی توجّه کند که دولت آن‌ها نمی‌تواند آن‌را اجرا کند.[۲۹]

*. باویّه (باوی) از قبایل بزرگ و سرشناس خوزستان است. نوره، مادر شیخ خزعل و همسر حاج جابر آلبوکاسب، دختر شیخ طلال، بزرگ قبیلهٔ باوی بود. نشیمن اصلی باویان در کرانهٔ خاوری رود کارون ــ جنوب اهواز ــ و ناحیهٔ امّ‌تُمیر است. آنان پیشتر در حومهٔ خاوری شهر بهبهان اقامت داشتند. قبیله باوی در اوایل سده نوزدهم ــ در روزگار علی‌پاشا ــ همراه با شیخ جابر آلبوکاسب در برابر یورش عثمانی‌ها به خرمشهر سرسختانه ایستادگی کردند. باوی‌ها تا جنگ جهانی اول روابط نسبتاً خوبی با شیخ خزعل داشتند اما از آن هنگام به علت رویکرد خزعل به انگلیسی‌ها و اعلام جهاد از سوی علمای عتبات عالیات بر ضد انگلیس، به صف دشمنان اردوی شیخ پیوستند. آنان در فلاحیه و اهواز بر ضد قوای انگلیس قیام کردند و درگیری‌های پراکنده با قوای انگلیس انجام دادند.(م)

28. McDouall, Consular Diary, Muhammarah, May 21, 1898, F. O. 248/672; Lorimer, *Gazetteer*, I, 1745-46.

**. مید، مالکون جان (Meade Malcolm John)، تولد ۲ آوریل ۱۸۵۴، مرگ ۵ سپتامبر ۱۹۳۳. سرکنسول بوشهر از یکم ژوئیه ۱۸۹۷ تا ۲ ژوئن ۱۹۰۲. سرپرست کنسولگری شیراز در ۱۹۲۱.(م)

29. Meade to McDouall, Bushihr, May 30, 1899, F. O. 460/1. Muhammarah, January 13, 1898, F. O. 460/1.

به نظر می‌رسد خزعل واقعاً از افزایش تحرکات نظامی ترک‌ها نگران شده بود. بصره تنها چند مایل بالاتر از بخش فوقانی رودخانه قرار داشت. خزعل در قلمرو ترک‌ها املاک بیشماری داشت و همچنین شماری از افراد قبیلهٔ وی در آن‌جا بودند. اگرچه او برای مک‌دوال لاف زده بود که تا هنگامی که یکی از افراد قبیلهٔ وی زنده است هیچ ترکی نمی‌تواند وارد محمّره شود، با این‌حال در برابر حملهٔ عثمانی‌ها بسیار آسیب‌پذیر بود.[۳۰]

هرچند ممکن است موفقیت دوست، متحد سیاسی و مردی که در کشتن برادرش به وی کمک کرد یعنی مبارک‌الصباح، شیخ کویت، در به‌دست آوردن اعلامیهٔ موقت قیمومت از بریتانیا بدون توجه به حاکمیت اسمی ترکیه، خزعل را در همان جهت سوق داده باشد. امکان این که کویت تبدیل به پایانهٔ راه‌آهن زیر کنترل روسیه به خلیج‌فارس شود، بریتانیا را بر آن داشت تا با مبارک عهدنامهٔ رسمی امضا کند که در آن مبارک مجاز به اجاره دادن هیچ بخشی از قلمرو خود به یک قدرت خارجی بدون موافقت بریتانیا نباشد. مبارک که در پاسخ این عهدنامه خواستار امتیاز بدون قید و شرط حمایت بریتانیا شده بود، در انتها سرهنگ مید را وادارکرد تا با یک نامهٔ ضمیمه مبنی بر اطمینان دادن به شیخ برای انجام وظیفه حکومت بریتانیا موافقت کند. این موافقت‌نامه تمامی آن چیزی که مبارک آرزو داشت نبود، اما همان‌گونه که آن هنگام سید گفته بود «این کار تسهیل‌کنندهٔ یک اعلامیه به منظور حمایت آشکار بعدی خواهد بود.» طبیعی است خزعل که البته از شرایط و مفاد موافقت‌نامه آگاهی داشت، مبارک را دربارهٔ مذاکرات آتی با مید اندرز داده بود.[۳۱]

با این حال، در این هنگام محمّره در طرح ایجاد پایانهٔ راه‌آهن روسیه قرار نداشت. همچنین در مورد وضعیتش از نظر قوانین بین‌المللی نیز جای هیچ‌گونه تردیدی نبود. این شهر آشکارا در قلمرو ایران قرار داشت و بریتانیا نیز کاملاً آن را به رسمیت شناخته بود. در نتیجه، هیچ دلیل موجه و مبنای قانونی برای شناسایی صریح استقلال خزعل وجود نداشت. افزون بر این، دست زدن به چنین اقدامی پی‌آمدهای خطرناک و جدی و

30. McDouall to Meade, Confidential, Muhammarah, June 2, 1899, F. O. 460/1.

31. Quoted in Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 110; Ravinder Kumar, *India and the Persian Gulf Region, 1858-1907, A Study in British Imperial Policy* (New York: Asia Publishing House, 1965), 141-46; McDouall to Lt. Col. C. A. Kemball, British Resident, Persian Gulf, Confidential, Muhammarah, June 6, 1901, F. O. 460/1.

فاجعه‌آمیزی بر موقعیت بریتانیا در ایران به همراه داشت، و چه بسا روسیه تقاضای غرامت می‌کرد. بنابراین مید نمی‌توانست با تقاضای شیخ محمّره مبنی بر درخواست ارائه تضمین مشخصی برای شناسایی و حمایت خود، موافقت کند.

خزعل با ردّ تقاضای اعطای تضمین کتبی از سوی بریتانیا، روش دیگری را در پیش گرفت. او اظهار داشت نمی‌خواهد علیه حکومت ایران، که خدمتگزار وفادار آن است، هم‌پیمان شود، بلکه به سادگی مایل است ضمانتی لفظی که در آن نمایندگی بریتانیا وی را به عنوان خدمتگزار دولت بریتانیا بداند، دریافت کند، تا بدین وسیله نمایندگی بدون این که از آن‌ها خواسته شود، با هر عمل حکومت تهران که منافع وی را به مخاطره افکند، مخالفت کند. در این خصوص کوشش حکومت مرکزی برای حذف کنترل وی از گمرک و مالیات محمّره می‌توانست یک هدف باشد.

این نکته مورد توجه قرار گرفت، زیرا در موضوع مذاکرات ایران برای دریافت وام که بازپرداخت آن قرار بود از راه دریافت مالیات و گمرکی باشد و زیر نظر مأموران بلژیکی، اصلاح سیستم گمرکات شاهنشاهی آغاز شده بود، مطمح نظر قرار گرفت. منظور حکومت از چنین اقدامی، متحد و یک‌کاسه‌کردن سامانهٔ مالیاتی در تمام ایران بود. دیری نمی‌پایید که تهران قصد گسترش آن به محمّره را نیز داشته باشد. در این صورت، خزعل نیازمند کمک بود.

شیخ اشاره داشت که از سوی خود می‌تواند تجارت بریتانیا را پیشرفت دهد؛ از بریتانیا وام بگیرد؛ در سیاست منطقه، اندرزهای بریتانیا را آویزهٔ گوش سازد؛ هنگام نیاز با ۲۰,۰۰۰ تفنگدار به کمک بریتانیا بشتابد؛ و در مواقعی که بریتانیا با ترک‌ها مشکل پیدا کند از وجود افراد قبیله‌اش در بصره برای زیر کنترل درآوردن شهر بهره برد.[۳۲]

از تمامی پیشنهادهای خزعل، تنها موردی که توجّه سرهنگ مید را جلب کرد، درخواست وام بود. به زعم مید، بانک شاهنشاهی ایران وام را پرداخت خواهد کرد. از این رو، از دولت هند خواست که آن را تضمین کند، زیرا وی چنین فکر می‌کرد که

32. McDouall to Meade, Confidential, Muhammarah, June 2, 1899, F. O. 460/1; Sir Percy Sykes, *A History of Persia* (London: Macmillan, 1930), II, 376; Bradford G. Martin, *German-Persian Diplomatic Relations*, 1873-1912 ('S Gravenhage: Mouton, 1959), 68-69.

«ضروری است ما یک نقطه ضعف از شیخ داشته باشیم.»[۳۳] چنین اقدامی -به‌ویژه زمانی که تنها سه روز به ورود شاهزاده دابیجا*، کنسول روس در اصفهان، به شهر در ۴ ژانویه ۱۸۹۹ مانده بود - ضروری به نظر می‌رسید. چنین شایع شد که وی در پی یافتن پایگاهی برای انبار ذغال‌سنگ است. پس از این به جای رفتن به سمت مقصد از پیش اعلام‌شده، یعنی هرمز در پایین خلیج‌فارس، شاهزاده در سیزدهم ژوئن با کشتی به سمت محمّره بادبان گشود. هنگام ورود، افسر مسئول که معمولاً دستیار پزشک کنسولگری بریتانیا بود، به دلیل شایع شدن طاعون در بوشهر، وی را در ایستگاه قرنطینه با حالت تحریک‌کننده‌ای بازداشت کرد. فرد روسی چند روزی بردبارانه حضور در قرنطینه را تحمل کرد؛ شرایط ابتدایی که چند سال بعد رسوایی بزرگی را در پی داشت؛ به دنبال آن با نشان دادن این که حاکمیتی که می‌تواند یک کنسول روسی را در ایستگاه قرنطینهٔ ایران به‌وسیله یک پزشک بریتانیایی بازداشت کند، بی‌شک اوضاع جدیدی را رقم می‌زد که مورد نظر بریتانیا نیز بود، سپس او را با استفاده از زور، تهدید به خروج از ایستگاه کردند. وی آن جا را بدون اعتراض به سمت کارون و اهواز در بالای رودخانه با کشتی بخار خزعل ترک کرد، با این هشدار که نباید تا سپری‌شدن مدت قرنطینه با ساحل هیچ گونه تماسی داشته باشد.

هنگام ورود به اهواز، به شاهزاده روسی ابتدا اجازهٔ دیدار با نمایندهٔ شیخ و سپس با خود شیخ برای ملاقات و گفت‌وگو داده شد. گفته می‌شود در جریان این گفت‌وگوها، وی تصریح کرده که خزعل خدمتگزار انگلیس بوده و کنسول انگلیس، حکمران واقعی است. وی یادآور شد بخش‌هایی از مناطق ایران که زیر نفوذ روسیه قرار دارد در کمال خوشبختی است و روس‌ها از این که از سوی مجتهدان مورد حمایت کامل قرار دارند خشنودند. وی همچنین اظهار داشت شایع شده خزعل به عنوان واسطهٔ میان بریتانیا و شیخ مبارک کویتی عمل کرده و این‌که هر دو جناح به نوعی توافق نزدیک شده‌اند[۳۴] و روس‌ها نیز سرگرم به‌دست آوردن اطلاعات مختصری دربارهٔ برنامه‌ریزی بریتانیا برای بستن پنجرهٔ ورود روسیه به خلیج‌فارس در کویت هستند. به نظر می‌رسید روس‌ها

33. Meade to McDouall, Confidential, Bushihr, June 7, 1899, F. O. 460/1.
* Dabija.
34. Meade, Memorandum, Bushihr, July 10, 1899, F. O. 248/694.

طرح‌های دیگری را برای بازکردن راهی دیگر فراروی شیخ مطرح کرده بودند. این همه باعث شد تا مید و مک‌دوال تحریک شده و درخصوص پرداخت وام به‌شیخ تسریع کنند.

از بخت و اقبال بد برای طرح آنان این که، همان ذهنیتی که باعث شد مذاکره بر سر وام کلان ایران به هم بخورد، در این جا نیز به وجود آمد. مسئولان بانک شاهنشاهی ایران نمی‌توانستند مفاد و موارد اداری، مانند ضمانت و تنظیم دقیق نحوهٔ بازپرداختِ وامی که با مقاصد سیاسی پرداخت می‌شد، از یکدیگر به طور کامل جدا سازند. کوتاه سخن این که، خزعل موافقت با وام تضمینی را رد کرد؛ به‌ویژه آن که چنین ضمانتی باعث می‌شد گمرک و مالیات تا حدودی به کنترل بانک شاهنشاهی درآید. با قرار دادن ضمانت، خزعل می‌توانست تمام پول مورد نیاز را از محل تهیه کند. به همین دلیل معامله با بریتانیا هیچ سودی برای وی در بر نداشت.[۳۵]

شکست در پرداخت وام و در پی آن شکست در به‌دست آوردن پایگاهی نزد شیخ خزعل همراه با علاقهٔ روس‌ها برای ارتباط با او باعث شد تا بریتانیایی‌ها بیشتر به درخواست‌های محبت‌آمیز وی مبنی بر وفاداری به خود مطمئن شوند. هنگامی که سِر مورتیمر دوراند، وزیر مختار بریتانیا در ایران، از ناصری، بندر اهواز، در تابستان ۱۸۹۹ دیدار کرد، با سرهنگ مید زمینه‌هایی را فراهم آورد که یک نشان سلطنتی ویکتوریا به خزعل اهدا شود.[۳۶] همچنین مقرّر شد به‌گونه‌ای مستقیم از سوی مید با خزعل دربارهٔ پاسخ دولت فخیمه به تقاضای ضمانت‌خواهی خزعل تماس‌هایی گرفته شود. دوراند شخصاً با خزعل ملاقات نکرد، شاید برای این‌که وی مایل نبود به باور شایعات متغیّر که بریتانیا حاکم حقیقی جنوب ایران است دامن زند. وی با رعایت احتیاط و دقت تأکید کرد نشان از طریق دولت ایران اهدا شود. اگر وزیر مختار انگلیس دربارهٔ رعایت موافقت‌نامه و حساس نکردن دولت ایران توجه خاصی را مبذول داشت، به همان نسبت نیز در مورد پاسخ‌دادن به خزعل، جانب احتیاط را مراعات می‌کرد.

همان‌گونه که سرهنگ مید یادآور شده است، فحوای پاسخ وی چنین بود:

---

35. W. Campbell, Acting Manager, Imperial Bank of Persia, to Meade, Bushihr, June 6, 1899, F. O. 460/1; Campbell to McDouall, Bushihr, July 14, 1899, F. O. 460/1; McDouall to Meade, Confidential, Muhammarah, July 20, 1899, F. O. 460/1.

۳۶. این نشان به مدال ولف سرشناس بود که سابقه آن به سرهنری دروموند ولف، وزیر مختار بریتانیا در ایران بازمی‌گشت. وی رسم اعطای این‌نشان را به گونه‌ای غیرآشکار به‌شماری از رجال و شخصیت‌های ایران بنیاد نهاد.

ضرورت دارد به شیخ محمّره ابلاغ شود از آن‌جایی که او یک تبعهٔ حکومت ایران است، دولت بریتانیا نمی‌تواند قول حمایت علیه دولت را به وی بدهد. همچنین در شرایطی که منجر به فروپاشیدن حکومت ایران شود، نمی‌توانیم استقلال وی را تضمین کنیم. در حقیقت از آن‌جایی که دولت بریتانیا دربارهٔ پیش‌آمدهای احتمالی هیچ گونه تضمینی نگرفته، معلوم نیست چه اقدامی را صورت دهد. اگرچه ما وی را متنفذترین فرد در این بخش از ایران دانسته و مایلیم او قدرتمند باشد و عرب‌ها در قلمرو حاکمیتش و بر اساس مصالح کشور در کنار یکدیگر باشند. شیخ می‌تواند بر روی پشتیبانی وزیر مختار در تهران تا زمانی که این حمایت عاری از خیانت به دولت ایران باشد، تکیه کند و او همواره راهنمایی برای شیخ در هر موضوعی که بدان نیازمند باشد خواهد بود. در عوض وزیر مختار بر این اطمینان خواهد بود که شیخ تمامی اهتمام خود را از هر راهی که می‌تواند برای پیشبرد تجارت بریتانیا مبذول خواهد داشت.

وزیر مختار با هر نوع تغییری در تنظیمات فعلی عوارض گمرکی محمّره مخالف است.[۳۷]

این ارتباطات واقعاً آن چیزی نبود که نظر خزعل را تأمین کند. بلکه وی در پی موافقت‌نامه‌ای بود درست مانند موافقت‌نامهٔ مبارک با بریتانیا در کویت که در آن به شناسایی و پشتیبانی از استقلال وی تصریح شده باشد. به رغم آن که او در حقیقت جوهرهٔ آنچه راکه خواسته بود به‌دست آورده بود، پاسخ‌های غیر الزام‌آور و طفره‌روندهٔ مید و مک‌دوال به‌بسیاری از خواسته‌های وی، باعث شدکه او به‌طور متوالی خواسته‌های خود را تا بدان حد کاهش دهد که بریتانیا با آن موافقت کند. آیا بریتانیایی‌ها دربارهٔ آینده و موقعیت خود در ایران و خلیج‌فارس نسبت به تحرکات تازهٔ روس‌ها در منطقه نگران نبودند. به نظر مشکوک می‌رسد که خزعل حتی این مسئله را نیز به دست آورده باشد.

---

37. Meade, "Memorandum of Verbal Communication made to shaikh Khazal,' Muhammarah, November 13, 1899, *Treaties and Undertakings in force between the British Government and the Shaikh of Mohammerah, 1819-1919* (Calcutta: Superintendent Government Printing, 1919) , 1; Lorimer, *Gazetteer*, I pt. 2, 17.

با این حال، هنوز شیخ امیدوار بود. این حقیقت را نیز باید در نظر گرفت که نمایندگان سیاسی بریتانیا چنین ارتباطی را که متضمن نوعی شناسایی بود یک موقعیت ویژه می‌دانستند. نشانهٔ امیدوارکنندهٔ دیگر، این حقیقت بود که وزیر مختار بریتانیا با هر گونه تغییری در حالت فعلی عوارض گمرک محمّره مخالفت کرده بود. این موضوع اهمیت فراوانی داشت؛ زیرا تا زمانی که خزعل عوارض گمرکی را جمع‌آوری می‌کرد، می‌توانست از برخی توجیه‌های قانونی بهره برد تا بر استقلال و یا دست‌کم بر برخورداری از خودمختاری تأکید ورزد. از این رو بریتانیا توانست این گونه او را شناسایی کند و از موقعیت وی پشتیبانی نماید. تردیدی نیست که نمونهٔ مبارک و موافقت‌نامهٔ کویت، برای خزعل این ره‌یافت را داشته است که در مورد آنچه به منافع او مربوط می‌شود، بریتانیای کبیر سرانجام در مسیری درست گام برداشته است.

مشکل عوارض گمرکی

آن هنگام که ضمانت سِر مورتیمر دوراند واقعاً به دست خزعل رسید[۳۸]، مشخص بود که بریتانیا در هر شرایطی مایل نیست در مورد تغییرات در عوارض گمرکی محمّره بر روی ایراداتش تا آخر باقی بماند. دوراند متقاعد شده بود که نخست‌وزیر و وزیر بلژیکی تصمیم‌گیرنده در عوارض گمرک مصمم هستند تا در آن جا نسبت به مسئلهٔ گمرکات فائق آیند. یگانه هدف دوراند، توجه به منافع بود. وی به آن دو نفر صرفاً توصیه کرد که آن‌ها نباید از زور استفاده کنند. در چنین شرایطی پریدو*، دستیار مید در بوشهر، به مک‌دوال اظهار داشت که آن‌ها باید شیخ را قانع کنند تا با پیشنهاد حکومت ایران مبنی بر خرید سهم وی، بی‌آن‌که سر و صدا راه بیندازد، موافقت کند.

در هر صورت، شیخ در نظر نداشت با سیاست جدید عوارض گمرکی موافقت کند. موضع رسمی او چنین بود: اگر ایرانی‌ها عوارض گمرکی را بر اعراب تحمیل کنند، وی فرمانروایی خود را بر افراد قبیله‌اش از دست خواهد داد و در آن صورت یا کشته می‌شود و یا وادار به استعفا خواهد شد. پی‌آمدهای کشته‌شدن یا استعفای وی به

۳۸. وزیر مختار فراموش کرده بود که یک نسخه از یادداشت اهواز را به مید بدهد. تا این‌که مک‌دوال پس از فوریه سال ۱۹۰۰ یادداشت را به شیخ رساند.

* Prideaux.

تصورات بریتانیایی‌ها بازمی‌گردد، اما روشن است که پی‌آمدها هر چه باشد به تجارت بریتانیا و موقعیتشان در خوزستان لطمه خواهد زد.[۳۹]

موضع‌گیری حکومت ایران تقریباً روشن بود. ایران یک کشور مستقل بود. محمّره در قلمرو ایران قرار داشت. برای این که ایران از نظر مالی یک کشور باقی بماند، اداره‌کردن گمرکات حیاتی و ضروری بود. وی نمی‌توانست در چنین شرایطی استثنا باشد، چراکه استثنا نمی‌توانست وجود داشته باشد، چون خطرِ از میان رفتن کل نظام وجود داشت.

شکل‌گیری چنین موضع‌گیری‌های مخالفی باعث ایجاد مشکلاتی برای بریتانیایی‌ها شد. آنان چگونه می‌توانستند بدون به مخاطره‌افکندن موقعیتشان با حکومت ایران و عذرخواهی از روسیه و به‌دست آوردن فرصتی برای افزایش نفوذ فعلی خود در ایران، وفاداری و همکاری شیخ را به‌دست آورند؟

مک‌دوال، نایب کنسول با بردباری در محمّره سرگرم گوش دادن به شکایت‌ها و آرزوهای شیخ بود. خزعل گفت: دو بلژیکی وارد بوشهر شده‌اند. از یکی از آن‌ها شنیده شده است که می‌گفت: من برای به‌دست گرفتن عوارض گمرک به محمّره آمده‌ام. شیخ در ادامه افزود: اگر او اجازهٔ این کار را بدهد، افراد قبیله فکر می‌کنند که به آن‌ها خیانت کرده، از این رو بر اساس قوانین قبیله‌ای به مرگ یا کناره‌گیری محکوم خواهد شد. پس ناگزیر به استعفاست. انگلیس چه توصیه‌ای برای وی دارد؟ به ویژه این که حکومت ایران تصمیم دارد از قدرت او بکاهد؟ اگر واقعاً بریتانیایی‌ها به وی اعتماد دارند، بدون این‌که او بخواهد باید وی را راهنمایی کنند. برادرش مزعل، خود را گوشه‌گیر ساخته بود و هر چه می‌توانست پول جمع‌آوری می‌کرد، حال آن‌که خزعل برای اتحاد و یکپارچگی اعراب پول‌های خود را بذل و بخشش کرده بود. سپس افزود: همهٔ این کارها به خاطر منافع بریتانیایی‌ها بوده و او امنیت تجارت بریتانیا را تضمین می‌کند. افزون بر این روزی فرا خواهد رسید که انگلیسی‌ها به ۴۰،۰۰۰ عرب مسلح نیاز پیدا کنند. حال آن که وی ضمانت‌هایی را لازم دارد تا از صداقت آنان بهره‌ای ببرد. به عنوان مثال انگلیسی‌ها تعهد

39. Sir Mortimer Durand, Minister to Persia, to Meade, Tehran, January 20, 1900, F. O. 460/1; Meade to McDouall, Demi-official, Confidential, Bushihr, February 15, 1900, F. O. 460/1; McDouall to Meade, Confidential, Muhammarah, February 23, 1900, F. O. 460/1; Prideaux to McDouall, Confidential, Bushihr, December 11, 1899, F. O. 460/2; McDouall to Prideaux, Confidential, Muhammarah, December 19, 1899, F. O. 460/2.

کنند که ایرانی‌ها را از نابودی او یا اقتدارش بازداشته و از وی حمایت کنند و اگر ناگزیر به ترک کشور شود، به او یاری رسانده، در محل دیگری به کارش گیرند.

به هر حال، شیخ بر آن بود که سرنوشتش را به دست بریتانیا بسپارد و تا زمانی که زنده بود هیچ پیشنهادی از هر قدرتی، موضع او را تغییر ندهد، مگر زمانی که بریتانیا از وی تبرّی جوید. در آن هنگام که وظایفش را در مورد حکومت ایران انجام می‌داد، خود را یک نوکر سرّی بریتانیایی‌ها می‌دانست.

مک‌دوال با رضایت و غرور نوشت «هیچ تردیدی وجود ندارد که وی به ما اعتماد کامل دارد.»[۴۰]

با این حال، خزعل، هنوز به اندازه‌ای از اطمینان و اعتماد نرسیده بود که به توصیه سرهنگ مید برای تن دادن به ایجاد گمرکات هنگامی که یک هفته بعد سفارت در تهران آن را پیشنهاد کرد، توجه کند. مید به وی گفت «هر قدرتی حق جمع‌آوری عوارض گمرک را در بنادر خود دارد» و این بخشی از «طرح کلّی برای اصلاح عوارض گمرکی است» که «استحکام مالی ایران وابسته به آن است» و بریتانیا نمی‌تواند با آن مخالفت کند. وی در ادامه افزود که می‌تواند راه‌حل میانه‌ای برای پایان‌دادن به این مشکل بیابد.

شیخ گفت «غیرممکن است»؛ هیچ گونه عوارضی برای خرما پرداخت نمی‌کند. و این‌که سران قبایل او همیشه از پرداخت این مالیات معاف بوده‌اند. فلاحیه و جرّاحی هیچ گاه مالیات پرداخت نمی‌کنند. از روزگاران کهن، قبایل مشخصی عوارض «راهداری» را جمع‌آوری می‌کردند. اگر وی مجبور شود به گمرک کمک کند، قبایل علیه او شورش خواهند کرد.

مک‌دوال دخالت کرد و گفت «حتی اگر شیخ رئیس اسمی گمرکات باشد و یک بلژیکی "معاون" شود؟»

شیخ پاسخ داد «هیچ فرقی نخواهد کرد.»

مید اظهار داشت بریتانیا می‌تواند با عوارض و مالیات مخالفت کند، زیرا این امر بخشی از یک طرح کلی است «و انجام این کار در هر منطقه‌ای نتایج منفی در بر داشته و تجارت را مختل خواهد کرد.»

---

40. McDouall to Meade, Confidential, Muhammarah, March 2, 1900, F. O. 460/1.

خزعل در پایان این گفت‌وگو افزود: اگر حکومت ایران پافشاری کند وی به آن‌ها خواهد گفت که «از دست او هیچ کاری برنمی‌آید و وی کشور و قبایل را به آن‌ها می‌سپارد تا هرکاری می‌توانند انجام دهند» و او به‌مرزهای‌ترکیه عقب‌نشینی خواهد کرد.

روز بعد، مید، به دستور ام. نوز،* وزیر بلژیکی گمرکات بار دیگر تلاش خود را برای قانع‌کردن شیخ آغاز کرد. مید این بار سعی کرد قول نوز مبنی بر دادن امتیازات را به کار برد تا شیخ را وادار به پذیرش سازد. وی به طور محرمانه به شیخ اطلاع داد که یک مأمور ویژه با پیشنهادهای مشخصی برای مصالحه در راه است. با این حال، شیخ با سرسختی، از تغییر موضع خود اجتناب می‌کرد.

پس از آن مید به وی اصرار کرد تا آمدن فرستاده دست به کاری نزند و دربارهٔ پیشنهادها، ارزیابی دقیق‌تری به عمل آورد. شیخ موافقت کرد، در حالی که از نیت حکومت هراسان بود و به فواید سیستم موجود برای بازرگانی بریتانیا تأکید داشت.

نمایندهٔ مقیم به سفارتخانه توصیه کرد تا زمانی که مأموریت فرستادهٔ ویژه به پایان نرسیده است به حکومت ایران اجازه ندهد مأموران بلژیکی را به محمّره اعزام کند. جالب آن که او به خزعل گفت که وی نمی‌تواند توصیه کند پیشنهادهای فرستاده را قبول یا رد کند، فقط امیدوار است که بتوان به یک مصالحه و توافق رسید. افزون بر این، وی به سفارت خواهد گفت که به حکومت ایران یادآور شوند تحمیل حقوق گمرکی با استفاده از زور در منطقه نتایج زیانباری را در پی خواهد داشت و در جمع‌آوری مالیات کاستی‌هایی را به‌وجود خواهد آورد. خلاصه، چنین به نظر می‌رسد که مید می‌خواست اشاره کند که خزعل باید محکم مقاومت کند، و اگر نتواند در گفتار مخالفت کند، در باطن پیمان‌شکنی کند.

خزعل متوجه منظور وی نشد و اشاره کرد از سوی او امکان مصالحه وجود دارد. او گفت دولت باید حقوق گمرکی را به تدریج تحمیل کرده و مثلاً از شوشتر شروع کند و اندک‌اندک به مناطق عرب‌نشین برسد.[۴۱]

---

*. ژوزف نوز در سال ۱۲۷۷ش بر اساس توافق وزیر مختار ایران در بروکسل و وزیر مالیه بلژیک برای اداره و ساماندهی گمرک به ایران آمد. وی معاون گمرک در بروکسل بود.(م)

41. McDouall, Note of conversations between meade and Khazal, Muhammarah, March 11-12, 1900, F. O. 460/1; Busch, *Britain and the Persian Gulf*, 242.

هنگامی که مید ناگزیر شد تصدیق کند در گفت‌وگو با شیخ درگیری داشته است، با تلاش فراوان ادعا کرد که وی شیخ را وادار کرده است تا با یک مصالحه موافقت کرده و هیچ توصیه‌ای مبنی بر این که دولت بریتانیا از وی حمایت نماید، نکرده است. به هر حال، مید پس از مدت کوتاهی عزل شد. اداره کردن بد بحران کویت و عمان توسط مید موجب خشم مسئولان وزارت خارجه شد و لرد کرزن، رئیس او را که نایب‌السلطنه بود وادار کردند بنویسد: «به این نتیجه رسیده‌ام که وی یک فرد درجه یک نیست...».[۴۲]

در همین زمان، کاردار سفارت بریتانیا در تهران با نوز گفت‌وگوی بی‌پرده‌ای داشت. نوز با گستاخی به سیسیل اسپرینگ رایس* گفت: این ارادهٔ شاه است که می‌خواهد شرایط نیمه‌استقلالی قبایل عرب در خوزستان پایان یابد و این که حکومت ایران ترجیح می‌دهد «به جای دو گاز، یک گاز از شیخ بگیرد» و این بدان معناست که اگر شیخ با سیستم جدید پیشنهادی حقوق گمرکی موافقت کند، حکومت مرکزی ناگزیر نخواهد شد موقعیت او را تغییر دهد. در حال حاضر در نظر نیست که اقدامی انجام شود، اما پس از بازگشت شاه از سفر اروپاییش، جدی‌تر عمل شده و یک ناوچه توپدار به محمّره گسیل خواهد شد.[۴۳]

اگرچه، دولت در لندن مایل نیست به ایران اجازه دهد از هر گونه فشاری علیه شیخ استفاده کند. این تصمیم در نتیجهٔ یک بحث سیاسی و در پی فرستادن توصیه‌ای در دسامبر ۱۸۹۹ از سوی لرد کرزن،** نایب‌السلطنهٔ هند، مبنی بر دفاع از موقعیت بریتانیا در ایران و خلیج‌فارس، گرفته شده بود.

کرزن توصیه کرده بود که بریتانیا موقعیت مسلط فعلی در خلیج‌فارس را حفظ کند و حتی در برخی مواقع حرکت رشدیابنده‌ای را برای تثبیت موقعیت و قلمرو خود در منطقه انجام دهد. بریتانیا از درگیری با روسیه باید اجتناب کند. بریتانیا باید این قرار را با

---

42. Quoted in Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 89; Meade to Sir William Cunningham, Foreign Secretary to the Government of India, Confidential, Bushihr, March 20, 1900, F. O. 248/717.

* . اسپرینگ رایس، سر سیسیل (Spring-Rice, Sir Cecil)، تولد ۲۷ سپتامبر ۱۸۵۹، مرگ ۱۴ فوریه ۱۹۱۸. دبیر سفارت تهران از یکم اکتبر ۱۸۹۸. کاردار از ۸ مارس ۱۹۰۰ تا ۹ فوریه ۱۹۰۱. نماینده بریتانیا در صندوق عمومی وام ویژه مصر از ۱۸ مارس ۱۹۰۱. فرستاده ویژه و وزیر مختار از یکم ژوئیه ۱۹۰۶. انتقال به استکهلم در یکم سپتامبر ۱۹۰۸.(م)

43. Lorimer, *Gazetteer,* I, pt. 2, 1757.

** . لرد جورج ناتانیل کرزن (Lord George Nathaniel Curzon)، از ۱۹۱۹م/ ۱۲۹۸ش تا ۱۹۲۴م/ ۱۳۰۳ش وزیر امور خارجهٔ انگلیس شد.(م)

انعقاد قراردادی با حکومت تزار روسیه مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقهٔ زیر نفوذ عملی سازد. در نتیجه، رقابت بالقوه و انفجارآمیز و پرهزینه با روسیه بر سر ایران از میان رفته و سر حدّات هندوستان نیز در امنیت خواهد ماند.

به هر حال، مسئول مستقیم کرزن، لرد جورج هامیلتون*، وزیر خارجهٔ هند، بازی را در اوضاع فعلی شکست‌خورده دید. به گمان وی، منافع استراتژیک روسیه به قدری سنگین است که هرگز تن به انعقاد چنین پیمانی نخواهد داد. از نظر بریتانیا، هیچ گونه امیدی برای کنترل هر منطقه‌ای از ایران که مستقیماً با مرزهای هندوستان یا بیرون از برد توپ‌های نیروی دریایی –به جز دهانهٔ خلیج‌فارس– باشد، وجود نداشته و امید بسیار کمی برای حفظ کل آب‌ها به عنوان دریاچه‌ای انگلیسی، وجود دارد.

لُرد سالیسبوری**، نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه که باید این مشکل را حل می‌کرد، مخالف ره‌یافت به یک تصمیم‌گیری نهایی بود. نمایندگان بریتانیا در ایران همانند گذشته فعالیت‌های خود را ادامه می‌دادند؛ گویی نفوذ بریتانیا کاهش نیافته و قدرت این کشور با قدرت روسیه برابری می‌کند. خلاصه، همان گونه که دیپلمات‌های بریتانیایی شخصاً به گونه‌ای سرّی می‌پنداشتند، این سیاست «بلوف» بود. اما به نظر می‌رسید یگانه جایگزینی که بتوان برای خنثی کردن نفوذی که روسیه به کار می‌برد از آن بهره برد، کاهش نیرو باشد.

در داخل ایران، سیاست ترساندن و تهدید ایرانیان برقرار بود. در ۲۰ مارس ۱۹۰۰، اسپرینگ رایس، در پاسخ به گفت‌وگوی خود با نوز چنین تصمیم گرفت که تعهّد کتبی ۲۳ اکتبر ۱۸۹۷ را به ایرانی‌ها یادآوری کند. بر اساس این تعهّد نباید حقوق گمرکی جنوب «زیر نظر یا کنترل خارجی قرار گیرد.» در آوریل، اسپرینگ رایس طی یادداشت خشک و جدی با دستورات وی موافقت کرد و در آن اظهار امیدواری کرد تا از انجام هر کوششی برای جلوگیری از اجرای حقوق گمرکی حکومت مرکزی علیه خزعل، جلوگیری کند و در آن، موقعیت دولت خود بر محمّره و شیخش را شرح داد. کاردار، توجه مشیرالدوله، وزیر خارجه را به منافع بسیار دولت بریتانیای کبیر در محمّره، بوشهر

*. Lord George Hamilton

**. مارکیز سالیسبوری (سالزبوری) (Marquess of Salisbury) طی سال‌های ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۶، ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۲، و ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۲، نخست‌وزیر مقتدر انگلستان بود.(م)

و بندرعباس و دیگر بنادر ایران در خلیج فارس جلب کرد. دولت اعلی‌حضرت بر حق خود مبنی بر مورد مشورت قرارگرفتن پیش از انجام هر تغییری در اداره کردن گمرکات محمّره یا موقعیت شیخ پافشاری کرد.

مشیرالدوله بلافاصله پاسخ داد که «نه تنها در محمّره بلکه در هر جایی که منافع بریتانیا ایجاب کند، حکومت ایران پیش از هر اقدام مهمی با دولت بریتانیا مشورت خواهد کرد.» اسپرینگ رایس از این تضمین ابراز خشنودی کامل کرد.[۴۴]

بنابراین، موضوع به مدت یک سال مکتوم ماند. در همان حال، در بهار سال ۱۹۰۰، سِرآرتور اچ. هاردینگ*، وزیر مختار جدید در ایران، وارد تهران شد. فرستادهٔ جدید از وضع ناخشنودکنندهٔ حضور بریتانیا در ایران که مسئول آن اسپرینگ رایس بود، کاملاً آگاهی داشت. وی همچنین گزارش‌های طولانی وزیر مختار سابق را،که به نظر می‌رسید صرفاً آگاهی‌های همگانی را تقویت می‌کند، خوانده بود. هاردینگ که یک افسر بلندپایهٔ بخش سیاسی بریتانیا بود، بسیار بیش از دوراند مورد قبول ایرانیان بود. دوراند، یک مسئول بریتانیایی در حکومت هند بود که فارسی را با لهجهٔ افغانی صحبت می‌کرد. وی با توسل به روش انگلیسی-هندی‌اش در خصوص «نژادهای شرقی»، احساسات ایرانیان را رنجانده بود. اگرچه هاردینگ با «هندی‌ها» یا بهتر است گفته شود با دیدگاه کرزن مبنی بر نیاز به یک سیاست فعال و پرتحرک در ایران موافق بود.

در ماه آوریل ناخدا دوم سی.ای. کمبل**، دیگر افسر بخش سیاسی هندوستان به عنوان نمایندهٔ مقیم، جایگزین مید در بوشهر شد. کمبل گماشتهٔ کرزن بود.[۴۵]

نمایندهٔ جدید خیلی زود درگیر مسئلهٔ حقوق گمرکی در محمّره شد. شخص نایب‌السلطنه به منظور حل این معضل تکاپوی جدی آغاز کرد. وی به «دشواریِ» طرح

---

44. Marquess of Lansdowne, Foreign Secretary, to Sir Arthur Hardinge, Minister to Persia, Confidential, F. O. , January 6, 1902, F. O. 60/693; Kazemzadeh, *Russia and Britain,* 340-48; Busch, *Britian and the Persian Gulf,* 123-27; 235-40; Lorimer, *Gazetteer,* I, pt. 2, 1757.

* . هاردینگ، سر آرتور هنری (Hardinge, Sir Arthur Henry)، تولد ۱۲ اکتبر ۱۸۵۹، مرگ ۲۷ دسامبر ۱۹۳۳. فرستاده ویژه و وزیر مختار از ۲۱ اکتبر ۱۹۰۰ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۰۶. از ملتزمین مظفرالدین‌شاه در سفر به انگلیس در اوت ۱۹۰۲. از همراهان لرد کرزن، نایب‌السلطنه هند به هنگام بازدید از خلیج فارس در نوامبر و دسامبر ۱۹۰۳.(م)

**. C.A. Kemball

45. Arthur H. Hardinge, *A Diplomatist in the East* (London: Jonathan Cape, 1928); Kazemzadeh, *Russia and Britain* 293-94; [C. Hardinge], Old Diplomacy, 62; Lorimer, *Gazetteer,* I, pt. 2, 2675.

انتقال حقوق گمرکی به بالای رودخانه در اهواز اذعان داشت. کرزن توضیح بیشتری دربارهٔ این طرح نداده است. اما اهواز کمتر از محمّره زیر فشار بریتانیا قرار داشت. اگر می‌بایست حقوق گمرکی تحمیل شود، بهتر است در جایی چنین شود که در صورت نیاز بتوان به راحتی مأموران آن را تهدید کرد. مک‌دوال به کمبل توضیح داد که «به روشنی نمی‌داند داشتن گمرکی در اهواز توسط ایران چه خطری در بر دارد.» در آن جا احتمال به کارگیری خشونت از سوی ایرانیان کمتر از محمّره بود. بیشتر مأموران رسمی ایران در آن‌جا مستقر شده بودند تا مانع بارگیری گندم شوند. همچنین، سربازان نیز در آن جا مستقر شده بودند. از این رو احتمال ضعیف‌تری وجود داشت که گرفتن حقوق گمرکی بروز خصومت را میان جمعیت محلی موجب شود. شاید این همان خطری بود که به ذهن لرد کرزن رسیده بود.

اما دیدگاه‌های وی با نیاز بریتانیا به دفاع از خود در ایران و خلیج‌فارس منطبق بود. به‌ویژه آن‌که نیازش برای تحکیم مواضع خود در جنوب به منظور دورکردن روسیه بسیار مشهور بود. طبیعی است که او به طرح گسترش اداره گمرکات در جنوب توسط مسئولان بلژیکی خوشبینانه نمی‌نگریست. وی اعتقاد داشت اگر این طرح کنترل نشود، زیر نفوذ روس‌ها قرار خواهد گرفت.[۴۶]

در بهار ۱۹۰۱، برای افسران بریتانیایی در خلیج، تهران و لندن روشن شد که روس‌ها در تدارک کوششی هماهنگ برای رخنه در قلمرو بریتانیا در ایران و خلیج برآمده‌اند. در ژانویه، شایعه‌های مربوط به برقراری خط کشتیرانی روس‌ها به سوی خلیج‌فارس تأیید شد. شرکت کشتیرانی اودسا* اولین حرکت خطوط خود را در ماه فوریه اعلام کرد. چنین شایع شد که روس‌ها می‌خواهند یک کنسولگری در بوشهر تأسیس کنند. پس از آن در آوریل، هاردینگ از تهران گزارش داد که قرار تعیین‌شده حقیقت دارد، ولی یک سرکنسولگری با وابسته‌های کنسولی، در محمّره، شیراز و بندرعباس ایجاد می‌شود. هاردینگ گفت با توجه به این که روسیه هیچ گونه منافع سیاسی یا اقتصادی در منطقه

46. Kemball to McDouall, Private and Confidential, Bushihr, July 8, 1900, F. O. 460/2; McDouall to Kemball, Private and Confidential, Muhammarah, July 13, 1900, F. O. 460/2. For Curzon's views on British interests and policy in Persia see J. C. Hurewitz, *Diplomacy in the Middle East, A Documentary Record: 1534-1914* (Princeton: D. Van Nostrand, 1956), I, 219-349.

* Odessa Steamship Co.

ندارد، این امر را باید به عنوان یک «مبارزهٔ سیاسی مشخص» در نظر گرفت.[47]

در شرایطی که بریتانیا از تجدید فعالیت روس‌ها در خلیج‌فارس نگران بود، پروندهٔ حقوق گمرکی در محمّره دوباره از سوی دولت ایران بازگشایی شد. در ژانویه، سیمایس*، مدیر کل بلژیکی گمرکات از بوشهر وارد محمّره شد و کارون را به سمت بالای رودخانه به امید رسیدن به یک توافق با شیخ درنوردید. شیخ یادآور شد که برخورد سیمایس بسیار دوستانه بود. بیش از این چیزی نگفت. ولی تأکید کرد که دولت در نظر دارد دیر یا زود یک مرکز گمرکی در محمّره دایر کند. شیخ مدعی شد تأسیس گمرکخانه باعث خونریزی خواهد بود، مگر این که امور اجرایی آن گام به گام و با احتیاط فراوان انجام شود.

بر اساس خبر حاج رئیس، منشی شیخ، پیشنهادهایی نیز از سوی طرفین بدون دستیابی به نتیجه‌ای رد و بدل شد. سیمایس بسیار دوستانه از شیخ جدا شده و آن جا را ترک گفت. اما به سرعت اظهار داشت در آینده مشکل مختصری دربارهٔ قرار دادن گمرکات در دست مأموران بلژیکی‌اش می‌بیند. وی به عنوان غرامت پیشنهاد کرد پرداخت سالانهٔ خزعل به دولت به ۳۰,۰۰۰ تومان کاهش یابد و این که سالانه به خزعل مبلغی بین ۱۲,۰۰۰ تا ۱۵,۰۰۰ تومان به عنوان حقوق پرداخت شود. در حقیقت این کار باعث کم کردن خراج سالانه خزعل بین ۵,۰۰۰ تا ۷,۰۰۰ تومان می‌شد. این امتیاز راه زیادی داشت تا به شرایطی برسد که بدون آن - به زعم مک‌دوال - رسیدن به یک توافق میان خزعل و حکومت ناممکن می‌شد.

با این حال، شیخ‌خزعل هنوز نشانه‌های اندکی از نرمش را بروز می‌داد. مشکل افراد سرکش قبایل هنوز باقی مانده بود. هر گونه کوششی برای تأسیس گمرکخانه، موجب می‌شد تا مک‌دوال با ناراحتی فراوان، آن را طور دیگری تعبیر کند و به سان یک «احتمال پیش‌رونده» بدان بنگرد. از سویی، افراد قبایل تصور خواهند کرد که خزعل از حق سردمداری و بزرگی خود صرف‌نظر کرده، در چنین اوضاعی «اگرچه غیرممکن نیست اما کنترل آنان به سختی امکان‌پذیر است.»

---

47. Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 240-41.

* Simais

ایرانیان مطلقاً هیچ‌گونه قدرتی مگر از طریق شیخ بر مناطق عرب‌نشین ندارند... آنان نمی‌توانند از تجارت در این مناطق حمایت کنند. بنابراین تضعیف اقتدار شیخ به هر شکلی به تجارت صدمه خواهد زد... به‌گاه وقوع یک شورش، ایرانیان ممکن است به قیمت ویران کردن کشور، اوضاع را به حالت عادی بازگردانند، اما این امر ده سال به درازا خواهد انجامید. اما عرب‌ها، آنان ممکن است از مرز [ترکیه] گذشته و به تناوب [به قلمرو ایران] یورش برند. آنان از سربازان ایرانی متنفّرند. من فکر نمی‌کنم خود شیخ مستقیماً از طغیان حمایت کند، اما اگر وی منزوی شده و به منطقهٔ خود در [قلمرو] ترکیه برود می‌تواند مشکل‌ساز شود.[۴۸]

مک‌دوال آشکارا از مواضع خزعل پشتیبانی می‌کرد. وظیفهٔ بعدی وی متقاعد کردن سرهنگ کمبل بود. کمبل نیز تا حدودی متقاعد شده بود. وی به هاردینگ نوشت: در حالی که خواستِ حکومت ایران برای تأسیس گمرکخانه در محمّره پذیرفتنی است و این اقدام بی‌شک حقِ بدون چون و چرای آنان است، احتمال پیدایی دردسرِ از میان رفتن تجارت، این حق را به بریتانیا داده است تا این موضوع را جدّی بگیرد و از حکومت ایران بخواهد جزئیات بیشتری از هدف‌های خود روشن کند.[۴۹]

شیخ از طریق مک‌دوال به کمبل یادآور شد که سر مورتیمر دوراند با «هرگونه تغییری در وضعیت موجود حقوق گمرک محمّره» مخالف است. وی می‌پنداشت «آن هنگام که شرایط به طور کلی با دخالت فرانسه و روسیه در سیاست خلیج فارس تغییر کرد» باکمبل ملاقات کند. از آن‌جایی که شیخ مبارک، شیخ کویت، نیز تقاضای ملاقات کرده بود، خزعل توقع داشت که نماینده ابتدا با او ملاقات کند و این که مبارک موضوع «شرایط تغییریافته» را یادآوری نماید.

خزعل متوجه شد که وی به مناسبت دیدار والی ترک بصره از کویت طی روزهای ۱۹

48. McDouall to Kemball, Confidential, Muhammarah, March 1, 1901, F.O. 460/1; Lorimer, *Gazetteer*, I, pt. 2, 1750; McDouall to Kemball, Demi-official, Muhammarah, February 2, 1901, F. O. 248/740.

49. Kemball to Hardinge, No. 55, Bushihr, April 25, 1901, quoted in Kazemzadeh, *Russia and Britain*, 430.

تا ۲۳ ماه مه با مبارک ملاقات کرده است. او بر نزدیکی روابط میان ابن صباح (کویت) و ابن‌جاسب (محمّره) و نقیب (بصره) به والی تأکید کرد.

قصد خزعل یادآوی این نکته به بریتانیایی‌ها بود که او کلید اصلی سیاست‌های خلیج‌فارس و همچنین جنوب ایران به‌شمار می‌آید. زمان برای این حرکت مناسب بود؛ چراکه شیخ مبارک فقط یک هفته زودتر با تدارک یک درخواست رسمی مبنی بر محافظت و پشتیبانی از وی توسط بریتانیا، توفانی را در وزارت خارجه و دفتر هندوستان برپا کرده بود. اگر مبارک از این مسئله سود می‌برد، خزعل نیز امید داشت تا از آن بهره برد.[۵۰]

اما کمبل همچنان دربارهٔ نیاز به ایجاد تغییر در رفتار بریتانیا با خزعل نه تنها متقاعد نشده بود، بلکه حاضر نشد به این زودی‌ها با او ملاقات کند. نماینده گفت: بریتانیا به حکومت ایران توصیه کرده است که «در خصوص همکاری با شیخ، آشتی‌پذیر و بخشنده» باشد. به زعم کمبل، ایرانیان هر دو ویژگی را دارا بودند. شیخ نمی‌توانست بیان کند که بریتانیا او را رها کرده است. در حقیقت، نماینده فکر می‌کرد ایرانیان به این نتیجه رسیده‌اند که «رفتار سرسختانه و غیرآشتی‌جویانهٔ شیخ متأثر از تشویق‌های ما است.»

با این حال، تذکّر خزعل دربارهٔ «دگرگونی اوضاع» و دخالت‌های فرانسویان و روس‌ها در سیاست‌های خلیج‌فارس، تأثیراتی را بر جای نهاد. کمبل از مک‌دوال پرسید: «آیا فکر نمی‌کنی این بدان معناست که وی از سوراخ روس‌ها بیرون آمده، یا این که قصد دارد بفهمد اگر در مسئله حقوق گمرکی به او کمک نکنیم، وارد سوراخ روس‌ها شود؟»[۵۱]

البته خزعل از این که کمبل نتوانسته با او ملاقات کند، وانمود کرد که ناراحت است، اما بیش از آن از موضع‌گیری وی بسیار ناراحت بوده است. او (توسط مک‌دوال) تمامی خدمات گذشتهٔ خود را به انگلیس مانند متوقف کردن رقابت با کشتیرانی برادران لینچ بر روی کارون و برقراری کشتی بر روی اروندرود برای تأمین امنیت کشتی‌رانی بریتانیا در مقابل دزدان دریایی، به نماینده یادآور شد. وی همچنین افزود که هیچ آرزویی برای تغییر سیاستش نداشته ولی متعجب است که بریتانیایی‌ها تا کی می‌خواهند وی را پا در

50. McDouall to Kemball, Confidential, Muhammarah, June 6, 1901, F. O. 460/1; Busch,*Britian and the Persian Gulf,* 200-01.

51. Kemball to McDouall, Confidential, Bushihr, June 16, 1901, F. O. 460/1.

هوا نگه دارند. مضافاً بر این، اوضاع تغییر کرده است. روس‌ها، اکنون پی‌درپی از محمّره دیدار می‌کنند و در تهران از نفوذ گسترده‌ای برخوردارند. آنان می‌توانند حکومت ایران را با استفاده از سامانه گمرکی (مالیاتی) جدید و موازین دیگر تشویق به تحلیل بردن قدرت وی کنند. اگر وی بر پیشبرد تجارت بریتانیا سماجت ورزد، آنان این کار را خواهند کرد. در طول سالیان، حکومت مرکزی فرمانروایی و حاکمیت او را به‌وسیلهٔ تحمیل نمایندگان وزارت خارجه، بازرسان عبور و مرور مرزی و نمایندگان قرنطینه پزشکی اندک‌اندک تضعیف کرده یا از بین برده‌اند. اگر قدرت وی تضعیف شود، برای بریتانیا سودمند نخواهد بود و اگر بریتانیا از وی حمایت نکند، او از تعهدش مبنی بر حمایت از بریتانیا دست خواهد کشید.

مک‌دوال دربارهٔ این موضوع توضیح داد که بریتانیا هرگز اجازه نمی‌دهد قلمرو وی به دست قدرت‌های خارجی بیافتد. اما خزعل هنوز آرام نشده بود و سؤال کرد در صورت حمله حکومت مرکزی به او، انگلیس چه کار خواهد کرد؟

با وجود این، پاسخ پرسش وی از مک‌دوال برای گرفتن نوعی تضمین مورد درخواست، در قالبی مبهم ادا شده و راه را برای مذاکرات بعدی باز گذارد. وی گفت «بگذار بریتانیا به وی تضمینی بدهد تا او در پیگیری سیاست فعلی‌اش تشویق شود.»

مک‌دوال هنگام بازگو کردن دیدگاه‌های شیخ خزعل به کمبل توضیح داد که شیخ به عقیدهٔ خود ایمان دارد و مانند شیخ مبارک می‌اندیشد که منافع کویت و اروندرود باید کاملاً شناخته‌شده باشد و این که اگر بریتانیا از کویت پشتیبانی کند باید از محمّره نیز حمایت نماید.[٥٢]

شیوایی سخنان خزعل، و نیز تهدیدهای پنهانی‌اش علیه بازرگانی بریتانیا و توجه به این نکته که او ممکن است «ناگزیر شود خود را در اختیار دیگران قرار دهد» سرهنگ کمبل را متقاعد کرد که تعدیل برخی از دیدگاه‌های دولت بریتانیا نسبت به شیخ ضرورت دارد. وی در نوشته‌ای برای هاردینگ اظهار داشت، که او کاملاً از سیاست‌های اعلام‌شدهٔ دولت بریتانیا که نباید به شیخ برای مقاومت در برابر خواسته‌های قانونی حکومت ایران کمک کند مطلع است، با وجود این:

52. McDouall to Kemball, Muhammarah, June 20, 1901, F. O. 460/1.

> وقایع اخیر چه بسا باعث خواهد شد دولت فخیمه در سیاست‌های خود نسبت به ایران بازنگری کند، به‌ویژه در خصوص منافع بریتانیا در جنوب، و باید توجه داشت که حفاظت از یک قدرت دوست در محمّره برای ما حایز اهمیت است.[۵۳]

هاردینگ اقدامی را انجام نداد. وی اظهار داشت فکر نمی‌کند بریتانیا در خودداری از کمک به شیخ در خصوص مخالفت با قوانین جدید گمرکی، دست‌کم تا زمانی که این پیشنهادها، «عادلانه و منطقی» است، تعدیلی انجام دهد. بنابراین وی به کمبل دستور داد تا پیامی را به شیخ بدهد و در آن به او توصیه نماید تا شکیبایی پیشه کند و «به یک توافق منصفانه با حکومت ایران دست یابد....»

همانند همیشه، وزیرمختار یادآور شد که شیخ خزعل نباید تغییر کند. روشن بود که کمبل نگران بود که مبادا شیخ در جست‌وجوی یک حامی در برابر حکومت ایران باشد. و یا به این نتیجه برسد که وظیفهٔ حمایت از خودش را خود می‌بایست به عهده بگیرد. به منظور پیشگیری از وقوع چنین احتمالاتی وی به کمبل اظهار داشت:

> من فکر می‌کنم از راه گفت‌وگو کاری کنیم او بفهمد ما از وی حمایت می‌کنیم و اگر این کار با شکست مواجه شد به راه‌های دیگر متوسل شویم. اگر دولت ایران بدون دلیل کوشش کند او و خانواده‌اش را از ریاست عزل کند، گمان می‌کنم یگانه‌راهی که ایرانی‌ها بتوانند به او فشار وارد کنند و وادار به اطاعتش نمایند، فرستادن ناوچهٔ توپدار پرسپولیس* برای بمباران محمّره باشد. در چنین حالتی از طرف ما گفته خواهد شد که این گام با توجه به منافع تجاری و امنیتی ما در خلیج‌فارس رفتاری غیردوستانه تلقی شده و پی‌آمدهای آن را به گردن دولت ایران می‌اندازیم؛ به‌ویژه اگر این امر همراه با اعزام ناوچهٔ توپدار به محمّره باشد. این اقدام برای جلوگیری از هر تهاجمی کافی است و موضوعی

---

53. Kemball to Hardinge, No. 92, Confidential, Bushihr, July 2, 1901, quoted in Kazemzadeh, *Russia and Britain,* 430-31.

* Perse Polis

است که عملی شدن آن بسیار دور از انتظار و پیش‌بینی است.

هاردینگ با نخست‌وزیر ایران گفت‌وگو نمود و از این گفت‌وگو چنین به‌دست آمد که دولت مرکزی نسبت به اعمال زور علیه اعراب بسیار بی‌میل بوده و بسیار مشتاق است تا راه‌حل مسالمت‌آمیزی برای توافق با شیخ بیابد.[۵۴] در نتیجه، وزیر انگلیسی می‌توانست بی‌آنکه به روابط بریتانیا با ایران لطمه‌ای وارد آید، آشکارا از خزعل حمایت کند.

در همان دوران، هاردینگ به تلاش خود برای تحت فشار قرار دادن شیخ به منظور دستیابی به موافقت با مسئولان گمرکی، ادامه داد، زیرا وی تمایل داشت رابطهٔ خوب خود را با بلژیکی‌ها حفظ کند. وی بعدها در خاطرات خود چنین نوشت:

> همان‌گونه که آگاه بودم... که وزیر اعظم نمی‌تواند برای سرپا ایستادن به همکار روسی من تکیه کند، من همیشه با دیدگاهی بیمناک، منظرهٔ یک رابطهٔ بازرگانی روس و ایران را که در آن نوز متقاعد بود که دارای نفوذ زیادی است، می‌نگریستم. افزون بر این، دریافتم که وی با این موافقت‌نامه موافق بود و در قلب خود، جدای از خواست شخصی‌اش مبنی بر خدمت به رئیس خود، وزیر اعظم، هیچ‌گونه ارجحیتی برای روسیه در مقایسه با انگلستان قائل نبود؛ تا آن جا که بتوانم از هر گونه اصطکاکی با حوزهٔ بانفوذ او اجتناب نموده و در حقیقت تمامی همّ خود را به کار بندم تا با وی هم کار کنم و اگر بتوانم او را دوست خود نمایم.[۵۵]

در حقیقت، هاردینگ هنگامی که در ماه آوریل به نوز قول داد که اگر خزعل با توافق مخالفت کند، از او حمایتی نخواهد شد، پا را فراتر گذاشته و دلیل دیگر بر شکست وی برای پیشبرد استدلالات دوم کمبل بود.[۵۶]

بنابراین، هاردینگ، مک‌دوال را وادار نمود تا تمامی پیشنهادها و پیشنهادهای متقابل

54. Hardinge to Kemball, No. 22, Confidential, Tehran, July 28, 1901, F. O. 460/2; Hardinge to Kemball, Tel. No. 46, Tehran, July 28, 1901, F. O. 460/2.

55. Hardinge, *Diplomatist,* 284-85.

56. Hardinge to Lansdowne, Tehran, April 12, 1901, cited in Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 242.

را که ممکن است خزعل در گفت‌وگوی آینده و یا قریب‌الوقوع خود با کارگزار جدید (نمایندهٔ وزارت خارجه ایران) که تهران را برای پُست جدید خود ترک کرده بود، داشته باشند از طریق خزعل جمع‌آوری کند. با چنین اطلاعاتی وزیر امیدوار بود که سفارت بتواند در رسیدن به یک توافق کمک کند. در همین احوال، هاردینگ امیدوار بود تا این قدرت را به دست آورد که به شیخ تضمین دهد تا او را وادار به کوتاه‌آمدن و حفظ رابطهٔ دوستانهٔ فعلی خود با دولت فخیمه کند. در هر حال، وزیر امیدوار بود که در طی دیدار خود در ماه اکتبر از محمّره شخصاً با خزعل دربارهٔ این مسئله گفت‌وگو و مذاکره کند.[۵۷]

در همین موقع، دولت ایران لشکرکشی خود را برای وادار نمودن خزعل به موافقت با کنترل گمرکات آغاز نمود. رئیس جدید دولت محلی خوزستان، شاهزاده سالارالدوله*، سومین فرزند مظفرالدین‌شاه، مجبور شد بین شاه و نخست‌وزیر و شیخ وساطت کند، ولی مذاکرات تلگرافی که آغاز شده بود، خیلی زود پایان یافت.

نوز در تهران پیشنهاد داد که اگر شیخ بر سر عقل نیامد، به کشتی‌هایی که دارای بار برای محمّره می‌باشند دستور داده شود که مالیات‌ها را در بوشهر پرداخت کنند، و یک ناوچهٔ توپدار را در بیرون محمّره مستقر کنند تا از ورود کشتی‌ها بدون در دست داشتن برگه گمرکی ممانعت به‌عمل آورد. در واقع یکی از مسئولان دولت پیشنهاد داد که یکی از بنادر خودشان را محاصره کنند. عقیدهٔ کمبل این بود که ایرانیان نمی‌توانند بندر خودشان را محاصره کنند زیرا برای این کار آن‌ها می‌بایست در کشتیرانی اروندرود که یک آبراه بین‌المللی است مداخله نمایند. در کنار آن، این کار می‌توانست تجارت در کارون را از بین ببرد. در حقیقت، این طرح «غیرممکن» بود. اگر نوز می‌خواست بریتانیا را زیر فشار قرار دهد، حداقل در بالا بردن حرارت نمایندهٔ دولت فخیمه در بوشهر، موفق بود.

---

57. Hardinge to Kemball, No. 22, Confidential, Tehran, July 28, 1901, F. O. 460/2.

*. ابوالفتح میرزا سالارالدوله، پسر سوم مظفرالدین‌شاه بود. وی چندی پس از مرگ پدر برعلیه محمدعلی شاه، برادر صلبی خود قیام کرد تا خود پادشاه شود. سالارالدوله به همراه چند صد تن نیروی مسلح در راه عزیمت به تهران به منظور سرنگونی محمدعلی‌شاه، پس از سه روز پیکار در نهاوند شکست خورد... سالارالدوله پس از فرار از ایران مدتی در سویس می‌زیست. وی در پاییز ۱۳۰۳ در ماجرای درگیری شیخ خزعل با رضاخان به اهواز آمد که با تسلیم شیخ، سالارالدوله به اروپا بازگشت و بعد رهسپار مصر شد و در سال ۱۳۳۸ در شهر اسکندریه در سن ۸۰ سالگی درگذشت. سالارالدوله از شاهزادگان بی‌بند و بار و دیوانه قاجاریه بود که سال‌ها آلت دست بیگانگان واقع شد.(م)

هاردینگ گفت که شیخ یک «پیشنهاد صریح» مبنی بر درخواست غرامت از کسر پیش‌بینی شده منافعش به واسطهٔ کنترل گمرک توسط دولت مرکزی، مطرح کند. وزیر خاطرنشان کرده بود که، اگر ممکن باشد، از این پیشنهاد حمایت خواهد کرد. اما آن چنان که دولت بریتانیا فکر می‌کرد، چنین به نظر می‌رسید که پوْل مشکل اصلی نیست. وخیم‌ترین و جدی‌ترین مشکلات، زمین بود. ترس بزرگ اعراب این بود که دولت سعی کند مالکیت زمین‌هایی را منتقل نماید که آن‌ها به مدت دویست سال آن را گرفته، آبیاری کرده، کاشته و تحت اشغال خود داشتند. اگر در این مورد تضمین‌هایی داده می‌شد، تمامی موضوعات دیگر می‌توانست دوستانه حل شود.

در این هنگام «پیشنهادهای صریحی» که خزعل مطرح کرده بود ارائه شد. به طور خلاصه پیشنهادهای وی عبارت بودند از تضمین انتقال نیافتن زمین‌های اعراب، کاهش عوارض گمرکی از خراج وی، برخورداری از حقوق ثابت، لغو عوارض گمرکی در محمّره، نبستن مالیات بر خرما، و گماردن وی در مقام رئیس گمرکات خوزستان. دولت ایران چنین پنداشت که برخی از این پیشنهادها با حاکمیتش متناقض است، و از این که به شیخ بگویند کدام یک از پیشنهادها جزو این دسته‌اند، غفلت ورزیدند. در مذاکرات که به جای بروجرد، در ستاد و دفتر مرکزی سالارالدوله، در محمّره برپا شد، خزعل نالید که وی خوشحال خواهد شد تا به‌وسیلهٔ متعادل کردن مواد هجومی به یک سازش دست یابد.

واضح بود که اعراب و ایرانیان برای رسیدن به موافقت زیاد عجله نداشتند. حاج رئیس، منشی محرم و نمایندهٔ شیخ، همراه با هدایا (یا همان گونه که کمبل بی‌پرده می‌گفت، رشوه) برای سالارالدوله در راه بروجرد بود. کارگزار بوشهر، محتشم‌الوزرا، از طرف تهران در راه محمره بود تا مذاکرات با شیخ در گمرکات قوی‌تر شود. گفته می‌شد که وی در بیرون بروجرد مستقر شده بود تا دربارهٔ سرنگونی خزعل با سالارالدوله توطئه چیند. یکی از دوز و کلک‌های شناخته‌شدهٔ محتشم‌الوزرا هنگامی که کارگزار محمّره بود استفاده از طالبان مقام و رقبای بالقوه شیخ بود.[٥٨] به طور خلاصه، این معامله بیش از

58. Kemball to McDouall, Confidential, Bushihr, August 18, 1901, F. O. 460.2; McDouall to Kemball, Confidential, Muhammarah, August 22, 1901, F. O. 248/650; McDouall to Kemball, No. 36, Confidential, Muhammarah, August 30, 1901, F. O. 460/2.

نشستن دو طرف بر سر میز مذاکره و دستیابی به یک توافق بود. در مقابل خواست بریتانیا مبنی بر دستیابی به یک راه‌حل سریع، باید اقدامات بسیاری قبل از حل مسئلهٔ گمرکات انجام می‌گرفت.

در طول بقیهٔ سال، موضوع همچنان در بن‌بست باقی ماند. ولی در ژانویهٔ ۱۹۰۲، دولت ایران یک بار دیگر فعال شد. چندی قبل از رسیدن کارگزار، محتشم‌الوزرا، به محمّره که بر روی ناوچهٔ توپدار پرسپولیس مستقر بود، چنین دریافت شد که شاهزاده حاکم سالارالدوله، همراه با لشکریانش، طرح یک سفر به عنوان «بازرسی» را در ولایت خوزستان پی ریخته بود. از قرار معلوم سفر وی شامل دیدار از مناطق عرب‌نشین نیز بوده است. افزون بر آن، شایعهٔ ناراحت‌کننده‌ای نیز پراکنده شده بود که، دولت کوشش می‌کند تا خان‌های قدرتمند کنفدراسیون قبایل بختیاری را به تهاجم علیه زمین‌های شیخ وادار سازد. به طور واضح دولت قصد داشت که مذاکرات کارگزار از موضع قدرت - با یک ناوچهٔ توپدار، نیروهای مسلح شاهزاده و بختیاری - برخوردار باشد، هرچند این گونه نشد.

اعراب اجازه ندادند که محتشم‌الوزرا پا روی زمین بگذارد، و در محمّره آشوب برپا شد. خزعل، مؤدبانه به کارگزار تضمین داد که خطری وجود ندارد و او را به ساحل دعوت کرد. با همان برخورد مؤدبانه، وی به مک‌دوال توضیح داد که افراد او از فکر مالیات و گمرکی به‌قدری متنفر و بیزارند که وی به سختی می‌تواند آن‌ها را آرام سازد. پرسپولیس بدون کارگزار به بوشهر بازگشت و این شایعه را از خود بر جای گذاشت که ممکن است با سربازان برگردد. از این رو اعراب بسیار هیجان‌زده شده بودند.

از سوی دیگر، خزعل قبل از ورود کارگزار از بریتانیا تقاضای رهنمود نموده و خواسته بود که هاردینگ به عنوان میانجی با دولت ایران عمل کند. از آن جایی که منافع انگلیس ممکن بود از بلواهای طولانی بیشترین صدمه را ببیند، وزیر این حق را داشت که به صورت میانجی عمل کند. وی دوستانه اظهار داشت که اگر دولت مرکزی به بریتانیا این تضمین را بدهد که سالارالدوله پا را از شوشتر فراتر نگذاشته و وارد منطقهٔ اعراب در ولایت نگردد، شیخ ممکن است نتواند اعمال افراد قبیله‌اش را تحت کنترل درآورد. بیش از آن اگر دولت قصد دارد نمایندهٔ عربی را به تهران دعوت کند و یا مجبور است محتشم‌الوزرا را برای مذاکره بر روی موضوع به محمره بفرستد، وی ممکن است بتواند

مردم خود را قانع سازد.[۵۹]

از آن جایی که دیگر امکان نداشت کارگزار دوباره مذاکره کند، چنین به نظر رسید که می‌توان حاج رئیس را به تهران دعوت کرد.

در تهران، وزیرمختار انگلیس به سرعت مشغول کار شد تا راه مذاکره را هموار سازد. در گفت‌وگویی با نخست‌وزیر، امین‌السلطان* (که اکنون با لقب جدیدش اتابک اعظم شناخته می‌شد) به هاردینگ اطمینان داده شد که دولت ایران از رسیدن نماینده شیخ به پایتخت خوشحال خواهد بود. به‌رغم این حقیقت که نخست‌وزیر بر این عقیده بود که خطر شورش اعراب یک «بهانهٔ محض» است که شیخ برای نیّات خود مطرح نموده، اتابک اعظم قویاً با فراتر رفتن شاهزاده از شوشتر به سوی جنوب مخالف بود. وی گفت که دستورالعملی بر همان اساس برای سالارالدوله فرستاده است. از آن جایی که چنین به‌نظر می‌رسید مسایل در حال پیشرفت است، هاردینگ تصمیم گرفت تا نگذارد مشکلات ناشی از دخالت و میانجی‌گری یک دولت خارجی در یک موضوع داخلی قضایا را بغرنج‌تر سازد.[۶۰]

در همین هنگام، خزعل تا حد مشخصی در مورد مسئله گمرکات بازنگری و تجدیدنظر خود را آغاز کرد. تحمل بلژیکی‌ها مشکل بود و موقعیت و منصب وی به طور وضوح با رفتار خان‌های بختیاری -که به وی نامه نوشته و قول «برترین دوستی» را داده بودند - قوی‌تر می‌گشت. خان‌های دشتستان، منطقه‌ای ساحلی در شمال شرقی بوشهر که از حضور گمرکچی های بلژیکی در منطقهٔ خود خشمگین بودند، با وی مکاتبه نموده و قول داده بودند در صورت مقاومت به او یاری رسانند و اعلام آمادگی کرده بودند که بر اساس مشورت و رایزنی با او قدم بردارند.[۶۱]

---

59. McDouall, Muhammarah Diary, January 19-26, January 26, February 1, 1902, F. O. 248/760; Davis, Acting Resident at Bushihr to Hardinge, Tel. No. 9, Bushihr, January 24, 1902, F. O. 60/693.

*. میرزا علی‌اصغرخان با القاب صاحب‌جمع، امین‌الملک، امین‌السلطان و اتابک اعظم، صدراعظم مقتدر ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه و محمدعلی شاه بود. وی از رجال سرشناس و اسرارآمیز تاریخ معاصر ایران به شمار می‌آید که در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ق در سن پنجاه سالگی به گونه مشکوکی به قتل رسید.(م)

60. Hardinge to Davis, Tel. No. 7, Tehran, February 1, 1902, F. O. 60/693; Hardinge to Lansdowne, No. 16, Tehran, February 2, 1902, F. O. 60/693.

61. Kemball to Hardinge, Tel. No. 20, Bushihr, March 1902, F. O. 60/693.

هاردینگ به سرعت به کمبل تلگراف زد که «به شیخ اطلاع بده که عاقلانه این است که مصالحه کند تا این که باعث آشوبی شود که نتایج نهایی آن به این سادگی‌ها قابل حساب نیست.» برای نرم‌تر کردن این وجهه که ممکن است شیخ فکر کند بریتانیا حامی او نیست، هاردینگ به خزعل اطمینان داد هنگامی که حاج رئیس به تهران برسد، وی با خوشحالی او را راهنمایی خواهد کرد. وی اضافه کرد که با حاج علی‌قلی‌خان، یکی از رؤسای اصلی بختیاری، دربارهٔ شناسایی منافع دو گروه قبیله‌ای گفت‌وگو نموده است. وی ادامه داد که سعی خواهد کرد دوستی آن‌ها را توسعه دهد. کمبل حتی در فهماندن خزعل به این موضوع که شیخ تا زمانی که به «مقاومت غیرمصالحه‌پذیر» خود ادامه دهد توقع حمایت از طرف انگلیس را نداشته باشد، بسیار رُک‌تر بود.[۶۲]

خزعل اظهار داشت که از رفتار وزیر بسیار برآشفته و مبهوت بوده است. وی ادامه داد: اما اگر دولت ایران با پیشنهادهای وی موافقت کند، موضوع بدون هر گونه مشکلی حل خواهد گردید. وی گفت: از شنیدن این که هاردینگ هنگام ورود حاج رئیس به تهران او را اندرز خواهد داد، خشنود شده و منتظر دیدن نتیجهٔ مأموریت اوست.

در نیمهٔ آوریل، نمایندهٔ شیخ به تهران رسید و به سرعت مذاکرات خود را با مشیرالدوله، وزیر امور خارجه و مدیر گمرکات، نوز، آغاز کرد. وی یک روز پس از اولین مذاکراتش با آن‌ها به هاردینگ گفت که فکر می‌کند امکان مصالحه وجود داشته باشد. تعداد مشخصی از پیشنهادهای شیخ پذیرفته شد، در حالی که بقیه را غیرقابل پذیرش اعلام کردند.

وی گفت: مشکل‌ترین نکته برای پذیرش اعراب، قرار دادن یک مأمور رسمی گمرک بلژیکی در محمّره بود. آن‌ها انتظار داشتند، همانند مورد بوشهر، وی تمام اعمال دولت را جذب کند. بنابراین، بهترین حالت این بود که از ابتدا علیه قرارداد ایستادگی نمایند. آیا آنچه حاج رئیس درخواست کرده بود، نصایح هاردینگ بود؟

نماینده توضیح داد که آن‌ها از ارتش ایران و یا از هر متحد محلّی که ممکن است دولت مرکزی به کار برد نمی‌هراسند. امّا چگونه می‌شد اگر ایرانی‌ها روس‌ها را ترغیب به فرستادن کشتی‌های جنگی برای حمله به محمّره نمایند؟ انگلستان چه کار می‌کرد؟

62. Hardinge to Kemball, Tel., Confidential, Tehran, March 29, 1902, F. O. 460/2; Kemball to McDouall, Confidential, Bushihr, March 29, 1902, F. O. 460/2.

هاردینگ گفت: روس‌ها چنین کاری نمی‌کنند و حتّی اگر آن‌ها بسیار مستعد این کار باشند قدرت نیروی دریایی بریتانیا در خلیج، آن‌ها را تشویق به چنین عملی نخواهد کرد. البته وی می‌بایست قبل از اعلام هر مطلب مشخصی با دولت خود مشورت کند. او فکر می‌کرد که به احتمال قریب به یقین دولت ایران کوشش خواهد کرد از بختیاری‌ها و دیگر قبایل علیه اعراب استفاده کند. وی ادامه داد: «نتیجهٔ این درگیری هر چه باشد، به معنای برافروختن جنگی در خوزستان است که به صورت مشخص نتایج فاجعه‌باری را در پی خواهد داشت.» هاردینگ شخصاً نسبت به دوستی خان‌های بختیاری با اعراب -برخلاف آنچه که خزعل و حاج رئیس می‌پنداشتند - خوش‌بین نبود. بختیاری‌ها، شیفتهٔ «غارت» بودند و اگر به نظر وی باورنکردنی به نظر می‌رسید که ایرانیان آن‌ها را تحریک به تاخت و تاز نمایند که در آن صورت استان‌های جنوب غربی را در هرج و مرج و ویرانی غوطه‌ور می‌ساخت، وی می‌دانست که این عقیده از نظر نوز جذّاب است. با ترس از این که مبادا وزیر بلژیکی گمرکات شتاب‌آمیز عمل کند، هاردینگ به حاج رئیس گفت که وی باور نمی‌کند در انگیزش‌های سیاسی بعدی استقرار افسر بلژیکی گمرک در محمّره کان‌لم‌یکن تلقی گردد و وی فکر نمی‌کند که با وجود مسئله‌ای با این اهمیت، مذاکرات را به شکست بکشانند. وزیر انگلیسی به شیخ نصیحت کرد تا رفتار خود را با دولت ایران به طور مناسبی صلح‌جویانه کرده، و یک «تلاش مخلصانه و صادقانه» را برای دستیابی به یک توافق به کار بندد، که در انتها، این کار حسن‌نیّت وی را ظاهر خواهد ساخت.

در واقع، هاردینگ به حاج رئیس گفت که با افسر گمرک توافق داشته باشد. با دریافت این توصیه، نماینده درخواست کرد که توافق به‌دست آمده به‌وسیلهٔ سفارت بریتانیا ضمانت شود.

هاردینگ گفت: این کار برای یک قدرت خارجی مشکل است، اما برای انجام عملی این کار باید راه دیگری نیز وجود داشته باشد. چند سال قبل (۱۸۹۷) دولت ایران قول داده بود که گمرکات جنوبی را زیر کنترل بیگانه قرار ندهد و در سال ۱۹۰۰ بدون مشورت با بریتانیا هیچ تغییری در وضعیت موجود شیخ به‌وجود نیاورد. این به بریتانیا حق اطلاع‌یافتن رسمی از مفاد قرارداد جدید را می‌دهد. این شروط بعداً باید ضبط شده و به صورت مقاوله‌نامه‌ای بین سفارت و دولت ایران رد و بدل شود. با این آگاهی که

دولت بریتانیا باید از تغییر شروط احتمالی در مفاد قرارداد جدید نیز آگاه گردد و حاج‌رئیس، این نظر را پسندید.[۶۳]

در اوایل ماه مه نمایندهٔ شیخ با دولت ایران به توافق رسید که خزعل باید رئیس گمرکات در محمّره شود و یک افسر گمرکات بلژیکی و یک منشی ایرانی که تهران تعیین خواهد کرد او را کمک نمایند. مسئولان گمرک حق دخالت در روابط داخلی اعراب در هر موضوع خارج از حیطهٔ گمرک را نداشتند. خرما و دیگر میوه‌ها از مالیات معاف شده، رسیدهای کل عوارض گمرکی باید از مالیات زمین‌های شیخ کسر می‌شد و باید سالانه مبلغ دوازده هزار تومان نیز به شیخ پرداخت می‌گردید. دولت مرکزی تذکر داد که مالک زمین‌ها نهایتاً شاه بوده ولی یادآور شد که تمامی حبوبات، اشجار، ساختمان‌ها و موارد دیگر از آنِ اعراب بوده و موافقت نمود که دولت حق توقیف، فروش یا حق مالکیت بر محصولات را نداشته و اعراب نیز نمی‌توانند عایدات زمین را به خارجی‌ها بفروشند.

خزعل بیشترِ آنچه را که می‌خواست به‌دست آورد. اما لازم بود که به طور شبانه‌روزی مراقب معاون بلژیکی خود باشد. همان‌گونه که در مورد زمین، بهترین حامیان او مثل همیشه اعراب مسلح بودند.

حاج‌رئیس موافقت‌نامه را به منظور تأیید نهایی برای شیخ فرستاد و سِر آرتور هاردینگ تلگراف کرد بگوید که وی فکر می‌کند خزعل می‌تواند با خاطری آسوده با این مصالحه که توسط نماینده‌اش به‌دست آمده موافقت کند. شیخ با غرولند به‌ویژه برای بند آخر موافقت‌نامه گفت که او فکر می‌کند عوارض گمرکی به منافع او زیان می‌رساند ولی به خاطر قولی که به وزیر داده بود با آن موافقت کرد.[۶۴]

در ماه ژوئن شیخ با بدست گرفتن کنترل گمرک موافقت کرد. در سپتامبر، توافق‌نامهٔ گمرک در محمّره شروع به عملی شدن نمود. در این مدت هیچ گونه حادثه‌ای به وقوع نپیوست. البته ناوچه‌های توپدار انگلیسی در منطقه به گشت‌زنی ادامه داده و به طور متناوب با شیخ در تماس بودند، کارگزار از این مسئله شکایت کرد و مک‌دوال توضیح

63. Hardinge to Lansdowne, No. 71, Confidential, Tehran, April 17, 1902, F. O. 60/693.

64. Hardinge to Capt. Hunt, lst Ass't to Resident at Bushihr, Tel. No. 30, Confidential, Tehran, May 7, 1902, F. O. 460/2; Hardinge to Lansdowne, No. 82, Confidential, Tehran, May 11, 1902, F. O. 60/693; McDouall to Kemball, Confidential, Muhammarah, June 7, 1902, F. O. 460/2; McDouall to Hunt, Confidntial, Muhammarah, June 7, 1902, F. O. 460/2.

داد که این کار برای رد و بدل کردن اطلاعات به منظور جلوگیری از عملیات دزدی دریایی انجام می‌گیرد.

بروز نکردن اغتشاش در بخش عرب‌نشین این موضوع را خاطرنشان می‌سازد که پیشگویی قبلی ایجاد دردسر توسط اعراب به‌وسیلهٔ خزعل ساخته و پرداختهٔ خود او بود و حق با امین‌السلطان بود که می‌گفت خطر اعراب یک «بهانهٔ محض» می‌باشد.[۶۵]

هنگامی که گمرک آغاز به کار کرد، حاج رئیس با در دست داشتن موافقت رسمی شیخ با توافق‌نامه به تهران بازگشت. حاج رئیس در ۵ سپتامبر با گراهام، کنسول بریتانیا در تهران ملاقات کرد و نسخهٔ اصلی قرارداد با دولت ایران را به وی نشان داد. در یک صفحهٔ این سند پیشنهادهای خزعل و در صفحهٔ روبروی آن پاسخ دولت ایران با مهر و امضای شاه و صدراعظم قرار داشت. نمایندهٔ شیخ یک نسخه از موافقت‌نامه را به گراهام داد و از وی خواست تا از روی آن یک نسخه تهیه کند، چرا که مایل نبود نسخه‌ای با دست‌خط وی نزد بریتانیایی‌ها باقی بماند. حاج رئیس به گراهام تأکید کرد تا قرارداد را به هیچ ایرانی نشان نداده و این که وی نسخه‌ای از آن را به سفارتخانه داده است کاملاً سرّی نگه داشته شود.

چارلز دگراز*، قائم‌مقام وزیرمختار در دوران غیبت هاردینگ در اروپا، با مسلح‌شدن به این اطلاعات کوشید تا به طرح رئیس جامه‌عمل پوشاند و به این موافقت‌نامه عوارض گمرکی ضمانتی انگلیسی بدهد. دگراز در یادداشتی به مشیرالدوله، وزیر خارجه قول‌های ۱۸۹۷ و ۱۹۰۰ را یادآور شد.، به‌ویژه این مورد که دولت ایران گمرکات جنوب ایران را به قدرت‌های خارجی واگذار نکرده و دولت بریتانیا از هر تغییری در گمرک محمّره یا در وضعیت شیخ آن باید آگاهی یابد و این که شنیده است موافقت‌نامه جدیدی با شیخ در رابطه با گمرکات منعقد شده و دولت می‌خواهد مفاد آن را بداند.[۶۶]

مشیرالدوله به منظور تحریک دگراز در پاسخ اظهار داشت که دربارهٔ مفاد یادداشت

65. McDouall to Kemball, No. 67, Muhammarah, September 13, 1902, F. O. 248/761; McDouall to Kemball, Muhammarah, September 27, 1902, F. O. 248/761.

* Charles des Graz

66. Charles des Graz, Chargé d'Affaires, British Legation, Tehran, to Lasdowne, No. 137, Confidential, Tehran, October 8, 1902, F. O. 60/693; des Graz to Mushir al-Dawlah, Gulahek, September 17, 1902, encl. 1 in No. 137; "Precis of two conversations between Mr. Grahame and Reis-ut-Tujjar," Tehran, September 15, 1902, encl. 3, in No. 137.

وی «بسیار شگفت‌زده است»، شاه نیازی به «توافق» با رعیت خود ندارد. با توجه به حق دولت بریتانیا مبنی بر آگاه‌شدن از تغییرات در وضعیت شیخ محمّره نیز گفت «متعجبم، چه بسا آقای اسپرینگ رایس [دریافت‌کنندهٔ قول در آوریل ۱۹۰۰] چنین مکاتبه‌ای داشته باشد و از طرف من قول و قرارگذارده باشد، شاید وی به خوبی به زبان فارسی مسلط نباشد و چنین خطایی را مرتکب شده است.»

به استناد مآخذ وزارت خارجه، دگراز با کلامی گفت‌وگو کرد که «بهترین و مناسب‌ترین حالت نبود»[۶۷] و موضوع به شکل گذشته باقی ماند تا زمانی که وزیر انگلیسی به تهران برگردد.

هاردینگ بار دیگر در اوایل دسامبر با نخست‌وزیر موضوع را مطرح کرد و یادآور شد که آخرین یادداشت دگراز بی‌جواب مانده است. اتابک اعظم (که پیشتر امین‌السلطان خوانده می‌شد) بار دیگر به کاربرد کلمهٔ «موافقت‌نامه» اعتراض نمود و هاردینگ به جای آن کلمهٔ «قرار» را جایگزین کرد و هر گونه منظوری را در رابطه با زیر سوال بردن حاکمیت شاه بر محمّره انکار نمود. مذاکره ادامه یافت، نخست‌وزیر تأیید کرد که به خاطر دردسری که تجّار بریتانیایی بوجود آورده بودند، اگرچه دلایل دیگر وجود نداشت، دولت ایران می‌بایست به دولت بریتانیا اطلاع دهد که در تنظیم گمرکات تغییری ایجاد شده است. پس گفت‌وگو به مسایل دیگر کشیده شد.

چند روز بعد، هاردینگ، عباس‌قلی‌خان منشی محلی خود را نزد نخست‌وزیر فرستاد تا یک کپی از «قرار» را دریافت کند. به منشی سفارت اطلاع داده شد که هیچ‌گونه «قرار نوشته‌شده‌ای» وجود ندارد، اما شیخ اسماً رئیس گمرکات شده و سالانه مبلغ ۱۲،۰۰۰ تومان به عنوان حقوق دریافتی خواهد داشت.

هاردینگ در بهت و حیرت فرو رفت. وی قادر نبود بدون از بین بردن اعتماد حاج‌رئیس، موافقت‌نامه نوشته‌شده را افشاء کند. قولش به نمایندهٔ شیخ مبنی بر اطمینان از ضمانت انگلیسی‌ها در قرارداد را حفظ کند، زیرا نخست‌وزیر ایران مؤدبانه به وی اطمینان داده بود که چنین سندی وجود ندارد. در چنین شرایطی او فقط می‌توانست

67. Des Graz to Lansdowne, No. 140, Tehran, October 11, 1902, F. O. 60/693; Mushir al-Dawlah to des Graz, Tehran, October 7, 1902, encl. I, in No. 140; des Graz to Mushir al-Dawlah, Tehran, October 11, 1902, encl. 2 in No. 140.

یادداشتی برای وزیر خارجهٔ ایران، مشیرالدوله، بفرستد و در آن اعلام کند که وی اطلاعات یادشده را بدست آورده است.[۶۸] بنابراین موضوع تحمیل گمرک ایران بر محمّره خاتمه یافته بود. توافق‌نامه دقیقاً مطابق میل خزعل نبود اما وی اکثر آنچه را که تقاضا کرده بود بدست آورد، ولی موقعیت قانونی ایران غیرقابل رقابت باقی ماند. «تضمین» انگلیسی به توافق‌نامه گمرکات، که هاردینگ قول به‌دست آوردن آن را داده بود، در واقع تضمین نبود.

تضمینی برای خزعل

تا آن جا که به بریتانیا مربوط بود، مشکل گمرکات بدون رابطه با موضوعات دیگر وجود داشته است. در این که می‌توان اجازه رسیدن به چنین نتیجهٔ ناراضی‌کننده‌ای داده شود تردید بود. ولی حل موضوع گمرکات با مشکل کلی تبیین روابط میان ایران، محمّره و بریتانیا در متن رقابت انگلیس-روسیه در ایران مربوط می‌شد.

با شروع سال ۱۹۰۲، دولت بریتانیا، در این مقطع زمانی، بحث بر روی سیاست ایران و خلیج‌فارس که نامهٔ ارسالی لرد کرزن در ۳۱ سپتامبر ۱۸۹۹ به آن کمک کرده و فعالیت‌های روس‌ها در سال ۱۹۰۱ موجب ادامهٔ آن شده بود، حل کرد. لرد لنزداون*، وزیر خارجه، این تصمیم را گرفته بود، و لرد کرزن نمی‌توانست نسبت به آن خوشحال‌تر باشد. نیروی دریایی ارتش روسیه را باید از خلیج بیرون کرده و اگر ممکن باشد، از هر گونه نفوذ سیاسی آن در جنوب ایران جلوگیری بعمل آید.[۶۹]

لنزداون در ژانویهٔ ۱۹۰۲ سیاست جدید را به هاردینگ گوشزد نمود تا او آن را به دولت ایران اطلاع دهد. وی پس از یادآوری موضوعات ارجح سیاست بریتانیا - مانند این که یک ایران قوی در رویارویی با روسیه به عنوان یک سپر عمل می‌کند - دربارهٔ اهمیت و پیشرفت منافع اقتصادی و استراتژیک بریتانیا در جنوب سخن گفت. بر اساس گفتهٔ وی، بریتانیا موقعیت خود را در خلیج محدود نخواهد کرد. در حالی که بریتانیا با

---

68. Hardinge to Lansdowne, No. 167, Tehran, December 5, 1902, F. O. 60/693; Hardinge to Mushir al-Dawlah, Tehran, December 1902, encl. 2 in No. 167.

* Lord Lansdowne

69. See Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 115-32 and 235-47 for the development of the policy debate.

تلاش روسیه برای توسعه دادن منافع بازرگانی در آن جا مخالفت نخواهد کرد، هرچند این منافع مجاز نخواهد بود به عنوان وسیله‌ای برای افزایش نیروی سیاسی و یا نظامی روس‌ها به‌کار رود. لنزداون به هاردینگ خبر داد که:

> دولت ایران دقیقاً باید این موضوع را درک کند، و در ذهن داشته باشد که دولت بریتانیا قادر نیست با به‌دست آوردن یک پایگاه نظامی یا دریایی توسط روسیه موافقت کند، به دلیل آن که چنین پایگاهی را باید به مثابه کانون مبارزه بر علیه بریتانیای کبیر و تهدیدی علیه امپراتوری آن در هند در نظر گرفت. اگر دولت ایران زمانی ناگزیر به دادن چنین امتیازی به روسیه شود، برای دولت فخیمه ضروری است در خلیج‌فارس ترتیباتی را در نظر گیرد که برای حفاظت از منافع بریتانیا لازم است.

وزیر امور خارجهٔ بریتانیا ادامه داد که، دولت بریتانیا نسبت به هر گونه سودجویی سیاسی یا تجاری روس‌ها در جنوب ایران رضایت نخواهد داد و اجازهٔ استفاده کردن از منطقه‌ای را که باید به عنوان ضامن وام خارجی قرار می‌گیرد، نمی‌دهد. بنابراین لنزداون به هاردینگ دستور داد به دولت ایران هشدار دهد که اگر دولت ایران روس‌ها را ترغیب به مداخله و نفوذ سیاسی در آن منطقه کند، دولت فخیمهٔ وی نیز دربارهٔ سیاست خود دوباره تصمیم‌گیری کرده و از عواملی که ممکن است برای حفاظت منافع خود ضروری تشخیص دهد استفاده خواهد کرد. «حتی اگر این عوامل با حفظ تمامیت و استقلال ایران که تاکنون هدف نخست ما بوده مغایرت داشته باشد.»

هاردینگ ناگزیر بود مفاد این سیاست سخت جدیدنسبت به دولت ایران را «به زبانی کاملاً دوستانه و صلح‌آمیز» ابلاغ کند.[70]

اجرای سیاست جدید بریتانیا در ایران آکنده از مشکلات بود، زیرا این سیاست دربارهٔ دو هدف ناسازگار اگرچه غیرانحصاری بود، لیک در زمانه‌ای که بریتانیا اعلام کرد در برابر استقلال و تمامیت ارضی ایران متعهد است، در همان حال نیز بر نگه داشتن خلیج و جنوب غربی ایران به عنوان منطقهٔ قرق ویژهٔ خود، پافشاری می‌کرد. در نتیجهٔ

70. Lansdowne to Hardinge, Confidential, F. O., January 6, 1902, F. O. 60/693.

هدف‌های بی‌تناسب و ضد و نقیض این سیاست، مأموران بریتانیایی دریافتند که اغلب اوقات در حال کار کردن ضد منظورهای خودشان هستند.

حمایت فعال از دولت ایران ممکن بود حاکمان محلی را که در جنوب ایران قدرت واقعی را اعمال می‌کردند و کسانی که به واسطهٔ کمکشان تسلط بریتانیا بر جنوب ماندگار بود، از کار برکنار سازد. اگر بریتانیا مجبور بود که روسیه را از خلیج‌فارس بیرون رانده و در هنگام زوال ایران، نظرات مورد نظر هندوستان تأمین گردد، می‌بایست بر این منطقه تسلط داشته باشد.

از طرف دیگر، حمایت قدرتمند از حاکمان محلی مانند خزعل می‌توانست به فروپاشی دولت ایران که موضوع هراس‌انگیزی بود، منجر شود و سلسلهٔ قاجار وسوسه شود که خود را کاملاً در آغوش روس‌ها بیاندازد. چنین جایگزینی، این معنی را می‌دهد که بریتانیا دارای یک مرز مشترک با دشمن بزرگ خود خواهد بود. چه در نقطه‌ای در داخل ایران که ممکن بود باعث تحمیل توسعهٔ خطوط حمایت و منابع بیش از حد شود، و یا در مرزهای خود هندوستان که قادر بود موجب تحمیل تهدید جدی علیه امنیت هندوستان گردد.[۷۱]

تحقق چنین سیاستی مستلزم برخورداری از حس بسیار ظریف تعادل از سوی وزیر انگلیسی در تهران بود. همچنین این کار نیازمند به کار بردن ریاکاری همه جانبه از سوی بریتانیا بود. هنگامی که هاردینگ سعی داشت در ماه مارس ۱۹۰۲ خزعل را وادار به کوتاه آمدن دربارهٔ موضوع گمرکات در مقابل دولت ایران کند، به وی گفته شد که به طور مخفیانه به نیروهای مذهبی مخالف دولت کمک کند.[۷۲] در همان زمان از این که آیا به خزعل حمایت کافی می‌رسد، نگران بود. وی به لنزداون نوشت که از نظام‌السلطنه، حکمران قبلی خوزستان شنیده است که روس‌ها مدت یک سال است بر دولت ایران فشار می‌آوردند تا به آن‌ها اجازه داده شود خزعل را به زور وادار به کرنش نمایند.

---

71. See Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 114-32 and 235-69 for the development of Britain's Gulf policy and Kazemzadeh, *Russia and Britain,* 386-447 and *Passim* for the effects of Anglo-Persian rivalry on south Persia.

72. Hamid Algar, *Religion and State in Iran 1785-1906, The Role of the Ulama in the Qajar Period* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1969), 229-32; Kazemzadeh, *Russia and Britain,* 386-96.

هاردینگ مطمئن بود که روس‌ها دولت را وادار کرده‌اند تا رفتاری مصالحه‌ناپذیر در پیش گیرد. در حقیقت، آن‌ها به ایرانیان بر سر «مخالفت‌ها» مبنی بر جمع‌آوری حقوق گمرکی در محمّره اعتراض نموده بودند.[۷۳]

هنگامی که حاج‌رئیس در آوریل ۱۹۰۲ با هاردینگ دیدار کرد، وی را از پیشرفت مذاکرات از سر گرفته‌شدهٔ گمرکات آگاه کرد. حاجی پرسید اگر روس‌ها مستقیماً به محمّره حمله کنند، بریتانیا چه خواهد کرد؟ هاردینگ در حالی که به صورت غیررسمی به حاج‌رئیس اطمینان می‌داد، قول داد با دولت خود مشورت کند. وی همچنین به یکی از خان‌های بختیاری که در یک گفت‌وگو امید خود را برای حمایت و حفاظت بریتانیا در موقعی که روس‌ها بطور مسلحانه دخالت کرده و اصفهان را به اشغال خود درآورند، اطمینان لازم را داده بود.[۷۴]

هنگامی که توافق‌نامه نهایی در مورد عوارض گمرکی (گمرکات) حاصل شد، منطق عجیب سیاست بریتانیا ایجاب نمود که به شیخ امتیازی واگذار گردد؛ در واقع شیخ نیز توقع همین مسئله را داشت. آنچه که خزعل می‌خواست «تضمین و اطمینان از حمایت بود، مشابه آنچه برای شیخ مبارک کویتی برقرار شده بود»[۷۵]. همان گونه حاج رئیس به هاردینگ توضیح داد که شیخ از «دولت ایران نمی‌هراسد ولی... از نظر احتمالات ممکنه بدون فاصلهٔ زمانی، وی خواست احساس کند که امنیت موقعیت عرب‌های محمّره تأمین گردد.»[۷۶] نماینده خزعل یادآور شد که شیخ نیز همانند ظل‌السلطان (برادر شاه و حاکم اصفهان) و خان‌های بختیاری، از «باور جهانی دربارهٔ از میان برداشتن حاکمیت شاهنشاهی، بیرون راندن سلسلهٔ قاجار و تقسیم ایران توسط قدرت‌های خارجی که چندان به تأخیر نخواهد افتاد»[۷۷] سخن می‌گوید.

هاردینگ موافقت کرد که درخواست خزعل برای تضمین را در هنگام سفرش به لندن به لرد لنزداون تقدیم کند. اما وی هشدار داد که مورد کویت و محمّره کاملاً متفاوت

73. Hardinge to Lansdowne, No. 50, Tehran, March 29, 1902, F. O. 60/693; Lorimer, *Gazetteer*, I, pt. 2, 1750-51.
74. Hardinge to Lansdowne, No. 71, Confidential, Tehran, April 17, 1902, F. O. 60/693.
75. Hardinge to Lansdowne, No. 82, Confidential, Tehran, May 11, 1902, F. O. 60/693.
76. Ibid.
77. Ibid.

می‌باشند. هاردینگ سؤال کرد که شیخ چه نوع ضمانتی را طلب می‌کند. نمایندهٔ خزعل جواب داد که اگر نامه‌ای از وزیر مختار بریتانیا یا نمایندهٔ بریتانیا در بوشهر با مضمون زیر تهیه شود، کفایت می‌کند.

> تا زمانی که شیخ محمّره مالیات خود را بپردازد و موافقت‌نامه خود با دولت را حفظ کند و به آن وفادار باقی بماند، دولت بریتانیا قول می‌دهد دولت ایران را از کاستن قدرت وی و به‌وجود آوردن مشکلی برای او برحذر دارد.[۷۸]

آخرین درخواست تضمین با آنچه که واپسین‌بار تقاضا شده بود مبنی بر حفاظت در برابر احتمال حملهٔ نیروی دریایی روسیه، تفاوت داشت. نخستین واکنش وزارت خارجه چیزی کمتر از مجذوب‌شدن بود. لنزداون در یادداشتی چنین اظهار داشت: «ما نباید این ضمانت را افزایش دهیم... اگر آن‌ها دقیق باشند ما را به دردسر خواهند افکند. اگر گنگ باشند کسانی را که از آن‌ها حمایت می‌کنند راضی نخواهند نمود.» لنزداون می‌خواست با هاردینگ دربارهٔ آنچه که باید به شیخ گفته شود تا وی را دلگرم سازد و وادار به ادامهٔ دوستی بدون گنجاندن «مسئولیت‌های نامناسب» بر دوش بریتانیا کند، رایزنی کند.[۷۹]

در ماه ژوئن، خزعل با فرستادن نامه‌ای اعلام کرد که با باقی ماندن بر سر حرف خود به خاطر اندرزهای وزیر مختار بریتانیا (در حالی که خودش نتیجه‌گیری بهتری دارد) مبنی بر موافقت با قرارداد گمرکات، امیدوار است که «برای وزیر مختار امکان دادن تضمین مشخص حمایت وجود داشته باشد.»[۸۰]

در این بین، هاردینگ به انگلستان بازگشت تا شاه را با هزینه بریتانیا در سفر اروپائیش همراهی کند. بیشتر اوقات کاری وی صرف اعطا کردن نشان بند جوراب، عالی‌ترین نشان سلحشوران انگلیسی ادوارد هفتم به مظفرالدین شاه گردید. با این حال وی توانست تا دربارهٔ موقعیت خطیر ایران با لنزداون مذاکره کند. گفت‌وگوی آنان، که در قالب یک یادداشت درباره محورهای دیگر دور زد، ترس از این که، مخالفت مردمی

78. Ibid.
79. Lansdowne, Minute on Hardinge to Lansdowne, No. 82, May 11, 1902, F. O. 60/693.
80. McDouall to Kemball, Confidential, Muhammarah, June 7, 1902, F. O. 460/2.

گسترده با نفوذ روسیه بر دولت تهران باعث شود تا موقعیت دخالت در شمال را برای روس‌ها فراهم آورد را ترسیم کرد. هاردینگ و لنزداون، با همکاری آرتور جیمز بالفور*، نخست‌وزیر جدید، موافقت نمود که سیاست بریتانیا، در سخنان بالفور، باید طوری طراحی گردد که «زمانی که روس‌ها به سمت شمال حرکت کردند، ما به جنوب برویم»، اما پاسخ به این پرسش که حرکت بریتانیا به کجای جنوب باشد، تا زمانی که هاردینگ به تهران باز نگشت، مشخص نشد.[۸۱]

وزیر دریافت که حاج رئیس عملاً بر آستانهٔ خانهٔ وی ایستاده است. نماینده برای انجام یک زیارت ویژه به مشهد رفت تا مدت اقامت خود در شمال ایران را بدون برانگیختن سوءظن بی‌جهت مسئولان رسمی، به درازا بکشاند. هاردینگ به لنزداون خبر داد که نمایندهٔ شیخ از به تعویق افکندن سؤالش مبنی بر این که بالاخره بریتانیا بر اساس اندرزش، در برابر یورش روس‌ها از آن‌ها حمایت خواهد کرد یا نه، نگران است. هاردینگ اجازه خواست تا تقاضای شیخ مبنی بر این‌که «با درک این مطلب که در لندن مسئله ایجاد نکند» را ارائه نماید. نه لنزداون و نه ساندرسن**، معاون دایمی وزیر، صدور مجوزی را بیاد نیاورده و به طور نامطلوبی واکنش نشان دادند.[۸۲]

لنزداون نظر خود را دربارهٔ موضوع به عنوان یک قول «با ویژگی مثبت» از آن‌جایی که عمل نظامی و دریایی بریتانیا به عنوان «یک عمل بسیار نامناسب» تعبیر خواهد شد، اعلام نمود. وزیر امور خارجه به هاردینگ گفت که وی بیش از دادن قول حمایت و کمک بیشتر نخواهد رفت.[۸۳]

وزیر در تهران اعتراض کرد که به تعویق انداختن تقاضای شیخ، وی را به سمت روس‌ها سوق خواهد داد و در نتیجه باعث صدمه خوردن به تجارت و پرستیژ بریتانیا خواهد شد. قبلاً بریتانیا به خزعل قول کمک در تهران را داده بود. ولی این کار تا زمانی

---

*. آرتور جیمز بالفور (Arthur James Balfour)، از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵م ۱۲۸۱/ تا ۱۲۸۴ش، نخست‌وزیر انگلیس بود.(م)

81. Kazemzadeh, *Russia and Britain*, 397-401; Busch, *Britain and the Persian Gulf*, 251-52.

**. Sanderson

82. Precis of two conversations between Mr. Grahame and Reis-ut-Tujjar, encl. 3 in des Graz to Lansdowne, No. 137, Confidential, Tehran, October 8, 1902, F. O. 60/693; Hardinge to Lansdowne, Tel. No. 71, Tehran, November 20, 1902, and Minute, F. O., F. O. 60/693.

83. Lansdowne to Hardinge, Tel. No. 59, F. O., November 22, 1902, F. O. 60/693.

که روسیه در تهران چنین بانفوذ باقی بماند، کاربرد نداشت. وزیر ادامه داد «مگر این که ما واقعاً بتوانیم با قدرت و آمادگی دولت فخیمه برای رویارویی با نفوذ برتر روسیه، و فعال شدنْ در محمّره در کوتاه‌ترین مدت به وی اطمینان دهیم.»[۸۴]

این بار واکنش وزارت خارجه می‌بایست دوباره بررسی می‌شد، در حالی که آن‌ها در تلاش برای دستیابی به تصمیمی دربارهٔ موضوع ضمانت علیه تهاجم روس‌ها بودند، دوباره حاج رئیس برای دستیابی به یک «ضمانت نگاشته‌شدهٔ سری» مبنی بر جلوگیری بریتانیا از کاهش حقوق شیخ و اعراب توسط دولت ایران، فشار آورد. هاردینگ سعی کرد که از این درخواست شانه خالی کند، ولی قول داد که آن را مدّنظر قرار دهد.

روس‌ها جداگانه در حال دسیسه‌چینی با حاج رئیس بودند. به منظور هشدار علیه کوشش‌های آتی «تملق‌گویی» یا «تهدید» شیخ خزعل برای موافقت نمودن با قیمومت روسیه، هاردینگ به لنزداون گفت که وی برای اعراب و ایرانیان «موضوع یکنواختی» را به عنوان آمادگی بریتانیا در تحت شرایط مشخص، برای «حفاظت قدرتمند» مصالح و دوستانش تدارک دیده است. از آن جا که وی می‌خواست در چند روز آینده با نخست‌وزیر دربارهٔ گمرکات و موضوعات دیگر گفت‌وگو کند، هاردینگ درخواست نمود که این گزارش را بعدها ببیند.[۸۵]

درخواست‌های متوالی و شگفت‌انگیز نمایندهٔ شیخ و تلگراف‌های وزیر بریتانیایی، لنزداون را در حالتی از حیرت قرار داد. سه درخواست متفاوت تهیه شده بود: ۱)تضمینی مانند آنچه که به شیخ کویت داده شده بود؛ ۲)تضمینی دربارهٔ حفاظت در مقابل هجوم روسیه؛ ۳)تضمینی دربارهٔ حفاظت بر علیه کوشش ایران برای کاهش حاکمیت و اقتدار شیخ.

بر اساس گفته‌های لنزداون، تضمین به مبارک «محدود به قولی برای کمک بود.» در زمانی که این ادعا فنی و از نظر جنبهٔ قانونی صحیح بود، از نظر عملی لنزداون کمتر از آنچه بود گفته بود. یک سال قبل، در اوت ۱۹۰۱، بریتانیا ترکیه را دربارهٔ حملهٔ به کویت تهدید کرده بود و تنها دو ماه قبل، در سپتامبر، یک ناوچه توپدار حملهٔ یک گروه نظامی

84. Hardinge to Lansdowne, Tel. No. 72, Tehran, November 23, 1902, F. O. 60/693.
85. Minute, F. O., on Hardinge to Lansdowne, Tel. No. 72, Tehran, November 23, 1902, F. O. 60/693; Hardinge to Lansdowne, Tel. No. 73, Tehran, November 26, 1902, F. O. 60/693.

که از طریق خاک ترکیه وارد شده بودند را دفع کرده بود. بروز این اقدامات عزم بریتانیا را برای دفاع از مبارک با استفاده از زور جزم کرده بود. البته خزعل کاملاً از رابطهٔ بریتانیا با دوستش مبارک آگاه بود. ولی موقعیت تجاری نیرومند مبارک حمایت قوی‌تر بریتانیا را ایجاب می‌کرد. خزعل نیاز به ضمانتی بسیار آشکار داشت.

لنزداون دربارهٔ ضمانت علیه ایران اعلام کرد که «اعتراض‌های بسیاری بر اعطای یک تضمین مشخص از این نوع وجود دارد.» احتمال دارد شیخ از آن برای مجبور کردن بریتانیا به منظور حمایت وی علیه پادشاه خودش استفاده کند. پیش از آن، این تضمین ممکن است او را در مقامی قرار دهد که قادر شود کمک بریتانیا را «هم از راه خشکی و دریا در مواقعی که از طرف ایران و با حمایت روسیه تهدیدی علیه وی باشد» فراخواند.

هنوز، بریتانیا دربارهٔ اشغال محمّره توسط روس‌ها با هر بهانه‌ای کاملاً قانع نشده بود. لنزداون احساس کرد که چیز بیشتری نیاز نیست، چرا که وی در گزارش ۶ ژانویه نکات عمدهٔ سیاست جدید بریتانیا را بیان کرده بود. یادداشت دگراز در اکتبر هشداری به ایرانیان دربارهٔ تعهدشان نسبت به مشاوره با بریتانیا قبل از تغییر موقعیت شیخ بود. هاردینگ می‌بایست مفاد این اظهارات رسمی دربارهٔ موقعیت بریتانیا را به شیخ اطلاع داده و به وی اعلام کند تضمینی که پیشنهاد شده بود، همان گونه که قبلاً به مبارک داده شده «عملاً شناخته‌شده» است.[۸۶]

اگر لنزداون به دیدگاه هاردینگ توجه نکرد، وزیر بریتانیایی در تهران حمایت گرم هندوستان را به‌دست آورد. کرزن در تلگرافی از موقعیت عمومی هاردینگ قویاً حمایت می‌کند. وی گفت که:

> اگر فقط یک رئیس وجود دارد که ادعاهایش وی را سزاوار حمایت ما می‌کند، آن‌شخص شیخ محمّره می‌باشد. درحالی‌که اگر منطقه‌ای در ایران وجود داشته باشد که درخواست ویژه‌ای برای حفاظت بریتانیا از منافعش در مقابل رقبای خارجی و دسایس آن‌ها را داشته باشد، آن محل دهانهٔ رود کارون است. علت اصلی ضعف ما در ایران ناکامی ما در حمایت از

86. Lansdowne to Hardinge, Tel. No. 61, F. O., November 26, 1902, F. O. 60/693; Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 204, 219-20.

رؤسا، بزرگان و کارگزاران است که رویکرد آنان به سمت ما می‌باشد.[۸۷]

هاردینگ به تکاپوی خود برای به‌دست آوردن تضمین قوی‌تری برای شیخ ادامه داد. وی به لنزداون تلگراف زد که «شاید من موقعیت شیخ را به روشنی مشخص نکرده‌ام، من اشتباهاً فکر می‌کنم که او گمرکخانهٔ بلژیکی را به عنوان لبهٔ تیز تبری می‌داند که ایران کوشش می‌کند با آن خودمختاری اعراب را از میان بردارد.» وزیر دوباره این مطلب را روشن نمود که اگر بریتانیا برای کم‌کردن هراس خزعل عمل نکند، شیخ ممکن است در جست‌وجوی حمایت روس‌ها برآید، که کنترل مالی ایران را در دست داشته و به راحتی قادر باشد هر نوع کوشش دولت برای فشار آوردن بر وی را وتو کند.

هاردینگ گفت، نباید تضمین بریتانیا شخصی باشد اما می‌توان آن را به خزعل به عنوان رئیس اعراب اعطا کرد، و آن را به گونه‌ای نوشت که امکان استفاده از آن برای در فشار قرار دادن بریتانیا وجود نداشته باشد. عقیدهٔ هاردینگ بر آن بود که نامه‌ای برای شیخ نوشته شود و در آن قول کمک میان وی و ایران داده شود و به وی یادآوری شود که نماینده یا فرستادهٔ او گفته است که شیخ از شاه نمی‌هراسد ولی از انگلستان خواسته است که آیا در برابر تهاجم خارجی به محمّره از وی محافظت خواهد کرد یا خیر. بریتانیا اذعان دارد که عملکرد وی تا زمانی که اندرزهای دولت فخیمه را مورد توجه قرار دهد، ادامه می‌یابد.

هاردینگ در نظر داشت به نخست‌وزیر ایران بگوید که اگر دولت ایران دیدگاه‌های بریتانیا را مدنظر قرار ندهد و ترتیباتی را به‌کار بندد که باعث اختلال در صلح و تجارت در ناحیه پایین رود کارون شود، بریتانیا حق انجام یک اقدام دریایی برای حفظ منافعش را محفوظ نگاه خواهد داشت.[۸۸]

لنزداون هیچ‌گونه اعتراضی نسبت به پیشنهاد هاردینگ نکرد به جز آن که از وی خواست تا «جزئیات مفاد» نامه‌ای را که می‌خواهد برای شیخ بنویسد، به وزارت خارجه ارسال نماید. هاردینگ چنین کرد. این بخش کاملاً کوتاه بود:

> وزیر خارجهٔ دولت بریتانیا... اکنون این اجازه را به من داده که بگویم ما باید از محمّره در قبال هر گونه حملهٔ دریایی توسط قدرت خارجی به هر

87. Lord George N. Curzon, Viceroy of India, to Lord George Hamilton, Secretary of State for India, Tel. No. 255, Calcutta, November 26, 1902, F. O. 60/693.

88. Hardinge to Lansdowne, Tel. No. 74, Tehran, November 28, 1902, F. O. 60/693.

بهانه‌ای که باعث این تهاجم گردد و همچنین تا هنگامی که شما به شاه وفادار مانده و طبق نظر ما عمل کنید، حفاظت کرده و کمک و حمایت خود را به شما تقدیم می‌داریم.[۸۹]

لنزداون نامه را که همان‌ماه به‌موقع توسط کنسول مک‌دوال ارسال شد، تصویب‌نمود.

در همین ایّام، هاردینگ با نخست‌وزیر دیدار کرد. پس از صحبت دربارهٔ موضوع تهیهٔ «توافق‌نامه» گمرک، وزیر انگلیسی پرسید که آیا می‌تواند «رک گفت‌وگو» نماید. همان گونه که هاردینگ گفت‌وگوی خود را به لنزداون گزارش کرد، وی نمی‌خواهد راجع به استیلای شاه بر شیخ و مردم محمّره که همیشه مورد شناسایی دولت فخیمه قرار داشت، گفت‌گو کند. ولی تجربهٔ بریتانیا در سیستان نشان داده است که «حضور کنسول روسیه و مأموران رسمی گمرکات بلژیکی که همیشه خردمندانه نبوده است» می‌تواند باعث ایجاد دردسر برای منافع بریتانیا در مکانی که «از دسترس دولت ایران دور بوده و اطلاعات غلطی راجع به آن دارد» شود. در کارون مانند سیستان، روس‌ها دارای منافع بازرگانی جدی و با حسن‌نیّت نبوده، و انتصاب اخیر یک کنسول می‌تواند یک موضوع سیاسی باشد. بریتانیا مصمم است نگذارد سیستان دیگری در محمّره به‌وجود آید، و به شیخ خزعل اطلاع خواهد داد که «اگر نمایندگان روسی کوشش کنند تا وی را بترسانند و یا این که به او بفهمانند که آن‌ها می‌توانند به وی در پی اعمال نفوذ خود در تهران فشار وارد آورند، او می‌تواند به حمایت بریتانیا تکیه دهد.» این کار برای این است که این نوع تهدیدات توسط شاهزاده «دابیجا» کنسول روسیه در اصفهان هنگامی که از محمّره دیدن می‌کرد، استفاده شده بود. بنابراین هاردینگ احساس کرد ناگزیر است به شیخ بگوید که «نیروهای دریایی دیگری در خلیج‌فارس از نیروهای روس‌ها بسیار قوی‌تر بوده و از آن‌ها ممکن است در اوضاع و احوال مشخصی به منظور حفظ وضعیت خطیر فعلی که وی و ما دارای منافع هستیم به‌کار برده شوند.»[۹۰] هاردینگ طی چند روز یادداشتی را

---

89. Lansdowne to Hardinge, Tel. No. 63, F. O., December 2, 1902, F. O. 60/693; Hardinge to Lansdowne, Tel. No 77, Tehran, December 4, 1902, F. O. 60/693.

90. Hardinge to Lansdowne, No. 167, Tehran, December 5, 1902, F. O. 60/693; Lansdowne to Hardinge, Tel. No. 65, F. O., December 5, 1902, F. O. 60/693; Kemball to McDouall, No. 216, Bushihr, December 31, 1902, F. O. 460/2.

حاکی از گفت‌وگوهای خود با امین‌الدوله برای وزیر امور خارجه فرستاد.[۹۱]

به طور خلاصه، هاردینگ به دولت ایران اعلام کرد با توجه به این که حاکمیت محمّره جای سؤال نداشته، ولی تا آن جایی که به دخالت عملی مربوط می‌شود، بریتانیا قدرت مطلق است. دولت ایران نه خود می‌تواند آن را حفاظت کند و نه می‌تواند، به خاطر این‌که بریتانیا می‌تواند جلوتر برود، از روس‌ها کمک بخواهد. در همان زمان، بریتانیا بدون این‌که خود را ملزم کند، شیخ را به خود مقید نموده بود. همان گونه که هاردینگ در ماه نوامبر به لنزداون گفت «محافظت ما مشروط به دنباله‌روی کردن وی از اندرزهای ماست، اگر ما بخواهیم محمّره را به روس‌ها واگذار کنیم، همیشه می‌توانیم وی را نصیحت کرده و او را برای دستیابی توافق با آن‌ها کمک کنیم.»[۹۲]

واگذاری محمّره یک امکان بود. منافع بریتانیا به‌واسطهٔ این حقیقت که طرّاحان نظامی نه از نظر ضرورت استراتژیک و نه امکان عملی دفاع از شهر در هنگام جنگ با روسیه یا دخالت روس‌ها در شمال، قانع نشده بودند، هنوز محدود بود. در ۱۹ نوامبر دیداری میان نمایندگان نیروهای مسلح، وزارت هند و وزارت خارجه برگزار شد. تصمیم بر این شد که اگر هر کدام از مواد دوگانه مطروحهٔ بالا به منصهٔ ظهور رسید، فقط مناطق در دهانهٔ خلیج‌فارس مانند بندرعباس، قشم، هنگام و هرمز یا قسمت‌هایی از سیستان باید توسط دولت فخیمه اشغال گردد. اگرچه، در کنار اقداماتی که به منظور حفظ آمادگی برای آینده، بریتانیا باید توسعهٔ منافعش در کارون را نیز تقویت کند.[۹۳] هاردینگ و کرزن هر دو سعی داشتند تا کمربند دفاعی بریتانیا، محمّره را نیز در برگیرد. نمایندهٔ مقیم اشاره کرد که محمّره می‌تواند یک تهدید را بر ارتباطات روسیه تحمیل نموده و می‌تواند پایگاهی باشد که از آن به ترکیه بتوان کمک رساند یا آن را تهدید کرد. همچنین، این خطر وجود داشت که روس‌ها همکاری اعراب را به‌دست آورند «با چند افسر اروپایی می‌توان آن‌ها را به یک نیروی سهمگین تبدیل نمود... من اعتقاد دارم، باید آن‌را نقطه بسیار مهمی از سیاست خود قرار دهیم که به واسطه آن شیخ و مردمش را به خودمان وابسته نگه

91. Hardinge to Mushir al-Dawlah, encl. 2 in Hardinge to Lansdowne, No. 167, Tehran, December 5, 1902, F. O. 60/693.

92. Hardinge to Lansdowne, Tel. No. 73, Tehran, November 26, 1902, F. O. 60/693.

93. Jens B. Plass, *England Zwischen Russland und Deutschland, Der Persische Gulf in der britischen Vorkriegspolitik, 1899-1907*, Schriftenreihe des Instituts für Auswärtige Politik, III (Hamburg: Institut für Auswärtige Politik, 1966), 149-50.

داریم.» رضایت مردان در صحنه همچنان استراتژیست‌ها را بی‌حرکت نگاه داشت.[۹۴]
البته، خزعل از میزان محدودیتی که بریتانیا برای او ایجاد کرده بود آگاهی داشت، اگرچه او نمی‌توانست بداند و نه این موقعیت را داشت که بداند، آیا می‌توانست تصمیم بریتانیا مبنی بر واگذاری منتهی‌الیه خلیج‌فارس در هنگام اشغال ایران توسط روس‌ها را باور کند. افزون بر این، در شرایط عینی، محدودهٔ عمل وی برای مانور کردن در بازی روس‌ها و بریتانیایی‌ها بر علیه یکدیگر کوچک بود. اظهار این امر که بریتانیا ممکن است واکنش نظامی بر علیه هر کوششی از جانب روسیه برای تقویت موقعیت خود در بنادر خلیج‌فارس انجام دهد مستقیماً بر علیه خزعل و دولت ایران تلقی می‌شد. هم نخست‌وزیر و هم وزیر خارجه که به این اعلامیه اعتراض نکردند، واقعاً از آنان انتظار نمی‌رفت هنگامی که حامی گذشته شیخ تصمیم به ترک او گرفت، مخالفت کنند.

در موضوع رابطهٔ میان خزعل و دولت مرکزی، به نظر می‌رسید سیاست دو لبهٔ بریتانیا بسیار خوب عمل کرده باشد. در اوضاع فعلی و در هر شرایط دیگری، بریتانیا از تمایل استان عرب‌نشین ایران برای گریز از مرکز حکومت، درگره‌زدن و نزدیک کردن هر دو طرف حکومت شاه و خزعل به خود استفاده می‌کرد. بریتانیا که نمی‌توانست از دخالت در امور استان عرب‌نشین و حاکمان ایرانی آن دست بردارد، به همان دلیل نمی‌توانست از عنوان شریک برتر نیز اجتناب ورزد. به عنوان نتیجه اعراب و ایرانیان نمی‌توانستند بدون رجوع به بریتانیا به خاطر ترسشان از این که به عنوان مخالف شناخته شوند، حرکت مهمی را انجام دهند. به خاطر ایجاد رقابت و حفظ نقش حکمیت، به بریتانیا یک موقعیت کلیدی را داده بود که بر هر دو دسته کنترل داشته باشد، و این به نفع او بود که از پیروزی هر دسته بر دستهٔ دیگر جلوگیری کند. از این‌رو، پیروزی بر روی صفحه کاغذ ایران در عرصه گمرکات، در قبال وعده و وعیدهای کاغذی که وزیرمختار بریتانیا به خزعل داده بود، پاپای مبادله شد.

تنها نیرویی که این وسط پیروزی ظاهری بدست آورد، بریتانیای کبیر بود. بریتانیا به خاطر منافع، در جنوب ایران نفوذ خود را گسترش داد تا در مبارزه علیه روسیه موقعیت خود را بهبود بخشد. بنابراین، یک گروه کوچک از دیپلمات‌های چیره‌دست بریتانیایی در خلیج‌فارس و در تهران موفق شدند به اهداف مورد نظر دست یابند.

94. Curzon to Lansdowne, November 29, 1902, F. O. 60/693; Busch, *Britian and the Persian Gulf*, 254.

فصل دوم

دوست بریتانیایی‌ها



خزعل و سیاست هاردینگ ـ کرزن

در پی تنظیم عوارض گمرکی، زندگی در خوزستان به حالت عادی بازگشت. خزعل برای گرفتن مالیات معوقه یکی از قبایل متمرد، نیرویی را گسیل کرد. رئیس قبیله‌ای را ناگزیر کردند برادرش را به‌جای خود بنشاند. مسئولان گمرک محلی با کارگزار بر سر وسایل آسایش متصدی قرنطینه مشاجره کردند. یک کاروان در طول رود کارون غارت شد. عرب‌ها به تیراندازی به سوی کشتی‌ای متعلق به برادران لینچ، که از ناامنی تجارت شکایت کرده بود، متهم شدند. حاج رئیس برای ازدواج خانوادگی میان شیخ و خان‌های بختیاری تدارک می‌دید (این موضوع چیزی در حد نوآوری بود، زیرا خزعل اجازه داده بود یکی از دخترانش با یک بختیاری ازدواج کند و این مسئله چیزی بود که اعراب با احساس قوم‌گرایانه خاص نسبت به آن با ترشرویی برخورد می‌کردند). شیخ با سفر به بصره برای دیدار نامادری خود که برادرزادهٔ فرمانروای ظاهری خودش، سالارالدوله، شاهزادهٔ حاکم خوزستان و سومین پسر مظفرالدین شاه بود، حصاری را که به‌وسیلهٔ ازدواج خانوادگی به‌وجود آمده بود، استحکام بخشید.[1]

در این هنگام، بالاخره بحث بر سر موضوع گمرکات خاتمه یافت. در ژانویهٔ ۱۹۰۳،

---

1. Lt. Col. C. A. Kemball, British Resident at Bushihr, Bushihr Diaries, January 15 and January 28, 1903, F. O. 248/786; Kemball to Sir Arthur Hardinge, British Minister at Tehran, No. 110, Bushihr, October 17, 1903, F. O. 248/787; Hardinge to Marquess of Lansdowne, Foreign Secretary, No. 9, Confidential, Tehran, January 13, 1903, F. O. 60.693; William McDouall, Consul at Muhammarah, Muhammarah Diary, November 17, 1903, F. O. 248/787.

فرمان‌های همایونی حاوی مواد «توافق‌نامه» گمرکات به امضاء و مهر شاه و صدراعظم رسید. حاج‌رئیس که از قرار معلوم می‌بایست فرمان‌ها را تحویل خزعل می‌داد، برای خداحافظی با هاردینگ به سفارتخانه رفت. حاجی از وزیر مختار سپاسگزاری کرد و اقرار نمود مخالفت خزعل با مأمور بلژیکی گمرکات «دستاویزی» بیش نیست. هدف اصلی وی ایجاد حایل امنیتی برای خود در برابر «هر نوع دخالت و تهدید» از سوی دولت ایران است و این امر در فرمان‌های ملوکانه محقق شده است.

هاردینگ به خود و لنزداون برای موفقیت در این موضوع - موفقیتی که راه «اظهار رک و پوست‌کنده» مطالب که اربابش اجازهٔ آن را داده بود تا با وزیر اعظم این گونه برخورد کند - تبریک گفت. پس از آن وی به نمایندهٔ شیخ نشان سلطنتی ویکتوریا را (که قبلاً در سال ۱۸۹۹ یکی دیگر از آن‌ها را سِر مورتیمر دوراند به خزعل اعطا کرده بود) تقدیم کرد و هنگام رهسپاری او را وادار نمود تا از موقعیت بدست آمده برای بهبود روابط میان شیخ و خان‌ها که راه ورود وی به منطقهٔ بختیاری هستند، بهره برد.[۲]

هاردینگ از این که لنزداون با شنیدن خبر موفقیت دیدگاه‌های او در موضوع محمّره خوشحال و رضایتمند است، لذت برد. با این حال، خزعل هنگامی که مک‌دوال در پایان کار، نسخهٔ رسمی ضمانت هاردینگ در ماه فوریه را به وی داد، کمتر تحت تأثیر قرار گرفت. در نامهٔ هاردینگ در صورت سقوط ایران هیچ پیش‌بینی به عمل نیامده بود. وزیر مختار به جای این که به وی دستور بدهد آن هم به عنوان «یک خدمتگزار بریتانیا»، او را به عنوان «یک دوست نصیحت کرده بود.» صرف‌نظر از این، شیخ از این که هاردینگ به وی اعتماد ندارد گله‌مند بود، زیرا او را وادار کرده بود تا با حکومت ایران عهدشکنی نکند. وی علاقه‌مند بود به آن حکومت صادقانه خدمت کند تا زمانی که موضوع گمرکات حل شده باشد و آن‌ها بر قول خود پابرجا باشند، مشکل دیگری پیش نخواهد آمد. خزعل با ضمانت موافقت کرد اما فرستادن پیام تشکر و قدردانی را تا بازگشت حاج‌رئیس از تهران به تعویق انداخت، به این علت که وی مایل نیست فرد دیگری از

2. For the text of the *firmans* see *Treaties and Undertakings in force between the British Government and the Shaikh of Mohammerah* (Calcutta: Superintendent Government Printing, 1919), 26-32; Hardinge to Lansdowne, Confidential, Tehran, January 13, 1903, F. O. 60/693.

موضوع آگاهی یابد.[۳]

خلاصه آن که، خزعل به رسم روش و عادت خود، به منظور دستیابی به امتیاز، وانمود می‌کرد که از روند امور ناراضی است و برای زیاده‌خواهی خود فشار را ادامه داده بود. این اقدام وی مانور زیرکانه‌ای بود. زیرا در تابستان ۱۹۰۳، هاردینگ مجدداً از موقعیت بریتانیا در ایران نگران بود. به‌رغم آن که وی بر این موقعیت به‌وسیلهٔ به‌نتیجه رساندن امتیاز نفت دارسی در سال ۱۹۰۱، تکیه داشت و پس از آن سرگرم به‌دست آوردن ضمانت دیگری برای منافع بریتانیا به‌وسیلهٔ اعطای وام دیگری به ایران بود، اما او از آن بیم داشت که تمامی آنچه به دست آمده بود، با بدتر شدن اوضاع داخلی ایران و رسیدن به نقطه‌ای که «ارتش روسیه ناگزیر به عبور از مرزها شود» از دست برود.

اعلامیهٔ لنزداون (که در تاریخ ۵ مه ۱۹۰۳ به مجلس لردها تسلیم شد) و مضمونش آن بود که بریتانیا در برابر ایجاد پایگاه دریایی توسط قدرت‌های خارجی در خلیج‌فارس ایستادگی خواهد کرد، اندکی هاردینگ را آرام کرد. اگر دخالت بریتانیا فقط منحصر به سیستان و بندرهای ورودی خلیج‌فارس می‌شد، روس‌ها به سبب غفلت بریتانیا، مابقی ایران را به چنگ می‌آوردند.

هاردینگ از لنزداون دفاع کرد که بریتانیا نباید ایران را رها کند و باید اعراب و بختیاری‌ها و دیگر قبایل جنوب غربی ایران را با یکدیگر هم‌پیمان کند. با در دست داشتن مناطق عشایرنشین و اصفهان (پایتخت تاریخی و کهن ایران)، بریتانیا روسیه را از پیشرفت در جنوب به بهانهٔ سیطرهٔ شاه بر قلمروش و ابقاء حکمرانی وی، محروم خواهد کرد. وزیر مختار سعی کرد چنین توجیه کند که مشارکت بریتانیا در بهبود اوضاع را روس‌ها به سختی به عنوان مورد غیرقابل اجتناب و یا برنامه‌ای برای اعلان جنگ خواهند پذیرفت.[۴] بنابراین نگرانی هاردینگ دربارهٔ موفقیت تلاش‌های حاج‌رئیس در گسترش روابط مناسب میان شیخ و خان‌های بختیاری، و حمایت لنزداون از این تلاش‌ها، نوع‌پرستانه نبود. به‌رغم آن که وزارت خارجه خود را با پیشنهادهای هاردینگ

3. McDouall to Kemball, Muhammarah, February 7, 1903, F. O. 60/693.

4. Hardinge to Lansdowne, No. 88, Secret, Gulahek, June 17, 1903, F. O. 60/733 quoted in Firuz Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia, 1864-1914*, 409-10; Briton Cooper Busch, *Britain and the Persian Gulf, 1894-1914*, 255-56.

وفق نداد، اما این فکر در وزارت خارجه ریشه دواند (این فکر و ابتکار هاردینگ نبود که به شکل جدیدی مطرح می‌شد، بلکه حالت تغییریافتهٔ آن توسط سرهنری دروموند ولف در سال ۱۸۹۰ مطرح شده بود و توسط سر مورتیمر دوراند در سال ۱۸۹۶ دوباره تکرار شد.)[۵]

با وجود آن که اعلامیهٔ لنزداون به سردی موجب خشنودی هاردینگ شد، اما پاسخی به ادعاهای قدیمی لرد کرزن بود. نایب‌السلطنه تصمیم گرفت برای نشان دادن تصمیم بریتانیا مبنی بر پشتیبانی از سیاست اعلام‌شدهٔ خود، به طور شخصی از خلیج [فارس] دیدار کند. به حاکمان حاشیه خلیج‌فارس و به دنیا عظمت نیروی دریایی نشان داده خواهد شد و این که چگونه می‌توان به پشتیبانی این اقتدار در این آب‌ها تمرکز یافت. لنزداون با این امر موافقت کرد، به شرط آن که کرزن هیچ گونه شرط و تعهد جدیدی را نپذیرد. با هامیلتون، مافوق مستقیم کرزن و رقیب برجستهٔ وی که اعتقاد داشت وجود یک خروجی روسی در خلیج [فارس] اجتناب‌ناپذیر است، مخالفت شد. با وجود این، کابینه با درخواست وزیر خارجه هند مخالفت کرد و تقاضای کرزن را با شرط لنزداون مبنی بر این که در کنار دیگر مسائل، وی نباید به حوزه مسئولیت‌های هاردینگ در ایران دخالت کرده و با آن مخالفت کند، پذیرفت. کرزن از پذیرش پیشنهادش خشنود بود و اظهار داشت هاردینگ، همکلاسی مدرسهٔ قدیمی اوست «و واقعاً هیچ علاقه‌ای مطلقاً به خلیج [فارس] ندارد» و این که نمایندهٔ مقیم بریتانیا در بوشهر، که همواره یک افسر دولت هند بوده است، پادشاه واقعی بدون تاج و تخت خلیج [فارس] است.[۶] این اظهارنظر اخیر به هیچ وجه در ارتباط با محمّره واقعیت نداشت. این موضع‌گیری در خصوص کارکنان بخش خلیج‌فارس که طی سال‌های آینده سیاست بریتانیا را پیچیده‌تر کرد نیز مطرح بود. اما هم‌اکنون هیچ نوع برخوردی وجود ندارد. دیدگاه‌های هاردینگ در غالب موارد مانند نظریات کرزن بود، حال آن که نفر دوم قصد نداشت در هر حال در محمّره توقف کند.

---

5. Gene Ralph Garthwaite, "The Bakhtiyari Khans: Tribal Disunity in Iran, 1880-1895," Ph. D. dissertation, University of California, 1969, 153.

6. Lord George N. Curzon, Viceroy of India, to Lord George Hamilton, Secretary of State for India, Private, August 12, 1903, quoted in Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 258-59.

هاردینگ ضرورت حمایت از امتیازات و موقعیتش در ایران و همچنین استفاده از زمان برای ایجاد هم‌پیمانی در جنوب، هنگام دیدار کرزن از سواحل ایران را درک می‌کرد. بنابراین به لنزداون گفت که وی به جنوب ایران سفر خواهد کرد. لنزداون موافقت کرد، اما به خاطر اجتناب از دو مسافرت جداگانه در یک منطقه که ممکن بود تعبیر به رقابت میان نایب‌السلطنه و وزیر مختار شود، برای آن که آنان را در کوتاه‌ترین زمان به یکدیگر نزدیک کند، چنین طرح‌ریزی نمود که آنان را با یکدیگر اعزام کند تا آن دو مانند یک تیم عمل نمایند و فرصت را مغتنم شمارند تا برخی «مشکلاتی که طی چند ماه اخیر پدید آمده بود» حل کنند.[7]

کرزن در نیمه ماه نوامبر، همراه با نیرومندترین ناوگان و قوی‌ترین رزمناو (آرگونات* که مجهز به توپخانه بود) که تا آن زمان در خلیج [فارس] دیده نشده بود، به نخستین بندر مورد بازدید وی یعنی مسقط، وارد شد. هاردینگ در آن‌جا به او پیوست تا پیش از دیدار نایب‌السلطنه از سواحل ایران، با یکدیگر مذاکره کنند. آن دو چند روز بعد بار دیگر در بندرعباس همراه با دریادار آتکین‌سون ویلز**، فرمانده ناوگان هند شرقی، دربارهٔ دفاع دریایی و استراتژی در دهانهٔ خلیج‌فارس مذاکره کردند. پس از دیدار از هنگام، لنگه، بحرین و کویت، طی روزهای دوم و سوم دسامبر، کشتی در بوشهر، جایی که هاردینگ و کرزن آخرین بار با یکدیگر دیدار کردند، لنگر انداخت.

دیدار از بوشهر به دلیل مشکلات گذشته انجام نشد. کرزن بدون پای نهادن به خاک ایران آن جا را ترک کرد. با توجه به حساسیت بالایی که به‌وسیلهٔ حکومت ایران، هنگام برنامه‌ریزی دیدار کرزن از بوشهر انجام شده بود، به نظر می‌رسد این ترس وجود داشته که این دیدار چه بسا به عنوان پذیرش موقعیت ویژهٔ بریتانیا در جنوب تعبیر شود. برعکس، کرزن با پافشاری بر اعتبار خود به عنوان «نمایندهٔ پادشاه انگلستان» از این که چنین تلقی‌ای نسبت به دیدارش توسط مسئولان ایرانی صورت می‌گیرد، خشنود بود.

کرزن راهی هندوستان شد و هاردینگ به محمّره رفت. کرزن فرصت ملاقات با خزعل در حیطهٔ قلمروش را نیافت. از سویی «مصلحت نبود» او را در مکان دیگری

7. Busch, *Britain and the Persian Gulf*, 258-59.
*. Argonaut
**. Atkinson Willes

ملاقات کند. چنین دیداری حتی از دید مردی به سان کرزن، موجب تحریک حکومت ایران می‌شد. اما شیخ مایل بود فرصت ملاقات با کرزن را مغتنم شمرده، نامهٔ مفصلی را ارائه دهد که از سوی نایب‌السلطنه نیز بدان پاسخی نرم و مهربانانه داده شود.[۸]

کرزن از هاردینگ، که قرار بود نامه را برساند خواست تا به شیخ «کاملاً بیش از واژه‌ها» احساساتش مبنی بر «حسن‌نیّت و منافع مشترک» را توضیح دهد. اما در این که آیا هاردینگ حسن تعبیرات کرزن را با سخنان روشنی ترجمه کرده باشد، اطلاعی وجود ندارد. اما چنین به نظر می‌رسد که خزعل قادر بود تا به درستی میزان «حسن‌نیّت و منافع دوستانه» و یا حداقل میزان انگیزهٔ او را بر «تیرگی به وجود آمده در تهران در پی دیدار نایب‌السلطنه» بسنجد، زیرا شیخ این لحظه را برای متهم ساختن ایرانیان مبنی بر کوشش برای طفره‌رفتن از توافق گمرکات به وسیلهٔ تحمیل وظایف دیگر و معرفی کارکنان بلژیکی دیگر، و به طور کلی تضعیف حاکمیت و نفوذ وی، انتخاب کرد.

خزعل می‌خواست بداند که بریتانیا از مقاومت وی در برابر «این تجاوزات تدریجی» حمایت می‌کند. اگر ایرانیان توافق‌نامه را تحمل نکرده و او ناگزیر آن را انکار کند، آیا بریتانیا، ایرانیان را از توسل به زور علیه وی منع خواهد کرد؟

نظر هاردینگ تأییدکننده این اقدام بود. وی به لنزداون تلگراف زد که:

> من توصیه می‌کنم به وی گفته شود که ما او را بر پافشاری در اجرای موافقت‌نامه با حکومت ایران مبنی بر اصلاح گمرکات و در صورت نیاز مقاومت مقتدرانه در برابر هر گونه کوشش ایرانیان برای انجام هر عملی برای مجبور کردن وی (که بعید به نظر می‌رسد آن را انجام دهند) حمایت خواهیم کرد.[۹]

به عقیدهٔ هاردینگ، رفتار جدید حکومت ایران، باعث شد بریتانیا یک رفتار «کمی سخت و خشک» را در پیش گیرد. با این حال هنوز وام دیگری توسط روس‌ها در شرف

8. John G. Lorimer, *Gazetteer of the Persian Gulf, 'Oman and Central Arabia* (Calcutta: Superintendent Government Printing, 1915), I, pt. 2, 2626-62; Busch, *Britain and the Persian Gulf*, 257-62.

9. Hardinge to Lansdowne, Tel., Bushihr, December 10, 1903, F. O. 60/693.

آماده‌سازی بود، و ایرانیان از اعلام این که عوارض گمرکات محمّره برای ضمانت این امر اختصاص نخواهد یافت، سر باز می‌زدند. مضافاً آن که «روابط پرتنش» که احتمالاً پی آمد دیدار کرزن از بوشهر بود، بریتانیای کبیر را قادر می‌ساخت دربارهٔ این موضوع «بدون تأخیر ناهنجار و دائمی» خود را ناراضی جلوه دهد.[۱۰]

هاردینگ طی پیامی در روز یازده دسامبر، موضع خود را روشن ساخت. وی در گفت‌وگوی خود با خزعل اظهار داشت که برای دخالت در موضوع به‌ویژه با اعزام یک ناوچه توپدار، «باعث خواهد شد تا شاه این اقدام را بسیار غیردوستانه تعبیر کند» و «بر روی روابط کلی با او تأثیر گذارد.» اما به طور خصوصی گفتم که او «باید خوشحال باشد» اگر «به وی اطمینان داده شود تا در برابر تعدّی‌های آینده و یا هر سوءنیّت به‌وسیلهٔ ایرانیان از او حمایت می‌شود.» افزون بر این او به لنزداون گفت که کنسول روسیه در بوشهر به خزعل نوشته است که وی موافقت شاه برای اعطای یک مدال عالی‌رتبه را به وی گرفته است. شیخ گفت روس‌ها آماده‌اند تا به او قول حمایت دهند. وزیر مختار به رئیس خود هشدار داد که اگر بریتانیا حمایت خود را دریغ نماید، به گمان وی، چه بسا شیخ مبادرت به انعقاد نوعی توافق‌نامه سرّی با روس‌ها شود.

زمان برای فشار آوردن بر ایرانیان مناسب بود. یک سال پیش هاردینگ در خلال «مذاکرهٔ رک و بی‌پردهٔ» خود با وزیر اعظم با یک «زبان دیپلماتیک و بدون شبهه» حق بریتانیا برای درگیر نشدن میان ایرانیان و اعراب در خوزستان را اظهار داشته بود. دو سال پیش در ماجرای بحران گمرکات، برای همه آشکار شد که اعراب عمدتاً به خاطر توصیه‌های بریتانیا تسلیم شده بودند.

> مطرح‌کردن دوبارهٔ معضل، فرصتی مناسب برای بازگرداندن اعتماد شیخ که به وسیلهٔ وقایع دو سال اخیر سست شده بود در اختیار ما قرار داده و دوستی و وابستگی وی به ما را در برابر تمامی تلاش‌های رقبای ما برای مداخلهٔ در موضوع را تضمین می‌کند.[۱۱]

کرزن که نسخه‌ای از نامهٔ نخست هاردینگ را دریافت کرده بود، تلگرافی به وزیر

10. *Ibid.*; Curzon to Khazᶜal, December 1903, F. O. 460/1.
11. Hardinge to Lansdowne, No. 8, Confidential, Ahwāz, December 11, 1903, F. O. 60/693.

مختار مبنی بر هم‌نظر بودن با دیدگاه وی فرستاد:

من دربارهٔ این موضوع با هاردینگ مذاکره کردم و فکر می‌کنم در صورتی که ایرانیان بخواهند توافق را اجرا نکنند، عاقلانه این است که از شیخ حمایت کنیم. به نظر چنین می‌رسد که متأسفانه به بلژیکی‌ها اجازهٔ ورود به محمّره داده است و اکنون فرصت مناسبی فراهم آمده تا زمینهٔ از دست رفته دوباره به دست آید.[۱۲]

هنگامی که پیام کامل هاردینگ و تلگراف تأییدکنندهٔ کرزن به وزارت خارجه رسید، دربارهٔ موضوع تصمیم‌گیری شده بود. چارلز هاردینگ، پسر عموی وزیر مختار، و نمایندهٔ وزارتخانه‌ای که دربارهٔ امور ایران مسئولیت داشت، موضع دولت بریتانیا را مشخص کرد. این که، حکومت ایران باید زیر فشار قرار گیرد تا توافق خود با خزعل را حفظ کند، اما چارلز هاردینگ گفت «من هر گونه اقدامی برای حمایت از شیخ در "مقاومت زورمندانه" را کم‌ارزش می‌دانم.»[۱۳]

لنزداون نامه‌ای را فرستاد و در آن هاردینگ را مأمور کرد به شیخ اطلاع دهد که «در مقاومت علیه کوشش‌های حکومت ایران مبنی بر کوتاه‌کردن حقوق وی بر اساس توافق‌نامه ۱۹۰۲» بر حق است. در نامهٔ لنزداون آمده بود که ایرانیان را باید نسبت به ضرورت احترام نهادن به توافق‌نامه زیر فشار قرار داد. اما وزیرخارجه از این فراتر نرفت. به خزعل باید یادآوری شود که بر اساس قابلیت‌های خودش در برابر تجاوز ایران مقاومت کند و در همان حال باید برای وی مشخص کرد که مسئولیت بریتانیا برای حفاظت از او صرفاً به تهاجم نیروی دریایی بیگانه محدود می‌شود.

بالفور، نخست‌وزیر که پیش‌نویس برایش فرستاده شده بود، چه بسا این گونه تصور کرده است که احیاء موضوع محمّره، مسئلهٔ کم‌اهمیت و درعین حال کاملاً بهنگامی است که در پی اقدام سنگین مسلحانه کرزن در خلیج [فارس] آمده است و در میان فضای ناخوشایند دیپلماتیک که اعتقاد وزارت خارجه مهیای این نشده تا کاملاً مسئله را ساخته

12. Curzon to W. St. John Broderick, Secretary of State for India, Tel., Secret, December 21, 1903, F. O. 60/693.

13. Minute, F. O., on Hardinge to Lansdowne, Tel., Bushihr, December 10, 1903, F. O. 60/693.

و پرداخته ایران فرض کند، بالفور جمله زیر را به ابتدای تلگراف لنزداون افزود: «از تلگراف شما چنین می‌پنداریم که حکومت ایران واقعاً در تلاش است تا از تعهدات خود طفره رود.»[۱۴]

هاردینگ کوشش کرد با فرستادن «ترجمهٔ تحت‌اللفظی» پرسش شیخ به وزارت خارجه در مورد این که خزعل پاسخ لنزداون را بد فهمیده است، موضوع را زنده کند. خزعل خواهان تضمین‌هایی بود، از جمله آن که:

۱. بریتانیا از وی دربرابر نقض توافق‌نامه‌گمرکات از سوی حکومت ایران حمایت کند.

۲. دیگر این که دولت بریتانیا در چنین شرایطی به ایرانیان اجازه ندهد که قدرت و حاکمیت فعلی‌اش را ضعیف یا محدود کنند.

هاردینگ افزود «پاسخ مثبت و پایدار به‌این پرسش‌ها ممکن‌است وی را خشنود سازد.»[۱۵]

با این حال، اگرچه لنزداون هر گونه امید که نزد پیروان وی باقی مانده بود را از میان برد، لکن تا آن جایی که به درخواست اول مربوط بود، تلگراف یازده دسامبر وی به خزعل «هر گونه حق توقعی» را برایش از میان برد، و زبان درخواست دوم «بطور خطرناکی مبهم» بود.[۱۶]

در شب تولد حضرت مسیح، هاردینگ نامه‌ای به خزعل نوشت. صرفنظر از توضیح دیدگاه لنزداون که از آن چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شد که وی مخالف کوشش ایران برای

---

14. Lansdowne to Hardinge, Tel. and Minute, F. O., December 11, 1903, F. O. 60/693; Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 257-62.

15. Hardinge to Lansdowne, Tel., Baghdad, December 22, 1903, F. O. 60/693.

16. Lansdowne to Hardinge, Tel., Confidential, F. O., December 22, 1903, F. O. 60/693.

به هر حال لنزداون کاری کرد تا شرایط مرکز محمّره به عنوان ضمانت وام جدید روسیه مشخص شد. وی در مارس ۱۹۰۴ یادداشتی را برای سفیر ایران در لندن فرستاد. در این یادداشت آمده بود که ایران محمّره را به عنوان بندری از خلیج‌فارس به رسمیت شناخته است. حال آن که این بندر در اوت ۱۹۰۳ به کنوانسیون پستی واشنگتن ملحق شده بود. وجوهات دریافتی از گمرکات «بنادر جنوبی ایران» تضمینی برای وام دریافتی ایران که هاردینگ در خلال سال ۱۹۰۳ آن را بنیاد نهاده بود، به‌شمار می‌آمد. از جملهٔ شرط‌های این وام این بود که استفاده از این وجوهات برای هر وام دیگری از جمله «وام از روسیه» را قدغن کرده بود.

Lansdowne to Persian Minister in London, F. O., March 10, 1904, F. O. 60/693; Arthur H. Hardinge, A Diplomatist in the East (London: Janathan Cape, 1928), 330-31.

رد قرارداد گمرکات است، و این هرگز در زمره تعهد بریتانیا برای جلوگیری از آن نیست، خزعل را تشویق کرد تا شانس خود را با حکومت مرکزی ایران بیازماید، اما دولت بریتانیا از تلاش وی پشتیبانی نکرد.

بنابراین، هاردینگ برای پیاده‌کردن طرح‌اش، مبنی بر به‌وجود آوردن پیمانی خیالی در جنوب زیر نظر بریتانیا که هنگام تهاجم و دخالت روس‌ها یا سقوط ایرانیان، مؤثر واقع شود، ناامید بود. با این حال، طرح‌های وی و کرزن تا حدی موفقیت‌آمیز بود.

به گمان برخی، برپایی کنسولگری در خوزستان برای حفظ منافع بریتانیا در آن جا کافی به نظر نمی‌رسید، از این رو تصمیم گرفته شد که مرکز محمّره را به کنسولگری ارتقاء داده و یک کنسولگری نیز در اهواز ایجاد شود. در جریان دیدار کرزن از خلیج [فارس] وی دربارهٔ ترتیبات نوین با هاردینگ مذاکره کرد. کرزن می‌اندیشید که بهتر است کنسول، محمّره و اهواز را با هم پوشش داده و نایب‌کنسول، یک افسر ارتش هند را در شوشتر یا دزفول مستقر سازد. از آن جا وی می‌تواند در لرستان فعال شود و به شرکت حمل و نقل ایرانی در سرمایه‌گذاری‌اش برای ساخت جاده در منطقه کمک کند و «زیر پوشش ظاهری نگهبانان جاده، هسته مرکزی یک گروه را از میان قبایل بومی سازماندهی کند.» هاردینگ با هدف‌های کرزن مخالفت نکرد، اما با راه‌ها و وسایل آن مخالفت ورزید. وی نکات قابل توجهی در مستقرکردن یک فرد به شکل دایمی در جای «بسیار کثیف و غیربهداشتی که دسترسی بدان دشوار است» مانند شوشتر و دزفول، ندید. همان نتایج می‌توانست در پی قرار دادن فردی در اهواز و دستور دادن به او برای انجام سفرهای دائم به منطقهٔ لرستان و بختیاری، به‌دست آید. کنسول محمّره قادر بود موضوعات تجاری در اهواز را رتق و فتق کند. از آن جا که در آن شهر واقعاً هیچ موضوع سیاسی وجود نداشت که با محمّره مرتبط نباشد، نایب‌کنسول آزاد بود تا بتواند «وظایف سیاسی مشخص خود» را در آن شهر حل و فصل نماید.[۱۷]

در فوریه ۱۹۰۴، ستوان دی. ال. آر. لوریمر از ارتش هند به عنوان نایب‌کنسول اعلیحضرت در اهواز منصوب شد. در همین زمان، هاردینگ همراه جورج چرچیل، منشی وی در امور شرق، سوار بر اسبی عربی و زیبا (هدیهٔ شیخ به وی) به تهران

17. Hardinge to Khazcal, Baghdad, December 24, 1903, F. O. 60/693; Hardinge to Lansdowne, No. 9, Basrah, December 14, 1903, F. O. 60/693.

بازگشت. نامه‌اش در شرایطی به خزعل رسید که او برای دومین مرتبه خود را آماده لشکرکشی بر علیه بنی‌طرف* می‌کرد. شیخ خود را مرهون «الطاف فراوان» می‌دانست - اما حکومت ایران هنوز هیچ گام قطعی که دخالت وزیر مختار بریتانیایی در تهران را ضمانت کند، برنداشت.

در حقیقت، به نظر می‌رسید که روابط خزعل با دولت مرکزی در نوع خود خوب بوده است. آن‌ها نیز به این که چنین باشد نیازمند بودند، زیرا در آن هنگام شیخ سرگرم گسترش حاکمیت خود بر «بنی‌طرف» و منطقهٔ هویزه - محل سکونت آنان - بود. نه آن قبیله و نه آن منطقهٔ یادشده به صورت سنتی زیر سلطهٔ شیوخ محمّره قرار نداشت. اما خزعل در ۱۹۰۲، در جریان درگیری‌های گمرکات، پیشنهاد کرد اگر کارها را به او بسپارند، مالیات‌های عقب‌افتادهٔ بنی‌طرف را تأدیه می‌کند. حکومت ایران که سرگرم فرستادن نیروی نظامی به فرماندهی شاهزاده سالارالدوله، برای جمع‌آوری مالیات بود، به دلایلی با آن موافقت کرد از جمله:

۱. شیخ تهدید کرده بود اگر نیروهای ایرانی به سمت جنوب شوشتر پیش‌روی کنند، اعراب از کنترل وی خارج خواهند شد.

۲. بریتانیائی‌ها به او «توصیه» کردند از اعزام نیروی نظامی خودداری ورزد، چرا که موجب «اضطراب» برای تجارت بریتانیا خواهد شد.

۳. حکومت آن هنگام نیازمند پول بود و پیشنهاد خزعل از نظر مالی مقرون به صرفه بود تا انجام لشکرکشی با هزینه گزاف که پی‌آمدهای مشکوکی همراه داشت.

البته طبیعی است که بنی‌طرف مالیات معوقهٔ خود را به خزعل نیز نپردازند. آن‌ها

---

*. بنی‌طُرُف یکی از شش قبیلهٔ بزرگ عرب خوزستان است. تبار آنان به قبیله حاتم‌طایی می‌رسد. آنان قرن‌ها پیش، از یمن به عراق کوچ کردند و حدود سیصد سال قبل، هفتاد تن از آنان در حومه خرمشهر مسکن گزیدند، سپس در ناحیه خفاجیه نشیمن گرفتند. بنی‌طرف در آغاز تابع فرمانروایان هویزه بودند، اما در دورهٔ ناصری از ضعف مشعشعیان بهره گرفتند و مالیات خود را به طور مستقیم به حکومت مرکزی می‌پرداختند و گاهی هم نمی‌پرداختند. شیخ خزعل به آزار بنی‌طرف پرداخت که به قیام‌هایی چند انجامید. عشایر بنی‌طرف در جنگ جهانی اول بیشترین نبردها را بر ضد نیروهای انگلیسی انجام دادند. آنان چند روز در پانزده کیلومتری جاده اهواز- سوسنگرد و در ناحیه‌ای که نامبردار به «جهاد» است با نیروهای انگلیسی و هندی جنگیدند. با روی کار آمدن رضاخان، بسیاری از سرکردگان عشایر این قبیله به بهانه سر باز زدن از تأدیه مالیات به دولت، به لرستان، مازندران و خراسان تبعید شدند. در ۱۳۲۰ عصیانی از سوی این قبیله انجام شد و در زد و خورد با ارتش، عده‌ای از آنان کشته و زخمی شدند. حکومت پهلوی ۱۴۰۰ تن از آنان را که اغلب شیوخ بنی‌طرف بودند به گرگان و مازندران تبعید کرد. (م)

گفتند که نمی‌دانند شیخ بر آن‌ها سیطره دارد و تأکید کردند که قصدی مبنی بر کرنش در برابر او ندارند. و اکنون در اوایل ۱۹۰۴، خزعل خواهان گسیل سپاهیان شاه و توپ برای کمک به خود و وارد آوردن فشار بر این قبیله شده بود. وی به خواستهٔ خود نایل آمد. سربازان ایرانی اندک بودند، اما این تأثیر را داشتند که موجب افزایش و گسترش مشروعیت سیطرهٔ خزعل بر این منطقه و مردمی که از نظر سنتی هیچ ادعایی نیز بر آن‌ها نداشت، شدند.[۱۸]

از آنچه پیشگفته آمد روشن است که خزعل در شرایطی که خواهان گسترش سیطره و افزایش آزادی عمل خود بود، آمادهٔ قطع کامل روابط با حکومت ایران نبود. این روابط در بیشتر موارد به سوی وی رقم می‌خورد. در همان اوقات، چنین وانمود می‌کرد که آمادگی رهایی از این اتحاد مودت‌آمیز را دارد. همین امر باعث می‌شد تا بریتانیا در رابطه با نیّت وی همواره نگران باشد و آنان را ترغیب می‌کرد تا برای توافق و دستیابی به راه‌حل میانه بر حکومت ایران فشار آورند. حمایت بریتانیایی‌ها در تهران در خصوص مشکل گمرکات، به او کمک کرد تا در گسترش قلمرو خود بکوشد. در آن هنگام، وی شاید واقعاً مایل نبود رابطهٔ مستقلی که ادعا می‌کرد با بریتانیا داشته باشد. البته خزعل بر علیه سیاست‌های بریتانیا در شرایطی که آن را به سود خود می‌دید، اقدامی انجام نمی‌داد. در پایان ماه مارس، کمبل گزارشی از نمایندهٔ سیاسی در بحرین دریافت کرد که در آن آمده بود خزعل قصد دارد ده تا دوازده هزار تفنگ وارد ایران کند. بریتانیا تلاش می‌کرد تا این تجارت مخفی را توقیف کند، چرا که تفنگ‌ها به دست یاغیان مرزهای شمال غربی هند یا در داخل ایران به دست راهزنانی می‌افتاد که مال‌التجاره انگلیس را غارت می‌کردند. این اطلاعات باعث نمی‌شد که خزعل از این موقعیت بدست‌آمده برای سود جستن بهره نبرد و یا این‌که با مسلح کردن افراد قبیلهٔ خود در برابر سیطرهٔ حکومت مرکزی قدعلم نکند.

خزعل با قرار دادن خود تحت حمایت بریتانیا مانع از آزادی عمل بیش از اندازهٔ خودش به صورت چشمگیری شده بود. آنچه که وی از بریتانیا می‌خواست، آن بود که

18. Lorimer, *Gazetteer,* I, pt. 2, 2680; A. Hardinge, *Diplomatist,* 316-17; Major E. B. Burton, Acting Vice Consul, Muhammarah, Consular Diary, Ram Hormuz, January 30, 1904, F. O. 248/817; Burton to Hardinge, Confidential, Muhammarah, February 21, 1904, F. O. 60.693.

آنان شاه - ارباب وی - را از ادامهٔ سیطره‌اش بر او بازدارند بدون آن‌که آنان بخواهند این کار را انجام دهند.[۱۹]

به کار گماردن ستوان لوریمر* به عنوان نایب کنسول در اهواز به خزعل مجال بیشتری برای استفاده از قدرت بریتانیا به منظور تحقق طرح توسعهٔ اقتدار محلی‌اش داد. لوریمر، جوانی در عنفوان بیست‌سالگی، از جمله رجال سرویس خلیج‌فارس بود که توسط اِ. تی. ویلسون، هم‌قطار و هم‌دورهٔ او چنین توصیف شده بود که دستیارکشیش در امپراتوری است که کرزن در آن کشیش اعظم به شمار می‌آید. سرگرد پرسی زاخاریا کاکس**، رئیس جدید لوریمر به عنوان نماینده در بوشهر بود. کاکس که هنوز چهل ساله نشده بود، دست‌پروردهٔ کرزن و برکشیدهٔ وی برای انجام این امر دشوار و مهم که نیازمند توجه فراوان بود، به‌شمار می‌آمد. کاکس نیز مانند لوریمر در زمره اداره هندوستان در خدمت اندیشه‌های پادشاهی بود.[۲۰]

کاکس دریافت که ضرورت ایجاب می‌کند اگر به امپراتوری و تقویت پایگاه آن در خوزستان خدمت کند، باید به بستر تجارت نیز خدمت نماید. تجارت بریتانیا در منطقه عملاً گره خورده بود با حیطهٔ کار شرکت برادران لینچ که صاحب کشتی بخاری بر رود کارون بود و شریک برجسته شرکت دریانوردی ایران که از سال ۱۸۹۵ آن را از منطقهٔ بختیاری تا اصفهان از شرکت لینچ تحویل گرفته بود، به‌شمار می‌آمد. این پیشرفت از دید سیاست‌گذاران بریتانیایی به‌ویژه در امر ارتباطات در جنوب بسیار حایز اهمیت بود زیرا این موضوع بهانه‌ای برای حضور بریتانیا و دستگاه پیونددهنده بالقوه برای پیوستن

19. J. C. Gaskin, Ass't Political Resident, Bahrayn, to Kemball, Bahrayn, March 26, 1904, F. O. 460/2.

* . دیوید لاکهارت رابرتسون لوریمر، نایب کنسول اهواز از ۲ فوریه ۱۹۰۴. کنسول با رتبه محلی از یکم مه ۱۹۰۸ تا ۳۱ مارس ۱۹۰۹. کنسول کرمان از ۳۱ اکتبر ۱۹۱۲ تا نوامبر ۱۹۱۴. کنسول کرمان از ۲۰ مه ۱۹۱۶ تا ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸.(م)

** . کاکس، سر پرسی زاخاریا (Cox, Sir Percy Zachariah)، تولد ۲۰ نوامبر ۱۸۶۴، مرگ ۲۰ فوریه ۱۹۳۷. کفیل سرکنسولگری بوشهر از یکم ژوئن ۱۹۰۴. نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس و سرکنسول از ۷ ژانویه ۱۹۰۹. وی در ۱۹۱۳ بوشهر را به قصد محل نامعلومی ترک کرد و در اواخر ۱۹۱۴ همراه با نیروی نظامی اعزامی از هند به سر پست خود در بوشهر بازگشت. وزیرمختار موقت از ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۸ تا یکم ژوئیه ۱۹۱۹. کاکس بعدها به درجه سرلشکری نائل آمد.(م)

20. Sir Arnold T. Wilson, *SW. Persia; A Political Officer's Diary* (London: Oxford University Press, 1941), X; Philip Graves, *The Life of Sir Percy Cox* (London: Hutchinson Co. 1941), 21, *Passim.*

جنوب به یکدیگر - و گره زدن تمامی منطقه به بریتانیا - که واقعاً ضروری بود، فراهم می‌کرد. کاکس با امعان نظر به این دلایل، یک هفته پس از تحویل گرفتن پستش در مه ۱۹۰۴، به لوریمر سفارش کرد تا مشکلات امنیّت ارتباطات در خوزستان را مطالعه و بررسی نماید.

یکی از مشکلات آن بود که کشتی بخاری شوشان* در مکانی میان بندقیر** و شوشتر در شمال قلمرو زیر نظر خزعل، در معرض تهاجم اعراب به وی قرار گرفت. مهاجمان معمولاً افراد قبیلهٔ خزرج بودند.

در ماه آوریل، یک تهاجم خطرناک به گونه‌ای ویژه در منطقهٔ شلیلی*** در قلمرو زیر سیطره و کنترل فرمانروای اسمی خوزستان روی داد. هاردینگ در تهران دولت مرکزی را مورد نکوهش قرار داد. ایرانیان موافقت کردند تا دست به عمل بزنند، اما از آن جایی که در آن هنگام فرمانروایی در استان وجود نداشت، سرانجام این خزعل بود که سواره نظام خود را رهسپار منطقه کرد. چهارصد نفر از سواره‌نظام او در شوشتر و دزفول مستقر شدند. شصت نفر دیگر مأمور پاسداری از شوشان و گشت‌زنی از بالا و پائین رودخانه شدند.

لوریمر در گزارش خود به کاکس در ماه ژوئیه، طرحی را برای حمایت از آبراه ارائه داد، اما او از ایرانیانی که همواره در انجام آن‌ها به قدر کافی مؤثر بودند، ناامید شده بود. با این حال وی نوشت:

---

*. Shushan

**. Band-Qir، دهی از دهستان میان‌آب بخش مرکزی شهرستان شوشتر که در ۴۸ کیلومتری جنوب شوشتر واقع است.(م)

***. Shalayli؛ شلیلی بزرگ یا شلیلی بالا، دهی از دهستان میان‌آب بخش مرکزی شهرستان شوشتر که در ۹ کیلومتری جنوب خاوری شوشتر قرار دارد. شلیلی کوچک یا شلیلی پایین، دهی کوچک است از دهستان میان‌آب بخش مرکزی شهرستان شوشتر که در ۱۰ کیلومتری جنوب خاوری شوشتر واقع است.
هنگامی که در تیر ماه ۱۳۰۱، ستونی متشکل از ۳۰۰ نظامی شامل تعدادی قزاق و ژاندارم و افراد پلیس جنوب از ابوابجمعی لشکر جنوب از راه منطقه بختیاری به خوزستان عزیمت کردند، در کاروانسرای شلیل، واقع در کوه مروارید، مورد هجوم عشایر قرار گرفتند و عده‌ای از آنان کشته و مابقی خلع‌سلاح شدند. این واقعه سروصدای زیادی در مطبوعات به راه انداخت و به تضعیف ایل بختیاری انجامید. خزعل و خوانین بختیاری از حرکت ستون نظامی به سمت جنوب ناخرسند بودند. آنان طرح مشترکی به منظور جلوگیری از حرکت نیروی نظامی مرکز از اصفهان به خوزستان پی‌ریزی کردند. هرچند اتحاد طوایف جنوب با خزعل بسیار زود متزلزل شد و اوضاع از دست آنان رها گردید.(م)

> نمی‌توان هیچ شکی دربارهٔ قدرت شیخ برای تضمین امنیت شوشان میان این‌جا و شلیلیه* داشت. وجود کمتر از پانصد سوار، موجب شد تا امنیت و آرامش کامل در منطقه میان اهواز و شوشتر و دزفول برقرار شود. این راه‌ها شبانه‌روز توسط کاروان‌های بدون سلاح درنوردیده می‌شد. این راه‌ها دو ماه پیش بسیار خطرناک بود و به‌کرات مورد تعرض و تجاوز قرار داشت.

لوریمر در ادامه افزود پرسش دوم این است که آیا خزعل علاقه‌مند پذیرش این مسئولیت هست، شیخ در پاسخ به استفسار ستوان، گفته بود که «کلاً از این کار متنفر است»، اما به اعتباری به عنوان وسیله‌ای برای نشان دادن و تقویت دوستیش با دولت بریتانیا و دستیابی به حمایت آن‌ها مایل است تا دربارهٔ موضوع، ارزیابی لازم را به عمل آورد.[۲۱]

چند روز بعد لوریمر در خلال گفت‌وگویی با حاج‌رئیس، که او پیش از این موضوع را با مک‌دوال در محمّره در میان نهاده بود، از شرط‌های خزعل آگاهی یافت. شیخ مسئولیت شوشان و تمام خسارات احتمالی به آن را گردن گرفت در صورتی که حکومت ایران پرداخت ماهانه ۱۰۰۰ تومان حقوق به وی را تضمین کند. اگر دولت در پرداخت این مبلغ قصور ورزد، مبلغ مشابهی نیز می‌توان از مالیات کسر کرد.[۲۲]

لوریمر با یک سادگی خاصی اعتقاد داشت مسئولیتی که خزعل به عهده دارد، وظیفه‌ای «با جذابیت مادی اندک» است. خزعل می‌خواست سیطرهٔ قانونی‌اش برای گسترش قدرتش تا هفت مایلی شوشتر تضمین شود. حق نظمیه به نظر می‌رسد که حق اعمال قدرت باشد، اگر نگوییم حق وضع مالیات بوده و در واقع شامل تمام وظایف یک حاکم باشد. وی می‌خواست در قبال این امتیاز به او حقوق پرداخت شود.

در سطوح عالی سیاستگزاری بریتانیا در ایران چنین آگاهی وجود داشت که حکومت ایران به زحمت اجازه از دست رفتن سیطره و نفوذش را می‌دهد حتی اگر این سیطره

---

*. Shaleliah

21. Lt. D. L. R. Lorimer, Vice Consul at Ahwāz, to Major Percy Z. Cox, British Resident at Bushihr, No. 17, Confidential, Ahwāz, June 21, 1904, F. O. 248/818.

22. Ibid.

غیرفعال باشد. با این حال، به نظر می‌رسد این که ایرانیان مایل نیستند برای امنیت تجارت انگلیس با چنین قیمتی سرمایه‌گذاری کنند، نشانهٔ دیگری از طفره‌رفتن، مانع تراشیدن و سوءنیت ایرانیان به‌شمار می‌آید. به هر حال، این فکر که خزعل مسئولیت امنیت رود کارون را به عهده گیرد، حکومت تهران را ناراحت نکرد، به رغم آن که وی سعی کرد بر روی شرکت برادران لینچ برای انجام این کار مانور کند. او حتی با کمک کنسولگری نتوانست هیچ گونه موفقیتی برای آنچه که انجام شده بود به دست آورد.

شیخ خزعل خودش نیز این تصور را داشت که حکومت بریتانیا نسبت به مسئولیتی که وی در کارون عهده‌دار است به او کمک مالی کند. هاردینگ موافق این امر بود، اما این فکر به واسطهٔ متوقف شدن شبیخون توسط خزرج در ماه‌هایی که دخالت انجام شد و به‌کار بردن نیروی بیشتر از سوی سردار معظم، فرمانروای ایرانی در اوایل سال ۱۹۰۵ بی‌نتیجه ماند.[۲۳]

به رغم آن که حمایت خزعل از شوشان سود مستقیم اندکی را نصیب وی ساخت، اما این کار در خدمت مسایل دیگر قرار گرفت. لوریمر در گزارش نخستین خود اصرار داشت که بریتانیا باید روابط خود با خزعل را مورد ارزیابی مجدد قرار دهد. اعتقادات وی در «شکل ابتدایی و ناپخته آن» این بود که خدماتی که ما از شیخ توقع داریم خارج از حوزهٔ امتیازاتی است که بر اساس روابط دوستانهٔ موجود خود در شرایط حاضر از آن‌ها تضمین کرده‌ایم.»[۲۴]

تنها باری که خزعل دست کمک به سوی بریتانیا دراز کرد، همانا «امور مرتبط با گمرکات» بود. لوریمر ادامه می‌دهد: «وی هیچ چیز مخفی را نمی‌پوشاند که ما یک بار او را در زمانی که نیازمند ما بود تنها گذاشتیم.» وی یادآوری کرد: «فتور و دلسردی‌های پیاپی می‌تواند او را به درک این حقیقت که می‌تواند بر روی پاهای خودش تکیه کند سوق دهد»؛ و یا خودش را در آغوش روس‌ها بیافکند. قابل توجه این که این کشور نمایندگی کشتیرانی‌اش را به حاج رئیس که شیخ را با سیاستش هدایت می‌کند واگذار کرده

23. Lorimer, *Gazetteer,* I, pt. 2, 1765-66; Lorimer to Cox, No. 34, Confidential. W/encl., Ahwāz, July 4, 1904, F. O. 248/818.

24. Lorimer to Cox, No. 17, Confidential, Ahwāz, June 21, 1904, F. O. 248/818.

است.[۲۵]

لوریمر توصیه کرد که بریتانیا به خاطر حفظ موقعیت خود در خوزستان باید شیخ را به خود نزدیک‌تر کند. اگر او زمانی احتمال جداشدن را در ذهن بپروراند «موقعیت، بسیار حاد خواهد شد.» وی به همین دلیل شیخ را وادار به حفاظت از راه تجاری از اهواز تا شوشتر کرد، این کار باعث می‌شد بریتانیا با خزعل همکاری نزدیکتری داشته باشد. «و باعث پیدایی رابطه‌ای شود که وی ناگزیر خواهد بود تا مشاورهٔ ما را پذیرفته و ما نیز ملزم خواهیم بود تا از او آشکارا حمایت کنیم.» این اقدام «تأثیر سودمندی بر روابط ما با وی و روابط او با حکومت ایران» خواهد داشت.[۲۶]

این دیدگاه که بریتانیا در رابطه با شیخ اقدامی کافی انجام نداده و یا این که با او «رعایت انصاف و امانت» را نکرده، موضوعی بود که مسئولان در هند برای مرتبهٔ دوم طی سال‌های آتی نیز آن را از خود بروز دادند. دربارهٔ رشد این نظریه به وسیلهٔ مردانی که می‌توان آن‌ها را جزو «مکتب خلیج‌فارس» نامید، در بخش‌های آینده بیشتر گفت‌وگو خواهد شد. به هر حال، در همان زمان کاکس نسخه‌ای از گزارش‌های لوریمر را بدون دخل و تصرف و نقد و تنها با افزودن نظریه‌ای مبنی بر این که وی نیز خواهان محکم شدن تسلط بر شیخ توسط بریتانیاست، به هاردینگ فرستاد.

لوریمر در گزارش خود، گمان داشت با توجه به این‌که روس‌ها درگیر جنگ با ژاپن شده‌اند، به نظر می‌رسد بهترین موقعیت برای بریتانیا فراهم آمده تا برای دستیابی به امتیازات دیگر بر کارون جای پای خود را در خوزستان محکم‌تر ساخته و تنها خود قدرت صاحب نفوذ و بی‌رقیب در منطقه شود. امتیازات جدید حول محور طرح عظیم آبیاری بود که در آن از آب کارون برای بازیافت و تبدیل زمین‌ها از بیابان‌های اطراف استفاده می‌شد.[۲۷]

ایدهٔ طرح آبیاری بر روی کارون چیز تازه‌ای نبود - در شوشتر و اهواز آثار باقیمانده از کارهای هندسی عظیم وجود داشت که به روزگار ساسانیان بازمی‌گشت - و آن‌ها در دوره‌های بعدی نیز به طور متوالی نوسازی شده بود. آخرین خبر دربارهٔ احیاء این

25. Ibid.

26. Ibid.

27. *Ibid.;* Cox to Hardinge, No. 108, Bushihr, July 21, 1904, F. O. 248/818.

موضوع در نوامبر ۱۹۰۳ به گوش کنسول مک‌دوال در محمّره رسیده بود. آقای پی. ترمولن*، یک بازرگان هلندی و نایب‌کنسول روس‌ها گفت که یکی از دوستان هلندی‌اش که مهندس می‌باشد به شوشتر آمده و دربارهٔ امکان بازسازی سد باستانی آن جا و احداث یک سدّ جدید در اهواز تحقیق می‌کند. در آن زمان، به خاطر این که ترمولن اندکی مورد احترام جامعهٔ کوچک انگلیسی در محمّره بود، این خبر واکنش چندانی را بوجود نیاورد. اما گزارش مک‌دوال سریعاً تأیید شد. دولت ایران، گرات وان‌روگن** را برای مطالعهٔ امکان تعمیر سیستم آبیاری قدیمی خوزستان استخدام کرده و آن گونه که لوریمر می‌گفت «مهندس هلندی شاه» کوشش می‌کرد «تا آب‌های رود کارون را به منفعت مالی شخصی تبدیل کند.»

ماهیت رسمی مسّاحی (نقشه‌برداری) و بازدید وان‌روگن باعث شد تا انگلستان در خوزستان احساس خطر کند. آن‌ها از این که آبیاری در حد وسیع، سطح آب رود کارون را تا نقطه‌ای پایین آورد که دیگر رودخانه قابل کشتیرانی نباشد، با پایین رفتن سطح آب‌های کارون، تجارت بریتانیا (و حضور بریتانیا به بهانهٔ کشتی‌های بخار برادران لینچ) نیز زیان می‌دید. پیشنهاد جایگزین لوریمر برای رویارویی با این تهدید، جست‌وجو به منظور دستیابی به امتیاز آبیاری توسط سرمایه‌گذاری بریتانیا بود... همچنین گزارش شده بود که ایرانی‌ها قصد دارند تا طرح را در معرض سرمایه‌گذاران خارجی قرار داده و یا در پی واگذاری یک خط آهن به بریتانیا در مقابل کارون برای حفظ موقعیت تجاری بریتانیا است.[۲۸]

این راه‌حل دوم، مشکلاتی را بر بریتانیا تحمیل می‌کرد. شرایطی که در پوشش آن دولت ایران با وام ۱۹۰۰ از روسیه موافقت کرده بود، او را از واگذاری راه‌آهن به هر قدرت خارجی به جز روسیه تا ده سال نهی می‌کرد. این حقیقت تلخ بریتانیا را در برابر راه‌حل سوم که لوریمر بدان اشاره نکرده بود قرار داد... و آن لغو کل پروژهٔ آبیاری بود. این کار البته لزوماً دلخواه نبود، ولی گزارش وی موضوعی را عنوان کرده بود که به وسیلهٔ

*. P. Ter Meulen.

**. Graadt Van Roggen.

28. J. H. Kramers, "Shuster," *E.I.*, IV, 394-95; McDouall, "Memorandum on Mr. P. Ter Meulen. "Muhammarah, November 13, 1903, F. O. 248/787; M. Streck, "Karun," *E.I.*, II. 779; Lorimer to Cox, No. 17, Confidential, Ahwāz, June 21, 1904, F. O. 249/818.

آن بریتانیا می‌توانست آن کار را در ظاهر «مطلوب» جلوه دهد. وی نوشت که «البته تا آن جا که به آبیاری قلمرو شیخ مربوط می‌شود -ناحیه وسیعی از کلّ - او از این طریق تهدید خواهد شد. دولت ایران بدون اجازهٔ وی نمی‌تواند امتیاز آن را واگذار کند.»[۲۹]

به هر حال، شیخ با پیشنهادات خود به اخبار بازرسی وان‌روگن واکنش نشان داد، طرحی که توسط دولت ایران کنترل شود به صلاح وی نبود. قدرت حکومت، همان‌گونه که بود، در ایالت وی افزایش می‌یافت و شاید، بسیار مهم‌تر، ممکن بود احیاء زمین‌های بیابانی برای زراعت دهقانان، وی و دیگر اعراب را در موضوع تصرف زمین و مالکیت آن درگیر سازد. به عنوان بزرگ‌ترین ملاّک و صادرکنندهٔ خرما در خوزستان، خزعل دارای منافع مشخص اقتصادی و سیاسی در حفظ آن موقعیت بود. بنابراین وی به لوریمر، همانند آنچه حاج رئیس انجام داد، سه پیشنهاد مطرح کرد. دو مورد دربارهٔ طرح آبیاری کارون توسط خودش و دیگری به دست آوردن زمین‌های متعلق به نظام‌السلطنه در ساحل غربی رود کارون.

نخستین پیشنهاد مربوط به طرح‌های آبیاری شامل قرار دادن پنج یا شش قایق بخاری تلمبه‌زنی بر روی رودخانه در جنوب اهواز بود. طرح دوم بسیار گسترده‌تر بود و مانند پیشنهاد وان‌روگن مبنی بر تجدید ساختار سیستم هیدرولیک باستانی بود. در این وهله، شیخ پیشنهاد داد تا بند یا سدّ در اهواز بازسازی شود. در مورد طرح نخست، وی حاضر بود حدود ۱۵/۰۰۰ تا ۲۰/۰۰۰ پوند از سرمایهٔ خود را پیش از درخواست کمک از بریتانیا در موقع لزوم، سرمایه‌گذاری کند. در مورد طرح دوم نیز، وی اعتقاد داشت، کل کار پانصدهزار پوند هزینه داشته و او آن را از طریق کمک‌های خارجی و حمایت سیاسی بریتانیا انجام خواهد داد.

کاکس هنگام تسلیم یادداشت لوریمر به هاردینگ مایل بود تا مراتب تأیید پرشور زیردست خود دربارهٔ چشم‌اندازهای اقتصادی طرح دوم تا آزمون آن توسط یک کارشناس به تأخیر بیافتد. اما وی پی برد که «به‌دست آوردن واقعی منافع مقرر در سعادت و پیشرفت خوزستان، موقعیت و نفوذ ما را در خوزستان و نگهداری حاکم فعلی محمّره را» قوی‌تر خواهد کرد، بدون «قصور در وظایف اخلاقی در برابر یک قدرت

---

29. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia,* 324; Lorimer to Cox, No. 17, Confidential, Ahwāz, June 21, 1904, F. O. 248/818.

دوست و بدون قرار دادن آزادانهٔ خودمان در برابر این سوءظن که ما سرگرم آن هستیم تا شیخ را تشویق به بریدن رشته‌های اتحاد با دولت ایران کنیم.»[۳۰]

مشکل موضوع طرح، کارون (همان گونه که بیان شد) برای چند ماه فروکش کرد در حالی که در لندن و کلکته مطرح بود. کرزن در یک نوشتهٔ طولانی موضع هندوستان را مشخص کرد. یک طرح [آبیاری] گسترده کشتیرانی در کارون را از بین خواهد برد (و البته به خاطر هدف‌های بازرگانی برادران لینچ)، بنابراین هر طرحی باید زیر کنترل بریتانیا باشد. به دنبال درخواست هندوستان برای دستیابی به توصیه‌های کارشناسی، وزارت خارجه درخواست کرد که هندوستان یک فرد خبره را برای نظر دادن راجع به طرح آبیاری وان‌روگن و شیخ به کار گمارد. این متخصص، سرگرد دبلیو. آر. مورتون*، یک افسر مهندس در سرویس هندوستان، کراچی را در نیمه ژانویه ۱۹۰۵ ترک کرد. هاردینگ، که از دولت ایران درخواست کرده بود تا از مورتون پذیرایی کند، ناگزیر بود تا مورتون را وادار سازد هدف از مأموریت خود را سرّی نگه دارد. مک‌دوال که ناگزیر بود با مورتون کار کند، وادار شد تا به وی بگوید که او به خاطر مطالعهٔ ارتباط میان کارون و مرکز ایران به خاطر تجارت هندوستان، به خوزستان آمده است. در ارتباط با توجیه مشاوره‌اش با وان‌روگن، مورتون ناگزیر شد اظهار دارد که وی می‌خواهد تأثیر آبیاری پیشنهادی را بر کشتیرانی روی کارون به درخواست برادران لینچ بررسی کند.

این داستان ساختگی اخیر دربارهٔ ورود مورتون به محمّره با شیخ در میان نهاده شد. شیخ خوشحال بود که مهندس را گروهی همراهی کنند و آزادانه راجع به طرح وان‌روگن که وی آن را بسیار پرهزینه، مملو از رسوب‌گرفتگی و همچنین مهیای دخالت روس‌ها، و به‌وجود آوردن دردسر با دولت ایران بر سر مالیات زمین و تصرف زمین و مالکیت بر آن است، نظر دهد. وان‌روگن با درخواست از خزعل دربارهٔ این که آیا وی نسبت به «قرار انتقال زمین از افراد قبایل» همکاری می‌کند یا خیر، او را از خطر آگاه ساخته بود. خزعل از مذاکره بر روی موضوع امتناع ورزید. وی مورتون را آگاه ساخت که تنها پیشنهادی که امید به موفقیت آن وجود دارد همان طرح آبیاری به‌وسیلهٔ پمپ می‌باشد. گفت‌وگوی

30. Cox to Hardinge, No. 108, Bushihr, July 21, 1904, F. O. 248/818; Lorimer to Cox, No. 25, Confidential, Ahwāz, July 2, 1904, F. O. 248/818.

*. W. R. Morton.

خزعل و مورتون به قدری دربارهٔ آبیاری تمرکز یافته بود که به نظر نمی‌رسید که دومی، سر اولی به خاطر دلیل اصلی مأموریتش کلاه گذاشته باشد. بنابراین دستورات هاردینگ بی‌سر و ته و بی‌معنی بوده و بعدها مورتون را در انجام وظایفش گیج و مبهوت گذارد.[۳۱]

مورتون شروع به بازدید خود کرد، ولی بعد ناچار به پذیرش مسئولیت کنسول‌یار در اهواز شد. وی این کار را پذیرفت و گزارشی را بر مبنای طرح وان‌روگن که آن را رد کرده بود ارائه داد. وی سپس وظایف لوریمر را عهده‌دار شده، مراقب فعالیت‌های قبایل بود و شروع به تلاش برای بهتر کردن رابطهٔ بد میان شیخ محمّره و خان‌های بختیاری نمود و کوشش کرد تا به منازعات بنیادگذاران سندیکای انحصارات، دارندگان انحصار دارسی، برای استخراج نفت، کمک کند.[۳۲]

سرگرد مورتون در آغاز سال ۱۹۰۶، مجدداً فراغت یافت تا بازدیدهای خود را برای یک طرح آبیاری جایگزین شروع کند، اما به خاطر «پیش‌آمدهای غیرمترقبه» (خزرج) قادر نشد تا کار خود را بر روی ساحل غربی رودخانه تمام کند. در پی خودداری اولیه شیخ، مورتون قادر نبود بدون دلیل روشن فشاری سنگین بر خزعل مبنی بر قرار دادن اسکورتی در منطقه برای وی، بیاورد. افزون بر این وی نمی‌توانست به خاطر دستورات هاردینگ مبنی بر رازداری توضیحی در اختیار خزعل قرار دهد، به رغم آن که خزعل یادآور شده بود که وی می‌داند مورتون چه کار دارد می‌کند. شیخ به این نکته اشاره کرد که «دوست دارد در کار آبیاری داخل شود» و این که اگر «وی بتواند سرمایه‌گذاری خارجی را جذب کند، کنترل کار را حفظ کرده، و ممکن است این عمل انجام شود....» مورتون، در حالی که به ترسیم طرح نیمه‌تمامش باز می‌گشت، توصیه کرد که شیخ از نیّت دولت هندوستان آگاهی یابد تا او بتواند مسّاحی خود را بسیار راحت‌تر انجام دهد.[۳۳]

حوالی همان زمانی که سرگرد مشغول تهیهٔ طرح مقدماتی خود بود، در تهران،

---

31. Lorimer, *Gazetteer,* I, pt. 2, 1774; Hardinge to McDouall, Tel., Secret, January 25, 1905, F. O. 248/842; Major W. R. Morton to L. W. Dane, Foreign Secretary to the Government of India, Muhammarah, February 4, 1905, F. O. 248/842.

32. Morton, Confidential Diary, No. 28, Ahwāz, December 13, 1905, F. O. 248/848; Stephen H. Longrigg, *Oil in the Middle East, Its Discovery and Development* (2nd ed.; London: Oxfofd University Press, 1961), 18-19.

33. McDouall to Morton, Muhammarah, July 26, 1906, F. O. 371/301; Morton to Dane, Ahwāz, August 1, 1906, F. O. 371/301.

وزیرمختار هلند سرگرم گفت‌وگو با اِولین گرانت‌داف* کاردار سفارت بریتانیا، در خصوص این مسئله بود. وی می‌خواست بداند، رفتار دولت بریتانیا در رابطه با کسب یک انحصار توسط «سندیکای هلندی، با ویژگی‌های بین‌المللی» برای پیشرفت طرح آبیاری وان‌روگن چیست؟ به طور خلاصه، این انحصار هشتادساله بود و شرکت باید سرمایه‌ای بالغ بر یک میلیون و چهارصد هزار لیره داشته باشد که ۲۰٪ آن در هلند و ۴۰٪ آن در ایران قرار گیرد. مرکز اصلی در هلند بوده و مدیریت آن به عهده هلندی‌ها باشد. وزیر هلندی اعلام کرد تا زمانی که بریتانیا از این موضوع برکنار نگه داشته شود، روس‌ها هیچ گونه اعتراضی ندارند.

گرانت داف در پاسخ اظهار داشت که ترجیح می‌دهد این مسئله را به لندن ارجاع دهد. در آن جا شایعهٔ ناراحت‌کننده‌ای رواج یافته بود که شرکت هلندی در واقع همکار آلمانی‌های دارندهٔ انحصار راه‌آهن بغداد می‌باشد.[34] این احتمال، موضوع را از تصمیم‌گیری محلی خارج کرد، زیرا پس از تغییر کابینه در لندن، آلمان جایگزین روسیه به عنوان دشمن اصلی بریتانیا شد.

بررسی تغییر سیاست به طور مشروح دور از موضوع این رساله می‌باشد. ولی با به‌دست گرفتن قدرت توسط حزب لیبرال و سر ادوارد گری به عنوان وزیر خارجه در دسامبر ۱۹۰۵، ترس و شک از سوی آلمان، که در محافل هیأت حاکمه بریتانیا افزایش یافته بود، عاقبت در سیاست بریتانیا نمود یافت. هنگام برآمدن وزیر خارجه جدید جمعی از کارکنان نخبه در وزارت خارجه پدیدار شدند مانند: فرانک برتی**، چارلز هاردینگ، آرتور نیکلسون و لویس مالت***، که همگی از رشد قدرت نظامی دریایی و اقتصادی آلمان وحشت داشتند. اینان تصمیم گرفتند تا روابط صمیمی و حسنهٔ بدست‌آمده با فرانسه در سال ۱۹۰۴ را تقویت کنند.

منطق مفهوم اتحاد با فرانسه (که ابتدا در گفت‌وگوهای نظامی انگلیس-فرانسه در

---

*. Evelyn Grant-Duff

34. General Report on Persia for the Year 1906, pt. 2, 17-18, F. O. 371/306.

**. Frank Bertie

***. مالت، ویکتور الکساندر لویس (لویی) (Mallet, Victor Alexander Louis)، تولد ۹ آوریل ۱۸۹۳. کفیل مستشاری سفارت تهران از ۳ آوریل ۱۹۳۳. کاردار سفارت از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵. مستشار سفارت واشنگتن از ۲۰ ژانویه ۱۹۳۶.(م)

دسامبر ۱۹۰۵ مطرح شد) خواهان آن بود که بریتانیا با روسیه متحد فرانسه به توافق برسد. به منظور ره‌یافت به این توافق، در مدار حکومتی انگلیس حمایتی قوی وجود داشت. آگاهی روسیه از فعالیت‌های آلمان در ترکیه، به‌ویژه با توجه به راه‌آهن بغداد، منافع عامهٔ مشخصی را در آن جا بوجود آورده بود. ژاپن متحد بریتانیا با تهدید روسیه در خاور دور مشغول بود، مشکلات داخلی روسیه و به‌وجود آمدن یک پارلمان در اثر انقلاب ۱۹۰۵، طوری شکل گرفته بود که قدرت روسیه کمتر تهدیدکننده به نظر می‌رسید. بنابراین زمان برای از سر گرفتن گفت‌وگوهایی که در سال ۱۹۰۳ شروع شده و با از سر گرفتن جنگ میان روسیه و ژاپن، برای دستیابی به توافق بر سر ایران، افغانستان و تبت قطع شده بود، مناسب بود.

گری با تمایل فراوان نسبت به تضمین نزدیکی با روسیه وارد وزارت خارجه شد. در بهار ۱۹۰۶ وی به سِر آرتور نیکلسون که به‌تازگی به عنوان سفیر سن‌پترزبورگ منصوب شده بود، دستور داد تا برای دستیابی به چنین توافقی شروع به کار کند. وی در خط‌مشی سیاسی‌اش مستقیماً از حمایت نیرومند جان‌مارلی، وزیر خارجهٔ هند، برخوردار بود.[۳۵] مسئولان در هندوستان در برابر هرگونه موافقت نامه‌ای با روسیه که باعث قربانی کردن آنچه که به زعم آنان منافعشان در ایران بود، ایستادگی کردند. طرح آبیاری کارون موضوعی بود که خود را به عنوان یک موضوع سیاسی بزرگ مطرح کرده بود. موقعیتی که برای هندوستان فراهم آمد تا بدون دعوت، خود را وارد مذاکرات کند هنگامی به‌دست آمد که شیخ خزعل از کنسول مک‌دوال درخواست کرد که آیا این شایعه که آلمانی‌ها می‌خواهند از طرح وان‌روگن حمایت کنند حقیقت دارد یا نه. سفارت در تهران به مک‌دوال اطلاعات بیشتری داد تا ترس شیخ را در همان لحظه برطرف سازد، در همان حال نیز وزارت خارجه به سفارت دستور داد تا به دولت ایران اطلاع دهد که با توجه به توصیه‌های سرگرد مورتون، دولت فخیمه‌اش «مایل به شرکت در طرح نمی‌باشد» و دویست هزار پوندی که دولت ایران برای هزینه‌کردن درخواست نموده است را پرداخت نخواهد کرد.[۳۶]

---

35. George Monger, *The End of Isolation, British Foreign Policy, 1900-1907* (London: Thomas and Nelson, 1963), *Passim.*

36. Minute on Evelyn Grant-Duff, Chargé d'Affaires, British Legation at Tehran, to Sir Edward Grey, Foreign Secretary, Tel. No. 22, Tehran, September 18, 1906, F. O. 371/111.

لرد منتو، نایب‌السلطنهٔ جدید مایل نبود تا طرح به آسانی لغو شود. منتو که پس از استعفای لرد کرزن در اکتبر ۱۹۰۵ بدین سمت منصوب شده بود، دربارهٔ حسن‌نیّت روس‌ها در هر موافقت‌نامه‌ای در رابطه با ایران تردید داشت. او نیز مانند کرزن مخالف تجزیه ایران به دو بخش نبود و آرزو داشت منطقهٔ نفوذ بریتانیا را بر مبنای حضور بریتانیا ببیند. وی همچنین نظیر کرزن، می‌خواست که خلیج‌فارس دریاچه‌ای انگلیسی باقی بماند.[۳۷] گری به روس‌ها پیشنهاد کرد منطقهٔ زیر نفوذ انگلیس در جنوب غربی خطی به راستای بیرجند در سیستان و بندرعباس در دهانهٔ خلیج‌فارس باشد.[۳۸] البته، کارون بسیار دورتر و خارج از این منطقه قرار داشت. به همین دلیل بود که روس‌ها نسبت به همکاری بریتانیا در طرح هلندی آبیاری مخالفت کردند. گری که مایل نبود مذاکرات آرتور نیکلسون با روس‌ها در سن‌پترزبورگ را به خطر اندازد، آماده بود تا به آرزوهای آن‌ها جامه عمل پوشاند.

از این رو، هنگامی که خزعل دربارهٔ شایعهٔ دخالت آلمان‌ها در طرح سؤال کرد، منتو سعی کرد تا این موقعیت به‌دست‌آمده را برای پیگیری سیاست قدیم کرزن-هاردینگ تحت‌الشعاع سیاست گری، به‌کار بندد. منتو پذیرفت که نفوذ آلمان در کارون و منطقه خورموسی[۳۹] ممکن است برای منافع بریتانیا «فوق‌العاده زیان‌آور» باشد، به‌ویژه از دیدگاه تصمیم جدیدی که توسط کمیته دفاع سلطنتی در ۲۶ ژوئیه گرفته شده مبنی بر:

> حفظ کنترل کامل بر منطقه‌ای در منتهی‌الیه راه‌آهن بغداد، که شامل هر دو ساحل اروندرود می‌باشد. آلمان بر ساحل شرقی اروندرود و تمامی محمّره نفوذ پیدا می‌کرد، اگر اجازهٔ اعطای وام به آنان داده می‌شد.[۴۰]

---

37. Busch, *Britain and the Persian Gulf*, 357-59.

38. Rogers Platt Churchill, *The Anglo-Russian Convention of 1907* (Cedar Rapids, Iowa: The Torch Press, 1939), 133, 236.

۳۹. خورموسی چندان پیشرفته نبود اما به طور بالقوه آبراه بسیار عمیقی بود که دقیقاً در جنوب دماغهٔ اروندرود قرار داشت و اکنون این مکان بندر شاهپور نام دارد.

Iraq and the Persian Gulf, Geographic Handbook Series, B. R. 524, Naval Intelligence Division (London: H.M.S.O., 1944), 126-27.

40. Lord Minto, Viceroy of India, to India Office, Tel., September 23, 1906, F. O. 371/111.

بر اساس گزارش گری، روسیه قادر به آماده‌سازی پول برای شش ماه دیگر نخواهد بود. منتو دلیل آورد که، روس‌ها با اعطای امتیاز به بریتانیا، «به خاطر پیش‌دستی بر اقدام آلمان‌ها» موافقت خواهند کرد:

> هر گونه قرارداد نهایی، در رابطه با مناطق نفوذ، نباید به‌وسیلهٔ به‌دست آوردن امتیاز (انحصار)، که برخلاف منافع ما در مذاکرات آینده باشد، تأثیر زیان‌آور بگذارد. ما به یاد داریم که ایزولسکی*، وزیر امور خارجهٔ روسیه در گفت‌و گو با اِ. نیکلسون طرحی ارائه داد که تمامی کرانهٔ غرب ایران در بندرعباس باید به روس‌ها داده شود. بنابراین، این کار ممکن است باعث شود تا روس‌ها به نگهداری منطقهٔ محمّره توسط ما اعتراض نکرده، به‌ویژه اگر ما قادر باشیم تا با خرج‌کردن سریع پول بر عملکرد آلمان‌ها پیش‌دستی کنیم. افزون بر این که حمایت ما شامل دو انحصار مهم که انگلستان در آن سرمایه‌گذاری نموده و در حال کار می‌باشند، تضمین می‌شود. به عبارت دیگر جاده‌های لرستان و بختیاری، با نگهداری منطقهٔ کارون توسط ما، به اهواز ختم می‌گردد.[۴۱]

منتو گفت، هندوستان از آماده‌سازی طرحی عملی، که به‌وسیلهٔ سرگرد مورتون در دست تهیه بود، خشنود خواهد شد. آنان منابع فنی و مالی ضروری طرح را تأمین خواهند کرد.[۴۲] گری از ترس آن را رد کرد. وی به مورلی گفت تا به منتو بگوید که «بی‌فایده است با دولت ایران به طرح مشترکی رسد که با آنچه با روس‌ها موافقت شده، مخالف باشد.»[۴۳] گری آشکارا مایل نبود به‌وسیله بزرگ کردن یک موضوع فرعی مذاکرات نیکلسون را به خطر اندازد.

نایب‌السلطنه از کرنش کردن خودداری ورزید. اگر انگلیس قادر نباشد پول را به دولت ایران قرض دهد، چرا به شیخ محمّره کمک نمی‌کند و نمی‌گذارد طرح آبیاری را

---

*. M. Isvolsky

41. Ibid.

42. Ibid.

43. "Memorandum respecting Current Events in Persia for the years 1906 and 1907," 1-3, F. O. 371/502.

وی به نتیجه برساند؟ مورلی چون گذشته پاسخ داد بدون مشارکت روسیه هیچ قرضی به ایران داده نخواهد شد... و «در چنین شرایطی عاقلانه نیست که پای دولت روسیه به این موضوع باز شود.»[۴۴] مورلی با یادآوری استقلال ستودنی کرزن، تصمیم گرفت آقای خانهٔ خود باشد.

به هر حال منتو یک متحد داشت و او سیسیل اسپرینگ رایس، وزیر مختار جدید در ایران بود. اسپرینگ رایس که در اواخر سپتامبر وارد شد با سیاست گری همسو نبود. وی نسبت به بهکرد و موفقیت روابط با روسیه تردید داشت. روسیه دشمن سنّتی بود. بنابراین، مدت کوتاهی پس از ورود وزیر هلندی، دربارهٔ رفتار دولت انگلیس در قبال طرح کارون با او وارد گفت‌وگو شد. وی مراقب بود تا در گزارش خود به گری اعتقادش مبنی بر این که گروه راه‌آهن بغداد با هلندی‌ها روابط نزدیکی دارند را بیان کند. بر اساس تصور اسپرینگ رایس، گری او را مختار ساخته بود تا: ۱) به دولت ایران اطلاع دهد که دولت فخیمه انتظار دارد ایرانیان پیش از هر اقدامی دربارهٔ این موضوع با آنان مشورت کند؛ ۲) به نمایندهٔ هلند اطلاع دهد که دولتش به تحقیق و بررسی خود دربارهٔ موضوع در لندن رسیدگی خواهد کرد.[۴۵]

هلندی‌ها در این قضیه مصرّ بودند و تهران، لندن و احتمالاً سن‌پترزبورگ را تحت فشار قرار دادند. آن‌ها غول آلمان را برداشته و بر قوت و استدلال خود افزودند. یک سندیکای بین‌المللی می‌توانست بر گروه راه‌آهن بغداد پیش‌دستی کند. گری چنین واکنش نشان داد که از دیدگاه وزارت خارجه در ایران (کشور در بحبوحهٔ انقلاب) هر گونه پیشنهادی که به واسطهٔ سرمایهٔ خارجی پیشرفت کند، نامناسب خواهد بود. هلندی‌ها نترسیده و به فشار خود ادامه دادند. آن‌ها گفتند که، روس‌ها هیچ گونه مخالفتی ندارند. در این مورد از اسپرینگ رایس درخواست کمک شد. تهدید آلمان‌ها از نظر وی بسیار واقعی بود. او پیشنهاد «بی‌طرفی» بریتانیا را کرد. در اواخر فوریه ۱۹۰۷، گری

---

44. A. Goldley, Permanent Under-Secretary of State for India, to Charles Hardinge, Permanent Under-Secretary of State for Foreign Affairs, India Office, January 2, 1907, F. O. 371/301.

45. Stephen Gwynn, ed., *The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring-Rice* (Boston: Houghton-Mifflin, 1929), II, 81-82; Cecil Spring-Rice, Minister to Persia, to Grey, Tel. No. 288, Tehran, October 18, 1906, F. O. 371/111; Grey to Spring-Rice, Tel. No. 185, F. O., October 19, 1906, F. O. 371/111.

تسلیم شد.[۴۶]

نایب‌السلطنه، منتو چندان اشتیاقی نداشت. چشم‌انداز فعالیت یک سندیکای بین‌المللی که پیشتر به طور دربست به‌وسیلهٔ بریتانیا حفظ می‌شد، مورد علاقهٔ او نبود؛ وی گفت:

تصور می‌رود که اعطای امتیازات خارجی که با مخالفت شیخ محمّره مواجه شده است، کاملاً مورد توجه قرار گرفته است. ما باید ترجیح دهیم که از شیخ برای به‌دست آوردن حق امتیاز انحصار حمایت کنیم، امّا اگر قرار باشد این حق امتیاز به یک سندیکای بین‌المللی اعطا شود، ما اطمینان داریم که اقدامات لازم برای ضمانت کامل سرمایه‌گذاری بریتانیا داده شود، و این‌که مهندسان آبیاری بریتانیایی به‌طور عمده در آن‌جا به‌کار گرفته شوند تا کارها را به عهده بگیرند.[۴۷]

اگرچه رئیس او در ادارهٔ امور هندوستان با تصمیم گری مبنی بر بی‌طرفی موافقت کرده بود، به نظر روشن است که منتو و زیردست اصلی او در خلیج‌فارس، سرگرد پرسی کاکس ترجیح می‌دهند که اگر قرار است طرح آبیاری کارون زیر کنترل انگلیس نباشد بهتر است اصلاً وجود نداشته باشد. همچنین اسپرینگ رایس گزارش داده بود که شیخ خزعل و اعراب ممکن است به طرح زیر کنترل بیگانه اعتراض نمایند. در خلال چند روز وزیر دربارهٔ این موضوع گزارش‌هایی چند را دریافت کرد؛ ابتدا از نمایندهٔ گهگاهیِ شیخ در تهران، معین‌التجّار، و سپس از کاکس در بوشهر که به تازگی با خزعل دیدار داشته است. نماینده گزارش داد شیخ «ترجیح می‌دهد که اوضاع قلمرو تحت امروی دست‌نخورده باقی بماند و با کسب امتیاز انحصار توسط یک سندیکای ایرانی و یا خارجی مخالفت خواهد کرد.»[۴۸]

---

46. Spring-Rice to Grey, Tel. No. 384, Tehran, December 31, 1906, F. O. 371/301; Spring-Rice to Grey, No. 11, Tehran, January 3, 1907, F. O. 371/301; Grey to Sir H. Howard, Minister to the Hague, F. O., January 9, 1907, F. O. 371/301; "Memorandum Respecting Current Events in Persia for the years 1906 and 1907," 1-3, F. O. 371/502.

47. Minto to John Morley, Secretary of State for India, March 2, 1907, encl. in I. O. to F. O., March 18, 1907, F. O. 371/301.

48. Spring-Rice to Grey, Tel. No. 46, Tehran, March 7, 1907, F. O. 371/301; Cox to Government of India, Confidential, Bushihr, Carch 17, 1907, encl. in Spring-Rice to Grey, No. 74, Tehran, April 21, 1907, F. O. 371/301.

در پی وصول تلگراف هفتم مارس اسپرینگ رایس مبنی بر اظهارات معین‌التجار در خصوص مخالفت خزعل با واگذاری امتیاز به خارجیان، گری شروع به یافتن راهی نمود تا حالت بی‌طرفی خود را در رابطه با طرحی که او از ابتدا با آن مخالفت کرده بود، اعلام کند. وی در پاسخ به وزیر مختار خود در تهران، موضع خود را مبنی بر وابسته‌بودن به شیخ و یا بریتانیا در صورت نداشتن هیچ‌گونه اعتراضی، مشخص ساخت. در ماه مه هنگامی که گزارش کاکس مبنی بر گفت‌وگویش با شیخ خزعل و در کنار آن اظهارات اسپرینگ رایس که «تصمیم مخالف» شیخ به گری رسید، کمی موضع بی‌طرفانه او در مورد طرح هلندی‌ها را پیچیده ساخت. وزیر خارجه موضع بریتانیا را چنین مشخص کرد: «خط مستقیمی که ما باید اتخاذ کنیم این است که هر گونه طرحی باید از حمایت شیخ برخوردار باشد.»[۴۹]

از آن لحظه، طرح کارون به سرنوشت بدی دچار شد؛ به رغم آن که اسپرینگ رایس هر آینه بر روی اجرای نقشهٔ منتو مبنی بر پشتیبانی از طرح آبیاری خزعل فشار آورد. اعتراض‌های بیشتر به این پیشنهاد، موضع جدید گری را تقویت نمود. نظام‌السلطنه به اسپرینگ رایس خبر داد که دیدگاه شهروندان خوزستان در حمایت از طرح بیش از حد پراکنده است، و این که اگر به کشاورزان اهمیت داده نشود، عرب‌ها مشکل‌آفرین خواهند شد. کنسول مک‌دوال خاطرنشان ساخت هنگامی که باران نبارد کشاورزان بر روی زمین‌های آبیاری‌شده کشت خواهند نمود، و اگر باران ببارد به خاطر اجتناب از پرداخت مالیات برای زمین‌های آبی، بر روی زمین‌های دیم کار خواهند کرد. طرح کوچکی که خزعل نزدیک اهواز تدارک دیده بود به همین دلیل تا حدودی ناکام ماند. اما برادران لینچ به خاطر این که طرح بزرگ آبیاری ممکن بود کارون را غیرقابل کشتیرانی سازد، با آن مخالفت کردند. همتای آلمانی اسپرینگ رایس به او گفت که هیچ طرح آلمانی برای آبیاری وجود ندارد. وزیر مختار بریتانیایی شک کرد که آلمان ممکن است به طور جدی «یک طرح بزرگ و مشکوک» را تدارک دیده باشد.[۵۰]

---

49. Grey to Spring-Rice, Tel. No. 32, F. O., March 22, 1907, F. O. 371/301; Grey, Minute on Spring-Rice to Grey, No. 74, April 21, 1907, F. O. 371/301.

50. Spring-Rice to Grey, No. 121, Guhalek, June 6, 1907, F. O. 371/301; McDouall to Spring-Rice to Spring-Rice, No. 6, Muhammarah, August 10, 1907, F. O. 371/301; I. O. to F. O., I. O., August 28, 1907, F. O. 371/301.

برای زمان کوتاهی طرح وان‌روگن توسط خط هامبورگ- آمریکا و بانک هلندی شرق به عنوان ابزار کسب و کار و ←

همان‌گونه که ام. استرک شرق‌شناس در کتاب معتبر خود دایرةالمعارف اسلام نوشته است «متأسفانه بدبینی سیاسی مانع اجرای این طرح فوق‌العاده سودمند شد.»[۵۱] این نتیجه نه تنها از بدبینی بین‌المللی، میان روسیه و انگلیس و آلمان نشئت می‌گرفت بلکه از بدبینی داخلی میان محمّره و تهران و بسیار مهم‌تر، میان کلکته و لندن ناشی می‌شد.

اگرچه طرح آبیاری کارون نتیجه‌ای در بر نداشت، منازعات دربارهٔ این موضوع نشان‌دهنده تطور فهم سیاست بریتانیا در برابر خزعل بود. گری وارد وزارتخانه شده و آمادهٔ کاستن از موقعیت ویژهٔ بریتانیا در سواحل ایران در خلیج [فارس] بود. وی به خاطر ترس از این که مبادا مذاکراتش با روسیه پیچیده و بغرنج گردد با هر گونه طرح آبیاری مخالفت می‌کرد. با این حال این حقیقت که روسیه به یک طرح بین‌المللی اعتراض نکرده بود، وی را وادار به در پیش‌گرفتن موضع بینابینی و بی‌طرفی در برابر طرح هلندی‌ها نمود تا بر آلمان‌ها پیش‌دستی نماید. در نتیجه، هنگامی که خزعل به طرح بین‌المللی اعتراض نمود، گری آن را دودستی قاپید تا به واسطهٔ آن طرح را از میان بردارد. هندوستان، که هنوز پیگیر سیاست هاردینگ-کرزن در جنوب ایران بود، با هر نوع طرح غیر انگلیسی کاملاً مخالفت می‌کرد. منتو و پیروانش در خلیج، حتی به قیمت اجرای طرحی که خود آن‌ها آن را اجرانشدنی می‌پنداشتند از این که گری را وادار به عذرخواهی کنند، خوشحال بودند؛ زیرا بر اساس موافقت شیخ خزعل به عنوان دلیلی برای از بین بردن طرح آبیاری، گری بر حقانیت دیدگاه‌های هندوستان دربارهٔ شیخ خزعل صحه گذاشته بود. این دیدگاه‌ها مانند این که وی یک موقعیت ویژه‌ای در ایران دارا می‌باشد؛ همچنین به اندازه‌ای از حمایت انگلیس‌ها بهره‌مند است؛ و این که وی برای پایداری موقعیت بریتانیا در خوزستان از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد.

چنین به نظر می‌رسد که اکنون گری کمتر مایل است، تا موقعیت دلخواه انگلیس در

→ سود محلی، همچنین به منظور آماده‌سازی کالاهای برگشتی خطوط کشتیرانی، در نظر گرفته شد. نخستین کشتی خط هامبورگ ـ آمریکا در تابستان ۱۹۰۶ به خلیج‌فارس رسید. میان شرکت‌های لینچ و سترک حالت نزاع پدیدار شد و این حالت به اداره‌های رسمی انگلیسی در خلیج‌فارس سرایت کرد و موجب شگفتی شد. بنابراین ترس اسپرینگ رایس و منتو از این که آلمان‌ها در کارون مستقر شوند کاملاً هم بی‌دلیل نبود.

Bradford G. Martin, *German-Persian Diplomatic Relations, 1873-1912* (s'Gravenhage: Mouton, 1959), 107n.; Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 354-57.

51. Streck, "Karun," *E. I.,* II, 779.

خلیج [فارس] را از دست دهد. حال آن که گری کاملاً می‌خواست تا یک بندر بازرگانی در خلیج را به روس‌ها واگذار کند، در همان حال نیز تا آن‌جا که به آرزوهای آلمان‌ها ارتباط داشت، وی مایل نبود این کار صورت پذیرد. در ماه مه پس از مبادلهٔ یادداشت‌هایی دربارهٔ مهم‌ترین موضوع‌های میان انگلیس و روسیه، شامل موضوع ایران، چارلز هاردینگ متوجه شد که در اسناد موافقت‌نامه چیزی نیست که مانع ساخت یک راه‌آهن با پایانه‌ای در خلیج توسط روس‌ها یا آلمان‌ها گردد. برای پیش‌دستی نمودن بر چنین احتمالی، به‌ویژه یک خط‌آهن آلمانی، وی پنداشت که باید برای باقی ماندن وضعیت به حالت کنونی در مرزها و در سواحل، یک مادهٔ ضمانتی به ابتدای این موافقت‌نامه افزوده شود. گری این اقدام را تأیید کرد. وی پنداشت چنین ماده‌ای، نظر به موضع محکم اتخاذشده از سوی لنز داون، لازم و ضروری است و این که حذف آن از موافقت‌نامه با روس‌ها بر موضع بریتانیا در مجامع عمومی جنبهٔ خوشی نداشته، و ممکن است اثر معکوسی در وجههٔ موافقت‌نامه در هنگامی که به نتیجه رسیده باشد، بگذارد. پس از دو ماه مذاکره، روس‌ها از افزودن این عبارت خودداری ورزیدند، با این مضمون که، این ماده ممکن است آنان را در موقعیتی قرار دهد که ناگزیر شوند با آلمان‌ها دربارهٔ خلیج به مخالفت برخیزند. سپس گری ناگزیر شد تا اظهاری را با حال و هوای بیانیهٔ لنزداون صادر نموده ولی همان‌گونه که خود گفت، «کمتر تهدیدکننده و بیشتر مستحکم» باشد. در اصل، گری بیانیهٔ لنزداون مبنی بر «اهمیت منافع انگلیس در خلیج‌فارس و ضرورت در دست داشتن آن‌ها» را دوباره اظهار کرده و توجه داشت که روس‌ها به طور واضح و رک بیان نموده بودند که آن‌ها این منافع ویژه را انکار نمی‌کنند.[۵۲]

هیچ کس به طور قطعی نمی‌تواند بگوید که مسئلهٔ آبیاری کارون، با توجه به منافع بریتانیا در خلیج‌فارس اثر قاطعی بر تغییر موضع گری داشته است یا خیر. ولی محمّره و خورموسی که نزدیک آن قرار دارد، کاندیداهای بالقوه‌ای برای پایانهٔ خط‌آهن آلمان در خلیج بودند، امکانی که وزارت خارجه (هاردینگ، مالت و غیره) و هندوستان (منتو) آن را هشدارگونه گوشزد کرده بودند. سپس در سال ۱۹۰۷-۱۹۰۶، منافع تجاری آلمان

52. Busch, *Britian and the Persian Gulf,* 360-66.

(به‌ویژه موضوع شرکت رابرت وانکهاوس) شروع به تثبیت خود در محمّره نمود، خط کشتیرانی هامبورگ-آمریکا خدمت‌رسانی بر اساس برنامه‌ای مشخص به محمّره را آغاز کرد. سهامداران آلمان که در راه‌آهن بغداد سرمایه‌گذاری کرده بودند در طرح آبیاری کارون نیز سهیم شدند. این قبیل فعالیت‌های آلمان‌ها در محمّره متمرکز بود و خود را به طور آشکاری به‌ویژه تهدیدکننده در لندن آشکار نمود. کمتر شکی وجود دارد که ترس از یک «تهدید آلمانی» باعث شد تا گری موقعیت خود در خلیج را دوباره ارزیابی نموده و «تهدید» محمّره را وخیم پندارد. جالب توجه این که هر دو تصمیمِ گری مبنی بر فشار آشکار به روسیه برای شناسایی دوبارهٔ «منافع ویژه» بریتانیا در خلیج و تصمیمش برای حفظ خزعل به مثابه یکی از همان منافع ویژه، در یک زمان در ماه مه ۱۹۰۷ واقع شد.[۵۳]

هرچند کوشش هندوستان برای «مقید کردن» شیخ خزعل برای طرح عظیم آبیاری در قلمرو خودش با شکست مواجه شده بود، حال و هوایی که در آن دیدگاه‌های مشابه امکان وجود داشته باشند، فراهم بود. اگرچه به‌نظر می‌رسید آمدن حزب لیبرال به مسند قدرت در لندن و سِر ادوارد گری* در وزارت خارجه روابط ویژه با شیخ را تهدید می‌کرد، ولی در طول یک سال و نیم سیاستِ گری و لیبرال‌ها به گونهٔ سیاست لنزداون و محافظه‌کاران شده بود.

خزعل، انگلیس‌ها، و «اتحاد جنوبی»

اگر پیچیدگی‌های بین‌المللی باعث عقیم کردن کوشش حکومت هند برای مقید کردن بیشتر خزعل به خودش شد، پیچیدگی‌های درونی در خوزستان و ایران کوشش‌های آن را برای محدود کردن قبایل جنوب غربی ایران با یکدیگر در یک اتحاد با انگلیس را خنثی کرد. این شکست ابتدا به واسطهٔ عدم توانایی شیخ خزعل و خان‌های بختیاری برای دست‌یابی به هر گونه موافقت ماندگار بود.

انگلیسی‌ها در سال ۱۸۹۶ که مذاکرات بر سر احداث جاده بختیاری شروع شد، با

---

۵۳. علائم اولیه برای چنین تصمیماتی نیز در یک زمان رخ داد. گری در ماه مارس ضرورت موافقت شیخ با طرح آبیاری را اعلام کرده و انگلیس حمایت روسیه را برای وضعیت کنونی خلیج فارس به عنوان حق انحصار بریتانیا در تنگه را جلب کرده بود.

Busch, *Britian and the Persian Gulf*, 360-66.

* . سر ادوارد گری (Sir Edward Grey)، از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۶م/ ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۵ش، وزیر خارجهٔ انگلیس بود.(م)

بختیاری‌ها رابطهٔ رسمی برقرار کردند. در دسامبر ۱۸۹۹، جاده‌سازی زیر نظر شرکت برادران لینچ آغاز شد. هرچند قول حمایت از شرکت داده شده بود، امّا اغلب در مناقشات چنین نبود و دیپلمات‌های بریتانیایی از بختیاری‌ها حمایت می‌کردند. آن‌ها می‌ترسیدند که مبادا خان‌ها راه دوستی با روس‌ها را در پیش بگیرند، زیرا در این صورت برای احداث خط آهن و خط لوله تا خلیج، آن‌ها به ناچار در موقعیت بهتری قرار می‌گرفتند. فقط گهگاهی بریتانیایی‌ها توانسته بودند. در تهران از طریق وزیران مختار خود مانند سِر مورتیمر دوراند و سِر آرتور هاردینگ، و در اصفهان از طریق کنسول خود جی. آر. پریس* بر بختیاری‌ها اعمال نفوذ نمایند.[۵۴] ستوان لوریمر به رغم این موفقیت تدریجی، به اهواز اعزام شد تا ابتدا حضور بریتانیایی‌ها را در خود منطقهٔ بختیاری‌ها مسجّل سازد. در صورتی که عرب‌ها و بختیاری‌ها گرد هم می‌آمدند، طرح هاردینگ-کرزن برای اتحاد جنوبی کامل می‌شد.

در اوایل ۱۹۰۳، هاردینگ مصالح بریتانیا را در قالب برقراری یک اتحاد میان عرب‌ها و بختیاری‌ها از طریق انعقاد ازدواجی میان یکی از سران اصلی بختیاری با یکی از دختران خزعل، بیان کرد. اگرچه این ازدواج انجام نشد، اما روابط حسنه به مدت یک سال ادامه داشت. در ژانویه ۱۹۰۴، از سوی خان‌ها یکصد سوار بختیاری (همراه با پیام تشکر) برای کمک به خزعل در لشکرکشی‌اش بر علیه بنی‌طرف فرستاده شد.[۵۵]

به هر روی این رابطهٔ خوب دیری نپایید. در ۱۹۰۵ پس از این که صمصام‌السلطنه (نجف‌قلی‌خان) به عنوان ایلخان بختیاری به قدرت رسید، روابط میان شیخ و خان‌ها به سردی گرایید. بر اساس گزارش لوریمر، که نخستین بار اوضاع و احوال را در ماه مه ۱۹۰۵ گزارش کرده بود، علت ظاهری نزاع بر سر دهی به نام القیوه** میان منطقهٔ نفوذ عرب‌ها و بختیاری‌ها، درگرفت. هم خزعل و هم خان‌ها داعیهٔ مالکیت آن را داشتند، اگرچه این ده در قلمرو مالکیت خان‌ها قرار داشت. اما صرف نظر از موضوع

---

*. پریس، جان ریچارد (Preece, John Richard)، تولد ۱۸۴۳، مرگ ۲۵ فوریه ۱۹۱۷. کنسول اصفهان از یکم اوت ۱۸۹۱. سرکنسول اصفهان از ۲۱ نوامبر ۱۹۰۰ تا ۲۹ فوریه ۱۹۰۶.(م)

54. Ralph Gene Garthwaite, "The Bakhtiyari khans, the Government of Iran, and the British, 1846-1915," *International Journal of Middle East Studies,* III, No. 1 (January 1972), 30-33.

55. Burton, Diary, Ram Hormuz, January 30, 1904, F. O. 248/817.

**. Ghiwa

حقّ مالکیت، خزعل آن جا را «به مثابه خاری در پهلوی خود» می‌پنداشت زیرا این محل «مکانی برای پناه بردن فراریان از عدالت وی شده بود.» به گزارش لوریمر، خزعل بر علیه خان‌های بختیاری «شکایتی محکم» بدین مضمون اقامه کرد که آن‌ها پناهندگان را به وی بازنمی‌گردانند. احساس رنجش او بعدها به وسیلهٔ این حقیقت که حاج رئیس در ماه آوریل با خان‌های بختیاری بر سر اجاره دادن دهکده توسط خزعل به خان‌ها مذاکره و موافقت نموده بود و صبح روز بعد از آن رؤسای بختیاری آن را انکار کرده بودند، تشدید شد. از سوی دیگر شایعه‌ای به گوش خان‌ها رسیده بود مبنی بر این که خزعل در حال توطئه‌چینی برای با خاک یکسان‌کردن دهکده می‌باشد. «موضوعی که به هیچ وجه با منافع آنان سازگاری نداشت.»[۵۶]

خزعل از طریق مک‌دوال در محمّره از اوضاع نگران‌کننده در سر حدات بختیاری‌ها با قبیله باوی‌ها (طایفهٔ بزرگ بدوی که در منطقهٔ اهواز میان رودهای کارون و جرّاحی به سمت شرق سکونت داشتند) شکایت نمود. شیخ گفت که در دوران حکومت ایلخانان سردار اسعد* ۱۸۹۵-۱۹۰۳ و محمدحسین خان سپهدار** ۱۹۰۳-۱۹۰۵ پناهندگان به او بازگردانده می‌شدند. ولی کوشش‌های وی برای قانع کردن صمصام‌السلطنه***، ایلخان جدید، به منظور استمرار این قرار به‌وسیلهٔ دوست قدیمش سالار ارفع (حاجی خسروخان؛ یکی دیگر از رؤسای بختیاری) که به طور خصوصی ایلخان را به ادامهٔ

56. Lorimer, Confidential Diary, Ahwāz, May 1905, F. O. 248/842.

* . حاج علی‌قلی خان سردار اسعد، یکی از رؤسای معروف بختیاری و یکی از دو فاتح مشهور تهران به روزگار محمدعلی‌شاه است. لقب سردار اسعدی را ابتدا برادر بزرگ‌تر او ـ اسفندیارخان ـ داشت که پس از فوت وی این لقب به حاج علی‌قلی‌خان رسید. سردار اسعد از تیرهٔ هفت‌لنگ بختیاری است. وی پس از کشته شدن پدرش به دستور ظل‌السلطان، چند سال به اتفاق برادرش در زندان به‌سر برد. چندی بعد ریاست اداره سواران دیوانی را عهده‌دار شد و در پی عزل اتابک به اروپا رفت و مدتی در پاریس اقامت داشت. سردار اسعد در رخداد مشروطه با مساعدت کارگزاران انگلیسی و مأموریتی مشخص به ایران بازگشت. پس از خلع محمدعلی‌شاه به سمت وزارت کشور انتخاب شد. وی یک ماه هم وزیر جنگ بود، پس از آن بر اثر ملاحظاتی، دیگر مسئولیتی نپذیرفت. سردار اسعد در نیمه دوم محرم ۱۳۳۶ق در ۶۳ سالگی در حالی که از هر دو چشم نابینا و زمینگیر شده بود، درگذشت.(م)

** . محمدحسین‌خان سپهدار، پسر بزرگ حاجی امام‌قلی‌خان ایلخانی از رؤسای ایل بختیاری به‌شمار می‌آید.(م)

*** . نجف‌قلی‌خان بختیاری ملقب به صمصام‌السلطنه، از بزرگان بختیاری است که پس از فتح تهران و تسلط بختیاری‌ها بر اوضاع به تهران آمد و به کابینه راه یافت و تا مقام رئیس‌الوزرایی رسید و چند مرتبه نخست‌وزیر شد. وی سه مرتبه وزیر جنگ، سه مرتبه وزیر کشور و هفت بار نخست‌وزیر شد. صمصام‌السلطنه در ۱۳۴۹ق در ۸۲ سالگی درگذشت.(م)

ناسازگاریش راهنمایی می‌کرد تا باعث شکاف عمیقی شود که سالار ارفع از آن سود ببرد، بی‌اثر ماند. افزون بر این خزعل اظهار داشت که سالار ارفع تلاش می‌کرد تا ایلخان را ترغیب نماید با خزعل به توافق دست یابد تا او بتواند از حمایت شیخ در دسیسه‌چینی سالار ارفع بر علیه ایلخان بهره برد. خزعل با فروتنی ادامه داد، همیشه سیاست وی این بوده که با خان‌ها روابط خوبی داشته باشد «ولی به علت آن که آنان دروغگو هستند چنین کاری مشکل است.»[۵۷]

سِر آرتور هاردینگ در سفارت انگلیس در تهران این تهدید را برای اتحاد جنوبی‌اش بسیار نامطبوع یافت. وی به کاکس تلگراف زد، که:

> بروز هر نوع رابطهٔ بدی میان شیخ محمّره و خان‌های بختیاری بسیار ناپسند است. بنابراین باید در این موضوع مک‌دوال به شیخ و حاج رئیس فشار آورد و کنسول‌یار پادشاهی بریتانیا در اهواز نیز همین موضوع را به بختیاری‌ها گوشزد نماید.[۵۸]

هنگامی که پیام وزیر مختار در ماه جولای به دست مک‌دوال رسید، خزعل اتهام سوءنیت خان‌ها را دوباره تکرار کرد. هنگامی که همان پیام به خان‌های بختیاری رسید، آن‌ها گفتند هنگامی‌که برای کوچ زمستانه به خوزستان بروند در ماه دسامبر شورایی را برگزار خواهند نمود. آنان در آن‌جا دربارهٔ موضوع با کنسول‌یار مذاکره خواهند نمود. سرگرد مورتون، مهندس آبیاری که عهده‌دار رساندن پیام در ماه اکتبر بود، در گزارش خود نوشت که وی «امیدوار است که صداقت خان‌ها و شیخ به آن اندازه باشد که هر دو را به یک توافق مشترک برساند.»[۵۹]

با این حال صداقت شیخ و خان‌ها در جهت منافع خودشان بود، در حقیقت، درگیری سختی میان منافع شیخ خزعل و ایلخان صمصام‌السلطنه وجود داشت که جایگزین جنبه‌های صداقت ظاهری آن‌ها با بریتانیای کبیر شده بود. نمونه‌ای از این نوع درگیری،

---

57. McDouall to Cox, Confidential, Muhammarah, May 13, 1905, F. O. 460/1.
58. Hardinge to Cox, Tel. No. 64, Tehran, June 24, 1905, F. O. 460/2.
59. McDouall to Cox, No. 26, Confidential, Muhammarah, July 8, 1905, F. O. 460/2; Morton to Cox, No. 259, Camp Dupulan, October 8, 1905, F. O. 248/844.

نزاع آن‌ها بر سر روستای مرزی رقاویه یا القیوه بود. قلمرو خزعل در حال گسترش بود، وی در حال مطیع کردن قبایلی بود که قبلاً به صورتی سایه‌وار و مبهم از شیخ کعب فرمانبرداری داشتند. پیروی از این سیاست، خزعل را به تلاش برای افزایش قلمرو حکمروایی در مناطقی که پیشتر به‌وسیلهٔ نمایندهٔ حکومت مرکزی (والی محلی) و حکمرانان محلی دیگر (خان‌های بختیاری) اداره می‌شد، وادار کرد، زیرا مراتع این قبایل چادرنشین معمولاً به این مناطق نیز کشیده می‌شد. وی ادعا کرد که نمی‌تواند به قبایلی که دشمنان سیاسی‌اش به‌شمار می‌آیند اجازه دهد که پناهگاه‌های امنی در بیرون مرزهایش داشته باشند و تلاش کرد تا با اثبات این مطلب که این پناهگاهها، که کانون‌های تاخت و تاز و ایجاد ناامنی علیه حاکمیتش بودند، تهدیدی برای امنیت جاده بختیاری نیز می‌باشند.[60] وی تأکید داشت که این امر به‌ویژه دربارهٔ روستای القیوه (رقاویه) که او قصد اجاره گرفتن آن را داشت صدق می‌کرد.

به هر حال خان‌ها، به‌ویژه صمصام‌السلطنه، که مالک دهکده بود توافق داشتند که نمی‌توانند دهکده را اجاره دهند و نه بدون از دست دادن وجهه خود قادرند نسبت به تسلیم پناهندگان اقدام نمایند، زیرا با گذشت سال‌ها موقعیت تغییر یافته است. در طول حکمرانی سردار اسعد (۱۸۹۵-۱۹۰۳) و سپهدار (۱۹۰۳-۱۹۰۵) موضوع وجههٔ صمصام در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشت. مضافاً بر این که خان‌ها به اندازهٔ کافی قوی بودند و در کلام تا آن حد اتحاد داشتند که با خزعل دربارهٔ پناهندگان سیاسی بدون مصالحه‌کردن بر سر موقعیتشان، به توافق برسند. ولی بسیار مهم‌تر این که، آن‌ها می‌توانستند در برابر طمع و جاه‌طلبی‌های ارضی خزعل... که دورتر از قلمرو بختیاری‌ها در دوران حمکرانی‌شان قرار داشت، جبهه‌ای کم و بیش متحد به‌وجود آورند.

وحدت نظری که به سختی میان خان‌ها فراهم آمده بود به دنبال مرگ سپهدار گسسته شد. رؤسای جاه‌طلب برای دستیابی به مقام متوسل به دسیسه‌چینی شده و طرح سرنگونی ایلخان جدید، صمصام‌السلطنه[61]، که در موقعیت متزلزل خود، به‌ندرت می‌توانست ضعف خود در خودداری از محافظت پناهندگان و یا به‌وسیلهٔ محاصره کردن

60. McDouall to Cox, Confidential, Muhammarah, May 13,, 1905, F. O. 460/1; McDouall to Cox, No. 26, Confidential, Muhammarah, July 8, 1905, F. O. 460/1.
61. Garthwaite, "Bakhtiyari khans," 229, 270-71.

منطقه، نشان دهد، در سر داشتند. همان‌گونه که صمصام به کنسول پریس، که در ماه اوت دستور هاردینگ مبنی بر تلاش جهت حل منازعه را خواستار بود گوشزد کرد، پناه دادن به پناهندگان در تمامی ایران سنّت پسندیده‌ای است. افزون بر این، پناهندگان مورد اشاره بیشتر کشاورزان ساده بودند... و هیچ پناهندهٔ سیاسی عربی بین آن‌ها نیست. وی همچنین یادآور شد که «ما در گذشته حقوق مشخصی در خوزستان داشتیم لکن شیوخ، آن‌ها را معلق نهاده و از بین بردند، و به خاطر سابقه دوستی قدیمی در پی احقاق آن‌ها نبودیم...» اما، تا آن‌جا که به فروش یا اجارهٔ دهکده مربوط است، صمصام توسط سنن قبیله‌ای از تعیین کردن ملک بدون رضایت دیگر خان‌ها منع شده بود. اگرچه وی خواهان اجاره آن بود اما به خاطر دلایل روشنی قادر نبود دهکده را به شیخ اجاره دهد.[۶۲]

عاقبت امر، تفرقه بختیاری‌ها و عدم وحدت آنان به سود خزعل تمام شد و گمان می‌رود وی به این امر به وسیلهٔ افشاء فعالیت‌های دوجانبهٔ سالار ارفع دامن می‌زد. در همان اوقات چنین به نظر می‌رسید که خزعل در دسیسه موفق برادر سالار ارفع حاج علی‌قلی‌خان، سردار اسعد (دوم)، مبنی بر برکناری صمصام برادرش توسط حکومت مرکزی و نشستن بر جای وی به عنوان ایلخان، که هدفمند و موفقیت‌آمیز بود مشارکت داشته باشد. صرف نظر از این، یکی دیگر از آگاهان این توطئه، سالار معظم حکمران جدید ایرانی خوزستان بود. گمان می‌رود وی بود که حکومت مرکزی را برای برکناری صمصام‌السلطنه ترغیب کرد. چرا که ایلخان به پناهندگان قلمرو خزعل پناه داده بود.[۶۳]

سرنگونی صمصام‌السلطنه، خوشحالی شیخ خزعل را موجب آمد. نه ضرورتاً آن گونه که انگلیسی‌ها گمان کردند که یک دشمن واژگون شده است، بلکه به خاطر این که سرزمین بختیاری‌ها به مدت دو سال به یک حالت کاملاً آنارشیستی گرفتار آمده بود. خزعل این فرصت را به دست آورد تا به منظور گسترش نفوذ خود بیشتر تلاش کند. وی به حکومت بهبهان، یکی دیگر از مناطق همجوار سرحدات بختیاری‌ها دست یافت.

62. J. R. Preece, Consul-General at Isfahān, to Legation, No. 71, Isfahān, December 5, 1905, F. O. 371/105.

63. Memorandum of external affairs relating to Persia, the Norgheast Frontier, Burma, Siam and China, for the month of January 1906--Mohammerah, "F. O. 371/107; Morton, Confidential Diary, No. 27, Ahwāz, November 29, 1905, F. O. 371/105. J. R. Preece, Consul-General at Isfahān, to Legation, No. 71, Isfahān, December 5, 1905, F. O. 371/105.

خزعل دستیابی به این مقام را از رهگذر موافقت سردار اسعد (دوم)، ایلخان جدید، به عنوان پاداش حمایت از توطئه سردار اسعد بر علیه برادر ناتنی‌اش صمصام‌السلطنه به‌دست آورد. شیخ به مک‌دوال گفت که او «بسیار سپاسگزار خواهد بود چنانچه فردی بتواند میان آن‌ها (خان‌ها) و خودش موافقت‌نامه‌ای منعقد کند تا به گفته‌های آنان جامه عمل پوشاند و معضل سرحدات و آن جایی که قلمرو هر دو بهم می‌پیوندد را فیصله دهد....»[۶۴] به عبارت دیگر، خزعل خاطرنشان ساخت که علاقه دارد انگلیسی‌ها موقعیت وی را تحکیم بخشند. در آن هنگام اگرچه فرصت مناسبی برای میانجی‌گری انگلیس نبود، اما آن‌ها از نزدیک سرگرم زیر نظر قرار دادن رخدادهای منطقهٔ بختیاری‌ها بودند تا مبادا منافع انگلیس که شامل حق امتیاز جادهٔ بختیاری و آنچه بسیار مهم‌تر بود انحصار نفت دارسی، صدمه ببیند. آنان به دشواری می‌توانستند تحمل کنند که در ستیز دسته‌بندی بختیاری‌ها در زمره طرف بازنده باشند. شیخ خزعل، که با دار و دستهٔ سردار اسعد متحد بود، به نظر می‌رسید که با گروهی متحد شده که در میان قبایل کمترین پایگاه مردمی را دارا هستند. بنابراین، انگلیسی‌ها مایل نبودند از یکی از طرفین به گونه‌ای قوی جانبداری کنند، اگرچه آن‌ها واقعاً گروه سردار اسعد را ترجیح می‌دادند، با اعتبار ضعیف بودنشان و این که به حمایت بریتانیایی‌ها اشتیاق بیشتری نشان می‌دادند.

سردار اسعد در سال ۱۹۰۶ به عنوان ایلخان باقی نماند. صمصام‌السلطنه به قدرت بازگشت و به فراهم کردن نیروهایش برای تهدید بهبهان و منطقه کارون سرگرم شد. خزعل از طریق مک‌دوال به اسپرینگ رایس، وزیر مختار در تهران هشدار داد که اگر به بختیاری‌ها اجازهٔ حرکت داده شود، وی ناگزیر است عرب‌ها را بشوراند و «این اقدام کل قلمرو را در بر خواهد گرفت.»[۶۵]

با این حال وزیر از این که زیر فشار قرار گیرد خودداری ورزید، در نتیجه موضع خزعل بسیار آشتی‌جویانه شد. وی آمادگی خود را به منظور کنار گذاشتن برادرزاده‌اش از حکومت بهبهان اعلام کرد و این که یک بختیاری را (که نخستین موضوع مورد موافقت وی با سردار اسعد بود) جایگزین نماید. اما در معضل پناهندگان، وی موافقت می‌کرد که

64. McDouall to Grant-Duff, Muhammarah, September 15, 1906, F. O. 460/2.

65. Garthwaite, "Bakhtiyari Khans," 193-98; McDouall to Spring-Rice, Tel. No. 98, Muhammarah, January 1, 1907, F. O. 460/2.

«هر گونه پناه دادن یا تحویل دادن پناهندگان از بختیاری‌ها به توافق طرفین برسد.»[۶۶] صمصام از جای خود حرکت نکرد، و خزعل وارد مذاکراتی شد که تا بهار ۱۹۰۷ به درازا انجامید. سپس صمصام‌السلطنه دوباره سرنگون شد و ایل‌بیگ شهاب‌السلطنه (رئیس دوم)، ایلخان شد. خزعل بیش از حد خوشحال شد. پرسی‌لورین، دبیر جدید سفارت در تهران که می‌خواست سفری به مناطق بختیاری داشته باشد گزارش داد که شیخ از دستیابی به توافق با صمصام ناامید شده و امیدوار است مذاکره با جانشین وی آسان‌تر باشد.[۶۷]

خزعل قادر بود به نوعی با ایلخان جدید به توافق برسد، کسی که «به عنوان طرفی از توافق» پذیرفت تا حکمروایی منطقهٔ مورد منازعه را شخصاً به عهده گیرد. به نظر می‌رسد که این قرار بخشی از یک توافق گسترده‌تر است که شامل انتقال قلمرو بختیاری به قلمرو حاکم اصفهان باشد. نظام‌السلطنه (دوست قدیمی خزعل) حاکم اصفهان بود. برادرزادهٔ نظام‌السلطنه، سردار مکرّم* (سالار معظم پیشین) حاکم خوزستان بود. وی سرگرم افزودن لرستان، زیر نظر شاهزادهٔ حاکم سالارالدوله، به قلمرو حکومتی خود بود. هنگام سفر سردار مکرّم به لرستان، وی حکومت خوزستان را به شیخ خزعل محول کرد.[۶۸]

این بازی پیچیده هنگامی شدت گرفت که مردانی که باید کنار زده می‌شدند، از همکاری سر باز زدند. صمصام‌السلطنه از شناسایی قلمرو حکومت نظام‌السلطنه خودداری کرد و ادعا نمود که یک ایلخان سرنگون شده می‌باشد. سالارالدوله مرزهای خود را به روی سردار مکرّم که به طور شرم‌آوری در اردوی شهاب‌السلطنه در منطقهٔ بختیاری‌ها زمینگیر شده بود، بست. مدعیان ایلخانی، پس از مانورهای مختلفی که برای

---

66. McDouall to Cox,No. 4, Confidential, Muhammarah, January 26, 1907, F. O. 460/2.

67. Spring-Rice to Grey, Monthly Summary of Events in Persia, Tehran, February 27, 1907, and April 23, 1907, F. O. 371/304; Percy L. Loraine, Legation Secretary, to Spring-Rice, Memorandum, Guhalek, May 20, 1907, F. O. 371/309.

* رضاقلی‌خان مافی (مجیرالسلطنه، سالار معظم، سردار مکرم، نظام‌السلطنه)، در سال ۱۳۲۲ق به حکومت لرستان و خوزستان منصوب و به لقب سردار مکرّم نائل آمد.(م)

68. Loraine, Summary of Events in Bakhtiari Country, Gulahek, June 20, 1907, F. O. 371/309; Spring-Rice to Grey, Monthly Summary of Events in Persia, Tehran, April 23, 1907, F. O. 371/304.

به‌دست آوردن این مقام انجام دادند، با صمصام مذاکره نموده و قرار گذاشتند که صمصام به قدرت بازگردد و شهاب پست ایل‌بیگی را متقبل گردد. گروه‌های دیگر را نیز به خود واگذاشتند تا خود به توافق برسند.[۶۹]

این کاری بود که از عهدهٔ خزعل در ماه آوریل جاری هنگامی که با صمصام‌السلطنه و چند خان دیگر به توافق رسید، می‌توانست برآید. از میان مسائل دیگر مقرر گردید که به صورت یک‌پارچه در برابر دخالت حکومت مرکزی نسبت به حقوق آن‌ها در موضوع املاک، مخالفت نمایند؛ همچنین در صورتی که، حکومت‌های خوزستان، بهبهان و کهگیلویه را دولت مرکزی، به یک گروه پیشنهاد کرد، به صورت یک‌پارچه با هم اداره کنند؛ و تمامی زمین‌ها را با یکدیگر خریداری کنند، به‌جز زمین‌های هندیان و ده‌ملا در سواحل کارون، و در منطقهٔ کعب در کنار جرّاحی، جایی که حقوق انحصاری خزعل شناسایی شده است. هرچند، این توافق‌نامه به عنوان ورق‌پاره‌ای بیش باقی نماند.[۷۰]

در بازی گیج‌کنندهٔ توطئه‌ها آرزوی بریتانیا برای متحد کردن خان‌های بختیاری و شیخ عرب چیزی فراتر از یک رؤیا نبود. کشمکش بر سر منافع میان شیخ و خان‌ها بیش از حد عظیم بود. رؤیای خزعل اتحاد تمامی عرب‌های خوزستان زیر نظر خودش بود و خان‌ها نیز همین رؤیا را در سر می‌پروراندند. اگر بختیاری‌ها متحد می‌شدند، شاید متارکه جنگ ممکن می‌گردید. اما با فرو افتادن خان‌ها در منازعات جناحی، وسوسهٔ حمایت خزعل از سوی فرقه‌ها علیه فرقه‌ای بسیار شدید بود و یا بالعکس خزعل به سود خود از یک فرقه بر علیه دیگر فرق حمایت کند.

انگلیسی‌ها در اکثر اوقات به عنوان میانجی به پیچیدگی معادله مرکب و بغرنج سیاسی کمک می‌کردند. خزعل به ویژه تلاش می‌کرد در بازی خود بر محور انگلیسی‌ها مانور کند تا در بازی وی شرکت جویند. اما صرفنظر از زرنگی‌اش همیشه موفق نبود. زیرا منافع انگلیس در منطقهٔ بختیاری واقعی بوده و نمی‌توانست به‌وسیلهٔ گروه شناخته‌شدهٔ ناموجهی به خطر افتد. البته گروه‌های مختلف بختیاری تلاش می‌کردند تا

69. Loraine, Summary of Events in Bakhtiari Country, Gulahek, June 20, 1907, F. O. 371/309; Lorimer to Cox, No. 244, Camp Ardal, June 3, 1907, F. O. 371/309.

70. A. T. Wilson, *Precis of the Relations of the British Government with the Tribes and Sheikhs of Arabistan* (Calcutta: Superintendent Government Printing, 1912), 23, 111.

حمایت انگلیس را به دست آورند. همان‌گونه که می‌توان توقع داشت، هر گاه که منافع انگلیس به خطر می‌افتاد و ایجاب می‌کرد، نمی‌توانستند طرفداری خود را بروز دهند. در بحبوحهٔ برخورد منافع میان شیخ خزعل و خان‌ها، ادامه یافتن نزاع و دسته‌بندی بختیاری‌ها، و درگیر شدن در سیاست‌های تفرقه‌افکنانه، بریتانیا نمی‌توانست عرب‌ها و بختیاری‌ها را با یکدیگر متحد کند. آنان فقط می‌توانستند از نفوذ خود برای درگیر نشدن آشکار بهره برند. از آن‌جاکه ساختار سیاسی ایران توسط منازعه انقلابی و دخالت غرب تکه‌تکه شد، امیدواری انگلیس برای برقراری اتحادی میان خزعل و خان‌ها بطور فزاینده‌ای عقیم ماند.

شیخ خزعل و اوضاع ایران

با پایان سال ۱۹۰۷، دو سال از انقلاب [مشروطه] ایران سپری شده بود. این انقلاب در دسامبر ۱۹۰۵ در تهران، هنگامی که فلک کردن چند بازرگان و سیّد (افراد خاندان پیامبر«ص») مردم را متأثر کرده و بر علیه دولت قیام کردند، آغاز شد. مع‌الوصف جریان واقعی پشت پرده این مخالفت‌ها، بی‌کفایتی، فساد، ظلم و استبداد حکومت مرکزی و برخی از حکّام ولایات را نشان می‌داد. همچنین تهدیدی بود بر علیه جامعهٔ سنتی اسلامی همراه با رویکرد به غرب و غربزدگی هم‌زمان با ظهور فزایندهٔ یک بوروکراسی بی‌هویت و اروپایی که تحمیل شده بود. شاید بهترین نمونه این مورد، مسیو نوز، وزیر گمرکات نه چندان کارآمد و بدون هیچ پایگاه مردمی باشد. البته فرآیند غربی‌کردن، ره‌آورد تهاجم عمیق به داخل جامعهٔ ایرانی به عنوان ثمرهٔ دخالت روس و انگلیس در مسائل داخلی ایران بود.

به رغم آن که خواسته‌های مخالفان در مشروطیت تجلی نیافت، مشروطه‌خواهان به زودی بخشی از جنبش شدند. در پی آشوب‌های جدی دیگری که در تابستان ۱۹۰۶ روی داد مظفرالدین‌شاه با تقاضای تدوین قانون اساسی و برخورداری از مجلس نمایندگی (شورای ملی) موافقت کرد. در سپتامبر، قانون انتخابات منتشر شد و در اکتبر، مجلس گشایش یافت. شاه در ۳۰ دسامبر قانون اساسی را برای اجرا امضاء کرد. هنوز هشت روز از امضای قانون اساسی نگذشته بود که شاه درگذشت. با رحلت شاه، پسرش

محمدعلی‌شاه جانشین وی شد و به‌سرعت شروع به ابراز یک‌سری واکنش‌هایی کرد.[۷۱]

منشاء خروش جنبش انقلابی همدردی و تا حدّی ترغیب سفارت انگلیس بود. مخالفان کمتر ضدغرب بوده و بیشتر ضدروسیه بودند (روسیه قدرت بانفوذ در تهران و شمال، جایی که بیشتر فعالیت انقلابیون به‌وقوع می‌پیوست، بود) و بسیار در پی کمک بر علیه دشمن مشترک بودند. اما دیگران، که از اندیشه سیاسی غرب تأثیر پذیرفته بودند، به مهد مجالس* به منظور کمک در زمینه‌های ایدئولوژیک چشم دوخته بودند.

دولت لیبرال انگلیس که از بدشانسی تا حدودی در قضیه آزادی‌خواهی و مشروطه ایران دخیل بود، مصمم گردید با روسیه به توافق دست یابد. حکومت تزار که مخالف جنبش مشروطه بود، از روح ضدروسی این جنبش تنفر داشت و می‌ترسید که به قدرت رسیدن آن‌ها آسانتر از حکمفرما شدن رژیم در حال احتضار قاجار باشد. بنابراین، سفارت انگلیس به خاطر این که نه حساسیت روس‌ها را برانگیزد، و نه طرح برنامه‌ریزی‌شده را بزرگ جلوه دهد، نظرش معطوف به مخالفان تحریک‌شدهٔ سر اسپرینگ رایس، وزیر مختار بود تا خود را از همراهی با جنبش انقلابی رهانده و به سیاست روسیه نزدیک سازد. سرانجام هنگامی که موافقت‌نامه ایران و انگلیس در اوت ۱۹۰۷ منعقد شد، ملیّون به شدت از خیانت انگلیس‌ها و خوارکردن منافع آن‌ها و اصول خود خشمگین شدند. آنان احساس کردند، و نسبتاً نیز حق داشتند، که موافقت‌نامه در واقع به مثابه تجزیهٔ کشورشان بود.[۷۲]

شرایط مندرج در این تفاهم‌نامه، ایران را به سه منطقه تقسیم می‌کرد: منطقهٔ انگلیسی در جنوب شرقی و آن خطی بود که از مرزهای افغانستان و از طریق جاسک، بیرجند، کرمان آغاز می‌شد و تا بندرعباس در دهانهٔ خلیج‌فارس امتداد می‌یافت. موضع انگلیس در خلیج [فارس] با تکرار اعلامیهٔ لنزداون توسط گری شناسایی شد. منطقهٔ روس‌ها که در شمال واقع بود، خطی که از قصرشیرین شروع شده و از اصفهان، یزد و کاخک گذشته و در تقاطع مرزهای ایران با افغانستان و روسیه به پایان می‌رسید، تشکیل شده بود. بین

71. E. G. Browne, *The Persian Revolution, 1905\1909* (Cambridge: Cambridge University Press, 1910), 112-32; Peter Avery, *Modern Iran* (London: Ernest Benn, 1951), 124-32.

* منظور پارلمان انگلستان است. Mother of parlaments (م)

72. Avery, *Modern Iran,* 124-132; Browne, *Persian Revolution,* 112-32; Gwynn, ed., *Spring-Rice,* II, 81-82.

منطقهٔ روسیه و انگلیس، منطقه‌ای با نام بی‌طرف قرار داشت.

هر کشوری در داخل منطقهٔ خود حق نامحدود دارد تا به توسعه منافع اقتصادی (و استراتژیک) خود بپردازد ولی بدون اجازهٔ قدرت دیگر نمی‌توانست در منطقه برای خود یا قدرت سومی درخواست انحصار و امتیاز کند. هر قدرتی در منطقهٔ بی‌طرف تعهد داده بود بدون توافق قبلی، با تلاش‌های مردم کشور دیگر برای به‌دست آوردن هر گونه حق امتیازی، مخالفت نکند.[۷۳]

به هر حال، همان گونه که در این رساله، مذاکرات طرح آبیاری کارون نشان داده شده است، بریتانیا مایل نبود موقعیت برتر خود در کارون و محمّره را از دست بدهد. بریتانیا در منطقهٔ بختیاری‌ها بر سنگربندی خود در برابر هر گونه رقیب ادامه داد، گویی که موافقت‌نامه روس و انگلیس اصلاً وجود خارجی ندارد.

موافقت‌نامه به خاطر تمامی هدف‌های عملی در خوزستان وجود خارجی نداشت، اگرچه گری با عقیدهٔ در محاصره‌داشتن سواحل ایران ور می‌رفت، اما تدابیر دیگر غالب گردید. خزعل بر اثر تکرار کاربردپذیری ویژه‌اش، به درون زرّادخانهٔ دیپلماسی گری راه یافت. دلیل دیگر برای ادامه یافتن سیاست انگلیس در جنوب، رویارویی با تغییرات غیرمنتظره در تهران بود که دلیل اصولی به‌شمار می‌آمد. هندوستان، از طریق نماینده خود در بوشهر و کنسولیارشان در اهواز، سیاست انگلیس در خوزستان را اجرا می‌کرد. مک‌دوال، اگرچه خدماتش وابسته به وزارت خارجه بود اما به کاکس در بوشهر گزارش می‌داد. افزون بر آن، مک‌دوال همیشه آمادهٔ حمایت از موضوع شیخ بود که این میل اغلب در نزد هندیان سودمند شناخته می‌شد. تمایل افسران هندی به تنفر داشتن و یا طفره رفتن از روح عهدنامهٔ روس و انگلیس برای اجرای سیاست بریتانیا در خوزستان، در مواردی توسط افراد سفارت در تهران مورد تشویق واقع می‌شد. جالب‌ترین نمونهٔ این پدیده در ماه مه سال ۱۹۰۷ روی داد و آن هنگامی بود که پرسی لورین* دبیر سفارت به سمت قلمرو بختیاری حرکت کرد. لورین آشکارا اعلام کرد که تمامی کارهای سفارت در

73. Monger, *End of Isolation, Passim.*, J. C. Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East, A Documentary Record: 1535-1914* (Princeton: D. Van Nostrand, 1956), II, 266-67.

* . لورین، سرپرسی لیهام (Loraine, Sir Percy Lyham)، تولد ۵ نوامبر ۱۸۸۰. دبیر سوم سفارت تهران از ۲۵ فوریه ۱۹۰۷. دبیر دوم از ۵ مه ۱۹۰۹. انتقال به رم در ۹ مه ۱۹۰۹. فرستادهٔ ویژه و وزیرمختار در تهران از یکم اکتبر ۱۹۲۱. انتقال به آتن در ۷ دسامبر ۱۹۲۶.(م)

رابطه با بختیاری‌ها باید از طریق لوریمر، کنسول‌یار سیار که هم‌اکنون در اهـواز است، انجام شود. حتی هنگام مذاکره با خان‌ها در تهران، سفارت بایست ابتدا پیش از درگیر شدن در موضوع با او در تماس باشد. این اقدام می‌توانست «هدف نیرنگ و دسایسی را که در حال حاضر خان‌ها دارند در باریک‌ترین محدودهٔ ممکن مقید و محدود سـازد.» اعلام شد که لوریمر باید تنها واسطهٔ با خان‌ها برای منافع برادران لینچ و صاحبان حق امتیاز نفت شود. در نتیجه تمام منافع بریتانیا باید فقط با یک صدا عنوان شود، و نفوذ انگلیس در مناطق بختیاری افزایش یابد. اسپرینگ رایس به هنگام دادن گزارش لورین به گری، کاملاً با توصیه‌های وی موافقت کرد. او به وزارت خارجه اطلاع داد که وی قصد دارد آن را اجرا نماید با وجود آن‌که «مایل است تا آن‌جا که امکان دارد خود را در پس پرده نگه دارد».[۷۴]

تصمیم اسپرینگ رایس برای واگذاری امور بختیاری‌ها به لوریمر، بـدون تـوجه بـه انگیزه‌های اعلام‌شده، این تأثیر را داشت که آنان را یک گام بیشتر از تحت کـنترل‌بودن گری درآورد. با در نظر گرفتن تنفر وزیر مختار از سـیاست گـری در ایـران، زمـینه‌های منطقی بسیاری برای این گونه اندیشیدن وجود دارد، کـه چـنین مـلاحظاتی عـاملی در گــرفتن تـصمیم اسـپرینگ رایس بـود. بـنابرایـن هـندوستان و افسـرانش در مـنطقه را واگذاشتند تا سیاست هاردینگ ـ کرزن را در جـنوب غـربی ایـران جـدای از دخـالت وزارت خارجه، پیگیری نمایند.

اگر مذاکرات توافق‌نامه روس و انگلیس تأثیر نـاچیزی بـر سـیاست‌های حکـومت هندوستان بر جـای نـهاده بـود، بـه‌گـمانی حکـومت ایـران ایـن سـیاست‌ها را دوبـاره برانگیخت. این بدگمانی در ماه ژوئن هنگامی که حکومت ایران بـا هـماهنگی بـرخـی دیپلمات‌های روسی نگاهبان، بریتانیا را مـتهم بـه تـوطئه‌چینی بـرای اسـتقلال‌خواهـی خزعل از ایران نمود، آشکار شد.[۷۵]

اسپرینگ رایس این تهمت را خنده‌آور تلقی کرد، و به شوخی تلگرافی برای کاکس

74. Loraine to Spring-Rice, Gulahek, May 20, 1907, F. O. 371/309; Spring-Rice to Grey, Confidential, No. 109, Gulahek, May 21, 1907, F. O. 371/309.

۷۵. هرچند موافقت‌نامه تا اواخر ماه اوت امضاء شد، مسئولان ایرانی از مذاکرات آگاه بودند. در حقیقت فشار تهران نشان داد که آن‌ها تمام مفاد موافقت‌نامه را پیش از خودِ اسپرینگ رایس، که باعث خشم و ناراحتی‌اش بود، می‌دانستند.

فرستاد:

> ما به‌وسیلهٔ روس‌ها متهم شده‌ایم که در حال طرح‌ریزی یک پیمان میان شیخ محمّره و کویت با نظر استقلال‌خواهی برای اولی - یعنی شیخ محمّره - هستیم.
>
> ای بدجنس، خواهش می‌کنم به وسیله تلگراف اظهارنظر کن.[۷۶]

البته در حقیقت برای این اتهام زمینه‌هایی نیز وجود داشت. در آغاز ماه، مبارک لغزشی را مرتکب شد و سر مستحفظ انگلیسی خود سرگرد ناکس* را کلاه گذاشته و گریخت و با کشتی بخار خود همراه با اسلحه و مهمات و مردان جنگی به سوی محمّره رهسپار شد تا در برابر بنی‌طرف که یکبار دیگر در صدد ابراز نارضایتی خود بودند، به شیخ خزعل کمک کند. وی یک بار دیگر کشتی خود را همراه با سربازان فرستاده بود تا در محمّره مستقر شده و در لشکرکشی به کمک خزعل بشتابند. گویا مبارک جداگانه نیز به خزعل برای خرید محصول خرمایش پول اعطا کرده بود و می‌خواست که کشت آن و سرمایه‌گذاری‌اش تضمین شود. این واقعه شدت ناراحتی سرگرد ناکس را از این که مبارک با وی مشورت نکرده بود برانگیخت. حکومت ایران به خود لرزید. آنان از این می‌ترسیدند که مبادا این شورش با پشتوانهٔ انگلیسی باشد که توسط عرب‌ها علم شده باشد. به هر روی شیخ کویت یک ماه بعد به خانه‌اش بازگشت.[۷۷]

کاکس به سرعت اسپرینگ رایس را در جریان امر قرار داد. همچنین وزیر مختار به علاءالسلطنه، وزیر امور خارجه ایران اطلاع داد که وی «در فهم موضوع شگفت‌زده است و نمی‌داند که چرا ایران و یا هر کس دیگر این تردیدها را پذیرفته و به وفاداری شیخ محمّره به حکومت ایران شک می‌کند.»[۷۸]

با این حال حکومت ایران متقاعد نشد. نمایندهٔ وزارت امور خارجه ایران در محمّره

---

76. Spring-Rice to Cox, Tel. No. 104, Tehran, June 30, 1907, F. O. 371/345.

* . احتمالاً منظور مؤلف، استوارت جورج ناکس (Knox, Stuart George)، متولد ۷ اکتبر ۱۸۶۹، سرپرست سیاسی مقیم و سرکنسول بوشهر به مدت چند هفته در فاصله عزیمت جان گوردون لوریمر و ورود سرپرسی کاکس در اواخر ۱۹۱۴، می‌باشد.(م)

77. Cox to Sir Louis Dane, Secretary in the Foreign Department to the Government of India, No. 1611, Bushihr, July 28, 1907, F. O. 371/345; Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 308-09.

78. Spring-Rice to ᶜAla al-Sultānah, Private, Gulahek, July 5, 1907, F. O. 371/311.

یادداشتی را از تهران به مک‌دوال نشان داد که کاکس سعی دارد پیمانی را میان مبارک و خزعل بر ضد ایران تدارک ببیند.[۷۹] شایعات انعقاد پیمانی میان شیوخ خلیج [فارس] با رهبران بخش مرکزی شبه‌جزیرهٔ عربی، ابن‌سعود و ابن‌رشید، تازه بود زیرا در اواخر پائیز سال گذشته آشکار شده بود. این شایعه توسط انگلیسی‌ها در همان زمان بررسی شده و امکان واقعی بودن آن بعید ارزیابی شده بود، البته حقیقت آن بود که روابط خوبی میان خزعل و مبارک وجود داشت.[۸۰]

ایرانیان به یافتن طرح‌هایی در این رابطه و هدف‌های درازمدت بیش از آنچه در همکاری دوجانبه در موضوعات منافع محلی در دسترس بود، ادامه دادند. ماه‌ها پس از این که غائله بنی‌طرف پایان یافت، در ماه اکتبر روزنامه‌های تهران بار دیگر شروع به متهم‌کردن خزعل دربارهٔ توطئه برای شورش نموده و این اخبار در مجلس موضوع مذاکرات قرار گرفت. شیخ از این رو بسیار مضطرب شده بود.[۸۱]

مدت کوتاهی پس از بحث و گفت‌وگو در مطبوعات تهران و صحن مجلس حکومت ایران مجبور شد با دو نمایش دربارهٔ از دست دادن حاکمیتش (یا بیشتر عدم احترام انگلیس به آن‌ها) در خوزستان و در خلیج‌فارس، ستیزه کند.

اولی، که در ماه اکتبر اتفاق افتاد، شامل اعزام کشتی بخار نامه‌رسان سلطنتی هند «کامت» به اهواز برای حفاظت جان و مال صاحبان انگلیسی امتیاز نفت که توسط منازعات بختیاری‌ها در معرض خطر قرار داشتند، بود. هر یک از طرف‌های درگیر انگلیس را تهدید کرده بود تا به طرف دیگر کمک نکند.

تصمیم فرستادن یک ناوچه توپدار بدون مشورت مردان مسئول توسط افرادی اتخاذ شده بود که از شرایط محلی اطلاعات مختصری داشتند. هنگامی که خزعل توسط مک‌دوال از دلیل حضور «کامت» مطلع شد، یادآور شد که اهواز پنجاه مایل از منطقهٔ بختیاری‌ها فاصله دارد. وی اضافه کرد، امیدوار است که انگلیسی‌ها کاری نکنند که در رابطه با دولت ایران به دلیل نگارش مقالات روزنامه‌ها که در آن «متهم به دسیسه‌چینی با

79. McDouall to Bell, Confidential, Demi-official, Muhammarah, July 27, 1907, F. O. 460/1.
80. Cox to Dane, Confidential, No. 2477 w/encl., Bushihr, October 21, 1906, F. O. 371/345.
81. McDouall to Charles Marling, Chargé d'Affaires at Tehran, Confidential, No. 11, Muhammarah, October 12, 1907, F. O. 371/501.

انگلیسی‌ها شده بود، به وی صدمه وارد آید.»[۸۲]

لوریمر که ناتوانی «کامت» برای ورود به چهارمایلی اهواز را گزارش کرده بود (در حقیقت کامت به دشواری در ساحل گلی حرکت می‌کرد) با بدخلقی نظر داده بود که «اگر نظر من خواسته شود، باید بگویم که کامت به اندازه‌ای بی‌قدرت است که در موضوع بختیاری‌ها نمی‌تواند کمترین اثری داشته باشد و حضور آن در اهواز بی‌مصرف است. در این عقیده مدیر شرکت نفت نیز با من همراه است.»[۸۳]

در حالی که در بیرون آبله شایع شده بود، ناوچه کامت با بدشانسی و بطور مفتضحانه‌ای به محمّره بازگشت و در آن جا قرنطینه شد و سپس به بغداد بازگشت.

خزعل عنصر مضحک در سفر کامت را به وضوح درک نکرد، رژیم مشروطهٔ جدید هنوز از نظر کمیّت ناشناخته بود. خزعل در مذاکراتش با مک‌دوال بر سر داستان‌های ناخوشایند روزنامه‌ها، اشتیاق و نگرانی خود را بر سر موضوع «شناسایی دقیق موقعیتش» توسط حکومت ابراز نمود. وی می‌ترسید «مبادا مجلس در آینده از قدرت وی بکاهد» و این که بریتانیا «همان گونه که در مورد گمرکات توصیهٔ آنان را پذیرفت، از ایرانی‌ها حمایت کند.»[۸۴]

از این رو، هنگامی که ناوچه کامت رسید، وی ناگزیر شد تا وفاداری‌اش را به حکومت تهران نشان دهد. در غیاب کارگزار، وی نمایندهٔ محلی وزارت امور خارجه بود. بنابراین در این مقام و با اغماض مک‌دوال، او به صورت رسمی از طریق وزارت خارجهٔ ایران، اعتراضی را بر علیه حضور ناوچه انگلیسی تسلیم نمود. همان گونه که مارلینگ به گری توضیح داد، این اعتراض نمی‌توانست در تهران نتیجه‌ای را به‌دست آورد. هنوز خزعل دربارهٔ اعتبارش در تهران به قدر کافی اهمیت قائل بود تا بدانجا که به یک خدمتگزار دولت ایران مربوط بود، پیش رود.[۸۵]

دومین مورد تجاوز به سلطهٔ ایران، گرفتن دزدان دریایی و ویران کردن کشتی‌ها و

82. McDouall to Cox, No. 28, Muhammarah, October 19, 1907, F. O. 371/497.
83. Government of India to Morley, November 1, 1907, F. O. 371/306; Henry Longhurst, *Adventure in Oil, the Story of British Petroleum* (London: Sedgwich and Jackson, 1959), 32.
84. McDouall to Marling, No. 11, Confidential, Muhammarah, October 12, 1907, F. O. 460/2.
85. McDouall to Dox, No. 28, Muhammarah, October 19, 1907, F. O. 371/497; Marling to Grey, Tehran, No. 273, December 23, 1907, F. O. 371/497.

استحکامات آن‌ها در دیّر* در سواحل ایران در جنوب بوشهر بود. دزدان دریایی در نوامبر ۱۹۰۶ و مارس ۱۹۰۷ دستگیر شدند. کاکس با بیان سوابق و موافقت‌نامه‌های با ایران به عنوان توجیه، توانسته بود در عرض چند ماه بستر بی‌عیب و نقصی برای عملیات نیروی دریایی انگلیس در قلمرو ایران، فراهم آورد. وزارت خارجه هیچ گونه اشتباهی را نتوانست بیابد. حکومت ایران در پی اعتراض‌های قوی در تهران با دریافت غرامت، موافقت کرد. کشتی‌ها در راه دیّر بوده، و در حالی که دولت ایران تلاش می‌کرد به تصمیمی دست یابد، در هفتهٔ دوم دسامبر به منطقهٔ مورد نظر خود برای دستگیر کردن دزدان دریایی رسیده و شروع به ویران کردن استحکامات نمودند. کاکس به مارلینگ تلگراف زد: «اخبار دستگیری و مجازات سریع و علنی به سرعت پخش می‌شود، و صلح دریایی و حیثیت ما را در خلیج [فارس] بسیار افزایش خواهد داد.»[۸۶]

تصمیم بر آن شد که زندانیان را به دریابیگی، حاکم ایرانی بنادر خلیج‌فارس، تحویل ندهند، از ترس این که مبادا رشوه‌گیری محلی و ارعاب، عملی را که با دقت طی چند ماه تدارک دیده شده، و صرفنظر از این هزاران پوند خرجکرد آن شده بود، بی‌اثر گردد. در این اوضاع لازم بود تا یک مأمور ایرانی را یافته تا بتوان جهت اجرای سیاست انگلیسی و تسلیم دزدان دریایی به روی او حساب کرد. شیخ خزعل ثابت کرد که او همان فرد نمونه‌ای است که می‌تواند خواسته‌ها را جامه عمل پوشاند. دزدان دریایی که در هر حال رعایای شیخ خزعل بودند، به او تحویل داده شدند. اما همان گونه که اغلب در مورد شیخ دربارهٔ سبک و سنگین کردن اهمیت رابطه با انگلیس و منافع محلی اتفاق می‌افتاد، وی تصمیم گرفت که به خاطر ارتباطات قبیله‌ای حکم آن‌ها را از اعدام به حبس ابد تبدیل کند.[۸۷]

بنابراین تا پایان سال ۱۹۰۷، قدرت و تشخص بریتانیایی‌ها و نفوذشان در خوزستان به رغم انعقاد موافقت‌نامه همجواری انگلیس و روسیه، پابرجا باقی ماند. در حقیقت تأثیر خردکنندهٔ انقلاب ایران و نزاع خان‌های بختیاری، قدرت و تأثیرگذاری

*. Dayir

86. Cox to Marling, Tel., Bushihr, December 10, 1907, F. O. 371/499; F. O. 371/308, 311, 312, 499.

87. Ibid.

حکومت مرکزی در منطقه را کاهش داده و آن را عاجز و ناتوان کرده بود. کشتی‌های انگلیسی هر وقت که مایل بودند به عنوان گشت‌زنی به مناطق ساحلی ایران نفوذ می‌کردند.

هنگامی که ثابت شد قدرت دریایی انگلیس برای حفاظت از منافع این کشور در منطقهٔ بختیاری ناتوان است، انگلیسیها به روش‌های نظامی متوسل شدند. در ۲۹ نوامبر، ستوان آرنولد تالبوت ویلسون را از گردان مهندسی‌اش در هند جدا کرده و به فرماندهی گردان هجدهم نیزه‌داران بنگال منصوب کردند. به وی دستور داده شد تا به سوی منطقهٔ بختیاری تا پایگاه حفّاری شرکت اکتشاف نفت دارسی پیش رود. همان گونه که ویلسون بعدها نوشت «گروهی که من مسئولیت پیش‌روی آنان را عهده‌دار بودم ظاهراً قصد داشت تا گارد کنسولگری اهواز را تقویت کند، اگرچه در عمل هدف این بود تا از حفّاران حمایت شود تا کوشش‌های آن‌ها برای رسیدن به نفت به سرانجام رسد یا در غیر این صورت منطقه را ترک کنند.»[۸۸]

روشن بود که به رغم تغییر دولت در لندن، سیاست هاردینگ-کرزن مبنی بر سنگربندی در جنوب غربی ایران در حال رشد کردن بود. در حقیقت، از دیدگاه شرایط سیاسی در ایران و تحرکات حکومت هند این کار اجتناب‌ناپذیر بود. به عبارت دیگر، به باور سیاست‌گزاران لندن سیاستی که اقدامات استعمارگرایانه حکومت هند در خوزستان را یک ضرورت می‌دانست، به تضعیف جنبش مشروطه‌خواهی ایران می‌انجامید.

اگرچه، از پیشرفت این سیاست امپریالیستی جلوگیری به عمل آمد. تصمیم مورلی، وزیر مشاور هند، برای محدودکردن امتیازات و ابتکارات نایب‌السلطنه و آقایی کردن در حریم خود، او را موظف می‌کرد تا محدوده را جهت محدودکردن قدرت مانور مسئولان خلیج، محدودتر کند. با عدم موفقیت برای به‌دست آوردن طرح آبیاری زیر کنترل انگلیس، هیچ نوع سرمایه‌گذاری کافی انگلیس در منطقه وجود نداشت تا یک تعهد پایدار انگلیسی در منطقه را تضمین کند، به ویژه تا آن‌جایی که این قضیه به دولت در لندن مربوط بود. افزون بر آن شیخ محمّره به مقدار زیاد و کاملاً موظف به اجرای سیاست انگلیس نبود. تعهدی قوی‌تر برای شیخ او را به اندازهٔ کافی سودمند می‌ساخت تا نفوذ

---

88. Wilson, *SW. Persia, 17.*

انگلیسی-هندی را در منطقه توسعه دهد. در همان زمان یک تعهد قوی‌تر می‌توانست باعث شود که التزام انگلیس در منطقه افزایش یافته و تحت کنترل درآوردن خوزستان را برای لندن دشوارتر سازد.

خزعل خوشحال می‌شد که اگر بریتانیا تعهدش را نسبت به وی افزایش بخشد، محدود کردن وی توسط انگلیس در خلال بحران گمرکات هنوز جانگداز بود. بیشتر از آن، عداوت ملّی‌گرایان در مجلس و روزنامه‌ها در تهران، اگر هنوز بی‌اثر و کلاً زبانی بود، راه وی را برای روابط آینده با دولت مشروطه مشخص می‌کرد. دولت که لازم نبود همیشه ضعیف بماند، ممکن نبود موافقت‌نامه‌هایی را که در دوران حکومت استبدادی مظفرالدین‌شاه منعقد شده بود را به رسمیت بشناسد. در حالی که تأیید دوبارهٔ بیانیهٔ لنزداون و نشان دادن سیاست ناوچه توپدار می‌توانست تا آن‌جایی که به موقعیت شیخ خزعل به عنوان یک قدرت خلیج‌فارس مربوط می‌شد، ترس وی را تسکین دهد. وضعیت او به عنوان یک عامل نیمه‌مستقل دارای زمین در منطقهٔ بی‌طرف ایران هنوز مشخص نبود.[89]

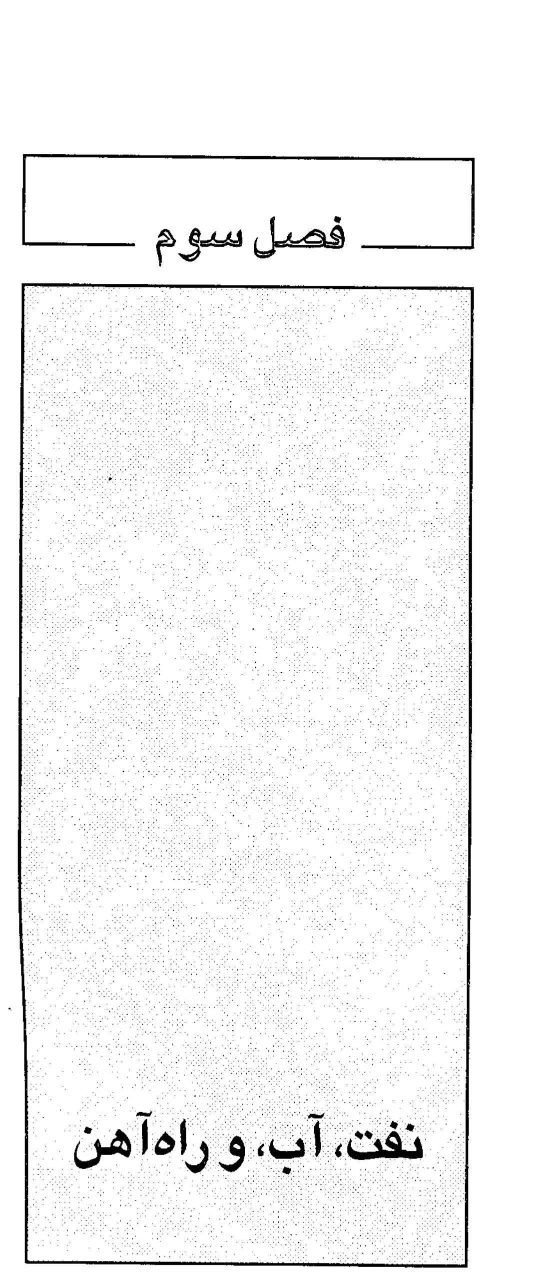
بنابراین در نوامبر ۱۹۰۷، پرسی زاخاریا کاکس، نماینده مقیم دولت پادشاهی بریتانیا در خلیج‌فارس موضوع افزایش یافتن ضمانت‌های شیخ خزعل را دوباره مطرح ساخت.[90] در حالی که وی منتظر رسیدن تصمیم از لندن بود، اتفاقی در حوزهٔ نفتون در مسجد سلیمان -پنجاه و پنج مایلی شمال شرقی اهواز- حادثه‌ای دراماتیک در تاریخ جهان، که اثر عمیقی بر روابط خزعل با انگلیس و ایران گذارد، رخ داد.

89. Marling to Grey, No. 18, Commercial, Tehran, December 21, 1907, F. O. 371/500.

90. Wilson, *Precis,* 22.



فصل سوم



نفت، آب، و راه‌آهن



خزعل و شرکت نفت ایران و انگلیس

کاملاً مشخص است که فوران نفت در مسجد سلیمان در ۲۶ مه ۱۹۰۸، آغاز عصر جدیدی در تاریخ خاورمیانه است و آن عصر نفت است. به رغم آن که نفت خلیج‌فارس نقش بسیار مهمی را در مسائل سیاسی قدرت‌های بین‌المللی ایفا کرده است، به‌ویژه از جنگ جهانی دوم عده‌ای از پژوهشگران قصد دارند این پدیده را به دوره‌ای که برای نخستین بار نفت کشف شد، تعمیم دهند. بسیاری از نویسندگان که تلاش می‌کنند نقش دولت انگلیس را در سال‌های اولیه صنعت نفت در ایران مورد بررسی قرار دهند، به خاطر این تفسیرهای غلط مقصر هستند. به نظر می‌رسد که نفت نیروی محرک حضور انگلیس در خوزستان و روابطش با شیخ خزعل باشد.

در حقیقت، کشف نفت در خوزستان فقط چرخ‌های سیاست‌هایی را که به‌وسیلهٔ «مکتب خلیج‌فارس» طرفداری می‌شد، روغن‌کاری کرده است.

تجسم این «مکتب خلیج‌فارس»، سرگرد پرسی کاکس، نمایندهٔ مقیم انگلیس در بوشهر بود. برای وی، انفجار و غلیان نفت فرصتی ایده‌آل بود تا سیاست انگلیسی - هندی استیلای بریتانیا بر خوزستان را پیش برد.

در همان دورانی که نفت کشف شد یا کمی بعد از آن، کاکس هم‌زمان درگیر احیای طرح آبیاری کارون زیر نظر انگلیس و احداث راه‌آهن محمّره به خرم‌آباد و پرداخت وام کلان به شیخ خزعل بود و دادن تضمین قوی و الزام‌آور به شیخ را در بوق و کرنا می‌کرد. تحقق تمامی این طرح‌ها، این تأثیر را داشت که امپراتوری انگلیس را گرفتار حفاظت

شیخ و قلمروش می‌کرد. سندیکای نفت خود را به‌سادگی ابزار دیگری نشان داد که به‌واسطهٔ آن می‌توانستند بر روی سیاست دولت لندن، به عنوان یک سیاست طراز اول امپریالیستی در خوزستان، مانور کنند.

اگرچه مردان در خلیج به واسطهٔ اکتشاف غیرمنتظره نفت خوشحال بودند، این قهرمانان سیاست استعماری انگلیسی-هندی به سختی می‌توانستند از عهدهٔ گرفتار کردن خود به طور انحصاری به سندیکای نفت و منافعش برآیند. ضروری بود تا دیدی معقول و محافظه‌کارانه در برابر منظر فعلی امتیاز نفت بگیرند. زیرا تاریخ آن تاکنون چنین اعتمادی را به‌وجود نیاورده بود.[۱]

در ماه مه ۱۹۰۱، ویلیام ناکس دارسی، مقاطعه‌کار انگلیسی، پس از خرج کردن هزاران پوند به عنوان رشوه به دربار پادشاهی ایران و باکمک وزیر مختار سابق انگلیس، سِر آرتور هاردینگ، حق امتیاز، اکتشاف، استخراج و صادرات نفت را به‌دست آورد. در تابستان ۱۹۰۱، حفّاران زیر نظر جی. ای. رینولدز، به بغداد وارد شده، و عملیات را در چاه سرخ نزدیک قصر شیرین در مرز ایران و عثمانی آغاز کردند.

تا پایان سال، ۱۹۰۲ اولین چاه به ۳۰۰ پایی رسیده بود. در اوت ۱۹۰۳ به ۱۶۶۵ پایی رسیده و چشم حفّاران به آب نمک برخورد کرده و بوی رقیق گاز به مشامشان رسید. آنان در ۱ ژانویه ۱۹۰۴ به نفت رسیدند. در این جا بود که دارسی اعلام کرد «خبرهای باشکوهی از ایران» می‌رسد. او در این طرح ۱۵۰,۰۰۰ پوند هزینه کرده بود. وی گفت «هر کیسه‌ای محدودیت خودش را دارد، و من می‌توانم محدودیت جیب خود را ببینم.» وی همچنین به امید آسودگی از شرّ معضلات مالی خودش با سرمایه‌داران انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی به منظور دریافت کمک وارد گفت‌وگو شده بود. حالا که نفت کشف شده بود، مردان متمول نسبت به خرید سهام اقدام می‌کردند.

اما نه، جریان نفت تا آن حدی که بتوان با ساخت لوله‌ای آن را به دریا انتقال داد، از نظر اقتصادی کافی و میسّر نبود. اکنون دارسی که به شدت در پی جذب سرمایه بود به

---

۱. لرد کشنر (Kitchener)، فرمانده کل ارتش هند و یکی از رجال شاخص سواره‌نظام در امپراتوری بریتانیا به آجودان خود ستوان ا.ت. ویلسون، مسئول گارد حوزه نفتی نوشت که مشخص سازد آیا این قضیه پیش از خرید سهام آن حائز اهمیت است.

Colonel W.F. Birdwood, Military Secretary to Commander-in-Chief, to Lieutenant A. T. Wilson, Simla, October 14, 1908, F. O. 460/3.

هر جایی سر می‌کشید. افزون بر ۲۲۵,۰۰۰ پوندی که وی در چاه خشک خود واریز کرده بود، خود و همسرش دوران باشکوهی را به روش بزرگان زندگی و گذران کرده بودند. فقط دارسی و ادوارد پنجم دارای اتاق‌های خصوصی در اپسام بودند؛ و فقط دارسی توانسته بود کاروسو و ملبا را با هم در یک بعدازظهر برای آوازخوانی در مقابل مهمانانشان گرد هم آورد.

از خوش‌شانسی دارسی، در سال ۱۹۰۴ لرد فیشر اولین دریاسالار نیروی دریایی شد. در نیروی دریایی سلطنتی سالیان دراز بحث دربارهٔ شایستگی نفت یا ذغال‌سنگ به عنوان سوخت کشتی‌های نیروی دریایی در جریان بود. فیشر «دیوانهٔ نفت» بود و یکی از اولین کارهای وی تشکیل یک کمیتهٔ نفتی برای کشف منابع قابل دسترسی نفت سوخت بود، زیرا اگرچه انگلیس دارای بهترین منابع سوخت ذغال‌سنگ در جهان بود، فقط دو منبع شناخته‌شدهٔ نفت در جهان در داخل امپراتوری بریتانیا قرار داشت. کمیته با آگاهی از منافع دارسی در ایران او را از ریویرا که در آن جا سعی می‌کرد نفت را به صورت خرده‌فروشی به روچیلدهای فرانسوی بفروشد، به خانه فرا خواند. دارسی با شرکت نفت برمه بزرگترین تولیدکنندهٔ نفت امپراتوری که دربارهٔ تأمین سوخت نیروی دریایی سلطنتی موافقت‌نامه امضا کرده بود، در تماس بود. در ماه مه ۱۹۰۵، به یک موافقت دست یافت. پیش‌بینی‌های دارسی و پول نقد نفت برمه با هم ترکیب شده و سندیکای انحصارات با مسئولیت محدود را تشکیل داد.

بر همین اساس، در دسامبر ۱۹۰۵، حفّاران چاه‌های خشک را رها ساخته، و در منطقهٔ چاردین ـ ۵۵ مایلی شرق اهواز ـ شروع کرده و پس از آن نیز در مسجد سلیمان بر روی میدان نفتون در منطقهٔ بختیاری آغاز به حفاری کردند.[2]

برای آسان کردن وظایف حفّاران و اطمینان از ایمنی سرمایه‌گذاری سندیکای انحصارات، ضروری بود تا با خان‌های بختیاری به توافقی برسند. در حقیقت، خان‌های بختیاری تا به‌دست آوردن توافق، اجازهٔ فعالیت به کار حفّاری را ندارند.

2. Sephen H. Longrigg, *Oil in the Middle East, Its Discovery and Development* (2nd ed.; London: Oxford University Press, 1961), 17-19; Henry Longhurst, *Adventure in oil, the Story of British Petroleum* (London: Sidgwick and Jackson, 1959), 15-26; L. P. Elwell-Sutton, *Persian Oil, A Study in Power Politics* (London: Lawrence and Wishart, 1955), 13-17.

مذاکره با بختیاری‌ها از طرف سندیکا توسط جی. آر. پریس، کنسول در اصفهان که در سال ۱۸۹۶ اولین بار موضوع امکان احداث جادهٔ بختیاری‌ها را با خان‌ها مطرح کرده بود، آغاز شد. مذاکرات آن‌ها به خاطر مبارزه بر سر کسب قدرت میان سردار اسعد دوم و صمصام‌السلطنه بسیار پیچیده شد که این برای سندیکا تأسف‌آور بود. سردار اسعد به امید به دست آوردن حمایت و پرستیژ، موضع مستقلی را در طول مذاکرات اخذ کرده و خواستار بیست درصد سود حاصله از سرمایه‌گذاری نفت برای افراد قبیله‌اش شد. نیروهای صمصام‌السلطنه بیشتر تسلیم‌پذیر بودند و با پنج درصد موافقت کردند. شرکت این مسئله را نیز نپذیرفت و خان‌ها موافقت کردند تا از هر شرکتی که در قلمرو آن‌ها برای نفت شروع به فعالیت می‌کند، سه درصد گرفته و سالیانه نیز دو هزار پوند به منظور حفاظت پرسنل و مایملک سندیکا دریافت کنند.

موافقت‌نامه بختیاری که در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۵ امضا شد، به زودی نشان داد که برای هر دو طرف ناامیدکننده است. زیرا درگیری سیاسی بر سر این موضوع که چه کسی دوهزار پوند را گرفته و چه کسی مسئول تهیه و پرداخت به محافظان می‌باشد، بین بختیاری‌ها درگرفت. هر گروه، از ترس این که حقوق به رقیبش پرداخت شود، دستورات متناقضی را برای مرخصی و استخدام کردن محافظان ارسال کردند.

شرکت نفتی تهدید کرد که کار را تا انجام حفاظت افراد و مایملک خود، تعطیل خواهد نمود. دولت انگلیس تا آن جا که جرأت می‌کرد گروه صمصام‌السلطنه و شهاب‌السلطنه را با قول کمک نقدی تحت حمایت خود گرفت.

در نوامبر ۱۹۰۶، طرف‌ها به توافق جدیدی دست یافتند که در آن سالانه ۵۰۰ پوند اضافه برای محافظان به هر خان داده، و هزار پوند دیگر پس از تکمیل لوله‌گذاری برای حفاظت آن پرداخت می‌شد. این قرارداد نیز هنگامی که در سال ۱۹۰۷ صمصام‌السلطنه و شهاب از کار برکنار شدند، دور انداخته شد. این بار شهابِ مورد پشتیبانی انگلیس، که در گروه ضعیف‌تر قرار داشت، قول‌های بیشتری داد و محل شرکت نفت مورد حمله و هجوم طرفداران صمصام قرار گرفت.

انگلیس با تنفر، به نمایندگی شخص ستوان لوریمر، کنسول‌یار اهواز، ایدهٔ تکیه بر بختیاری‌ها به منظور حفاظت از حفّاران را دور انداخت. در نوامبر ۱۹۰۷، با به گل نشستن کامت، نیروی هندی تحت فرماندهی ستوان ای. تی. ویلسون که ناتوانی خود را

اثبات نمود، به خوزستان فرستاده شد.[۳]

در همین دوران معلوم شدکه دو چاه در چاردین و مامتین خشک هستند و در سپتامبر ۱۹۰۷ ابزار و اسباب حفاری به عنوان آخرین تلاش در میدان نفتون نصب گردید. در ژانویه ۱۹۰۸، حفاری در آن‌جا آغاز شد، و در اواسط ماه مه به عمق ۱۱۰۰ پایی رسید. بر اساس گزارش ستوان ویلسون، در آن‌جا بود که رینولدز تلگرافی با این مضمون که سرمایه بر باد رفت و این که وی باید دستگاه‌ها را پیاده کرده و افراد را مرخص کند و آن جا را ترک نماید، دریافت کرد.[۴] اگرچه رینولدز تصمیم گرفت تا زمانی که یک نامهٔ رسمی به دستش نرسد به حفّاری ادامه دهد و در ۲۶ ماه مه بود که چاه به نفت رسید.

ویلسون تلگرافی را به‌کاکس در بوشهر با این مضمون فرستاد: «مزمور ۱۰۴ آیهٔ ۱۵ جملهٔ سوم و مزمور ۱۱۴ آیهٔ ۸ جملهٔ دوم را نگاه کن» به عبارت دیگر، «این‌که او ممکن است از زمین، روغنی بیرون آورد تا سیمایش امیدوارکننده باشد و سنگ چخماق درون یک چاه جوشان.» نتیجه، مدیران سندیکای امتیازات قبل از این‌که توسط تلگراف رینولدز، که از بصره فرستاده شده بود بتوانند آگاه شوند، اخبار را از طریق وزارت خارجه دریافت کردند.[۵]

سیمای شادمان مردمان در هند، خلیج و خوزستان در آینهٔ صورت هندوستان و وزارت خارجه متجلی نشد. کاکس که در حال تلاش برای افزایش حمایت انگلیس از شیخ خزعل بود، کوشش کرد تا از اکتشاف نفت برای فشار آوردن به وزارت خارجه برای تصویب آنچه که تصمیم اعطای آن را داشت، استفاده کند اما موفق نشد. یادداشت ۲۳ ژوئیه که توسط مالت، چارلز هاردینگ و گری تصویب شده بود، خاطرنشان ساخت که کشف نفت توسط سندیکای دارسی منافع انگلیس در خوزستان را «بیش از حد افزایش

---

3. Gene Ralph Garchwaite, "The Bakhtiyari Khans: Tribal Disunity in Iran, 1880-1895," Ph. D. dissertation, University of California, 1969, 184-202; Gene Ralph Garthwaite, "The Bakhtiyari Khans, the Government of Iran, and the British, 1846-1915," *International Journal of Middle East Studies,* III, No. 1, (January 1972) 33-36.

۴. این مطلب متعاقباً از طرف شرکت که اعلام کرد دستور آن‌ها این بوده است که تا زمانی که به ۱۶۰۰ پایی برسند حفاری را ادامه دهند، تکذیب گردید.

A. T. Wilson, *SW. Persia: A Political Officer's Diary* (London: Oxford University Press, 1941), 39-42; Longhurst, *Adventure in Oil,* 30-32.

5. Wilson, *SW. Persia,* 42.

داده» ولی ادعا کردند که «هیچ دلیلی برای سر بر تافتن از روشی که ما در نامهٔ بیستم ماه مه خود اخذ کرده‌ایم...»[۶] وجود ندارد. این روش به طور ساده تکرار همان ضمانت‌هایی بود که قبلاً اعطا شده بود.

اگرچه، با وجود تنفر آشکار وزیر خارجهٔ هند از «هر چیزی که شبیه بسط و توسعهٔ کشور تحت‌الحمایه، منطقهٔ نفوذ و هر چیزی که دارای حال و هوای نظامی باشد»[۷] و به رغم کنار گذاشتن طرح مورد علاقهٔ لرد فیشر مبنی بر تبدیل نیروی دریایی به یک نیروی نفتی از سوی دولت[۸]، نفت به طور اجتناب‌ناپذیری لندن را به داشتن روابط نزدیک‌تر با شیخ خزعل واداشت.

سندیکای نفت اقدامات خود را در هفتم ژوئن ۱۹۰۸، هنگامی که رینولدز از سر پرسی کاکس خواست تا از شیخ زمین‌های آبادان، جزیره‌ای بزرگ در اروندرود که به سمت جنوب دهانهٔ کارون امتداد دارد، بگیرد، آغاز کرد. از این زمین به عنوان پایگاهی به منظور ذخیرهٔ نفت و بعدها برای پالایش قرار بود استفاده شود. رینولدز با سادگی درخواست کرد که زمین از سوی طرف سوم گرفته شود تا نام سندیکا به میان نیاید و شیخ خزعل نتواند قیمت‌ها را بالا ببرد. نایب‌السلطنه، لرد منتو، درخواست رینولدز را به عنوان فرصتی برای اشاره به نظر کاکس «ضمانت‌هایی که باید به شیخ داده شود و شرایط ناشی از آن، ممکن است متأثر از این موضوع باشد که ما به زودی به حسن نیت و همکاری شیخ در این زمینه نیاز خواهیم داشت»[۹] استفاده کرد.

مورلی دلیلی بر تعدیل عقیدهٔ قبلی خود نیافت، اما، شاید با اصرار سِر آرتور گادلی، معاون دائمی و غیرلیبرال وی فکر کرد که با توجه به درخواست‌های سندیکا باید به موضوع رسیدگی کرد. این کاری بود که وزارت خارجه در نامه‌اش به جی. آر. پریس، کنسول قبلی دولت فخیمه در اصفهان و نمایندهٔ فعلی سندیکای امتیازات، انجام داده

---

6. Minute, F. O., July 23, 1908, on I.O. to F. O., July 22, 1908, F. O. 371/502.

7. M. N. Das, *India under Morley and Minto, Politics behind Revolution, Repression and Reforms* (London: George Allen and Unwin, 1964), 64; Stanley A. Walpert, *Morley and India, 1906-1910* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1967), 42.

8. Elwell-Sutton, *Persian Oil,* 18.

9. Lieutenant D. L. R. Lorimer, Vice Consul at Ahwaz, to Major Percy Z. Cox, British Resident at Bushihr, Demi-Official, Ahwaz, July 8, 1908, F. O. 371/715; Government of India to John Morley, Secretary of State for India, Tel. (P), July 27, 1908, F. O. 371/497.

بود.[۱۰]

در هر صورت، پریس به پیشنهاد مستور دولت انگلیس برای همکاری واکنشی نشان نداد و به کوشش‌های ناپختهٔ خود برای به‌دست آوردن محرمانهٔ زمین در آبادان ادامه داد. لوریمر تلاش برای «فریب شیخ» را «بچگانه و مزخرف» خواند:

> همیشه در هر مورد به این شکل بوده است، زیرا غیر از سندیکا کسی دیگر نمی‌تواند خریدار باشد و شیخ خزعل هیچگاه تا اطلاع یافتن از علت خرید آن را نخواهد فروخت و ضمانتی خواهد خواست که دولت ایران هیچ گونه اعتراضی نداشته باشد. برای اطمینان بیشتر، آن‌ها مخفی نگه داشتن اعزام یک نماینده از برمه برای آزمایش زمین را نیز سمبل‌کاری خواهند نمود. کمترین شکی وجود ندارد که شیخ و حاج‌رئیس منتظر شروع مذاکرات می‌باشند.[۱۱]

رینولدز بار دیگر از لوریمر خواست، تا کاکس در مذاکرات مطرح شده با شیخ یاری‌اش کند. در لندن پریس مخفی‌کاری گذشتهٔ خود را رها کرده و از وزارت هند نیز همین درخواست را نمود، در حالی‌که کاکس به لوریمر دستور داد تا به رینولدز اطلاع دهد که مذاکرات طرف سوم «حتی اگر به مصلحت باشد که با آن‌ها یکسان تلقی شوم، کاملاً بیهوده خواهد بود، شیخ گوش به‌زنگ و مراقب است. تا آن جا که بدنهٔ شترمرغ را حتی اگر سر پرنده خوب چال شده باشد، تشخیص می‌دهد.»[۱۲]

کاکس، با اعتقاد بر این موضوع که موقعیت بریتانیا در خوزستان بیشتر بر پایهٔ بی‌دوام پرستیژ شخصی و صداقت نمایندگان اعلیحضرت قرار دارد به سختی می‌توانست شهرت خود را با مشارکت در معامله‌ای مشکوک بی‌اعتبار سازد.

کاکس ادامه داد:

---

10. I. O. to F. O., August 1, 1908, F. O. 371/497; F. O. to J. Preece, July 30, 1908, F. O. 371/497.
11. Minute, F. O., February 23, 1909, on Preece to F. O., London, February 22, 1909, F. O. 371/715; Lorimer to Cox, Demi-official, Ahwaz, February 15, 1909, F. O. 371/715.
12. George B. Reynolds to Lorimer, Muhammarah, February 14, 1909, F. O. 371/715; Preece to F. O., London, February 23, 371/715; Cox to Lorimer, Demi-ojjicial, Bushihr, March?, 1910, F. O. 371/715.

> من فکر می‌کنم سندیکا باید ضرورت مذاکرات مستقیم با شیخ را دریابد و در زمان آن بر زیرکی و فراست نماینده‌شان و کمک دیپلماتیک ما در مواقع ضروری تکیه کند. در چنین دوران بحرانی مانند عصر حاضر ممکن است چنین برداشت نمود که شیخ در وهله اول بسیار خوشحال است که دولت انگلیس منافع به‌دست آمده واقعی را در قلمرو او ایجاد می‌کند، و این غریزه خویشتن‌داری او را در رابطه با این مسئله منطقی خواهد نمود.[۱۳]

در اواخر ماه مارس، کاکس مأمور شد تا سندیکای امتیازات را در مذاکراتش با شیخ یاری کند. با پافشاری وی، همراه با همکاری و حمایت بارکلی، وزیر مختار انگلیس در تهران، سندیکا از عقیده‌اش مبنی بر به‌دست آوردن زمین به طور مخفی و از طریق طرف سوم دست کشید.[۱۴]

در ۱۴ آوریل، سندیکای امتیازات به رینولدز تلگراف زد تا مذاکرات مستقیم را با شیخ آغاز کند. در روز بیستم، وی مذاکره مقدماتی را با حاجی رئیس، که با بی‌شرمی تمام به خاطر خدماتش درخواست ۱۰۰۰ پوند را کرده و حق خرید جنس به میزان ۱۰۰۰ پوند دیگر را نیز درخواست نمود، آغاز کرد. رینولدز توصیه نمود که شرکت موافقت کند، و آن‌ها نیز موافقت نمودند.[۱۵]

در همان دوران، سندیکای امتیازات در ۱۳ آوریل، شرکت نفت بختیاری را در لندن تشکیل داد. در همان روز نیز شرکت نفت ایران و انگلیس با سرمایهٔ ۲,۰۰۰,۰۰۰ پوند تأسیس شد. در پانزدهم، شرکت در مقابل خرید ۱,۰۰۰,۰۰۰ پوند سهام عادی و پرداخت ۳۸۰,۰۰۰ پوند به صورت نقد، تمام حقوق تضمین‌شده در امتیاز دارسی، شرکت نفت بختیاری، و نخستین شرکت استخراج و بهره‌برداری را به‌دست آورد. صاحبان واقعی قبلی‌ها باقی ماندند... شرکت نفت برمه، سندیکای امتیازات و لرد

13. Cox to Lorimer, Demi-official, Bushihr, March?, 1909, F. O. 371/715.

14. Louis Mallet to Sir Thomas Jackson, F. O., March 25, 1909, F. O. 371/715; Jackson to Mallet, London, March 26, 1909, F. O. 371/715.

15. Reynolds to Concessions Syndicate (Glasgow), Basrah, April 24, 1909, F. O. 371/715; Cox to Sir Edward Grey, Fereign Secretary, No. 9, Commercial, Bushihr, July 25, 1909, F. O. 371/715.

استراشکوما، که با پیشنهاد ستاد دریاسالاری به عنوان رئیس هیأت مدیره برگزیده شد.

سهام ممتاز، هنگامی که به بازار عرضه شد، جنبش عظیمی را به‌وجود آورد و در طول چند روز خواهان بسیاری یافت. روزی که سهام توسط شرکت نفت برمه و گلاسکو در معرض فروش قرار گرفت، مردم به طرف پیشخوان بانک یورش آورده و پس از چند لحظه در اثر ازدحام به هیچ‌وجه نمی‌شد که به داخل بانک رفت. در میان درخواست‌کنندگانی که فشار بسیاری می‌آوردند، لرد کشنر بود...[۱۶]

شرکت تازه‌تأسیس در کمک خواستن از وزارت خارجه برای مذاکره با شیخ، زمان را از دست نداد. وزارت خارجه نیز چنان موافق بود که حتی به تنظیم پیش‌نویس درخواست‌های رسمی شرکت برای کمک گرفتن از دولت و پیشنهادات شرکت به شیخ کمک می‌کرد.

وزارت خارجه امیدوار بود تا در مقابل دریافت امتیاز کارون از شیخ به وی وام پرداخت کند. هنگامی که خزانه‌داری این پروژه را رد نمود، به وزارت خارجه فشار وارد شد تا دنبال منابع خصوصی بگردد. کاکس شدیداً به خاطر وام فشار وارد می‌کرد، شیخ منافع اقتصادی آلمان‌ها را بزرگ کرد و مدعی شد که آن‌ها بر خزعل تسلط یافته‌اند. پس از چند اشارهٔ آرام در مسیر صحیح، شرکت نفت وامی به مبلغ ۵ تا ۶ هزار پوند از طریق دولت با ۶٪ بهره و با این شرط که وی زمینی را که شرکت برای خط لوله و پالایش می‌خواست کاملاً اجاره دهد، به خزعل پیشنهاد کرد.

به کاکس دستور داده شد به شیخ بگوید اگر وی با شرایط شرکت نفت موافقت کند و امتیاز آبیاری را نیز به یک شرکت انگلیسی واگذار کند، دولت با وام موافقت خواهد کرد. شرکت متن تلگراف را تأیید کرد.[۱۷]

در ماه مه هنگام مذاکرات مقدماتی با کاکس، خزعل خاطرنشان ساخت که ۵ تا ۶ هزار کافی نیست و درخواست کرد که مبلغ وام را به ۱۰,۰۰۰ پوند افزایش دهند. کاکس این تغییر را به لندن توصیه کرد.

---

16. Elwell-Sutton, *Persian Oil,* 19-20; Longhurst, *Adventure in Oil,* 35-36.

17. C. W. Wallace, Vice Chairman, Anglo-Persian Oil Company, to F. O., London, April 28, 1909, F. O. 371/715; Wallace to F. O., London, April 28, 1909, F. O. 371/715; Grey to Sir Gerald Barclay, British Minister to Persia, Tel. No. 211, F. O., April 28, 1909, F. O. 371/715.

در همان زمان، کاکس پاسخ اولیه شیخ به درخواست‌های شرکت نفت را به لندن انتقال داد. [واگذاری] زمین هیچ‌گونه مشکلی نداشت. اجارهٔ سالانه هزار پوند بود که از دیدگاه کاکس غیرمعقول نبود. با توجه به این که بختیاری‌ها به خاطر احداث ۳۰ مایل خط لوله در قلمروشان هزار پوند دریافت می‌کردند (در قلمرو شیخ این مسیر بیش از ۱۰۰ مایل بود) و این که تخمین رینولدز برای این امر سالانه ۲۰۰۰ پوند بود اما کاکس بالاجبار شیخ را از «الطاف و حمایت‌های بسیاری که درگذشته در حق او روا داشته شد و الزام وی به قدردانی از آن‌ها» آگاه ساخت.[۱۸]

خزعل ظاهراً تسلیم شد، و با توجه به تجربیات آن‌ها با بختیاری‌ها، شرایطی بهتر از آن که آن‌ها توقع داشتند به شرکت نفت اعطا کرد. اما نکته قابل توجه آن است که خزعل پیشنهادات خود را با شروط ذیل تقدیم کرد:

> یکم. پس از خاتمهٔ حق امتیاز، تمامی ساختمان‌ها، کارگاه‌ها و دستگاه‌هایی که در محدودهٔ زمین تحت اجاره سوار شده‌اند، مایملک شیخ شوند.
>
> دوم. مسئولان شرکت در امور قبایل دخالت نکرده و یا بدون اطلاع و آگاهی وی آن‌ها را به‌کار نگمارند.
>
> سوم. گنج‌های مکشوفه کاملاً به شیخ تعلق دارند.
>
> چهارم. اگر قرار باشد پس از انقضاء مدت حق امتیاز، شرکت آن را دوباره تجدید کند، شرکت باید زمین‌ها، ساختمان‌ها و غیره را از شیخ و نسل‌های بعدیش به شرط رضایت آن‌ها اجاره کند.[۱۹]

شرط اول بزرگ‌ترین مانع بود. ماده پانزدهم امتیاز نفت می‌گوید:

> هنگام انقضاء شرایط امتیاز حاضر تمامی مواد، ساختمان‌ها و ماشین‌آلاتی که قبلاً به‌وسیلهٔ شرکت به منظور استخراج و بهره‌برداری صنعتی آن استفاده می‌شد، به تملیک دولت مذکور درآمده و شرکت حق

18. Cox to Grey, Tel. No. 487, Bushihr, May 18, 1909, F. O. 371/715.
19. Cox to Grey, Tel. No. 486, Bushihr, May 18, 1909, F. O. 371/715.

هیچ گونه ادعای غرامت را در این رابطه نخواهد داشت.[۲۰]

بر اساس گزارش ویلسون، فرماندهٔ گارد محافظت و بعدها کنسول در محمّره و طرف مورد اعتماد شیخ، خزعل پیشاپیش از آن که شرکت احتمالاً تمام منافع دیگر را ـ خواه بازرگانی و غیره ـ تحت‌الشعاع قرار دهد و حتماً باعث شود که دولت ایران به دنبال گسترش حکمروایی در هر گوشه خوزستان باشد، مشکل داشت. ماده ۱۵ به دولت ایران فرصت کامل را خواهد داد. امضای این قرارداد با شرکت بدون حداکثر تضمین ممکن از طرف دولت انگلیس برای موقعیت نیمه‌مستقل شیخ محمّره خودکشی خواهد بود.[۲۱]

کاکس، با فرض این که برای شرکت این امکان وجود دارد که شرط اول شیخ را بپذیرد، پیشنهاد کرد «شاید برای ما لازم نباشد بر روی مسئله‌ای میان شیخ و دولت ایران استثناء قائل شده و یا به داوری بنشینیم مگر این که از روی آن مسئله پنجاه سال گذشته باشد.»[۲۲]

اما، شرکت، با ماده اول موافقت نکرده و اظهار داشت «تمامی کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم این است که در پایان مدت اجاره، ماشین‌آلات، طرح و ساختمان‌ها را بر جای بگذاریم و در نتیجه شیخ و دولت ایران را به حال خود بگذاریم که موضوع مالکیت را میان خودشان حل کنند.»[۲۳]

اولین واکنش وزارت خارجه این بود که شیخ باید از دولت ایران یک امتیاز بگیرد که در آن مایملک شرکت نفت پس از انقضاء مدت انحصار به وی برگشت داده شود. این عقیدهٔ مضحک پس از اندکی دور انداخته شد. پس از مشاوره با شرکت نفت، وزارت خارجه تصمیم گرفت اعلام کند که حق برگشت به دولت ایران تعلق دارد، و امیدوار بود تا بر خزعل فشار بیاورد تا تسلیم مادهٔ چهار شود و برای حفظ خودش از گسترده کردن امتیاز به صاحبان فعلی‌اش حمایت کند.

کاکس در مقام مخالفت با این راهکار هشدار داد «اگر این حرف را سران قبایل و شیخ بشنوند، حتماً منقلب خواهند شد.» وی فکر کرد بهتر است به شیخ توصیه شود «تا تعهد

20. Wallace to F. O., London, May 27, 1909, F. O. 371/715.
21. Wilson, *SW. Persia,* 91-92.
22. Cox to Grey, Tel. No. 486, Bushihr, May 18, 1909, F. O. 371/715.
23. Wallace to F. O., London, May 27, 1909, F. O. 371/715.

شرکت برای باقی گذاردن و ترک ساختمان‌ها موافقت کند، و موضوع را در زمان خودش با دولت ایران حل کند.»[۲۴]

این موضوع مورد توافق طرفین در لندن قرار گرفت و به جز مسئلهٔ شروط، مابقی مسئله اجاره مورد تصویب شرکت و دولت فخیمه قرار گرفت. به لوید، نمایندهٔ شرکت که قرار شد جای رینولدز تندخو را بگیرد، اختیارات کامل داده شد تا هنگامی که وقفه‌ای در کارها پدید آمد «مسئله را در محل مورد حل و فصل قرار دهد.»[۲۵]

کاکس هنوز تا آن اندازه اطمینان نداشت که خزعل و حاجی رئیس با پیشنهادات شرکت مبنی بر برگرداندن موافقت کنند. اما گری، که طبق پیشنهادات بارکلی عمل می‌کرد، به کاکس اختیار داد تا به شیخ ضمانت دهد که «اگر زمانی برسد که دولت ایران ادعای تملیک ساختمان و غیره روی زمین‌های استیجاری را کند، دولت فخیمهٔ انگلیس به او کمک خواهد نمود تا به یک توافق رضایت‌بخش نائل شود.»[۲۶]

این تضمینی بود که کاکس منتظر آن بود. در ۷ ژوئیه ۱۹۰۹، نمایندگی بریتانیا در بوشهر به اهواز رفت تا مذاکرات نهایی با شیخ را آغاز کند. مک‌دوال، ویلسون (که جای مک‌دوال را به عنوان کنسول محمره گرفته بود) و لوید، نماینده مدیریت شرکت، به کاکس کمک می‌کردند. مذاکرات... که چند روز طول کشید...، دربارهٔ محور خواسته‌های شیخ مبنی بر موارد زیر بود:

۱. در پایان دورهٔ اصلی امتیاز شرکت، مالکیت زمین‌ها و ساختمان‌ها باید به وی یا ورثه‌اش منتقل گردد. در زمان تجدید قرارداد یا ادامهٔ آن، تمامی مایملک را شرکت از وی اجاره خواهد نمود.

۲. «جایگزینی کلمات پسران و اولاد از نسل موروثی» به جای کلمات «ورثه و بازماندگان» هم در مقدمه و هم در مادهٔ ۱۸. (در این‌جا خزعل تلاش می‌کرد تا تضمین سلسله‌ای کسب کند، با این کار می‌خواست برای

24. Minute, F. O., on Wallace to F. O., London, May 27, 1909, F. O. 371/715; Cox to Grey, Tel. No. 571, Bushihr, June 9, 1909, F. O. 371/715.

25. F. O. (Louis Mallet) to Cox, No. 1, Confidential, June 12, 1909, F. O. 371/715.

26. Cox to Barclay, Tel. No. 620, Bushihr, June 19, 1909, F. O. 371/715; Barclay to Grey, Tel. No. 460, Gulahek, June 11, 1909, F. O. 371/715; Grey to Barclay, Tel. No. 312, F. O., June 24, 1909, F. O. 371/715.

موافقت نفتی، بر وزارت خارجه فشار وارد آورد.)

۳. در مواقعی که حق امتیاز تجدید نشود، زمین، ساختمان‌ها، دستگاه‌ها و غیره باید در پایان انقضای امتیاز فعلی به وی برگشت داده شود.

در جلسات خصوصی، که نمایندهٔ شرکت، در آن‌ها شرکت نمی‌کرد، کاکس قادر بود تا شیخ را وادار سازد که به جای خواستهٔ اولش، حق مالکیت قانونی، با افزایش اساسی اجاره در زمان انقضاء امتیاز موافقت کند.

در خصوص خواستهٔ دوم، کاکس تلاش کرد تا شیخ را قانع سازد که از آن جایی که موضوع مسئولیتش مربوط به هند و لندن می‌باشد و از آن جایی که این موضوعی «کاملاً سیاسی» است، این خواسته در موافقت‌نامهٔ «صرفاً بازرگانی» جایی ندارد.

اما خواستهٔ سوم موضوع بسیار مشکلی بود، همان‌گونه که کاکس نوشت:

در آغاز، شیخ خزعل رفتاری را در پیش گرفت که من بیم آن را داشتم؛ و بر این موضوع که مالکیت ساختمان‌ها به «شیخ یا نسل‌های موروثی وی» یا چیزی با همین معنی منتقل شود، پافشاری می‌کرد. او در این خصوص بسیار حساسیت داشت و دربارهٔ آن ساعت‌ها بحث و جدل می‌کرد. یادآوری این مطلب به وی که ساختمان‌ها تخلیه شده و به جا خواهند ماند بی‌فایده بود. او می‌داند، دولت ایران در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند ساختمان‌ها را بگیرد یا نه، یا این که این موافقت فعلی روزگاری توسط دولت ایران رؤیت خواهد شد، صرفنظر از این حقیقت که شرکت اصلاً قادر به الحاق ماده‌ای نیست که وی خواستار آن است، حتی اگر قادر بود، سخت کوته‌نظرانه خواهد بود که چنین ماده‌ای را به موافقت‌نامه الحاق کند به ویژه آنکه دولت ایران در همان لحظه آن را رد خواهد کرد. شیخ متقاعد نشد و گفت که موضوع را هر چه زودتر در پرده ابهام قرار داده و ترجیح می‌دهد که ماده الحاق گردد و بگذارم که دولت ایران آن را الان دیده و هر کاری خواست بکند. البته من صحبتش را جدی نگرفتم و گفتم که اگر وی نمی‌تواند این دیدگاه را تغییر دهد، ما می‌توانیم موضوع را به

یک جلسهٔ خصوصی دیگر واگذار کنیم.

در آخرین جلسه، هنگامی که پذیرفتم تضمین مستقلی دربارهٔ شروطی که رونوشتش را نیز ضمیمه کرده‌ام به وی ارائه دهم و تهدیداتی که اینک به آن‌ها اشاره خواهم کرد، او از خواسته‌اش صرف‌نظر کرد. او را نمی‌توان با کلام مبهم منصرف ساخت و موافقت نهایی وی این بود که تا زمانی که به‌طور اصولی ضمانت نشده باشد، اجازه نخواهد داد که شرکت، ساختمان‌های خود را عَلَم کند، بلکه خود وی این کار را خواهد کرد. این قرار آخری مورد رضایت شرکت نخواهد بود. آقای لوید به من اطلاع داد که وی بر اساس اختیاراتش با هیچ یک از این موارد نمی‌تواند موافقت کند. اما چنین به نظر رسید که وجود یک چنین بدیل آشکاری، چه به کار گرفته شود یا نه، می‌تواند جواب کافی به ادعای دولت ایران دربارهٔ ساختمان‌ها را بدهد. به علاوه، اگر هر گاه هر گونه مشکلی در آیندهٔ نزدیک به خاطر حکومت مشروطه در تهران بروز کند موضوع ساده‌ای خواهد بود که بر اساس وضعیت در موافقت‌نامه اصلاح و تجدیدنظر صورت پذیرد.

برای انجام این کار لازم است که موافقت‌نامه را به طور غیرقطعی جمع‌بندی نمود.

اهرم نهایی که به نظر می‌رسید معیار تمام این موضوعات را تغییر دهد، نظارت و یا تهدید بود، که برای من به خاطر مفاد دستورات آن‌ها واضح بود که دولت فخیمه مشتاق کمک به شرکت در این موضوع بوده و قصدش این بود که موافقت‌نامه باید بدون نقص و بدون از کار بازماندن در ملاقات حاضر امضا شده و این که اگر من به آن‌ها اطلاع می‌دادم که شیخ برخورد منطقی ندارد، بسیار ناراحت می‌شدند. من در توضیح خود افزودم که اگر پس از این که امتیاز به‌وسیلهٔ شرکت پذیرفته شد ولی او آن را تکمیل نکند، شرکت فکر خواهد نمود که دیگر ناامیدکننده است تا با وی روراست برخورد کند و شانس، خود را برای ارتباط مستقیم با دولت ایران امتحان کرده و به سادگی به دولت خبر خواهد داد که آن‌ها طبق شروط امتیازشان نیاز به یک زمین کشت‌نشده در آبادان دارند، و انتظار

خواهند داشت که یا دولت مرکزی آن را به آن‌ها واگذار کرده و یا به حاکمشان در محمّره دستور خواهند داد تا این کار را انجام دهد.[۲۷]

شیخ موافقت‌نامه را امضا کرد.

موافقت‌نامهٔ آبادان برای کاکس موفقیت شخصی بزرگی بود. دولت فخیمه و شرکت نفت از وی به طور رسمی تشکر کردند. این موفقیت برای نماینده مقیم انگلستان بیشتر از آن چه که احزاب در لندن می‌توانستند درک کنند، ارزشمند بود.

وزارت خارجه از نزدیک با شرکت نفت ایران و انگلیس کار می‌کرد و تمام کوشش خود را به کار برد تا شرکت به اهدافش برسد. حتی نامه‌ها و مکاتبات شرکت را ویرایش و ارسال می‌کرد. کاکس، هنگامی که به خزعل خاطرنشان ساخت که دولت بریتانیا می‌خواهد شرکت، پالایشگاه خود را افتتاح کند درست فکر می‌کرد. اما در عین حال، زمینه‌هایی برای این باور وجود داشت که کاکس به خاطر شیخ محمّره نیز با همان توان عمل کرده بود.

این تصور تا حدودی مبتنی بر اسناد وزارت خارجه و چکیده‌ها و برداشت‌هایی از نامه‌ها و یادداشت‌های ای. تی. ویلسون (جنوب غربی ایران - یادداشت‌های یک افسر سیاسی) قرار داشت. ویلسون می‌نویسد که کاکس در ماه مه ۱۹۰۹ به محمّره آمد تا دربارهٔ موافقت‌نامهٔ نفت با شیخ مذاکره کند. ویلسون از مسجدسلیمان فراخوانده شده بود تا به عنوان «مأمور رمز و منشی ماشین‌نویس» عمل کند و او این کار را به مدت یک هفتهٔ تمام انجام داد. بر اساس گزارش ویلسون، در همین مذاکرات ماه مه بود که کاکس خزعل را از ضمانت دولت انگلیس «که ما با نهایت قدرت خود برای حفظ حقوق متعارف و موروثی وی و مایملکش در ایران کمک خواهیم کرد» مطمئن ساخته و این کار را «برای ورثه و جانشینانش» نیز تضمین کرد و بنابراین شیخ موافقت کرد تا زمین را «بر اساس این تفاهم که هنگام انقضاء امتیاز، به او برگشت داده شود» به شرکت بفروشد.[۲۸] اگرچه مذاکراتی که کاکس در یادداشت مورخ ۲۵ ژوئیه با جزئیات آورده در ماه ژوئیه وقوع یافته است. در این زمان، تضمین آن چنان محکم نبوده و شیخ نیز در شرط برگشت

27. Cox to Grey, No. 9, Commercial, Bushihr, July 25, 1909, F. O. 371/715.
28. Wilson, *SW. Persia,* 93.

ذی‌نفع نبوده است. در حقیقت، مذاکرات ژوئیه تا حد زیادی مربوط به شکستن پافشاری شیخ بر روی چنین شرطی بود.

پس، مذاکرات ماه مه چه بوده است؟ در حقیقت دیداری بوده میان کاکس و خزعل تا دربارهٔ موضوعات گسترده‌تر سیاسی نظیر ضمانت‌نامه، تضمین وام، امتیاز آبیاری و مناسبات طرفین دربارهٔ انقلاب ایران، همچنین مذاکرات با شرکت نفت، کاملاً بحث شود. نتایج این دیدار تا جایی‌که به مذاکرات نفت مربوط می‌شود، موافقت اولیه میان کاکس و خزعل بود که در تلگراف ۱۸ مه که خزعل چهار شرط را بیان کرد، تجسم یافته بود.

پس از این، کاکس به مدت دو ماه به بوشهر برگشت و با مسئولان بی‌تاب بر سر این موضوع مذاکره نمود و پس از دستیابی به شرایطی که دست‌کم یک موافقت ابتدایی بود، در ماه ژوئیه نزد شیخ بازگشت. در این زمان، کاکس شرایط اصلاح‌شدهٔ لندن را تقدیم نمود و خزعل را ناگزیر به موافقت با ضمانتی مشابه ولی ضعیف‌تر متقاعد کرد. ضمانت ۱۶ ژوئیه (که در کنار موافقت نهایی نفت بوده ولی بخشی از آن تلقی نمی‌شد) بدین شرح می‌باشد:

> عطف به مادهٔ ۸ موافقت‌نامه که امروز، ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹، بین عالیجناب و شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد گردید، افتخار دارم به شما اطمینان دهم هنگامی که دورهٔ امتیاز منقضی شد، در صورت ادعای دولت ایران مبنی بر تصاحب ساختمان‌هایی که توسط شرکت مذکور بنا گردیده است، دولت بریتانیا، از طریق انجام تنظیماتی به شما کمک خواهد کرد تا ساختمان‌های مذکور تحت مالکیت شما قرار گیرد.[۲۹]

این ضمانت، البته نسبت به آنچه که ویلسون به یاد می‌آورد «هنگام انقضای مهلت انحصار، به شیخ برگردانده خواهد شد» بسیار ضعیف‌تر بود و در حقیقت، تضمین مفصل واقعی (که جزئیات آن در بخش بعدی خواهد آمد) با تضمین قدرتمندی که ویلسون به یاد می‌آورد: مثلاً، این که انگلیس «با تمام قدرتش به او کمک خواهد کرد»

29. Cox to Grey, No. 9, Commercial, Bushihr, July 25, 1909, F. O. 371/715.

یکسان نبود.[۳۰]

خزعل آشکارا فهمید که اهمیت موافقت‌نامهٔ آبادان برای دولت بریتانیا بـه وی ایـن فرصت استثنایی را داده است که تضمین و تأمین مایملک را آن طور که خود در نظر دارد به‌دست آورد. زیرا کاکس گفته بود برای این که شیخ را وادار به امضای موافقت‌نامه کنیم باید متوسل به تهدید شویم. اگر واقعاً کاکس به طور غیررسمی و خصوصی به خزعل تضمینی داده باشد که وی خواستار آن است (و ویلسون نیز به یاد می‌آورد)، بسیار جای تعجب است.

کاکس دریافت برای دولت لندن امکان آن را فراهم کرده است که امتیازات بیشتری از آن چه در آن زمان کسب می‌کرد، به‌دست آورد. باید اذعان داشت ما شواهدی داریم که نشان می‌دهد، کاکس از آن دسته از مردان نبوده که موضوعی را تا مرحله نهایی بکشاند مگر این که مورد بی‌نقص و عیبی داشته باشد. بـنابرایـن وی در مـقابل تـهدید خـزعل «بگذار دولت ایران هر کاری از دستش برمی‌آید انجام دهد» را با تهدید خودش «بگذار دولت ایران خود زمین‌ها را به شرکت نفت داده یا این کار را به نماینده‌اش در مـحمّره محول کند»، برگرداند. هر دو تهدید ترسناک بود، اما از نظر کاکس آن‌ها فقط نشان‌دهندهٔ پیشرفت دیگری در سیاست بلندمدت توسعه انگلیسی-هندی در خوزستان بودند. از نظر خزعل آن‌ها مبارزه‌ای برای خودمختاری اعراب و موقعیت مستقل خـودش بـود. هرچند خزعل شانس کمی برای پیروزی داشت و هر دو نفر این را می‌دانستند. شـاید برای تلطیف تلخی تحقیر خزعل، همان‌گونه که ویلسون تصور می‌کند، کاکس ممکن بوده تا به طور سری دستورات خود را پیش برده و دوباره «تضمین» موافقت‌نامهٔ مقدماتی ماه مه را تصریح کرده باشد.

به هر حال، با موافقت‌نامه‌ای که امضا شد، فقط به طور فرمالیته بزرگان قبایل نیز باید آن را تصویب می‌کردند. ویلسون در ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹ بدون وقوع رویدادی، به جز این که شیخ مبارک کویتی در معرض عموم خزعل را به خاطر این که قبل از تشکیل شـورای قبیله‌ای چنین موافقت‌نامهٔ ناراضی‌کننده‌ای را امضا کرده، سرزنش نـمود، امکـان آن را فراهم کُرد. در همان شب ویلسون ۱۶/۵۰۰ پوند به صورت سکّهٔ طلا به عـنوان وام و

30. Wilson, *SW. Persia,* 93.

اجارهٔ دهسالهٔ شرکت به حاج رئیس داد. حاج رئیس نیز به عنوان این که در این جعبه‌ها «فشنگ» می‌باشد، به کارگران کشتی‌اش گفت که باید این موضوع را مخفی نگه دارند.[۳۱]

از آن پس، با یک مورد استثناء، مناسبات شیخ با شرکت نفت تا جنگ جهانی اول کمابیش روال عادی داشت. مسایلی دربارهٔ درآمد کم محافظان، مطرح بود که طبق مفاد موافقت‌نامه شیخ باید استخدام کرده و شرکت باید حقوق آن‌ها را پرداخت می‌کرد. همچنین مشکلاتی دربارهٔ به کار گرفتن کارگران محلی، که باید توسط شیخ تصویب می‌گردید وجود داشت.[۳۲]

تنها استثناء در این سیستمِ دارای مشکلات نسبتاً کمتر مسئله‌ای بود، که ابتدا در ماه ژوئن ۱۹۱۰ اتفاق افتاد و آن هنگامی بود که شرکت تصمیم گرفت که دکل‌های باقیمانده در مامتین* را جمع‌آوری کرده و آن‌ها را در منطقهٔ شیخ خزعل نزدیک اهواز برافرازد.

مدیریت شرکت نفت ایران و انگلیس از موقعیت خود در بختیاری ناراضی بودند. پولی که آن‌ها به خاطر اجاره، محافظین و امتیاز نفتی به خان‌ها پرداخت می‌کردند در نظر آن‌ها «باج سبیل» بود. آن‌ها اعلام کردند که پول خوب و سهام باارزشی به دولت ایران بابت حق استخراج نفت ایران پرداخت می‌کنند و پرداخت پول به بختیاری‌ها بابت خدماتی که دولت ایران می‌بایست آن را به صورت رایگان انجام دهد تحمل‌ناپذیر و بدتر از آن، ناگوار است. حرکت دادن پایگاه به نزدیک اهواز عمدتاً به خاطر آن بود تا «به بختیاری‌ها نشان دهد که آن‌ها با یک دست بیش از یک هندوانه نمی‌توانند بردارند.»[۳۳]

همان‌گونه که ویلسون به شرکت گفت، مشکل واقعی این بود که شیخ بیش از حد آگاه

---

31. Lieutenant A. T. Wilson, Acting Consul, Muhammarah, to Cox, No. 70, Muhammarah, July 31, 1909, F. O. 371/715; Wilson to Cox, Demi-Official, Muhammarah, August 15, 1909, F. O. 371/715; Wilson to Cox, Confidential, Muhammarah, July 31, 1909, F. O. 371/715.

۳۲. در کل، با شیخ دربارهٔ به‌کارگیری کارگران ایرانی و افراد قبایل بختیاری برای کار کردن در پالایشگاه آبادان مخالفت شد، در حقیقت تعداد زیادی از این نوع کارگرها استخدام شدند. این کار به خاطر این بود که خزعل میل داشت، جمعیت اعراب در داخل قلمروش افزایش یابد. وی ترجیح می‌داد که تعداد افراد به‌کار گمارده‌شدهٔ محلی به حداقل برسد تا حداکثر کارگران از وی حمایت کنند. وی توصیه کرد که شرکت از اعراب بصره به کار بگمارد، اگرچه، شرکت اکثریت کارگران را از هند وارد کرد، به‌ویژه در سال‌های اول کارگران محلی و اعراب بصره دائماً میل به درگیری داشتند.

F. O. 460/3; Longhurst, *Adventure in Oil, Passim.*

*. Mamtayn.

33. Wilson to Cox, Muhammarah, June 8, 1910, F. O. 460/3.

بود، «که خان‌ها ۵۰۰۰ پوند گرفته و حدود ۳۰۰۰ پوند نیز سالانه به‌وسیلهٔ لاف‌زدن به شما و مخالفت با کار شما می‌گیرند. در حالی که او فقط ۶۵۰ پوند در ازای کمک به شما و انجام کارهای ممکن به منظور جلوگیری از مزاحمت‌ها می‌گیرد.»[۳۴]

خزعل به‌همان آسانی که پول خرج می‌کرد، به همان راحتی نیز آن را به دست می‌آورد، تصمیم گرفت که همانند خان‌ها حق نفت بگیرد. ۳٪ سود هر شرکتی که در منطقهٔ وی برای استخراج نفت تأسیس گردد. او نیز مانند آن‌ها توقع داشت که بابت زمین، چه دایر و چه بایر، به منظور احداث پایگاه‌های حفاری به وی پول پرداخت شود.

شرکت هم تصمیم گرفت تا دیگر «بیش از حد فروتن و تحلیل‌رفتنی» نباشد و بر آن شدند تا بر اساس موافقت‌نامه حقوقشان تحت امتیاز دارسی، که می‌گفت آن‌ها می‌توانند بر روی زمین‌های بایر بدون پرداخت هزینه حفاری کرده و دستگاه‌های خود را نصب کنند و فقط برای ارزش سطح زمین‌های دایر پول پرداخت کنند، عمل کنند، و اگر به طریقی شیخ از کار آن‌ها ممانعت کرد آن‌ها از طریق وزارت امور خارجه انگلیس در لندن موضوع را با دولت ایران در میان بگذارند.

کاکس و ویلسون، جانشینش در محمّره، جانب شیخ را گرفتند. آن‌ها به شرکت گفتند که توسل به تهران بی‌فایده خواهد بود، حکومت ایران فاقد قدرت است، در فساد و رشوه گرفتار شده و انقلاب آن را پاره‌پاره کرده است. مردان نفت باید به موقعیت محلی با دیدی واقع‌بینانه و عینی نگاه کنند. عملیات آن‌ها در محدودهٔ خزعل قرار داشت؛ اگر او دلسرد شود می‌تواند باعث وارد شدن ضرر و زیان جدی به آن‌ها شود. به علاوه آن‌ها به شرکت، این مطلب را فهماندند که دولت فخیمه منافع سیاسی خاصی در خوزستان دارد که ضرورت داشتن روابط دوستانه با شیخ را ایجاب می‌کند. دولت هندوستان یا، دقیق‌تر، «مکتب خلیج‌فارس» طرح‌های خاصی در خوزستان دارد که ممکن است با دخالت دولت‌های ایران و لندن دگرگون شود.

کاکس نامه‌ای به ویلسون نوشت که می‌بایست از طریق وی به دست نمایندهٔ محلی شرکت برسد:

نمی‌توانم از این فکر منصرف شوم که اگر شرکت، در رابطه با انجام

34. Wilson to Black, Manager A.P.O.C., Muhammarah, June 16, 1910, F. O. 460/3.

> عملیات حفاری که در نظر دارد، موضوع «حق منابع» را کـلاً و بـه طـور جدی در منطقهٔ محمّره عَلَم کـند، دولت فـخیمه بـه انـدازهٔ کـافی بـرای تصمیم‌گیری در مورد اتخاذ سیاست به زحمت خواهد افتاد و بـه نـظرم محتمل می‌رسد که در خصوص موضوع بزرگ‌تر، منافع انگلیس در جهت مخالف منافع شرکت قرار گیرد.
>
> منظورم این است که، به حال ما بسیار مفیدتر خواهد بود، که با توجه به موقعیت مستحکم خود در مناسباتمان با حاکم محمّره مدعی شویم که شیخ واقعاً از «حق منابع» در قلمرو خود منتفع شود که در آن صورت هر گونه استخراج مواد معدنی در آن منطقه، اگر ما نفوذ مسلط فعلی خود را حفظ کنیم، به آسانی تنها به دست انگلیس خواهد افتاد. این کار بهتر از آن است که بپذیریم دولت ایران حقوق مذکور را صاحب شود، کـه در ایـن حالت احتمال قرار دادن چند امـتیاز مـعدن در خـوزستان در دست یک قدرت خارجی وجود دارد، که دیگر نه مـا و نـه شـیخ نـمی‌توانـیم از آن جلوگیری کنیم.[۳۵]

وزارت خارجه، در حالی که به سمت موقعیت قانونی شرکت گرایش داشت با جنبهٔ عملی دیدگاه کاکس و ویلسون مبنی بر این که نه دولت و نه شرکت نمی‌توانند شیخ را از میان بردارند، موافقت کرد. راه‌حل آن‌ها این بود که با پیشنهاد شرکت برای پرداخت ۳٪ به شیخ و سپس کم کردن همان مقدار از حق مالکیت دولت ایران، موافقت کنند. در این حالت، شرکت برای نفت دو بار پول پرداخت نمی‌کرد.[۳۶] این «راه‌حل» را به طور موقتی رها کردند زیرا ممکن بود باعث ایجاد مشکلات بعدی میان شیخ و تهران شود... تهران ممکن بود از این که مذاکرات موافقت‌نامهٔ خوزستان بدون اطلاع رسمی و یا رضایت وی انجام شده منقلب شده باشد از این‌رو از شرکت خواسته شد تا عملیات در اهواز را به تأخیر بیاندازد و این کار در ژانویهٔ ۱۹۱۱ عملی شد.

در ماه مه ۱۹۱۳، موضوع دوباره در همان حد از پیشرفت مطرح شد. مذاکرات میان

35. Cox to Wilson, No. 3005, Muhammarah, November 6, 1910, F. O. 460/3; F. O. 460/3, *Passim;* F. O. 371/966, *Passim.*

36. Grey to Barclay, No. 201, F. O., December 19, 1910, F. O. 371/966.

شیخ و شرکت ادامه یافت. خزعل با ۲٪ سهم موافقت کرد. شرکت نفت ایران و انگلیس آرزو داشت تا از موافقت‌نامهٔ جدید به عنوان پایه‌ای استفاده کند که از طریق آن بتواند شکایت خود را به دولت ایران مطرح کند و سرگرد هاورث*، کنسول محمّره، می‌بایست فشار بسیاری را به‌کار برد تا شرکت را وادار سازد که اعلام کند، سهام شیخ بسیار بیشتر از حق مالکیت پرداخت‌شده به دولت مرکزی می‌باشد. اما عاقبت شرکت، در حالی که موضعش دربارهٔ «دو بار پرداخت نکردن بابت نفت» را ترک نکرده بود، تصمیم گرفت با شیخ در صلح زندگی کرده و تلویحاً با موقعیت نیمه‌مستقل او از دولت مرکزی موافقت کرد.

این تنظیمات راهگشای مذاکرات جدید ۱۹۱۴ شد، هنگامی که شرکت نفت ایران و انگلیس به طور ناگهانی گنجایش پالایشگاه آبادان را دو برابر کرد. زمین‌های اضافی بدون اصطکاک و یا مشکلی بر طبق شرایط موافقت‌نامهٔ قبلی از شیخ گرفته شد. البته بخشی از موافقت شیخ بی‌شک به خاطر این حقیقت بود که صاحب جدید پنجاه و یک درصد شرکت، دولت انگلیس بود.

در سال ۱۹۱۴ شرکت نفت سرمایه‌گذاری سنگینی بر روی خطوط و پالایشگاه خود نموده و نیاز به تزریق سرمایه جدید داشت. با اصرار وینستون چرچیل، فرماندهٔ کل فعال نیروی دریایی دولت انگلیس بیش از ۵۰٪ شرکت نفت ایران و انگلیس را برای تضمین تأمین نفت برای نیروی دریایی، که اکنون صددرصد نفت می‌سوزاندند، خریداری کرد تا آن را در دست انگلیس و تحت کنترل قرار دهد. مدیریت حقیقی شرکت، همان قبلی‌ها بودند. اگرچه به مقتضای موقعیت دو نمایندهٔ دولت با حق وتوی محدود در رابطه با مسایل استراتژیک، جزو هیأت مدیره شدند.[۳۷]

در نتیجه در اواخر جنگ جهانی اول، دولت انگلیس از طریق نمایندگی یک شرکت خصوصی منافع مستقیمی را در آیندهٔ خوزستان و شیخ محمّره به‌دست آورد. منطقه، سرمایه‌گذاری هنگفت انگلیس را به‌دست آورد، که کاکس و دیگر ترغیب‌کنندگان به

*. هاورث، سرگرد لیونل برکلی هال (Haworth, Major Lionel Berkeley Hall)، مسئول کنسولگری کرمان در ۱۹۰۵. کنسول کرمانشاه از یکم اکتبر ۱۹۰۶ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۰۹. کنسول خرمشهر از ۳۱ دسامبر ۱۹۱۰ تا ۲۵ مه ۱۹۱۴. کنسول کرمان از ۲۸ نوامبر ۱۹۲۲. سرکنسول مشهد از ۱۹ مارس ۱۹۲۴. سرکنسول بوشهر از یکم ژانویه ۱۹۲۷ تا یکم نوامبر ۱۹۲۸.(م)

37. F. O. 460/3, *Passim;* Broadhurst, *Adventure in Oil,* 50-53.

مدتی طولانی حامی آن بودند. وی خوب نتیجه‌گیری کرد که اکنون لندن هرگز نخواهد توانست محمّره را به حال خود رها کند.

پروژهٔ خط آهن و طرح آبیاری

همان‌گونه که دیده شد هم شیخ محمّره و هم مقامات انگلیسی در خوزستان در مسئله امتیازات بسیار علاقه نشان می‌دادند. شیخ به طرح کارون تحت سلطه انگلیس و یا پشتیبانی انگلیس برای خود علاقه داشت، زیرا فکر می‌کرد که افزایش حضور بریتانیا در حفظ موقعیت نیمه‌مستقل خود را در برابر دولت مرکزی و قدرت‌های خارجی گوناگون به وی کمک خواهد کرد. ابتدا لوریمر و سپس کاکس (و دولت هند) از این طرح به خاطر دلایل خزعل به علاوهٔ دلایل افزوده‌شده که حضور روزافزون انگلیس باعث می‌شود که وابستگی خزعل به انگلیس افزایش یافته و در نتیجه موجب خواهد شد که انگلیس کنترل دقیق‌تری بر روی این استان استراتژیک داشته باشد، پشتیبانی کردند.

اما، ظاهراً ملاحظات بین‌المللی این طرح را در سال ۱۹۰۷ در نطفه خفه کرد. دولت لیبرال در لندن از ترس شکست مذاکراتش با روسیه در رابطه با فیصله کلی موارد اختلاف سیاسی‌شان در خاورمیانه و خاور نزدیک، با یک طرح خالص انگلیسی مخالفت کرد. هم هند و هم شیخ خزعل فشار بین‌المللی را احساس کرده و مواضعشان را تغییر دادند. هندوستان به خاطر ریسک از دست دادن کنترل انحصاری خوزستان مخالفت با یک طرح مصالحه بین‌المللی را برگزید، در حالی که شیخ حزعل با هر گونه طرح آبیاری مخالفت کرد، زیرا از گسترش حکمروایی دولت ایران بر قلمرو خودش وحشت داشت. بنابراین پروژه به کناری نهاده شد.

هنوز دلایل اولیهٔ تقاضای شیخ و دولت هند برای یک امتیاز انگلیسی در خوزستان ادامه داشت. موقعیت سیاسی در ایران به طور یکنواختی رو به زوال گذاشته بود. هیاهوی نگران‌کنندهٔ ناآرامی‌های انقلابی در طول مرز امپراتوری عثمانی به گوش می‌رسید. فعالیت‌های بازرگانی آلمان در خلیج [فارس] و ایران و طرح خط آهن بغداد نگرانی انگلیس را به دنبال داشت؛ و به‌رغم موافقت‌نامهٔ انگلیس-روس، انگلیس‌ها و روس‌ها در ایران با لبخندی اجباری به یکدیگر خیره می‌شدند. بنابراین، تعجب‌آور نیست که موضوع انحصارات مجدداً رخ نمایان کند.

دو طرح بسیار مهمی که مدنظر بود، احیاء طرح آبیاری کارون و طرح خط‌آهن از محمّره تا خرّم‌آباد در لرستان بود. فقط امتیاز خط‌آهن به‌وسیلهٔ سرمایهٔ انگلیسی‌ها به‌دست آمده بود و هنوز راه نیفتاده بود. با این وجود، ازسرگیری مذاکرات دربارهٔ طرح‌های عقیم‌مانده کاملاً نشان‌دهندهٔ پیشرفت روابط میان انگلیس و شیخ محمّره در طول دوران سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۸ بود.

طرح کارون

با توجه به تاریخ گذشتهٔ پروژهٔ کارون، جای شگفتی نیست که خزعل، در اکتبر ۱۹۰۸، رضایت خود را برای به‌عهده گرفتن کارهای عظیم آبیاری در خوزستان ـ البته با حمایت مالی انگلیس ـ تکرار کرده است. شیخ امیدهای خود را با کنسول مک‌دوال در هنگام ملاقاتی که به نظر می‌رسید وی دوباره کوشش می‌کند تا یک انگلیسی بی‌تفاوت را به دادن اطمینان‌های بیشتر مجاب کند، در میان گذارد. طرح پروژهٔ آبیاری خود چیزی نبود که شیخ به دنبالش باشد بلکه این حمایت مالی بریتانیا بود که خزعل امید داشت تا به‌وسیلهٔ گرو گذاشتن زمینش آن را تأمین کند. شواهدی وجود دارد که خزعل یا حاج‌رئیس فکر می‌کردند که بریتانیای کبیر، با نفوذ مالی‌اش، هرگز اجازه نخواهد داد که عنوان خزعل و زمین‌هایش از طرف دولت ایران تهدید شود. اما، کاکس با آگاهی از این که پروژه به تازگی از طرف لندن مورد تأیید واقع شده، بر سر این پیشنهاد فشاری نمی‌آورد، بلکه فقط منتظر پیشرفت‌ها بود.[۳۸]

آن‌ها زیاد منتظر نماندند. یک ماه بعد سِر جی. بارکلی*، وزیر مختار انگلیس در تهران، به گری در وزارت خارجه تلگراف زد که یک سندیکای هلندی یک مهلت دو ساله را برای مذاکره بر سر طرح آبیاری کارون به‌دست آورده است. وزارت خارجه فوراً خط ارتباط را با این موضوع کامل کرد که مسئله در سال ۱۹۰۷ تصمیم‌گیری و به‌وسیلهٔ کمیتهٔ دفاع سلطنتی تأیید شده است که:

38. McDouall to Cox, No. 83, Confidential, Muhammarah, October 3, 1908, F. O. 460/1; McDouall to Cox, No. 102, Confidential, Muhammarah, December 12, 1908, F. O. 460/1; Cox to McDouall, Bushihr, December 15, 1908, F. O. 460/1.

*. بارکلی، سر جورج هد (Barclay, Sir George Head)، تولد ۲۳ مارس ۱۸۶۲، مرگ ۲۶ ژانویه ۱۹۲۱. فرستادهٔ ویژه و وزیرمختار در تهران از یکم سپتامبر ۱۹۰۸ تا ۲۳ مارس ۱۹۱۲.(م)

۱. برای اجتناب از مخالفت با خواست‌های شیخ محمّره.
۲. برای اجتناب از حمایت طرحی دارای منافع آلمان در جنوب غربی ایران.
۳. انگلیس تنها از طرحی حمایت خواهد کرد که مورد نظر شیخ محمّره باشد.[۳۹]

به ایرانیان هشدار داده شد که، در هماهنگی با هشدار ارائه شده از سوی اسپرینگ رایس در اکتبر ۱۹۰۶، انگلیس حق اعتراض به چنین طرحی را برای خود محفوظ می‌دارد.[۴۰]

دولت هند این فرصت را به‌دست آورد تا با احتیاط، پیشنهاداتی مبنی بر یک امتیاز انگلیسی و پروژهٔ محلی، که شیخ مسئولیت انجام آن را با پشتیبانی انگلیس به‌عهده بگیرد، مطرح کرد؛ حتی لرد مورلی، که نظرات ضداستعماری داشت، این امید را مطرح کرد که امتیاز باید لغو شده و موقعیت شیخ مورد محافظت قرار گیرد.

مورلی، در حالی که با امپریالیزم هند در خلیج مخالفت می‌کرد، با توسعهٔ آلمان در آن‌جا بیشتر مخالف بود. در نتیجه، وی دنباله‌رو سیاست‌های وزارت خارجه شد. نبایست به آلمان اجازه داده می‌شد که از طریق امتیاز هلند، جای پایی در خوزستان به‌دست آورد، زیرا پس از آن قادر می‌شد تا خور موسی را به عنوان پایانهٔ خط‌آهن بغداد به‌دست آورد، احتمالاتی که به هر قیمتی باید از آن اجتناب می‌شد.[۴۱] درهای کویت بر روی آلمان‌ها بسته بود. اما، با نادیده‌انگاشتن مرزهای سیاسی، خوزستان از نظر جغرافیایی ادامهٔ جلگه بین‌النهرین بوده و خط‌آهنی که از بغداد در امتداد شرقی ساحل دجله امتداد می‌یافت خیلی راحت و منطقی در خور موسی، یک بندر بالقوه با آب‌های عمیق که درست در بیرون محدودهٔ تنگ اروندرود واقع است، به پایان می‌رسد. بنابراین،

39. Barclay to Grey, Tel. No. 47, Tehran, January 18, 1909, F. O. 371/713 and Minute on same; Summary of Correspondence respecting the Reservations made by His Majesty's Government to the Dutch Government in regard to the Karun Irrigation Scheme, January 22, 1909, F. O. 371/713.
40. Grey to Barclay, Tel., F. O., January 21, 1909, F. O. 371/713.
41. Lord Minto, Viceroy of India, to Morley, Tel., January 26, 1909 and Minute, F. O., January 27, 1909, F. O. 371/713; I. O. to F. O., January 30, 1909, F. O. 371/713.

انگلیس دست به کار شد (که در بخش مذاکرات پروژه خط آهن محمّره-خرم‌آباد توضیح داده خواهد شد) تا این راه را بر آلمان‌ها مسدود کند.

در همین دوران، وزیر خارجه انگلیس تصمیم گرفت که «بهترین مسیری که ما می‌توانیم انتخاب کنیم، حمایت از شیخ، و هماهنگی میان اهداف او و منافع ما است.»[۴۲] بنا به درخواست بارکلی، خزعل از دیدگاه وی مطلع شد و مطابق انتظار پاسخ داد. اعراب طرفدار وی با هر گونه امتیازی که او در آن نباشد، مخالفت خواهند کرد. در حالی که وی فکر می‌کرد بهتر است که اصلاً هیچ طرح آبیاری وجود نداشته باشد، اگر قرار بر طرحی باشد وی طرحی را خواهد پذیرفت که پشتیبانی مالی انگلیس در ورای آن باشد. وی همچنین معتقد بود که ضرورت دارد انگلستان تلگرافی به تهران فرستاده و آن‌ها را از خطر اعطای امتیاز به خارجیان به خاطر آشوبی که ممکن بود اعراب به‌وجود آورند، برحذر دارد. این پیشنهاد آخر مورد موافقت بارکلی قرار نگرفت زیرا نمی‌خواست دولت ایران وارد معرکه شود.[۴۳] وی فکر می‌کرد که بهتر است امتیاز دولت هند از بین برود. گری به سفیر هلند گوشزد کرد که، انگلیس نمی‌تواند «از هیچ طرحی که از دیدگاه شیخ محمّره مصلحت نیست و به منافع آن‌ها در هر صورت زیان می‌رساند، حمایت کند.»[۴۴]

به هر حال، سندیکای هلند برای به‌دست آوردن حق امتیاز پیش افتاد. شروط پیش‌نویس آن‌ها هم‌زمان با کاکس، که آماده بیان پیشنهاد خزعل مبنی بر حق امتیاز خودش با پشتیبانی مالی انگلیس به دولت هند بود، با هم به کلکته رسید. پیشرفت هلندی‌ها، بیش از پیش «تعصب» کاکس را برانگیخت و باعث شد تا از انفعال دولت هند شکایت کند:

> دولت هندوستان دربارهٔ تمامی آنچه که ما می‌توانیم برای شیخ انجام دهیم، مشتاق است، ولی امروزه آن‌ها کاری که «خود می‌توانند» انجام دهند کمتر انجام داده و بیشتر کارها را واقعاً انجام نمی‌دهند.
>
> کاش می‌شد وزیر در این‌جا بود، همان گونه که من می‌خواستم، زیرا

42. Grey, Minute on Minto to Morley, January 26, 1909, F. O. 371/713.
43. Barclay to Grey, Tel., Tehran, February 4, 1909, F. O. 371/713.
44. Grey to Baron Gericke, Ambassador of the Netherlands to Great Britain, F. O., February 24, 1909, F. O. 371/713.

کمک بسیار خوبی بود. اگر وی شخصاً با شیخ آشنا بود... سلام مرا به شیخ برسان و به او بگو که تا آن جا که در توان دارم برای منافع وی کوشش خواهم کرد.[۴۵]

اما طرح کاکس اقبال خوبی داشت و وزارت خارجه، با رسیدن مرسولهٔ مک‌دوال مبنی بر فرستادن مستقیم پیشنهاد خزعل به آن‌ها، دست به اقدام زده و به نمایندهٔ مقیم تلگراف زد. وزارت خارجه گفت که آن‌ها طرفدار «تشویق سرمایه‌داران معتبر انگلیسی که می‌خواهند زمین را فقط با نیت تجاری اجاره کنند هستند.» اما آن‌ها از این که بخشی از یک اقدام مخاطره‌آمیز نظری «که در آینده از آن‌ها بتوان برای خواسته‌های خود استفاده کرد»، رد کردند. آن‌ها در ذهن خود حفاظت از شرکت نفت را در نظر می‌پروراندند. سندیکای انحصارات هنوز پایگاه پالایشگاه خود در آبادان را به دست نیاورده بود. وزارت خارجه به آرامی پیشنهاد شیخ برای اجارهٔ زمین‌های کارون را به شرکت رد کرد.[۴۶]

در این نقطه، لرد مورلی مسئلهٔ حق امتیاز را به‌وسیله گره زدن آن به موضوع وام برای شیخ، پیچیده‌تر کرد. موضوع پرداخت وام برای نگه داشتن خزعل و انگلیس در کنار هم، پروژه دست‌ساز شیخ و نمایندهٔ مقیم بود که از زمان پیدایش طرح آبیاری کارون شکل گرفته بود. مورلی با موضوع خرج درآمدهای هند در خارج مخالفت کرد و گفت که شیخ می‌خواهد از طریق یک سندیکای خصوصی... یا شرکت نفت، سرمایه به‌دست آورد.[۴۷]

توجیهات بعدی برای عقیدهٔ طرح انگلیسی، به‌وسیلهٔ سِر ویلیام ویلکاکس، متخصص انگلیسی آبیاری، اضافه شد. ویلکاکس که بر روی طرح‌های آبیاری عربستان عثمانی (عراق) کار می‌کرد، دیداری بسیار سودمند به خاطر اهداف کاکس از خوزستان داشت. وی با آب و تاب فراوان گزارش داد که:

حتی در مشتاقانه‌ترین خواب‌های خود نیز هرگز تصور نمی‌کردم که کارون و کرخه [رودخانه‌ای که از غرب لرستان سرچشمه گرفته و به

45. Cox to McDouall, No. 1230, Bushihr, Carch 20, 1909, F. O. 460/1.
46. Minute on I. O. to F. O., March 24, 1909, F. O. 371/715.
47. I.O. to F. O., March 25, 1909, and Minute, F. O. 371/715.

مرداب (هور) هویزه می‌ریزد] این اندازه زیبا باشند و چنین زمین‌های عالی‌ای را زیر سلطه خود داشته باشند. تا جایی که به سرمایه‌گذاری عمومی انگلیس مربوط می‌باشد، اطلاعات به‌دست آمده توسط کنسول‌های ما در جنوب غربی ایران که در گزارش‌ها ممکن است ثبت شده، در صندوقچه‌های سربی قرار داده شده و به عمیق‌ترین قسمت خلیج‌فارس پرتاب شده باشند. چرا نباید وزیر ما نظری به کانال‌ها و سدهای اهواز، بندقیر*، کرخه، شوش و شوشتر نیندازد تا ببیند با آن‌ها چه می‌توان کرد؟ کشف نفت در نزدیک شوشتر، انقلابی در کشور برپا خواهد نمود و تمام کارها را آسان خواهد کرد. هنگامی که نفت آماده شد، ما نیز باید آماده باشیم و الاّ دیگران خواهند آمد و سود تمامی مطالعات ما را برداشت خواهند کرد.[۴۸]

سیاستگذاران اصلی وزارت خارجه، لوئیس مالت و چارلز هاردینگ، در هنگام گفت‌وگو با آکِرز**، که همراه کاکس از خوزستان دیدن کرده بود، همان‌گونه که از فکر گرفتن یک امتیاز انگلیسی به اشتیاق آمدند، با پیش‌بینی این‌که گزارش ویلکاکس مورد پسند خواهد بود، مالت به مورلی گفت که در عوض وام، شیخ باید امتیازی به یک شرکت انگلیسی اعطا کند. با تکرار دلایل کاکس، مالت تکرار کرد که شیخ باید:

با رضایت کامل نسبت به شکل‌گیری منافع مادی انگلیس در قلمرو خود موافقت کند زیرا از دیدگاه وی، وجود چنین چیزی بهترین تضمین حمایت انگلیس را برای وی فراهم خواهد آورد. یک چنین منفعت عظیمی، اضافه بر آنچه که اکنون بریتانیا دارد، حاصلخیزترین منطقه در ایران، باعث حصول سود بسیار بیشتری در نفوذ بعدی در بین‌النهرین شده و موجب به‌وجود آمدن یک منفعت جدید برای انگلیس در خلیج‌فارس گردیده، و باعث رقابت موفقیت‌آمیز با هر چه که آلمان از طریق خط‌آهن

*. دهی در ۴۸ کیلومتری جنوب شوشتر.(م)

48. Sir William Willcocks to Cox, Muhammarah, March 26, 1909, F. O. 371/713.

**. Akers.

بغداد به‌دست خواهد آورد، خواهد شد.[۴۹]

دولت پول را خواهد پرداخت و یک حق امتیاز شخصی به‌دست خواهد آورد. زمان شرط اول است: «از آن‌جایی که، با وجود شرایط فعلی در ایران، دلیلی برای ترس از هر گونه مقاومت در آن بخش از دولت ایران، برای اعطای چنین امتیازی از طرف شیخ محمّره، وجود ندارد.» مالت سپس گفت که «باید تلاش شود تا مقدار لازم به ۵ تا ۶ هزار پوند افزایش یابد...» و اضافه کرد که «سِر ای. گری اهمیت بسیاری برای اجرای موفقیت‌آمیز این پروژه هم از دیدگاه سیاسی و هم تجاری قائل است.»[۵۰]

در حقیقت، آنچه که وزارت خارجه در نظر داشت، الحاق واقعی خوزستان به‌وسیلهٔ انگلیس در حالی بود که ایران در بحبوحهٔ انقلاب قادر به مقاومت نبود. با به‌دست آوردن حق امتیاز از شیخ به مبلغ ۵ یا ۶ هزار پوند، دولت انگلیس، حق قانونی شیخ برای اعطای حق امتیاز را تأیید می‌کرد. این برابر با شناسایی حاکمیت وی بود؛ و از آن جایی که انگلیس شیخ را کنترل می‌کرد، نتیجه مشهود بود. دولت لیبرال آشکارا می‌خواست که اگر: ۱. ایمن بود؛ ۲. ارزان بود، قلمرو امپراتوری را توسعه بخشد.

عاقبت، مورلی که به اصول خود پایبند بود، اجازهٔ استفاده از درآمد هندوستان در چنین طرحی را نداد. بنابراین، وزارت خارجه مجبور شد به جای آن یا به دنبال سرمایه غیر از خزانه بگردد و یا یک متمول آزاد را بیابد.[۵۱] امید کمک از طرف خزانه‌داری به یأس تبدیل شد و جست‌وجوی دستیابی به یک سرمایه‌گذار کاپیتالیست به شرکت نفت ایران و انگلیس ختم شد. شرکت که به خاطر اجاره‌اش در آبادان کاملاً آماده پرداخت وام بود، از طرف گری مأمور شد تا به‌وسیلهٔ وام «حق اعطای انحصاری امتیاز طرح آبیاری کارون بر اساس آنچه که سِر دبلیو. ویلکاکس رسم کرده و با شرایطی که به واسطهٔ رضایت طرفین حاصل شود، برای یک شرکت انگلیسی»[۵۲] به‌دست آورد.

اگرچه، این پرونده، بطور غریبی، توسط خود خزعل نقض شد. در ۱۶ ماه مه یا در

49. Mallet to Morley, F. O., April 14, 1909, F. O. 371/715.
50. *Ibid.*
51. I. O. to F. O., April 16, and Minute, F. O., F. O. 371/715.
52. Grey to Barclay, No. 60, F. O., May 6, 1909, F. O. 371/715.

همان حدود، وی با کاکس تعهدی[۵۳] را امضا کرد که در آن هر گونه حق امتیازی که به‌دست می‌آوردند باید، از طریق دولت ایران به دستش رسیده باشد. یک بار وی این امتیاز را به‌دست آورد، خود را موظف به به‌کارگیری کمک مالی انگلیس نموده و به هیچ قدرت خارجی اجازهٔ مشارکت نداد. پروژه‌های کوچک‌تر بر روی کارون، که شامل سدسازی بر روی رودخانه نبود، یا طرح‌هایی بر روی کرخه، هندیان، شور، و جرّاحی از نظر او «موضوع‌های قبیله‌ای» بودند و بنابراین وی آن‌ها را بدون رجوع به دولت مرکزی متعهد می‌شد. وی متعهد شد که در صورت انجام چنین کاری «انگلیس را در هر نوع کمک اقتصادی و کارهای تخصصی مطلع کند... و افراد یا سندیکاهایی را که دولت انگلیس در رابطه با خارجیان توصیه می‌کند، به‌کار بگمارد.»[۵۴]

در نتیجه، این خزعل بود که آشکارا گری را از مشغول ساختن عمیق انگلیس در خوزستان وا می‌داشت. به عنوان یک حاکم نیمه‌مستقل ایرانی وی به استقلال کامل، بیشتر از آنکه یک حاکم لفظی وابسته به انگلیس باشد، علاقه داشت. وی می‌خواست که موقعیتش تضمین شود... نه این‌که تغییر یابد.

گری از عقب‌نشینی از موضع قبلی‌اش خوشحال بوده و پرهیزکارانه به مورلی خبر داد که:

> دولت فخیمه انگلیس، البته، باید در هر موردی موافقت دولت ایران را به‌دست آورد و باید مراقب باشد که هیچ مشکلی میان شیخ و دولت ایران، به‌وجود نیاید به خاطر این مطلب که شاه تعهد کرده است تا قانون اساسی وضع کند.[۵۵]

بارکلی همچنین اشاره کرد که حتی حق امتیازی با نام شیخ می‌تواند با مخالفت شدید در مجلس مواجه شود و او فکر می‌کرد نامعقول نیست که امتیاز هلند نیز توسط همان‌ها قبل از منتفی شدنش در ژانویه ۱۹۱۱ باطل اعلام شود.[۵۶]

---

۵۳. این تعهد بخشی از موافقت کلی بود که در ماه مه ۱۹۰۹ با کاکس توافق شده بود که شامل گسترش ضمانت‌های انگلیس، برگشت مایملک شرکت به شیخ در پایان انقضای حق امتیاز و دیگر موضوعات بود.

54. Cox to Grey, Tel. No. 496 (P), Bushihr, May 18, 1909, F. O. 371/713.

55. F. O. to I. O., Confidential, May 24, 1909, F. O. 371/713.

56. Barclay to Grey, Tel., No. 416 (P), Gulahek, May 25, 1909, F. O. 371/713.

پیش‌بینی بارکلی غلط بود، پروژه هلند اجازه یافت که تا زمان انقضای آن به فعالیتش ادامه دهد، البته نه بدون کوشش دولت هلند که موضوع را در تابستان ۱۹۱۰ مطرح کرده، وزارت خارجه هنوز مردد بود اما اجازه داد تا هلندی‌ها امیدوار شوند که انگلیس هنگامی که شیخ تصمیم به ادامهٔ امتیازش گرفت، به آن‌ها نیز اجازهٔ کار داده شود. در طول پاییز و زمستان ۱۹۱۰-۱۹۱۱ تنها به منظور رعایت جوانب احتیاط، دولت هند گزارشی توسط ستوان ای. تی. ویلسون تهیه کرد که اعلام می‌داشت، طرح عظیم پروژهٔ آبیاری کارون به خاطر تمامی دلایل موجود به علاوهٔ این دلیل که این کار ممکن است با کود دادن باغ‌های خرما در اروندرود تداخل کند، از نظر اقتصادی غیرعملی و از نظر سیاسی نیز غیرموجه می‌باشد.[۵۷]

در این میان و پس از تعهد مه ۱۹۰۹ شیخ، نمایندگان دولت هند با اشتیاق شروع به بازدید و طراحی به منظور توسعهٔ پروژه‌های «کوچک» خزعل نمودند (مسایل اداری قبیله‌ای و محلی). در همان حین، لرد مورلی در وزارت هند احتیاط را توصیه نموده و استفاده از درآمدهای هند در این زمینه را ممنوع کرد.

مهم‌ترین این پروژه‌های «کوچک»، پروژهٔ آبیاری کرخه بود. ویلسون ماه‌های متوالی صرف تحقیق، مساحی، طرح نقشه و نوشتن گزارش‌ها کرد. وی دربارهٔ موضوع با شیخ مذاکره نمود و شیخ نیز از سود سرشار آن و گرفتن وامی به میزان ۵۰،۰۰۰ پوند گفت‌وگو می‌کرد. وی و ویلسون دربارهٔ مشکلاتی که پروژه برای بنی طُرف با کوچکتر شدن منطقه مردابی که در آن زندگی می‌کردند، به وجود می‌آورد، مفصلاً بحث کردند. خزعل به ویلسون اطلاع داد که بر دشمنی آنان با ترکیبی از تهدیدات، تملق‌گویی و زمین‌های جدید فائق خواهد آمد. پروژه، تنها چیزی که ویلسون و رؤسایش در هند به شدت پیگیر آن بودند... هیچگاه از مرحلهٔ طرّاحی جلوتر نرفت. به خزعل توصیه شد که اگر می‌خواهد «یک طرح عینی به‌وجود آورد» و «پیشنهادات واضح ارائه دهد» دولت انگلیس بدون شک همان‌گونه که قول داده وی را یاری خواهد کرد، اما خزعل هیچ پیشنهادی را مطرح نکرد. وی پروژه‌های آبیاری را خود اجرا کرد، البته آن‌هایی را که منابع تأمینش خودش بود. خزعل، همان گونه که خود در موقعیت‌های متفاوت اعلام

57. F. O. 371/1182 (1910), file 335.

کرده بود، خواهان هیچ طرح آبیاری خارجی نبود... و این آشکارا شامل آن‌هایی می‌شد که توسط دوستان انگلیسی‌اش نیز پیشنهاد شده بود. در حقیقت، وی به بنی‌طُرف، هنگامی که بر علیه شروع پروژه کرخه، برخاستند، گفت که: «آن‌ها نباید بترسند،... انگلیسی‌ها کارون را در سال‌های قبل به دقت بررسی کرده، و هیچ کاری نکرده، همین مسئله در مورد کرخه نیز اتفاق خواهد افتاد.»[۵۸]

حق با شیخ بود. آنچه که وی آغاز نکرده و یا تصویب ننموده بود، انگلیسی‌ها بر اساس تعهدنامهٔ ماه مه ۱۹۰۹ موظف به مخالفت بودند و او قصد نداشت تا هر طرح بزرگی را، تا زمانی که اهداف ویژهٔ سیاسی همانند به‌دست آوردن تضمین بیشتر از انگلیس یا خارج ساختن حق امتیاز از دست دولت ایران در بر نداشت، شروع یا تصویب کند.

در نتیجه، عملکرد انگلیس در توسعهٔ آبیاری در خوزستان، اگر نه ضرورتاً داوطلبانه، اما لزوماً منفی از آب درآمد. هرچند عملکرد منفی‌انگلیس در این طرح، زمانی وجه داوطلبانه به خود گرفت که در مقام مخالفت با حق امتیاز موسوم به «تاواوردیف» درآمد.

این پروژه اولین بار در دسامبر ۱۹۰۹ مورد توجه انگلیس قرار گرفت، هنگامی که گزارش شد یک شهروند روسی امتیاز اجارهٔ زمین در کارون را برای پروژهٔ آبیاری به‌دست آورده است. این گزارش، هنگامی که توسط سِر آرتور نیکلسون، سفیر انگلیس در روسیه، در آوریل سال بعد تأیید شد، وزارت خارجه را به غرش واداشت. اکنون روسیه یک متحد بود. بر اساس شرایط عهدنامهٔ ۱۹۰۷ روس و انگلیس، شهروندان روسی می‌توانستند آزادانه به دنبال گرفتن امتیاز در منطقهٔ بی‌طرف، که خوزستان در آن قرار داشت، باشند. پیشتر از آن این که، صاحبان اجاره تهدید کرده بودند که آلمان‌ها را در آن سهیم کنند. موقعیت دولت انگلیس، به‌ویژه هنگامی که آلمان‌ها می‌توانستند جای پایی در منطقه بیابند، بسیار گیج‌کننده شده بود. انگلیسی‌ها در روند گسترش تضمین برای شیخ بودند که در آن موقعیت شیخ در مقابل «تجاوزات» دولت ایران، که می‌توانست، احتمالاً، جدا کردن حق واگذاری امتیاز به انحصارطلبان خارجی باشد، تضمین می‌شد.

همان گونه که در چنین مواقعی شایع است، انگلیس آماده شد تا از خزعل به عنوان مانعی در راه این امتیاز استفاده کند. اما خزعل منافع خاص خود را داشته و مستقل از

58. Wilson to Captain A. P. Trevor, Assistant Political Officer at Bushihr, Muhammarah, October 9, 1909, F. O. 460/2; F. O. 371/713.

انگلیس عمل کرد. اجاره‌نامهٔ عباس‌آقا تاواوردیف* از نظام‌السلطنه (برادرزاده و وارث همکار قدیمی شیخ و رقیب همنام خود) بوده و خارج از زمین‌های قلمرو شناخته‌شدهٔ شیخ قرار داشت، که البته توسط قبایل عرب خراج‌گزار وی اشغال شده بود. قبلاً شیخ زمین‌ها را برای اجاره و درآمد مالیاتی از عموی نظام‌السلطنه فعلی اجاره کرده بود.

وی چانه‌زدن با نظام‌السلطنه دوم را برای انحلال اجاره‌نامهٔ عباس‌آقا و اجاره و یا خرید آن را برای خود آغاز کرد و در همان حال شروع به پیش‌گویی ترسناک آشوب اعراب به خاطر اجرای طرح پروژهٔ آبیاری نمود. به طور هم‌زمان وی و نظام‌السلطنه برای مشارکت در طرح آبیاری با عباس‌آقا تاواوردیف وارد مذاکره شدند.

انگلیس فقط توانست ناامیدانه ناظر این سیاست پیچیده شده و در همان حال نیز دست به دعا برداشته بود تا امتیاز تاواوردیف منحل اعلام شود، که شد.[۵۹]

بیشتر هیاهو دربارهٔ امتیاز تاواوردیف در سال ۱۹۱۱ اتفاق افتاد، زمانی که موضوع زمین‌های نظام‌السلطنه در خوزستان (که نیت اصلی خزعل بود) با رابطهٔ شیخ با بختیاری‌ها به هم پیچید. موضوع آبیاری تا ماه مه سال ۱۹۱۳ دوباره مطرح نشد.

در آن زمان، دولت انگلیس به خاطر اطلاع از طرح روس‌ها برای برگرداندن آب از نزدیک سرچشمه کارون به بستر رود زنده‌رود** که در اصفهان جاری بود، از جایش تکان خورد. با ترس از این که یک چنین پروژه‌ای ممکن است به طور جدی مزاحم امکان کشتیرانی در کارون شود، کاکس با حمایت هندوستان گفت که انگلیس بلافاصله: «باید از شیخ امتیازات مشخصی برای آبیاری کارون بگیرد که بتواند حق مداخلهٔ ما را تقویت کند.»[۶۰]

به کاکس این اجازه را دادند تا دنبال یک «امتیاز مشخص» باشد. ولی در همان اثنا خزعل درباره پیشنهاد کاکس و دلایلی که پشت آن نهفته بود، خبرهایی را شنیده بود. بنابراین، در ۷ ژوئیه هنگامی که کاکس برای مذاکره با خزعل آمد، فهمید که شیخ «با توجه به موضوع آبیاری کارون

---

*. Tavaverdieff.

59. F. O. 371/950; F. O. 371/953; F. O. 371/1187.

**. منظور زاینده‌رود است.(م)

60. Cox to Lord (Charles) Hardinge, Viceroy of India, Tel. No. 950, Bushihr, May 29, 1913, F. O. 371/1730; Government of India to Marquess of Crewe, Secretary of State for India, Tel. (P), June 9, 1913, F. O. 371/1730.

آماده بود تا هر چه ما می‌خواهیم به ما بدهد، ولی دوست دارد احساس کند که، در عوض امتیازات مختلف و خدماتی که انجام می‌دهد، تا حدی امنیت به دست آورد»[۶۱].
خزعل تضمین‌هایی بیش از آنچه در اکتبر ۱۹۱۰ دربارهٔ امنیتش می‌خواست درخواست کرده و همان گونه که این کار را در گذشته بارها انجام داده بود، وی در مقابل آن امتیازات پیشنهاد طرح کارون را نمود. مانند همیشه کاکس آماده بود تا برای گرفتن تضمین بیشتر برای شیخ فشار آورد، اما خزعل می‌دانست که کاکس همیشه نمی‌تواند این کار را انجام دهد. بنابراین شیخ به نمایندهٔ مقیم اطمینان داد که آماده است در صورتی که موضوع تغییر مسیر کارون فوریت یابد، در مورد امتیازاتی که کاکس درخواست می‌کند، بدون تکلیف عمل کند. ولی تا زمانی که شرایط تغییر نکند وی ترجیح می‌داد این کار را نکند تا این که موضوع تضمین برآورده شود.[۶۲]
یا از خوش‌شانسی خزعل بود یا از سیستم خوب جمع‌آوری اطلاعاتش که.کمتر از یک هفته بعد، انگلیس دریافت که به خاطر مخالفت قوی دولت روسیه، طرح تغییر مسیر کارون رها شده است.[۶۳] یک بار دیگر شیخ زمینهٔ سیاسی لازم را به‌دست آورده و خود را از تسلیم شدن در برابر طرح آبیاری که مورد نظر وی نبود نجات داد. اما در اواخر جنگ جهانی اول، دولت هند بر روی طرح‌هایی با جزئیات کامل برای تکمیل نمودن قلمرو انگلیس در خوزستان تکیه کرده بود. یک پروژه بزرگ آبیاری کارون نمونه‌ای از این طرح‌ها برای اجرای مقاصدشان بود.

طرح خط آهن خرم آباد

بخشی از منشأ پیدایش پروژهٔ خط آهن محمّره ـ خرّم‌آباد، مخالفت انگلیس با پروژهٔ آلمانی خط آهن برلین ـ بغداد بود. خط آهن بغداد، مخصوصاً با گسترش آن به پایانه‌ای در خلیج‌فارس، موضوع اصلی ترس و بیزاری انگلیس در لندن و سیملا* بود.

61. Cox to Colonel Sir A. H. McMahon, Foreign Secetary to the Govenment of India, Tel. No. 1237, Bushihr, July 11, 1913, F. O. 371/1730.
62. *Ibid.*; Haworth, Memorandum on our Relations with the Sheikh of Mohammerah, August 2, 1913, F. O. 371/2076.
63. Sir Walter Townley, Minister to Persia, to Grey, Tel. No. 261, Tehran, July 14, 1913, F. O. 371/1730.

* . سیملا شهری در شمال دهلی در هندوستان و در غرب هیمالیا است.(م)

ایجاد چنین پایانه‌ای در کویت بر اساس قرارداد ۱۸۹۹ با شیخ مبارک ممنوع شده بود. اگرچه، پایانه‌های زیادی در بنادر مختلف به خوبی پایانهٔ کویت وجود داشت. یکی از این‌ها که در منطقهٔ شیخ خزعل قرار داشت، خور موسی بود که یک بندر عمیق بیرون از منطقه و باتلاق‌های ماسه‌ای اروندرود در جنوب محمّره واقع شده بود. از نظر جغرافیایی، این منطقه ادامهٔ جلگهٔ بین‌النهرین است. محل آن نسبت به کویت دورتر از بغداد نیست. در مسیر آن به موازات ساحل شرقی، دجله قرار داشت؛ به جای آن مسیر تعیین‌شده پروژهٔ قبلی که می‌بایست به موازات ساحل غربی فرات رفته و بر روی کارون در نزدیکی محمّره پل ساخته شود. افزون بر این، عقب‌ماندگی اقتصادی خور موسی، منطقهٔ بالقوه ثروتمند خوزستان، بیشتر راضی‌کننده بود تا منطقهٔ بیابانی کویت. در حالی که خور موسی در قلمرو ایران قرار داشت که بر اساس شرایط قرارداد تازه امضاشدهٔ روس و انگلیس در منطقهٔ بی‌طرف قرار داشت. بنابراین به لحاظ نظری یک منطقهٔ بی‌طرف برای بهره‌برداری اقتصادی هر قدرتی می‌توانست باشد.

آلمان راغب بود تا در ایران سیاست درهای باز (فرصت‌های اقتصادی) برای همه اجرا شود و مسئولان ایران امیدوار بودند تا از آلمان‌ها به عنوان اهرمی برای کاستن فشار روس‌ها و انگلیس‌ها در کشور خود استفاده کنند.

در دورهٔ نایب‌السلطنگی کرزن و وزیر مختاری آرتور هاردینگ، راه‌های مختلف ممانعت از تبدیل خور موسی به پایانه خط‌آهن آلمان‌ها در سال ۱۹۰۴ مورد مذاکره قرار گرفت اما گفته‌های آن‌ها محل اعتنا واقع نشد. بعد در اوایل سال ۱۹۰۸، موضوع دوبارهٔ مطرح شد. آلمان که از سال ۱۹۰۳ در زمینهٔ جنبه‌های سیاسی خط‌آهن بغداد سکوت اختیار کرده بود، شروع به یافتن راه‌حلی با انگلیس کرد.[۶۴] انگلیس نیز احساس می‌کرد بهتر است هیچ گونه فرصتی به آلمان به منظور به کار بردن فشار ندهد. بنابراین، وزارت خارجه (مانند حکومت هند مشتاق بود که حق شُفعه* (اولویت) بر خور موسی را از

64. Maybelle Kennedy Chapman, *Great Britain and the Baghdad Railway, 1888-1914,* Smith College Studies in History, Vo1. XXXI (Northampton, Mass.H Smith College Studies in History, 1948), 83-85.

* . هرگاه مال غیرمنقول قابل تقسیمی بین دو تن مشترک باشد و یکی از دو شریک حصهٔ (سهم) خود را به قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند، شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصهٔ مبیعه را تملک کند، این حق را حق شفعه گویند.(م)

خزعل به‌دست آورد. ولی مورلی، در وزارت هند، دربارهٔ احتیاط در هزینهٔ مالی، به‌ویژه عایدات هندی، برای یک حق شُفعه اجارهٔ زمین که هنوز باید ثابت می‌شد که به درد بندر یا خط‌آهن می‌خورد، توصیه نمود.[۶۵] بنابراین عقیده، حق شعفه تا مطالعات بعدی به تعویق افتاد.

یکی از مسائل برای توجیه اجاره شفعه‌ای، برای پایانهٔ خط‌آهن، وانمود کردن آن است که فرد نیاز به خط‌آهن دارد، اگر نه در واقع، حداقل در ذهن خود. خوشبختانه چنین به نظر می‌رسید که چنین پروژه‌ای میان محمّره و تهران، در حال شکل‌گیری بود و قرارداد حاضر انگلیسی-روسی، همراه با سیاست «درهای باز» آلمان، انجام این عمل را نسبت به سال‌های گذشته آسان‌تر نمود.

این طرح جدید نبود. امتیاز بحث‌برانگیز رویتر در ۱۸۷۲ کشیدن یک خط‌آهن به خلیج را جزو مواد پرآب و تابش گنجانیده بود. بر اساس این انحصار منقضی، در سال‌های ۱۸۷۷ و ۱۸۸۶، انگلیس طرح‌های متوالی را برای ساختن خط‌آهن ارائه نمود، و در سال ۱۸۸۷ آرتور نیکلسون (که بعدها کاردار تهران شد) از طریق ملکم‌خان (سفیر ایران در انگلیس) طبق گزارش‌ها امتیاز را به‌دست آورد.[۶۶] هیچ‌کدام از این طرح‌ها عملی نشد، اما در ۱۸۹۰، روسیه که به‌وسیلهٔ آن‌ها باخبر شده بود، به ایران فشار آورد تا اجازه ندهد طی یک دوران ده‌ساله یک خط‌آهن کشیده شود. در ۱۹۰۰ این مهلت قانونی ساخت خط‌آهن تا ۱۹۱۰ افزایش یافت.[۶۷]

امضای قرارداد روس و انگلیس در سال ۱۹۰۷ امید ساخت خط‌آهن ایران را به انگلیس بخشید. در مارس ۱۹۰۸، یک کمیتهٔ فرعی کمیتهٔ سلطنتی دفاع، که در آن گری و چارلز هاردینگ شرکت داشتند، شروع به طراحی کامل خطوط آهن در جنوب غربی ایران نمودند. آرتور نیکلسون که تصادفاً با مسئولان وزارت خارجه روسیه دربارهٔ خطوط

---

65. I. O. to F. O., April 16, 1908, F. O. 371/500.

66. Firuz Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia, 1864-1914* (New Haven: Yale University Press, 1968), 105, 173-74; Bradford G. Martin, *German-Persian Diplomatic Relations, 1873-1912* (s'Gravenhage: Mouton, 1959), 42.

67. Kazemzadeh, *Russia and Britain*, 238, 327.

آهن گفت‌وگو می‌کرد، مأمور شد تا در این باره بیشتر تحقیق کند.[۶۸]

در همین زمان، جی. دی. ریس، یکی از اعضای اصلی پارلمان، یادداشتی را تقدیم وزارت خارجه کرد که در آن در کنار دیگر موارد، بر گسترش منافع انگلیس در جنوب غربی ایران تأکید شده بود. این یادداشت را در ژوئیه همان سال جهت استحضار به تهران فرستادند، جایی که مارلینگ*، کاردار و لورین، دبیر بازرگانی، باکمال علاقه بر آن صحّه گذاشتند، به‌ویژه تدارک ساخت خط‌آهن از محمّره به تهران که مارلینگ اشاره کرد: «کشف نفت در این اواخر، اثبات خواهد کرد که یک "انگیزهٔ قوی برای توسعهٔ منطقهٔ همسایه" بوده و بندر صادرات، احتمالاً محمّره، به فوریت اهمیتی را به‌دست خواهد آورد که تاکنون دارا نبوده است.» این توسعه بر امکان انجام اقتصادی خط‌آهن و اهمیت سیاسی آن نیز اضافه خواهد کرد.

اما در رابطه با اعتراض‌های روسیه:

> شاید روسیه، حتی بیش از خود ما با ممانعت از بین‌المللی شدن مسایل ایران سود می‌برد. اگر ما از این وظیفه عقب‌نشینی کنیم، و یا با توجه به منافع روسیه از پذیرش تعهدات سر باز زنیم، در را برای یک قدرت سوم کاملاً گشوده‌ایم. و آن کشور از چنگ زدن به فرصت مناسبی که ما در اختیارش قرار داده‌ایم استفاده کرده و در اثر این امکان جدی داده شده در جنوب غربی ایران، نماینده‌اش در تهران به طور خودکار صاحب نفوذ و قدرتی جهت دخالت در مسایل داخلی ایران خواهد شد که دیگر انکار آن بسیار مشکل و یا غیرممکن خواهد بود.[۶۹]

---

68. C. Hardinge to Sir Arthur Nicolson, Ambassador to Russia, Private, F. O., March 17, 1908, G. P. Gooch and Harold Temperly, eds., *Documents on the Origins of the War, 1898-1914* (London: His Majesty's Stationery office, 1938), Vol. VI, 338-59.

* . مارلینگ، سر چارلز موری (Marling, Sir Charles Murray)، تولد ۳ دسامبر ۱۸۶۲، مرگ ۱۶ فوریه ۱۹۳۳. مستشار سفارت تهران از یکم سپتامبر ۱۹۰۶ و کاردار سفارت از ۱۵ اکتبر ۱۹۰۷ تا یکم اکتبر ۱۹۰۸. انتقال به قسطنطنیه در یکم اکتبر ۱۹۰۸. کاردار سفارت تهران از ۲۱ آوریل تا ۱۸ اوت ۱۹۱۰. فرستادهٔ ویژه و وزیرمختار در غیاب سر والتر تاونلی. کفیل سرکنسولگری بریتانیا در ایران از ۱۱ مارس ۱۹۱۵. فرستادهٔ ویژه و وزیرمختار و سرکنسول ایران از ۹ مارس ۱۹۱۶. انتقال به کپنهاک در ۴ مارس ۱۹۱۹. (م)

69. Marling to Grey, No. 157, Tehran, June 17, 1908, F. O. 371/502.

در ماه ژوئیه، پیشنهاد این که انگلیس خط‌آهن خود را از محمّره به سمت شمال تا نقطهٔ تلاقی به خط‌آهن در دست احداث رو به جنوب جلفا به تهران، بسازد، «در اصول» مورد تصویب روس‌ها قرار گرفت. روس‌ها حتی به نمایندهٔ انگلیس اطلاع دادند که «به خاطر اهمیت موضوع توسط دولت فخیمه به خاطر به‌کارگیری امتیاز، آن‌ها دولت ایران را از تعهدشان نسبت به ندادن هیچ‌گونه امتیازی قبل از پایان سال ۱۹۱۰ معاف کرده‌اند.» [۷۰]

این تعهد کلامی چه توسط روس‌ها یا انگلیس‌ها، پیگیری نشد. شورش ژوئیه ۱۹۰۸ ترک‌های جوان دم‌به‌دم به انگلیس این امیدواری را می‌داد که به‌وسیلهٔ جایگزینی خودش به عنوان مشاور ترک‌ها، آلمان را از بین‌النهرین دور نگه دارد. این حرکت در اوایل ۱۹۰۹ شکست خورد. از این رو انگلیس دوباره در طرح خود برای به دست آوردن امتیازی از وادی فرات از خلیج تا بغداد، عقب ماند. این کار هم می‌توانست آلمان‌ها را از خلیج دور نگه دارد. [۷۱] این طرح همراه طرح آبیاری بین‌النهرین بود... تا راه‌آهن راه خودش را بپیماید، همان طور که سِر ویلیام ویلکاکس در محل بود تا دربارهٔ پروژهٔ آبیاری کارون، گزارش تهیه کند.

در خود ایران، زمان برای کسب امتیاز، خواه هر کس که باشد، مناسب نبود، انگلیس پس از این که در دوران بحران بوسنی‌ها در اکتبر ۱۹۰۸ تا آوریل ۱۹۰۹ از روس‌ها حمایت نکرده بود، رفتارش با روس‌ها بسیار صلح‌آمیز شده بود. روسیه که علاقه‌مند بازسازی پرستیژ از دست رفته‌اش در اروپا به کمک انگلیس بود، آماده بود تا با انگلیس همکاری کند. بنابراین موضوع بالقوه اختلاف‌برانگیز خط‌آهن محمّره-خرّم‌آباد، مخصوصاً از این جنبه که طرح توسط دولت هندوستان که آشکارا ضد روس‌ها بود حمایت می‌شد، مطرح نگردید. به علاوه، این سیاست همکاری تا فوریه ۱۹۱۰ باعث شد تا یکی از شرایط وام مشترک روس و انگلیس به ایران این مطلب باشد که دولت ایران تا به دست نیاوردن تأیید انگلیس و روسیه هیچ نوع امتیاز راه‌آهن برای بهره‌برداری با سرمایهٔ خارجی اعطا نکند. این شرط هر دو طرف را از ترس به دست آوردن امتیاز

70. Hugh O'Bierne, Chargé d'Affaires, St. Petersburg, Tel. (P), Very Confidential, St. Petersburg, July 28, 1908, F. O. 371/502.

71. Chapman, *Great Britain and the Baghdad Railway,* 91-94.

توسط آلمان‌ها محافظت می‌کرد و روسیه در موقعیت بهتری قرار می‌گرفت تا خطوط راه‌آهن را به کلی از دست ایران خارج سازد.

به هر حال، مطرح شدن پروژهٔ خط‌آهن محمّره-خرم‌آباد اجتناب‌ناپذیر بود و زمانی که مطرح شد (۱۹۱۱)، نمای توافق روس و انگلیس در ایران علایمی حاکی از خستگی را از خود بروز می‌داد. بیش از یک سال بود که مذاکرات وام مورد درخواست در ۱۹۱۰ ادامه داشته، و روس و انگلیس در شروط نهایی آن با هم مخالف بودند. پول شخصی انگلیس، که حمایت وزارت خارجه را به دست نیاورده بود، باعث شد تا شک روسیه نسبت به اهداف انگلیس برانگیخته شود. نیروهای روسی که به خاطر حفظ جان اتباع خود در دوران ناآرامی‌های انقلاب ایران در سال ۱۹۰۹ استان‌های شمالی را اشغال کرده بودند، هنوز از آن جا خارج نشده بودند. به جای آن، آن‌ها را در آن جا نگه داشته بودند تا رفتار خوب دولت ملی‌گرای ضد روس را تضمین کنند، دولتی که روس‌ها فقط به خاطر احترام به انگلیس شناسایی کرده بود. انگلیس می‌خواست که نیروها عقب‌نشینی کنند، از ترس این که حضور آن‌ها احساس ضدروسی را در کشور وخیم‌تر کند. یک بار دیگر روس‌ها این رفتار انگلیس را خودخواهانه خواندند. تهمتی که انکارش سخت بود زیرا انگلیس از دولت ایران در سال ۱۹۱۰ خواسته بود تا نیرویی تحت فرماندهی افسران انگلیسی به خاطر «بهبود اوضاع» در جنوب ایران تشکیل شود.

تضعیف روابط روس و انگلیس به وسیلهٔ اعتقاد انگلیسی‌ها مبنی بر این که دولت ایران می‌تواند خود را احیا کند مشروط بر این که منابع مالی ایران فقط بر زمینه‌های مشخصی سرمایه‌گذاری شود، روند سریع‌تری به خود گرفت. این اعتقاد باعث شد تا انگلیس از به کار گرفتن یک امریکایی بنام مورگان شوستر در تابستان ۱۹۱۱، به عنوان مدیر کل مالیه ایران، حمایت کند. روس‌ها که از وجود یک دولت انقلابی و ملی‌گرای قوی در سرحدات حکومت سلطنتی مرتجع خود وحشت داشتند، راضی به موافقت نبودند، ولی سرانجام موافقت کردند.

بدترین ظن آن‌ها تأیید شده بود. شوستر تلاش کرد تا سرگرد استوکس*، وابستهٔ نظامی انگلیس و یکی از معروف‌ترین ضدروس‌های ارتش هند در ایران را به عنوان

*. Stokes.

فرماندهٔ ژاندارمری خزانه‌داری... نیروی جدیدی که برای به نظام درآوردن ایران طراحی شده بود، به‌کار گمارد. روس‌ها به طور طبیعی با به‌کارگماردن استوکس مخالفت کرده و شروع به لشکرکشی بر علیه شوستر نموده و او را وادار کردند که از کشور خارج شود. انگلیس ناگزیر بود که به تنهایی پیش برود، زیرا شوستر ثابت کرده بود که بیش از حد متعصب و گیج‌کننده است، ولی رابطهٔ میان انگلیس و روسیه صدمه خورد. در دوران شدت جدال شوستر در پاییز ۱۹۱۱، روس‌ها تلاش کردند بازی خود را بکنند. آن‌ها سعی کردند با چشم‌پوشی از به‌دست آوردن تسلط قبلی‌شان در تهران به‌وسیلهٔ بازگرداندن شاه قبلی ـ محمدعلی‌شاه ـ مردی که تحت سلطهٔ آن‌ها قرار داشت، ضربه‌ای متقابل وارد کنند. توطئه شکست خورد. روس‌ها به‌طور رسمی از حاکم قبلی حمایت نکرده بودند، اما شکی نبود که انگلیس‌ها از این طرح روس‌ها آگاه بودند.[۷۲]

با تمام این احوال، گری، بارکلی را وادار کرده بود تا دربارهٔ ایران با روس‌ها رفتاری مسالمت‌آمیز داشته باشد... و همچنین از توافق روس و انگلیس، در پارلمان بر علیه مخالفان بی‌شمار سیاسی محلی، دفاع کرده بود. البته این که وی اجازه داده باشد موضوع خط‌آهن محمّره مطرح شود محل تردید است و این که روس‌ها دوباره به آلمان‌ها اجازه ندهند تا در دیوار مقاومت بر علیه خط‌آهن بغداد، رسوخ کنند.

در پاییز ۱۹۱۰، تزار با قیصر در پتسدام ملاقات نمود. توافقی که وی و مشاورانش دربارهٔ آن مذاکره کردند، روسیه را موظف به ساخت یک خط‌آهن از تهران تا خانقین کرد تا به عنوان محرکی از طرف بغداد، به خاطر منافع مستقیم «بازرگانی آلمان‌ها در ایران» شناسایی «منافع ویژه» روس‌ها در آن‌جا، و قول آنان مبنی بر این که در منطقه روس‌ها در جست‌وجوی امتیاز نباشند و شعباتی از خط‌آهن بغداد در ایران یا قفقاز نزنند، عمل کند.

روس‌ها پیش‌بینی کرده بودند که آلمان‌ها تا نیمهٔ دههٔ ۱۹۲۰ خط‌آهن را نخواهند ساخت، و حتی پس از آن نیز آن‌ها می‌توانند این کار را به تعویق انداخته و شاید هم از مسئولیت و سهم خود در ساخت راه‌آهن بتوانند طفره روند. همان‌گونه که سازانوف (وزیر خارجه روسیه) تفسیر کرده بود، «تحت شرایط خاصی به راحتی می‌توان از حالت ساختگی شانه خالی کرد.»[۷۳] آن‌ها به قیمت یک توافق، مواردی را دست به نقد به‌دست

72. Kazemzadeh, *Russia and Britain*, 528-643.

73. *Ibid., 561, 593-95.*

آورده بودند.

اگرچه، انگلیس بابت از دست دادن منافعش بسیار ناراحت بود. توافق پتسدام، که عاقبت در اوت ۱۹۱۱ امضا شد، نشانی محکم برای اثبات این مطلب بود که جناح مرتجع طرفدار مرتجعان آلمان در دربار سلطنتی گوش شنوای تزار را یافته بود. در ایران، روس‌ها بسیار بیش از پیش دربارهٔ موضوعات وام‌های ایران، خروج نیروها و اصلاح سیستم مالی ایران شکاک شده بود. اما انگلیس با توجه به بحران جدی سیاسی با آلمان بر سر مراکش که در همان تابستان اتفاق افتاده بود، نمی‌توانست از عهدهٔ مخالفت جدی بر علیه توافق پتسدام در سنت‌پترزبورگ برآید، تصمیم گرفت به هر قیمتی روابط حسنه با روسیه را حفظ کند.[۷۴] البته آن‌ها توانستند نارضایتی خود را بروز داده و بر روی خط‌آهن ایران از طریق دیگری فشار آورند و این کار را نیز کردند.

در اول آوریل ۱۹۱۱، بارکلی به وزیر خارجهٔ ایران اعلام کرد که انگلیس به زودی روشی را به منظور راه انداختن پروژهٔ خط‌آهن محمّره-خرّم‌آباد ارائه خواهد داد. مسئولیت آگاه نمودن وزیر مختار روسیه را به عهدهٔ مسئولان ایران نهاد. کاکس دستور گرفت که خزعل را آگاه کرده و تأیید وی را به‌دست آورد.[۷۵]

چندی بود که هند مشغول بررسی خط‌آهن محمّره بود. در اوایل اکتبر ۱۹۱۰، کاکس گزارشی مبنی بر امکان برقراری خط میان محمّره و دزفول را به هند فرستاد و توصیه کرد که باید مطالعات بیشتری صورت پذیرد. وی در مارس ۱۹۱۱، ویلسون را به عنوان مسئول هیأت مساحی و بازرسی برای مطالعهٔ دقیق‌تر اتصال محمّره و خرّم‌آباد به وسیلهٔ خط‌آهن، به کار گماشت. در ژوئیه ۱۹۱۱، گزارش پیشنهاد حق انحصاری، که علاوه بر سیملا به تهران و لندن نیز مستقیماً ارسال شد، آماده بود. این گزارش موافق باورهای او بود. گزارش وی حاوی این نکات بود:

۱. روس‌ها و آلمان‌ها تصویب نکردند، به خاطر آنکه برای تأمین

74. *Ibid.*

75. Barclay to Grey, Tel. No. 107 (P), Tehran, April 1, 1911, F. O. 371/1185. This demand also put pressure on the Germans and the Turks either to Give up the Baghdad-Gulf Section of their line to British Control or to terminate their concession at Baghdad and allow the British to build their own road to the Gulf. A British railway north from Muhammarah would funnel the Persian trade into it and reder a Turkish/German line to the Gulf unprofitable.

امنیت منافع تجاری انگلیس در منطقهٔ همدان و به منظور «به‌دست آوردن شرایط مطلوب در طرح خط‌آهن بغداد تا خلیج فارس این طرح سودمند بود.

۲. اگرچه شیخ و ویلسون می‌ترسند که یک خط‌آهن، محمّره را در دسترس نیروهای دولت مرکزی قرار می‌دهد و در نتیجه سلطه‌ای را که انگلیس از طریق شیخ به‌دست آورده به مخاطره می‌اندازد، اما کاکس معتقد است که «ما باید تمامی گام‌های ممکن را برای تأمین امنیت منافع شیخ برداریم... و من شک دارم که صرفاً قابلیت دولت مرکزی در عبور از لرستان بتواند موقعیت را در آن جا تغییر دهد.» از نظر مالی شیخ به خاطر افزایش قیمت زمین سود خواهد برد، و به لحاظ افزایش مورد انتظار مالیات وی در تقاضا برای افزایش قابل توجه مقرری ترمیمیِ خود، از حمایت کامل ما برخوردار خواهد بود.

۳. خور موسی، در منطقهٔ شیخ، بسیاری از فواید استراتژیک را به عنوان یک خروجی تجاری فراهم می‌کند.

۴. از کنترل بین‌المللی باید جلوگیری کرد.

۵. ماهیت تعهدات ما به شیخ محمّره که دولت ایران و به اعتقاد من، دولت روسیه از آن آگاهند، برای ما این امکان را فراهم آورده است که به طور مستقل، در هر گونه پیمان‌نامهٔ روس و انگلیس، ادعا کنیم که منطقهٔ محمّره یک منطقهٔ تحت نفوذ انگلیس است... خواه نا خواه، این دیدگاه را می‌توان به عنوان یک تئوری آشکار حفظ کرد، این حقیقتی است که ما بیش از یک بار در سال‌های اخیر از آن استفادهٔ مؤثر کرده‌ایم و موقعیت خاص ما تلویحاً پذیرفته شده است.

۶. در مواقعی که دولت ایران به‌کارگیری امتیاز توسط انگلیس را رد کند، انگلیس باید «بی‌درنگ تأمین اجارهٔ سواحل و جزایر کوچک خور موسی را از شیخ محمّره تضمین کند.»[۷۶]

---

76. Cox to Government of India, Confidential, Bushihr, July 25, 1911, F. O. 371/1186.

کاکس سعی داشت آزردگی لندن را از آلمان و روسیه بر سر خط‌آهن بغداد به درگیری بسیار انگلیس در خوزستان... و تعهد بیشتر آن به شیخ برگرداند.

اگرچه، وزارت خارجه، مشتاق تعقیب امتیاز خط‌آهن به خاطر مسایل بزرگ‌تر آلمان و روسیه بود، در سیاستش نسبت به شیخ محمّره محتاط‌تر بود. وزارت هند، از طرف دیگر (اکنون که مورلی آن را ترک کرده بود) بسیار مایل بود تا دیدگاه‌های دولت هند را ارائه نماید. بنابراین، آن‌ها تصمیم گرفتند که سندیکای راه‌آهن ایران، که هیأت مدیرهٔ آن همان هیأت مدیرهٔ شرکت نفت ایران و انگلیس بود، به طور هم‌زمان از شیخ و دولت ایران برای گرفتن امتیاز درخواست نمایند. این تصور به‌وسیلهٔ بارکلی در تهران وتو شد، وی گفت که تقاضا از شیخ ممکن است توهین به دولت مرکزی تلقی شود. اگرچه وی توصیه کرد که خزعل را باید از جریان مطلع ساخت... و این که مراقبت به عمل آید تا حقوق وی محفوظ ماند.[۷۷] این پیشنهاد بعدها توسط کاکس، با تصویب بارکلی، با توصیه این که مفاد امتیاز پیشنهادی به‌ویژه مادهٔ ۴، که آزادی واگذاری زمین توسط دولت ایران را تصریح می‌کند، با خزعل هماهنگ شود، گسترش یافت. سپس کاکس به شیخ توصیه کرد تا به تهران تلگراف زده بگوید که او شایعاتی دربارهٔ حق امتیاز راه‌آهن شنیده است، و خواستار آن شود که حقوق تحت فرمانش شناسایی شوند.[۷۸] شیخ می‌خواست که با پیشنهادات کاکس هماهنگ شود. وی به راه‌آهن علاقهٔ خاصی نداشت، اما تا زمانی که حقوق وی محافظت می‌شد، توصیه‌های انگلیس را به کار می‌برد. وی اشاره کرد که از آن‌جایی که مخالفان قدیمش، بختیاری‌ها، در تهران بر سریر قدرت هستند، تلگرافش با جوابی تند مواجه خواهد شد و او نیز وادار خواهد شد تا واکنشی همانند آنان اتخاذ کند. در نتیجه، متعاقب این مطلب، محتاج کمک انگلیس خواهد شد.[۷۹]

ابتدا، چشم‌انداز مذاکرات ۱۹۱۱ راه‌آهن به نظر خوب می‌رسید. مورگان شوستر مدیرکل خزانه‌داری طرفدار پروژه بوده و آن را در برنامه‌اش برای ایجاد یک سیستم

---

77. Barclay to Grey, Tel. No. 452 (P), Gulahek, September 30, 1911, F. O. 371/1186.

۷۸. نمایندهٔ مقیم پیش‌بینی کرد، بارکلی موافقت کند و وزارت خارجه گفت که ماده ۴ باعث دردسر برای مالکان به جز خزعل خواهد شد. مخالفت محلی هماهنگ‌شده، سندیکای راه‌آهن ایران را مجاب خواهد کرد تا شرایطی را در قرارداد بگنجاند که انگلیس را وادار کند برعلیه منافع خودش یا منافع دولت ایران اقدام کند.

79. Barclay to Grey, Tel. No. 463 (P), Tehran, October 3, 1911, F. O. 371/1186; Barclay to Grey, Tel. No. 530 (P), Tehran, October 31, 1911, F. O. 371/1186.

راه‌آهن در ایران مدنظر داشت. اما هنگامی که طوفان سخت مباحثات دربارهٔ متخصص مالی امریکایی بالا گرفت، شوستر تصمیم گرفت این پروژه را به مجلس ارائه ندهد. با تیرگی مناسبات روس و انگلیس که به خاطر واقعهٔ شوستر اتفاق افتاده بود، گری به سندیکای خط‌آهن اطلاع داد که به خاطر سخت‌تر شدن احساسات روس‌ها در رابطه با در فشار قرار گرفتنشان توسط موضوع خط‌آهن، نسبت به پشتیبانی از آن منصرف شده است. علاوه بر آن، پس از تعمق بیشتر چنین نتیجه‌گیری شد که وضعیت بی‌ثبات مادهٔ چهار امتیاز پیشنهادی، باعث ایجاد دردسر میان دولت ایران و شیخ شده... و بنابراین دولت انگلیس را درگیر ناخوش‌آیندی‌های غیرضروری می‌کند.[۸۰]

با این حال، هندوستان در نظر نداشت تا مسئله خاتمه یافته تلقی شود. از لرد چارلز هاردینگ (نایب‌السلطنهٔ جدید که در نوامبر ۱۹۱۰ جایگزین منتو شد) به عنوان معاون دائمی سابق وزارت خارجه و یکی از مهم‌ترین بازیگران سیاست خارجی دولت لیبرال، انتظار بیشتری می‌رفت تا نسبت به اسلاف خود، با به‌وجود آوردن سیاستی بر هند تأثیر بگذارد. هاردینگ نوشت:

> در این صحنه ما فقط می‌توانیم بگوییم به سندیکا اعتماد داریم که برای به‌دست آوردن اختیار خور موسی تا محمّره و قلمرو آن فشار آورد. اگر سندیکا نتواند امتیاز خور موسی را به دست آورد، بسیار دلخواه خواهد بود که اجارهٔ خور موسی و جزایر را از شیخ محمّره تأمین کنیم.[۸۱]

مارکز کرو*، که به جای مورلی به عنوان وزیر هندوستان قرار گرفته بود (نوامبر ۱۹۱۰)، با عقیدهٔ دولت هندوستان بیشتر از اسلافش سازگار بود. در نتیجه، کرو از توصیهٔ هاردینگ پشتیبانی کرده، گفت که وی با هندوستان «به خاطر اهمیت تأمین جای

80. W. Morgan Shuster, *The Strangling of Persia: Story of the European Diplomacy and Oriental Intrigue that restulted in the Denationnalization of Twelve Million Mohammedans; A Personal Narrative* (New York: Century, 1912), 307; Persian Railways Syndicate (Charles Greenway) to F. O., Winchester House, Old Broad Street, London, October 30, 1911, F. O. 371/1186. Winchester House was the address of the home offices of the Anglo-Persian Oil Company, and Charles Greenway was its Managing Director.

81. C. Harding to Crewe, November 8, 1911, F. O. 371/1186.

*. Marquess Crewe.

پایی در خور موسی چه از طریق نمایندهٔ سندیکای خط‌آهن ایران یا مذاکرهٔ مستقیم با شیخ محمّره... و ترجیحاً از طریق دوم»[۸۲] موافق است. گری اعلام کرد که در اصل کاملاً موافق است. ولی هنوز وی دنبال کردن مذاکرات مستقیم را، به خاطر این که وی گفت «کارکردن با شیخ محمّره باعث دشمنی با دولت ایران می‌شود»[۸۳] رد کرد.

البته، کاکس تسلیم نشد. وی با استفاده از پیشنهاد شرکت نفت ایران و انگلیس برای احداث خط لوله به خور موسی به خاطر ارائه خدمات به کشتی‌هایی که برای گذر از اروندرود بیش از حد بزرگند، موضوع را دوباره در ژوئیه ۱۹۱۲ مطرح کرد. پس از یک ماه مذاکره با بوشهر، هاردینگ نامه‌ای به وزارت هند نوشت و موضوع اجاره... یا حق اختیار بر سرزمین‌های اطراف خور موسی را مطرح کرد. هاردینگ اعلام کرد که حق امتیاز آن‌ها از دولت و طبق توافقشان با شیخ، شرکت نفت ایران و انگلیس برای کشیدن خط لوله در خوزستان حق انحصاری خواهد داشت. هرچند، حق ساخت اسکله انحصاری نبوده و «به خاطر مانع شدن از دخالت خارجی‌ها و اجتناب از برخورد منافع انگلیس» خور موسی بایستی از شیخ اجاره شود. این کار را می‌توان بدون مراجعه به دولت ایران انجام داد. همانند موافقت‌نامهٔ آبادان، زیرا خور موسی یک «بخش شناخته‌شده از منطقهٔ فلاحیه بوده که بر اساس فرمان شاه در ۱۹۰۳ به صورت دائم به شیخ اهدا شده است.»

هرچند یک اشکال وجود داشت:

> لحن مادهٔ چهار قرارداد اصلاح‌شده میان دولت ایران و سندیکای خط‌آهن ایران، که این حق را به دولت ایران می‌دهد که شیخ را محروم کند، باعث ایجاد دردسر خواهد شد. نه تنها به قابلیت‌های شیخ با این ادعا توهین می‌شود، بلکه وی بر اساس زمان دائمی با آن به مخالفت برخواهد خاست، نیز موقعیت ما به‌وسیلهٔ گرفتن امتیازی از دولت ایران درون قلمرو شیخ خزعل توسط قدرت‌های خارجی، ضعیف خواهد شد. مدت اعتبار اجارهٔ خور موسی، اگر تأیید شود، آسیب

---

82. I. O. to F. O., November 15, 1911, F. O. 371/1186.
83. F. O. to I. O., Secret, November 25, 1911, F. O. 371/1186.

خواهد دید.[۸۴]

وزیر خارجهٔ هند دیدگاه نایب‌السلطنه را تأیید کرد و گری ذهنیت وی را تغییر داد. وی سِر والتر تاونلی*، وزیر مختار در تهران، را مجاب ساخت تا با کاکس دربارهٔ قرار با شیخ مبنی بر «اجاره ندادن سواحل خور موسی به هیچ‌کس الاّ دولت فخیمه و یا دولت هند...، مشورت کند.»[۸۵] کاکس پیشنهاد کرد که مادهٔ توهین‌آمیز چهار حق امتیاز راه‌آهن باید طوری تغییر کند که با بند ۲ مادهٔ ۳ امتیاز دارسی...که به شرکت این اجازه را می‌دهد که با قیمت منصفانه اراضی مزروعی و یا ساختمان‌های متعلق به افراد شخصی را با رضایت آن‌ها به‌دست آورد، موافقت داشته باشد. به علاوه، کاکس ماده‌ای را مبنی بر این که، در هنگام وقوع وقفه، سفارت انگلیس و دولت ایران می‌توانند با موافقت یکدیگر قیمت را به طور منصفانه بالا ببرند، افزود. دربارهٔ شیخ ناراضی...

> ما باید به وی اطلاع دهیم...که از قرار معلوم، موضوع خط‌آهن به این زودی‌ها مطرح خواهد گردید. و این که به خاطر دفاع از احتمال وقوع از دست دادن حقوقش و یا به صورتی که باعث ایجاد نارضایتی وی یا دولت فخیمه گردد، ما از وی می‌خواهیم و توصیه می‌کنیم که او به دولت فخیمه اختیار اجارهٔ تمام یا قسمتی از خور موسی یا بخش‌های قابل کشتیرانی از آن تا فاصلهٔ یک مایلی از لبهٔ آب را بدهد، و از هر گونه درخواست طرف‌های دیگر برای اجارهٔ هر بخش از ساحل خور موسی بدون این که ابتدا با ما مشورت کند، امتناع ورزد.

84. Cox to MacMahon, Tel. No. 757 (P), Bushihr, July 23, 1912, F. O. 371/1435; A. H. Grant, Deputy Secretary to the Foreign Department, Government of India, to Cox, No. 1761-E. A., Simla, August 5, 1912, F. O. 371/1435; Government of India to Crewe, Tel. (P), August 24, 1912, F. O. 371/1432. The rail-road men had already submitted thes revised draft to the Persian Government. Like the A.P.O.C., whose directors it shared, the Persian Railways Syndicate was inclined to support the Central Government against the pritensions to autonomy of local magnates like the Shaykh.

* . تاونلی، سر والتر بیوپر (Townley, Sir Walter Beaupre)، تولد ۱۸ ژانویه ۱۸۶۳. دبیر سوم سفارت تهران از یکم سپتامبر ۱۸۸۹. انتقال به پاریس در ۳۰ ژانویه ۱۸۹۲. فرستادهٔ ویژه و وزیرمختار از ۲۴ مارس ۱۹۱۲. وی در ۱۵ آوریل ۱۹۱۵ به انگلیس بازگشت.(م)

85. Grey to Townley, Tel. No. 577, F. O., September 7, 1912, F. O. 371/1434.

ما باید توضیح دهیم که اعطای چنین اختیاری نباید مانع از این گردد که وی با شرکت خط‌آهن، شرکت نفت، یا دیگر صاحبان امتیاز، قرارداد اجاره منعقد کند. ولی باید به ما اجازه دهد تا با هماهنگی وی، منافع ما و خود را با تقسیم ساحل تنظیم کنیم.[۸٦]

پیشنهاد کاکس برای تغییر در مادهٔ چهار به‌وسیلهٔ گری، که به سندیکای خط‌آهن با فرستادن نامه‌ای که به دولت ایران نیز ارسال شد گفت، «تا بر افزودن چنین اصلاحی پافشاری کنند» تأیید شد. وی به وزارت هند اطلاع داد که پیشنهاد کاکس دربارهٔ انجام آنچه دربارهٔ شیخ خزعل باید انجام می‌پذیرفت، تأیید وی را همراه دارد. پس از این که مجدداً با هاردینگ مشورت شد، به کاکس دستور داده شد تا جلو بیفتد. در نوامبر ۱۹۱۲، این اختیار به نام دولت انگلیس به دست آمد. به جای آن، خزعل خواست که به وی این تضمین را بدهند که انگلیسی‌ها اجازهٔ اجاره زمین از هیچ کس جز او را نخواهند داشت. از بیم آن که این کلمات باعث دردسر با دولت مرکزی شود، وزارت خارجه مختار شد به وی قول دهد تا بدون تأیید او، هیچ انگلیسی حق اجاره را نخواهد داشت.[۸۷]

در همین احوال، در سپتامبر، گری به روس‌ها اعلام کرد که انگلیس به زودی برای به دست آوردن امتیاز خط‌آهن محمّره-خرّم‌آباد فشار خواهد آورد. سازانوف، وزیر خارجهٔ روسیه، اعتراضی نکرد. روس‌ها مذاکره بر سر خط‌آهن خود از جلفا به تبریز و ارومیه را آغاز کردند.

در ۲۹ سپتامبر، گری، تاونلی را مأمور کرد تا برای به‌دست آوردن حق امتیاز فشار را آغاز کند. در اکتبر، وی به تاونلی گفت که برای به‌دست آوردن امتیاز، زمان «بسیار

86. Townley to Grey, Tel. No. 514, Tehran, September 13, 1912, F. O. 371/1434; Townley to Grey, Tel. No. 516, Tehran, September 14, 1912, F. O. 371/1434.

87. Mallet to Greenway, F. O., September 18, 1912, F. O. 371/1434; F. O. to I. O. (Draft), September 24, 1912, F. O. 371/1434; C. Hardinge to Crewe, Tel., October 8, 1912, F. O. 371/1435; Grey to Townley, Tel. No. 618, F. O., October 12, 1912, F. O. 371/1435; Townley to Grey, Tel, Tehran, November 27, 1912 and Minute, November 27, 1912, F. O. 371/1435; Statement by Sheikh Sir Khazal Khan, Dhu al-Hijjah 1330 (November 1912), F. O. 371/1435; Cox to Townley, Bushihr, November 29, 1912, F. O. 371/1435; Cox to Grey, No. 10, Confidential, Bushihr, November 29, 1912, F. O. 371/1435.

مطلوب» است و پیشنهاد کرد که وی در عوض حمایت وزیر مختار روس از خط‌آهن محمّره، از حق امتیاز روس‌ها در شمال حمایت کند. ایرانیان تعلل می‌ورزیدند. تلگراف گری به تاونلی تندتر شد «بسیار مطلوب است که هیچ گونه تأخیری به وجود نیاید.» در ماه دسامبر، وزیر خارجهٔ ایران به تاونلی اطمینان داد که حق امتیاز «عملاً اعطا» شده است. وی سپس کوشش کرد تا مسئله را وارد سیاست تفرقه کند و گفت که اگر تاونلی موافقت کند تا وزیر فعلی در حاکمیت را حفظ کند، حق امتیاز حتماً اعطا خواهد شد. حق امتیاز عملی نشد، دولت ایران اسناد واگذاری امتیاز را با تردید و اعتراض روبرو ساخته و آن را به عقب انداخت. در ژانویه ۱۹۱۳ کابینهٔ دولت ایران دوباره به هم ریخت... و یک بار دیگر قول‌های تأیید فوری داده شد. اما تأیید نشد، در ششم فوریه، امتیاز روس‌ها تصویب شد ولی امتیاز انگلیس رد شد.

گری به خاطر این برخورد نامساوی بسیار خشمگین شد. وی به تاونلی تلگراف زد که «شما باید بر کسب امتیاز یا قرارداد بدون تعویق پافشاری کنید.» دو روز بعد، به سندیکای مورد حمایت انگلیس یک اختیار دوساله اعطا شده و مختار شد که بدون معطلی نقشه‌برداری خود را آغاز کند. شرایط امتیاز آزاد بود و دولت ایران را مختار می‌کرد که آیا سندیکا باید خط‌آهن را به عنوان یک خط‌آهن کشوری بنا کند و یا اجازه دهد که یک حق امتیاز خصوصی باشد.[۸۸]

در مارس ۱۹۱۳، ای. تی. ویلسون مأمور شد تا با قبایل محلی برای تأمین امنیت نقشه‌برداران خود که در ماه آوریل شروع به کار می‌کردند، قرارداد امضا کند. به سندیکا توصیه شد تا برای موافقت مربوطه از طریق دولت ایران و یا نمایندگان محلی‌اش اقدام نکنند، زیرا هر تلاشی برای انجام این کار «مملو از خطر و با تمام احتمالات غیرموفقیت‌آمیز خواهد بود.» نقشه‌برداران وارد شده و ویلسون که اکنون کاپیتان شده بود، آن‌ها را همراهی کرد.[۸۹]

---

88. Great Britain, House of Commons. Sessional Papers (1913), Vol. LXXXI, State Papers, cd. 6807, "Further Correspondence respecting the Affairs of Persia [Persia No. 1 (1913)]," Nos. 305, 310, 320, 333, 340, 341, 344, 345, 378, 383, 392, 420, 426, 450, 459, 494, 537, 540, 545, 553, 554, 557, 558, 563, and 566.

89. Sessional Papers (1914), Vol. CI, State Papers, cd. 7280, "Further Correspondence respecting the Affairs of Persia [Persia No. 1 (1914)]," Nos. 4, 6, 7, 9, 10, 15, 21, 25, 44, 61, 77, 94, 97, 103, 105, 107, 134, 158, 185, and 193.

ویلسون هنگام سفر به همراه نقشه‌برداران در پاییز ۱۹۱۳، مجبور بود با رؤسای قبایل و اشراف محلی که مانند خزعل از خط‌آهن می‌ترسیدند، سر و کله بزند. ویلسون فکر می‌کرد می‌تواند آن‌ها را با اعلام مزایایی که شیخ از طریق همکاری‌اش با انگلیس به‌دست آورده، قانع سازد. او دربارهٔ سردار اکرم یکی از شخصیت‌های مهم در لرستان نوشت:

وی هنوز از تأثیر خط‌آهن بر موقعیتش و موقعیت افراد قبیله‌اش بیمناک بود. او مکرراً به شیخ خزعل که برای وی، رؤسا و بزرگان قبایل دیگر، سرمشق مردی بود که به انگلیس کمک کرد و در عوض به‌وسیلهٔ آن‌ها نیز کمک شده بود، اشاره کرد. عاقبت عمدهٔ مطالب تعهد شیخ با توجه به به‌دست آوردن زمین برای خط‌آهن را به وی گفتم و به نظر رسید که این کار ذهن او را آسوده ساخت، و گفت که وی نیز از آنان پیروی خواهد کرد و این کار انجام پذیرفت.

سردار اکرم به طور عمده خواهان حمایت انگلیس از آنان در مقابل «ستم» دولت مرکزی شد. ویلسون گفت که چنین درخواستی نابهنگام است:

در موقعیتی دیگر در خرم‌آباد، یک روز عصر، به خانهٔ بیگلربیگی رفتم تا با هیأت نمایندگان رؤسای بالی غریوه، دیدار کنم. تا به آن‌جا که به کار ما مربوط می‌شد، آن‌ها آماده شده بودند تا تیول خود را نزول داده و به خاطر تضمین رفتار خودشان در دزفول گروگان دهند. اگر شیخ خزعل از ساختمان‌سازی راه‌آهن حمایت کند، آن‌ها نیز همان‌گونه عمل کنند و اگر خیر، آن‌ها نیز مخالفت کنند. اگر خزعل موافق بود آن‌ها نیز موافق خواهند بود (معانی بیانی فصیحی که نمی‌توان آن‌ها را به‌درستی برگرداند). آن‌ها نامه‌ای از وی می‌خواستند تا بتوانند آن را به وابستگان خود نشان دهند.

به هر جای جنوب ایران که می‌رفتم، درمی‌یافتم که از شیخ خزعل به عنوان مثالی از یک رئیس قبیله که در سرمایه‌گذاری انگلیس آن‌ها را حمایت کرده و جایزهٔ خود را نیز دریافت نموده است، ذکر می‌کنند. برخی

> به وی شک داشته و برخی به موقعیت او رشک می‌بردند. ولی همه می‌دانند که موقعیت امروز وی، در مقایسه با موقعیتش در بیست سال پیش که به مقام شیخوخت رسید، قضاوت خوبی برای سیاست فعال حمایت و توسعهٔ سرمایه‌گذاری انگلیس می‌باشد.[۹۰]

شیخ خزعل تبدیل به ابزاری در برنامهٔ فرستادن خط‌آهن به قلب ایران شد... نقشه‌ای که طراحی شده بود تا بخش جنوبی کشور را در مدار امپراتوری انگلیس قرار دهد. در طول ماه‌های قبل از شروع جنگ جهانی اول، باعث شد که راه‌آهن به داخل ایران کشیده شود... با سازماندهی «مالیات عملی» انگلیس برای حفظ آن‌ها... با افزایش بحث سیاسی بر سر موقعیت سیاسی و اقتصادی در جنوب ایران و حل آن به واسطهٔ افزایش حضور انگلیس در منطقه، خط‌آهن نیز افزایش یافت. هرچند جنگ به تمامی کوشش‌های صلح‌جویانهٔ نفوذ تجاری خاتمه داد، اما به نظر می‌رسد که باعث به‌دست آوردن موقعیت برای افراد دیگر، برای حل سریع‌تر مسایل شد. در نتیجه، خزعل پس از همه از خط‌آهن مخوف، دوری جست.

90. Wilson, *SW. Persia,* 248, 258-59.



فصل چهارم

خزعل،
خان‌های بختیاری،
و دولت انگلیس



خزعل و خان‌های بختیاری، ۱۹۰۸-۱۹۱۴

یکی از عوامل بغرنج‌کننده سیاست انگلیس در جنوب غربی ایران در خلال سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۴، مشکلات میان خان‌های بختیاری و شیخ محمره بود. اکتشاف نفت در مه ۱۹۰۸ موجب افزایش اهمیت منطقهٔ بختیاری برای انگلیس شد و نیز حفظ روابط خوب با خان‌های بختیاری را بسیار مهم جلوه داد و چه بسا می‌توانست، تا حدی روابط داخلی متلاطم آن‌ها را تحت کنترل قرار دهد، هرچند این امر کاری بس دشوار بود. بر خلاف موضع شیخ خزعل، انگلیسی‌ها در موقعیتی قرار نداشتند تا بتوانند بر علیه بختیاری‌ها با استفاده از زور متوسل به تهدید شوند، همچنان که در ماجرای به گِل نشستن کامت در ۱۹۰۷ این موضوع به شکل تحقیرآمیزی به نمایش درآمد. افزون بر آن، خان‌های بختیاری در مقابل فشار انگلیس کمتر آسیب‌پذیر بودند. آن‌ها با مراکز قدرت در تهران آشناتر و با آن روابط صمیمانه‌تری داشتند و به خاطر همین مسئله در رابطه با تحت حمایت انگلیس قرار گرفتن بر علیه دولت مرکزی، کمتر از شیخ محمره وابسته به انگلیس بودند. انگلیسی‌ها می‌توانستند از راه بلوکه کردن کمک‌های مالی طرف‌های درگیر، به گونهٔ غیرمستقیم بر خان‌ها فشار وارد کنند اما تجربیات گذشته ثابت کرده بود که پیگیری چنین روش‌هایی باعث می‌شود زمینه انتقامجویی و مقابله به مثل علیه منافع انگلیس در منطقهٔ بختیاری‌ها فراهم آید. بنابراین انگلیس ناگزیر بود در روابطش با بختیاری‌ها بسیار محتاط عمل کند، چنان که پیوندهای آنان با شیخ این رابطه را بسیار ظریف‌تر می‌کرد.[1]

---

1. Gene Ralph Garthwaite, *The Bakhtiyari Khans: Tribal Disunity in Iran, 1880-1895,* Ph. D. Dissertation, University of California, 1969, *Passim.*

توافق به عمل آمده در بهار سال ۱۹۰۸ میان شیخ خزعل و صمصام‌السلطنه، ایلخان بختیاری، با این که هندوستان و وزارت خارجه را بسیار خشنود کرده بود ولی در واقع هیچ مشکل اساسی را میان آن‌ها حل نکرد. این توافق‌نامه در واقع ترک مخاصمه بود که شرایط بیرون از خوزستان، آن را دیکته کرد. مبارزهٔ میان مشروطه‌خواهان و سلطنت‌طلبان در تهران و ایالات هر روز جدّی‌تر می‌شد. در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (روز امضای عهدنامهٔ روس و انگلیس) امین‌السلطان، صدراعظم، توسط یکی از اعضای یک سازمان ملی‌گرا ترور شد. در دسامبر، شاه کوشش کرد تا ضربهٔ نهایی را وارد کند ولی شکست خورد. در فوریه ۱۹۰۸، شاه هدف یک بمب قرار گرفت که منفجر نشد. در جای‌جای ایران، انجمن‌ها (شوراهای محلی انقلابیون) فعالیت شدیدی داشتند.[2]

شیخ و خان‌های بختیاری بسیار نگران بودند. جملگی آن‌ها با رژیم قاجار مناسباتی داشتند، به‌خصوص خزعل، که فرمان‌هایی را مبنی بر مالکیت زمین از سوی آنان در اختیار داشت. رفتار یک دولت مشروطه‌خواه و انقلابی واقعی با موقعیت آن‌ها چگونه می‌توانست باشد؟

خان‌ها به واسطهٔ روابط نزدیک‌شان با حکومت مرکزی شوک‌های انقلابی را بسیار قوی احساس کردند. اولین بار آن‌ها بودند که در ژانویه ۱۹۰۸ به خزعل پیشنهاد دادند که اختلافاتشان را حل کرده و ائتلافی را برای حمایت دو جانبه ایجاد نماید. افزون بر آن باز آنان بودند که در فوریه ۱۹۰۸ برای نخستین مرتبه به لوریمر (که هم اکنون سروان است) پیشنهادی دادند مبنی بر این که مایلند سرزمین‌های آنان غیرمستقیم از سوی انگلیس محافظت شود و مسقط و کویت را به عنوان مثال ذکر کردند.

با وجود آن که لوریمر مشکوک بود که شیخ خود را کاملاً تسلیم طرح خان‌ها کند، اما کاکس پیشنهاد را رد نکرد. ولی از آن به عنوان «یک افسر محلی» دفاعی حقیرانه کرد و به کرزن ضرورت تقویت حضور انگلیس و اهمیت سیطره بر این منطقه را یادآور شد و امکان نفوذ آلمان را نیز مطرح کرد. وی افزود خزعل نه تنها از حکومت مرکزی بلکه از تلاش ترکیه برای استفاده از داخل مرزهای ایران نیز ترسان است. به همین دلایل وی ممکن است برای حفظ موقعیت موقت فعلی، خواهان امضاء قرارداد با خان‌ها به‌طور

2. E. G. Browne, *The Persian Revolution, 1905-1909 (Cambridge:* Cambridge University Press, 1910), 150, 162-64.

دائم باشد.[۳]

از سوی دیگر وزارت خارجه متقاعد نشد. بختیاری‌ها «شایسته اعتماد» نبوده و بدون شک آن‌ها از هر تضمینی در پشت پرده «احساسات دوستانه» برای گرفتار کردن انگلیس در مشکلات با دولت تهران استفاده خواهند کرد. پیشنهاد کاکس برای دادن تضمین به بختیاری‌ها رد شد.

در این اثنا (آوریل ۱۹۰۸) خان‌ها و خزعل پیش رفته و «اتحاد رسمی» خود را به‌وجود آوردند. هر چند انگلیس از صلح و امنیت حاکم بر منطقه راضی بود اما به دوام آن امیدوار نبود.[۴]

هنگامی که در ژوئن ۱۹۰۸، محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و اعضای آن را متفرق کرد، موج جدیدی از آشوب‌های انقلابی را موجب گردید. بختیاری‌ها که نتوانسته بودند ضمانت امنیت موقعیت خود را از انگلیس به‌دست آوردند، سعی کردند آن را به دست خودشان ایجاد کنند. خان‌های بختیاری با متعجب کردن بسیاری، از جمله انگلیسی‌ها، قهرمان راه ملی‌گراها بر علیه آنچه که از انگلیس طلب حمایت می‌کردند، شدند، و افراد عشیره‌شان سربازان ارتش انقلاب شدند. خان‌ها به جای مخالفت با انقلاب پیشگام آن شدند. در ژانویه ۱۹۰۹ به دنبال یک طراحی دقیق عملیاتی، صمصام‌السلطنه کنترل اصفهان را به نام انجمن انقلابی در دست گرفت و ظل‌السلطان، شاهزادهٔ حاکم یاغی را خلع کرد و لشکریان سلطنتیِ خائن را پراکنده ساخت.[۵]

خزعل موضع خود را مشخص نکرد، هرچند فشار زیادی برای انجام این کار تحمل کرد. مجتهد اعظم، محمدکاظم خراسانی، از نجف فرستاده ویژه‌ای را به آن‌جا فرستاد تا به وی بگوید که، زمان آن رسیده است تا موضع خود را له یا علیه مجلس اعلام کند؛ اگر وی طرفدار آن بود، باید مالیات خود را از تهران مضایقه می‌کرد و عواید گمرکات را توقیف نموده و آن را برای ملی‌گرایان محاصره شده در تبریز ارسال می‌کرد. از سوی دیگر، شاه، از طریق نظام‌السلطنه، شیخ را زیر فشار قرار داده بود تا از وی حمایت کند.

---

3. Capt. D. L. R. Lorimer, Vice Consul at Ahwaz, to Maj. Percy Z. Cox, British Resident at Bushihr, No. 44, Camp Wais, February 3, 1908, F. O. 371/502; Cox to Government of India, Bushihr, March 22, 1908, F. O. 371/502.

4. F. O. 371/502, file 6730.

5. Browne, *Persian Revolution,* 197-212, 266-67.

خزعل شایعاتی را شنید مبنی بر این که صمصام قول‌های موثقی را در رابطه با خوزستان از مشروطه‌خواهان در اصفهان دریافت کرده است. شیخ خواهان رهنمود انگلیس شد. وی به دوستان انگلیسی‌اش گفت که باید یکی از راه‌ها را انتخاب کند، اما کدام راه را باید انتخاب می‌کرد؟[6]

انگلیس پاسخی نداد. شیخ برای گرفتن پاسخ به‌ویژه در این زمینه که اگر وی از جناح بازنده حمایت کند، انگلیس این بهانه را به دست می‌آورد که تضمین‌هایش به او را انکار کند، به فشار خود ادامه داد. به او گفته شد که تضمین‌های انگلیس به شیخ خزعل مشروط به ادامهٔ وفاداری به دولت ایران می‌باشد.

انگلیس به سختی می‌توانست به شیخ بگوید که تمرّد کند و حتی نمی‌توانستند به وی بگویند که با اهداف ملی‌گرایان، که خود آن‌ها نیز تا حدودی طرفدار آن بودند، به مخالفت برخیزد. تمایل طبیعی شیخ در این مسیر قرار داشت که موضع خود را مشخص نکند. سرانجام، انگلیس تصمیم گرفت از این موضع شیخ حمایت کند.

خزعل، دریافتی‌های گمرک را «توقیف» کرد و اجازه نداد که آن را به تهران یا برای ملی‌گرایان ارسال کنند. برای تقویت موقعیتش در رابطه با این مسئله، وی از انگلیس خواست تا نامه‌ای خشک و رسمی به وی نوشته بگوید که به خاطر مسئله ضمانت وام انگلیس، دریافتی‌ها ضبط شده و نزد او باقی بماند. این کار انجام شد و به شیخ نیز توصیه شد تا خود را درگیر سیاست طرف‌های درگیر نکند.

به هر حال این توصیه درخواست همکاری هر دو جناح را متوقف نکرد. سردار اسعد، که هنگام بازگشت از اروپا با خزعل دیدار کرده بود، به منظور تأمین هزینه پیش‌روی بختیاری‌ها به سوی تهران درخواست پول کرد. شاه تعداد ۳۰۰ نفر سوار را برای برقراری نظم در بوشهر و بندرعباس می‌خواست (در حقیقت قبلاً این وظیفه به عهدهٔ ناوگان انگلیس قرار داشت). شیخ دوباره درخواست رهنمود کرد. او در آن لحظه، کوشش می‌کرد تا تضمینی را از انگلیس دریافت کند که به موجب آن، آن‌ها از موقعیت وی در مقابل تجاوزات دولت ایران بدون توجه به نوع آن دفاع کنند. وی بدون شک آرزو داشت که آن‌ها را بر این فعالیت بیشتر تحریک کند. کاکس مأمور شد به خزعل بگوید که

6. William McDouall, Consul at Muhammarah, to Captain A. P. Trevor, Ass't Pilitical Officer at Bushihr, Secret, Muhammarah, January 30, 1909, F. O. 460/1.

اگر او بتواند «بیمار شود، یا به بالای کارون رود و شاه، علما، صمصام، همگی به دَرَک واصل شوند، وی باید با هماهنگی و رهنمود ما خود را درگیر سیاست‌های جناحی کند.»[7]

بختیاری‌ها به سوی شمال پیش رفته و خود را در تاریخ به عنوان نجات‌دهنده قرار دادند. محمدعلی شاه خلع شد، و خان‌های بختیاری در دولت جدید در موضع رهبری قرار گرفتند. تمامی این‌ها بدون کمک یا مضایقه گمرکات محمّره انجام شد، اگرچه خزعل ۲,۰۰۰ پوند به طور خصوصی از برادران لینچ گرفته و آن را به عنوان وامی در راه دولت مشروطه‌خواه بدین امید که زمین‌های بختیاری اطراف رامهرمز در دستان وی قرار خواهد گرفت، در اختیار آنان قرار داد.

در حالی که بختیاری‌ها در حال افزایش قدرت خود بودند و کشور در حالت هرج و مرج قرار داشت، خزعل به آرامی به موافقتی با شرکت نفت ایران و انگلیس دربارهٔ آبادان و با دولت انگلیس دربارهٔ آیندهٔ طرح‌های آبیاری در خوزستان دست یافت. یکی از پی‌آمدهای این توافق کسب ضمانت‌های بیشتر از بریتانیای کبیر برای موقعیت خود در ایران بود. وی درخواست کرد که ماهیت و مناسبات اقدامات او با دولت‌ها و شرکت‌های خارجی از نظر علمای شدیداً ضداجنبی و رهبران ملی‌گرایان مخفی نگه داشته شود. به هر حال، قرارداد شرکت نفت یک راز آشکار بود و دولت جدید ایران به آن نه تنها از این که شرایط آن را اطلاع نداده‌اند بلکه به این اعتبار که چرا اصلاً مذاکره شده است، به شدت معترض بود.

این رابطهٔ تنگاتنگ به‌وسیله وقایع بعدی آسیب بیشتری دید. در نیمه دوران وقایع پرآشوب در تهران، خزعل این فرصت را به دست آورد تا برای «بازگرداندن نظم» در شوشتر و دزفول، نمایندگان خود را به منظور اداره کردن آن جا به‌کار گمارد. در نوامبر، دولت مرکزی و خزعل به خاطر به‌کار گماردن یک حاکم جدید، که مورد تأیید خزعل نبود، با یکدیگر به مشاجره پرداختند. همچنین موضوع عایدات، که بخشی از آن را خزعل در نظر داشت به عنوان هزینهٔ برقراری نظم نپردازد، مطرح بود. مشکلات خزعل با ادارهٔ گمرکات که مسئولیت آن را بلژیکی‌ها به عهده داشتند همیشه یک منبع دائمی

7. F. O. 371/715, file 10028; Cox to Mcdouall, Bushihr, April 20, 1909, F. O. 460/1.

آزردگی و اختلاف با دولت مرکزی بود. بدون شک حضور یک بختیاری قوی در تهران رابطهٔ دولت با شیخ محمّره را بهبود نمی‌بخشید.[۸]

با شروع سال ۱۹۱۰، واضح بود که ماه‌عسل کوتاه‌مدت خزعل و خان‌ها به پایان رسیده است. این حقیقت که خان‌ها همیشه در دولت تهران صاحب نفوذ و گاهی نیز مسلط بودند، مناسبات ضعیف خزعل با آن‌ها را پیچیده‌تر کرده، و در نتیجه مسایل را برای خزعل و انگلیس دشوارتر می‌ساخت. وظیفهٔ دشوار انگلیس القاء این موضوع به خزعل بود که برای وفادار ماندن ظاهری به دولت مرکزی، که اکنون بیشتر توسط رقبای قدیمش، خان‌های بختیاری کنترل می‌شد، و دست نیافتن آن‌ها به وی دقت نماید. شیخ نسبت به دشمنانش هیچ گونه تصور غلطی نداشت. بختیاری‌ها بختیاری بودند و او سعی داشت با هر وسیله‌ای که در اختیار داشت خود را در مقابل آنان محافظت کند.

در فوریه ۱۹۱۰ به خزعل اخطار داده شد از پیوستن به قشقایی‌ها، گروهی از قبایل قدرتمند جنوب ایران، که در حال پی‌ریزی حرکتی بر علیه بختیاری‌های صاحب قدرت در اصفهان بودند، خودداری کند. بارکلی، وزیر انگلیسی اخطار کرد چنین اقدامی حمایت انگلیس را از میان خواهد برد. شیخ در مقابل، خواهان حمایت انگلیس بر علیه تهاجم بختیاری‌ها یا دولت مرکزی شد، حال آنکه وی به تلاش‌های خود به منظور اتحاد با سران قبایل همانند رئیس لرها، والی پشتکوه بر علیه دولت مرکزی تحت تسلط بختیاری‌ها، ادامه می‌داد.[۹]

برای این‌که به خاطر انجام چنین عملی به وی اخطار داده نشود، خزعل به انگلیس اطمینان داد که هرگونه توافقی که او با سران قبایل در جنوب انجام داده بی‌گزند خواهد بود. هر چند، در کنار دادن اخطار، وزارت خارجه به وی ضمانتی اعطا کرد مبنی بر این که، انگلیس، اگر حکومت ایران «خواه سلطنت‌طلب یا ملی‌گرا» قصد کاهش اختیارات قانونی یا املاک وی در خوزستان را داشته باشد، از خزعل حمایت خواهد کرد. سپس شیخ تلاش کرد حیطهٔ این ضمانت را به قبایل بختیاری نیز بکشاند. زیرا وی دریافته بود که تحت چنین شرایطی و در صورت به خدمت گرفتن بختیاری‌ها به عنوان بازوی اضافی

8. F. O. 460/2; F. O. 460/3; F. O. 371/715 file 10028.

9. Sir Gerald Barclay, Minister to Persia, to Sir Edward Grey, Foreign Secretary, Tel. No. 68 (P), Tehran, February 15, 1910, F. O. 371/946; Barclay to Grey, Tel. No. 108 (P), Tehran, March 14, 1910, F. O. 371/946.

دولت، دیگر تضمین در برابر تجاوزات حکومت مرکزی از اهمیت چندانی برخوردار نمی‌شد. این عمل بنا به گزارش بارکلی، یک دوگانگی واقعی را به‌وجود خواهد آورد:

ضمانت کردن خوزستان در مقابل هجوم بختیاری‌ها... البته بسیار مشکل، و همچنین با اصول سیاست ما در جنوب ایران ناسازگار خواهد بود. ولی با فرض این که ما از دخالت در سیاست‌های بین قبایل محروم شده باشیم، آیا منطقاً قادر خواهیم بود تا به طور مداوم بر شیخ محمّره به منظور اجرای رهنمود خود فشار بیاوریم در حالی که قادر به حفاظت از وی در مقابل پی‌آمدهای چنین رهنمودی نباشیم؟[10]

وزارت خارجه موافقت کرد.

بنابراین بارکلی به خزعل زیاد فشار نیاورد و شروع به اصرار به سردار اسعد، وزیر کشور دولت جدید، مبنی بر داشتن روابط خوب با خزعل را نمود. ولی خزعل و دیگران در حالت شک و دشمنی با وزیر به عنوان سمبل تسلط بختیاری‌ها باقی ماندند. عاقبت، نمایندهٔ انگلیس به سردار اسعد تا حدودی از روی اکراه ــ زیرا سردار اسعد مرد بسیار قابلی بود ــ پیشنهاد کرد که از کابینه خارج شود. سردار اسعد ابتدا مقام وزارت کشور را از خود سلب کرده و سپس از کابینه خارج شد؛ اما البته نه قبل از این که افراد بختیاری شروع به حمله به داخل مناطق شمالی خزعل کرده و مخالفت با حاکمیت شیخ در شوشتر و دزفول را تشویق و ترغیب کنند.

برداشتن سردار اسعد از کابینه مشکلات خزعل با خان‌ها را حل نکرد. گروه بختیاری‌های به سرکردگی سردار اسعد، ایلخانی، تلاش کرد تا قبایل اعراب در شمال خوزستان را بر علیه شیخ بشوراند. به عنوان یک ضد حمله، خزعل خود را با دستهٔ دیگر بختیاری، حاجی ایلخانی متحد کرد. تلگراف‌های تهدیدکننده رد و بدل شد و شمار زیادی از گماشتگان قبایل مسلح گردیدند.

دیدگاه فریب دادن روسای قبایل توسط خزعل که در حکم شروع اغتشاشات بود، انگلیس را ناراحت کرد، ولی با توجه به ناکارآمدی و بی‌میلی آن‌ها به دخالت رسمی در

10. Barclay to Grey, Tel. No. (P), Tehran, April 14, 1910, F. O. 371/946; F. O. to I. O., April 18, 1910, F. O. 371/946; Grey to Barclay, Tel. No. 97 (P), F. O., April 13, 1910, F. O. 371/946.

امور داخلی قبایل، کاری از دستشان بر نمی‌آمد. کاکس اعتقاد داشت از آن‌جایی که فعالیت‌های خزعل تا آن جا پیش نرفته است که تمامیت ارضی ایران را تهدید کند، انگلیس باید بگذارد که وی به بهترین شیوه‌ای که می‌تواند از خود حفاظت کند. در حقیقت با حفظ تعادل قدرت میان گروه‌های رقیب در جنوب ایران، نمایندهٔ مقیم موافق بود که دسیسه‌ها و اتحادهای خزعل در واقع به عنوان عامل بازدارنده از برخوردهای مسلحانه و رساندن آن‌ها به حداقل عمل می‌کند. اگرچه، سیاست کاکس رسماً تأیید نشد، ولی در آن زمان مورد پیروی قرار گرفت.

در طول سال ۱۹۱۰، برخورد میان خزعل و بختیاری‌ها به طور جدی رو به فزونی نهاد. فرحان اسد، شیخ قبیله کعب دبیس، با پشتیبانی گروه بختیاری‌های ایلخانی بر علیه خزعل شورش کرد. در نوامبر، شیخ خزعل نیروهای مسلح خود را وارد صحنه کرده و فرحان را تهدید کرد با توسل به زور ناگزیر به اطاعت کند. در همان حال هم‌پیمانان شیخ، گروه حاجی ایلخانی از بختیاری‌ها را تهدید کرد که در صورت حمایت از فرحان، مورد حمله قرار خواهند گرفت. بارکلی در تهران به سردار اسعد اخطار کرد که اجازه ندهد، گروهش از فرحان حمایت کند. اخطارهای بارکلی به حاجی ایلخانی مؤثر واقع شد و خزعل موفق گردید قبیله کعب دبیس را بدون مشکل خاصی آرام کند.

به هر حال، فرحان به قلمرو بختیاری‌ها پناهنده شد و در مقابل درخواست بارکلی، سردار اسعد از تحویل وی به شیخ امتناع ورزید. به خاطر این که دیگر به نظر نمی‌رسید که احتمال وقوع درگیری میان بختیاری‌ها و خزعل وجود داشته باشد، بارکلی از فشار بیشتر خودداری کرد. البته وی به سردار اسعد اخطار نمود که «هر گونه مزاحمت و ایجاد اختلال در شرایط و موقعیت فعلی قلمرو شیخ، نگرانی جدی دولت فخیمه را موجب خواهد شد.»

در همان زمان، بارکلی در پاسخ به درخواست وزیر خارجهٔ ایران اعلام کرد با این‌که شیخ «فرد مورد حفاظت انگلیس» نیست اما «روابط خاصی» با بریتانیای کبیر دارد. شرایط و مفاد واقعی ضمانت‌هایی که در اکتبر به شیخ داده شده بود و دولت ایران دربه‌در به دنبال آن می‌گشت تا از مفادش آگاهی یابد، به هر حال افشا شد.[۱۱]

11. Barclay to Grey, No. 231, Tehran, December 15, 1910, F. O. 371/1183; Grey to Barclay, Tel. No. 363 (P), F. O., December 15, 1910, F. O. 371/949; F. O. 371/946 file 121; F. O. 371/947 file 121; F. O. 371/1182; F. O. 371/1183; F. O. 371/1185; F. O. 371/959.

باید توجه داشت که به خاطر حفظ و تأمین موقعیت تجاری و سیاسی خودشان در خوزستان، انگلیس، و به‌ویژه کاکس و بعدی‌ها، از سیاست قبیله‌ای شیخ محمّره حمایت می‌کردند. انگلیس آگاه بود که با قرار داشتن تمام قبایل عرب در استان تحت کنترل فردی که، به راحتی می‌توانست از سوی آن‌ها تحت نفوذ قرار گیرد، قادر بود به طور عظیمی طغیان قبایل را کاهش داده و در نتیجه این امر برای تجارت بسیار مطلوب بود. این باور بدون شک از نوعی سادگی اداری بهره‌مند بود که باید از شیوه نظامی نظم افسران انگلیسی ارتش هند بهره می‌جستند. در حقیقت هیچ ربطی به انگلیس نداشت، اگر شیخ فرحان را بر قبایلی که قبلاً مستقل از محمّره بودند، تحمیل کند. انگلیس متعهد شده بود تا از دخالت بی‌جا در رقابت‌های میان قبیله‌ای خودداری کند. البته اگر بختیاری‌ها قرار بود که با قصد تحریف امور و برهم زدن اوضاع در خوزستان در قلمرو شیخ دخالت کنند، چنین دخالتی به عنوان یک موضوع جدی دربارهٔ منافع دولت انگلیس مدنظر قرار می‌گرفت. اگر بختیاری‌ها، با تمام ظرفیت خود به عنوان وزیران کابینه عمل کرده، و تلاش می‌کردند تا حکمروایی دولت مرکزی را بر قبایل عرب تحمیل کنند، چنین عملی به عنوان کاری کاملاً غیردوستانه از دیدگاه انگلیس مبنی بر «روابط ویژه‌اش» با شیخ مورد توجه قرار می‌گرفت.

در اراضی اطراف شوشتر و دزفول، که نه کاملاً بختیاری و نه کاملاً عرب بودند، مسئله بسیار پیچیده بود. خود شهرها دستخوش اختلافات داخلی بود و کشمکش برای به‌دست آوردن قدرت میان طرف‌های موروثی اغلب با خشونت همراه بود. هر از چند گاه دولت مرکزی از شیخ محمّره می‌خواست تا نظم را در آن جا برقرار سازد. وی نیز این کار را انجام می‌داد و تا زمانی که دولت تهران می‌توانست حاکمی را به منطقه اعزام دارد تا مسئولیت را به عهده گیرد، شیخ نماینده‌ای را در آن جا به‌کار می‌گمارد. غالباً شیخ نیز در انتخاب حاکم جدید دستی بر آتش داشته و خواسته‌هایی را برای تأمین منافع اعراب و به عنوان مثال منافع خودش که لازم بود مورد حمایت واقع شود یا حداقل صدمه نخورد، طلب می‌کرد. بختیاری‌ها نیز در سیاست نصفه نیمه عمل کرده تا موقعیت خود را حفظ کنند.

در ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰، شیخ برای اصلاح اوضاع و برقراری نظم وارد عمل شد، ولی به خاطر این که حاکمان ایرانی بتوانند با موقعیت و شرایط تا آن جا که می‌توانند خود را وفق دهند، کنار کشید. در ۱۹۱۱، در حالی که بختیاری‌ها دزفول را اشغال کرده بودند، شیخ وارد شوشتر گردید.

در فوریه ۱۹۱۲، یک بار دیگر درگیری بر سر این شهرها میان شیخ و خان‌ها گسترش یافت. در تهران خان‌های بختیاری صاحب موضع مسلط در دولت بودند، و با نام آن عمل می‌کردند. خان‌ها یک بختیاری را به عنوان حاکم شوشتر به کار گمارده و خواهان آن شدند که خزعل نمایندگان خود را از آن جا خارج کند.

خزعل ضمن رد شبهه مخالفتش با دولت ایران و اظهار نگرانی از برخورد دو دوزهٔ خان‌ها، درخواست کرد که حاکمان بی‌طرف می‌بایست برای مناطق بهبهان، شوشتر و دزفول که از نظر فرهنگی وضعیت اسفناکی داشتند گمارده شود. انگلیس به سرعت برای میانجی‌گری وارد عمل شد و از سردار اسعد درخواست کرد تا یک حاکم بی‌طرف به شوشتر فرستاده و این که به مقامات کنسولی انگلیس این فرصت داده شود تا ادعاهای هر دو طرف را شنیده و مصالحه برقرار گردد.

هنگامی که در ۵ آوریل حاکم بی‌طرف وارد شد، خزعل، بر اساس درخواست حاکم، از خارج ساختن اتباع عرب خود امتناع ورزید. وی گفت که ۲۰۰ سوار بختیاری که قرار بود «محافظ» حاکم باشند، در حقیقت باعث شدند آن مقام رسمی به مثابه آلت دست‌نشاندهٔ خان‌ها تلقی شود. در ۲۳ آوریل، بختیاری‌ها که به توپ و سلاح‌های خودکار متعلق به دولت مرکزی مسلح بودند، اعراب را به زور وادار به خروج کردند. خزعل نیروهای خود را به اهواز با نیّت آشکار جمع‌آوری «نیروی مورد نیاز» برای طناب‌پیچ‌کردن بختیاری‌ها، به عقب کشید.

در تهران، سِر والتر تاونلی، وزیر مختار جدید در ایران، به دولت و سردار اسعد فشار آورد تا از خان‌ها بخواهد به حملات خود خاتمه داده و نیروهای خود را از شوشتر خارج سازند. در انگلیس، مسئولان مصرانه میانه‌روی شیخ را خواستار شدند. دستورات صادر گردید و خان‌ها موافقت کردند به نمایندگان انگلیس اجازه دهند تا قرار موقتی را تنظیم کنند. در ۹ مه بختیاری‌ها از شوشتر خارج شده و اعراب داخل شدند. طرفین ادعا کردند که در هنگام این نقل و انتقالات منافع‌شان آسیب دیده که این امر صرفاً به خاطر پیروی از راهنمایی انگلیسی‌ها روی داده است. اعراب ادعا کردند که بختیاری‌ها از حامیان شیخ در شوشتر به زور پول گرفته‌اند، در حالی که بختیاری‌ها متذکر شدند که اعراب، سرزمین‌های بختیاری را غارت کرده‌اند. هاورث*، کنسول در محمّره، جانب شیخ را

*. Haworth.

گرفت و گری*، کنسول‌یار در اهواز، طرف بختیاری‌ها را. هاورث ادعا کرد که اعراب به خاطر کثرت جمعیت بختیاری‌ها را نابود خواهند کرد. گری نیز جواب داد که بختیاری‌ها به خاطر قابلیت جنگی برتر، اعراب را تکه‌پاره می‌کنند. تاونلی که نمی‌دانست کدام طرف راست می‌گوید و نمی‌خواست در این مورد شکی نیز وجود داشته باشد، پیشنهاد کرد تا ملاقاتی با هاورث، گری و نمایندگانی از دو جناح درگیر، با کاکس به عنوان داور، در پاییز که بختیاری‌ها به قشلاق زمستانه خود برمی‌گردند، تشکیل شود. این پیشنهاد مورد موافقت جملگی طرف‌های درگیر قرار گرفت.

قبل از آغاز ملاقات، خزعل فهمید که خان‌ها (بر خلاف قراردادشان در بهار ۱۹۰۸) اراضی جرّاحی که متعلق به مشیرالدوله بود را خریداری کردند و در حال مذاکره بر سر خرید زمین‌های متعلق به نظام‌السلطنه نیز هستند. این زمین‌ها مدت‌ها بود توسط شیخ اداره می‌شد و به‌وسیلهٔ کعب، که طایفهٔ وی نیز به آن تعلق داشت، اشغال شده بود. کعب قبلاً قبیلهٔ عرب مسلط بر خوزستان بوده و از سابقهٔ دیرینه‌ای برخوردار بود. آن‌ها به اندازه کافی بدون دخالت بی‌جای خان‌های بختیاری دراداره امور آن ناحیه، دردسرساز بودند. شیخ گفت اگر بختیاری‌ها کنترل آن جا را به دست گیرند، وی وارد جنگ خواهد شد.

در موضع رسمی، دولت بختیاری از راه دیگری محمّره را تهدید کرد. در ادامهٔ مشاجرات مرزی ایران و ترکیه که ماجرای آن به دادگاه لاهه کشیده شد، ایرانیان ظاهراً آماده بودند تا با ادعای ترکیه بر سر منطقهٔ محمّره به جای پس گرفتن ادعایشان در مورد خانقین، موافقت کنند.

افزون بر این، شیخ شنیده بود که خان‌ها طرح حمله به وی در پاییز، هنگام عزیمت به قشلاق در مرزهای شمالی قلمرو شیخ را دارند. او درخواست کرد که یا انگلیس در مقابل حملهٔ بختیاری‌ها به او تضمین دهد و یا اجازه داده شود که وی نیروهای خود را برای مقابل با این امر آماده سازد. در همین احوال، شیخ رابطهٔ خود با عده‌ای از خان‌های بختیاری زیردست را که در حال دسیسه‌چینی علیه رؤسایشان در تهران بودند، حسنه کرد.

اما قبل از این‌که لازم شود تا یکی از راه‌های مورد نظر خزعل انتخاب شود، تلاش‌های تاونلی نتایج زیر را به ارمغان آورد: ۱) تعهدی مبنی بر عدم حمله، حداقل تا زمانی که نتایج

* . گری، سرگرد آرتور جیمز هربرت (Grey, Major Arthur James Herbert)، نایب کنسول اهواز از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴. کنسول کرمان از یکم فوریه ۱۹۲۰ تا ۵ نوامبر ۱۹۲۲. کنسول بندرعباس از ۷ فوریه ۱۹۴۵.(م)

ملاقات ناامیدکننده نباشد، داده شود. ۲) آگاهی از این که خان‌ها با نیت فروش زمین به شیخ آن را خریده‌اند. البته ارزش دردسر این خرید احتمالاً به ارزش زمین بسیار می‌افزود. هنوز شیخ به این نکته که تاونلی این حرکت را انجام داده تا نشان دهد که شیخ شبیه یک بچهٔ لوس که اموال وی به یغما رفته عمل می‌کند، مشکوک بود. او به کاکس نوشت «به نظر می‌رسد این حقیقت که تضمین‌های سردار جنگ [ایلخانی که جدیداً تعیین شده بود] که به‌وسیلهٔ من فرستاده شده و من به آن باورمندم باید به قدر کافی رضایت شیخ را جلب کند.»[۱۲]

به‌هرحال خزعل شروع به‌جمع‌آوری اسلحه، حتی از دولت مرکزی، کرد. آن‌ها مورد نیاز نبودند. سر و سرّ خاص خزعل با خان‌های زیردست باعث‌رفتار میانجی‌گرانهٔ بیشتر خان‌های بالادستی گردید؛ آن‌ها به اصرار انگلیس، با انتخاب ایلخان جدید، اختلافات مربوط به سلسله مراتب بختیاری را به طور مسالمت‌آمیزی حل و فصل نمودند تا نظم را در منطقهٔ بختیاری تحمیل کنند، که در نتیجه آن حفاظت از منافع انگلیس تضمین می‌شد.

تا ماه سپتامبر، تمامی جناح‌ها توافق کردند که موافقت‌نامه منعقده زیر نظر گری، هاورث و کاکس حقیقتاً ضروری نبوده است. در اکتبر، خزعل با نمایندهٔ ایلخان به یک توافق مقدماتی دست یافت: حاکمان دزفول و شوشتر می‌بایست بی‌طرف باشند؛ مسایل با اعراب باید به شیخ ارجاع داده شود، و موارد مربوط به بختیاری‌ها به خان‌ها احاله گردد. از دیدگاه شیخ، بسیار بااهمیت‌تر، اراضی جراحی بود که می‌بایست به همان قیمت خرید خان‌ها به او فروخته می‌شد.

تا نوامبر، ایلخان جدید تلاش کرد تا شیخ غضبان*، رئیس قبیلهٔ قدرتمند مرزنشین بنی‌لام** را بر علیه خزعل بشوراند. در ماه دسامبر، رئیس خان‌ها در تهران از فروش اراضی

12. Sir Walter Townley, Minister to Persia, to Cox, Tel. No. 158, Tehran, August 3, 1912, F. O. 371/1445; F. O. 371/1443; F. O. 460/2; F. O. 371/1445; F. O. 371/1446.

* . شیخ غضبان از شیوخ مقتدر بنی‌لام به شمار می‌رفت. میان وی و شیخ خزعل نبردهای خونینی درگرفت که مهم‌ترین آن پیکار «حجیف»، ناحیه‌ای میان اهواز و هویزه است که به پیروزی شیخ خزعل انجامید. شیخ غضبان از بزرگ‌ترین دامداران منطقه بود. شیخ غضبان در رخداد جنگ جهانی اول به فتاوا و احکام جهادیه علماء گردن نهاد و به قشون عثمانی پیوست. وی پس از کش و قوس فراوان، آشتی با خزعل، تبعید به کویت و جزیره هنگام، در پی رخداد انقلاب ۱۹۲۰ عراق و برپایی حکومت شبه‌ملی در این کشور به عضویت نخستین مجلس مؤسسان عراق درآمد و با خانواده‌اش تا آخر عمر در بغداد زیست.(م)

** . به گمان مورخان، قبیلهٔ بنی‌لام پیشتر ساکن یمن بود و بعدها به شام و عراق کوچ کرد و شماری از آنان به حویزه و بستان آمدند. از تیره‌های بنی‌لام می‌توان به: آل‌قمیر، بنی‌عقبه، المتارفه، الزمل، بلاسم، العلاونه، النصیری، الدحیمی و عبدالخان، اشاره کرد.(م)

جرّاحی سر باز زد (به قیمت دلخواه دست نیافته بود) و تهدید کرد که شیخ را به دریا خواهد ریخت. خزعل شکایت کرد که تضمین تاونلی مبنی بر حسن نیّت خان‌ها، که باعث شده بود تا وی از تلاش خود برای به‌دست آوردن سلاح و آماده کردن نیروهایش دست بردارد، جداً قدرت او را برای مقابله، به مخاطره انداخته است. کاکس به دولت هند توصیه کرد به شیخ اجازهٔ وارد کردن دو هزار قبضه تفنگ از مسقط داده شود. تاونلی با سرافکندگی تصدیق نمود که در حال درس گرفتن از امانت و اعتماد خان‌های بختیاری می‌باشد.

به هر حال، بینش جدید تاونلی، دربارهٔ شخصیت خان‌ها او را به دیدگاه‌های شیخ نزدیک نکرد. در ژانویه ۱۹۱۳، نیروهای روسی هنوز در شمال ایران بودند. نفوذ روس‌ها در تهران دائماً افزایش می‌یافت. ناآرامی و آشوب در پایتخت و استان‌ها در حال رشد بود؛ بختیاری‌ها با ملتزمین رکابشان در پایتخت هنوز یکی از عناصر بانفوذ به شمار می‌آمدند. وجود آن‌ها به طور امیدوارکننده‌ای حصاری را برای رشد بعدی نفوذ روس‌ها به‌وجود آورده بود. اگر تاونلی خان‌ها را از میان بر می‌داشت، می‌ترسید که آن‌ها به روسیه گرایش یابند و روسیه می‌توانست شکاف عمیقی را بر موقعیت انگلیس در جنوب ایجاد کند. کوتاه‌سخن این که، تاونلی احساس کرد به حسن‌نیّت بختیاری‌ها احتیاج دارد.

در همان اوقات، احتمالاً از طریق درسی که آموخته بود، وی تمامی اعتماد به نفسی را که ممکن بود در قدرت و توان خود داشته باشد تا در امور بختیاری‌ها نفوذ کند، از دست داد. به همین دلیل وی پیشنهاد کاکس مبنی بر این که سفارت یک قیمت منصفانه قراردادی را برای اراضی جرّاحی تعیین کرده و پافشاری کند که خان‌ها آن را بخرند، رد کرد. وی با گلایه افزود «آن گونه که شیخ در دستان شما قرار دارد، خان‌ها در دستان من قرار ندارند.»[۱۳]

کاکس در بوشهر و هاورث در محمّره فشار خود بر این نکته را که پشتیبانی نکردن از خزعل ممکن است موقعیت انگلیس در خوزستان را به خطر اندازد، ادامه دادند. همچنین خزعل که فقط سال گذشته به انگلیس، اختیار خور موسی و زمین برای

13. Townley to Cox, Tel. No. 23, Tehran, January 16, 1913, F. O. 371/1722; F. O. 371/1445; F. O. 371/1723; F. O. 371/1443; F. O. 371/1707.

کنسول‌گری و حق راه برای خط آهن را اعطا کرده بود، اندک‌اندک شروع به از دست دادن اعتماد خود کرد. هاورث نوشت:

> به‌وسیلهٔ عالی‌جناب اعلام شده است که ما شیخ را در چنگال خود داریم. این موقعیت بدون برداشتن قدم‌های صحیح به دست نیامده، و در ما ایجاد اعتماد نموده است و اگر ما از قول خود رویگردان شویم یا روح این کار را از دست دهیم این شرایط به شدت متزلزل خواهد شد.
>
> هنگامی که وی در رابطه با بختیاری‌ها عصبی بود، به او گفتم از آن جایی که ما هرگز قول خود را زیر پا نمی‌گذاریم باید از تضمین‌های ما آسوده‌خاطر باشد. اگر وی (همچنین شیخ کویت) به این فکر کند که ما فقط دوست دوران خوشی هستیم، من عرض می‌کنم که پی‌آمدهای سیاست ما در خلیج‌فارس بسیار سنگین خواهد بود.[۱۴]

با این حال تاونلی بی‌حرکت باقی ماند. در حقیقت وی می‌ترسید که به خان‌ها فشار بیاورد. او خود را متقاعد کرده بود که بختیاری‌ها هر گونه حقی را برای چلاندن شیخ دارا بوده و می‌توانند هر اندازه تومان از وی اخذ کنند. با این وجود، خزعل همچنان امیدوار بود که زمین را به قیمت خالص ۱۰,۰۰۰ تومان به‌دست آورد و خان‌ها به‌راحتی سر وی کلاه گذاشتند. تاونلی تخمین زد که خان‌ها ممکن است از ۲۰۰,۰۰۰ تومان به ۳۰,۰۰۰ تومان پایین‌تر بیایند، هر چند که وی احساس می‌کرد که قیمت دومی از ارزش زمین کمتر است. این دیدگاه تا حدودی معتبر بود ولی تاونلی حتی آمادگی فشار بر این مسئله را نیز نداشت. وی این موضوع را به کاکس، گری و هاورث واگذار کرد تا آن را در جنوب با خان‌ها حل و فصل کنند.

کاکس اطمینان داشت که می‌تواند با سردار جنگ به توافق برسد ولی امیدوار نبود که «خان بزرگ» در تهران با آن موافقت کند.

تاونلی همان‌گونه که توقع می‌رفت رفتار کرد، ولی گری قادر بود تا سردار جنگ را به پای موافقت بکشاند. خان‌ها در تهران با قرارداد موافقت کردند، اگرچه این امر نه بدون

14. Major Haworth, Consul at Muhammarah, to Townley, Tel. No. 6, Muhammarah, February 3, 1913, F. O. 371/1707.

غرولند و وادار کردن سر والتر تاونلی بیچاره به مُقَر آمدن و نامه‌نگاری توجیه‌آمیز دیگری به لندن حاصل شد.

هر چند هاورث و رئیس او در بوشهر امیدی به ماندگاری قرارداد نداشتند، این قرارداد چند سالی دوام آورد. نفوذ بختیاری‌ها در تهران نسبت به اوج آن در سال ۱۹۱۲ کاهش یافته بود. درنده‌خویی و غارتگری آن‌ها به عنوان وزیران کابینه و حاکمان ایالتی، باعث نفرت و انزجار مردم ایران که آن‌ها را بیگانه و غاصب می‌دیدند، گردید. مردم ایران شاهد این حقیقت بودند که بسیاری از مأموران ایرانی رشوه‌خوار و خشن هستند. قدرت نسبی آن‌ها در جنوب نیز در نتیجهٔ گماشتن یک افسر ژاندارمری سوئدی که اواخر سال ۱۹۱۲ به منطقه وارد شده بود، رو به افول نهاد. بنابراین، خان‌ها به دوستی انگلیس نسبت به قبل محتاج‌تر شده و بسیار آرزو داشتند که با انعقاد قراردادی با شیخ محمّره مناسبات خود را پایدار نمایند.

به هر حال، این تغییر روابط میان بختیاری، انگلیس و شیخ در ماه‌های بین ژوئیه ۱۹۱۳ و آغاز جنگ جهانی اول، توسط کاکس و هاورث به سرعت شناسایی نشد. هاورث و کاکس با نگرانی از این که حمایت غیرصمیمی انگلیس از خزعل در مقابل بختیاری‌ها به مدت دو سال متوالی، اطمینان اعراب را نسبت به حمایت انگلیس متزلزل کرده است و نیاز عرب‌ها در طول همین دو سال به بسیج نیرو افراد شیخ را در مورد ضرورت این حمایت مردد کرده بود، اعلام کردند که تعهد انگلیس نسبت به حفظ موقعیت خزعل باید بیش از پیش متعهدانه باشد. خزعل که هنوز از بختیاری‌ها نگران بود و بار سنگین بسیج نیرو به مقیاس گسترده بر دوشش سنگینی می‌کرد، همچنان در پی تداوم تضمین‌ها بود. بنابراین، روابط بد همیشگی میان شیخ و خان‌ها یکی از عناصر سیاست قبل از جنگ بود که باعث شد انگلیس ناگزیر شود کنترل خود بر روی جنوب ایران را محکم‌تر سازد.[۱۵]

خزعل و دولت انگلیس، ۱۹۰۸-۱۹۱۴

بین سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۴ حضور انگلیس در خوزستان به شدت رو به فزونی نهاد.

15. F. O. 371/1707; F. O. 371/1722; F. O. 371/1708; Garthwaite, *Bakhtiyari Khans,* 259-60; F. O. 371/2076.

در آغاز سال ۱۹۰۸، سندیکای امتیازات، یک گروه نگون‌بخت از قاچاقچیان نفت بودند که دولت فخیمه به آن علاقه و دلبستگی داشت. تا ماه اوت ۱۹۱۴ شرکت نفت ایران و انگلیس یک شرکت عمده صنعتی بود که دولت فخیمه از آن به عنوان اهرم کنترل بهره می‌برد. در ۱۹۰۸، انگلیس از این بیمناک بود که توسعهٔ خارجی آبیاری بالقوه وسیع درهٔ کارون، به آلمان می‌تواند این فرصت را بدهد که در منطقهٔ خلیج فارس جای پای تجاری و احتمالاً سیاسی پیدا کند. تا ۱۹۱۴، به واسطه توافق‌هایی که با شیخ محمّره صورت گرفته بود تمامی پروژه‌های آبیاری که نیاز به سرمایه‌گذاری خارجی داشت، برای سرمایه‌گذاری انگلیس محفوظ باقی ماند.

در ۱۹۰۸، شرکت‌های انگلیسی به خاطر مانورهای روسیه و فقدان حمایت وزارت خارجه، از ساختن راه‌آهن در خوزستان منع شدند. در ۱۹۱۴، یک گروه تمام انگلیسی ــ سندیکای خط‌آهن ایران ــ با کمک وزارت خارجه، اختیار ایجاد خط‌آهن بین محمّره و خرّم‌آباد را به‌دست آورد. در ۱۹۰۸، انگلستان از این وحشت داشت که خط‌آهن آلمانی بغداد پایانه‌ای را در خور موسی در خلیج‌فارس بیابد. تا سال ۱۹۱۴، از طریق به‌دست گرفتن زمام خورموسی به واسطهٔ شیخ محمّره، این پایانه بسته شد. در ۱۹۰۸ درگیری‌های داخلی شیخ محمّره با خان‌های بختیاری، امنیت سرمایه‌گذاری انگلیس و موقعیت استراتژیکی آن را در خوزستان تهدید کرد. تا ۱۹۱۴، رقابت میان خان‌ها و خزعل ــ با کمک انگلیس ــ به یک موازنهٔ ناآرامی رسید که در طول جنگ و بعد از آن منافع انگلیس محفوظ ماند. در ۱۹۰۸، امکان داشت که ستیز مرزی میان امپراتوری عثمانی و ایران شاهنشاهی، از طریق تسلیم شدن به حکمیت بین‌المللی، باعث شود تا محمّره تحت کنترل ترکیه و نفوذ آلمان درآید. تا ۱۹۱۴، دخالت انگلیس در یک کمیسیون مرزی بین‌المللی تضمین کرد که محمّره جزو قلمرو ایران ماندگار خواهد بود و تقریباً تحت‌الحمایه انگلیس باقی خواهد ماند.

این رشد عظیم در نقش و موقعیت استراتژیک انگلیس در خوزستان بین سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۴، هر چند با وسعتی کمتر اما با درجهٔ تعهد رسمی انگلیس به شیخ خزعل، جفت شده بود. در حقیقت، رشد این تعهد همراه با رشد روند حضور انگلیس در منطقه به عنوان یک کلید خاموش‌کنندهٔ نقطهٔ مقابل بود. به عبارت دیگر باید گفت که خواست «مکتب خلیج‌فارس» برای یک ارتباط نزدیک‌تر با شیخ غالباً با خواست لندن برای نگه

داشتن انگلیس عاری از هرگونه تعهد یا گرفتاری دستپاچه‌کننده با شیخ، ناهمگون بود.

در اوایل ۱۹۰۸ هنگامی که کاکس موضوع تضمین به شیخ را دوباره مطرح ساخت، دقیقاً همین موضوع وجود داشت. شیخ در ملاقاتی با کاکس در هفتم ژانویه در محمّره، درخواست کرد که دولت انگلیس «تا آن جا که در توان دارد» تعهد دهد که از جذب و تحلیل وی توسط هر قدرت دیگری جلوگیری به عمل خواهد آورد؛ و این که به وی و فرزندانش «لذت بهره‌مندی از امتیازات پدری» را تضمین کند، و این که در برابر حملهٔ دریایی یک قدرت ثالثی از وی محافظت کند و قول «خوش‌خدمتی و حمایت» در تهران وسعت یافته و شامل «مصونیت در مقابل تهاجم مجلس به قدرت وی» گردد. این ضمانت او را در مواقعی که مجلس در مبارزه‌اش بر علیه شاه پیروز شود یا موقعی که در فرآیند مبارزه، ایران به کلی از هم پاشیده شده و «تقلاّیی» برای به‌دست آوردن قلمرو صورت گیرد، محافظت می‌کند. البته در عوض «وی خود را به دولت انگلیس با هر شرط معقولی که آن‌ها فکر می‌کردند، متعهد می‌کند.»

کاکس به ایده «تقلاّ» کم بها داد، زیرا روسیه و انگلیس به تمامیت ارضی ایران متعهد بودند.[16] ولی پیشنهادات دیگر به تصمیم‌گیری‌های جدی واگذار گردید. در نتیجه، خزعل خواهان تضمین سلسله‌ای (خاندانی) شده و از اجاره دادن زمین به انگلیس توسط مبارک در کویت که اخیراً به نتیجه رسیده بود، به عنوان سابقه استفاده کرد. مادهٔ ۷ اجاره‌نامه را می‌توانستند بدان طریق تفسیر کنند، هر چند واقعاً چنین نیز بود.[17]

در حالی که درخواست خزعل کانال‌های خاص خود را طی می‌کرد، کاکس مراقب بود تا فکر محمّره در ذهن وزارت خارجه زنده بماند. منافع آلمان در منطقه، از طریق نمایندگی شرکت وانکهاوس*، درست همانند ترک‌ها در آن جا بود. ترکیه بر علیه ایران در طول مرزها فعال بود و ایران در تلهٔ کشاکش انقلاب قرار داشت و ترس از این بود که مشکلات به اروندرود کشیده شود. در روند امتناع از قبول خواسته‌های شیخ (که موضوع آن، باقی ماندن بر رفتار سابق بود) وزارت خارجه عامل وانکهاوس را «تحت

16. Cox, Memorandum, Muhammarah, January 7, 1908, F. O. 371/502.

17. Cox to Government of India, Confidential, Bushihr, January 12, 1908, F. O. 371/502; Briton Cooper Busch, *Britain and the Persian Gulf, 1894-1914* (Berkeley and Los Angles: University of California Press, 1967), 308-10.

*. Wönckhaus.

توجه» قرار داده و به سفیر قسطنطنیه دستور داده شد تا آماده شود به ترک‌ها اخطار کند که «هر گونه مزاحمت و تغییر در شرایط فعلی محمّره بر منافع انگلیس تأثیر گذاشته و احتمال دارد باعث شود تا دولت فخیمه که به شیخ دربارهٔ سرزمینش قول تضمین داده مجبور به مداخله گردد.»[18] دولت فخیمه همان‌گونه که آماده بود تا ضمانت ۱۹۰۳ را دوباره ارائه دهد، این بار هم آماده بود تا از آن پشتیبانی کند.

ولی به خاطر بیمناک بودن از فقدان موفقیت، کاکس، اتحاد خزعل با بختیاری‌ها در بهار ۱۹۰۸ را مستمسکی برای مطرح کردن موضوع عنوان کرد و دوباره سوءنیت ترک‌ها و آلمان‌ها را در پس آن گوشزد نمود. این بار وزارت خارجه موضوع را به دقت بررسی کرده و پیشنهاد مستور کاکس مبنی بر تصمیم لندن به منظور تحت‌الحمایگی نسبی برای شیخ و ضمانت به خان‌ها را رد کرد. اما چارلز هاردینگ، معاون وزیر دایمی، فکر کرد که به خزعل باید دربارهٔ ابقاء «شرایط فعلی» ـ که گری افزوده بود «و شامل حالت خودمختاری فعلی نیز می‌شد» ـ اطمینان داده شود. ارزش خزعل به عنوان مانعی در مقابل نفوذ ناخواسته بیگانگان در خوزستان مشخص شد.[19]

هر چند، تصمیم نهایی تا زمانی که مورلی در وزارت هند بتواند آن را بررسی کند، معلق گذاشته شد. وی احساس کرد که تکرار ضمانت ۵ دسامبر ۱۹۰۲ و ۲۹ دسامبر ۱۹۰۳ با توسعهٔ آن‌ها به جانشین‌های شیخ و با اضافه کردن این مطلب که هر گونه تهاجمی به شیخ توسط قدرت‌های خارجی، تخلف از تمامیت ارضی خواهد بود که روسیه و انگلیس متعهد به ابقاء آن می‌باشند، کافی باشد. البته وی خواهان رهنمودهای هند دربارهٔ شکل آن شد که در آن تضمین‌های رسمی بتواند با توجه به «تجاوز» دولت ایران «تقویت شود.»

وزارت خارجه دریافت که اکتشاف نفت در ۲۶ مه منافع انگلیس در خوزستان را افزایش داده بود، ولی مورلی دلیلی ندید تا از تصمیم قبلی خود که در ژوئیه توسط کاکس

18. Grey to Sir N. O'Conor, Ambassador to Turkey, No. 75, F. O., February 25, 1908, F. O. 371/502; Cox to Government of India, Condidential, Bushihr, February 9, 1908, F. O. 371/500; Grey to Charles Marling, Chargé d'Affaires at Tehran, No. 21, F. O., February 28, 1908, F. O. 371/502; Minute, F. O., February 26, 1908 on Cox to Government of India, Confidential, Bushihr, January 12, 1908, F. O. 371/502.

19. Cox to Government of India, Bushihr, March 22, 1908, F. O. 371/502; Marling to Grey, No. 97, Tehran, April 23, 1908, and Minute, F. O., May 11, 1908, F. O. 371/502.

مطرح و منتو آن را تکرار کرده بود، دست بردارد.[۲۰] در جواب بـه درخـواست مـورلی برای رهنمود، کاکس و هندوستان پیشنهاد کردند اعطای تـضمین تـوسط انگـلیس ـ در رابطه با دولت ایران ـ ابقای وضعیت فـعلی و مـایملک شـیخ و جـانشینانش را افـزایش می‌دهد. اما مورلی این پیشنهاد را رد کرد.[۲۱]

وزارت خارجه از مورلی حمایت کرد و به او اجازه داد تا در ماه اوت تضمین زیر را (که کاکس تا دسامبر ۱۹۰۸ به محمره ارسال نکرده بود) ابلاغ کند.

> از طرف دولت فخیمه مأمور شده‌ام تا ضمانتِ داده شده به عالیجناب در نامهٔ وزیر اعلیحضرت، سِر آرتور هاردینگ، به تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۰۲، که در اختیار شما قرار داشته و شرایطی که در دیدار با شما دربارهٔ موضوع فوق‌الذکر [۷ ژانویه ۱۹۰۸] گفت‌وگو کرده بودم، تکرار کنم و پس از آن اضافه نمایم که دولت اعلیحضرت هم‌اکنون آن ضمانت‌ها را به جانشینان شما نیز تسری خواهد داد.
>
> باید خاطرنشان سازم که دولت اعـلیحضرت بـه اسـتقلال و تـمامیت ارضی ایران احترام گذارده و توضیح دهم که تعهدات به عهده گرفته شامل ابقاء اوضاع فعلی در آن کشور بوده، همچنین ادامه حالت خودمختاری که شما عالیجناب در حال حاضر دارید از آن بهره‌مند هستید، می‌شود.
>
> چنین استنباط می‌گردد که هر گونه تهاجم خارجی عـلیه عـالیجناب، تجاوز به تمامیت ایران محسوب شده که توسط مـفاد عـهدنامه روس و انگلیس شناسایی شده است.[۲۲]

---

20. Lord Morley, Secretary of State for India, to Lord Minto, Viceroy of India, Tel., I. O., June 12, 1908, F. O. 371/502; Minute, July 23, 1908, on I. O. to F. O., July 22 1908, F. O. 371/502; Government of India to Morley, Tel. (P), July 27, 1908, F. O. 371/497; I. O. to F. O., August 1, 1908, F. O. 371/497.

21. Government of India to Morley, Tel. (P), July 10, 1908, and Minute, F. O., July 23, 1908, F. O. 371/502.

22. Cox to KahzCal, No. 3422, Bushihr, December 1, 1908, F. O. 460/1; Cox to McDouall, Secret, Bushihr, November 1, 1908, F. O. 460/1.

خزعل نمی‌توانست از این تضمین‌های جدید به طور مجزا خیلی خوشحال باشد. این ضمانت به سختی یک ضمانت خاندانی محسوب می‌شد، زیرا کلمه «جانشینان» می‌توانست هر کسی باشد، و قید «ابقاء وضعیت فعلی» کاملاً گنگ و نامفهوم بود. چنین به نظر می‌رسید که خودمختاری شیخ فقط در مقابل تهاجم خارجی حفاظت می‌شود و این نیز فقط تا زمانی بود که ایران، پادشاهی و فارغ از اشغال بیگانگان باقی می‌ماند. خودمختاری وی در مقابل تجاوزات خود دولت ایران حفاظت نمی‌شد. خزعل ظاهراً خود را راضی نشان داد، اما شیخ بلافاصله اظهار کرد که آنچه او می‌خواسته:

> برخی راهکارهایی بوده که به واسطه آن‌ها خودش، پسرانش، افراد قبیله‌اش و دارایی‌اش می‌توانستند در زمره مصالح انگلیس قرار گرفته و او دوست داشت که پیشنهاداتی از دولت اعلیحضرت دربارهٔ چگونگی ادارهٔ آن‌ها داشته باشد. اگر وی قدرت این را داشت که زمین و دیگر امتیازات را به افراد انگلیسی واگذار کند و یا از سرمایهٔ انگلیس در کار امتیازاتی که می‌توانست به دست آورد، استفاده کند، دولت اعلیحضرت منافع مشخصی را در حوزهٔ قلمرو او به‌دست آورده و قادر بود از آن‌ها به منظور حمایت از وی استفاده کند.[۲۳]

واضح است که با وجود نمونه اجاره دادن زمین در کویت توسط مبارک، قبل از شیخ، خزعل همچنان امیدوار بود تا ضمانت خاندانی خود را و به عبارتی در مقیاس بزرگ‌تر امنیتی از طریق شرکت نفت، وام هنگفتی از انگلیس یا طرح آبیاری کارون را به‌دست آورد. (وی تلاش کرد آخرین پروژه را در ماه اکتبر احیا کند ولی موفق نشد هر چند هلندی‌ها در ماه نوامبر در این کار موفق شدند.)

در آن لحظه، شرکت نفت، که حالا به دنبال زمین در قلمرو شیخ محمّره بود، به نظر می‌رسید که بهترین امید برای به‌دست آوردن ضمانت‌هاست. در پایان مارس ۱۹۰۹، کاکس مأمور شد تا مذاکرات خود را از سوی سندیکای امتیازات با خزعل آغاز کند. تا آن زمان، خزعل به طور رسمی نارضایتی خود را از ضمانت‌های داده شده در ماه

23. McDouall to Cox, No. 102, Confidential, Muhammarah, December 12, 1908, F. O. 460/1.

دسامبر اعلام کرده و خواهان آن شد که بر اساس خواست‌ها و نیازش به وی ضمانت داده شود. وی همچنین از وزارت خارجه درخواست راهنمایی کرد تا در جریان انقلاب از کدام جناح حمایت کند. وی قویاً درخواست وام کرده و در مخالفت با امتیاز هلندی‌ها، پیشنهاد یک امتیاز با حمایت مالی انگلیس برای خودش در رابطه با آبیاری کارون را ارائه داد. پیشنهادات وی مورد موافقت هند قرار گرفت و هند به وزارت خارجه القاء کرد که در حالی که نزاع میان شاه و ملی‌گرایان ایران را برای مقاومت بی‌یاور کرده بود، طرح آبیاری کارون را مستقیماً به شیخ واگذار کند. این جرقهٔ کوتاه فرصت‌طلبی بر اثر اظهارات مأیوس‌کنندهٔ اداره خزانه‌داری و وزارت هند که هیچ پولی برای چنین منظوری در آینده نزدیک به‌دست نخواهد آورد، به خاموشی گرایید. اما همین اظهارات نشان داد که چگونه این افکار در وزارت خارجه به جریان افتاد. تشتّت امور در ایران، فشار برای سرمایه‌گذاری تجاری و دفاع کاکس که از سوی هند پشتیبانی می‌شد، اندک‌اندک تأثیر خود را بر جای نهاد.

در ۲۵ مارس ۱۹۰۹، گری دستور داد به خزعل اطلاع داده شود که اگرچه انگلیس «نمی‌تواند با امکان از میان رفتن ایران به عنوان دولت مستقل و یا اشغال آن توسط قوای بیگانه موافق باشد، لیک در احتمالات ساخته و پرداخته‌شدهٔ ذهن شیخ، ضمانت‌های ما بسیار الزام‌آورتر از همیشه خواهد بود.»[۲۴]

با این حال کاکس بر سر موضوع شیخ به فشار خود ادامه داد. تا ماه آوریل، وزارت خارجه آماده شد تا به شیخ «همان حمایتی که بر علیه تجاوزات نسبت به حقوق وی که در ۱۹۰۲ قول آن را داده بود، با هر گونه تغییری که ممکن بود در دولت ایران اتفاق افتد» بار دیگر اعطا کند. گری، که تصور می‌رفت این کلمات را نگاشته باشد، توضیح داد که وی این کار را «برای اجتناب از این گمان که حمایت ما وابسته به بودن شیخ در جناح شاه بر علیه دولت مشروطه‌خواه باشد، انجام دادم.» (پیشنهاد مالت این بود که حمایت در برابر دخالت و تجاوز دولت ملی‌گرا، وابسته به وفادار ماندن شیخ به شاه باشد.)

وزارت خارجه پیشنهاد داد که به نظر می‌رسد اطلاع دادن به شیخ از آن جا که جانشین وی احتمالاً فرزند بلافصل او خواهد بود، تضمین داده شده در مورد او نیز اجرا

24. Grey to Barclay, Tel. No. 109, F. O., March 25, 1909, F. O. 371/715.

خواهد گردید، کافی باشد. هرچند «... اگر وی راضی نیست نمی‌دانم چرا ما نباید آن‌ها را به فرزندان بلافصل او نیز گسترش دهیم... با تصور این که آن‌ها خوب حکومت نکنند و واژگون گردند، ما نباید موظف باشیم که جانشینان وی را بر تخت نگه داریم.» پس از این تعبیر نسبتاً بدبینانه دربارهٔ ارزش‌گذاری وزارت خارجه دربارهٔ تضمین قرارداد خود انجام داد، به نظر وزارت هند چنین آمد که از اصطلاح "ورّاث" و "جانشینان" استفاده شود.[۲۵]

وزارت هند تأییدکرد و وزارت خارجه بارکلی را مأمورکرد تا تضمین‌های بازبینی‌شده را به شیخ ابلاغ کند مبنی بر این که با استفاده از عبارت «ورّاث و جانشینان» او همچنان ناراضی خواهد بود. اما شیخ همچنان ناراضی بود (در حقیقت، او کماکان می‌خواست که کلمهٔ «پسران» و یک مدت‌زمان مشخص ۱۵۰ ساله برای ضمانت داده شود.)

اگرچه این ضمانت از آنچه که شیخ می‌خواست هنوز فاصله داشت، اما این تضمین به قدر کافی برای پیشرفت کاکس و رفتن به محمره در ماه مه برای مذاکره دربارهٔ مسایل مهم دیگر با شیخ، کافی بود. مذاکرات ـ که یک هفته طول کشید ـ دربارهٔ موضوع آبیاری کارون به نتیجه مطلوب رسید و توافق حاصل شد اما موضوع اجارهٔ جزیرهٔ آبادان با خواست‌های خزعل برای ضمانت خاندانی[۲۶] و برگرداندن دارایی شرکت نفت به وی پس از انقضاء مهلت امتیاز در تلهٔ سختی افتاد.[۲۷]

وزارت خارجه کاکس را مأمور کرد تا به شیخ اطمینان دهد که دولت انگلیس از ادعای او بر دارایی شرکت نفت ایران و انگلیس در زمانی که امتیاز آن منقضی شود، حمایت خواهد کرد و کاکس شیخ را ترغیب کرد تا موضوع ضمانت خاندانی (یک مسئله

---

25. Minute, F. O., April 7, 1909, on Barclay to Grey, Tel. No. 232, Tehran, April 7, 1909, F. O. 371/715.

26. Cox to Grey, No. 3, Commercial, Confidential, Bushihr, May 23, 1909, F.O. 371/713.

۲۷. در حالی که این موضوع آخری در لندن در حال مشورت بود، مک‌دوال از پست خود به عنوان کنسول کنار گذاشته شد و به جای وی ستوان ای. تی. ویلسون از گارد نفت، جای وی را گرفت. چنین به نظر می‌رسید که مک‌دوال همچون نی ضعیفی می‌نمود که حاج رئیس، مشاور اصلی خزعل، اجازه داد که با شرکت وانکهاوس اختلاط کرده و از آن‌ها به نام شیخ وام بگیرد. هم کاکس و هم بارکلی تصور می‌کردند که از بروز چنین مشکلاتی می‌توان به وسیلهٔ گماشتن یک افسر کنسولی «قوی و نیرومند» سرویس سیاسی هند اجتناب کرد. آن‌ها گفتند این گماشتن می‌تواند پست کنسولی محمّره را به حیطهٔ رسمی نمایندهٔ اعلیحضرت در خلیج‌فارس ارمغان آورد. بنابراین با برکناری مک‌دوال، چارچوب مهم هند به طور رسمی مورد شناسایی قرار گرفت. همچنین لازم شد به خزعل دوباره اطمینان داده شود که انتقال دوست قدیمی و سخنگوی وی، مک‌دوال، نشان‌دهندهٔ هیچ‌گونه تغییر سیاست انگلیس در امور داخلی وی نیست.

F. O. to I. O,, May 26, 1909, F. O. 371/713; Cox to Khazᶜal, Bushihr, June 20, 1909, F. O. 460/1.

سیاسی) را از موافقت آبادان (یک مسئله تجاری)، با این قول که این موضوع را با وزارت خارجه مطرح خواهد کرد، از هم تفکیک کند.

البته، وزارت خارجه خصومت خود را با موضوع نشان داده و لوئیس مالت نیز کلّ موضوع را «بچه‌گانه» خواند.[۲۸] بنابراین، بارکلی و کاکس تصمیم گرفتند که موضوع را هنگامی که مالت در مسیر برگشت به انگلیس از تهران دیدن می‌کند، شخصاً با وی مطرح کنند.

در این ملاقات، که در نوامبر ۱۹۰۹ در تهران انجام شد، بارکلی و کاکس دربارهٔ پیشنهادات به موافقت قابل توجهی دست یافته و قرار شد که این پیشنهادها از جانب شیخ در دولت مطرح شود.

۱. ضمانت خزعل باید به «جانشینان مذکر نسل» وی مادام که از رهنمودهای انگلیس پیروی نموده و از حمایت افراد قبیله نیز برخوردار باشند، گسترش یابد. این کار باعث می‌شد تا از تلاش برای کسب قدرت برادرزادهٔ جاه‌طلب و توانای شیخ، حنظل جلوگیری به عمل آید.

۲. خزعل باید در مقابل احساس خطر نسبت به جان خود و تجاوزات به مایملک شخصی‌اش در داخل ایران محافظت شود.

۳. به شیخ باید یک نشان انگلیسی اعطا شود، نشان K.C.I.E (نشان شوالیه فرمانده امپراتوری هند). این کار باعث به‌وجود آمدن توجیهی برای دخالت در کارهای شخصی شیخ بوده و همچنین او را خوشحال خواهد کرد.

۴. ضمانت به شیخ باید به گونه‌ای باشد که وی بتواند آن را به طور مناسبی به افراد قبیله‌اش نشان دهد (طرح پیشنهادی ضمیمه شده بود). این کار باعث تقویت حاکمیت وی در قلمرواش خواهد شد، تا زمانی که این شرط یعنی شیخ و وراث او بایستی از حمایت افراد قبیله برخوردار باشند، حذف گردد.

خزعل همچنین خواهان ضمانتی بود که موقعیت و حالت خودمختاری قبیله‌اش در هنگامی که انگلیس در جنوب ایران دخالت مسلحانه کند آسیب نبیند. کاکس به آن‌ها توصیه نمود اما بارکلی اعتراض کرد. کاکس با خود اندیشید که: ۱) گفتن چنین امری با

28. Minute, F. O., July 23, 1909, I. O. to F. O., July 23, 1909, F. O. 371/715.

توجه به تعهد انگلیس به تمامیت ارضی ایران شایسته نیست؛ ۲) اگر چنین امری قرار است اتفاق افتد، چنین تضمینی محدودیت‌های بی‌موردی را بر آزادی عمل انگلیس تحمیل خواهد کرد. بنابراین هر دو نفر موافقت کردند که کاکس باید هنگام بازگشتش به انگلستان در دسامبر، چهار پیشنهاد پیشگفته را برای مذاکره با مسئولان وزارت خارجه مطرح سازد.[۲۹]

در هنگام مذاکرات، وزارت خارجه اعتراض کرد که ضمانت پیشنهادی شیخ را در برابر تهاجم زمینی توسط قدرت خارجی مثلاً ترکیه، ضمانت خواهد کرد. مالت ترسید که چنین تضمینی می‌تواند انگلیس را در جنگی با ترکیه، و با گسترش دامنه آن، با آلمان درگیر کند. کاکس خاطرنشان ساخت که چنین هجومی اعراب را برای ضدحمله به بصره تحریک خواهد کرد. گسترش خشونت به اروندرود، انگلیس را به هر حال به خاطر حفظ منافعش در آن‌جا و کویت مجبور به دخالت خواهد کرد. مالت با بی‌میلی پذیرفت، به این شرط که کاکس به شیخ به طور شفاهی توضیح دهد که تحت شرایط خاصی کمک انگلیس محدود به حمایت سیاسی خواهد بود. این توضیح ممکن بود لحاظ شود اما در ضمانت‌نامه قید نمی‌شد تا باعث ضعیف شدن موقعیت خزعل با افراد قبیله‌اش نگردد.

جزئیات دیگر ضمانت گسترش یافته، در ژانویه ۱۹۱۰ خاتمه یافت و برای تأیید به وزارت هند فرستاده شد. مورلی توصیه کرد که تضمین علیه تهاجم زمینی خارجی بسیار کم‌رنگ شود. وزارت خارجه موضع اصلی خود را حفظ کرد. مورلی موافقت کرد، ولی تقاضا نمود قبل از ارسال آخرین پیش‌نویس، آن را ببینند. این کار انجام شد. رسیدگی و تأمل دقیق بین‌اداره‌ای تا ژوئیه ۱۹۱۰ به طول کشید.

در همین اوان، در آوریل، بخش ضمانت‌نامهٔ مربوط به حفاظت خزعل در برابر «تجاوزات» دولت مرکزی به شیخ داده شد. وی فوراً درخواست کرد تا این ضمانت‌نامه به وزیران کابینه که در سِمَت اختصاصی خود به عنوان رؤسای بختیاری عمل می‌کنند، کسانی که وی با آن‌ها آشکارا برخورد داشت، تعمیم یابد. دولت لندن مخالفت کرد. دولت فکر کرد که حفاظت خزعل در برابر خان‌ها با سمت رسمی به عنوان وزرای کابینه،

29. Barclay to Grey, No. 207 W/encl. memorandum by Cox, Tehran, November 9, 1909, F. O. 371/715.

نیاز شیخ را تأمین می‌کند.[۳۰]

تسلیم مابقی تضمین‌ها به خاطر واقعه‌ای که به نام حادثهٔ زین* معروف شد به تعویق افتاد. در ۲۵ آوریل ۱۹۱۰ کشتی جنگی مرمریس، دهکده زین ـ در قلمرو ترکیه ولی متعلق به خزعل ـ را بمباران نموده و به آتش کشید. حدود شصت خانه ویران شد که شامل خانهٔ مادر خزعل نیز می‌شد. یکی از همسران خزعل در خانه بوده و متعاقباً ثابت شد که در اثر شوک مرده است.

سرچشمهٔ واقعی این حادثه در حالت نامشخصی قبایل مستعد ایجاد درگیری مرزی در منطقه بصره بودند. بسیاری از این قبایل تابع شیخ محمّره بودند. تعدادی از آن‌ها به خاطر دستگیر نشدن معمولاً از مرز گذشته تا در قلمرو خزعل در داخل مرزهای ایران پناهنده شوند. ترک‌ها از همکاری نکردن وی در بازگرداندن این فراری‌ها به محاکم قضایی ترکیه شکایت داشته و او را مسئول دزدی‌ها و اعمال خشونت‌آمیز می‌دانستند.

در خود بصره، شیخ تعداد بسیار زیادی نیروی شبه‌نظامی داشت که در هنگام تیرگی روابط حکمرانان عثمانی و شیخ خزعل، آماده بودند موجی از جنایت به راه بیاندازند. رژیم جدید ترک، جوان و دارای خودآگاهی ملی بود و این وضعیت امور را سخت و دشوار می‌کرد. تکاپوی آنان بر آن بود تا قبایل داخل مرز خود را تحت کنترل درآورده و در نتیجه نفوذ زهرآلود شیخ محمّره را کاهش دهند.

علت اولیهٔ حادثهٔ زین از تلاش یک ملاّک ترک که برای بازپس گرفتن زمین خود از دست مستأجران عرب تلاش می‌کرد، نشأت می‌گرفت. آن‌ها امتناع ورزیدند. سربازانی برای دستگیری رئیس آنان به آن جا اعزام شدند. وی مقاومت کرد و بعد از مرز گریخت. ترک‌ها خواهان استرداد او شدند. از آن جایی که وی رهبر یکی از مهم‌ترین قبایل تابع

---

30. Louis Mallet to Cox, F. O., December 30, 1909, w/encl., F. O. 371/949; Cox to Mallet, London, December 31, 1909 and Minute, F. O., January 10, 1910, F. O., 371/949; Cox to Mallet, Lodon, January 6, 1910, and Minute, F. O., January 10, 1910, F. O. 371/949; F. O. to I. O., January 31, 1910, F. O. 371/949; I. O. to F. O., February 16, 1910, F. O. 371/949; F. O. to I. O., March 31, 1910, F. O. 371/949; Grey to Barclay, Tel. No. 97 (P), F. O., April 13, 1910, F. O. 371/946; I. O. to F. O., April 13, 1910, F. O. 371/149; F. O. to I. O., April 18, 1910, F. O. 371/949; I. O. to F. O. April 28, 1910, F. O. 371/946; F. O. to I. O., June 18, 1910, F. O. 371/949; I. O. to F. O., June 30, 1910, F. O. 371/949.

*. Zayn.

خزعل بوده و به ادعای خزعل، یک تبعه ایرانی محسوب می‌شد، خزعل نتوانست کنار آید. کشتی جنگی را به زین فرستادند. والی ترک تهدید کرد که متهم را اگر لازم باشد تا محمّره تعقیب خواهد کرد.

موقعیت انگلیس با این حقیقت که کرو*، کنسول در بصره، از موضع ترک‌ها حمایت کرده بدین ترتیب که خزعل مسئول اکثر مشکلات و مسایل اروندرود بوده و اکنون زمان آن است که «یک بار و برای همیشه گوشمالی شود» پیچیده شد، البته ویلسون در محمّره و کاکس در بوشهر طرف شیخ را گرفتند. وزارت خارجه که نمی‌دانست ادعای کدام طرف را باور داشته باشد، دستور داد که کرو و ویلسون به میانجی‌گری ادامه دهند تا به یک راه‌حل دوستانه دست یابند. در همین دوران تضمین و نشان شوالیه‌گری شیخ از او مضایقه شد. بسیار ناراحت‌کننده بود اگر آن‌گونه که کرو ادعا می‌کرد، خزعل واقعاً مجرم باشد. همچنین برای صدور تضمینی برای شیخ مبنی بر این که وی می‌توانست فوراً از طریق آن انگلیس را به وسط معرکه دعوت کند، بی‌میلی وجود داشت.

کاکس، ویلسون و کرو موضوع اختلافات بین شیخ و ترک‌ها را دوستانه حل کردند اما این کار زمان زیادی برد. همچنین کاکس زمان زیادی را صرف کرد تا نامه‌ای مبنی بر بی‌گناهی خزعل و تکذیب ادعای ترک‌ها، تهیه کند. حتی زمان بسیار زیادتری صرف شد تا لندن شواهد را مرور کرده و با کاکس موافقت کند.[۳۱]

در اواخر سپتامبر، لندن تصمیم گرفت تا به شیخ ضمانت‌نامه و نشان K.C.I.E را اعطا کند، و سپس به خاطر یادآوری به ترک‌های لجوج به خاطر تلاش آنان به منظور احیاء موقعیت خود در اروند و کویت، که هنوز آقای خلیج است، ضمانت‌نامه‌ها و نشان افتخار با یک کشتی جنگی انگلیسی فرستاده شد.

در ۱۵ اکتبر، کاکس از کشتی سلطنتی ردبریست** در محمّره پیاده شد، نشان شوالیه گری را به خزعل اهدا نموده و ضمانت‌نامه زیر را به او تسلیم کرد.

> افتخار دارم شخصاً و کتباً اعلام کنم که اینجانب مأمور شدم تا به عالیجناب اطلاع دهم که هر گونه تغییری که در شکل دولت ایران خواه

*. Crowe.
31. F. O. 371/959.
**. Redbreast.

سلطنت‌طلب و خواه ملی‌گرا به‌وجود آید، دولت اعلیحضرت آماده خواهد بود تا به شما حمایت ضروری برای به‌دست آوردن راه‌حلی رضایت‌بخش در مواقعی که تعرضی از طرف دولت ایران بر قلمرو شما و حقوق شناسایی شدهٔ شما یا بر دارایی شما در ایران صورت پذیرد، اعطا کند. در حالتی شبیه به این، آن‌ها شما را به بهترین وجه در حد توان در مقابل حملهٔ بی‌دلیل توسط قدرت خارجی به قلمرو و حقوق حقه و یا دارایی شما در ایران، حمایت خواهند نمود. این ضمانت‌ها به خودتان داده شده و به فرزندان ذکور شما تا زمانی که شما و آن‌ها به تعهداتتان به دولت ایران پای‌بند بوده و از طرف افراد قبیله تأییدشده و از رهنمودهای دولت فخیمه پیروی کنید و مورد رضایت آن‌ها باشید، تعمیم داده خواهد شد.[۳۲]

کاکس همچنین این مسئله را عنوان کرد که در هنگام تهاجم خارجی، حمایت انگلیس تنها از طرق سیاسی خواهد بود. خوش‌آمدگویی شیخ با شلیک دوازده گلوله توپ، همانند مبارک کویتی، کامل شد.[۳۳]

اما این ضمانت‌ها و این شناسایی موقعیت ویژهٔ شیخ تنها رویداد در فرآیند گسترش روابط میان بریتانیای کبیر و شیخ محمّره بود. مبارزهٔ انگلیس برای برگرداندن موقعیتش در ایران و تسلطش بر خلیج فارس به پایان رسیده بود. خزعل نیز دیگر تقاضایی برای امنیت و خودمختاری نداشت. فقط پیشنهاد ترک‌ها برای مستقر کردن یک کنسولگری در محمّره، هم شیخ (که ترجیح می‌داد با حکمران عثمانی در بصره به طور مستقیم یا غیرمستقیم برخورد کند) و هم وزارت خارجه (که فکر می‌کرد ترک‌ها خرابکاران مادرزادی هستند) را به دردسر انداخت. اما هیچ کدام نتوانستند دلیل محکمی برای اعتراض پیدا کنند. بنابراین به خاطر شرکت در دور جدید گفت و گوهای انگلیس و ترکیه بر سر خط آهن بغداد و وضعیت کویت، هر دو جناح کاملاً مراقب علائم فعالیت ترک‌ها

32. Cox to Khazᶜal, Muhammarah, October 15, 1910, F. O. 371/949; I. O. to F. O., September 26, 1910, F. O. 371/949.

33. Cox to Barclay, No. 73, Confidential, Bushihr, October 23, 1910, F. O. 371/949.

در خلیج فارس بودند.[۳۴] در نتیجه، این حالت تا سال ۱۹۱۲ زمانی که مذاکرات میان ترک‌ها و انگلیسی‌ها در رابطه با موضوعات منطقه کاملاً گسترش یافت، ادامه پیدا کرد.

از این مذاکرات، انگلیس امیدوار بود تا به موقعیت برتر در قسمت خلیجی راه‌آهن بغداد، امتیازات آبیاری و کشتیرانی در بین‌النهرین، اختیار حفظ نظم در خلیج و اروندرود (که قویاً توسط پایانه خط‌آهن بصره رونق خواهد گرفت) و دفع ادعاهای ترک‌ها و نفوذشان از قطر، دست یابد. اما یکی از مهم‌ترین عواملی که باعث موفقیت انگلیس در این مسئله و روابط آینده‌اش با خزعل شد، حل ادعای ارضی ترک‌ها در رابطه با زمین‌های خوزستان که تحت کنترل شیخ قرار داشت، بود. هرچند باید این حقیقت را پذیرفت که شرق محدودهٔ مرزی شناسایی شده، بر مبنای خط ترسیمی کمیسیون مرزی در ۱۸۵۰، قصر شیخ در فلاحیه در قلمرو ترکیه قرار می‌گرفت. همچنین (بر اساس نظر ترک‌ها) مناطق استراتژیک دیگری نیز وجود داشت. اگر به ترکیه کشید اجازهٔ ایستادگی در ادعاهای خود داده می‌شد ـ و اگر این ادعاها توسط دادگاه لاهه که مشاجرات مرزی ایران و ترکیه به آن مربوط می‌شد، مورد موافقت قرار می‌گرفت ـ ترکیه و آلمان راه دیگری را برای ورود به خلیج‌فارس می‌یافتند.

این که دولت ایران کاملاً راضی بود تا رعیت نیمه‌مستقل خود در محمّره را در عوض به دست آوردن قصرشیرین (که چپاولگران دارسی در ژانویه ۱۹۰۴ از آن جا نفت استخراج کرده بودند) آن را قربانی کند، برای کاکس که دقیقاً دعوی مخالف ادعای آنان را توصیه کرده بود، فرقی نداشت. وی گفت که، حقوق شرکت نفت ایران و انگلیس در نزدیکی قصر شیرین را می‌توان با انعقاد قراردادی با ترکیه به عنوان بخشی (یا تابعی) از موافقت‌نامه‌ای که قرار بود مذاکره شود، حفظ نمود. ادعای ترک‌ها نسبت به کل آبراه اروندرود می‌توانست در عوض به رسمیت شناخته‌شدن وضعیت ویژهٔ لنگرگاه شرکت نفت ایران و انگلیس در آبادان، مورد حمایت قرار گیرد. در حقیقت این موافقتی بود که بدان دست یافتند.

خزعل خواهان تضمین مایملک خود در ترکیه همانند آنچه که در ایران قرار داشت، از تجاوزات دولتی بود. در حقیقت این خواسته از وزارت خارجه بیش از حد بزرگ بوده

34. Barclay to Grey, No. 29, Tehran, February 27, 1911, and Minute, F. O., April 10, 1911, F. O. 371/1189.

و وزارت خارجه نیز از آن بر مبنای پیشنهاد کاکس مبنی بر این که تضمین‌های خزعل در رابطه با وضعیت فعلی‌اش در خوزستان به کل اروندرود تعمیم یابد، طفره رفت.

مسئولان همچنین نگران بودند که کاکس، به وسیلهٔ علاقه‌مندیش به حفظ منافع خزعل در ترکیه، و ادعایش برای مرز وسط اروندرود، و دفاعش از اراضی هویزه بر علیه ادعای ترک‌ها، باعث شود تا خزعل تحریک به ایجاد یک درگیری مرزی شود. همچنین خزعل برای مقاومت در مقابل هر حرکت تجاوزگرانه‌ای که ممکن بود ترک‌ها و یا خان‌های بختیاری، که خزعل با آن‌ها دربارهٔ شوشتر درگیری جدی داشت ایجاد کنند، مشغول جمع‌آوری نیرو بود. آلوین پارکر، یکی از مقامات بلندپایه مذاکره‌کننده با ترک‌ها دربارهٔ قرارداد کلی مجبور شد بنویسد که:

> من از رفتار سر پرسی کاکس دربارهٔ قبول احتمالی این موضوع بسیار نگران هستم. وی دربارهٔ موضوع مرزهای محمره دارای دیدگاه‌های غیرقابل دفاع از نظر قانونی و ناجوری می‌باشد...
>
> شخصاً متقاعد شده‌ام که سر پرسی کاکس خواهان ایجاد یک حالت تحت‌الحمایگی انگلیس بر کویت و محمّره و کل مصب اروندرود می‌باشد.[۳۵]

ترس پارکر که، کاکس خزعل را تحریک به ایجاد درگیری مرزی با ترکیه می‌کند، جامهٔ عمل نپوشید، اما هنگامی که کاکس مفاد قرارداد پیشنهادی به ترکیه را برای شیخ بازگو کرد، خاطرنشان ساخت که دولت انگلیس برای «شیخ محمره به منظور ادامه دادن حقوق کنونی متعلق به خود در اراضی‌ای که در قلمرو ترکیه واقع شده است»[۳۶] فشار خواهد آورد. در این مورد، وزارت خارجه اعتراضی نکرد. بنابراین کاکس توانست تأییدیه ضمنی اصل حمایت بریتانیا از سرتاسر قلمرو شیخ در خارج ایران را کسب نماید.

35. Minute, F. O., July 20, 1912, on Cox to Government of India, Tel. No. 741, Bushihr, July 18, 1912, F. O. 371/1431; Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 322-40; Edward Meade Earle, *Turkey, the Great Powers and the Baghdad Railway, A Study on Imperialism* (New York: Macmillan, 1923), 252-58; F. O. 371-1430.

36. Encl. 3 in Cox to Grey, No. 4, Confidential, Bushihr, August 25, 1912, F. O. 371/1432.

در طول ماه‌های مه و ژوئیه ۱۹۱۳ انگلیس و ترکیه به توافق کلی دست یافتند. این که این قرارداد موقعیت و عنوان شیخ برای اراضی در ترکیه‌اش را تضمین می‌کرد، او را راضی نکرد. در حقیقت این قرارداد باعث ایجاد مرحلهٔ جدیدی در روابط میان خزعل و انگلیس گردید. دستاوردهای انگلیس به پای مبارک کویتی دوست خزعل نوشته شد. در حالی که انگلیس نفوذ سلطه‌گرانه خود را حفظ کرده بود، به طور رسمی حق حاکمیت ترکیه بر منطقه را تأیید نموده و اجازه داد که ترک‌ها حق ایجاد یک کنسولگری در آن جا را به‌دست آورند، و بیشتر از آن به طور رسمی از هر گونه تفکر ایجاد یک قیمومت انگلیسی صرف‌نظر کرد.

به خاطر امور تجارت انگلیس، تلاش یک عمر مبارک پایمال شد. نمایندگان انگلیسی «مکتب خلیج‌فارس» کمتر از آن صدمه نخوردند[37] شیخ خزعل نیز به خاطر شکست در حمایت از منافع دوست و متّحد خود به شدت نگران بود. افزون بر آن، شیخ در طول درگیری اخیرش با بختیاری‌ها، از حمایت تاونلی، وزیر مختار در تهران از موضع بی‌میلی و اکراه برخوردار بود. تاونلی دیگر چندان توجهی به طرفداری از شیخ نداشت. شیخ به طور واضح در حال از دست دادن اعتمادش نسبت به خواست انگلیس برای حمایت از منافع خود بود. این امر ــ از دست دادن اعتماد ــ مسئولان انگلیسی در خلیج‌فارس را نگران ساخته بود. آن‌ها می‌ترسیدند که موقعیت کلی‌شان در خوزستان ـ منافع حاصل از نفت، راه‌آهن، بنادر، آبیاری بالقوه، و تجارت ـ در صورت سقوط شیخ، تحلیل رود.

بنابراین، هنگامی که خزعل در ژوئیه ۱۹۱۳ یک بار دیگر درخواست نوعی از تعهد سوای تضمیناتی که اخیراً گرفته بود نمود، حرفش را به گوش جان اجابت کردند.

سرگرد هاورث، کنسول در محمره، در یک یادداشت طولانی نگرانی‌های شیخ را گزارش و وی نتیجه‌گیری‌ها و توصیه‌هایش را این گونه بازگو می‌کند:

> با وجود حکومت مرکزی در تهران، تصور می‌کنم مطرح ساختن یک تحت‌الحمایه غیرممکن باشد. علی‌الظاهر، در خصوص موضع خاص و

37. Busch, *Britain and the Persian Gulf,* 336-40; Earle, *Turkey, the Great Powers, and the Baghdad Railway,* 254-58; G. P. Gooch and Harold Temperly (eds.), *British Documents on the Origins of the War, 1898-1914* (London: His Majesty's Stationery Office, 1938), X:2, No. 124, "Anglo-Turkish Agreement."

منافع ما در خوزستان، هیچ اعتراضی وجود ندارد. همچنین به نظر می‌رسد که اگر ما به دولت ایران اطلاع دهیم که به واسطهٔ منافع‌مان، روابط بسیار خاصی با شیخ داریم و این که این روابط موجب شده تا ما بتوانیم در برابر هر گونه تجاوز به حقوق و امتیازاتی که شیخ به‌دست آورده بی‌تفاوت باشیم، با هیچ مخالفتی روبرو نشویم. چنین موضعی رفته‌رفته، بدون دخالت در اقتدار حکومت ایران، موجب تحکیم حمایت کنونی ما خواهد شد و باعث می‌شود که بتوانیم حمایتی که شیخ به آن نیازمند است به او بدهیم و از طرفی باعث کنترل نفت و دیگر صنایعی که قصد توسعه آن را در خوزستان داریم خواهد شد.[۳۸]

در ماه‌های بعد، خزعل به بازی خود دربارهٔ نکاتی که در گفت‌وگوی ۷ ژوئیه با هاورث بر آن تأکید داشت، ادامه داد: افزایش مسئولیت وی برای نظم ـ که ناشی از افزایش بسیار شمار اروپایی‌ها، شرکت‌های اروپایی و سرمایهٔ انگلیسی در داخل قلمروش شده بود، همراه با تهدیدهای ترک‌ها و بختیاری‌ها نسبت به مرزهایش، به‌علاوهٔ تلاش پایدار مسئولان گمرک برای توطئه کردن علیه موقعیتش ـ که بر شخصیت و منابع مادی‌اش فشار فراوانی آورده بود. در ماه سپتامبر، وی گفت «ناگزیرم به یک اروپایی متوسل شوم تا به عنوان مشاور انجام وظیفه کند.»[۳۹]

بی‌شک هاورث به کاکس خاطرنشان ساخت که مأموران شیخ ـ به استثنای حاج رئیس ـ بیش از حد در گذشته ریشه دارند تا بتوانند با تحولاتی که در حال حاضر در خوزستان واقع می‌شود خود را وفق دهند. پسر خزعل (جاسب) و وراث آشکار او به نظر می‌رسد که برای مسئولیت‌های فعلی و آینده‌اش نامناسب است.

مطمئناً انگلیس در حال انجام تغییرات عظیمی در خوزستان بود، البته نه بدون کمک خزعل، همان‌گونه که ای. تی. ویلسون، دست‌پرورده کاکس می‌نویسد:

نفوذ شیخ محمّره که ما به او اعتماد داشته و وی نیز به ما اعتماد دارد تا او را از شرّ بسیاری از دشمنانش محافظت کنیم... این بخش از ایران را از

38. Haworth, Memorandum, Muhammarah, August 2, 1913, F. O. 371/2076.

39. *Ibid.;* Haworth to Cox, No. 128-C, Muhammarah, September 13, 1913, F. O.

هرج و مرج تحمل‌ناپذیری که در هر گوشهٔ دیگر این کشور وجود داشته ـ که من دیده‌ام و شما نیز آن را می‌دانید ـ حفاظت کرده است. در مناطقی که هیچ کنسول اروپایی پایش به آن جا نرسیده، می‌بینیم که کارکنان شرکت نفت نه تنها می‌توانند آزادانه مسافرت کنند بلکه حتی چشم به راه خوش‌آمدگویی هستند. افراد عشایر که در چند مایلی مناطق نفت‌خیز عادت داشتند که با سنگ یا اسلحه به من حمله کنند اکنون مکانیک‌های ماهری شده‌اند. ما در این جا شاهد «انقلاب صنعتی» جدیدی هستیم که کاملاً در حال متحول ساختن این قسمت از ایران است.[۴۰]

غرور حاصل از موفقیت انگلیس ـ که در آن نقش مقاماتی همانند ویلسون، هاورث و کاکس کم نبود ـ به علاوه احساس قدردانی نسبت به شیخ خزعل به خاطر شراکتش در دستاوردهای آنان، به عنوان نیرویی برای گسترش نفوذ انگلیس به جلوتر و در آغوش گرفتن تنگ‌تر شیخ، عمل کرد. در دسامبر ۱۹۱۳، کاکس یک بار دیگر چماق خود را به خاطر «قاطع‌تر و ایمن‌تر کردن» موقعیت برتر انگلیس در خوزستان که در پرتو «پیشرفت‌های اخیر» به‌دست آمده بود، بلند کرد. این پیشرفت‌ها عبارت بودند از: ۱) مناطق نفتی، ۲) آبیاری، ۳) سرمایه‌گذاری‌های خط آهن، ۴) به‌عهده‌گرفتن کنترل سیستم تلگراف در خوزستان ۵) تأسیس کمیسیون اروندرود ۶) فعالیت روس‌ها و آلمان‌ها، و ۷) موضوع جانشین خزعل. از آن‌جایی که به نظر می‌رسید جاسب نکته‌سنجی سیاسی پدرش را ندارد، برخی از انگلیسی‌ها این پیشنهاد را مطرح کردند که شیخ حنظل، برادرزادهٔ خزعل برای اهداف انگلیس به عنوان رئیس پس از مرگ عمویش بسیار مناسب‌تر خواهد بود.[۴۱] خزعل نیز از قابلیت‌های حنظل آگاه بود، ولی می‌خواست آرزوهای شیخوخیّت وی را، به‌وسیلهٔ تغییر دادن مادهٔ تضمین که مستلزم یک کاندیدایی بود که تأیید افراد قبیله را داشته باشد، خنثی سازد. البته شیخ و انگلیسی‌ها دلایل متفاوتی داشتند، ولی هر دو می‌خواستند که برخی واژه‌های ضمانت تغییر یابد.

بنابراین توصیه‌های کاکس چنین بود:

40. A. T. Wilson, *SW. Persia; A Political Officer's Diary* (London: Oxford University Press, 1941), 264.

41. Haworth to Cox, No. 127-C, Muhammarah, September 13, 1913, F. O. 371/2077.

۱. تعدیل ضمانت به‌وسیلهٔ جایگزین کردن کلمات «و دائماً چنین مقرر شد که انتخاب جانشین شما از میان اولادتان باید موکول به مذاکرات محرمانه با دولت اعلیحضرت و تأیید آن باشد» به جای «و باید مورد قبول افراد قبیله‌تان باشد.» (جدای از حذف کردن کامل حنظل، این کلمات به انگلیس این اجازه را خواهد داد، تا اگر ثابت شد جاسب به درد اهداف انگلیس نمی‌خورد، او را بر کنار سازد.)

۲. برقراری ارتباط با روس‌ها «برای توضیح کامل‌تر موقعیت خودمختار محلی شیخ، که همیشه تابع وفادار ماندن و پرداخت عادی عایدات به دولت مرکزی می‌باشد....»

۳. «برقراری ارتباطی مشابه با دولت ایران» به منظور بازگو کردن مفاد کارهایی که با روس‌ها قرار است انجام شود.

۴. «برقراری ارتباط دوستانه با خان‌های بختیاری» برای توضیح دادن منافع انگلیس در محمره و دعوت کردن آن‌ها به ارائه پیشنهاد برای هر گونه توافقی با خزعل به این امید که «این اقدام به توافق دائمی مبدّل شود.»[۴۲]

به عبارت دیگر، کاکس می‌خواست حق دخالت بیشتری در امور داخلی خزعل داشته باشد. وی همچنین خواستار آن شد که انگلیس متعهد شود که روس و ایران قیمومت تلویحی با دولت فخیمه در خوزستان را به رسمیت بشناسند. هاردینگ و مشاورانش در دولت هند کاملاً پیشنهادهای کاکس را تأیید کرده و افزون بر آن پیشنهاد دادند که تحویل ضمانت اصلاح‌شده همراه با اعطای یک نشان دیگر باشد.[۴۳] آن‌ها همچنین توصیه‌های بیشتری مبنی بر بهبود بخشیدن به موقعیت انگلیس در ایران و خلیج‌فارس را ضمیمه کردند. وزارت هند معمولاً به پیشنهادات کاکس روی خوش نشان می‌داد، ولی مارکی کرو، وزیر هند، به برخی از توصیه‌های الحاق‌شده اعتراض کرد. به زعم وی به‌کارگیری افسران انگلیسی در ژاندارمری، سازماندهی مالیات محلی در

42. Cox to Government of India, Bushihr, December 17, 1913, F. O. 371/2076.

43. Government of India to Marquess of Crewe, Secretary of State for India, Tel., June 19, 1914, F. O. 371/2076.

مناطق نفتی، همراه با حق راهداری خط‌آهن، و خط لوله، اعمال «نفوذ کنترل‌کننده» بر روی قبایلی همانند قشقایی‌ها و ساختن خط‌آهن داخلی از بندرعباس با عدم تصویب روس‌ها مواجه خواهد شد. به‌علاوه، چنین اعمالی ممکن است «مستمسکی را برای انجام اعمالی مشابه یا روحیه مخالف به دست دولت روسیه خواهد داد.» کل موضوع قرارداد روس و انگلیس باید مطرح باشد و امر توسعهٔ حیطهٔ انگلیس باید به لندن محول شود. کرو نوشت:

> جدای از تصمیمات افزایش و توسعهٔ مسئولیت‌ها، هزینه‌های افزایش‌یافته، و اثرات احتمالی بر احساسات مسلمانان، منافع سیاسی و تجاری انگلیس در منطقهٔ بی‌طرف آنچنان گسترش یافته است که واگذار کردن هر بخش آن به روسیه سخت و پرمخاطره است... بنابراین هدف دولت سلطنتی باید تأمین موقعیت ما در خلیج‌فارس و اراضی حاشیه‌ای آن بدون برپاکردن موضوع تفکیک باشد.
>
> اولین گام که لرد کرو ممکن است بر روی آن پافشاری کند، تقویت موضع ما در خوزستان است. موضوع در تئوری هر چه که می‌خواهد باشد، شکی وجود ندارد کسب سهام مسلط در شرکت نفت ایران و انگلیس توسط دولت سلطنتی از نظر مادی مسئولیت‌های ما را در غرب ایران گسترش داده و خوشبختانه این که، این قضیه در منطقه‌ای وقوع یافته که منافع سیاسی ما نیز در آن جا عمیقاً وجود دارد. باقی نگه داشتن اوضاع فعلی در خوزستان از قدیم‌الایّام به عنوان لازمهٔ موقعیت ما در خلیج فارس شناخته شده و پیشرفت‌های اخیر نیز این موضوع را تأیید می‌کند. ولی وقایعی که ممکن است بعد از مرگ شیخ خزعل به وقوع بپیوندد مایه نگرانی است. موضوع عنوان‌شده با چنین توانایی و ضرورتی توسط سِر پرسی کاکس به نظر غیرضروری می‌رسد. البته باید تصمیم گرفت که آیا از فرصت حاصله نباید برای به‌دست آوردن تعهدی از شیخ محمّره مشابه آنچه که از شیخ کویت در عهدنامهٔ ۲۳ ژانویه ۱۸۹۹ گرفته شد، که او، وارثان و جانشینانش را موظف می‌کند تا بدون مشاورهٔ قبلی با

دولت سلطنتی هیچ‌گونه اجاره، فروش، رهن، واگذار کردن و اجازه تصرف هر گوشه از خاک خود به بیگانه یا هر گونه منظور دیگری را ندهد، لرد کرو ممکن است پیشنهاد کند که با موافقت ای. گری، دولت هند مأمور شود چنین تعهدی را به‌دست آورد، اما در هر موقعیتی به شیخ، در هنگام اعطای نشان K.C.I.E، ضمانت افزایش یافته را به ضمیمه دوم نامهٔ ۱۴ فوریه سال گذشته سروان بردوود بدهد. [این ضمیمه علی‌البدل رضایت و توصیه انگلیس برای تأیید مردان قبیله در انتخاب یک جانشین برای شیخ خزعل بود].

حضرت والا ممکن است توصیه کند، همان‌گونه که توسط دولت هند پیشنهاد شده بود، اقدام بایستی با توجه به مفاد بند ۱۷ (b)، (C) و (D) نامهٔ سر پرسی کاکس و در اولین فرصت انجام شود. [این قضیه مربوط به پیشنهاد مطلع کردن روس‌ها و ایرانیان و بختیاری‌ها از گستردگی تعهدات انگلیس به شیخ و منافع وی در خوزستان بود].[۴۴]

کرو در ادامه پیشنهاد کرد شرکت نفت باید ارتشی خصوصی با هزینه خودش پایه‌گذاری کند تا از خود در مقابل هجوم قبایل دفاع کند. وی همچنین زمان افزایش کمک و اعانهٔ مالی به مدت دو سال به برادران لینچ برای دفاع از خودشان در مقابل کارایی بهتر و هوش و فراست تجاری وانکهاوس را، تأیید کرد. در جنوب ایران، وی پیشنهاد تأمین اجارهٔ جزایر دهانهٔ خلیج فارس را نمود و آن را با پیشنهاد کشیدن خط‌آهن از بندرعباس به داخل کشور محکم‌تر کرد. نقشه‌برداری دومی با مشایعت انگلیس بود. در مورد ژاندارمری سوئدی‌ها، کرو نه از پیشرفت و نه از آتیهٔ آن ناراحت نبود؛ البته گزارش‌های تاونلی برخلاف آن بود. ولی وی احساس کرد که به خاطر تاج‌گذاری شاه جوان در آینده نزدیک، «این بدترین زمان ممکن برای تغییر سیاسی می‌تواند باشد که دولت جدید را به مخالفت با منافع انگلیس ترغیب کند.» افزون بر آن، این کار می‌توانست برنامهٔ انگلیس را که وی قبلاً رئوس آن را اعلام کرده و می‌خواست بر اساس تصورش، «در مورد دولت ایران حسن‌نیّت زیادی از طرفشان وجود داشته باشد» به

44. I. O. to F. O., June 29, 1914, F. O. 371/2076.

مخاطره می‌افکند. بنابراین، وی تمایل داشت تا سرمایه‌گذاری در ژاندارمری فارس و کرمان را به مدت یک سال دیگر ادامه داده که شامل موارد زیر می‌شود: ۱) سرمایه‌ها توسط نمایندگی انگلیس اداره شود؛ ۲) به دولت سوئد فشار وارد شود تا قرارداد افسران را تغییر نداده و فقط از «افسران درجه یک» استفاده کند؛ ۳) «دولت ایران را باید وادار کرد تا افسران سوئدی را مأمور سازد که اولین وظیفه‌شان حفظ نظم در جاده‌های منتهی به ساحل است و این‌که تا زمانی که ژاندارمری موجودیت فعلی‌اش منحصر به حمایت از سرمایهٔ انگلیس است، منافع انگلیس و تجارت آن به منظور استفاده از خدمات در درجهٔ دوم پس از تعهد و وفادای به ایران قرار گیرد»، ۴) اموری که باید در فارس و کرمان از آن حفاظت و مراقبت شود، مواردی است که توسط شرکت‌های هندی-انگلیسی ایجاد شده باشد. «در عوض این رفتار میانجی‌گرانه (که ادامه‌اش به هر حال منوط به بهبودی مشخص کارایی نیروهاست) دولت اعلیحضرت از دولت ایران توقع دارد که به درخواست اجارهٔ جزایر و مسایل عنوان‌شده در بالا احترام بگذارد.»

لرد کرو این توصیه‌ها را با خواستی بی‌ریا عنوان کرد تا از یک حرکت رادیکالی سیاست سنتی دولت اعلیحضرت در ایران ممانعت به عمل آورد. ولی وی درک می‌کند که حتی اگر این توصیه‌ها با موفقیت قرین باشد، این کف مطالباتی است که برای حفظ منافع انگلیس مورد نیاز است و این که آن‌ها باید به وسیلهٔ یک مقاومت راسخ‌تر با تمام وجود برای فشار آوردن به نفوذ روسیه در جنوب اصفهان، که شاید مفاد قرارداد روس و انگلیس برای توجیه آن مطرح شود، تلاش کنند. اگر ثابت شود که این توصیه‌ها عملی نیستند،وی دیگر هیچ جایگزینی برای بازبینی آن ابزار با تمام احتمالات غیرقابل قبولی که ممکن است در پی داشته باشد، نخواهد داشت.[۴۵]

این نامه می‌توانسته توسط خود لرد کرزن نوشته شده باشد. در ایران و خلیج فارس، بیشتر از آلمان و ترکیه، روسیه دوباره رقیب اصلی بود، زیرا در همین اواخر کل موضوع

45. *Ibid.*

راه‌آهن بغداد با برلین و استانبول حل و فصل شده، منافع انگلیس در خلیج فارس را محافظت‌شده باقی گذارد و موقعیت آن را در بین‌النهرین* بهتر کرد.[۴۶] ولی در ایران، رقابت با روسیه در حال افزایش بود. نفوذ روس‌ها در تهران منبع نگرانی دائمی بود. لشکریان و مأموران روسی در شمال ایران منطقه‌ای را که در قلمرو ایران بود، تحت قیمومت خود درآورده بودند. به نظر می‌رسید روسیه وارد منطقهٔ بی‌طرف شده بود که انگلیس آن را مال خود می‌دانست. در اصفهان، نفوذ سیاسی روسیه منافع تجاری انگلیس را که تا آن زمان سرآمد بود، تهدید می‌کرد. تاونلی شروع به نوشتن گزارش‌های هشداردهنده کرد که در آن به موارد افزایش نفوذ روسیه در آن جا، تهران و دیگر مکان‌ها اشاره داشت. ولی برخلاف کرو، وی هیچ گونه برنامه‌ای برای مقابله با آن نداشت.[۴۷]

کوتاه‌سخن این که، آشکار شد عهدنامهٔ شیرین انگلیس و روسیه که توسط سِر ادوارد گری پایه‌ریزی شده بود، مرده است یا به زودی می‌میرد. دولت هند هیچ گاه فکر نکرد که این عهدنامه کاربرد دارد. واکنش مساعد وزارت خارجه در ژوئیه ۱۹۱۴ به پیشنهادهای مارکی کرو مشخص می‌کند که آن‌ها نیز فکر می‌کردند عهدنامهٔ ۱۹۰۷ روس و انگلیس دیگر به نفع منافع انگلیس نیست. پیش از این که در امتداد سیاست جدید گام برداشته شود، جنگ جهانی اول آغاز شد. اما کاملاً مشخص است که مسئولان در وزارت خارجه اکنون بسیار بیش از گذشته خواهان پیروی از هدایت هند در فرمول‌بندی سیاست انگلیس در خوزستان بودند. هندوستان ـ از طریق نمایندهٔ اصلی‌اش در خلیج‌فارس، سِر پرسی کاکس، دارای نشان K.C.I.E ـ طرح‌های دیگری برای شیخ محمّره، سِر خزعل بن جابر خان، دارنده نشان K.C.I.E داشت.

---

* . بین‌النهرین، منطقهٔ بین دو رود دجله و فرات است که اکنون بخشی از کشور عراق به شمار می‌آید. البته گفته می‌شود سرزمین عراق پیش از برآمدن عثمانی، از دو بخش شمالی و جنوبی تشکیل می‌شد. شمال آن را ارض‌الجزیره و آشور الکبری می‌خواندند و به بخش جنوبی، سرزمین بین‌النهرین اطلاق می‌شد.(م)

46. Earle, *Turkey, the Great Powers, and the Baghdad Railway,* 254-62, *Passim;* Maybelle Kennedy Chapman, *Great Britain and the Baghdad Railway, 1888-1914;* Smith College Studies in History, Vol. XXXI (Northampton, Mass.: Smith College Studies in History, 1948), 168-203.

47. Townley to Grey, No. 143, Confidential, Tehran, May 13, 1914, F. O. 371/2076.



فصل پنجم

جنگ جهانی اوّل



در تدارک جنگ

در پنجم ماه نوامبر ۱۹۱۴ دامنهٔ جنگ جهانی اوّل (در پوشش قوای اعزامی بریتانیا) به اروندرود کشیده شد. نه ورود نیروی اعزامی هند (D) ـ هنگ ششم لشکر پونا از ارتش هندوستان ـ و نه خود جنگ هیچ کدام شیخ خزعل را غافلگیر نکرد. از آغاز جنگ میان دولت‌های اروپا در هر دو سوی خلیج‌فارس برای جنگ گریزناپذیری که در منتهاالیه شمالی خلیج تدارک دیده می‌شد، ترکان عثمانی، تدارک نظامی و انگلیسی‌ها که نیروی زمینی در محل نداشتند، تدارک سیاسی و دریایی می‌دیدند.

باید یادآوری کنیم که هر دو طرف ـ عثمانی و بریتانیا ـ به ارائه خدمات از ناحیه شیخ محمّره چشم دوخته بودند.[1] اما انتظار عثمانی‌ها بی‌فایده بود، چون شیخ خیلی به بریتانیایی‌ها نزدیک شده بود. افزون بر این، به نظر مردم منطقه، قدرت و اعتبار انگلیس بسی بیش از قدرت و اعتبار عثمانی بود. از نظر شیخ خزعل که یک تبعهٔ ایرانی محسوب می‌شد، اهمیت نظامی عثمانی در برابر ترکیب قدرت نظامی انگلیس و روسیه، که سرنوشت هر دو به جنگ بزرگ بستگی داشت، بسیار ناچیز جلوه می‌کرد.

در واقع هم خزعل راهی جز همکاری با بریتانیا نداشت. در خلیج‌فارس نیروی

---

1. Great Britain. Committee of Imperial Defense Historical Section. *History of the Great War Based on Official Documents. Naval Operations,* Vol. I, Compiled by Sir Julian S. Corbett (London: Longmans, Green, 1920), 390-92; Sir Arnold T. Wilson, *Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917* (London: Oxford University Press, 1936), 6-9; A. Barker, *The Bastard War, the Mesopotamian Camping of 1914-1918* (New Yofk: Dial Press, 1967), 18-26.

دریایی تعیین‌کننده بود و مهم‌تر از آن، خزعل در برابر حکومت مرکزی به یک حامی قدرتمند نیاز داشت و چون تاونلی، وزیر مختار بریتانیا در تهران، از چنین حمایتی دریغ می‌ورزید، خزعل به حمایت مقام‌های انگلیسی مستقر در خلیج‌فارس چشم امید دوخته بود.

امّا ترک‌ها هیچ نفعی برای خزعل نداشتند. او از سال‌ها پیش تصمیم گرفته بود سرنوشت خود را به انگلیسی‌ها بسپارد. حالا هم دلیلی برای تغییر عقیدهٔ خود نمی‌دید. گفته شده است که او با استفاده از حمایتی که مرزهای بین‌المللی برایش فراهم می‌آورد، افراد قبیلهٔ خود را به ایجاد آشوب در بصره تحریک می‌کرد. شیخ در مقام تحت‌الحمایهٔ انگلیسی‌ها، اغلب، بدون ترس در سیاست عثمانی دخالت‌هایی می‌کرد. در آن زمان با نقشه‌های جاه‌طلبانهٔ سیّد طالب پاشا، مرد قدرتمند بصره همراه شده بود. طالب‌پاشا، دولتمرد و ناسیونالیست عرب، زمانی عضو کمیتهٔ اتحاد و ترقی بود که اکنون علناً با کمیتهٔ مزبور مخالفت می‌کرد.* خزعل با شیخ مبارک، امیر کویت** و ابن‌سعود، امیر نجد که خواهان جدایی از عثمانی بودند، روابط خوبی داشت. پالایشگاه نفت ایران و انگلیس در آبادان در قلمرو خزعل قرار داشت و در برابر حمله آسیب‌پذیر بود. از همان آغاز جنگ روشن بود که ترک‌ها تلاش خواهند کرد خوزستان را تصرّف کنند؛ ایران بی‌طرف باشد، یا نباشد، و خواه شیخ خزعل با آنان همکاری کند یا نکند، اگر خوزستان به دست عثمانی می‌افتاد حتی در صورتی که شیخ خزعل را بی‌درنگ خلع نمی‌کردند دخالت مستقیم در امورِ قلمرو او آغاز می‌شد، یعنی همان کاری که حکومت ایران در آغاز به قدرت رسیدن شیخ***، کرده بود. وانگهی، ترک‌ها از ایرانی‌ها قوی‌تر بودند و بهتر از

---

*. در سال ۱۹۱۲ تشکلی با عنوان «جمعیت اصلاح‌طلب» در بصره به رهبری سیدطالب نقیب تأسیس شد. بیشتر اعضای جمعیت را تاجران و ملاّکان و شماری از افسران ارتش تشکیل می‌دادند. این جمعیت در پی کسب استقلال سیاسی و خودمختاری ایالت بصره به هر قیمتی بود. سیدطالب و کادرهای اصلی جمعیت با انگلیسی‌ها پیوندهایی داشتند. آنان با بازرگانان عمده خارجی منطقه داد و ستد تجاری داشتند و بعد پا را فراتر نهاده با دیپلمات‌های بیگانه مقیم بصره ارتباط برقرار کردند. نقیب آرزو داشت حاکم بصره شود. پس از اشغال عراق از سوی انگلیس، پیوندها و مواضع طالب و جمعیت او و همچنین همکاری‌هایش با اشغالگران آشکار گردید.(م)

**. کویت به موجب پیمان ۱۸۹۹ میان امیر این کشور و بریتانیا، تحت‌الحمایه انگلستان شد و رسماً از امپراتوری عثمانی جدا گردید. خاندان صباح از ۱۷۵۲ بر کویت حکومت کردند. این کشور در ۱۹ ژوئن ۱۹۶۱ به استقلال رسید و مبارک از ۱۸۹۶ تا ۱۹۱۵ امیر کویت بود.(م)

***. سال ۱۸۹۷م / ۱۲۷۶ش.(م)

آن‌ها می‌توانستند از راه تفرقه افکندن و حکومت کردن در خوزستان بلوا راه بیندازند و بین قبایل آن سامان درگیری ایجاد کنند.

البته حضور نظامی انگلیس به صورتی چشمگیرتر، می‌توانست موجب تغییراتی در مناسبات این کشور با خزعل شود، امّا خزعل می‌دانست ترک‌ها با او چه خواهند کرد و بدتر از آن را از بریتانیایی‌ها انتظار نداشت. وانگهی مقام‌های سیاسی بریتانیا در خلیج‌فارس را خوب می‌شناخت، با آنان روابط شخصی حسنه‌ای برقرار کرده بود و آنان نیز او را از حسن‌نیّت انگلیس مطمئن کرده بودند. کارکنان سیاسی بریتانیا در خلیج‌فارس، در اثر کوشش‌های پیگیر کاکس به درستکاری شناخته شده بودند و این شهرت، جایگاه مطلوبی برای آنان فراهم آورده بود.[۲]

با توجه به این اوضاع و احوال، بریتانیای کبیر، در وفاداری شیخ خزعل نسبت به منافع انگلیس هرگز تردید نمی‌کرد. سرهنگ دوم اس.بی. ناکس*، نمایندهٔ مقیم کاکس در بوشهر، در تلگرافی به نایب‌السلطنه، اعتماد خود را چنین ابراز می‌دارد: «قویاً این طور فکر می‌کنم که کویت و محمّره کاملاً با ما خواهند بود.» ناکس که توصیه‌هایی دربارهٔ جنگ با عثمانی داشت ـ جنگی که حدود دو ماه بعد آغاز گردید ـ در ادامهٔ تلگراف چنین اظهار می‌دارد: «وادار کردن خزعل و مبارک به تحریک اعراب بصره برای حمله به عثمانی کار بسیار ساده‌ای است.» می‌توان به شیخ کویت پاداش هم داد مثلاً در برابر حملات تلافی‌جویانه عثمانی، از او حمایت به عمل آید و نخلستان‌های ساحل راست اروندرود که اکنون در تملک اوست از مالیات معاف گردد و در آن منطقه استقلال عمل کامل داشته باشد. با این شیوه او ترغیب خواهد شد. ارتباط با شیخ خزعل با در نظر گرفتن حساسیت‌های روسیه و ایران دشوارتر خواهد بود، اما بریتانیا باید به شیخ اطمینان کامل بدهد و به نظر من آشکارا اعلام کند که او از خودمختاری کامل محلی برخوردار خواهد بود و به شیخ مبارک هم در مورد نخلستان‌های ساحل راست اروندرود چنین قولی داده شود.[۳]

---

2. Graves, *Sir Percy Cox, Passim*.

*. S. B. Knox.

3. Lt. Col. S. B. Knox, Political Resident in the Persian Gulf, to Cox, Foreign Secretary to the Government of India, Tel. No. 996 (P), Bushihr, August 20, 1914, F. O. 371/2143.

بدین ترتیب فایدهٔ بالقوهٔ خزعل و وفاداری گذشته‌اش به بریتانیا از عوامل تصمیم بریتانیا به درگیر شدن در نبرد سرنوشت‌ساز بین‌النهرین بود. در لندن، سر آرتور هرتسل، دبیر سیاسی ادارهٔ هندوستان در یادداشت دوم سپتامبر خود این استدلال قانع‌کننده را ذکر کرد که بریتانیا نمی‌تواند اجازه دهد موقعیتش در خلیج‌فارس تضعیف شود. «.. تأثیرات سیاسی رها کردن رأس خلیج‌فارس، در هندوستان و خلیج‌فارس، برای ما فاجعه‌آمیز خواهد بود و ما از نظر سیاسی نمی‌توانیم تا مدت زمانی نامعلوم در خصوص چنین موضوع حساسی خاموش بمانیم و موضوع‌های اصلی در جای دیگری حل و فصل شوند.» هرتسل به فکر جنگی کوتاه‌مدت و سریع بود ـ مانند غالب دولتمردان و نظامیان اروپا ـ و از آن بیم داشت که انفعال موجب شود هند مستعمرات خود را در خلیج‌فارس از دست بدهد. او چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «وانگهی، ما نمی‌توانیم کارمان را با قربانی کردن شیخ کویت»[4] و احیاناً، شیخ محمّره، آغاز کنیم.

ژنرال ای. جی. بارو، همکار نظامی هرتسل در یادداشتی می‌نویسد، «دوستان متحد، شیخ محمره و شیخ کویت، مورد تهدید و مورد حمله و یا وسوسه قرار خواهند گرفت، و در هر یک از این دو صورت تمامی زحمات چندسالهٔ ما بر باد خواهد رفت و موقعیت‌مان در خلیج‌فارس متزلزل خواهد شد.[5]

به فاصلهٔ دو روز، لرد هاردینگ، نایب‌السلطنه هندوستان نظرش را در مورد ارزش خزعل در عملیات آتی خلیج‌فارس ابراز کرد. هاردینگ و مشاور سیاسی‌اش کاکس از تأثیر جنگ بر مسلمانان هند هراس داشتند؛ زیرا امکان داشت بریتانیا چهرهٔ متجاوز به خود بگیرد. هاردینگ که پیشنهادهای همکاری شیخ خزعل و شیخ کویت را دریافت کرده بود، عقیده داشت این دو شیخ می‌توانند شورشی عربی از فاو تا قرنه را بر ضد عثمانی سازمان‌دهی کنند. طبیعتاً قوای انگلیسی هم می‌بایست در دسترس باشند تا اگر از سوی آن قبایل آزمند آسیبی جدّی متوجّه منافع اقتصادی انگلستان در منطقه بصره شود، نظم را برقرار کنند. هاردینگ اطمینان نداشت که بتواند نیروهای انگلیسی را که برای رفتن به اروپا یا مستعمرات آفریقای خاوری آلمان در نظر گرفته شده بودند، به آن‌جا گسیل کند.

4. Quoted in Graves, *Sir Percy Cox*, 175.
5. Quoted in *Ibid.*, 175-176.

> پس، شیوخ کویت و محمّره ضمن تبانی با بعضی سردمداران بصره که با آنان روابط نزدیکی دارند و نیز با همکاری ابن‌سعود (به شرط دادن بعضی اطمینان‌ها) می‌توانند راه اشغال مسالمت‌آمیز بصره را برای ما هموار سازند و یا منطقه را آرام و منزوی نگه دارند تا زمانی که ما بتوانیم اقدام مؤثری انجام دهیم.

افزون بر این، «ما فکر می‌کنیم که مسلمانان هند در صورتی که فتوای جهاد صادر نشود تمایلی ندارند که در کنار اعراب با ترکان عثمانی بجنگند.»[۶]

علاوه بر این‌که خزعل به عنوان عنصر آلت دست بریتانیا در جنگ با عثمانی مفید بود، پایگاه او در رأس خلیج‌فارس نمادی از سلطهٔ انگلیس تلقی می‌شد که نگهداری آن ضرورت داشت. عامل دیگری هم وجود داشت که بریتانیا در بررسی جنگ با عثمانی در اروندرود در نظر می‌گرفت. پالایشگاه نفت انگلیس و ایران و دو سوم لوله‌های میدان‌های نفت در قلمرو خزعل قرار داشت. ژنرال بارو، در تذکر خود در حاشیهٔ یادداشت به هرتسل، خاطرنشان کرد که «مخازن و تأسیسات نفتی جزیرهٔ آبادان و حوزهٔ نفتی انگلیس و ایران در خطر از دست رفتن قرار دارند، چون دولت ایران به هیچ روی نمی‌تواند ترک‌ها را از حمله به خوزستان و در نتیجه، وارد آوردن ضربه‌ای شدید به بریتانیا باز دارد.»[۷]

در وزارت دریاداری بریتانیا، دریانوردان حرفه‌ای از حفاظتِ پالایشگاه، لوله‌های نفتی و حوزه‌های نفتی طرفداری می‌کردند. امّا وینستون چرچیل، مرد اول غیرنظامی دریاداری که بیشتر درصدد بود کنترل اکثریت سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را در دست دولت بریتانیا قرار دهد، به طور کلی با دخالت نظامی در منطقه مخالف بود. وی طی یادداشتی در پاسخ ستاد نیروی دریایی نظر آنان را دربارهٔ اعزام نیرو به خوزستان رد کرد و چنین نوشت: «احتمال اندکی می‌رود برای این منظور قوایی در دسترس داشته باشیم. در صورت لزوم باید از نیروهای هندی استفاده کنیم. ما ناچار خواهیم بود نفت مورد نیازمان را از جای دیگری بخریم.»[۸] کابینهٔ بریتانیا نظر چرچیل را نپذیرفت.

6. Hardinge to Crewe, Tel., Private, September 4, 1914, F. O. 371/2143.
7. Quoted in Graves, *Sir Percy Cox*, 175-176.
8. Quoted in Wilson, *Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917*, 26.

فرایند تعیین خط‌مشی سیاسی مزبور در کتاب‌های دیگر به تفصیل تشریح شده است. عواملی دیگر غیر از خزعل و نفت ایران هم در این تصمیم‌گیری دخالت داشته‌اند اما این فرایند به تصمیم بریتانیا به آغاز نبرد بریتانیا در بین‌النهرین انجامید.[۹]

درست یک ماه پس از آنکه هرتسل یادداشت خود را نوشت، به هند دستور داده شد نیروی اعزامی (D) را تشکیل دهد. روز بعد هم فرمان مربوط به فرماندهی این قوا صادر شد (۳ اکتبر).

> لطفاً به افسر فرمانده بگویید که ما با عثمانی در حالت صلح هستیم و او به هیچ وجه حق ورود به قلمرو عثمانی یا اقدام خصمانهٔ دیگری را بدون دستور شما و به هنگام ضرورت مطلق نظامی نخواهد داشت.
>
> او می‌تواند در صورت اقتضا در جزیرهٔ آبادان یا بندر محمره نیرو پیاده کند، اما برای این منظور، آبادان مناسب‌تر است. در این منطقه او باید اقداماتش را با نیروی دریایی و مقام‌های سیاسی هماهنگ سازد. باید از هر اقدامی که موجب رنجش اعراب چه در ایران و چه در عثمانی بشود، اجتناب ورزد؛ چون به هنگام درگیری احتمالی با عثمانی، ما می‌توانیم به همکاری اعراب متکی باشیم. البته، او تمامی اقدام‌های لازم را برای حفاظت مخازن نفتی و سایر منافع بریتانیا در خاک ایران به عمل خواهد آورد. مسلماً شما نیز به موقع خود دربارهٔ عملیاتی که طرح شده است به نمایندگان سیاسی مقیم در خلیج‌فارس هشدار خواهید داد تا ارتباطات لازم با شیوخ محمره و کویت و ابن‌سعود برقرار کنند، به صورتی که اینان نیز از حرکت هر چند محرمانه نیروی اعزامی بااطلاع باشند.[۱۰]

در این زمان (ماه سپتامبر ۱۹۱۴)، هاردینگ تلاش می‌کرد تا مجوزی برای قول و قرارهای سیاسی مقدماتی با رؤسا و قدرت‌مداران منطقهٔ رأس خلیج‌فارس کسب کند. خزعل، مبارک و ابن‌سعود از جملهٔ این رؤسا بودند. سیّدطالب پاشا، مرد قدرتمند بصره

9. Notably see Busch, *Britain, India, and the Arabs*, 3-23.
10. Gen. Sir E. G. Barrow, Military Secretary to India Office, Tel. No. 1144, Private, F. O. 371/2143.

نیز در این جمع بود. آنگاه که مبارک و خزعل [به بریتانیایی‌ها] گفتند که با کسی در بصره ارتباط دارند که احتمالاً مایل خواهد بود دروازه شهر را به روی نیروهای کمکی ترک‌ها ببندد تا زمانی که بریتانیایی‌ها برسند، منظورشان همین سیدطالب پاشا بود. ادارهٔ هند در اواخر ماه، پیشنهادهای هاردینگ را تسلیم وزارت امور خارجه کرد. مجوزی که به وی داده شد تا او به شیوخ اصلی اطمینان‌های لازم را بدهد، چند روز بعد از صدور فرمان‌های تشکیل قوای اعزامی (D)، به هند رسید.[11]

متن اطمینان‌هایی که سرهنگ ناکس به خزعل داده، سند بسیار جالب توجهی است:

> افزون بر نامهٔ قبلی‌ام که خبر از وقوع جنگ میان بریتانیا و حکومت عثمانی می‌داد، دولت علیّه به من دستور داده است از جناب عالی درخواست کنم در تلاش مشترک با دوستان ارزشمند ما، عالی‌جناب سِر مبارک‌الصباح، امیر کویت، و عالی‌جناب امیر عبدالعزیز [ابن] سعود*، امیر نجد، به بصره حمله کنید، و آن را از سلطهٔ عثمانی خارج سازید و در صورتی که به هر دلیل قادر به این کار نیستید ـ که نامحتمل می‌نماید ـ سعی کنید ضمن همکاری با شیخ قابل اعتمادی که خودتان می‌شناسید، جلوی ورود قوای کمکی عثمانی به بصره را بگیرید، و اگر امکان دارد حتی در قرنه پیش از ورود نیروهای انگلیسی در صورتی که برایتان ممکن است جلوی قوای ترک را بگیرید. قوای بریتانیا به خواست خدا به زودی

11. Hardinge to Crewe, Tel., Private, September 4, F. O. 371/2139; Crewe to Harding, Tel., September 6, 1914, F. O. 371/2143; Harding Draft Tel., September 29, 1914, F. O. 371/2143; I. O. to F. O., September 29, 1914, F. O. 371/2143.

* . عبدالعزیز ابن‌سعود، تولد ۱۸۸۰ در ریاض، درگذشت ۱۹۵۳. حاکم عثمانی نجد وی را به کویت تبعید کرد. در ۱۹۰۲ رهبری شورش اعراب بدوی را به دست گرفت و ریاض را تسخیر کرد. در ۱۹۱۳ الأحساء را که ایالتی عثمانی بود به تصرف درآورد. در دسامبر ۱۹۱۵، انگلیسی‌ها او را پادشاه نجد و الأحساء شناختند. طی سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۵ علیه حکمرانان دست‌نشاندهٔ حسین در ساحل دریای سرخ جنگید. در سال‌های ۵-۱۹۲۴ شهرهای جده، مدینه و مکه به دست قوای سعودی افتاد و در ۸ ژانویهٔ ۱۹۲۶، ابن‌سعود در مکه خود را پادشاه نجد و حجاز خواند. انگلیسی‌ها در ۱۹۲۷ حکومت او را به رسمیت شناختند. در فاصله سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۲ که وی قلمرو متحد تحت فرمانروایی‌اش را عربستان سعودی نامید از سوی قدرت‌های دیگر نیز به رسمیت شناخته شد. در ۱۹۳۳ با آمریکایی‌ها قرارداد اکتشاف و بهره‌برداری نفت را امضاء کرد و از ۱۹۴۶ به بعد ثروت بیکران ناشی از صدور نفت به این کشور سرازیر شد. در جنگ جهانی دوم در کنار آمریکا و انگلیس بود. با درگذشت وی، حکومت عربستان سعودی به فرزندانش، سعود، فیصل، خالد، فهد و عبدالله رسید.(م)

برای تسخیر بصره خواهند آمد. در ضمن، ما امیدواریم پیش از رسیدن قوای شما به بصره، دو فروند از رزمناوهای ما به آن‌جا برسند. هر چند آزاد شدن بصره و مردمش هدف اصلیِ ما خواهد بود، اما از شما درخواست می‌کنیم لطف کرده مانع از آن شوید که نیروهای نظامی و دیگران دست به تاراج اموال بازرگانان بریتانیایی در بصره و مناطق مجاور بزنند و امنیت اروپاییان مقیم بصره را بر عهده گرفته، نگذارید که کسی به آن‌ها زور بگوید یا زیانی متوجه آنان سازد.

به منظور جبران کمک باارزش شما در این امر مهم، من از جانب دولت علیّه مأمورم که به عالی‌جناب قول دهم در صورت موفقیّت ما در آزادسازی بصره ـ که به خواست خدا در آن موفق خواهیم شد ـ دیگر بار بصره را به حکومت عثمانی بازپس نخواهیم داد؛ ما آن را اساساً پس نخواهیم داد. از جانب مقامات بریتانیایی، ضمن این نامه به شما قول می‌دهم که مقامات مذکور تمامی کمک‌های لازم را در آینده برای حل مشکلات احتمالی میان جناب‌عالی و دولت ایران و در صورت تجاوز آن دولت به حکومت شما یا صدمه رساندن به حقوق پذیرفته‌شدهٔ شما یا تجاوز به اموال شما در خاک ایران، در اختیار شما قرار دهند. این وعده در صورت هرگونه دگرگونی‌ای هم که در حکومت ایران رخ دهد معتبر خواهد بود، خواه حکومتی خودکامه در آن کشور مستقر گردد یا حکومت مشروطه. همچنین دولت علیّه قول می‌دهد شما را تا آن جا که در توان دارد در برابر تهاجم قدرت‌های خارجی مورد حمایت قرار دهد و از جناب‌عالی و حکومت شما در برابر هر گونه تجاوز به حقوق پذیرفته‌شدهٔ شما یا تجاوز به اموال و زمین‌های شما که در خاک ایران قرار دارند، حمایت کند. این قول به جناب‌عالی و جانشینان شما از میان فرزندان ذکورتان داده می‌شود و تا زمانی که آن عالی‌جناب و جانشیناتان به شرایط مقرّر در پیمان‌های منعقدشده با دولت علیّه وفادار باشید و راهنمایی‌های مقام‌های بریتانیا را سرلوحه کار خویش قرار دهید و رفتارتان نسبت به آنان مورد رضایت ایشان باشد، به قوت خود باقی

> است؛ به شرط این که هیچ یک از فرمانداران محمّره بدون رضایت دولت علیّه بریتانیا و مشورت محرمانه با ایشان منصوب نشوند. در مورد دولت ایران، ما تلاشمان همواره این خواهد بود که خودمختاری جناب‌عالی، مانند امروز، محفوظ بماند و نخلستان‌های متعلق به شما، واقع در ساحل چپ اروندرود در خاک عثمانی در تملک شما و جانشینانتان باقی بماند و هیچ مالیات یا عوارضی بدانها تعلق نگیرد.[۱۲]

این اطمینان‌ها اندکی پیش از آغاز جنگ بریتانیا با عثمانی به شیخ خزعل داده شد[۱۳] و از جهاتی چند اهمیت دارد. این جهات ویژه عبارتند از چیزهایی که در مورد رابطهٔ خزعل با حکومت ایران به صراحت می‌گوید، یا بدان اشاره می‌کند، یا به سکوت برگزار می‌کند. نخست این‌که بریتانیا آشکارا از تبعهٔ یک کشور بی‌طرف [ایران] می‌خواهد به یک کشور همجوار و در ظاهر دوست (دست‌کم با در نظر گرفتن حقوق بین‌الملل)، یعنی عثمانی حمله کند، و این نقض آشکار حقوق یک کشور بی‌طرف است. آنچه به سکوت برگزار شده اشاره به تعهد خزعل است که نسبت به حکومت ایران وفادار بماند. این موضوع را فاطمی در کتاب خود به نام *دیپلماسی نفت: بشکهٔ باروت در ایران*، به صراحت بیان کرده است. نادیده گرفتن این یادآوری به اضافه شکل بیانِ تعهدات بریتانیا در برابر خزعل، موثق‌ترین اطمینانی بود که تا آن زمان به خزعل داده می‌شد. بار دیگر به این جمله‌ها توجه کنیم: «تمامی کمک‌های لازم برای حل مشکلات احتمالی میان جناب‌عالی و دولت ایران...» و «تلاش ما همواره این خواهد بود که خودمختاری جناب‌عالی، مانند امروز، محفوظ بماند...»، این نامه در ضمن، اعلام بی‌کم و کاستِ تحت‌الحمایگی بود. این نکته که بریتانیا مصمم بود بصره را هرگز به ترک‌ها بازپس ندهد ـ چنانچه در سند مورد اشاره آمده است ـ نشان‌دهندهٔ تصمیم هند بود تا اشغال بصره را به امری دائمی تبدیل کند، و اگر چنین می‌شد، بریتانیا از نظر جغرافیایی در وضعیتی قرار

---

12. Knox to Khaz'al, Dhu al-Qa'dah 1332 (21 September- 20 October 1914), F. O. 371/19997.

۱۳. بعداً گفته شد این تضمین تا ۳ نوامبر و بعد از شروع مخاصمات داده نشد. شواهد موجود حاکی است که قضیه این طور نبوده است. کاکس یا مقام دیگر بریتانیایی، شاید فرمانده نان (Nunn) فرمانده ناو امپراتوری اشپیگل در ۳ نوامبر این تضمین را مورد تأیید مجدد قرار داده آن را جنبهٔ رسمی داده است. بخش اطلاعات سیاسی وزارت امور خارجه، یادداشت مربوط به تعهدات (زمان جنگ) به شیوخ خلیج‌فارس، محرمانه، بدون تاریخ. F. O. 371/3420

می‌گرفت که می‌توانست از خزعل حمایت کند. این طرح همان زمان هم با استقرار ناوگان جنگی بریتانیا در خلیج‌فارس و ناو اشپیگل در کارون، کنار محمره در حال اجرا بود.[۱۴]

علاوه بر این اطمینان‌ها و استقرار ناوگان جنگی، دولت هند نشانه‌های دیگری از پاداش و احترام خود را هم برای خزعل فرستاده بود و آن عبارت بود از: سه هزار تفنگ مارتینی-هنری* و یک میلیون فشنگ. خزعل در نیمه سپتامبر این سلاح‌ها را خواسته بود. این درخواست در ۵ اکتبر و پس از دریافت مجوز برای اعزام نیرو به خلیج‌فارس از سوی نایب‌السلطنه پذیرفته شد. در ۱۳ اکتبر تلگراف موافقت ادارهٔ هند به خزعل ارسال شد. جنگ جهانی باعث شده بود تا اعتراض‌های سال ۱۹۱۱ کاهش یابد. در آن سال گفته شده فرستادن اسلحه برای رئیس قبیله‌ای بدون اجازهٔ دولت ایران، موجب ناخشنودی این دولت خواهد شد.[۱۵]

خزعل هم به نوبه خود همچنان به انگلستان یاری داد تا همکاری سیدطالب را در این مورد به دست بیاورد تا پیش از ورود قوای اعزامی از هند به بصره، یک نیروی عربی بصره را تسخیر کند. طالب بهای زیادی برای این همکاری طلب کرد. کمترین خواسته‌اش این بود که شیخ بصره شود و تحت‌الحمایهٔ بریتانیا قرار گیرد. ریدر بولارد**، کنسول انگلستان در بصره به طالب گفته بود هیچ قول کتبی داده نخواهد شد، اما پاداش او متناسب با میزان نفوذش و این‌که چقدر از این نفوذ به نفع بریتانیا استفاده کند، خواهد بود. ظاهراً او با توجه به وعده‌های کتبی بریتانیا به خزعل و مبارک، از این وعده‌های مبهم خشمگین شده بود. اما بولارد نمایندهٔ وزارت خارجه بود و گزارش امر را به سر لویس مالِت***، سفیر بریتانیا در قسطنطنیه فرستاد. او از اختیارات نمایندهٔ سیاسی بریتانیا مقیم خلیج‌فارس برخوردار نبود و نمی‌توانست آن گونه که بولارد

---

14. Corbett, Naval Operations, Vol. I, 392.

*. Martini-Henry.

15. Knox to Cox, Tel. No. 1128 (R), Bushihr, September 22, 1914, F. O. 371/2178; Hardinge to Crewe, Tel., Secret, October 8, 1914, F. O. 371/2178; Crewe to Hardinge, Tel., Secret, October 13, 1914, F. O. 371/2178.

**. بولارد، سرریدر ویلیام (Bullard, Sir Reader Willaim)، تولد ۵ دسامبر ۱۸۸۸. وی با خاتمهٔ جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸، کفیل دبیرخانه شرقی سفارت انگلیس در تهران شد. بولارد در ۱۹۱۹ به بغداد رفت. از ۶ دسامبر ۱۹۳۹ فرستاده ویژه و وزیر مختار در ایران شد. از ۱۷ فوریه ۱۹۴۴ به مقام سفیرکبیر ارتقاء یافت.(م)

***. Sir Louis Mallet.

حکومت هند را متعهد می‌ساخت، دولت بریتانیا را متعهد سازد. خزعل توانست مسئلهٔ طالب را به شبکهٔ دیپلماسی و سیاسی خلیج‌فارس بکشاند، چون اشاره کرد که طالب به قسطنطنیه احضار شده و وقت برای تصمیم‌گیری بسیار تنگ است.

هاردینگ به ناکس اختیاراتی داد تا از سوی حکومت هند با طالب مذاکره کند. خزعل به نمایندگی غیررسمی از جانب نمایندهٔ مقیم خلیج‌فارس با طالب به مذاکره نشست و حتی خودِ خزعل شرایط او را «مهمل» خواند، امّا دیگر دیر شده بود. نبرد، چند روز بعد آغاز شد و طالب به کویت گریخت، امّا در آن جا نفوذی نداشت که با اتکاء به آن چانه بزند. البته طالب ثروت قابل ملاحظه‌ای نداشت. او نه فرمانروای موروثی زادگاه خود بود و نه یکی از رؤسای قبایل آبادی‌های اطراف، اما چیزی داشت که کمتر رئیس قبیله یا فرمانروایی دارد: ذکاوت فوق‌العاده، شخصیت و هیبت. شاید این صفات به درد بریتانیایی‌ها در سرزمین‌های اشغالی نمی‌خورد، اما موجب بدبینی و بی‌اعتمادی مقام‌های بریتانیا می‌شد.[۱۶]

هنگامی که خزعل درصدد جلب همکاری سیدطالب بود، ترک‌ها نیز می‌خواستند با کمک خزعل کشتیِ بادبانی را از کارون دور کنند. ترک‌ها، روز ۱۳ همان ماه اولتیماتومی مبنی‌بر ترک اروندرود به فاصلهٔ هشت روز به اشپیگل دادند و بلافاصله دست به تقویت استحکامات نظامی در کرانهٔ رود در بخش بصره زدند.

> روز ۲۹ اکتبر فرمانروای بصره به شیخ محمّره پیشنهاد کرد اجازه دهد قوای ترک مخفیانه در محل توقف اشپیگل، در دو طرف رودخانه، بر پشت‌بام خانه‌ها مستقر شوند. نقشهٔ ترک‌ها این بود که دو توپ از جزایر «دبّا* یا ام‌الرصاص» بر روی اشپیگل آتش بگشایند. کشتی حتماً پاسخ می‌داد و آن‌گاه نیروی مخفی شده بر پشت‌بام‌ها به کشتی و به خصوص آشیانه توپ آن آتش می‌گشودند؛ «در نتیجه، کشتار غیرمنتظره‌ای روی

16. Reader W. Bullard, Acting Consul, Basrah, to Sir Louis Mallet, Ambassador, Constantinople, Tel. No. 130, Basrah, October 21, 1914, F. O. 371/2140; Hardinge to Crewe, Tel. (P), October 25, 1914, F. O. 371/2140; Hardinge to Rewe, Tel., October 31, 1914, F. O. 371/2143; Busch, *Britain, India, and the Arabs, 11 and Passim.; Wilson, Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917, 18 and Passim.*

*. Dabba.

خواهد داد؛ کسی نخواهد توانست از کشتی دفاع کند؛ ترک‌ها به آن وارد خواهند شد و هر کس را یافتند، خواهند کشت و کشتی به دست ترک‌ها خواهد افتاد.» به این موضوع هم اشاره شده بود که «این فرصتی عالی برای شیخ محمره است تا خدمت باارزشی به حکومت عثمانی کرده باشد.»[۱۷]

امّا شیخ نپذیرفت و اشپیگل در لنگرگاه خود در ساحل ایرانی کارون باقی ماند. نیمه‌شب ۳۱ اکتبر، ناخدای کشتی تلگرافی مبنی بر شروع جنگ با عثمانی دریافت کرد. ناخدا نان* به خزعل اطلاع داد که کشتی را شب ۲ نوامبر، به سوی آبادان خواهد بُرد تا بهتر بتواند از پالایشگاه حفاظت کند. نبرد در بین‌النهرین آغاز شده بود.[۱۸]

خزعل و آغاز نبرد بین‌النهرین

نیروی اعزامی پس از تسخیر ایستگاه تلگراف ترک‌ها در فاو به طرف بالای اروندرود حرکت کرد و در «سنیه»** ساحل چپ اروندرود، که در قلمرو عثمانی بود، در فاصلهٔ دومایلی آبادان در قسمت عثمانی مستقر شد. تا ۱۰ نوامبر همهٔ نیروها در ساحل پیاده شدند.[۱۹]

سر پرسی کاکس که موافقت هاردینگ را برای همراهی با نیروی اعزامی ـ در مقام افسر سیاسی ـ جلب کرده بود به سرعت باب مراوده را با خزعل گشود. اطمینان‌هایی که کاکس پیش از شروع درگیری به خزعل داده بود، بار دیگر مورد تأکید قرار گرفت (یادداشت ۱۳ فصل ۵ را ببینید). او تصمیم گرفت بی‌درنگ، به کمک‌های احتمالی خزعل تکیه کند. این دوراندیشی کاکس بی‌پاداش نماند. در شب دهم، پیغام فرستاد که ترک‌ها روبه‌روی محمره در ۱۰ مایلی اردوگاه بریتانیایی‌ها موضع گرفته، آمادهٔ حمله‌اند. ساعت ۳ بامداد علامت داد که قوای ترک برای حمله حرکت کرده‌اند و بریتانیایی‌ها که از

---

17. Wilson, Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917, 7-8.

*. Nunn.

18. Ibid., 8; Crobett, Naval Operations, Vol. I, 392; Knox to Government of India, Tel., Bushihr, October 24, 1914, F. O. 371/2142; Mallet to Grey, Tel. No. 1079, Very Confidential, Constantinople, October 28, 1914, F. O. 371/2142.

**. Saniyah.

19. Corbett, *Navall Operations*, Vol. I, 391-92; Barker, *Bastard War*, 26-27.

پیش پی به تهاجم برده بودند به آسانی آن را دفع کردند. دلامن*، افسر فرمانده عملیات، پیام «تشکر صمیمانهٔ خود» را توسط کاکس [برای خزعل] فرستاد.[20]

روز چهاردهم، نیروی فاتح اعزامی به باقیماندهٔ لشکر ششم پونا پیوست، این افراد باقیمانده با خود خبرهای بدی آوردند مبنی بر این که روحانیان شیعهٔ عراق و خوزستان درصدد اعلام جهاد علیه انگلیس هستند. سرهنگ رنکینگ**، نایب کنسول اهواز هشدار داد که شخصی به نام شیخ عیسی دیدارها و جلسه‌های شبانه برپا می‌دارد و قصد دارد رعایای خزعل را با خود همراه سازد. خزعل «توانست روحانیان محمره را آرام کند» و به پسرش در اهواز پیغام داد که «با شیخ عیسی وارد معامله شود.»

تا آن زمان هیچ نشانه‌ای از نارضایتی در میان رعایای خزعل دیده نشده بود، اما بریتانیایی‌ها مدام از جهاد احتمالی مسلمانان با خود نگران بودند. نگرانی آنان هنگامی فزونی یافت که مجتهدان برجستهٔ نجف در پیام‌هایی برای خزعل، از او خواستند در مقام یک فرمانروای شیعه به جنبش جهاد با بریتانیا بپیوندد***. در همین زمان نیز فرمانروای بصره و فرمانده قوای عثمانی از خزعل خواستند به آنان بپیوندد.

خزعل به کاکس گفت به نظر او علمای دین از روی اکراه چنان اقدامی کرده‌اند و او به عثمانی‌ها و روحانیان پاسخ داده است که: «صرف نظر از دیگر ملاحظات، او در مقام یک ایرانی ملزم به رعایت بی‌طرفی است و بنابراین قبول پیشنهادهای آنان امکان‌پذیر نیست.» فرمانده قوای ترک در پاسخ به او نوشت: «از نام خزعل بوی تعفن به مشام عرب» می‌رسد و تهدید کرد اگر شیخ به عثمانی نپیوندد، بی‌درنگ محمّره را مورد حمله

---

*. Delaman.

20. Graves, Sir Percy Cox, 181; Cox to Major A.P. Trevor, Consul, Muhammarah, Tel., 'Abadan, November 11, 1914, F. O. 460/4.

**. رنکینگ، جیمز جی. ال (Ranking, James G.L). کنسول اهواز از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۵. دستیار نماینده سیاسی مقیم در بوشهر در ۱۹۱۵. وی در همین سال به دست یکی از افراد قبایل به قتل رسید.(م)

***. روحانیان صاحب‌نام شیعه مقیم نجف در تلگراف مورخ یکم محرم ۱۳۳۳ق/ ۲۲ نوامبر ۱۹۱۴م، شیخ خزعل را به جنبش جهاد بر ضد کفار انگلیسی برای راندن آنان از بصره، دعوت کردند. در ذیل این تلگراف امضای آیات: شیخ‌الشریعه (فتح‌الله) اصفهانی، سیدمصطفی کاشانی، میرزا مهدی خراسانی، سیدعلی تبریزی و شیخ محمدحسین مهدی مشاهده می‌شد. همان روز تلگراف جداگانه‌ای از سوی آیت‌الله سیدمحمدکاظم یزدی خطاب به خزعل رسید که در آن بر پیوستن شیخ و تمام عشایر ناحیهٔ خوزستان به نهضت جهاد به عنوان تکلیف شرعی تأکید و یادآور شده بود که همکاری مسلمانان با کافران و پشتیبانی از آنان در جنگ با مسلمانان حرام است.(م)

قرار خواهد داد، وی در انجام این تهدید خویش عده‌ای از اعراب را در ساحل غربی رود گرد آورد اما محتاطانه عمل می‌کرد و نمی‌خواست بی‌طرفی ایران را نقض کند.

کاکس تهدید را جدی گرفت و طی تلگرافی به تاونلی در تهران، از او خواست دولت ایران را زیر فشار بگذارد تا از مجتهدان بخواهد از تحریک علیه خزعل و دولت بریتانیا دست بردارند.[۲۱] او در تلگرافی برای فرمانده ناوگان بریتانیا از او خواست کشتی جنگی بخاری کامت* را که در محمره پهلو گرفته بود فرا خواند، تا نشانه‌ای از پشتیبانی خزعل از نقض بی‌طرفی ایران از سوی بریتانیایی‌ها، بر جای نماند. او به ژنرال بارِت** فرمانده جدید نیروهای بریتانیا در خلیج‌فارس توصیه کرد «بریتانیایی‌ها نزدیک بمانند و وسایل سریع حمل و نقل و مخابراتی هم با خود داشته باشند.»

بارت بی‌درنگ، در ۱۴ اکتبر افراد شناسایی خود را به قرارگاه‌های عثمانی به فاصلهٔ چندمایلی به سمت بالای رود فرستاد و در ۱۷ اکتبر ترک‌ها، پس از مقاومتی شدید از مواضع مستحکم خود در ساحل، عقب رانده شدند.

خزعل به انگلیسی‌ها خبر داد که عثمانی در بخش بالای رود نزدیک محمره تجدید قوا می‌کند و به نظر می‌رسد این مهم‌ترین موضع دفاعی ترک‌ها باشد. ترک‌ها سه کشتی را در دهانه رود غرق کردند تا راه آمد و شد را ببندند به این امید که مانع فعالیت ناوگان کشتی‌های جنگی کوچک انگلیسی در ناحیه رود شوند. پس، اشپیگل روز ۱۹ اکتبر مواضع ترک‌ها را به توپ بست و ناو توپدار عثمانی به نام مرمریس*** را از مخفیگاه بیرون کشید و در مورد مسدود شدن دهانه رود به بررسی پرداخت. مذاکره درباره این

---

۲۱. در نتیجه دولت ایران که کاملاً زیر سلطه متحدان جنگی - بریتانیا و روسیه - قرار داشت «رضایت عمیق» خود را از تمایل شیخ خزعل در پاسخ‌گویی به تهدیدهایی که متوجّه او بود ابراز داشت. به آنان حتی وعده داده شد مانع از انتشار تلگراف‌ها به خارج خواهند شد، هر چند از شاه، وزیران و مجلس به عنوان «مسلمانان راستین» خواسته شده بود به جهاد بپیوندند و از خزعل بخواهند در دفاع از مهم‌ترین «پست‌های دیده‌بانی جهان اسلام» - یعنی بصره و محمره - در برابر بریتانیای خائن دفاع کند.

Cox to Townley, Tel., Bushihr, November 15, 1914, F. O. 371/2143; Cox to Townley, Tel., 'Abadan, November 16, 1914, F. O. 371/2143; Townley to F. O., Tel. No. 342, Tehran, November 18, 1914, F. O. 371/2080; Townley to F. O., Tel. No. 349, Tehran, November 20, 1914, F. O. 371/2080.

*. Comet.

**. Barrett.

***. Marmaris.

موضوع امکان‌پذیر بود. در واپسین لحظات تلگرافی رسید که کشتی اکبتانا* متعلق به شرکت هامبورگ-آمریکا به واسطه موجی کاملاً به چرخش درآمد و در رود به گل نشست.

بارت برای پگاه روز ۲۱ دستور حملهٔ دیگری را صادر کرده بود، اما جاسوسان خزعل بار دیگر خبرهای گران‌بهایی آوردند. ترک‌ها نه تنها از مواضع خویش عقب‌نشینی کرده بودند، بلکه بصره را ترک کرده بودند. برای همین بصره بی‌هیچ مقاومتی به اشغال درآمد.[۲۲]

اندکی بعد شیخ خزعل با ارائه پیشنهادی به کاکس از وی خواست در قول و قرارها و تعبیرات مربوط به ضمانت تغییراتی ایجاد شود. او می‌گفت کمک به بریتانیایی‌ها در حمله به ترکان عثمانی با موضع «بی‌طرفانه» او منافات دارد. کاکس با او موافق بود و موافقت هاردینگ را نیز در این باره جلب کرد. هاردینگ در سفرش به عنوان نایب‌السلطنهٔ هندوستان به منطقه و دیدار از جبههٔ بین‌النهرین موافقت خود را به خزعل اعلام کرد. قولنامهٔ تعدیل‌شده، تاریخ ۲۱ نوامبر یعنی روز اشغال بصره توسط قوای فاتح بریتانیا را دارد. شرایط اساساً همان شرایطی هستند که در ژوئن ۱۹۱۴ اعلام شده بود، با این تفاوت که این بار موافقت مقام‌های لندن را نیز همراه داشت:

> با توجه به اطمینان‌هایی که در نامهٔ شماره ۳۰۷ این‌جانب مورخ ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ (۱۱ شوّال ۱۳۲۸) به عالی‌جناب داده شد و با در نظر گرفتن خدمات و همکاری‌های ارزشمند عالی‌جناب در آینده با دولت بریتانیا و منافع بریتانیا در خوزستان و اروندرود، این‌جانب شخصاً و کتباً به عالی‌جناب اطمینان می‌دهم که دولت تهران هر تغییری که بکند و به سمت ملی‌گرایی یا سلطنت‌طلبی پیش برود، دولت انگلستان آماده خواهد بود حمایت لازم را در پیداکردن راه‌حل رضایت‌بخش برای شما و

---

*. Ecbetana.

22. Corbett, *Naval Operations*, Vol. I, 403-07; Barker, *Bastard War, 27-30; Wilson, Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917,* 10; Captain Ranking, Vice Consul, Ahwaz, to Trevor, Tel. No. 228, Ahwaz, November 14, 1914, F. O. 460/4; Trevor to Ranking, Tel No. 188, Muhammarah, November 14, 1914, F. O. 460/4.

> ما در صورت تجاوز دولت ایران به حاکمیت شما و حقوق شناخته‌شده‌تان بر اموالی که در ایران دارید، در مورد عالی‌جناب به عمل آورد. همین طور دولت بریتانیا با تمامی امکانات خود، عالی‌جناب را در برابر حمله هر قدرت خارجی یا تجاوز به حاکمیت شما و حقوق شناخته‌شده‌تان بر اموالی که در ایران دارید مورد حمایت قرار خواهد داد. این اطمینان‌ها در مورد شما و جانشینانتان از اعقاب ذکور شما معتبر خواهد بود و تا هنگامی که شما و جانشینان شما در انجام دادن تعهدات خود نسبت به دولت ایران قصور نورزید، این قول و اطمینان به قوت خود باقی خواهد بود. به شرط این که انتصاب جانشینان شما از اعقاب ذکورتان، قبلاً و به طور محرمانه با نمایندهٔ دولت اعلیحضرت مورد مشورت قرار گرفته باشد و توصیه‌های دولت اعلیحضرت را راهنمای خود قرار داده نسبت به دولت بریتانیا نظرات مساعد داشته باشید. ما، در برابر دولت ایران حداکثر تلاشمان را به عمل می‌آوریم تا موقعیت فعلی خودمختاری محلی شما را حفظ کنیم. به علاوه، نخلستان‌های شما در ساحل عثمانی اروندرود در تملک کامل شما و جانشینانتان باقی خواهد ماند و مالیاتی بدان تعلق نخواهد گرفت.[۲۳]

البته، در مقایسه با امتیازهای سال ۱۹۱۰، به خزعل امتیاز تازه‌ای داده نشده اما بریتانیا کنترل کاملی را بر انتصاب جانشینان خزعل و امور داخلی خوزستان به دست آورده بود و منظور از «نظرات مساعد بریتانیا» همین مطلب است.[۲۴] اوضاع این بار با آنچه در ۱۹۱۴ بود فرق می‌کند. اطمینان‌ها در ۱۹۱۴ محرمانه و خصوصی بودند اما این دفعه از خزعل خواسته شده در وفاداری نسبت به دولت ایران بیشتر مقیّد باشد.

با تجربه‌هایی که خزعل در این قبیل موارد داشت می‌دانست که وقتی قول اطمینان‌بخشی برای افراد قبیله‌اش و شکل دیگری از همان قول به خود وی داده

---

23. Cox to Khaz'al, November 21, 1914, F. O. 371/2489, F. O. 371/19997; Cox to Government of India, Tel., Basrah April 1, 1915, F. O. 371/2489.

۲۴. از آن‌جا که این‌ها در واقع آخرین تضمین‌هایی بود که با موافقت لندن به شیخ داده می‌شد، تعیین‌کنندهٔ تعهدات لندن به خزعل در سال‌های بعدی واقع شد.

می‌شود، اولی صحیح‌تر است و دومی برای مطالعهٔ همگانی است، این امکان کاملاً وجود دارد که او در این مورد هم همان قول و قرار اولی را پذیرفته باشد چون به درخواست خود وی در نسخهٔ دوم، تمامی اشارات مربوط به کمک‌های او به بریتانیا در امر تسخیر بصره حذف شد. آنچه او عملاً برای بریتانیا انجام داد آن‌قدر چشمگیر بود که دیگر نیازی به اسناد حقوقی و رسمی نباشد، به‌ویژه که این اسناد به دست ایران بی‌طرف یا عثمانی متخاصم با بریتانیا بیفتد و کار را خراب کند.[۲۵]

البته شواهدی در دست است که نشان می‌دهد حکومت هندوستان همان قول و قرار قبلی را قابل اجراتر می‌دانسته است. گرایش استعماری حکومت هند در جنگ بین‌النهرین نیز مؤید این امر است. کاکس در ۲۷ نوامبر درخواست کرد به او اجازه دهند تا اعلام کند اشغال بصره از جانب بریتانیا جنبهٔ همیشگی خواهد داشت. هاردینگ با این درخواست موافقت کرد و آن را برای جلب موافقت دولت به لندن فرستاد. او می‌دانست که اعلام آشکار این مطلب اندکی شتابزده است، اما اگر لندن به طور خصوصی هم موافقت خود را به حکومت هند اعلام نماید، این حکومت دستگاه اداری دائمی در بصره مستقر خواهد کرد، بدون ذکری از حل «مسئلهٔ سرکردگی در خلیج‌فارس»، تضمین «امنیت و توسعهٔ آبادان»، تضمین «موقعیت خزعل و مبارک» و پایان بخشیدن به «مسئلهٔ پایانهٔ راه‌آهن بغداد»، برای همیشه.

لندن و به‌خصوص گری در وزارت خارجه با انضمام بصره مخالف بودند. اما مخالفت لندن مانع از آن نشد تا هاردینگ به کاکس بنویسد: حال که دولت بریتانیا به خاطر ملاحظات بین‌المللی نمی‌تواند اشغال دائمی بصره را اعلام کند «ما شاید بتوانیم این کار را بکنیم.» ای. تی ویلسون، مأمور زیردست کاکس با صراحت اعلام کرد «دوست دارم این اعلامیه را بشنوم که بین‌النهرین به عنوان مستعمرهٔ هندیان، ضمیمهٔ هندوستان شده است.»[۲۶]

اگر مقام‌های انگلیسی مقیم هند خواهان تبدیل ولایت بصره به یک ناحیهٔ هندی بودند و دستورات صریح لندن را در این باره ناشنیده گرفتند ـ که ظاهراً همین طور است ـ در این صورت این امکان هم وجود دارد که همین مقام‌ها محمره را به صورت یک

25. Cox to Government of India, Basrah, April 1, 1915, F. O. 371/2480.

26. Busch, *Britain, India, and the Arabs*, 21-22.

«ایالت بومی» هندوستان درآورند. اگر این استدلال را بپذیریم می‌توانیم بفهمیم پنهان کردن قول و قرارهای حکومت هند با خزعل در ۱۹۱۴ از سوی لندن، عمدی بوده است. در این نکته نیز که خزعل خود را مقید به وفاداری به ایران نداند تعمدی در کار بوده است. این امر، اعلام استقلال خزعل و اعلام رسمی حمایت هندوستان از او را آسان‌تر می‌سازد. در هر صورت موفقیت و اهمیت تسخیر بصره توسط بریتانیا را گزارش‌هایی از تهران و اهواز مخدوش می‌کردند.

از تهران تاونلی، نگرانی خود را از مفاد تلگراف‌های مجتهدان نجف و عثمانی ابراز می‌داشت. در این تلگراف‌ها از دولت ایران خواسته شده بود به جهاد قریب‌الوقوع با بریتانیا بپیوندد. او نمی‌دانست این اخبار تا چه حد بر مردم و موقعیّت شیخ خزعل تأثیر می‌گذارد. با آنکه مقام‌های دولت ایران جلو پخش این تلگراف‌ها را می‌گرفتند اما مخفی نگاه داشتن این موضوع برای همیشه در تهران غیرممکن بود. تاونلی در تلگرافی به گری می‌نویسد «فشار بر روی شاه و نخست‌وزیر زیاد است. آن‌ها می‌خواهند مطمئن شوند که شیخ محمره و مقام‌های مرزدار آن منطقه به کافران کمک نکنند. شیخ محمره متهم است که به قوای بریتانیا در فتح بصره کمک کرده و از شاه خواسته‌اند شیخ را به اصفهان یا تهران احضار کند. گفته‌اند اگر شیخ از فرمان شاه امتناع ورزد، ترور خواهد شد.»

نخست‌وزیر ایران به وزیر مختار بریتانیا اطمینان داد که اعمال شیخ خزعل با موافقت کامل دولت ایران صورت گرفته و او بدون مشورت با دولت ایران هیچ اقدامی نکرده است.[۲۷] با وجود این، موافقت دولت ایران، حتی اگر از صمیم قلب باشد، چیزی را ثابت نمی‌کند، چون دولت توانی ندارد. مجلس تازه که در دسامبر افتتاح شده تریبونی است که به‌هم‌ریختگی اوضاع را نشان می‌دهد و کشور در آستانهٔ هرج و مرج و اشغال بیگانه قرار دارد.

رنکینگ از اهواز خبرهایی فرستاد که نشان می‌داد نگرانی تاونلی بی‌مورد نبوده است. معاون کنسول از اهواز گزارش داد: «از یک منبع موثق شنیده است قبایل عرب در وفاداری خود به شیخ خزعل تجدیدنظر کرده‌اند. آنان به شیخ غضبان، رئیس قدرتمند

27. Townley to F. O., Tel. No. 348, Tehran, November 20, 1914, F. O. 371/2080; Townley to Grey, Tel. No. 367, Secret, Tehran, December 9, 1914, F. O. 371/2080; Townley to Grey, Tel. No. 369, Tehran, December 11, 1914, F. O. 371/2080.

بنی‌لام، همسایهٔ خزعل و دشمن قدیمی او، و به حمایت از دولت مسلمان عثمانی روی آورده بودند، رنکینگ در ادامه می‌نویسد:

> می‌شنوم که بخشی از کعب... ناراضی‌اند؛ موعظه‌های مذهبی احساسات آنان را تحریک کرده است. می‌گویند منتظر علامتی هستند تا خزعل را بکشند و علیه او قیام کنند. علامت را نمی‌دانم اما احتمالاً اقدام خصمانه‌ای از ناحیهٔ غضبان، ترک‌ها و حکومت ایران است.[۲۸]

شورش علیه خزعل

اقدام خصمانه بر ضد خزعل، حتی اگر تلاش در سوءقصد به جان او را جدی تلقی نکنیم، به زودی واقع می‌شد. در ژانویهٔ ۱۹۱۵ شیخ غضبان وعده زیادی از بنی‌لام که به عنوان قوای کمکی عثمانی عمل می‌کردند، به فرماندهی محمد فضل پاشا داغستانی، سردار ترک و همراه با علمای دین وارد ناحیه هویزه شدند. در کمال تعجب، شیعیان بنی‌طُرُف و ترکان سنی مذهب و دشمنان قدیمی‌شان، بنی‌لام، در جهاد با انگلستان با هم متحد شده بودند.[۲۹] به فاصلهٔ چند روز، بستان و هویزه در برابر ارباب قدیمی خود [خزعل] به دست دشمن قدیمی سپرده شدند. شورش قبیله‌های تحت فرمان شیخ خزعل تعجبی نداشت. خزعل در گردآوری مالیات از رعایا بسی سختگیر بود؛ زمینداری بی‌رحم و فرمانروایی توسعه‌طلب به شمار می‌آمد. حکومت او با امعان نظر به اوضاع و احوال، زمان، مکان و جامعه آن روزگار کارآمد بود، لیکن به رعایای زیر سلطه‌اش ستم روا می‌داشت. بارها بنی‌طرف بر ضد شیخ قیام کرده بودند و شورش کنونی‌شان هم به خودی خود اهمیت خاصی نداشت. خطر بزرگ همانا اتحاد دشمنان قدیمی، کمک نظامی عثمانی، و تحریکات دینی بود که امکان شورش هم‌زمان تمامی عشایر تحت امر خزعل را موجب می‌آمد.

خزعل برای مقابله با تک‌شورش‌ها آمادگی داشت و به آن‌ها عادت کرده بود، امّا

28. Ranking to Trevor, Tel. No. 237, Ahwaz, November 20, 1914, F. O. 460/4.
29. Al-Hilü, *Al-Ahwaz: 'Arabistan*, III, 108; Wilson, *Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917*, 23-24, 27; Townley to F. O. Tel. No. 28, Tehran, January 26, 1915, F. O. 371/2080.

مقابله با چند شورش هم‌زمان و یک‌پارچه کار آسانی نبود.[۳۰] او به فوریت، همهٔ عشایر وفادار به خود را گرد آورد و همراه با حکومت تهران به دولت عثمانی در برابر نقض بی‌طرفی ایران و اشغال خاک کشور اعتراض کرد. وزیر امور خارجهٔ ایران وعده داد اعتراض دولت را به قسطنطنیه تسلیم کند اما به تاونلی گفت که هدف ترک‌ها، محمره و گوشمالی شیخ است چون به باور ترک‌ها خزعل به دولت بریتانیا در تصرف بصره یاری رسانده است. دولت بریتانیا کشتی جنگی کامت را با دسته‌ای از تفنگداران به اهواز فرستاد و بخشی از هنگ پیاده‌نظام هندی را به محمره گسیل داشت تا شیخ و سکنهٔ آن دیار احساس اطمینان کنند.

اما هرچه بود شایعهٔ پیش‌روی نیروهای عربی-ترکی به سوی اهواز موجب شد تا غیرنظامیان اروپایی شهر را تخلیه کنند و رنکینگ تنها به این امید بود که ناوها، نیروهای اعزامی هنگ هندوستان و ۸۰۰ تفنگدار شیخ از عشایر مُحَیسِن جلو پیش‌روی ترک‌ها را به اهواز بگیرند و مانع غارتگری آن‌ها شوند و نگذارند که قوای مزبور به محمره و چاه‌های نفت نزدیک شوند.[۳۱] متأسفانه، امید او بر باد رفت چون باوی‌ها حاضر نشدند با مسلمانان ترک و علمای دینی‌ای که همراهشان بودند به جنگ بپردازند. اینان در ۵ فوریه دست به شورش زدند و یکی از ایستگاه‌های شرکت نفت ایران و انگلیس را غارت کردند؛ لولهٔ نفت شمال اهواز، نزدیک ویس* را قطع کردند و نفت را به آتش کشیدند. چاه‌های نفت و حوزه‌های نفتی از آن‌روی سالم ماندند که خان‌های بختیاری قول دادند آن‌جا را اشغال کنند و از منافع شرکت نفت حمایت کنند. انگلیسی‌ها به درستی قبول کرده بودند که می‌توانند روی قول خان‌های بختیاری حساب کنند.

بریتانیا دیگر امیدی به نیروهای خزعل نداشت، و کاکس خواهان افزایش حضور نظامی بریتانیا در منطقه و حفاظت از منافع شرکت نفت به منظور تحرک بخشیدن به نیروهای خزعل شد. عشایر بنی‌کعب سر به نافرمانی برداشتند. رنکینگ از اهواز خطاب

30. Wilson, *Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917*, 23-24.

31. Hardinge to Crewe, Tel., Secret, Basrah, January 28, 1915, F. O. 371/2428; Strik-Scott and Co. to A.P.O.C., Tel., Secret, January 29, 1915, F. O. 371/2428; Cox to I.O., Tel. No. 1758, Basrah, January 29, 1915, F. O. 371/2428; Townley to Grey, Tel. No. 47, Confidential, Tehran, February 3, 1915, F. O. 371/2428.

* . Ways با املای Weys نیز در منابع دیده می‌شود. ده ویس از دهستان باوی، در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی اهواز، سر راه مسجدسلیمان، کنار رودخانه کارون واقع است.(م)

به ترورور می‌نویسد:

> اکنون در اهواز و حومه ۲۳۰۰ مرد هستند که می‌توان گفت به دو شرط وفادار باقی خواهند ماند:
> ۱. ملاها با شیخ غضبان و نیروهای ترک همکاری نکنند.
> ۲. نیروهای انگلیسی زیاد به دردسر نیفتند.
> در هر یک از این موارد - یا هر دو - حتی یک لحظه هم به وفاداری عشایر عرب نمی‌توان امید بست.[۳۲]

روز ۱۴ همان ماه بنا به گزارش رنکینگ، فردی نامبردار به سیدجعفر به عشیرهٔ کعب می‌آید و با لاف‌زنی می‌گوید قادر است ۶ هزار مرد را به یاری باوی‌ها بسیج کند. اعتماد نکردن به نیروهای خزعل موجب شد تا ژنرال بارت، نیروهای بیشتری به اهواز بدین قرار گسیل دارد، یک هنگ پیاده‌نظام دیگر؛ دو آتشبار توپ؛ و سی نفر سواره‌نظام. به دنبال این امر، حاجی رئیس، از منسوبان خزعل و ریش‌سفیدهای شهر از طریق رودخانه به محمره فرار کردند. هر لحظه انتظار می‌رفت باوی‌ها به شهر حمله کنند. بنا به گزارش‌ها شیخ غضبان به امینیه* نزدیک می‌شد.

خزعل، کاکس و رنکینگ هم‌زمان با ناامیدی دست یاری به سوی خان‌های بختیاری دراز کردند و از آنان کمک نظامی خواستند. اگر خان‌های بختیاری می‌توانستند از خط لولهٔ نفتی که از جنوب تاویس امتداد داشت حراست کنند، امکان تعمیر آن وجود داشت. عوامل شرکت نفت ایران و انگلیس در محمره از لندن می‌خواستند با اعمال فشار بر تهران از حکومت ایران بخواهد خوانین بختیاری را در کمک‌رسانی به شیخ

32. Ranking to Travor, No. 9, Ahwaz, February 5, F. O. 460/4; Trevor to Cox, Tel., Muhammarah, February 6, 1915, F. O. 460/4; Cox to Government of India, Tel. No. 293B, Qurnah, February 6, 1915, F. O. 371/2428; Dr. M.Y. Young, A.P.O.C., Demi-official, to Greenway, Maydan-i-Naftun, February 11, 1915, F. O. 371/2450; Cox to Foreign Dept., G.O.I., Tel. No. 222B, Muhammarah, February 10, 1915, F. O. 371/2428; Ranking to Trevor, No. 19, Ahwaz, February 11, 1915, F. O. 460/4.

* . Aminiyah. با وجود این‌که در متن رساله به زبان لاتین و در ترجمه آن به عربی «امینیه» آمده است اما در ناحیه مورد اشاره مکانی به این نام نیست. به نظر می‌رسد مقصود مؤلف شاید «امیدیه» (Omidiyyeh)، دهی از توابع هندیجان در خرمشهر باشد.(م)

خزعل تشویق نماید. دیدگاه دکتر ام. وای. یانگ، جرّاح شرکت نفت و عامل سیاسی مورد اعتماد بر این بود که خوانین بختیاری در قضیه درگیر نشوند. آن‌ها بهتر بود قبایل و قلمرو خود را امن و آرام نگاه دارند. اگر به یاری خزعل می‌آمدند یا در جنوب به بریتانیا کمک می‌کردند در معرض تبلیغات دینی قرار می‌گرفتند، و خود و شرکت نفت را در بدترین وضعیت قرار می‌دادند. اساساً واکنش و موضع بختیاری‌ها همین طور بود؛ آنان از جواب صریح و مستقیم طفره می‌رفتند.

از سوی دیگر ورود نیروهای انگلیسی به اهواز، نیروی پیاده‌نظام انگلستان را به دو هنگ، سواره نظام را به نیم اسکادران، و توپ‌ها را به چهار آتشبار رساند. تأثیر مثبت این فزونی نیرو به سرعت نمودار شد. کاکس در تلگرافی به هند گزارش داد:

> بدین ترتیب محیسن تقویت می‌شوند و شیخ محمّره اکنون به این امر دلخوش است که آن‌ها را بر ضد باوی‌ها برانگیزاند، اما کعب، باوی و بنی‌طُرُف، نشانه‌هایی از تفرقه بروز داده‌اند و تک‌تک شیوخ هم آرام‌آرام به سوی خزعل برمی‌گردند.[۳۳]

حالا دیگر نیروهای خزعل آن‌قدر قوی شده بودند که دست به تعرض بزنند و در ۲۱ فوریه به باوی و ویس حمله بردند و روستایشان را اشغال کردند. دو بخش از عشیره دست از شورش برداشتند و انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند از نیروهای محیسن در امر تعمیر لوله کمک بگیرند. کاکس خواهان صدور اعلامیه‌ای بود مبنی بر این که اگر عشایر به رفتار بی‌طرفانه و مسالمت‌آمیز برگردند. انگلستان از خصومت پیشین آن‌ها چشم‌پوشی

33. Cox to Foreign Dept., G.O.I., Tel. No. 305B, Basrah, February 18, 1915, F. O. 371/2429; General Barrett, Commanding Force D, to Chief of the General Staff, India, Tels, No. 146G and 147G, Basrah, February 12, 1915, F. O. 371/2429; Randing to Trevor, Tel., S.S. *Majidiyyah* at Ahwaz, February 12, 1915, F. O. 460/4; Barrett to C.G.L., India, Tel. No. 151G, February 13, 1915, F. O. 371/2429; Randing to Trevor, Tel., S.S. *Majidiyyah*, February 12, 1915, F. O. 460/4; Barrett to C.G.L., India, Tel. No. I.G, 205, Basrah, February 13, 1915, F. O. 371/2429; Randing to Trevor, Tel., S.S. *Majidiyyah*, February 14, 1915, F. O. 460/4; Randing to Trevor, D/O, S.S. *Majidiyyah*, February 14, 1915, F. O. 460/4; Strick-Scott to A.P.O.C., Muhammarah, February 15, 1915, F. O. 371/2428; Young to Gillespie, Manager, Strick-Scott, Maydan-i-Naftun, February 15, 1915, F. O. 371/2430;

می‌کند و از شیخ محمره هم همین را می‌خواهد.[۳۴]

آن روحیهٔ عالی که با پیروزی شیخ ایجاد شده بود، دیری نپایید. روز ۲۴ فوریه بخشی از عشیرهٔ بنی‌کعب که به خزعل وفادار بودند به بخش دیگر ـ که به جهاد با انگلستان پرداخته بود ـ یورش برد. پس از موفقیت اولیّه و اشغال بخشی از فلاحیه، وفاداران به خزعل به سختی شکست خوردند و تا مَرید* عقب نشستند. مرید روستایی در چندمایلی محمره و در ساحل کارون بود. باوی‌ها به این ترتیب به ادامه شورش تشویق شدند.[۳۵] شیخ خزعل و مقام‌های بریتانیایی از شنیدن اخبار شورش‌های تازه، دستخوش اضطراب شدند. شورش بنی‌کعب از فلاحیه، اهواز را تا شمال و چاه‌های نفت و محمره و پالایشگاه نفت را در جنوب باختری تهدید می‌کرد. اکثریت هواداران وفادار به خزعل در قسمت علیای رود مستقر بودند، و تنها ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر از نیروهای وی در محمره باقی مانده بودند.[۳۶]

ایلخان بختیاری، سردار جنگ رسماً به درخواست کمک خزعل و کاکس پاسخ «نه» داد. اما پیکی که از سوی ایلخان آمده بود یک پیام شفاهی هم داشت. «بختیاری‌ها به خزعل کمک می‌کنند به شرط این که خزعل یکی از دخترانش را به ازدواج ایلخان درآورد و با یکی از دخترانش عقد ازدواج ببندد.» کاکس این پیشنهاد را مفید تشخیص داد زیرا فشار جنگ، رؤیای دیرین لرد کرزن مبنی بر اتحاد نزدیک خان بختیاری با شیخ خزعل زیر نفوذ و تأثیر بریتانیا تحقق می‌یافت. کاکس پیشنهاد خان را با احتیاط برای کسب اجازه و موافقت به مقام‌های فوق فرستاد. به تشویق کاکس، خزعل هم اذعان کرد

---

34. Cox to Foreign Sectetary, G. O. I., Tel. No. 344B, January 25, 1915, F. O. 371/2429; F. O. 460/4.

*. Marid.

۳۵. بنی‌کعب نارضایتی خود از خزعل را ابراز می‌کردند و از سال‌ها پیش نسبت به حاکمیت محیسن انتقادهایی داشتند. اما بریتانیا گناه را به گردن واسموس، کنسول سابق آلمان در بوشهر می‌انداخت. واسموس که به «لورنس آلمان» شهرت یافته بود در ۱۶ فوریه به همراه نمایندگان باوی وارد شوشتر شد و احتمالاً در اثر تلاش‌های او بود که باوی‌ها بعد از شکست جان گرفتند و بنی‌کعب را هم تشویق نمودند. واسموس در شوشتر توفیقی به دست نیاورد، نیمی از جمعیت آن جا پیش از آن هم ضد خزعل بودند، اما نیم دیگر قویاً حامی شیخ به شمار می‌آمدند. فرقه‌بندی‌های شوشتر، آوردگاه خوبی برای فعالیت واسموس نبود و او کوشید بخشش را در جاهای دیگری به استثنای خوزستان محک زند.

Young to Greenway, Demi-official, Confidential, Maydan-i-Naftun, February 26, 1915, F. O. 371/2429; Wilson, *Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917*, 28.

36. Cox to Foreign Secretary, G.O.I., Tel. No. 354B, Basrah, February 26, 1915, F. O. 371/2429.

که چنان اتحاد مبتنی بر زناشویی می‌تواند بسیاری از مشکلات سیاسی خوزستان را حل کند اما در ضمن پیشنهاد او آن بود که با سردار بهادر، ایل بیگی بختیاری نیز مبادلهٔ دختر صورت گیرد چون در غیر این صورت دشمنی سردار بهادر برانگیخته خواهد شد. خزعل در این موقعیت می‌بایست موافقت خود را اعلام کند و بخواهد کمک‌های سردار جنگ هر چه زودتر فرستاده شود. اما هم او و هم سردار جنگ فرصت خوبی را برای عقد اتحاد از دست دادند.[۳۷]

در چنین موقعیتی مسائل فوری‌ای بود که باید به آن‌ها توجه می‌شد. مُحیسن در اهواز تهدید کرده بود که اگر قوای کمکی نرسد آن جا را ترک خواهد کرد. شیخ هم که قوای کمکی نداشت. فرماندهی نیروهای بریتانیا هم نیروی بیشتری اعزام نکرد. سروان رابینسون، فرماندهٔ قوا باید کاری می‌کرد که از نگرانی‌ها کاسته شود و قوای خزعل شهر را ترک نکنند. او در دوم مارس قوای خود را از اهواز خارج کرد تا نیروهای مشترک شیخ غضبان و محمدپاشا داغستانی را شناسایی کند. یک نیروی ۱۲۰۰۰ نفری در هشت‌کیلومتری اهواز در کمین آن‌ها بود. اگر اسلحهٔ بد ترک‌ها نبود و ترک‌ها به جای قوای رابینسون عرب‌ها را گلوله‌باران نکرده بودند، کسی از نیروهای انگلیسی نجات پیدا نمی‌کرد. آن‌ها ۱۷۹ کشته و زخمی بر جای نهادند و فرار کردند. تأثیر این عقب‌نشینی بر روحیهٔ محیسن زیاد بود اما کاکس به آن‌ها گفت که تلفات قوای دشمن بیش از ۵۰۰ نفر بوده بنابراین روحیه‌شان را تقویت کرد.[۳۸]

تا موقعی که قوای کمکی بریتانیایی نرسید و لشکر دوازدهم هندوستان تماماً در خوزستان استقرار نیافت، شیخ و متحدان خارجی‌اش لحظه‌ای از نگرانی خارج نشدند. بنا به گزارش، بنی‌کعب آمادهٔ حمله به اهواز بود. شیخ غضبان و ترک‌ها خود را برای حمله به محمره آماده می‌کردند.

از بخت خوش خزعل، میان ترک‌ها و متحدان عرب آنان اختلاف افتاد. ترک‌ها به عشایر عرب اعتماد نداشتند. عرب‌ها هم به نوبهٔ خود نسبت به هدف‌های نظامیان

37. Cox to Foreign Secretary, G.O.I., Tel. No. 363B, Muhammarah, February 28, 1915, F. O. 371/2429.

38. Wilson, *Loyaltie:: Mesoptamia, 1914-1917*, 29-30; Barker, *Bastard War*, 47-48; Cox to Townley, Tel. No. 388B, March 4, 1915, F. O. 371/2429; Cox to Trevor, Tel., Basrah, March 5, 1915, F. O. 460/4.

عثمانی مشکوک شده بودند. هر چه بود دشمن آن قدر منفعل ماند تا قوای کمکی انگلستان وارد شد. در ماه آوریل عشایر بنی‌طُرُف، کعب و باوی رؤسای خود را رها کردند و به خانه‌هاشان بازگشتند. خزعل هم به این تفرقهٔ دشمنان دامن می‌زد. رؤسای تیره‌ها و طایفه‌ها تسلیم شدند. در ماه مه عشیرهٔ باوی و رئیس‌شان شیخ عنایت، تسلیم خزعل شدند و مورد بخشش قرار گرفتند. بنی‌کعب که در فلاحیه متمرکز شده بودند توسط جاسب، پسر خزعل و حنظل، برادرزاده‌اش در اوایل ماه ژوئن به سختی شکست خوردند. گزارش مربوط به تنبیه عشیرهٔ بنی‌طرف توسط یک ستون نظامی انتقامجوی انگلیسی نیز کمکی به تقویت روحیهٔ بنی‌کعب نکرد. بنا به شایعات رایج در میان عرب‌ها یک تا دو هزار نفر از جمله زنان و کودکان در یورش نیروهای بریتانیا به خفاجیه* کشته شدند. خفاجیه مهم‌ترین آبادی عشیرهٔ بنی‌طرف بود. اما ترک‌های عثمانی در مقابل پیش‌روی قوای انگلیسی عقب‌نشینی کردند و هرگز به خوزستان بازنگشتند.

شورش علیه خزعل پایان یافت. در بخش‌های شمالی و شمال خاوری قلمرو خزعل گروه‌هایی مثل میرها و تندروهای بنی‌کعب از وفاداری شیخ خارج شدند و به راهزنی پرداختند. آنان به قلمرو بختیاری‌ها پناه بردند و با رؤسای بختیاری درآمد حاصل از راهزنی را تقسیم می‌کردند. اما این رویدادها موجب بهبود مناسبات خزعل با بختیاری‌ها نشد. با کاهش خطری که خزعل را تهدید می‌کرد زناشویی پیشنهادی و مورد حمایت بریتانیا هم هرگز تحقق نیافت.[۳۹]

بریتانیا و امور داخلی خزعل

همراه با پیش‌روی قوای اعزامی بریتانیا به سمت بالای درهٔ دجله و فرات، خوزستان به صورت مرداب نظامی درآمد. به جز واحدی از سواره‌نظام هندوستان، هیچ نیرویی از این کشور در خوزستان نماند، بنابراین نفوذ بریتانیا بر خزعل هم به صورت نفوذ سیاسی

* . خَفاجیه از نام عشیره‌ای به نام «خَفاجه» برگرفته شده است که به کار کشاورزی و گله‌داری می‌پرداختند. بعدها قبیله بزرگ بنی‌طرف پس از مهاجرت به حوالی خرمشهر با عشیره «خفاجه» درگیری‌هایی پیدا کرد که به شکست عشیره خفاجه انجامید. از آن پس خفاجیه مرکز سکونت قبیلهٔ بزرگ بنی‌طرف شد. در سال ۱۳۱۵ به تصویب فرهنگستان، خفاجیه به «سوسنگرد» تغییر نام یافت. شهر سوسنگرد در ۷۵ کیلومتری شمال باختری اهواز در کنار رود کرخه واقع است.(م)

39. F. O. 460/4; Cox to G.O.I., Tel. No. 444B, March 10, 1915, F. O. 371/2429; F. O. to I.O., March 11, 1915, F. O. 371/2429; Wilson, *Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917*, 41-44.

درآمد. البته رابطهٔ دیپلماتیک ابوابجمعی کاکس با شیخ، در مقایسه با پیش از جنگ، دستخوش تغییراتی شده بود. حالا دیگر معلوم بود که اکثر قوای بریتانیا حضور نداشتند و شورش عشایر مخالف خزعل موفق می‌شد. بدیهی است خزعل به حمایت بریتانیا نیاز داشت و هر چند هنوز به درد انگلیسی‌ها می‌خورد اما دیگر ابهت سابق را نداشت. عوامل کاکس در امور عشایر عرب داخل شدند، در حالی که پیش از جنگ از این کار اجتناب می‌ورزیدند. وظیفه و عملکرد کادر کنسولی کاکس در خوزستان روزبه‌روز شباهت بیشتری با کارشناسان سیاسی او پیدا می‌کرد، هر چند عنوان این دو رده مأمور فرق داشت. کارشناسان سیاسی ناظر فعالیت‌های عشایری بودند که در چارچوب ساختار اداری عراق قرار داشتند. آن ذهنیت «استعماری» که در مقر سیاسی نماینده بریتانیا در بصره وجود داشت در این سوی رود و در خوزستان هم به چشم می‌خورد. به‌تدریج بریتانیا در مسئولیت‌های خود در قبال خزعل تجدیدنظر کرد.

مقام‌های انگلیسی ابتدا به طور آزمایشی تغییرات مهمی در سیاست خود به شیخ پیشنهاد کردند. همراه با عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی، مسلم بود که برای پاسداری از خط لولهٔ نفتی ایران و انگلیس کسی باقی نمی‌ماند، این خط لوله از قلمرو باوی‌هایی می‌گذشت که سابقهٔ شورش داشتند و امکان داشت هر لحظه آن را قطع کنند. امنیت این خط لوله چگونه تأمین می‌شد. شیوخ باوی یک راه‌حل ارائه کردند. آن‌ها هنوز از انتقام خزعل بیمناک بودند و از این رو فکر می‌کردند برادرزادهٔ خزعل، شیخ حنظل، فرماندار اهواز نیز برای تثبیت موقعیت خویش دست به انتقام بزند. آن‌ها از جانب بریتانیا تضمین مستقیم می‌خواستند، و آن این بود که شیخ رفتار خوبی با آن‌ها داشته باشد. نوئل*، معاون کنسول اهواز با وجود اطلاع از این که چنان تضمینی موقعیت خزعل را سخت متزلزل خواهد نمود، با آن همراهی داشت. به نظر او «با اطمینان دادن به این افراد، اهرمی قوی به دست ما می‌افتد که در آینده از آن به خوبی استفاده خواهیم کرد.»[۴۰]

---

*. نوئل، سرهنگ دوم ادوارد ویلیام چارلز (Noel, Lieutenant-Colonel Edward William Charles)، تولد ۱۴ آوریل ۱۸۸۶. دستیار دوم نماینده سیاسی مقیم در بوشهر. نایب کنسول اهواز از ۳۰ آوریل ۱۹۱۵ تا پایان سال. کنسول کرمان از ژوئیه ۱۹۲۹ تا ۲۵ آوریل ۱۹۳۱.(م)

40. Captain Noel, Vice Consul at Ahwaz, to Major Kennion, Consul at Muhammarah, Ahwaz, June 28, 1915, F. O. 460/3.

کنیون*، کنسول بریتانیا در محمره تضمین مستقیم بریتانیا به باوی‌ها را برای خزعل مطرح ساخت. شیخ بسیار جا خورد. وی فکر می‌کرد چنان اقدامی اثری منفی بر تمام عشایر خواهد گذاشت و موقعیت او را هم تضعیف می‌کند. کنیون مطلب دیگری نگفت و مسئله مسکوت ماند؛ اما او به طور خصوصی یادآور شد که:

> گرایش شیخ هر چند طبیعی اما بسیار نامعقول است. او می‌خواهد نیروهای ما به یاری او بروند و عشایر را مطیع او سازند ـ خواه با تهدید حضوری و خواه با سرکوب ـ اما در عین حال نمی‌خواهد ما مستقیماً در این جریان نظر خودمان را هم ابراز کنیم.
>
> من شخصاً اذعان دارم راهی نداریم جز این که میان شیخ و عشایر او به صورت «قدرت فائق» عمل کنیم. اما در حال حاضر بهتر است کاری نکنیم که موقعیت شیخ آسیبی ببیند یا فکر کند نسبت به او تغییر عقیده داده‌ایم.[41]

فکر حمایت از باوی‌ها در برابر شیخ ـ مثل حمایت از شیخ در برابر حکومت ایران ـ هر چند موقتاً کنار نهاده شد اما خط لوله به پاسداری نیاز داشت و نیروهای شیخ برای این کار کافی نبودند. به همین سبب در ماه ژوئیه، کاکس پیشنهاد پرداخت کمک به باوی‌ها را مطرح ساخت.

خزعل که درصدد بود دو تن از رؤسای باوی را ربوده و به صورت گروگان نزد خود نگاه دارد، با پیشنهاد کاکس مخالفت کرد. او می‌گفت باوی‌ها عرب هستند، باید با آن‌ها با زبان زور و محکم سخن گفت و پرداخت پول به آنان موجب بدتر شدن وضع می‌شود و قبایل دیگر هم آن را بد تعبیر می‌کنند. خزعل خود مسؤل تأمین امنیت منطقه است و کس دیگری مسئولیت ندارد.

کنیون قدری مردد بود که:

---

* . کنیون، سرگرد راجر لوید (Kennion, Major Roger Lloyd)، تولد ۱۶ دسامبر ۱۸۶۶. کنسول سیستان (زابل) از ۱۵ فوریه ۱۹۰۷ تا سپتامبر ۱۹۰۹. کفیل کنسولگری محمره در ۱۹۱۵. کنسول محمره از یکم مارس ۱۹۱۵ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۱۶. مسئول کنسولگری کرمانشاه از اوت ۱۹۱۷ تا سپتامبر ۱۹۱۸.(م)

41. Kennion to Cox, Muhammarah, June 29, 1915, F. O. 460/3.

شیخ هر استدلالی بکند، دلیل واقعی مخالفت او با پرداخت پول به باوی‌ها این است که فکر می‌کند آن‌ها مواجب خور بریتانیا می‌شوند و اقتدار او بر آن‌ها اگر نه به صورت آنی بلکه به مرور زمان کاهش می‌یابد.

خزعل حاضر نشد این استدلال را بپذیرد که پرداخت پول به باوی‌ها به هیچ عنوان مواجب دولتی محسوب نمی‌شود، بلکه معامله‌ای است میان شرکت نفت و باوی‌ها. کنیون بر اعمال فشار بر شیخ ادامه داد و سرانجام خزعل موافقت کرد که پول از طریق شیخ حنظل به باوی‌ها پرداخت شود تا حکومت رسمی او هم حفظ ظاهر را کرده باشد.[۴۲]

سرانجام تنها پس از چانه‌زدن‌های طولانی بین شرکت نفت، هندوستان و وایت‌هال در مورد این‌که چه مبلغی و به چه کسانی باید داده شود، پیشنهاد خزعل مورد قبول واقع شد. مآلاً قرار شد هیأت نمایندگی بریتانیا در تهران از مبلغی که مخفیانه به بختیاری‌ها می‌دهد این پول را بپردازد و شرکت نفت بعدها آن را مسترد سازد. در ۲۱ نوامبر نخستین پرداخت انجام گرفت. شیوخ باوی پول را گرفتند اما باز هم تضمین می‌خواستند. بعد از این و برای ایجاد دردسر برای شیخ باوی به خط لوله آسیب وارد شد؛ اما باوی‌ها به سرعت آن را تعمیر کردند و مانع وخیم شدن اوضاع گردیدند.

نوئل و کنیون هم در این ضمن متقاعد شدند که بدون حضور حنظل به عنوان حاکم اهواز، پرداخت پول هم مشکل را حل نمی‌کند. باوی‌ها حنظل را دوست داشتند و به وی احترام می‌گذاشتند، چراکه مادر او از عشیرهٔ خودشان بود. خزعل شاید درست به همین دلیل که باوی‌ها به حنظل اعتماد داشتند به او بدگمان بود. نوئل برای تضمین موقعیت حنظل ابتدا سعی کرد پول بیشتری در اختیارش بگذارد، چون شیخ از نظر مالی او را در مضیقه گذاشته بود. تضمین خصوصی به باوی‌ها که پیشنهاد حنظل و مورد بررسی نوئل بود از سوی کنیون رد شد. سرانجام نوئل پیشنهاد کرد نشان C.I.E* (دولت امپراتوری هند) به حنظل اعطا شود و خدمات او بدین طریق به رسمیت شناخته شود تا خزعل نتواند او را برکنار سازد. سابقهٔ امر هم نشان می‌داد که دولت بریتانیا دارندگان نشان‌های این دولت را مورد حمایت قرار می‌دهد. یکی از دلایلی که به خزعل هم نشان K.C.I.E**

42. Kennion to Cox, No. 1110, Muhammarah, July 5, 1915, F. O. 460/3.
*. Comaphion of India Empire.
**. Knight Commander of India Empire.

(شوالیهٔ امپراتوری هند) داده شد همین بود. حنظل نشان را گرفت[۴۳] و این نشان می‌داد که او مورد تأیید بریتانیاست.

کاکس و تهدید جنگ انگلستان - ایران

خوزستان به‌تدریج اوضاع عادی خود را باز می‌یافت اما وضعیت سایر مناطق ایران، تا آن جا که به بریتانیا مربوط می‌شد، به وخامت می‌گرایید. واسموس* توانسته بود قبایل جنوب ایران و مردم شهرها را علیه انگلیسی‌ها بشوراند. عوامل بریتانیا را از یزد، کرمان و شیراز بیرون رانده بودند. پادگان بریتانیا در بوشهر در محاصره عشایر تنگستانی بود. ژاندارمری زیر نظارت سوئدی‌ها طرفدار آلمان شده و به عنوان دستگاهی در خدمت دولت ایران فرصتی یافته بود تا کشور را از نفوذ مخرّب بریتانیا دور نگاه دارد. ملی‌گرایان ایران، مخالفان روسیه (و تا حدی مخالفان انگلستان) همه هوادار آلمان شده بودند، و سرانجام هر چند تهران زیر سایهٔ ارتش روسیه با درخواست‌های روس و انگلیس موافقت می‌کرد اما اعتمادی بدان نبود. حمایت تهران از انگلیسی‌ها نه مورد رضایت ملی‌گرایان بود و نه دیپلمات‌های آلمانی را راضی می‌کرد. از این رو ملی‌گرایان و آلمان‌ها همدست شده بودند تا حکومت را به قم و خارج از نفوذ ارتش روسیه منتقل نمایند.

در نوامبر ۱۹۱۵، بخشی از این توطئه به عنوان اقدام ضدانگلیسی قلمداد گردید. خشونت‌ها تا به جنوب کشیده شد و هر لحظه انتظار می‌رفت جنگ ایران با انگلستان آغاز شود.[۴۴] کاکس مهم‌ترین نمایندهٔ سیاسی نیروهای اعزامی بریتانیا از چنان امکانی احساس نگرانی نداشت. تسخیر بغداد به دست انگلیسی‌ها که در دستور کار همان ماه بود اعتبار انگلیسی‌ها را آن قدر بالا می‌برد که دیگر نیازی به اعلام جنگ نبود و وضعیت جنوب ایران هم آرام می‌شد. یکی از دلایل کاکس برای تسخیر بغداد پیش از هر اقدام دیگر همین نکته بود. حال اگر باز هم ایران با سرسختی به جنگ با بریتانیا مبادرت

43. F. O. 460/3.

* . Wassmuss، کنسول آلمان در شیراز که بعدها از مقام کنسولی کناره‌گیری کرد و به فعالیت در تنگستان پرداخت. او تا پایان جنگ جهانی اول در منطقه جنوب ایران بر ضد نیروهای انگلیسی فعالیت کرد.(م)

44. Avery, *Modern Iran*, 193-95; Barker, Bastard War, 134-42.

می‌کرد، به عقیدهٔ کاکس به نفع خوزستان می‌شد، چون در چنان صورتی ایران می‌بایست بهای این نادانی خود را می‌پرداخت و خوزستان بهای این نادانی بود؛ به توصیهٔ او:

> به محض این که جنگ با ایران اجتناب‌ناپذیر شود، به عقیدهٔ من باید در مورد محمّره اقدام‌های سیاسی زیر انجام گیرد تا شیخ اطمینان حاصل کند و بتواند وفاداری عشایرش را جلب نماید. ابتدا باید به طور محرمانه به او تضمین بدهیم و همان تضمینی را که قبلاً هم به او و وارثان و جانشینانش داده‌ایم مورد تأکید قرار دهیم اما آن شرطی را که در مورد وفاداریش به حکومت ایران گنجانده بودیم حذف کنیم و به او اطلاع دهیم که در آینده به شرط آن که جنگ به نفع ما پایان یابد، خودمختاری او در خوزستان تضمین خواهد شد؛ درست مانند خودمختاری شیخ کویت؛ ما او را تا آن جا که بتوانیم از تبعیت حکومت ایران خارج خواهیم کرد و او را در برابر تجاوز دولت ایران مورد حمایت قرار می‌دهیم. درعوض او باید به ما قول بدهد که روابط خارجی‌اش را در کنترل ما نگاه‌دارد.
>
> اقدام دیگر ما باید این باشد که ضمن مشورت با خزعل طی اعلامیه‌ای از عشایر تحت امر او بخواهیم به او و به ما وفادار باشند؛ ما به همین منظور به آنان رشوه خواهیم داد. مجوز این اقدام را داریم.
>
> بلافاصله بعد از اعلان جنگ اگر شیخ قول دهد طبق دستورهای ما عمل کند به او اجازه خواهیم داد پرچم ایران را پایین بیاورد و به عنوان اعلام استقلال، یک پرچم قرمز عربی را به اهتزاز درآورد...

به پیشنهاد کاکس بخشی از درآمد خالص گمرک به خزعل اختصاص می‌یافت، به شرط آن که در خلال جنگ «در کنترل کامل» بریتانیا باشد و بعد از جنگ هم مقام‌های انگلیسی به ادارهٔ آن بپردازند. کاکس با اشاره به این موضوع که خزعل هنگام شورش عشایر هزینهٔ زیادی کرده و به همین دلیل به پول بیشتری نیاز دارد، از این رو ضرورت دارد وامی به مبلغ ۱۰ هزار لیره استرلینگ در اختیار او قرار گیرد تا نیازهای خود را

برآورد، یادآور شد «هر قدر زودتر اعتماد شیخ را جلب کنیم بهتر است.»[۴۵]
این احتمال هست که کاکس قبلاً از وفاداری شیخ کاملاً مطمئن شده باشد. این پیشنهاد کاکس که شیخ دست از وفاداری به حکومت ایران بردارد پیشتر در اکتبر ۱۹۱۴، پیش از آغاز کارزار، محرمانه قولش داده شده بود. تلاش کاکس به منظور جلب موافقت لندن برای عمل انجام شده بود. هاردینگ در هندوستان با پیشنهاد کاکس موافقت کرد. هرتسل، دبیر سیاسی ادارهٔ هندوستان و رئیس وی اوستن چمبرلین* هم موافقتشان را اعلام کردند. سر ادوارد گری هم با کمال حیرت موافقت کرد. تنها اعتراض او این بود که اگر خبر این موافقت به خارج درز کند، بحرانی ایجاد خواهد شد. بنابراین به مارلینگ، وزیر مختار در تهران اختیار داده شد زمان مذاکرهٔ کاکس با خزعل را او تعیین کند.
در این مقطع زمانی کاکس کوشید نظر مارلینگ را ـ که به موفقیت نقشه تردید داشت ـ به منطقی بودن اعلام استقلال خزعل جلب کند. او می‌نویسد:

> مزایای این طرح آن است که ما موضع شیخ را تحت کنترل خود در می‌آوریم و او را از وضعیت معلق کنونی نجات می‌دهیم. با این کار هم در میان دوستان استثنا قائل نشده‌ایم، هم ضمن تأمین منافع آینده‌مان، خوزستان جزو غنایمی نخواهد بود که بعداً ناچار شویم آن را با شرکای جنگی‌مان تقسیم کنیم.
> اگر با پیشنهاد من موافقت شود مهم این است که استقلال خوزستان توسط شیخ تا چه حد باید از حالت محرمانه بیرون آید و ما چگونه آن را به رسمیت بشناسیم. به نظر من باید این موضوع را برای شیخ روشن کنیم که ما از عمل او حمایت می‌کنیم و خارج از این عمل هر گام و هر اقدامی که توجه همگانی را به موضوع جلب کند، صلاح نیست. اما دربارهٔ رابطهٔ ما با شیخ باید بگوییم اگر شیخ موافق باشد بهتر است کار را او شروع کند و درنامه‌ای قصد خود را مبنی بر استقلال از ایران اعلام نماید و یادآور شود که آماده است تعهدات کنونی نسبت به ما را بپذیرد و کنترل سیاست

45. Cox to Sir Charles Marling, Minister to Persia, Tel. No. 273R, Kut al-Amarah, November 1, 1915, F. O. 371/2437.
*. Asten Chamberlain.

خارجی‌اش را به ما واگذارد و ادارهٔ پست، تلگراف و گمرک هم در دست ما باشد و از ما درخواست شناسایی کند. ما در پاسخ او بر تضمین‌های پیشین تأکید خواهیم کرد و شناسایی مشروطمان را اعلام می‌داریم؛ شناسایی نهایی را مشروط به انعقاد یک قرارداد مفصل خواهیم ساخت که منافع هر یک از طرفین را تضمین کند.[۴۶]

شاید خزعل هم بخشی از طرح کاکس ـ حذف وفاداری به دولت ایران ـ (موضوع تضمین اکتبر ۱۹۱۴) را نمی‌دانسته و از این رو در ایجاد بحران با دولت ایران اقدامی نکرد. او به راحتی می‌توانست چنین کند و تنها واکنش دولت ایران هم می‌توانست این باشد که بختیاری‌ها را علیه او تحریک کند. ظاهراً خزعل خواهان استقلال حقوقی از ایران نبوده چون نمی‌خواسته یک ارباب ضعیف مثل ایران را با یک ارباب قوی مانند انگلستان عوض کند؛ وانگهی، نمایندگان کاکس در خوزستان پیش از این که اعلام استقلالی صورت بگیرد در امور عشایر و اداره حکومت خزعل دخالت می‌کردند و این امر موجب نگرانی خزعل بود. خزعل نسبت به تمامی اقدام‌های انگلستان مشکوک بود و از نیات این دولت ناراضی به نظر می‌رسید.

در هر صورت جنگ احتمالی با ایران روی نداد. قوای روس که در اطراف تهران مستقر بودند، شاه متزلزل را به عادلانه بودن اهداف متفقین قانع کردند و شکست بریتانیا در بین‌النهرین نیز مانع پیش‌روی انگلستان گردید. قوای انگلیسی به جای تسخیر بغداد به سوی کوت* پیش‌روی کردند. در آن‌جا لشکر ششم هندوستان چندماهی در محاصره بود. نه پادگان محاصره‌شده توان شکستن محاصره را داشت و نه‌نیروهای محاصره‌کننده

46. Cox to Marling, Tel. No. 368R, AzizÎat, November 14, 1915, F. O. 371/2437; Hardinge to Austen Chamberlain, Secret of State for India, Tel., Secret, November 10, 1915, F. O. 371/2437; Hirtzel to F. O., I.O., November 13, 1915, F. O. 371/2429; Grey to Marling, Tel. No. 395, November 17, 1915, F. O. 371/2431.

*. از استان‌های عراق که در ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی بغداد قرار دارد. کوت در آغاز سده نوزدهم میلادی آبادی کوچکی بود ولی پس از آن‌که شرکت انگلیسی لینچ امتیاز کشتیرانی بین بغداد و بصره را به دست آورد اهمیت یافت، چرا که این منطقه کشاورزی در کنار رود دجله واقع است. بریتانیایی‌ها در ۱۹۱۵ آن را اشغال کردند و از آن‌جا به تعقیب ترکان عثمانی پرداختند، اما ترکان پیشروی آنان را متوقف کردند و کوت را محاصره نمودند و با وجود کمک‌هایی که از راه خشکی و رودخانه رسید، پادگان انگلیسی‌ها پس از ۱۴۳ روز محاصره در آوریل تسلیم شد. در فوریه ۱۹۱۷ نیروهای سازمان‌یافته انگلیسی شهر را تسخیر کردند.(م)

قدرت ورود به کوت را پیدا کردند. سرانجام نیروهای محاصره‌شده در ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ تسلیم شدند.[۴۷]

اعتراف بریتانیا به خدمات خزعل در زمان جنگ

اگر در خلال ماه‌های سخت میان متوقف شدن اولیه در تیسفون (۲۲ نوامبر ۱۹۱۵) و تسلیم کوت در ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ زمان برای ماجراجویی سیاسی بیشتری در خوزستان مساعد نبود، اما کاکس و بسیاری از مقام‌های انگلیسی هنوز به ضمیمه‌کردن دائمی قلمرو خزعل امید بسته بودند. آن‌ها برای پیشبرد برنامه‌شان به فشار خود افزودند، اما با در نظر گرفتن اوضاع و احوال ناچار بودند نقشه خود را با استفاده از فرصت به‌تدریج پیاده کنند.

خزعل در ژانویهٔ ۱۹۱۶ نزد کاکس آمد و از دولت هند تقاضای ۵۰ هزار لیره کرد. این درخواست به مراتب بیش از رقمی بود که کاکس پیش‌بینی کرده بود. اما خزعل به کاکس گفت در زمینهٔ استفادهٔ انگلیسی‌ها از دو کشتی حمل و نقل او، و کرایهٔ خانه‌اش در بصره و کاخی که در بصره داشته و به عنوان بیمارستان مورد استفاده واقع شده چیزی دریافت نکرده است. همچنین برای اعادهٔ نظم و همکاری با بریتانیا در این زمینه ۱۴۰ هزار لیره خرج کرده و اکنون اوضاع را کاملاً زیر کنترل دارد. شیخ در اثر آن ناآرامی‌ها نتوانسته بود

۴۷. تصمیم پیش‌روی به سوی بغداد فاجعه‌آمیز بود و یکی از بحث‌انگیزترین حوادث جنگ جهانی اول شد. کاکس و هاردنیگ سرشار از روحیهٔ امپریالیستی در رؤیای تقویت امپراتوری با پافشاری بر ملاحظات سیاسی و استراتژیک، پس از فتح بصره پیشنهاد پیش‌روی به سوی بغداد را دادند. از آن جاکه لندن هم اهداف استراتژیکی و سیاسی مشخصی نداشت، رهبران سرشار از امید دست اندرکار امور سیاسی و نظامی توانستند قضیه را به لندن بقبولانند. در پی پیش‌روی تا قرنه در دسامبر ۱۹۱۴، به منظور تحکیم موقعیت بصره و خوزستان، سر جان نیکسون، فرمانده جاه‌طلب و زیاده از حد مطمئن به خود، به رهبران سیاسی وعدهٔ پیروزی قطعی را داد. بر این اساس اجازهٔ پیش‌روی به سوی العماره را در بهار ۱۹۱۵ کسب کرد. با موفقیت‌های سریع و آسان، پیش‌روی به سوی ناصریه در ژوئیهٔ ۱۹۱۵، و کوت‌العماره در سپتامبر ۱۹۱۵ راحت‌تر شد. در ۳ اکتبر ۱۹۱۵ نیکسون اعلام کرد نیروهایش آن قدر پیش‌روی کرده‌اند که بتوانند بغداد را فتح کنند. متأسفانه پیروزی‌های درخشان و سریع اولیه و اغوای کسب اعتبار بیشتر موجب شد تا رهبران سیاسی و نظامی چشم خود را بر خطرات واقعی ببندند. سازمان غیرکارآمد، تدارکات ناکافی و حمل و نقل بی‌سر و سامان، کمبود نفرات کافی و دست‌کم گرفتن قدرت جنگی عثمانی‌ها هم در همین راستای نادیده‌گرفتن حقایق بود. ترک‌ها سریعاً جلو پیش‌روی قوای انگلیسی به سوی تیسفون و بغداد را سد کردند (۲۲ نوامبر). نیروهای انگلیسی به صورت متفرق به کوت‌العماره عقب‌نشینی کردند و در نخستین هفتهٔ دسامبر به دام افتادند.

Busch, *Britain, India, and the Arabs*, 3-55; Barker, *Bastard War*, 1-103, *Passim*.

مالیات جاری را از بسیاری عشایر دریافت کند. کاکس به دولت هندوستان نوشت:

> این موقعیت غیرعادی تأثیر بدی بر اوضاع مالی وخیم او نهاده است. با وجود این، هنوز هم ناچار به انجام دادن تمهیدات استثنایی است و تا مدتی نیز اوضاع غیرعادی برقرار خواهد بود تا چنانچه با ایران وارد جنگ شود مهیّا باشد، ضرورت حیاتی ثبات خوزستان نیز انجام دادن این تمهیدات را مبرم می‌سازد.

خزعل که نمی‌خواست یک «مفت‌خور انگل» تلقی شود، درخواست کرد ۴۰ هزار لیره را بر مبنای قرارداد معاملاتی دریافت کند. مثلاً اجارهٔ ۴۰ سال آینده املاک شرکت نفت ایران و انگلیس در آبادان نیز می‌توانست مابه‌ازای آن پول قرار گیرد. کاکس این پیشنهاد شیخ را پسندید، چون به نظر او فرصتی پیش می‌آمد و با این کار می‌شد مادهٔ مربوط به مالکیت زمین‌های مورد تصرف شرکت نفت را لغو کرد. به موجب این ماده در قرارداد ویلیام ناکس دارسی، ساختمان‌ها، ماشین‌ها و... شرکت نفت در پایان مدت یا بعد از مدت تمدید یا تجدید قرارداد در محل باقی می‌ماند و زمین به مالک بازگردانده می‌شد. بنا به قرارداد امتیاز دارسی حق مالکیت به دولت ایران تعلق دارد.[48]

شرکت نفت ایران و انگلیس آمادگی پرداخت ۴۰ هزار لیرهٔ مطالباتی خزعل را نداشت و حاضر نبود به ازای لغو مالکیت زمین‌ها، تمدید اجارهٔ ۵۰ ساله و یا هر دو این مبلغ را بپردازد. مدیران شرکت خاطرنشان کردند که در صورت پافشاری شیخ بر دریافت مداوم پول از شرکت، آنان به ناچار خطوط لوله نفتی و پالایشگاه را رها خواهند کرد.

وزارت خارجه نیز نتوانست آن چنان فشاری بر شرکت نفت وارد آورد که به تقاضای خزعل تن در دهد و بنابراین تا هنگامی که در رأی شرکت تغییری حاصل شود لندن و دهلی ناچار بودند نیاز مالی شیخ را تأمین نمایند. تصمیم بر این گرفته شد که ۳۰ هزار لیره وام، ۱۰ هزار لیره بلاعوض و یک هزار لیره هم به حاجی رئیس پرداخت شود تا از زحمات او در خدمتی که برای کاکس انجام داده بود قدردانی شده باشد. خزعل گفت

48. Cox to Foreign Secretary, G. O. I., Tel. No. 202B, Basrah, January 17, 1916, F. O. 371/2721.

قصد مفت‌خوری ندارد و آن‌ها باید به جای ۱۰ هزار لیره بلاعوض ۲۰ هزار لیره وام به او بپردازند و شرکت نفت با دولت انگلستان که این وام را تأمین می‌کنند، ترتیب لغو مواد مربوط به مالکیت زمین و اسقاط حق اجارهٔ آیندهٔ آن‌ها را بدهند. لندن این ترتیب تازه را پذیرفت. یازده ماه طول کشید تا پول به دست شیخ رسید[۴۹]. یک سال بعد دولت انگلستان ترتیب بازپرداخت آن را به شرکت نفت داد. اما در نوامبر سال ۱۹۱۸ دو طرف ـ دولت و شرکت نفت ـ به توافق رسیدند که در ازای ۵۰ هزار لیره وام بدون بهره به خزعل، یک مایل مربع زمین دیگر در اختیار شرکت قرار داده شود و برای ۶۵ سال بعد هم هیچ پولی بابت اجاره زمین پرداخت نشود. مادهٔ اعادهٔ مالکیت در قرارداد با خزعل لغو نشد چون شرکت در هر حال می‌دانست که این حق تنها و تنها به دولت ایران تعلق دارد.[۵۰]

در سراسر سال ۱۹۱۷ خزعل گرفتار مشکلات مالی بود. وی پس از تسخیر بغداد از سوی بریتانیا به کاکس نزدیک شد، به امید آن که لندن به دولت تهران فشار وارد کند که ۲۰٪ درآمد گمرک محمره به جای ۱۲ هزار تومان حقوق سالانه به او واگذار شود یا اعمال کنترل بر گمرک به همان صورت که قبل از آمدن بلژیکی‌ها مرسوم بود به خود وی واگذارند. درآمد گمرک در حکومت خزعل بسیار افزایش یافته بود و این تا حدی حاصل تلاش‌های او بود. با ترتیبات جدیدی که داده شد به نظر نمی‌رسید سهم عادلانه‌ای به او داده شده باشد. او یادآور شد که به راحتی می‌تواند کنترل خود بر گمرک را به طور یک‌جانبه اعمال کند اما به توصیهٔ بریتانیا این کار را نکرده است چون ممکن بود این امر موجب بروز جنگ میان انگلستان و ایران گردد.

کاکس که قبلاً به خزعل توصیه کرده بود در صورت وقوع چنان جنگی کنترل گمرک را به دست گیرد و اعلام استقلال کند، هنوز هم در پی این مسئله بود. شاید درخواست خزعل هم مربوط به گفت‌وگوهای دو نفرهٔ آن‌ها بوده است، گفت‌وگوهایی که در جریان بحران ایران-لندن در اواخر سال ۱۹۱۵ انجام گرفته بود. به هر صورت، کاکس قویاً توصیه کرد حقوق شیخ باید به ۲۰٪ درآمد گمرک افزایش یابد.

49. F. O. 371/2721.
50. F. O. 371/3274.

> با توجه به خدمات برجستهٔ شیخ و وابستگی دولت ایران به خدمات او و همکاری وی در کارآمدی ادارهٔ گمرک خوزستان و افزایش مداوم درآمدهای گمرکی ـحتی با نادیده گرفتن خدمات او در برقراری صلح میان عشایر ـ به نظر من بر دولت انگلستان است که با اعمال فشار بر حکومت ایران و به نیابت از جانب شیخ خزعل، در ترتیبات گمرکی ۱۵ سال پیش تجدیدنظر به عمل آید. در آن هنگام تحول رضایت‌بخش کنونی گمرک به‌هیچ‌وجه قابل پیش‌بینی نبود.[۵۱]

سر چارلز مارلینگ در تهران بر این عقیده نبود که او باید از جانب خزعل به دولت ایران اعمال فشار کند. به نظر او استدلال شیخ ضعیف بود: «با در نظر گرفتن این که وفاداری شیخ به دولت خودش از شرایط تضمین ما به شیخ بوده، او نمی‌تواند از ما انتظار داشته باشد عدم وفاداری‌اش را عاملی برای ازدیاد حقوق او تلقی کنیم.» مارلینگ، همچنین اذعان داشت که کمک بریتانیا در گشایش آبراه کارون و احداث جادهٔ بختیاری موجب افزایش درآمد گمرکی شده است، نه فعالیت شیخ خزعل. شیخ کوچک‌ترین اصلاح و بهبودی در امکانات یا ادارهٔ گمرک به عمل نیاورده بود؛ او به همان روال گذشته دستی در قاچاق داشت. حقوقش هم در سال‌های ۱۲-۱۹۱۱ به ماهی ۲۵۰ تومان افزایش یافته بود.[۵۲]

کاکس که حالا دیگر سرش به ادارهٔ امور بغداد گرم بود، چند ماهی نتوانست در ماجرا فعال باشد و دست از حمله برداشته بود. مارلینگ هم حاضر نشد با این مطالب اغوا شود و مسئله تا پایان جنگ مسکوت ماند.

با همهٔ این‌ها مقام‌های بریتانیایی هندوستان در عراق تصمیم داشتند به ازای تلاش‌ها و فداکاری‌های خزعل به نوعی از او قدردانی کنند. در ۱۰ دسامبر ۱۹۱۷ طی تشریفات رسمی نشان فرمانده بزرگ امپراتوری بریتانیا* به خزعل داده شد.[۵۳] قصد بر این بود که

---

51. Cox to Foreign Secretart, G.O.I., Tel. No. 2087 (P), Baghdad, June 11, 1917, F. O. 371/2980.

52. Marling to Cox, Tel. No. 52, Tehran, June 29, 1917, F. O. 371/2980.

*. G.C.I.E. (Grand Commander of the India Empire).

53. Cox to Secretary of the Most Eminenet Order Of the Indian Empire, No. 11113, Baghdad, December 21, 1917, F. O. 371/3877; Frederick, Viscount Chelmsford, Viceroy of India, to Edwin Montagu, Secretary of State for India, No. 15, Delhi, March 22, 1918, F. O. 371/3273.

پاداش‌های مهم‌تری به وی اعطا شود.

در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۸ ا.تی. ویلسون، معاون کاکس که کمیسر غیرنظامی بریتانیا در بغداد بود در تلگرافی به مونتاگو، وزیر امور هندوستان نوشت:

> لازم است از وفاداری و پشتیبانی ارائه شده از جانب شیخ محمره در طول چهار سال جنگ قدردانی شود. من تقاضاهای جداگانه‌ای در همین زمینه به دولت متبوع تقدیم خواهم کرد.[۵۴]

در ماه‌های بعد ویلسون درصدد بود رؤیای تحقق یافته حکومت بریتانیا بر عراق را در برابر سیاست‌های نه چندان جاه‌طلبانه و نیم‌بند لندن استحکام بخشد. از اواخر فوریه تا نیمه ماه مه ۱۹۱۹ در قاهره، پاریس، لندن و دمشق از مواضع و سیاست‌های خود دفاع می‌کرد و به توجیه آن‌ها می‌پرداخت. اواخر ماه مه اوضاع را مساعد دید تا پیشنهادهای خود را از جانب خزعل ارائه کند. او در یادداشتی طولانی برای هرتسل بر «حمایت استوار شیخ، اعتمادش به ما و پیروزی‌مان حتی در بدترین موقعیت‌ها» و کمک‌های شیخ به بریتانیا از جمله وام خانه‌هایش در بصره، تبدیل کاخ او در بصره به بیمارستان، و استفاده از سه کشتی تجاری او به طور رایگان تأکید کرد. ویلسون همچنین یادآور شد که شیخ جز معافیت مالیاتی نخلستان‌هایش در عراق که در هنگامه جنگ بریتانیا با عثمانی انجام گرفت:

> چیزی از ما دریافت نکرده و همیشه هم گفته است در خلال جنگ انتظاری از ما ندارد؛ اما در دنیای صلح‌آمیز پس از جنگ در این زمینه که چه کاری درست است و او باید انجام دهد به ما متکی بوده است. حالا از دولت انتظار قدردانی دارد و دست‌کم به اقتضای مصلحت، بهتر است کاری در این زمینه صورت گیرد.[۵۵]

54. Wilson, Acting Civil Commissioner, Mesopotamia, Tel. No. 11545, Baghdad, November 22, 1918, F. O. 371/3877.

55. Wilson to Hirtzel, No. 15205, Baghdad, May 21, 1919, F. O. 371/3877; John Marlowe, *Late Victorian, The Life of Sir Arnold Talbot Wilson* (London: Cresset Press, 1967),*147, Passim.*

به باور خزعل بهترین پاداش برای او این بود که وی را فرمانروای عراق کنند یا حداقل امیر ولایت بصره شود و این حداقل پاداش او بود که اگر بصره تحت‌الحمایهٔ بریتانیا شود، اداره‌اش به او واگذار گردد. ویلسون که برای ایجاد یک عراق متحد و یک‌پارچه پافشاری می‌کرد ـ چیزی که بعدها لندن آن را رسماً پذیرفت ـ بر این باور بود که خزعل شیعه است و بنابراین مورد حمایت سنی‌های عراق به‌ویژه در بغداد قرار نخواهد گرفت. وانگهی، شیخ حالا دیگر کهنسال شده بود و نمی‌توانست سرمشق نیروها در نبردهای جاری قرار گیرد و آن‌ها را به خوبی و درست رهبری کند. لندن هم نمی‌توانست نسبت به فرمانروایی طولانی و آرام او مطمئن باشد. در دسامبر ۱۹۱۸ ویلسون این مسائل را به مناسب‌ترین و خوشایندترین شکلی که می‌توانست برای خزعل تشریح کرد. وزارت خارجه اعلام کرد علاوه بر شرایط پیشگفته، تابعیت ایرانی شیخ خزعل مانع از آن می‌شود که او فرمانروای عراق شود.[۵۶]

موضع بریتانیا نسبت به ایران و امید به آیندهٔ آن در چند ماه مورد بحث تا حدی عوض شده بود. بنابراین حالا دیگر درست نبود که سرنوشت خوزستان و عراق از طریق شخص خزعل و فرمانروایی او دستخوش مخاطره شود.

خزعل هم فهمیده بود که رد شدن نامزدی او برای امارت عراق موضع او را در چانه‌زنی بعدی و کسب امتیازهای دیگر تقویت کرده است. او درخواست ۲,۰۰۰ قبضه تفنگ ۳۰۳ و ۲۰۰ فشنگ ذخیره برای هرکدام از آن‌ها نمود. چهار آتشبار توپ کوهستانی جدید با تمامی تجهیزات و مهمات فراوان، یک کشتی بخار خوب، بزرگ و نو، و چهار آتشبار توپ تشریفاتی از جمله درخواست‌های دیگر او بود. او می‌گفت در مقایسه با قبل از جنگ، سلاح‌های کمتری دارد چون به درخواست انگلستان در سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ برای ابن‌سعود اسلحه فرستاده و سیاست بریتانیا در خلع سلاح غیرنظامیان خوزستان موجب شده است که اتباع او در ساحل راست اروند رود بی‌سلاح بمانند، در حالی که سلاح‌های عثمانی و آلمانی در آن سوی رود در اختیار ناراضیان است، بنابراین بهتر است رعایای وفادار او مسلح شوند تا در برابر خطر بالقوهٔ پیشگفته از خود دفاع نمایند. در مورد توپ‌های کوهستانی ـ که بختیاری‌ها دو آتشبار آن

56. Busch, *Britain, India, and the Arabs,* 269-93; Montagu to Wilson, Tel. No. 5778, I. O., December 26, 1918, F. O. 371/3386.

را در ۱۹۱۸ به دست آورده بودند ـ خزعل می‌گفت این سلاح‌ها برای اعمال اقتدار حکومت ایران در هویزه و سایر مناطق قلمرو او ضرورت دارد.

ویلسون به لندن نوشت که تنها یک فوج سواره نظام هندی در خوزستان باقی مانده بنابراین بر ما لازم است برای اجتناب از بی‌نظمی به تقویت شیخ اقدام کنیم و برای او توپ‌های درخواستی‌اش را بفرستیم. او یادآور شد که قبول پیشنهادهای او:

> موجب کاهش سریع تعهدات ما در خوزستان می‌شود... دست ما را در معامله با شیخ در مورد گسترش فعالیت شرکت نفت ایران و انگلیس در آبادان و در رابطهٔ شیخ با حکومت ایران و سایر امور جاری بازتر می‌کند. وانگهی، این نکته به تدریج روشن‌تر می‌شود که ارزش‌های سیاسی منطقه دستخوش دگرگونی چندانی نشده و حسن‌نیت دوست ما، شیخ محمره در آینده هم مثل گذشته یک عامل سیاسی مهم باقی خواهد ماند.[۵۷]

سر پرسی کاکس که در سپتامبر ۱۹۱۸ وزیر مختار بریتانیا در تهران شده بود، پیشنهادهای ویلسون را مورد تأیید قرار داد.[۵۸] فرماندهی عالی بریتانیا در بین‌النهرین نوشت: «بین‌النهرین به قدری از اسلحهٔ جدید پر شده که من از هر نوع افزایش آن نفرت دارم»، اما او هم تأیید کرد که خزعل سزاوار «انواع دلگرمی‌هاست»؛ زیرا او «دوست استوار و ثابت‌قدم ما بوده است.» از همین رو، ژنرال مک‌مون* پیشنهاد کرد ۵۰۰ قبضه تفنگ به جای تفنگ‌های اهدایی خزعل به ابن سعود به او داده شود و ۱۵۰۰ تفنگ باقی‌مانده در بصره بماند «تا در صورت نیاز مورد استفاده قرار گیرد»، نیمی از مُهمّاتی که تقاضا کرده به وی داده شود. قایق رودخانه‌ای مورد درخواست شیخ هم مورد قبول واقع شد چون او در حال حاضر یک «کرجی بیمارستانی دارد که به درد کار تجارت نمی‌خورد.»[۵۹]

---

57. Wilson to Hirtzel, Moemo/ No. 15205, May 21, 1919, F. O. 371/3877.

58. Cox, Minister to Persia, to F. O., Tel. No. 453, Tehran, June 20, 1919, F. O. 371/3877.

*. Mc Mumn.

59. Lt. Gen. Sir George MacMunn, G. O. C., Mesopotamia, to War Office, Tel. No. 717D, Baghdad, June 28, 1919, F. O. 371/3877.

هند پیشنهادهای ویلسون را مورد موافقت قرار داد، اما شرایط ژنرال مک‌مون را نیز همراه با آن‌ها پذیرفت. ادارهٔ هند نیز چنین کرد. اما وزارت خارجه عجله‌ای نداشت؛ ایران به کنوانسیون حمل و نقل اسلحه نپیوسته بود. بنا به مفاد این کنوانسیون، حمل اسلحه برای کشورهایی که به کنوانسیون نپیوسته‌اند ممنوع بود. پاداش خزعل هم به این ترتیب به یک کرجی بخار و توپ‌های تشریفاتی (سلام) محدود شد. هرتسل مسئول سیاسی ادارهٔ هند اعتراض کرد اما لرد کرزن وزیر امور خارجهٔ بریتانیا به همان مورد کنوانسیون توسل جست. استدلال او این بود که اگر بلژیک یا فرانسه با سلاح‌های اضافی‌شان همین کار را بکنند چه می‌شود؟[۶۰] مشکلات ناگفته‌ای هم وجود داشت که ناشی از اهدای سلاح به شیخ می‌شد، چون قرارداد جدید ایران و انگلیس (قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله) به امضا رسیده اما مجلس ایران آن را تصویب نکرده بود. در ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۲۰ کشتی تفریحی از جانب ژنرال مک‌مون به خزعل اهدا شد.

در ۵ ماه مارس، خزعل از ویلسون در مورد توپ‌های کوهستانی و تفنگ‌ها پرسید و در مورد توپ‌های تشریفاتی اعلام کرد «شما خود می‌دانید که این توپ‌ها چندان به درد من نمی‌خورند.»[۶۱] ویلسون بر حسب وظیفه بار دیگر موضوع صحبت را عوض کرد و گفت امیدوار است توپ و تفنگ لازم بعد از آن که ایران به کنوانسیون حمل و نقل اسلحه پیوست فرستاده شود.

در ماه آوریل، خزعل بار دیگر موضوع پادشاهی‌اش بر عراق را نزد نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در بصره مطرح کرد و گفت در ازای پاداشی که به حق سزاوار آن است و هنوز آن را دریافت نکرده، حاضر است پادشاه عراق شود اما نمایندهٔ سیاسی در بصره کاری نکرد که بستر دلگرمی خزعل فراهم آید.[۶۲]

در همین زمینه برای خانم گرترود بل از امیدهای بر باد رفته خود در زمینه‌های زیر صحبت کرد: «۱. این که موضوع گمرک با دولت ایران و به سود او حل شود؛ ۲. دولت

60. F. O. 371/3877.

61. Captain C.H. Lincoln, Acting Consul, Muhammarah, to Wilson, Muhammarah, January 28, 1920 F. O. 371/3877; Khaz'al to Wilson, Muhammarah, March 5, 1920, F. O. 371/3877.

62. Wilson to Montagu, Tel. No. 3413, Baghdad, March 16, 1920, F. O. 371/3877; Major C. V. B. Gillan, Political Officer and Military Governor, Basrah, to Wilson, Memo. No. 69/C. Confidental, Basrah, April 7, 1920, F. O. 371/5074.

ایران به ازای حفاظت از مرزهای خود از جانب خزعل و در زمان جنگ، باید مبالغی به خزعل پرداخت کند؛ ۳. ما هم تفنگ و دو آتشبار توپ اهدایی را برایش نفرستاده‌ایم.» در جریان مذاکره که موضوع صحبت به بین‌النهرین کشیده شد، خزعل گفت «با تقسیم سرزمین به دو بخش - ایالت شمالی از موصل تا شمال بغداد، و ایالت جنوبی از بغداد تا دریا (خلیج‌فارس) موافق است. وی همچنین اظهار داشت که اگر او فرمانروای این کشور شود عرب‌هایی را که از دودمان حسین شریف مکه نباشند به سمت والی هر ایالت منصوب خواهد کرد، اما هر کسی که انتخاب می‌شود باید منافع انگلستان را مدنظر داشته باشد و بسیار مورد اعتماد باشد. او گفت خود را برای قبول فرمانروایی ایالت جنوبی بسیار شایسته می‌بیند.» خانم گرترود بل هم مانند سایر دیپلمات‌های انگلیسی سخنی در دلگرمی او نگفت.[۶۳]

هر چند نامزدی خزعل برای تاج و تخت عراق هرگز از سوی مقام‌های انگلیسی جدی گرفته نشد اما بخشی از مقام‌های بریتانیایی که در ایجاد ارتباط خزعل با انگلستان نقشی ایفا کرده بودند، سعی می‌کردند دست‌کم سایر تقاضاهایش را برآورده سازند. در بغداد، ویلسون به کوشش خود برای فرستادن سلاح مورد نظر خزعل ادامه داد. در تهران سر پرسی کاکس ضمن توافقی با وثوق‌الدوله نخست‌وزیر، مسئله درآمدهای مالیاتی میان ایران و خزعل را فیصله داد و به جبران اقدامات شیخ در سرکوب دشمنان ایران و بریتانیا در زمان جنگ، مقرّر شد از زمین‌ها و املاک شیخ مالیاتی گرفته نشود و به مدت ۶ سال از اول مارس ۱۹۲۰ نیمی از درآمد مقرر به دولت ایران پرداخت شود؛ اما درآمد شیخ از حقوق گمرکی افزایش نیافت. به موجب قرارداد ایران و انگلیس، مشاوران انگلیسی کنترل امور مالی ایران را به دست می‌گرفتند و از آن جا که محمره در مقایسه با سایر مناطق پر هرج و مرج ایران دارای منبع ثابت درآمد بود، اگر کاکس می‌خواست ۲۰ درصد درآمد آن را به خزعل اختصاص دهد اوضاع مالی ایران سخت آسیب می‌دید و ثبات اقتصادی کشور به خطر می‌افتاد، حال آنکه در برنامهٔ سیاسی انگلستان ثبات اقتصادی ایران مورد نظر بود و در قرارداد ۱۹۱۹ پیش‌بینی شده بود. از این گذشته، درآمد گمرک محمره تضمین بازپرداخت وام‌های بریتانیا به دولت ایران بود.[۶۴]

63. Gertrude Bell to Gillan, Memo, Basrah, undated, F. O. 371/5074.
64. Sir Percy Loraine, Minister to Persia, to Curzon, No. 337 Tehran, December 24, 1921, F. O.

این حل و فصل مالی بین ایران و خزعل هم مانند قرارداد ایران و انگلیس (۱۹۱۹) به امضای نخست‌وزیر و شاه رسید، اما مجلس با آن موافقت نکرد. وقتی قراردادها امضا می‌شد تصویب آن در مجلس یک امر تشریفاتی و مسلم تلقی شده بود. هنوز مجلس سنای ایالات متحده آمریکا همان طور که هارولد نیکلسون اشاره می‌کند از این سلاح وحشتناک سیاسی، یعنی خودداری از تصویب پیمان ورسای، استفاده نکرده بود[۶۵]، اما در ایران هم مثل ایالات متحده، مجلس با هیچ یک از دو قرارداد امضاشده موافقت نکرد. هدف از امضای قرارداد ایران و انگلیس تقویت قدرت دولت در داخل ایران بود که به نفع هر دو کشور انگلستان و ایران تشخیص داده شده بود. لندن به این نتیجه رسیده بود که باید از سیاست قدرتمندسازی ایران حمایت کند چون ایران نیرومند همچون سدی در مصاف با روسیهٔ بلشویکی مقاومت خواهد کرد. حل و فصل مسائل با خزعل هم به نظر مجلس ایران نشانهٔ بدنیتی انگلستان به ایران محسوب می‌شد و همین موجب شد مجلس شورای ملی به قرارداد ۱۹۱۹ نیز بدبین شود.

همین واقعیت که کاکس از جانب خزعل با دولت ایران وارد مذاکره شده بود از نظر ایرانیان نشانهٔ ادامهٔ «روابط خاص» خزعل با بریتانیا بود. کاکس که نمایندهٔ سیاسی مقیم حوزهٔ خلیج‌فارس بود، معمار اصلی سیاست‌هایی محسوب می‌شد که خوزستان را به صورت تحت‌الحمایهٔ انگلستان در می‌آورد. کرزن، وزیر امور خارجه و مقام مافوق او در لندن در مقام نایب‌السلطنه هند، الهام‌بخش کاکس در این سیاست‌ها بود. کاکس در تلاش برای وفا به وعده‌های شخصی‌اش به خزعل و انجام دادن تعهدات اخلاقی دولت بریتانیا به شیخ و حق‌شناسی از خدمات او و فداکاری‌هایش در زمان جنگ، موجب برانگیخته شدن بدگمانی‌های بیشتری از ناحیهٔ ایرانی‌ها نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ شد. اقدام‌های کرزن در مقام وزیر امور خارجه و اقدام‌های کاکس در تهران و اقدام آشکار انگلستان در موافقت‌نامهٔ مالی خزعل با دولت ایران کافی بود تا ایران را متقاعد سازد که سیاست قبلی انگلستان در زمینه اعمال تسلط بر جنوب ایران از طریق انعقاد «قراردادهای ویژه» با قدرتمندان محلی به قوت و اعتبار خود باقی است.

→ 371/7803; Graves, *Sir Percy Cox,* 250-60.

65. Harold Nicolson, *Curzon: The Last Phase 1919-1925, A Study in Post-War Diplomacy* (New York: Houghton Mifflin, 1934), 142-43.

البته برای مدت کوتاهی مقام‌های انگلیسی بسیار خوش‌بین بودند؛ قرارداد ایران و انگلیس در جریان بود؛ منافع مالی خزعل تضمین شده بود؛ و در ماه مه، شاه ایران در بازگشت از سفر اروپا، به خلیج‌فارس هم سر زد. او ضمن دیدار از محمره به شیخ لقب سردار اقدس اعطا کرد و اوضاع برای حل و فصل مشکلات خزعل بسیار مساعد می‌نمود. شیخ فرصت را غنیمت شمرد تا «یک صندلی زرین به ارزش ۵۰۰ پوند، ۷۵۰۰ لیره طلا و ۵ رأس کره‌اسب عربی ارزشمند» به اعلیحضرت همایونی تقدیم کند.[٦٦]

چند روز بعد هرمن نورمن به جای کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران شد و برای دیداری غیررسمی با شیخ ـ قبل از اعطای مدارک و نامه‌های خود به دولت ایران ـ به خلیج‌فارس سفر کرد. کاکس برای مشورت در مورد افزایش انتقادها در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ به لندن فرا خوانده شده بود. لندن در ضمن می‌خواست بداند چرا کاکس نسبت به تهاجم شوروی به گیلان تمکین کرده است. او پس از این دیدار به سمت کمیسر عالی بریتانیا در عراق منصوب شد چون یک قیام جدی عربی در این سرزمین به وقوع پیوسته بود. نورمن در محمره بار دیگر بر حمایت بریتانیا از خزعل و تضمین ۲۱ نوامبر ۱۹۱۴ پافشاری کرد. خزعل اظهار امیدواری کرد که نورمن بتواند منافع او را در تهران حفظ کند.[٦٧]

اما این نمایش حمایت بریتانیا از خزعل هم همهٔ مشکلات او را برطرف نکرد. هنوز قرارداد مربوط به شیخ مورد تصویب مجلس شورا قرار نگرفته بود که موج انتقاد از بریتانیا و همکاران منطقه‌ای آن، روز به روز اوج می‌گرفت. خزعل نگران بود. حتی وقتی وثوق‌الدوله، نخست‌وزیر سابق ایران و امضاکننده قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و قراردادهای حل و فصل مالی خزعل، به عنوان مهمان شیخ در محمره اقامت گزید، این نگرانی برطرف نگردید. محبوبیّت وثوق‌الدوله در سراسر ایران به خطر افتاده بود و مردم او را به خاطر قصور در بیرون راندن روس‌ها و نیز عقد قرارداد با بریتانیا سرزنش می‌کردند.

خزعل در تلاش برای حل نسبی قضیه و کمک به حکومت مرکزی تهران، در ماه اوت

66. Lincoln to Cox, No. 1287, Muhammarah, June 2, 1920, F. O. 371/4919.

67. Marlowe, *Late Victorian, 212-31, Passim:* Graves *Sir Percy Cox, 262-63;* Herman Norman, Minister to Persia, to Curzon, No. 105, Tehran, July 9, 1920, F. O. 371/4919.

حاجی رئیس را به تهران اعزام کرد. ناکام ماندن رئیس در مأموریت خود به خاطر آن نبود که رشوه‌ای نپرداخت. او ۹۰ هزار روپیه و سه گردن‌بند مروارید هر یک به ارزش ۱۰ هزار روپیه خرج کرد تا قرارداد از تصویب مجلس بگذرد. او البته موفق به تصویب قرارداد مالی خزعل نشد اما توانست نظر دولت ایران را نسبت به انتصاب یک فرماندار برای شمال خوزستان جلب کند.[۶۸]

در این حیص و بیص ویلسون، کفیل کمیسر غیرنظامی بریتانیا در بغداد به ادارهٔ هند در مورد ارسال سلاح برای خزعل تذکر داد. قوای انگلستان از خوزستان خارج شده بود اما منافع بریتانیا نیاز به حمایت کافی داشت.[۶۹]

ادارهٔ هند موافقت کرد و وزارت خارجه مخالفتی نداشت. ایالت گیلان در ساحل دریای مازندران مورد تهاجم بلشویک‌ها قرار گرفته بود و شاید هدفشان کمک به جنبش چریکی جمهوری‌خواه میرزا کوچک خان جنگلی بود. قوای بریتانیا به ناچار از منطقه عقب نشستند. مشیرالدوله که به جای وثوق‌الدوله، نخست‌وزیر شده بود قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را به حالت تعلیق درآورد (چون به اجرا درآمده بود) تا زمانی که مجلس آن را تصویب نماید. موقعیت بریتانیا در ایران و خاصه در صفحات شمالی مورد تهدید قرار گرفته بود. اگر انگلیسی‌ها ناچار به ترک سیاستی می‌شدند که در قرارداد ۱۹۱۹ تبلور یافته بود و تنها در قسمت جنوبی ایران به تحکیم مواضع می‌پرداختند، نیاز به آمادگی بود. تصمیم به ارسال سلاح برای خزعل ـ تعهدی که بر عهدهٔ بریتانیا بود و حتی این دولت را از نظر اخلاقی متعهد می‌کرد ـ آسان‌تر بود تا نگهداری نیروهای بریتانیایی در خوزستان، چون نگهداری قوا هم پرهزینه بود و هم سوءظن دولت و ملت ایران را برمی‌انگیخت و افکار عمومی در انگلیس هم با این کار مخالف بودند. وانگهی، به شیخ اعلام می‌شد که اسلحه ارسال خواهد شد اما تا هنگام رد یا قبول قرارداد ۱۹۱۹ از سوی مجلس شورا ارسال سلاح به تعویق می‌افتاد. اگر مجلس به ردّ قرارداد رأی می‌داد سلاح‌ها به سرعت ارسال می‌شد تا موضع بریتانیا در آن منطقه تقویت شود و اگر

---

۶۸. خلاصهٔ خبرها را نمایندهٔ مقیم دولت بریتانیا در خلیج‌فارس در ماه ژوئیه ۱۹۲۰ دریافت کرد؛ از این پس از این خبرها با عنوان خلاصهٔ اخبار خلیج‌فارس نام برده می‌شود:
F. O. 371/4923, Persian Gulf Summary, Sep. 1920, F. O. 371/4923.

69. Wilson to Montagu, Tel No. 4873, Baghdad, June 20,, 1920, F. O. 371/3877.

تصویب می‌شد دیگر نیازی به ارسال سلاح نبود.

ظاهراً تصمیم گرفته شد که به شیخ بگویند، سلاح در راه است اما در تحویل آن وقت‌گذرانی کنند. تصمیمی که در ژوئیه ۱۹۲۰ گرفته شد تا پایان اکتبر که سر آرنولد ویلسون بین‌النهرین را ترک می‌کرد به اجرا در نیامد. او در آن زمان با یادآوری این‌که «نه توپ‌های کوهستانی و نه تفنگ‌ها هیچ‌کدام ارسال و تحویل نشده،» توصیه کرد به جای ۲۰۰۰ قبضه تفنگ ۵۰۰۰ قبضه برای شیخ فرستاده شود. او در مورد مسئلهٔ خزعل می‌پرسد:

> شما که در ۱۹۱۵ حاضر بودید نیرویی برای حفاظت از پالایشگاه و چاه‌های نفت به اروندرود بفرستید حالا که پالایشگاه دو برابر شده و از لوله‌های نفت سه برابر آن زمان نفت عبور می‌کند، تا چه اندازه حاضرید خوزستان را در برابر رویدادهای ناخواسته محافظت کنید؟

به هر حال سلاح‌ها تا پایان نوامبر ۱۹۲۰ که کاکس با پیشنهاد ویلسون موافقت کرد، هنوز تحویل شیخ نشده بود.[۷۰] نورمن* در تهران می‌کوشید این دخالت بریتانیا در جنوب ایران را با مانع روبه‌رو سازد و یادآور می‌شد که «این اقدام با وعده‌ها و تضمین‌های داده شده به دولت ایران مغایرت دارد و ما بنا به آن وعده‌ها و تضمین‌ها موظف شده‌ایم به استقلال و تمامیت ایران احترام بگذاریم.» به زعم نورمن حمل سلاح برای خزعل مانع از تصویب قرارداد ۱۹۱۹ می‌شد.[۷۱]

از بخت خوش خزعل وزارت خارجه بریتانیا برای حرف‌های نورمن گوش شنوا نداشت، خود کرزن هم داشت متقاعد می‌شد که قرارداد راه به جایی نمی‌برد، از این رو

---

70. Wilson to Foreign Secterary, G.O.I., No. W/13, Bushihr, October 30, 1920, encl. in C.C. Garbett, Sectetary to High Commissioner, Iraq, to I.O., No. 32512/6, Baghdad, November 25, 1920, F. O. 371/6423; I.O. (J.B. Shuckburgh) to F. O., July 9, 1920, F. O. 371/6423; Nasrollah S. Fatemi, *Diplomatice History of Persia, 1917-1923, Anglo-Russian Power Politics in Iran* (New York: Russell F. Moore, 1952), 9-120, 191-243.

* . نورمن، هرمن کامرون (Norman, Herman Cameron)، تولد ۸ ژوئن ۱۸۷۲، فرستادهٔ ویژه و وزیرمختار و سرکنسول بریتانیا در ایران از یکم فوریه ۱۹۲۰، منتظر خدمت از ۲۴ فوریه ۱۹۲۲.(م)

71. Norman to Lt. Col. A.P. Trevor, Acting Resident in the Persian Gulf, No. 169, Tehran, November 27, 1920, F. O. 371/6422.

در ۱۶ نوامبر طی سخنانی در مجلس اعیان از «حسن‌نیت مردم ایران» در قبول قرارداد استمداد جست و در پایان اظهار داشت:

> اگر پیمان مورد تصویب واقع نشود، دولت ایران خود باید مسئولیت را بپذیرد. ما تمامی تلاش خود را به کار گرفتیم حال اگر آنان کمک‌های ما را رد می‌کنند مسئولیت با خودشان است.[۷۲]

در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱، ایران به کرزن پاسخ داد. در آن روز یک دولتمرد نه چندان مهم و مشهور به نام "سیدضیاءالدین طباطبایی" و فرمانده گمنام قزاقان ایران، "رضاخان" دست به کودتا زدند و تهران را اشغال کردند. پنج روز بعد سیدضیاء نخست‌وزیر تازه، قرارداد ایران و انگلیس را منسوخ اعلام کرد و با شوروی به منظور عقد قرارداد وارد مذاکره شد.[۷۳]

حالا دیگر مانعی بر سر حمل اسلحه و تحویل به خزعل وجود نداشت و انگیزه‌هایی قوی نیز برای انجام این کار پیدا شده بود. نمی‌شد قوای انگلیسی را در خوزستان نگاه داشت. حکومت هند حتی تمایلی به توسعهٔ دفترهای سیاسی و دیپلماتیک خود نداشت تا چه رسد به نیروهای مسلح، چون احساس می‌کرد حفاظت از منابع نفتی قبل از همه در حیطه مسئولیت امپراتوری و حکومت بین‌النهرین است. از این‌رو در ماه مه دست از حمایت خود از پلیس جنوب ایران (واحدی تحت فرماندهی هندی-انگلیسی که از ۱۹۱۶ پاسدار نظم در جنوب ایران بود) برداشت.

پس از وقوع شورش در عراق و اعزام نیرو به شمال ایران، مقام‌های بریتانیا در لندن و بغداد هیچ کدام حاضر نبودند در برابر فشار افکار عمومی انگلستان در مورد کاهش نیروها در ایران و بین‌النهرین مقاومت به خرج دهند. پیمان جدید ایران با شوروی به دولت شوروی حق می‌داد تا زمانی که «قدرت سومی» خاک ایران را در اشغال دارد، قوای خود را در ایران نگاه دارد. اگر بنا بود شوروی‌ها از ایران خارج شوند، انگلیسی‌ها هم باید همین کار را می‌کردند.

در چنین اوضاع و احوالی، با آنکه هیچ کس حاضر نبود مسئولیت دفاع از حوزه‌های

72. Quoted in Nicolson, *Curzon: The Last Phase, 144-45.*

73. Avery, *Modern Iran,* 245.

نفتی و پالایشگاه آبادان را به عهده بگیرد، تحویل سلاح به شیخ خزعل اهمیّت تازه‌ای پیدا می‌کرد. لرد ریدینگ*، نایب‌السلطنهٔ جدید هندوستان، بیش از همه به انجام دادن اصلاحاتی در خود هند علاقه داشت و نه گسترش امپراتوری هندوستان. به نظر او «در زمان صلح، شیخ محمره حفاظت حوزه‌های نفتی را بر عهده خواهد گرفت و ما اسلحه در اختیارش گذاشته‌ایم.» در هنگامهٔ بحران، کمک نظامی باید از طریق بین‌النهرین برسد.[۷۴] در ادارهٔ هند، مونتاگو با این پیشنهاد موافقت کرد.

ریدینگ با ارسال ۲۰۰۰ قبضهٔ تفنگی که در ۳ ماه مه ۱۹۲۱ به شیخ وعده داده شده بود موافقت کرد، اما نه این دو هزار قبضه و نه سه هزار قبضه‌ای که بعداً ترتیب حمل آن داده شد، هیچ‌کدام به موقع به خزعل نرسید. علت این تأخیر هم ناهماهنگی و عدم توافق مقام‌های گوناگون بریتانیا در منطقه بر سر این مسئله بود که ۳۰۰۰ تفنگ اضافی باید به طور رایگان به شیخ تحویل داده شود یا در ازای آن باید از شیخ پولی گرفته شود. به هر حال، در ماه ژوئیه، ۴ آتشبار توپ و ۲۰۰ گلوله برای هر کدام به شیخ تحویل گردید. تفنگ‌ها تا ماه دسامبر تحویل داده نشد. در آن هنگام سرهنگ تروور**، نمایندهٔ بریتانیا مقیم بوشهر مسئولیت حمل و تحویل آن را به شیخ برعهده گرفت و مسئلهٔ پرداخت یا عدم پرداخت مابه‌ازا را به بعد موکول کرد. خزعل در گفت‌وگو با ترووور خواسته بود تفنگ‌ها فوراً تحویل داده شوند. در آغاز تابستان بنا بود نیروهای انگلیسی از خوزستان و جنوب ایران خارج شوند ولی عشایر به سلاح نسبتاً خوب مجهز بودند و دردسرآفرینی می‌کردند. به نظر شیخ لازم بود اتباع او نیز به خوبی مسلح باشند تا بتوانند با چنان وضعی مقابله کنند. او در واقع از سر آرنولد ویلسون تقاضای ۱۰ هزار قبضه تفنگ را کرده بود اما ویلسون این رقم را به نصف کاهش داد. به توصیهٔ ترووور و با توجه به منافعی که در ابقاء شیخ خزعل برای بریتانیا متصور بود که به جای قوای انگلیسی، نیروهای شیخ از منافع شرکت نفت و سایر منافع بریتانیا حفاظت کنند، بریتانیا می‌بایست

---

*. Reading.

74. Busch, Britain, *India, and the Arabs,* 447-52 Lord Reading, Viceroy of India, to Montagu, Tel. No. 6705, Simla, May 11, 1921, F. O. 371/6422.

**. ترووور، سرهنگ دوم آرتور پرستون (Trevor, Lieutenant-Colonel Arthur Preston)، تولد ۱۷ مارس ۱۸۷۲، مرگ ۴ آوریل ۱۹۳۰. نایب‌کنسول بندرعباس از یکم ژانویه تا اوت ۱۹۰۴. دستیار اول نماینده سیاسی مقیم در بوشهر با رتبه کنسول از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۶، کنسول محمره از ۲۵ مه ۱۹۱۴ تا مارس ۱۹۱۵. سرکنسول بوشهر از ۱۰ ژوئن ۱۹۲۰ تا ۱۵ آوریل ۱۹۲۴.(م)

تمامی هزینه‌های سلاح تحویلی را بپذیرد و از این بابت پولی از شیخ مطالبه نشود.[۷۵]

با توجه به تمامی ظواهر امر، در دسامبر ۱۹۲۱، حکومت خزعل بیش از هر زمان دیگری قوی و قدرتمند می‌نمود. این درست است که کاکس دوست خزعل در آوریل آن سال به وی توصیه کرد سودای امارت عراق را از سر بیرون کند «چون کاکس شخصاً امیدی به موفقیت وی ندارد»، اما کاکس در کنفرانس قاهره دستورهای جدیدی دریافت کرده بود. سیاست خاورمیانه‌ای بریتانیا در کنفرانس قاهره طرح‌ریزی شد: بنا شد امیر فیصل، قهرمان شورش اعراب صحرا به رهبری لورنس عرب، پسر حسین، شریف مکه پادشاه عراق شود. خزعل با کمال نومیدی از تعقیب نقشهٔ امارت عراق دست برداشت و اعلامیه‌ای در تأیید فیصل منتشر ساخت. اما از همان آغاز معلوم بود که با فیصل کاندیدای مورد پسند بریتانیا رابطهٔ خوبی نخواهد داشت. فیصل ضمن این که در این ماجرا رقیب خزعل محسوب می‌شد دشمن خونی ابن سعود به‌شمار می‌آمد که از دوستان خزعل بود.

اما همین رابطهٔ دوستانه‌اش با ابن‌سعود موجب تقویت مناسبات او با بریتانیا گردید. او به عنوان میانجی میان ابن‌سعود و دوستانش در کویت و همسایگانش در عراق عمل می‌کرد. این نقش میانجی‌گرانه خزعل از قبل مورد توافق قرارگرفته بود، چون در ماجرای اختلافات مرزی میان شیخ احمد، امیر کویت و ابن سعود، جاسب فرزند خزعل نقش میانجی را ایفا کرد.[۷۶]

قدرت و نفوذ شیخ در ایران در اوج خود بود. معاملهٔ اسلحه با بریتانیا موجب افزایش نفوذ خزعل بر عشایر فرمانبردار وی شد. نفوذ اندک حکومت تهران به حداقل خود رسیده بود. خزعل از ۱۹۱۳ به بعد مالیاتی به دولت نپرداخته بود. این امر موجب نگرانی مقام‌های بریتانیایی در خوزستان شد. با وجود این که حل و فصل امور مالی خزعل از سوی کاکس با دولت مرکزی ـ که به امضای وثوق‌الدوله، نخست‌وزیر وقت رسیده بود ـ هرگز از سوی دولت‌های بعدی پذیرفته نشد، اما خزعل هیچ گونه مالیاتی نمی‌پرداخت. مقام‌های بریتانیا نگران آن بودند که این مشکل حل نشده بهانه‌ای به‌دست دولت مرکزی

75. F. O. 371/6422; F. O. 371/6423; Trevor to Denis de Samouirez, Bray, Foreign Secretary to G.O.I., No. 436, Bushihr, December 11, 1921, F. O. 371/7830.

76. F. O. 371/6352; F. O. 371/6350; F. O. 371/6351.

در تهران دهد تا به دخالت در امور خزعل بپردازد و این امر می‌توانست منافع بریتانیا را تهدید کند. در نتیجه، مقام‌های هندی-انگلیسی در خوزستان تلاش کردند میان خزعل و دولت مرکزی توافقی ایجاد کنند. در تابستان ۱۹۲۱، ای. جی. بی. پیل*، کنسول بریتانیا در اهواز طی مسافرتی ویژه به تهران به نیابت خزعل با قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر تازه به مذاکره پرداخت. قوام گفت نه او و نه احتمالاً مجلس آینده، قرارداد کاکس در مورد امور مالی خزعل را قبول ندارند، اما اگر خزعل تا مارس ۱۹۲۰ تمامی بدهی‌های معوقه‌اش به دولت را بپردازد، دیرکرد آن را خواهد بخشید. پیل از ترس این که مجلس تندروِ بعدی شرایطی سخت‌تر از شرایط قوام را پیشنهاد کند، از جانب خزعل شرایط قوام را پذیرفت.

شیخ به امید گرفتن امتیاز بیشتر از قبول پیشنهاد پیل خودداری ورزید. او تصمیم گرفت بخشی از درآمد حاصله را به دولت مرکزی بپردازد[۷۷] و چشم به راه انتصاب استاندار جدید شمال خوزستان بماند. با انتصاب ظهیرالملک، خزعل با وی به توافقی دست یافت که طبق مندرجات آن رقم بدهی او به دولت کاهش چشمگیری می‌یافت.[۷۸] استعداد خزعل در خریدن، زهره چشم گرفتن و زیر نفوذ قرار دادن نمایندگان دولت مرکزی بسیار زیاد بود و در دسامبر ۱۹۲۰ این استعداد در اوج خود به نظر می‌رسید.

همهٔ قرائن حاکی از رابطهٔ قوی خزعل با دولت بریتانیا بود. به نظر می‌رسید این روابط از همه وقت بهتر است. خودداری شیخ از قبول توافق پیل با قوام‌السلطنه نیز حاکی از باور او به خوبی روابط بود. به زعم وی، انگلیسی‌ها در نهایت، در کشمکش میان او و تهران جانب او را خواهند گرفت. مقام‌های بریتانیایی مقیم خلیج‌فارس هم به سنت کاکس در تقویت منافع و نفوذ انگلستان در خوزستان می‌کوشیدند. وقتی رؤیاهای لرد کرزن در امر سیطره بر دولت تهران از طریق قرارداد ۱۹۱۹ تحقق نیافت، سیاست‌های «مکتب خلیج‌فارس» ـ که حتی به هنگام اجرای قرارداد کارایی داشت ـ تقویت شدند. ظواهر نشان می‌داد که اوضاع ایران به شرایط قبل از سال ۱۹۰۷ و اتحاد روس و انگلیس در تقسیم ایران به مناطق نفوذ، یا حتی به بهار سال ۱۹۱۴ که اتحاد روس و انگلیس در

*. پیل، سروان اردلی گارفورت برایان (Peel, Captain Eardley Garforth Bryan)، تولد ۱۲ مارس ۱۸۸۸، کفیل نیابت کنسولگری اهواز از ژوئیه ۱۹۱۸ تا یکم ژوئیه ۱۹۲۱. کنسول اهواز از ۱۲ دسامبر ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴.(م)

77. Persian Gulf Summary, October 1921, F. O. 371/7836.

78. Persian Gulf Summary, November 1921, F. O. 371/7836.

آستانه فروپاشی بود، باز می‌گردد. نفوذ و اعتبار بریتانیا در تهران به حد چشمگیری کاهش یافته بود و به موازات آن بر نفوذ و اعتبار شوروی افزوده شده بود. باز هم بریتانیا بر سر دوراهی بود: یا تمامی کنترل خود را بر ایران از دست بدهد، یا دژ تسخیرناپذیری در جنوب بسازد و با نفرات قدرتمدار محلی نظیر شیخ خزعل و خان‌های بختیاری از آن دفاع کند.

در دسامبر ۱۹۲۱ سر پرسی لورین، وزیر مختار جدید بریتانیا در ایران در سر راه خود به تهران وارد محمره شد. او در این مسافرت «رضایت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را از وفاداری و همکاری مداوم خزعل» به وی ابلاغ کرد.[۷۹]

در مذاکرات او با خزعل، شیخ مدام بر همکاری صمیمانه با بریتانیا به ویژه در اوان جنگ پافشاری می‌کرد و می‌گفت امیدوار بوده با این کار بر نفوذ و اعتبارش افزوده شود. اما به نظر خزعل دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در امر مورد نظر شیخ ـ مسئله درآمد گمرک ـ به جای حمایت از او، رویکردی به منظور پشتیبانی از دولت ایران را مورد توجه قرار داده بود. به عقیدهٔ شیخ دولت بریتانیا «باید دولت کنونی ایران را در امر پذیرش قرارداد اوایل سال ۱۹۲۰ میان کاکس و وثوق‌الدوله زیر فشار بگذارد.»

وقتی پیل، کنسول اهواز، معضل مالیات معوقهٔ شیخ به دولت مرکزی را با پرسی لورین در میان گذاشت بحث به وضعیت کلی ایران کشیده شد. خزعل چند پیشنهاد را مطرح کرد که دولت بریتانیا با به کار بستن آن‌ها «نفوذ خود را در تهران باز یابد.» از جمله این پیشنهادها ارائهٔ فهرست نام افراد سرشناسی بود که باید «سبیل‌شان چرب می‌شد.» لورین از متعهد ساختن خود یا دولت متبوعش در این امر، به ویژه پیشنهاد «خرید دوستان»، خودداری ورزید.

> او کاملاً این نکته را روشن ساخت که پیشنهادی برای بحث در مورد هیچ نوع توافقی با حکومت تهران ندارد مگر این که تهران ندامت خود را از اهانتی که به دولت انگلستان وارد کرده ابراز نماید و قول دهد در آینده نظایر آن تکرار نخواهد شد.

79. I.O. to Govrenor of Bombay, Tel. No. 5903, November 17, 1921, F. O. 371/6449.

خزعل با لورین در این نکته موافق بود که پول‌های خرج شده از سوی دولت بریتانیا در ایران در خلال سال‌های اخیر نتایج مطلوب را به بار نیاورده و بهترین راه این است که دولت تهران به حال خود رها شود تا بر سر عقل آید.[۸۰]

مذاکرهٔ خزعل-لورین با اظهارات لورین به پایان رسید. او در عباراتی کلی و آشنا، دوستی و حسن‌نیت شخصی خود را به خزعل ابراز کرد. اما با در نظر گرفتن مذاکرات لورین در این مسافرت، خزعل آن‌ها را بسیار مهم می‌دانست. لورین به خزعل قول نداد که در برابر تهران و در مسئلهٔ درآمد گمرکی از او حمایت می‌کند. او شیخ را به خاطر رد توافق پیل-قوام ملامت نکرد و این که خود خزعل با دولت مرکزی به توافق رسیده بود نیز موجب رنجش او نشده بود. لورین حرفش این بود که سیاست بریتانیا در قبال تهران سیاستی سرد و انزواطلبانه خواهد بود و هر امتیازی که شیخ بتواند از دولت مرکزی تهران بگیرد با حمایت تاکتیکی بریتانیا روبه‌رو خواهد شد.

اهمیت این دیدار در آن بود که سرهنگ تروور نمایندهٔ سیاسی بریتانیا مقیم بوشهر نیز حضور داشت و او بلافاصله سلاح‌های وعده داده شده به شیخ را برایش فرستاد. درواقع، پس از این دیدار، حاجی مشیر پسر حاجی رئیس و نمایندهٔ خزعل در جریان مذاکراتی جداگانه با پیل، خواهان ۱۰،۰۰۰ قبضه تفنگ دیگر به عنوان هدیه برای خزعل شد. علاوه بر این، عنوان «فرماندار بنادر خلیج‌فارس»، و درصدی از درآمد گمرک محمره نیز مورد درخواست بود. این درخواست‌ها در آن دیدار رد نشدند.[۸۱]

در دسامبر ۱۹۲۱ شیخ معتقد شد که بریتانیا سیاست حمایت از او و امثال او را در جنوب ایران و خلیج‌فارس در پیش گرفته تا بدین وسیله منافع خود را حفظ کند. مقام‌های بریتانیایی که وی در تماس روزانه با آن‌ها بود همه چنین تصوری داشتند. سر آرنولد ویلسون در محمره به عنوان اداره‌کنندهٔ عملیات نفتی ایران و انگلیس در خوزستان شناخته شده بود.[۸۲] او بر اعتبار نام شرکت متبوع خود افزود (شاید بر اعتبار دولت بریتانیا هم افزوده باشد، چون معدودی در ایران بر این باور بودند که شرکت نفت ایران و

80. Summary of Conversation between Sir Percy Loraine and the Sheikh of Mohammarah on board H.M.S. "Crocus" on December 11, 1921, F. O. 371/8903.

81. Ibid, Trevor to Bray, No. 436S, Bushihr, December 11, 1921, F. O. 371/8903.

82. Marlowe, *Late Victorian,* Passim.

انگلیس زیر نظارت دولت بریتانیا نمی‌باشد) اما سیاست شناخته‌شدهٔ او حول محور روابط خاص بریتانیا با ایران دور می‌زد. کاکس در آن سو بر لب مرز عراق قرار داشت. بنا به ظواهر امر، شیخ خزعل به بستر مساعد در امر مناسبات اساسی میان خود، دولت ایران و دولت بریتانیا عقیده داشت و فکر می‌کرد این روابط مانند گذشته به اعتبار خود پایدار است، اما این تنها ظاهر امر بود و البته توهمی بیش نبود.

فصل ششم

کشمکش با رضاخان



ماهیت خیالی قدرت خزعل

در دسامبر ۱۹۲۱ چنین به نظر می‌رسید که شیخ از قدرتی واقعی در خوزستان و خلیج‌فارس برخوردار است ولی به علل مختلف که همگی مستقیم یا غیرمستقیم پی‌آمد جنگ به‌شمار می‌آمدند و اکثراً از حیطه نفوذ یا کنترل وی خارج بودند، این قدرت جنبه خیالی داشت.

نخستین علت این امر کاهش نفوذ حکومت هند در سامان‌دهی سیاست انگلیس در منطقه بود. این تحول پی‌آمد فاجعه حقارت‌باری بود که در سال ۱۹۱۶ در کوت اتفاق افتاد و نیروهای انگلیسی هند به استعداد ۱۳,۰۰۰ نفر پس از یک محاصره وحشتناک شش‌ماهه به ناچار بدون قید و شرط خود را تسلیم نیروهای ترک کردند. بلافاصله پس از این رویداد لرد هاردینگ، نایب‌السلطنه هند به انگلیس بازگشت و مسئولیت نیروهای انگلیسی مستقر در بین‌النهرین که تا آن زمان به عهده حکومت هند بود مستقیماً به حکومت لندن انتقال یافت. بر اثر این تحول، نفوذ کسانی چون سر آرنولد ویلسون و سر پرسی کاکس که از ایادی مکتب قدیمی خلیج‌فارس به‌شمار می‌رفتند در تصمیمات و فرمول‌بندی‌های سیاسی به میزان چشمگیری کاهش یافت. این شخصیت‌ها دیگر قادر نبودند، مانند گذشته نظرات خود را از طریق کانال‌های بانفوذی چون حکومت هند در دهلی با وزارت هند در لندن که نظر موافقی نسبت به آن‌ها داشتند ابراز نمایند.

علاوه بر این، انقلاب ۱۹۲۰ اعراب در عراق که در خلال زمامداری ویلسون به وقوع پیوست بر اعتبار «مکتب خلیج‌فارس» در لندن چیزی نیافزود. بر اثر این انقلاب اداره

امور عراق به وزارت مستعمرات سپرده شد. گرچه سر پرسی کاکس همچنان پست کمیسر عالی را حفظ کرد ولی مسئولان ارشد وی در لندن مسائل خلیج‌فارس را دیگر با همان دیدی که حکومت و وزارت هند به آن‌ها می‌نگریست نگاه نمی‌کردند.[۱]

در هند نیز به دلیل اشتغال فزاینده به مسائل داخلی، دیدگاه‌ها در قبال مسائل خلیج‌فارس در حال دگرگونی بود. نایب‌السلطنه‌هایی که پس از هاردینگ روی کار آمدند، بیش از پرداختن به استعمار فرتوت ماوراء بحار، توجّه خود را به مسائل مربوط به ناسیونالیسم هند و انجام اصلاحات در این سرزمین معطوف کرده بودند. حکومت هند به شدت مایل بود تا از مسئولیت و تعهد مالی مربوط به شبکه وسیعی از مأموران سیاسی که کاکس در خلال جنگ در خوزستان تشکیل داده بود رهایی یابد. در لندن هزینه ایجاد شبکه‌های جدید تنها عاملی بود که از خارج ساختن خلیج‌فارس از کنترل حکومت هند جلوگیری کرد.[۲]

چنین تصور می‌شد که سیاست کهن استعماری حکومت هند احتمالاً در وجود کسانی چون لرد کرزن، نایب‌السلطنه پیشین که اکنون پُست وزارت خارجه انگلیس را عهده‌دار بود و سر پرسی کاکس، افسر مقیم*پیشین در خلیج‌فارس و وزیر مختار انگلیس در تهران ریشه دوانده باشد. به هر تقدیر موافقت‌نامه ۱۹۱۹ که در بردارندهٔ رؤیای دیرینه ایجاد کشوری یک‌پارچه، دوست و مطیع از ایران که به عنوان کشور حائل میان روسیه و هند ایفای نقش کند، نقش بر آب شد. کاکس برای اجرای رهنمودهای مسئولان ارشد جدید خود به عراق بازگشت و کرزن در وزارت امور خارجه و کابینه در لاک دفاعی خود فرو رفت و ویژگی‌های اخلاقی و کینه‌ورزی‌هایش نیز در پیشبرد سیاست‌هایش چندان مفید واقع نشدند. گرچه وی تلاش کرد تا انگلیس را بار دیگر به سیاست قدیمی حفظ حضوری قدرتمند در جنوب غربی ایران بازگرداند ولی قادر نبود در این مورد بر روی حمایت حکومت جدید هند و همکارانش در کابینه یا دوایر دولتی حساب کند. در شرایط آن روز چنین سیاستی قطعاً با دشواری‌هایی همراه بود. اصلی‌ترین مشکل در این زمینه ناشی از این واقعیت بود که طرح‌ها و سیاست‌های کرزن به گذشته شخصی وی و دنیایی که کاملاً دگرگون شده بود تعلق داشت. مناسبات پیشین میان قدرت‌های منطقه آن

1. Busch, *Britain, India, and the Arabs,* 456-57; 475-79.
2. *Ibid.,* 436-40; F. O. 371/6422.

چنان تغییر یافته بود که شناخت آن تقریباً غیرممکن بود.[۳]

در واقع دگرگونی، دومین عامل در ماهیت خیالی موقعیت مستحکم شیخ به شمار می‌رود؛ چون این دگرگونی با از میان رفتن دو تهدید عمده یعنی امپراتوری‌های آلمان و عثمانی همراه بود و علاوه بر این مشکل رقابت با روسیه نیز دستخوش تغییر شدید شده بود. امپراتوری آلمان که نگرانی‌های تجاری و سیاسی قابل ملاحظه‌ای برای انگلیس در ایران و خلیج‌فارس به‌وجود آورده بود دیگر به عنوان یک تهدید تلقی نمی‌شد. وحشت از آلمان عامل اصلی بسیاری از تدابیری بود که وزارت خارجه انگلیس در دوران پیش از جنگ به کار بسته و بسیاری از ایده‌ها و پیشنهادهای «مکتب خلیج‌فارس» را قابل درک می‌کرد. اکنون این خطر از میان رفته بود و نیازی به مقابله با آن احساس نمی‌شد. عراق اکنون توسط انگلیس اشغال و اداره می‌شد و به زودی به یک کشور تحت‌الحمایه انگلیس تبدیل می‌شد. خطر مربوط به آسیب‌رساندن به موقعیت انگلیس در خلیج‌فارس توسط یک قدرت سوّم از طریق ترکیه نیز بسیار دور از ذهن بود.

کنترل تقریباً کامل انگلیس بر خلیج‌فارس سبب شد تا این منطقه به صورت جولانگاه سیاسی این کشور درآید. به همین دلیل اهمیت خزعل به عنوان متحد انگلیس در خلیج‌فارس دیگر در محاسبات دیپلماتیک انگلیس، محلی از اعراب نداشت. تا آن جا که به انگلیس مربوط می‌شد بقا یا فنای خزعل به سودمندی یا زیان‌آور بودن وی در روند رقابت تازه روس و انگلیس برای کسب قدرت در ایران بستگی داشت.

با از میان رفتن آلمان و امپراتوری عثمانی این احتمال وجود داشت که رقابت با روسیه بار دیگر خودنمایی کند. تا حدودی این امر پیش آمد ولی شکل آن تفاوت داشت. در روسیه انقلاب به وقوع پیوسته و بر اساس نظریه مارکسیستی-لنینیستی تا زمان قیام توده‌های تحت ستم انگلیس باید ایران و دیگر مستعمرات را از زنجیره منابع تقویت طبقات سرمایه‌دار بهره‌کش انگلیس خارج کرد. با توجه به چنین فرضیه‌هایی رهبران شوروی به جای تلاش به منظور تصرف ایران خواستار استقلال واقعی این کشور بودند. بسیار بعید به نظر می‌رسید که شوروی‌ها به سلطه انگلیس بر جای‌جای ایران آن چنان که در قرارداد ۱۹۱۹ پیش‌بینی شده بود تن در دهند. شوروی‌ها در ضمن حاضر نبودند

---

3. Leonard Mosley, *The Glorious Fault: The Life of Lord Curzon* (New York: Harcourt, Brace £ Co., 1960), 230-252; Nicolson, *Curzon, the Last Phase, Passim.*

چون سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ برای تجزیه ایران با انگلیس همکاری کنند. مسئله سلطه انگلیس بر جنوب ایران در مقابل سلطه شوروی بر شمال این کشور نیز دیگر برای شوروی قابل قبول نبود.

چرخش سیاست شوروی از همکاری با انگلیس در ایران به مخالفت فعالانه با لندن موجب شد تا سیاست‌های انگلیس عمیقاً دگرگون شود. در سال‌های پیش از ۱۹۰۷، انگلیس باید با دقت سعی می‌کرد تا ایرانیان را تا حدی که خود را مشتاقانه در دامان روسیه بیاندازند زیر فشار قرار ندهد. انگلیسی‌ها ناگزیر بودند برای جلب تمایل ایرانی‌ها با روس‌ها رقابت کنند. ولی هنگامی که شوروی با امضاء توافق‌نامه فوریه ۱۹۲۱ داشتن حق موقعیت ویژه در ایران را کنار گذاشت، موقعیت انگلیس در این کشور را با دشواری‌های بیشتری روبه‌رو ساخت. بدین ترتیب موقعیت خزعل نیز با دشواری‌های بیشتری مواجه گردید.

سومین عامل که سبب شد قدرت خزعل ماهیت واهی پیدا کند در خود ایران و تشدید خصومت این کشور علیه انگلیس نهفته است. ایران در جنگ جهانی اول در زمره کشورهای در حال جنگ قرار نداشت ولی با وجود این به صحنهٔ نبرد تبدیل شد و از اثرات سوء و فجایع ناشی از جنگ آسیب دید. روس‌ها و ترک‌ها در استان‌های شمالی ایران با یکدیگر به نبرد پرداختند. نیروهای زیر فرماندهی افسران انگلیسی با قبایل ملی‌گرایی که توسط آلمان‌ها رهبری می‌شدند در مناطق جنوبی ایران جنگیده بودند. روس و انگلیس در سال ۱۹۱۵ در حرف و عمل ایران را بین خود تقسیم کرده و روسیه در قبال آزادی عمل در داردانل، حقوق خود در «منطقه بی‌طرف» را به انگلیس واگذار کرده بود.

در پی سقوط حکومت روسیه در سال ۱۹۱۷، نیروهای انگلیسی برای جنگ با ترک‌ها و بلشویک‌ها راهی شمال شدند و در پایان جنگ جهانی اول، بخش اعظم خاک ایران به اشغال انگلیس درآمد. نیروهای شرکت‌کننده انگلیسی در این جنگ به دلیل ضعف بیش از حد، کارایی چندانی نداشتند، امّا حضور آنان در خاک ایران خاطره تلخ عملیات پیشین نظامی انگلیس و همکاری این کشور با روسیه را در یادها زنده می‌کرد. خشم ایرانی‌ها که بر اثر ناسیونالیسم دوران جنگ و تبلیغات آلمان‌ها شدت یافته بود اکنون به خاطر آنچه به عنوان دخالت بی‌مورد در امور داخلی این کشور تلقی می‌شد

ابعاد تازه‌ای یافته بود. گرچه انگلیس توانسته بود با توسل به حربه قطع کمک‌های خود به ایران همکاری کابینه‌های متوالی ایران را جلب کند ولی ادامه این همکاری بر اثر احساسات ضدانگلیسی فزاینده و فراگیر بسیار دشوار بود. کابینه مشیرالدوله ـ ژوئن تا نوامبر ۱۹۲۰ ـ تلاش کرد تا خط‌مشی مستقلی اتخاذ کند امّا دخالت‌های انگلیس سبب سقوط این کابینه شد. دولت‌هایی که پس از سقوط کابینه مشیرالدوله بر سر کار آمدند نسبت به انگلیس مطیع‌تر بودند ولی قادر به اداره امور نبوده و سرانجام بحران طولانی سیاسی به کودتای سید ضیاءالدین طباطبائی و سرهنگ رضاخان منجر شد. دولت جدید با سرعت، عزم خود را برای حفظ استقلال خود در برابر نفوذ انگلیس به نمایش گذاشت. موافقت‌نامه ایران و انگلیس رسماً لغو شد. در فوریه ۱۹۲۱ معاهده با شوروی که با مذاکرات طولانی همراه بود به سرعت بین طرفین به امضاء رسید. بر اساس یکی از مفاد این معاهده، شوروی اجازه می‌یافت تا در صورت تهاجم «نیروی سوّم» به ایران، به این کشور نیرو اعزام کند. این بند از معاهده آشکارا بر ادامه حضور نیروهای انگلیسی در شمال و جنوب ایران اشاره داشت. امتیاز اعطاءشده به شرکت نفت ایران و انگلیس به منظور اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفتی در استان‌های شمالی ایران لغو شد و حضور و فعالیت این شرکت در جنوب ایران نیز مورد حمله قرار گرفت.

دولت جدید ایران برای دریافت کمک‌های مالی و فنی به ایالات متحده متوسل شد. در ژوئیه ۱۹۲۱ وزیر مختار ایران در واشنگتن با تسلیم یادداشتی به چارلز ایونز هیوز* وزیر خارجه امریکا ضمن درخواست یک وام هنگفت، از این کشور خواست در زمینه‌های مالی، کشاورزی، مخابرات، معدن و مسائل بهداشتی کارشناس به ایران اعزام کند. از جمله درخواست‌های ایران اعزام کارشناس از سوی امریکا برای تأسیس بانک مرکزی در ایران بود که در مقابل آن دولت ایران آماده بود امتیازهایی به امریکا واگذار کند. نکته مهم این که دو امتیاز از امتیازهای مورد نظر به ایجاد خط‌آهن از خلیج‌فارس به مرکز خوزستان و احداث یک سد بزرگ و طرح آبیاری بر روی رودخانه کارون مربوط می‌شد. خزعل و دولت انگلیس در تخصیص چنین طرح‌هایی به خود سابقه‌ای دیرینه داشتند. پیشنهاد مربوط به اعطای چنین امتیازهایی به امریکا بیانگر عزم راسخ دولت

*. Charles Evans Hughes.

ایران برای ضربه زدن به منافع جاری شیخ و انگلیس در خوزستان بود.

دولت انگلیس به منظور مقابله با چنین سیاست‌هایی تصمیم گرفت تا شیوه بی‌تحرکی کامل در تهران را دنبال کند و با قطع تمامی کمک‌های اقتصادی خود تا سر حد بروز ناآرامی‌های شدید داخلی، حکومت ایران را بر سر عقل آورد.[۴] در چنین شرایطی در نوامبر ۱۹۲۱، انگلیس تصمیم گرفت با ارسال اسلحه و مهمات برای شیخ خزعل که از مدت‌ها پیش وعده آن را داده بود موقعیت وی را استحکام بخشد. این اقدام برای وادار کردن دولت ایران به تمکین در برابر انگلیس صورت می‌گرفت.

دولت ایران علیه خزعل وارد عمل می‌شود (۱۹۲۲)

نخستین نشانه جدی از تصمیم دولت جدید ایران برای گسترش دامنهٔ نفوذ خود در خوزستان در فوریه ۱۹۲۲ نمایان شد. قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر ایران موافقت‌نامه مالی تابستان گذشته را که میان وی و پیل، کنسول انگلیس به نمایندگی از جانب شیخ منعقد شده بود لغو کرد. این موافقت‌نامه که ابطال تمامی بدهی‌های معوقه مربوط به عایدات تا سال ۱۹۱۳ را در برابر پرداخت کامل این گونه مطالبات از سال ۱۹۲۱ به این طرف پیش‌بینی کرده بود، هرگز مورد پذیرش شیخ قرار نگرفت. پیل از خزعل خواست تا از هر طریق ممکن از جمله استفاده از غفلت کارگزاران دولتی یا پرداخت رشوه به آنان خود را از شر بدهی‌های معوقه مربوط به زمان جنگ که دست‌کم بالغ بر ۲۵۰,۰۰۰ تومان برآورد می‌شد رها کند. پیل به خزعل گفت پس از این مرحله می‌تواند برای کسب امتیازهایی که در موافقت‌نامه کاکس-وثوق‌الدوله پیش‌بینی شده ـ یعنی پرداخت نیمی از عایدات مربوط به شش سال پس از ۱۹۲۰ ـ به مذاکره بپردازد،[۵] لیک خزعل با استاندار خوزستان به تفاهم رسیده و این شخص موافقت کرده بود تا مالیات‌های خزعل را به نصف کاهش داده و خواسته‌هایش را به آگاهی دولت ایران برساند.[۶]

در این میان خزعل از تطمیع رئیس محلی عایدات برای دریافت رسیدهای مربوط به مالیات‌های معوقه خودداری کرد. از نظر تاکتیکی، لجاجت خزعل اشتباه بود چون به

4. Fatemi, *Oil Diplomacy,* 73-137; Avery, *Modern Iran,* 245-68; F. O. 371/7807.
5. Persian Gulf Summary, February 1922, F. O. 371/7836.
6. Peel to Loraine, Tel. No. 9, Ahwāz, January 18, 1922, F. O. 371/7804.

دولت مرکزی اجازه داد تا به هر اقدام قهرآمیزی که در توان داشت متوسل شود. بیانیه دولت ایران مبنی بر قصد اعزام نیرو به خوزستان برای جمع‌آوری عایدات، شیخ را به شدت متوحش ساخت، لکن این امر برایش دور از انتظار نبود.[7]

خزعل بی‌درنگ با سرهنگ ا. پی. تروور، افسر مقیم انگلیس در بوشهر تماس گرفت و بار دیگر داستان قدیمی و کارساز خود را تکرار کرد و تأکید نمود حضور نیروهای ایرانی در خوزستان به بروز آشوب در میان قبایل وی منجر می‌شود و منافع انگلیس و شرکت نفت ایران و انگلیس را به مخاطره خواهد انداخت. تروور سخنان خزعل را پذیرفت. تروور به سر پرسی لورین، سفیر انگلیس در تهران گوشزد نمود که اعزام نیرو از سوی دولت مرکزی ایران به خوزستان با تضمین‌هایی که انگلیس به شیخ داده مغایر بوده و طرح مسئله اعزام نیرو را باید در نطفه خفه کرد.[8]

به‌هرحال، آن‌گونه که لورین بعدها برای تروور نوشته است وی معتقد بود که انگلیس:

> باید با احتیاط کامل عمل کند و تا حدود زیادی شمشیرها را غلاف نماید و با آرامی و کوشش بسیار جای پای خود را از نو بسازد چون همان گونه که اطلاع دارید پایه‌های سیاست بعد از جنگ ما بر اثر شرایط و اوضاع جدید متزلزل گردیده است. به همین دلیل من از دخالت در تصمیمات کابینه و انتصاب‌هایی که به عمل می‌آید خودداری می‌کنم وظیفه من آن است تا بگذارم نیروهای طبیعی نقش خود را ایفا کنند و درعین حال تلاش کنم تا ایرانی‌ها را نسبت به وظایفشان آگاه نمایم تا آن‌ها از طریق تجربیات شخصی قبل از هر چیز به بی‌لیاقتی خود پی برده و در ضمن درک نمایند که منافعشان ایجاب می‌کند که با ما روابط حسنه داشته باشند. نتیجه اجتناب‌ناپذیر این سیاست که برای احیای موقعیت کلی ما بر اساس ایجاد پایگاه‌های مستحکم ولی محدودتر استوار است سبب شده تا ما نتوانیم از هواداران خود آن چنان که می‌خواهیم حمایت کنیم... برخی اوقات من نمی‌توانم مانورهایی انجام دهم، اما نمی‌توانم مستقیماً

7. Persian Gulf Summary, April 1922, F. O. 371/7836.

8. Trevor to Loraine, Tel. No. 108, Bushihr, April 18, 1922, F. O. 371/7805.

درخواستی را که ممکن است رد شود بعمل آورم؛ در ضمن باید تلاش کنم تا اصل عدم دخالت در امور داخلی خدشه‌ناپذیر باقی بماند.

لورین در ادامه می‌افزاید:

افزون بر این برخی از منافع و ملاحظات انگلیس جنبه کاملاً متعارف نداشته و در مواردی نیز فاقد مشروعیت کامل‌اند. اکثر آنان از لحاظ مادی به حال ایران مفیدند... ولی در مواردی نیز تحت شرایط غیرعادی که اغلب از بی‌لیاقتی و عدم کارایی ایرانی‌ها ناشی می‌شد و در دوران پیش از جنگ قابل دفاع بوده و به سادگی می‌شد خواست‌های دولت ایران را نادیده گرفت ولی در دوران پس از جنگ نمی‌توان این چنین وضعی را برای مدتی طولانی ادامه داد به‌ویژه آن که اکنون جامعه ملل به عنوان یک ضرورت جهانی پا به عرصه وجود نهاده است.[۹]

با پایبندی به چنین سیاستی بود که لورین از اعمال فشار علیه دولت ایران به‌ویژه رضاخان که درصدد اعزام نیرو برای جمع‌آوری عایدات بود اکراه داشت. در این رابطه لورین تلگراف زیر را برای تروور فرستاد:

مناقشه میان من و وزیر جنگ در این مرحله بسیار ناگوار خواهد بود. او (رضاخان) هدف توطئه بلشویک‌ها قرار دارد و اگر درست عمل کنیم وجود او برای ما یک غنیمت محسوب می‌شود. در ضمن برخورد شیخ با مسئله عایدات آن چنان غیرمنطقی بوده است که دفاع از مقاصد افراطی وی مرا در موقعیت ناگواری قرار می‌دهد.[۱۰]

سفیر انگلیس در تهران از افسر مقیم انگلیس در بوشهر خواست تا خزعل را به تسویه بدهی‌های معوقه زمان جنگ ترغیب کرده و از وی بخواهد تا مالیات‌های خود را تا زمان حاضر بپردازد. اگر شیخ با دولت ایران کنار آمده و طرفین به توافق دست یابند،

9. Loraine to Trevor, Private and Confidential, Gulahek, July 4, 1922, F. O. 371/7807.
10. Loraine to Trevor, Tel. No. 87, Tehran, April 21, 1922, F. O. 371/7805.

دولت انگلیس تلاش خواهد کرد تا چنین توافقی شکل نهایی پیدا کند. انگلیس دیگر نمی‌تواند برای حصول توافق دخالت کند، یعنی همان کاری را که پرسی کاکس با وثوق‌الدوله انجام داد، بار دیگر تکرار کند. در آن زمان انگلیس کمک‌های مالی در اختیار وثوق‌الدوله قرار داد ولی «دخالت ما امروزه بی‌تردید کارایی بسیار کمتری خواهد داشت چون ما تمامی کمک‌های مالی خود را قطع کرده‌ایم و دولت ایران از لحاظ مالی در شرایط بسیار دشواری به‌سر می‌برد و بر آن است مالیات را در جای‌جای کشور سر و سامان دهد.»[11]

لورین به مسئولان ارشد خود در لندن نوشت اگر خزعل این چنین «سرسخت و انعطاف‌پذیر نبود» مدت‌ها پیش این مشکل حل شده بود. سرکوب با تأیید همگانی در تهران روبرو خواهد شد. لورین چنین متنی را مخابره کرد:

> من به خوبی درک می‌کنم که حضور نیروهای ایرانی در خوزستان از تمامی جهات کاملاً برای ما ناخوشایند خواهد بود ولی تصور می‌کنم اگر مسئله عایدات حل شود بتوانم اعزام نیروها را به تأخیر انداخته و احتمالاً جلوی این کار را بگیرم. شاید برای تحقق این امر ضرورت ایجاب کند که وزیر جنگ را نسبت به ویژگی‌های تعهدات خود در قبال شیخ آگاه کنم ولی چنین کاری صورت خوشی نخواهد داشت، و بهتر است که از آن اجتناب کنیم.[12]

پس از ماه‌ها مشورت در لندن، وزارت خارجه و وزارت هند در مجموع خط‌مشی لورین را مورد تأیید قرار داده و به طور خاص از وی خواستند تا از افشای تضمین‌های داده‌شده از سوی انگلیس به‌شیخ خودداری شود. این‌دو وزارتخانه از لورین خواستند تا:

> در صورت عنوان شدن موضوع تنها به اظهار این نکته اکتفا کنید که وعده‌های داده شده به شیخ منوط به رعایت تعهدات نامبرده در قبال دولت ایران می‌باشد. شما می‌توانید اضافه نمایید که شیخ به خوبی

11. Loraine to Trevor, Tel. No. 94, Tehran, April 26, 1922, F. O. 371/7806.
12. Loraine to F. O., Tel. No. 199, Tehran, April 25, 1922, F. O. 371/7804.

می‌داند که روابط دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس با شخص وی باید با سیاست ما مبنی بر محترم شمردن استقلال و تمامیت ارضی ایران هماهنگ باشد.[۱۳]

در این میان شیخ در واکنش نسبت به فشارهای دولتین ایران و انگلیس برای پرداخت مالیات‌هایش اقداماتی در ابعاد مختلف به‌کار بست.

خزعل در قبال مالیات‌های جاری خود مبلغی راکه از پیش بر سر آن توافق شده بود به رئیس محلی عایدات پرداخت کرد و از همین شخص مدرکی مبنی بر این که وی مالیات‌های مربوط به سال‌های پیش از ۱۹۲۰ را پرداخته است، دریافت کرد. توافق حاصل شده میان خزعل و مسئول محلی جمع‌آوری عایدات می‌بایست از سوی دولت مرکزی ایران مورد تأیید قرار گیرد، و شخص مزبور برای دریافت چنین تأییدی رهسپار تهران شد.[۱۴]

خزعل در عین حال برای مقابله با هرگونه اقدام قهرآمیز احتمالی دولت ایران تلاش کرد تا ۵ هزار قبضه تفنگ دیگر از انگلیس دریافت کند. شیخ حاضر بود تا بهای این تفنگ‌ها را پرداخت کند و سرهنگ تروور که از بهترین افسران آموزش‌دیده انگلیس در «مکتب خلیج‌فارس» به‌شمار می‌رفت قویاً توصیه کرد که درخواست شیخ اجابت شود. همه به خوبی می‌دانستند که هدف از خرید این تفنگ‌ها چیزی جز مقاومت در برابر دولت مرکزی ایران نبود.[۱۵] حکومت هند به هیچ وجه قصد نداشت شیخ را در برابر دولت ایران تجهیز کند. هرگونه اقدام در این زمینه که به تیرگی مناسبات ایران و حکومت هند منجر می‌گردید کاملاً منتفی بود[۱۶]. نایب‌السلطنه هند در عین حال از دولت پادشاهی انگلیس خواست تا به جبران رد درخواست تسلیحاتی شیخ از اعزام نیروهای ایرانی به خوزستان جلوگیری کند.[۱۷]

13. F. O. to Loraine, Tel. No. 147, F. O., May 31, 1922, I. O. L/P&S/10.
14. Persian Gulf Summary, May 1922, F. O. 371/7836.
15. Trevor to Denys Bray, Foreign Secretary to Government of India, Tel. No. 919, Bushihr, May 14, 1922, F. O. 371/7806.
16. Bray to Trevor, Tel. No. 692S, Simla, May 26, 1922, F. O. 371/7806.
17. Lord Reading, Viceroy, to Viscount Peel, Secretary of State for India, Tel., May 27, 1922, F. O. 371/7806.

خزعل هم‌زمان با این تحولات تلاش کرد تا متحدینی را که از لحاظ جغرافیایی نزدیکی بیشتری با خوزستان داشتند برای خود دست و پا کند. خزعل با یک سازمان پان اسلامی (و ضدانگلیسی) که مقر آن در نجف قرار داشت مکاتبه و از قرار به آن ملحق شد.[18]* وی همچنین در خلال روزهای ۲۹ آوریل تا ۲ مه با خان‌های بختیاری در دار خزینه ملاقات کرد. از قرار، این ملاقات بسیار دوستانه بوده و خان‌ها با ارسال تلگرافی برای خان بزرگ و صمصام‌السلطنه، ایلخان پیشین اعلام کردند که تمامی اختلافات موجود با خزعل حل و فصل گردیده است. در ملاقات دیگری که در اهواز صورت گرفت (از ۶ تا ۱۲ ماه مه) یک سند رسمی با مفاد زیر تنظیم شد:

الف. طرفین در تمامی زمینه‌ها با یکدیگر همکاری خواهند کرد.
ب. هر دو طرف با صداقت و وفاداری به خدمات خود در قبال دولت ایران ادامه خواهند داد.
پ. کلیه توافق‌های پیشین کان لم یکن تلقی می‌شوند.
ت. این موافقت‌نامه از سوی اعقاب طرفین محترم شمرده خواهد شد.[19]

18. Lt. Col. M. Saunders, Military Attaché at Tehran, to Loraine, No. C/62/11, Tehran, May 27, 1922, F. O. 371/7811.

* . منظور مؤلف از سازمان پان‌اسلامی و ضدانگلیسی، «جمعیّت نهضت اسلامی» است که پس از جنگ جهانی اول به شکل پنهان در شهر نجف تکوین یافت. رهبری این تشکل با آیات: سیدمحمدعلی بحرالعلوم و شیخ محمدجواد جزائری بود. قیام نجف علیه انگلیس با ترور سروان مارشال، فرماندار نجف از سوی شاخه نظامی این جمعیت آغاز گردید. اما برخلاف گمان «استرانک» هیچ مدرکی مبنی بر ملحق شدن شیخ خزعل به جمعیت نهضت اسلامی در دست نیست و چنین باوری نادرست است.(م)

19. Persian Gulf Summary, May 22, 1922, F. O. 371/7836.

موافقت‌نامه آن چنان مبهم و روابط خان‌ها و شیخ به گونه‌ای دوستانه شده بود که در تهران سوءظن ایجاد کرد. در تهران خیلی سریع شایع شد که انگلیس تحت نظارت خود اتحادیه‌ای با مشارکت شیخ محمره، بختیاری‌ها و قشقایی‌ها به منظور تجزیه ایران در جنوب تشکیل داده است. از قرار این شایعات تا حدودی در رضاخان مؤثر افتاد و در ضمن سفیر شوروی در ملاقات با صمصام‌السلطنه وی را تهدید کرد که در صورت ادامه این گونه فعالیت‌ها ارتش سرخ وارد عمل خواهد شد.

انگیزه و اقدامات لورین برای برقراری روابط دوستانه میان بختیاری‌ها، قشقایی‌ها و اعراب به منظور کاستن از نفوذ بلشویک‌ها و وادار ساختن دولت به اتخاذ موضع جدی، باعث سوءتفاهم ایرانی‌ها گردید. با وجود این قراین حکایت از آن دارد که طرف‌های ذی‌نفع در اتحادیه عرب-بختیاری نیز دچار سوءتفاهم گردیده‌اند. این یادداشت از سوی لورین به دوک بالفور، کفیل وزارت امور خارجه به طور محرمانه فرستاده شده است.
No. 434, Confidential, Tehran, July 8, 1922, F. O. 371/7808.

خان‌های بختیاری از نقشه رضاخان در مورد اعزام نیرو به خوزستان به منظور وادار ساختن شیخ به پرداخت مالیات نگران و مضطرب بودند. گرچه این تهدید ظاهراً متوجه شیخ بود اما اعزام نیروهای ایرانی به خوزستان که موطن خان‌های بختیاری نیز محسوب می‌شد قدرت و اعتبار آنان را نیز خدشه‌دار می‌ساخت. خان‌های بختیاری نیز اعزام افسران از سوی رضاخان به شوشتر و محمره برای استخدام و آموزش واحد سواره‌نظام به منظور حراست از این استان را اقدامی خصمانه تلقی می‌کردند. در پی نارضایتی بختیاری‌ها از اقدامات رضاخان، شیخ حامیانی را که در جست‌وجویشان بود پیدا کرد.[۲۰]

اقدامات شیخ در زمینه به‌دست آوردن اسلحه و گروههای هم‌پیمان نشان می‌دهد که وی نسبت به تأیید توافقی که میان او و مأمور جمع‌آوری عایدات حاصل شده بود از سوی دولت مرکزی ایران امیدی نداشت. لورین نیز پس از گفت‌وگو با مأمور فوق‌الذکر در تهران به همین نتیجه رسیده بود. مأمور مورد نظر به لورین گفت چنانچه شیخ حداکثر مبلغی را که حاضر است بابت بدهی‌های معوقه خود بپردازد اعلام نماید وی می‌تواند مسئله را فیصله دهد. بدین ترتیب بود که لورین از سر آرنولد ویلسون، مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس در خوزستان که از دوستان قدیمی شیخ به شمار می‌رفت خواست تا شیخ را به قبول این خواسته ترغیب کند و او نیز چنین مأموریتی را پذیرفت.

دستیابی به یک توافق فوری جنبه حیاتی داشت. دولت آمریکا با درخواست ایران برای اعزام کارشناسان مالی و فنی موافقت کرده بود. پس از ورود مشاوران مالی آمریکا به ایران هر گونه تجدید نظر درباره بدهی‌های معوقه شیخ احتمالاً غیرممکن می‌گردید.[۲۱]

به‌زودی معلوم شد که تلاش‌های انگلیس برای تسریع روند مذاکرات کافی نبوده است. رضاخان تصمیم گرفته بود تا بدون گفت‌وگو مسئله را از طریق نظامی حل و فصل کند و تلویحاً گفته بود که مسئله مالیات در واقع بهانه‌ای برای توسل به اقدام نظامی است. لورین روز ۱۸ ژوئیه اطلاع یافت که ۵۰۰ تن از نیروهای ایرانی به همراه توپخانه و مسلسل، اصفهان را از طریق ناحیه بختیاری به مقصد خوزستان ترک کرده‌اند. لورین پس

20. Persian Gulf Summary, May 1922, F. O. 371/7836; Trevor to Bray, Tel. No. 1017, Bushihr, May 30, 1922, F. O. 371/7806.
21. Loraine to Bray, Tel. No. 55, Tehran, June 7, 1922, F. O. 371/7806.

از پی بردن به بی‌اطلاعی خان‌های بختیاری از این موضوع روز ۲۰ ژوئیه با رضاخان تماس گرفته و به وی خاطر نشان ساخت که چنین اقدامی میدان‌های نفتی را به مخاطره انداخته و برای همه گرفتاری ایجاد خواهد کرد. از سوی دیگر وجود این نیروها برای سرکوب شورشیان و یاغیان در مناطق دیگر فوریت داشت. رضاخان از قرار سر سازگاری داشته ولی نمی‌توانست بدون دستور نخست‌وزیر نیروی اعزامی را فرا خواند. نخست‌وزیر چندان روی خوشی نشان نداد ولی سرانجام قول داد که حرکت نیروها را برای مدت دو ماه به حال تعلیق درآورد.[۲۲]

لورین بر این عقیده بود که توقف پیش‌روی نیروهای ایرانی موقتی خواهد بود و کل این ماجرا در واقع آزمایشی است برای برنامه رضاخان به منظور استفاده از نیروهای ذخیره نظامی برای برقراری سلطه تهران بر این ایالات. وی از لندن سئوال کرد آیا می‌توان به قیمت تیرگی روابط با رضاخان و حکومت ایران با این طرح به مقابله بپردازد یا خیر؟ لورین خاطرنشان ساخت که در صورت عقیم ماندن ترغیب دوستانه از سه طریق می‌توان به مقابله قطعی با این طرح مبادرت کرد:

۱. مخالفت آشکار... البته باید توجه داشت که ما امکانات عملی برای تحقق این امر را در اختیار نداریم.
۲. اشاره به بختیاری‌ها برای جلوگیری از عبور نیروهای ایرانی از این ناحیه که به طور قطع آن را خواهند پذیرفت.
۳. خریدن وزیر جنگ از طریق اعطای کمک‌های مالی به دولت ایران (می‌دانم که وی به زودی به من متوسل خواهد شد).[۲۳]

راه‌حل چهارم تسلیم شدن به طرح‌های رضاخان بود.

از آن جا که وزارت خارجه از خط‌مشی لورین در برخورد با مسائل راضی بود در نتیجه از ارسال پاسخ سریع به سفیر خود در تهران که تقاضای رهنمود کرده بود خودداری کرد.

به هر روی، در این میان (۲۱ ژوئیه) نخست‌وزیر ایران به لورین اطلاع داد که وی نمی‌تواند برای فراخواندن نیروها بهانه‌ای پیدا کند که موجب جنجال در مجلس نگردد و

22. Loraine to F. O., Tel. No. 277, Tehran, July 19, 1922, F. O. 371/7807.
23. Loraine to F. O., Tel. No. 278, Tehran, July 20, 1922, F. O. 371/7807.

خاطرنشان ساخت که تنها یک واحد دویست‌نفری از نیروهای دولتی اعزام خواهند شد و این عده به عنوان محافظ فرماندار در شوشتر باقی خواهند ماند. نخست‌وزیر ایران گفت وی و رضاخان آماده‌اند تا با ارسال تلگرافی برای شیخ صادقانه به او تضمین دهند که نیروهای دولتی به هیچ وجه در قلمرو شیخ و امور مربوط به قبایل تحت سرپرستی وی دخالت نخواهند کرد.[۲۴]

لورین به خوبی می‌دانست که نیروهای ایرانی همچنان به پیش‌روی خود ادامه می‌دهند و به همین دلیل برای دو تن از خان‌های بزرگ بختیاری که پی‌آمدهای بسیار وخیمی برای ادامه پیش‌روی نیروهای ایرانی پیش‌بینی می‌کردند تلگراف‌هایی فرستاد. آن‌ها نیز با لورین در مورد تشابه میان منافع بختیاری‌ها، شیخ و انگلیس هم‌عقیده بوده و قول دادند که همراه با شیخ از لورین حمایت و دولت ایران را تحت فشار قرار خواهند داد. خان‌های بختیاری توسل به قوه قهریه را پیشنهاد کردند و لورین در پاسخ گفت:

> استفاده از زور باید به عنوان آخرین حربه تلقی شده و نباید اجتناب‌ناپذیر محسوب شود.[۲۵]

توصیه‌های لورین از چنان اهمیتی برخوردار بود که خان‌های بختیاری بی‌درنگ برای استاندار اصفهان که از بستگان آن‌ها و شیخ به شمار می‌رفت تلگرافی فرستادند. خان‌های بختیاری ضمن اعلام همبستگی با شیخ از استاندار اصفهان خواستند تا پیش‌روی نیروهای ایرانی را زیر نظر داشته باشد. خان‌های بختیاری برای افراد قبایل خود پیام‌های روشن‌تری فرستادند.

موجه بودن اقدام سریع لورین هنگامی مشخص گردید که نخست‌وزیر ایران به رغم اعتراض سفیر انگلیس، به اعضای کابینه و وزیر جنگ خود اعلام کرد که نیروهای اعزامی نباید فرا خوانده شوند و پیش‌روی آنان باید ادامه یابد.[۲۶]

---

24. Loraine to F. O., Tel. No. 279, Tehran, July 22, 1922, F. O. 371/7807.

25. Loraine to F. O., Tel. No. 280, Tehran, July 22, 1922, F. O. 371/7807.

26. *Ibid.;* Loraine to F. O., Tel. No. 285, Tehran, July 24, 1922, F. O. 371/7807.

خان‌ها بعدها به لورین اعتراف کردند که «آن‌ها با ارسال تلگرافی برای رؤسای قبایل به آنان گفتند به سفیر انگلیس قول داده‌اند که از حرکت قوای دولتی به خوزستان جلوگیری کنند و به هر قیمت که شده باید قوای دولتی متوقف شوند.»

Loraine to F. O., Tel. No. 135, Confidential, Tehran, May 6, 1923, F. O. 371/9043.

به هر تقدیر وزارت خارجه روز ۲۷ ژوئیه با ارسال تلگرافی برای لورین از وی خواست تا با اعزام نیروهای ایرانی به دزفول و شوشتر که تعدادشان چیزی بیش از یک واحد پرطمطراق محافظ شخصی نیست مخالفت نکند و به هیچ وجه برای انگلیس در قبال بختیاری‌ها تعهدات دردسرآفرین ایجاد نکند و آنان را از توسل به زور حتی به عنوان آخرین حربه برحذر دارد.[۲۷] با وجود این وزارت خارجه هنوز بر آن بود تا نسبت به تضمین‌های داده‌شده به شیخ وفادار باقی بماند. گردانندگان وزارت خارجه انگلیس بر این عقیده بودند که تلاش خزعل برای حل مسئله مالیات جنبه مشروع داشته و موضع دولت ایران در این زمینه نادرست می‌باشد، به همین دلیل وزارت خارجه به لورین دستور داد تا تلاش‌های دیپلماتیک خود را برای ترغیب دولت ایران به دست کشیدن از مقاصدش در قبال جنوب خوزستان ادامه داده و در ضمن:

> در صورت ضرورت به دولت ایران خاطرنشان کنید که پافشاری آنان در ادامه این خط‌مشی با وجود آن که می‌دانند با تنفر شدید شما و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس همراه است نباید از اثرات منفی آن بر روابط حسنه فی مابین دچار شگفتی شوند. هرگونه دخالت غیرموجه از سوی دولت ایران در امور مربوط به شیخ ممکن است دولت انگلیس را به تجدیدنظر در دیدگاه‌هایش ناگزیر ساخته و تدابیری را که برای حمایت از شیخ ضرورت دارد اتخاذ نماید.[۲۸]

وزارت امور خارجه در مورد عدم توانایی انگلیس برای مقابله مستقیم با دولت ایران با لورین هم‌عقیده نبوده و کشتی‌های جنگی نیروی دریایی سلطنتی را برای جلوگیری از ورود نیروهای ایرانی به محمره و اهواز کافی می‌دانست.[۲۹]

حکومت هند نیز با وزارت خارجه انگلیس در مورد غیرعاقلانه بودن کشاندن پای بختیاری‌ها به ماجرا، به‌ویژه عدم اطمینان نسبت به پنهان نگه‌داشتن تماس‌هایشان با

---

27. F. O. to Loraine, Tel. No. 187, July 27, 1922, F. O. 371/7807.

28. *Ibid.*

29. Minute, F. O., July 24, 1922, on Loraine to F. O., Tel. No. 280, Tehran, July 22, 1922, F. O. 371/7807.

لورین هم‌عقیده بود. در صورت بر ملا شدن تماس‌های لورین با خان‌های بختیاری، موقعیت انگلیس در ایران به شدت به مخاطره افتاده و منافع حکومت هند نیز به شدت آسیب می‌دید. با توجه به این مسائل باید بختیاری‌ها را از این اشتباه که انگلیس خواستار استفاده از قوای بختیاری علیه ایران حتی به عنوان آخرین حربه است بیرون آورد. لرد ریدینگ، نایب‌السلطنه حکومت هند در پایان تلگراف خود به ویسکنت پیل* در تعیین خط‌مشی آتی سیاست انگلیس چنین توصیه می‌کند:

> ما باید خود را برای روبرو شدن با این احتمال که دولت ایران دیر یا زود عزم خود را برای برقراری سلطه مجدد بر خوزستان جزم خواهد کرد آماده کنیم. در چنین شرایطی سیاست ما باید به طور قطع بر سازگاری با این وضعیت با تلاش به‌منظور حفظ منافع حیاتی خود و شیخ و بختیاری‌ها آماده شود و این کار را با کمترین برخورد ممکن به انجام رسانیم.[۳۰]

روز ۹ اوت، لورین در گزارشی به وزارت خارجه یادآور شد که مخالفت قاطع خود با به کارگیری زور را به خان‌های بختیاری گوشزد نموده و تأکید کرده است که انگلیس هیچ گونه «مسئولیتی را در این زمینه به عهده نخواهد گرفت.» اعلام مسئولیت‌ناپذیری انگلیس توسط لورین برای جلوگیری از بروز حوادث صورت گرفته بود و به هنگام اعلام این سیاست در روی میز کار لورین گزارش‌های مبنی بر وارد عمل شدن بختیاری‌ها دیده می‌شد.

در خلال روزهای ۳۰ و ۳۱ ژوئیه ستون نیروهای ایرانی به استعداد ۴۰۰ نفر در کاروان‌سرای شلیل در لرستان مورد حمله غافلگیرانه قرار گرفته و بین ۳۵ تا ۴۰ نفر کشته، ۲۰ مجروح و تعداد زیادی ناپدید بر جای مانده بود. در جریان این حمله تمامی جنگ‌افزارها و تقریباً تمامی آذوقه و پوشاک نیروهای دولتی به غنیمت رفته و افراد پراکنده به جای مانده از ستون با پای برهنه به سمت اصفهان فرستاده شدند. بدین ترتیب برنامه رضاخان بر استفاده از ارتش به منظور برقراری کنترل در استان‌های دوردست با شکست حقارت‌باری مواجه گشت.

---

*. Viscount Peel.

30. Reading to Viscount Peel, Tel., Simla, July 28, 1922, F. O. 371/7807.

گزارش‌های اولیه حکایت از آن داشت که این حمله از سوی لرهای کهگیلویه صورت گرفته است. ولی هنگامی که بازماندگان این ستون دولتی به اصفهان رسیدند افراد قبایل بختیاری را به عنوان مهاجم معرفی کرده و مدعی شدند این حمله را امیر مجاهد بختیاری که از خان‌های سرشناس بختیاری و دوست شیخ خزعل محسوب می‌شد سازمان داده است.

بدون توجه به صحت و سقم این ادعا، سازمان دادن و مبادرت به چنین حمله جسورانه‌ای که در روز روشن صورت گرفته از طرح‌ریزی دقیق آن حکایت دارد. به غنیمت گرفتن سلاح، مهمات، آذوقه، پوشاک و وسائط نقلیه نیروهای دولتی نیز گواه دیگری بر سازمان‌دهی دقیق این حمله به شمار می‌رود. این نکته نیز حائز اهمیت است که از دو ماه پیش از این حمله و بلافاصله پس از آن جاده برای عبور کاروان‌ها امن بوده است. تدابیر حفاظتی که بختیاری‌ها مسئولیت آن را بر عهده داشته‌اند هرگز به این خوبی رعایت نگردیده بود.[۳۱]

پیل، کنسول انگلیس در اهواز (که در زمان وقوع این حمله در لندن در مرخصی به سر می‌برد) در گزارشی به وزارت خارجه می‌نویسد: «من متقاعد شده‌ام که شیخ محمره عامل اصلی این ماجرا بوده و به همراه امیر مجاهد که بانفوذترین خان در میان لرهای کهگیلویه به‌شمار می‌رفت در بهار گذشته این حمله را طرح‌ریزی کرده است.»[۳۲]

وزارت خارجه پیش‌بینی کرد که رضاخان از این حمله شدیداً به خشم خواهد آمد چون وی به هیچ‌وجه با بختیاری‌ها میانه خوشی نداشت. پیش‌بینی وزارت خارجه درست از آب درآمد. وزیر جنگ ایران بختیاری‌ها را مسئول مستقیم این حادثه معرفی کرد. رضاخان در تلاش برای محروم کردن بختیاری‌ها از هر گونه هم‌پیمانی سعی کرد بین آن‌ها و شیخ فاصله ایجاد کند و به همین منظور با ارسال تلگرافی برای شیخ تأکید کرد که وی شیخ را شریک جرم بختیاری‌ها نمی‌داند مگر آن که او عکس این مطلب را اعلام نماید. با وجود این خزعل از لورین خواست تا به خان‌ها اطلاع دهد که شیخ به توافق با

31. Loraine to F. O., Tel. No. 296, Tehran, August 9, 1922, F. O. 371/7807; Fitzpatrick, Consul at Isfahan, to Loraine, Tel. No. 18-C, Isfahan, F. O. 371/7807; Dr. M.Y. Young to Fitzpatrick, Confidential, Naghun, August 8, 1922, F. O. 371/7810; Fitzpatrick to Loraine, Tel. No. 19-C, Isfahan, August 9, 1922, F. O. 371/7810.

32. Minute, F. O., August 4, 1922, F. O. 371/7807.

آنان پایبند بوده و آن‌ها می‌توانند بر روی حمایت قاطع وی حساب کنند.[۳۳]

لورین درخواست شیخ را اجابت کرد. بختیاری‌ها در تکاپو بودند تا برای دست‌یابی به توافقی مشابه با صولت‌الدوله، رهبر قشقایی‌ها و قوام‌الملک، رئیس ایل خمسه که با شیخ روابط دوستانه‌ای داشتند وارد مذاکره شوند. خان‌های بختیاری در عین حال، بر آن بودند تا با والی پشتکوه نیز که در این هنگام با خزعل همکاری می‌کرد به توافقی نزدیک دست یابند. لورین بر این عقیده بود که فشرده‌تر شدن صفوف در جنوب، پی‌آمد منطقی گرایش‌های نظامی وزیر جنگ بوده و نیازی به تسهیل روند امور از سوی انگلیس ندارد. لورین به کنسول‌های انگلیس در این مناطق دستور داد تا چنین وانمود کنند که از ایجاد مودت میان دوستان انگلیس شادمانند ولی در عین حال از آن‌ها خواست تا در قبال این گونه موافقت‌نامه‌ها هیچ گونه تعهدی برای انگلیس ایجاد نکنند.[۳۴] نکته مهم این که لورین از کنسول انگلیس در اصفهان خواست تا اختلافاتش با صولت‌الدوله را حل و فصل نماید.[۳۵]

کرزن وزیر خارجه انگلیس از شکل‌گیری و گسترش جناح مخالف دولت مرکزی ایران در جنوب این کشور کاملاً به حمایت برخاسته و در این مورد تلگرافی به لورین فرستاد. کرزن در تلگراف خود به لورین اعلام کرد، انگلیس از جنبش مخالف دولت مرکزی ایران در جنوب حمایت می‌کند و در این مورد حتی آماده است تا اختلافات خود با صولت‌الدوله، رئیس ایل قشقائی راکه در خلال جنگ با واسموس آلمانی در عملیات ضدانگلیسی همکاری کرده بود کنار بگذارد.[۳۶] کرزن می‌افزاید با وجود این، انگلیس از مشارکت مستقیم در ائتلاف ضدحکومت مرکزی ایران خودداری خواهد کرد و تحت هیچ شرایطی به جانبداری آشکار در این مناقشه اقدام نخواهد کرد.[۳۷]

در پرتو چنین سیاستی هنگامی که ا. تی. ویلسون، مدیر عامل شرکت نفت ایران و

33. Wallis, Acting Consul at Ahwāz, August 15, 1922, F. O. 371/7810.

34. Loraine to F. O., Tel. No. 305, Secret, Tehran, August 19, 1922, F. O. 371/7808; Loraine to Wallis, Tel. No. 37, Confidential, Tehran, F. O. 371/7807.

35. Loraine to F. O., Tel. No. 305, Secret, Tehran, August 19, 1922, F. O. 371/7808.

36. Minute, F. O., August 22, 1922, in Loraine to F. O., Tel. No. 305, Tehran, August 19, 1922, F. O. 371/7808; F. O. to Loraine, Tel. No. 207, August 23, 1922, F. O. 371/7808.

37. *Ibid.;* Minute, F. O., August 23, 1922, on Loraine to F. O., Tel. No. 309, Tehran, August 22, 1922, F. O. 371/7808.

انگلیس و دوست شیخ خزعل با عنوان مأمور شیخ برای خرید و انبار کردن ۱۰٫۰۰۰ قبضه تفنگ در بصره و کویت و مسقط برای استفاده در موقع مقتضی به وزارت امور خارجه مراجعه کرد، درخواست وی تا حدودی موجب سرآسیمگی گردید. پیش از این روزنامه‌های ایران، دولت انگلیس را به مشارکت در حمله غافلگیرانه علیه نیروهای دولتی متهم و این کشور را مورد انتقاد قرار داده بودند. خبر ارسال اسلحه بدون شک فاش می‌شد، و ایرانی‌ها بهانه‌ای می‌یافتند تا انگلیس را به ترغیب و حمایت از شیخ و بختیاری‌ها در رویارویی با حکومت مرکزی متهم کنند.

به هر حال ارسال اسلحه ضرورتاً با کنوانسیون مربوط به حمل و نقل اسلحه مغایرتی پیدا نمی‌کرد و این احتمال نیز وجود داشت که ضرورت‌های سیاسی چنین امری را ایجاب کند. ولی به هر روی مبادرت به چنین اقدامی جنجال بی‌سابقه‌ای را به دنبال می‌آورد. از لورین خواسته شد تا نظرات خود را اعلام کند.[۳۸]

سفیر انگلیس در تهران در پاسخ اعلام کرد که وی با ارسال اسلحه موافق نیست، لورین قبلاً به حکومت هند اطلاع داده بود اگر در این برهه از زمان معلوم شود که ما اسلحه در اختیار شیخ قرار می‌دهیم احساسات ضدانگلیسی تازه‌ای به راه خواهد افتاد و ادامه روابط من با حکومت ایران تقریباً غیرممکن خواهد شد.[۳۹] به هر حال لورین از این که وزیر جنگ ایران فعلاً قصد توسل به اقدامات خشونت‌آمیز را ندارد خرسند بود و در گفت‌وگو با رضاخان خطر عظیمی را که در درگیری مسلحانه در مجاورت تأسیسات نفتی برای منافع انگلیس و ایران به همراه دارد برای وی تشریح کرده بود. رضاخان به لورین اطمینان داده بود از دست زدن به اقدامی که منافع شرکت نفت ایران و انگلیس را به مخاطره اندازد خودداری خواهد کرد اما دولت انگلیس به خوبی می‌دانست که وزیر جنگ ایران نقشه‌هایی را در سر می‌پروراند ولی برای اجرای نقشه‌های خود منتظر خواهد ماند تا مقدمات امر آن چنان فراهم شود که نتایج سریع و پایدار حاصل شود.

38. Minute, F. O., August 29, 1922, on Wilson to Lancelot Oliphant, Confidential, East India Club, London, August 22, 1922, F. O. 371/7830; F. O. to Loraine, Tel. 220, Most Confidential, August 31, 1922, F. O. 371/7830; Loraine to G.O.I., Tel. No. 81, Confidential, August 26, 1922, F. O. 371/7830.

39. Loraine to Government of India, Tel. No. 81, Confidential, August 26, 1922, F. O. 371/7830; Loraine to F. O., Tel. No. 332, Most Confidential, Tehran, September 3, 1922, F. O. 371/7830.

سئوالی که رضاخان در دیدار با لورین مطرح کرد از نیات وی پرده برداشت... آیا برای دولت انگلیس راحت‌تر نخواهد بود تا به جای یک مشت رئیس قبایل با حکومت مرکزی وارد معامله شود؟

پاسخ لورین نیز به همین اندازه روشنگر بود...:

بی‌شک این چنین است مشروط بر آن که حکومت مرکزی پایدار و مقتدر باشد، ولی چنین مشخصه‌ای فعلاً وجود ندارد؛ ما برای برقراری نظم و آرامش هرگز از دوستان محلی خود علیه دولت مرکزی استفاده نکرده‌ایم و این که ما بدون حصول اطمینان از نظم تازه، ساختار کنونی را که به رغم کاستی‌هایی آزمایش خود را در طول زمان و سیر تحولات پس داده است کنار بگذاریم، اقدامی احمقانه خواهد بود.[40]

خط‌مشی تازه در سیاست انگلیس

به رغم اظهارات بی‌پرده لورین خطاب به رضاخان در مورد خودداری انگلیس از تجدیدنظر در روابط خود با سران قبایل در جنوب ایران بدون حصول اطمینان از دوام و اقتدار حکومت مرکزی و اقدامات پنهانی وی به منظور متحد ساختن قبایل جنوب که تحقق این امر را تقریباً غیرممکن می‌ساخت، کاملاً آشکار است که او در اجرای چنین سیاستی با دشواری‌هایی مواجه بوده و حادثه شلیل خطراتی راکه این‌گونه سیاست‌ها به همراه داشت را نشان داد. لورین در تلگرافی طولانی خطاب به کرزن به تشریح دیدگاه‌هایش در قبال مناسبات انگلیس با شیخ خزعل پرداخته است:

ما مسئولیت‌های معینی را در قبال خوشبختی حضرت شیخ بر عهده گرفته‌ایم ولی این مسئولیت‌ها در عین حال با احتیاط ضروری و بسیار مهم همراه بوده و اجرای آن به رعایت تعهدات وی در قبال حکومت مرکزی منوط بوده است. من کاملاً از خدمات ارزنده‌ای که شیخ در جریان جنگ انجام داده و از وفاداری تزلزل‌ناپذیر ایشان نسبت به آرمان انگلیس در آن

40. Loraine to F. O., No. 325, Confidential, Tehran, August 30, 1922, F. O. 371/7808.

> دوران حساس و دشوار که چشم‌داشت وی به حمایت و توجهات ما از رهگذر موافقت‌نامه‌ای کتبی را ایجاب می‌کند به خوبی آگاهم ولی این نکته نیز کاملاً روشن است که هر مناسبتی که انجام تعهدات ما در قبال شیخ را ضروری نماید به احتمال زیاد واکنش خصمانه دولت ایران را سبب خواهد شد و این مسئله‌ای است که ما تا آن‌جاکه در توان داریم باید از آن اجتناب کنیم. باید از دست زدن به هر اقدامی که شیخ را به مناقشه با دولت ایران ترغیب یا حتی وی را از هر گونه تلاشی برای دوری جستن از چنین مناقشه‌ای باز دارد اجتناب کنیم.[۴۱]

البته ارسال اسلحه ممکن است موجبات تشویق شیخ را فراهم کند. لورین در تلگراف خود می‌افزاید تمامی نشانه‌ها حکایت از آن دارد که شیخ بر آن است تا از سلاح‌های مورد نظر برای مسلح کردن بختیاری‌ها استفاده کند. خان‌ها نماینده ویژه‌ای را نزد شیخ فرستادند تا احتمالاً درباره تدبیر مشترک امنیتی در قبال هر گونه تلاش از سوی حکومت مرکزی برای گرفتن انتقام فاجعه شلیل مشورت‌هایی انجام دهد.

لورین به تازگی گزارش‌هایی مبنی بر مذاکره خان‌ها برای دریافت اسلحه و مهمات از شیخ دریافت کرده بود.

اگر لندن بخواهد خود را برای وضعیت اضطراری آماده کند بهتر است سلاح‌ها را در بصره تحت کنترل خود انبار نماید. مقام‌های مستقر در عراق مسئولیت دفاع از میدان‌های نفتی را بر عهده گرفته و چنانچه ضرورت ایجاب کند آن‌ها می‌توانند ظرف ۲۴ ساعت تفنگ‌ها را در اختیار شیخ قرار دهند. «بدین ترتیب ابزار حمایت از شیخ فراهم خواهد بود ولی وسوسه اتخاذ موضع مخالف از سوی ایشان در قبال حکومت تهران بر سر مسائل مطرح شده که ممکن است انگلیس را در یک مناقشه بی‌ثمر و احمقانه درگیر نماید منتفی خواهد ساخت.»[۴۲] هراس از درگیر شدن در چنین مناقشه بی‌ثمر و احمقانه سبب شد تا لورین میانه‌روی را به شیخ و خان‌ها توصیه نماید و از آن‌ها بخواهد تا برای فرونشاندن وحشت شدید ناشی از درگیری شلیل «منتهای تلاش خود را به عمل آورند.»

---

41. Loraine to Curzon, No. 551, Confidential, Tehran, September 4, 1922, F. O. 371/7830.
42. *Ibid.*

به اعتقاد لورین خط‌مشی درست آن بود که به شیخ گفته شود گرچه انگلیس نسبت به تعهداتش در قبال او کاملاً پایبند است ولی منافع شخصی وی و انگلیس در گرو وجود مناسبات دوستانه میان شیخ و حکومت ایران قرار دارد. لورین معتقد بود انگلیس باید تمام مساعی خود را برای باز داشتن شیخ از اتخاذ موضع خصمانه علیه دولت مرکزی ایران به کار بندد.

لورین در ادامه تلگراف خود برای وزارت خارجه و کارگزاران محلی، منافع مهم اقتصادی انگلیس را چنین برشمرد:

> کاملاً طبیعی است هر رویدادی که فراغت خاطر عوامل محلی را که اقدامات آنان بدان بستگی دارد به مخاطره افکند نگران‌کننده خواهد بود... ولی باید توجه داشت که در مناسبات ما با ایران، تهران معیار نهایی محسوب می‌شود و در مجموع انسجام و یکپارچگی کشور پادشاهی ایران در درازمدت برای منافع انگلیس از اهمیتی به مراتب بالاتر از اقتدار محلی هر یک از تحت‌الحمایگان ما برخوردار است.[۴۳]

لورین برای نشان دادن صحت گفتار خود اعلام کرد به اعتقاد وی رضاخان احتمالاً ظرف یکسال تا هجده ماه آینده تمامی ایران را تحت کنترل ارتش در خواهد آورد. کارایی ارتش ایران بدون بهره‌گیری از کارشناسان و مربیان خارجی تا حدود زیادی بهبود یافته است. روحیه نظامیان بالاست. پیروزی‌های اخیر در خراسان، گیلان، آذربایجان و لرستان به شدت بر شهرت و اعتبار رضاخان افزوده بود. لورین می‌نویسد من «هیچ کشوری را به اندازه ایران برای تقویت روحیه نظامی نامناسب نمی‌دانستم ولی اکنون می‌بینم که چنین روحیه‌ای پایدار گشته است.».. بی‌تردید بدون وجود رضاخان این جنبش با شکست روبرو می‌گردید ولی با توجه به عملکرد وی و تسلیم‌طلبی تاریخی ایرانیان در برابر هر شخصیت سلطه‌گر دلیل خاصی برای عدم برقراری سلطه نظامی وجود ندارد. به اعتقاد لورین حتی در هرگونه رویارویی تمام عیار با هر یک از قبایل پرقدرت به‌ویژه بختیاری‌ها پیروزی از آن قوای دولتی خواهد بود.

43. *Ibid.*

لورین در خاتمه می‌افزاید:

تحت هر شرایطی من دلیلی نمی‌بینم که طرح جسورانه و ماجراجویانه رضاخان با موفقیت روبرو نشود و ما نباید از تحقق چنین احتمالی غافل باشیم چون پیروزی رضاخان موفقیت ما در ایران را که طی سالیان دراز شکل گرفته است به شدت دستخوش تغییر خواهد ساخت. به اعتقاد من از هر نظر که تصور کنیم برای ما راحت‌تر است تا با یک دولت مقتدر مرکزی در ایران سر و کار داشته باشیم مشروط بر آن‌که چنین حکومتی از ثبات برخوردار باشد. برای ایجاد چنین شرایطی ما ناگزیر خواهیم بود تا پیوندهای خود با روسای قبایل را سست‌تر نمائیم و بالطبع هنگامی که این قبایل زیر سلطه حکومت مرکزی ایران در آیند ما به قربانی کردن دوستان قدیمی خود متهم خواهیم شد. اگر رژیم مرکزی از اقتدار و صلابت لازم برخوردار باشد اوضاع به زودی سر و سامان خواهد یافت ولی حصول اطمینان در این زمینه در کشوری همچون ایران تقریباً غیرممکن است و در صورت سقوط دولت مرکزی برقراری دوستی مجدد با روسای قبایل چندان آسان نخواهد بود. گرچه بحث درباره مسایل و شرایط فرضی همیشه متقاعدکننده نیست ولی با کسب اجازه از محضر لرد (کرزن) می‌خواهیم در مورد برخی از رویدادهای احتمالی به پیش‌بینی بپردازم. به اعتقاد من در شرایط فعلی باید بسیار محتاطانه عمل کرد و تا آن جا که ممکن است از جانبداری از یکی از طرفین خودداری کرد. ما نباید دوستان موجود خود را رها کنیم ولی در عین حال تلاش نمائیم تا با مهارت خاص از درغلطیدن در ورطه بلاتکلیفی در صورت بروز تغییرات شدیدی که من احتمال بروز آن را در ایران یادآور شدم اجتناب نمائیم. باید به‌تدریج و هماهنگ با سیر تحولات خط‌مشی خود را با شفافیت بیشتری شکل دهیم.[۴۴]

---

44. *Ibid.*

کرزن به اندازه لورین نسبت به شانس پیروزی رضاخان خوش‌بین نبود. ولی در مجموع با توصیه‌های لورین در مورد سیاستی که باید در قبال شیخ اتخاذ شود موافقت نمود. کرزن با ارسال تلگرافی به لورین تأکید کرد «شما می‌توانید با اطمینان از حمایت من، خط‌مشی خود را دنبال کنید.»[۴۵]

در لندن تصور بر این بود که موفقیت رضاخان رو به ضعف نهاده است. به‌زعم مقام‌های دولت انگلیس، رضاخان به خاطر دخالت در اموری که از صلابت وزارت جنگ خارج است با مجلس درگیری‌هایی پیدا کرده و نخست‌وزیر نیز علیه وی توطئه می‌کند. شاه پس از یک توقف طولانی در پاریس به ایران باز می‌گردد و احتمال می‌رود نقش فعال‌تری در اداره امور کشور ایفا کند.

مؤیدالدوله، استاندار خوزستان که از حامیان سرسخت سیاست‌های رضاخان به شمار می‌رفت بر اثر ناآرامی‌های محلی که بدون شک به تحریک خزعل و خان‌ها به وقوع پیوسته بود ناگزیر به کناره‌گیری شد. نخست‌وزیر ایران استعفای مؤیدالدوله را پذیرفته و مشارالدوله را که به دوستی با انگلیس و شیخ شهرت داشت و پس از ملاقات با شیخ و گذاشتن قرار و مدارهای خاص با وی قول داده بود برخوردی دوستانه‌تر داشته باشد به استانداری خوزستان منصوب کرد. با وجود این لورین اظهارات تلویحی مشارالدوله مبنی بر آمادگی وی برای حمایت فعالانه‌تر از رقبای رضاخان در تهران چندان استقبال نکرد.

کوتاه سخن این که شواهد حکایت از آن داشت که حکومت مرکزی ایران بار دیگر در امتداد وضعیت همیشگی خود که با ضعف و تفرقه همراه بود، حرکت می‌کرد. در خوزستان اوضاع عادی به نظر می‌رسید. خزعل و خان‌ها چون همیشه زمام امور را در دست داشتند.

بدین ترتیب در پاییز ۱۹۲۲ حمایت قاطع کرزن از خط‌مشی لورین مبنی بر آمادگی برای تن در دادن به شرایطی که انگلیس ناگزیر به قطع حمایت از دوستان خود شود مورد چندانی پیدا نمی‌کرد. در آن هنگام بروز چنین وضعیتی بسیار بعید می‌نمود. کرزن می‌توانست هم‌زمان با حمایت از سیاست تئوریک انگلیس سیاستی عملی را دنبال کند.

---

45. F. O. to Loraine, Tel. No. 257, October 12, 1922, F. O. 371/7830.

کرزن به این صرافت افتاد که انبار کردن اسلحه در بصره برای استفاده شیخ در مواقع ضروری فکر عاقلانه‌ای است.[۴۶]

موقعیت برای بررسی بیشتر این مسئله به زودی فراهم آمد. در ژانویه ۱۹۲۳ سرهنگ تروور، افسر انگلیسی مستقر در خلیج فارس بر اثر پافشاری خزعل بار دیگر خواستار ارسال مستقیم اسلحه به محمره شد. این تقاضا از سوی حکومت هند، وزارت هند و وزارت خارجه انگلیس رد شد. شیخ به این نتیجه رسید که برای برآورده شدن خواسته‌هایش باید به شخصیت بانفوذتری متوسل شود. شیخ که از کنار گذاشتن بسیاری از مقام‌های عضو مکتب قدیمی خلیج فارس و انتصاب کسانی که «ژوزف» را نمی‌شناختند نگران شده بود و چنین احساس می‌کرد که در شرایط کنونی وجود ۵۰۰۰ قبضه تفنگ در بصره احتمالاً خیال وی را آسوده خواهد ساخت، در اواخر فوریه و اوائل مارس با ارسال تلگرافی برای سر پرسی کاکس از وی تقاضای کمک کرد. سر پرسی کاکس، کمیسر عالی عراق که در آن هنگام در لندن در مرخصی به سر می‌برد شخصاً با لنس‌لات اولیفانت*، معاون وزیر خارجه وارد گفت‌وگو شد. کاکس در بیان عقاید خود گفت رضاخان چندان دوام نخواهد آورد و در درازمدت حمایت از شیخ محمره و خان‌های بختیاری تا آن جا که ممکن است اقدامی عاقلانه خواهد بود. کاکس گفت انبار کردن اسلحه در بصره هیچ گونه مشکلی ایجاد نخواهد کرد. اولیفانت در گفت‌وگو با روسای خود تأکید کرد نظرات کاکس نیاز به بررسی دقیق دارد.[۴۷]

کرزن دیدگاه‌های کاکس را مورد بررسی قرار داد و در پاسخ به یادداشت اولیفانت دربارهٔ گفت‌وگوهای وی با کاکس نوشت:

من نمی‌توانم درست بودن این خط‌مشی را باور کنم چون این عمل در

46. Loraine to Curzon, No. 596, Tehran, September 21, 1922, F. O. 371/7810; Minute, F. O., October 7-10, 1922, on Loraine to Curzon, No. 551, Tehran, September 4, 1922, F. O. 371/7830; F. O. to Loraine, Tel. No. 257, October 12, 1922, F. O. 371/7830; Loraine to Wallis, Tel. No. 52, Confidential, Tehran, October 14, 1922, F. O. 371/7811.

*. Lancelot Oliphant.

47. Lancelot Oliphant, Under Secretary, F. O., Memorandum, March 9, 1923, F. O. 371/9033; Trevor to Bray, Tel. No. 86, Bushihr, January 20, 1923, F. O. 371/9033; Bray to Trevor, Tel. No. 114-S, Delhi, January 30, 1923, F. O. 371/9033.

> واقع تحریک یک رئیس قبیله تابع دولت ایران به تدارک اقدامات خصمانه علیه حکومت مرکزی تلقی می‌شود. رضاخان هر چه بیشتر برنامه تمرکزگرایی خود را دنبال کند روند رویارویی تسریع خواهد شد. در آن صورت آیا ما باید اسلحه‌ها را در اختیار شیخ قرار داده و به وی امکان دهیم تا با نیروهای دولت متبوع خود وارد جنگ شود؟ آیا همه به خوبی از مبداء این سلاح‌ها اطلاع نخواهند یافت و ماهیت کسانی که این تفنگ‌ها را انبار کرده‌اند آشکار نخواهد شد و یکباره محل نگهداری این سلاح‌ها برای همگان روشن نخواهد شد؟ به اعتقاد من ما باید منتهای احتیاط را به عمل آوریم.[۴۸]

این فرضیه که رضاخان چندان دوام نخواهد آورد و بر اساس آن کرزن ارسال اسلحه به شیخ را توصیه کرده بود در عمل نادرست از آب درآمد و رضاخان از مشکلاتی که با آن دست به گریبان بود قوی‌تر از پیش بیرون آمد. کرزن دیگر حاضر نبود مسئولیت خطر ناشی از اعطای کمک‌های علنی به شیخ را بپذیرد، چون این اقدام به نمایش قدرت که لورین پیش‌بینی کرده بود منجر می‌شد.

عده‌ای از مسئولان انگلیسی که بازمانده مکتب خلیج‌فارس به شمار می‌رفتند بدون توجه یا بدون اطلاع از دیدگاه کنونی کرزن همچنان به فشارهای خود به نیابت از جانب خزعل ادامه می‌دادند. سرهنگ تروور با چاشنی کردن حمایت شخصی خود تفسیر سر آرنولد ویلسون درباره وخامت روابط انگلیس با شیخ را چنین مخابره کرد:

> همان‌گونه که اطلاع دارید موضع‌گیری سال گذشته سفیر اعلیحضرت پادشاه انگلیس به هنگام مطرح شدن اعزام نیرو از سوی دولت ایران به خوزستان سبب شد تا شیخ چنین تصور کند که دولت انگلیس درصدد است تا تضمین‌های رسمی و روشنی را که در سال ۱۹۱۴ به وی داده شد به گونهٔ دیگری غیر از آنچه شیخ و سر پرسی کاکس به هنگام امضا بر این

---

48. Curzon, Mitute, F. O., March 13, 1923, on Oliphant, Memorandum, F. O., March 9, 1923, F. O. 371/9033.

تضمین‌ها در ذهن داشتند تعبیر نماید.[۴۹]

همان گونه که مدیر شرکت نفت خاطرنشان می‌سازد نگرانی شیخ در این زمینه بی‌مورد نبوده است چون دولت انگلیس بر پرداخت کامل بهای آخرین محموله تسلیحاتی که برای شیخ فرستاده شده بود پافشاری می‌کرد.

در بغداد سر پرسی کاکس بار دیگر در دفاع از سیاست‌های قدیمی خود، درباره تضمین‌ها و مناسبات با شیخ محمره که وی تا حدود زیادی مسئولیت آن را بر عهده داشت به قلم‌فرسایی پرداخت.

کاکس که از مقام خود به عنوان کمیسر عالی عراق کناره‌گیری و از خدمات دولتی بازنشسته می‌شد از این که می‌دید لورین درصدد است تا یکی از دستاوردهای عمده زندگیش را پایمال کند بی‌شک به شدت آزرده بود، با وجود این حمله کاکس به سیاست انگلیس که سفیر لندن در تهران آن را پیاده می‌کرد چندان گسترده نبود. کاکس در نامه‌ای برای رئیس خود دوک دون شایر، وزیر مستعمرات انگلیس با اشاره به تلگرافی که لورین به بوشهر، شیراز و اهواز فرستاده بود و در آن به تشریح سیاست انگلیس در قبال رژیم نظامی موفقیت‌آمیز رضاخان پرداخته بود، نوشت:

> سفیر اعلیحضرت در تلگراف خود تعهدات مربوط به تحقق برخی از وعده‌هایی را که در مواردی خاص از جمله در قبال شیخ محمره به عمل آمده نادیده گرفته است.
>
> بنابراین امیدوارم جنابعالی این وعده‌ها را به دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس خاطرنشان کنید.[۵۰]

لورین که نسخه‌ای از این نامه را دریافت کرده بود در پاسخ به وزیر خارجه تأکید کرد که وعده‌های داده شده به شیخ را کاملاً در نظر داشته و در ادامه نکات ویژه‌ای را به شرح

---

49. Wilson to Dr. C. H. Lincoln, Acting Consul at Muhammarah, Muhammarah, March 21, 1923, F. O. 371/9033; Trevor to Bray, No. 162-S, Confidential, Bushihr, March 31, 1923, F. O. 371/9033.

50. Cox to Duke of Devonshire, Colonial Secretary, Confidential, Baghdad, April 9, 1923, F. O. 371/9024; Wilson to Lincoln, March 21, 1923; Trevor to Bray, March 31, 1923, F. O. 371/9033.

زیر یادآور شد:

۱. در آن زمان که وعده‌هایی به شیخ داده شد ایران از ارتشی که قابل ذکر باشد برخوردار نبود.

۲. ایران امروز متناسب با اوضاع و شرایط کشور و نیازهای بین‌المللی از ارتشی مقتدر برخوردار است که توسط شخصی زیرک، مستبد و پرتوان رهبری می‌شود.

۳. دولت ایران از ماهیت تعهدات ما در قبال شیخ محمره بی‌اطلاع است و دولت انگلیس نیز تاکنون مطلع ساختن مقام‌های ایرانی از چگونگی این تعهدات را صلاح ندانسته است.

۴. دولت ایران شیخ خزعل را به عنوان یک تبعه عادی کشور تلقی کرده و از لحاظ موقعیت و امتیاز هیچ تفاوتی میان او و رؤسای دیگر قبایل همچون قشقایی، شاهسون و اعراب خمسه و غیره قائل نیست.

۵. سیاست دولت کنونی ایران بر جلوگیری از وجود حالت شبه مستقل و خودمختاری کامل در میان قبایل و مطیع ساختن سران قبایل در برابر اراده و کنترل مستقیم حکومت مرکزی استوار است.

۶. سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس حمایت از برقراری نظم و ثبات در ایران است. بهترین راه برای تحقق این اهداف از طریق یک دولت مقتدر مرکزی امکان‌پذیر است.

۷. دولت انگلیس قول داده است تا استقلال و یکپارچگی ایران را کاملاً محترم بشمارد.

از نکات فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که با سیر کنونی حوادث ممکن است شرایطی پیش آید که خط‌مشی و قول مندرج در بندهای ۶ و ۷ با تعهدات ما در قبال شیخ محمره تضاد پیدا کند و ما ناگزیر شویم تا برای اجرای تعهدات خود برای مقابله با دست‌اندازی نیروهای ایران به قلمرو شیخ از نیروی مسلح انگلیس استفاده کنیم.

به اعتقاد من در چنین شرایطی دولت انگلیس بر سر یک دوراهی مهم

و دشوار قرار خواهد گرفت. اقدامی که من به عمل آورده و توصیه‌هایی که ارائه داده‌ام برای اجتناب از وقوع چنین مسائلی صورت گرفته است. من به هر حال می‌توانم دست روی دست گذاشته و وانمود کنم امکان بروز چنین شرایطی وجود ندارد.[۵۱]

رضاخان حمله را از سر می‌گیرد (۱۹۲۳)

در بهار سال ۱۹۲۳ رضاخان تهاجم سیاسی علیه رؤسای نیمه‌مستقل خوزستان را از سر گرفت. این بار رضاخان اشتباهی راکه در سال ۱۹۲۲ مرتکب شده بود تکرار نکرد و از فشرده‌شدن صفوف میان بختیاری‌ها و اتحاد آنان با شیخ خزعل جلوگیری کرد. در آوریل ۱۹۲۳ خان‌ها که خود بر سر انتخاب رؤسای قبایل به‌کشمکش با یکدیگر مشغول بودند بر اثر پافشاری رضاخان برای دریافت غرامت هنگفت بابت حادثه شلیل و خلع‌سلاح قبایل (به بیان رسمی استرداد سلاح‌هایی که دولت ایران در اختیار آنان قرار داده بود) دچار تفرقه شدید شدند. رضاخان با ادعای برخورداری از حمایت ایلات قشقایی، خمسه، کهگیلویه و دیگر قبایل و دسته‌جات، ارتش خود را با ساز و برگی فوق‌العاده مجهز آماده کرد.

هدف نهایی خوزستان بود. از آن‌جا که رضاخان به طور قطع از همان تاکتیک‌هایی که علیه خان‌ها استفاده کرده بود، در مورد خزعل نیز به کار می‌گرفت، از این‌رو بی‌شک از انگلیس خواسته می‌شد تا به وعده‌های خود عمل کند. لورین از مافوق‌های خود در وزارت خارجه پرسید آیا آن‌ها با اقدامات رضاخان مخالفت کرده‌اند یا خیر؟ وی همچنین سئوال نمود آیا مسئولان وزارت خارجه آماده‌اند تا به وعده‌های خود عمل کنند یا خیر و در صورت مثبت بودن پاسخ، چه شیوه‌ای را پیشنهاد می‌کنند؟

به اعتقاد لورین دولت پادشاهی انگلیس نمی‌توانست برای حراست از میدان‌های نفتی به اعزام نیرو مبادرت کند چون این اقدام بار دیگر مسئله کلی ایران را احیا می‌کرد و در ضمن روس‌ها را نیز نباید از نظر دور داشت. «به باور لورین حمایت از بختیاری‌ها به

51. Loraine to Curzon, No.193, Confidential, Tehran, May 1, 1923, F. O. 371/9043.

مثابه شرط‌بندی انگلیس بر روی اسب بازنده است.» خان‌ها روحیه و انسجام خود را از دست داده و چند تن از آنان به اردوی رضاخان پیوسته بودند. بدین ترتیب تنها راه خروج شیخ از بحران، پرداخت غرامت از سوی خان‌ها و اعطای وام مورد نیاز از سوی شرکت نفت ایران و انگلیس به آن‌ها بود.[۵۲]

وزارت خارجه انگلیس نیز بر این عقیده بود که بهترین راه برای اجتناب از بحران، پرداخت غرامت از سوی خان‌ها است. با وجود این مقام‌های وزارت خارجه موافقت با دیدگاه سفیر این کشور در تهران مبنی بر کنار گذاشتن بی‌طرفی و حمایت از رضاخان را صلاح نمی‌دانستند. جی. پی چرچیل، مسئول امور مربوط به ایران در وزارت خارجه انگلیس از جاه‌طلبی‌های رضاخان در قبال شیخ به خشم آمده و بر این عقیده بود که انگلیس از موقعیت مستحکمی در خوزستان برخوردار است و چنانچه برخوردی پیش آید لندن می‌تواند با اعزام یک یا دو کشتی جنگی به حمایت از شیخ برخاسته و به رضاخان درس عبرت دهد.[۵۳]

در این میان لرد ریدینگ، نایب‌السلطنه هند پای خود را به مباحثه سیاسی کشانده و در حمایت از موضع لورین پیشنهاد کرد که شرکت نفت ایران و انگلیس پول مورد نیاز را در اختیار خان‌ها قرار داده و شیخ نیز اختلافات مالی ناشی از عایدات را با دولت مرکزی ایران حل و فصل کند. نایب‌السلطنه هند تأکید کرد در غیر این صورت باید شیخ را از حمایت دیپلماتیک نیز محروم ساخت. لرد ریدینگ بر این عقیده بود که در درازمدت به نفع انگلیس خواهد بود تا به تدریج مراوده مستقیم با خان‌ها و شیخ را کاهش داده و بیش

---

52. Loraine to F. O., Tel. NO. 128, Tehran, April 30, 1923, F. O. 371/9043.

لورین برای توجیه توصیه خود در مورد کنار گذاشتن خان‌ها چند روز پس از اعتراف صمصام‌السلطنه و سردار جنگ مبنی بر صدور دستوارت منتهی به ماجرای شلیل، تلگرافی به لندن ارسال و به ناسزاگویی علیه خان‌های بختیاری پرداخته و می‌نویسد: «اقدام احمقانه و جنایتکارانه خان‌ها کاملاً برملا شده و این عقیده که انگلیس در ماجرای شلیل همدست بوده قوت گرفته است.» وی با لحنی حاکی از بی‌گناهی می‌نویسد «خان‌ها چنین موجوداتی هستند» و ما باید «مراقب خود باشیم.» این گونه موضع‌گیری لورین در نهایت برای توجیه شخصی خود بود چون توصیه‌های وی به خان‌ها در ژوئیه ۱۹۲۳ برای جلوگیری از بروز مناقشه عملاً پس از شکل‌گیری ماجرای شلیل بوده و علاوه بر این با القائات پیشین وی که دست خان‌ها را باز گذاشته بود مغایرت داشت.

Loraine to F. O., Tel. No. 35, Confidential, Tehran, May 6, 1923, F. O. 371/9043.

53. Minute, F. O., May 2, 1923, on Loraine to F. O., Tel. No. 128, Tehran, April 30, 1923, F. O. 371/9043; Loraine to F. O., Tel. No. 136, Confidential, Tehran, May 5, 1923, F. O. 371/9024.

از پیش با دولت مرکزی ایران ارتباط برقرار کند.[۵۴]

وزارت خارجه توصیه‌های لرد ریدینگ را همانند پیشنهاد لورین مبنی بر بازگشت به لندن به منظور انجام مشورت مفید تشخیص داد. کرزن از وزارت هند خواست تا نظر خود را در خصوص پیشنهاد وی به شرحی که در ذیل آمده است اعلام کند:

> در صورت تهدید جدی شیخ از سوی نیروهای ایرانی، حمایت از وی ضروری خواهد بود و برای این منظور یک کشتی جنگی باید آماده باشد تا به محض دریافت دستور به سوی محمره حرکت و در رودخانه کارون تا اهواز پیش رود و پرچم انگلیس را در این بندر به اهتزاز درآورد و در حمایت از شیخ اقدامات لازم را معمول دارد.[۵۵]

کرزن در نامه‌ای به لورین بازگشت وی به لندن را با توجه به اوضاع بحرانی در ایران غیرضروری دانست و با لحنی مقتدرانه سیاستی را که لورین می‌بایست دنبال کند به وی خاطرنشان ساخت. کرزن در نامه خود به لورین نوشت انگلیس در عین دوستی، از منافع خود پاسداری خواهد کرد؛ و در مورد مخمصه‌ای که بختیاری‌ها در آن گرفتار آمده‌اند کسی جز خود آنان را نمی‌توان سرزنش کرد ولی با وجود این انگلیس به خاطر منافع مهم نفتی خود نمی‌تواند در قبال تسلیم‌طلبی آنان بی‌تفاوت باشد. «در مورد شیخ محمره ما در چارچوب تعهدات خاصی با وی پیوند خورده‌ایم و درصدد نادیده گرفتن این تعهدات نیستیم.»

> به اعتقاد من رضاخان نمی‌تواند برنامه تمرکزگرایی خود را تا سرحد ضدیت مستقیم با منافع انگلیس ادامه دهد. رضاخان در نهایت به ما وابسته است و نمی‌تواند برای همیشه هزینه ارتش خود را تأمین و بدون کمک‌های مالی که هیچ کشوری جز انگلیس قادر به تأمین آن نیست، به

54. Lord Reading, Viceroy, to Viscount Peel, Secretary for India, Tel. No. 579-S, Simla, May 5, 1923, F. O. 371/9043.

55. Oliphant to Wakely, F. O., May 7, 1923, F. O. 371/9043; Minute, F. O., May 7, 1923, on Viceroy to I. O., Tel. No. 579-S, Simla, May 5, 1923, F. O. 371/9043; Loraine to Curzon, Tel., Private, Tehran, May 5, 1923, in Loraine to F. O., Tel. No. 136, Confidential, Tehran, May 5, 1923, F. O. 371/9024.

اهداف خود دست یابد.

وزیر خارجه انگلیس از لورین خواست تا به ایرانی‌ها یادآور شود که کرزن قصد داشت تا به ایران کمک کند اما خود آنان تلاش‌های وی را عقیم گذاشتند. کرزن در ادامه تلگراف خود چنین اظهارنظر کرده است:

> من دیگر از سوءظن‌ها، دسیسه‌چینی‌ها و توطئه‌های ایرانی‌ها به ستوه آمده‌ام. ایران مرکز ثقل عالم نبوده و اگر ایرانی‌ها می‌خواهند تا خود را از ما کنار نگه دارند این کار به سود آنان و به زیان ما تمام نخواهد شد.
> تصور من این است که یک هشدار دوستانه و در عین حال جدی اوضاع را تا حدودی بهبود خواهد بخشید و ما را از اتخاذ خط‌مشی تازه‌ای که در این برهه از زمان نیازی به وجود آن نمی‌بینم معاف خواهد کرد.[۵۶]

کرزن و مقام‌های وزارت خارجه، سیاست انگلیس را اعلام کرده بودند ولی این که همکاران آن‌ها در کابینه با زیردستانشان در تهران این سیاست را پیاده خواهند کرد یا نه مسئله‌ای بود که در آینده مشخص می‌گردید.

وزارت هند از پیشنهاد کرزن مبنی بر آماده‌باش کشتی‌های جنگی به منظور عزیمت به محمره برای حمایت از شیخ چندان استقبال نکرد. لرد پیل تأکید کرد چنین اقدامی ممکن است مفید واقع شود ولی او شخصاً معتقد است که از این گونه تدابیر باید دوری جست. وی بر این عقیده بود که اعزام یک قایق توپدار به کارون و اهواز مسئله‌ای است که به بررسی‌های دقیق فنی و سیاسی نیاز دارد و ممکن است پی‌آمدهای غیرمترقبه بسیار خطرناکی به همراه داشته باشد. لرد پیل معتقد بود هر گونه اقدامی که در حمایت از شیخ به عمل می‌آید باید حالت دیپلماتیک داشته باشد و به هشدار به دولت ایران در زمینه تعهدات انگلیس در قبال شیخ اکتفا شود. به عقیده لرد پیل، انگلیس باید برای ایجاد تفاهم میان شیخ و رضاخان تلاش کند.

پیل خواستار آن بود تا شیخ به هر ترتیب که شده هر چه زودتر اختلافات خود با حکومت مرکزی ایران بر سر مسئله عایدات را فیصله دهد تا دولت ایران برای اقدام علیه

56. Curzon to Loraine, Tel. No. 97, F. O., May 19, 1923, F. O. 371/9024.

شیخ بهانه‌ای نداشته باشد.[۵۷]
یکی از مسئولان وزارت امور خارجه در واکنش نسبت به خط‌مشی وزارت هند گفت:

> کاملاً روشن است که این وزارتخانه در مورد کنار گذاشتن کلیه تعهدات خارجی با حکومت هند هم‌عقیده است. اظهارنظر کرزن در این مورد لحنی شدیدتر داشته و او حکومت هند را به عنوان پیمان‌شکن همیشگی توصیف کرد.[۵۸]

واکنش اولیه لورین در قبال تلگراف شدیداللحن کرزن که در آن به تشریح سیاست خارجی انگلیس پرداخته بود تأکید مجدد بر دیدگاه‌های شخصی خود بود. با وجود این لورین قول داد تا سیاست دولت متبوع خود را صادقانه برای رضاخان و نخست‌وزیر ایران تشریح کند ولی از آن بیم داشت که رضاخان تفاوت ظریفی را که بین حمایت انگلیس از حق دولت ایران برای اعزام نیرو به هر نقطه از کشور و در عین حال مخالفت با تحقق عملی این حق وجود دارد، درک نکند.[۵۹]

در این میان سر هنری دابز جانشین کمیسر عالی عراق و مارشال هوایی سر جان سالموند*، فرمانده هوایی (که وظیفه حراست از میدان‌های نفتی به عهده آنان سپرده شده بود) افسری را روانه خوزستان کردند تا به طور پنهانی گزارشی از وضعیت دفاعی این منطقه تهیه نماید. نتیجه گزارش حکایت از آن داشت که یک واحد زرهی، دو گروهان پیاده و یک اسکادران هواپیما که برای حراست از میدان‌های نفتی گمارده شده‌اند، در صورت درگیری تمام‌عیار بین نیروهای محلی و قوای حکومت مرکزی کافی نخواهد بود. نظر دابس و سالموند این بود که مسئولیت دفاعی این نیروها مشارکت در چنین درگیری را شامل نمی‌شود. روز دوم ژوئن، وزارت مستعمرات دیدگاه دابز و سالموند را به عنوان نظر رسمی این وزارتخانه اعلام کرد. باید توجه داشت هیچ نیرویی که تأمین هزینه آن بر عهده نیروی دریایی مستقر در خاورمیانه باشد در عملیات علیه

57. Wakely to Oliphant, I. O., May 16, 1923, F. O. 371/9043.
58. Minute, F. O., May 17, 1923, on Wakely to Oliphant, I. O., May 16, 1923, F. O. 371/9043.
59. Loraine to F. O., Tel. No. 150, Tehran, May 17, 1923, F. O. 371/9024.
*. Sir John Salmond.

ایران شرکت نخواهد کرد.[۶۰]

وزارت دریاداری به وزارت امور خارجه اطلاع داد کشتی‌های جنگی ترباد و کروکوس در بحرین که ۳۰۰ مایل با محمره فاصله دارد مستقر می‌باشند. ناو جنگی کروکوس می‌تواند تا محمره پیش رود اما عبور آن از کارون و رساندن خود به اهواز غیرممکن است. وزارت خارجه می‌بایست به وزارت دریاداری گوشزد می‌کرد که در خلال جنگ، کشتی‌های نیروی دریایی سلطنتی تا کارون پیش رفتند و اکنون باید محرز شود که آیا در حال حاضر از همان نوع کشتی‌ها در خلیج‌فارس مستقر می‌باشند یا خیر؟[۶۱]

در تهران با آن که لورین سیاست کرزن را با لحنی احتمالاً شدید برای رضاخان تشریح کرده بود با وجود این رضاخان به گونه‌ای شگفت‌آور واکنش آرامی از خود بروز داد. وی به نکته ظریفی که در سیاست انگلیس در قبال اعزام قوای دولتی به هر نقطه از خاک ایران وجود داشت و اهمیت منافع نفتی انگلیس و همچنین مناسبات ویژه لندن با شیخ خزعل پی برد. رضاخان با لحنی دوستانه و با صراحت به لورین گفت:

> پس از دو سال که بر مصدر امور بوده‌ام نسبت به اشتیاق کاملاً صادقانه انگلیس به وجود ایرانی مستقل و با ثبات اطمینان یافته و درست بر خلاف تهدید و رویارویی با منافع انگلیس آماده‌ام تا این منافع را تضمین کنم. رضاخان افزود تا زمانی که سفارت انگلیس در تهران و شرکت نفت ایران و انگلیس رضایت خاطر خود را از تدابیری که برای پاسداری از این منافع اتخاذ می‌شود ابراز ندارند، وی در خوزستان به هیچ کاری دست نخواهد زد.[۶۲]

---

60. C. O. to F. O., No. 25205/23, Downing Street, June 2, 1923, F. O. 371/9043; Sir Henry Dobbs, Acting High Commissioner in Iraq, to Air Vice Marshal Sir John Salmond, Air Officer Commanding, Memorandum No. G. O./ 579, Baghdad, May 24, 1923, C. O. 730/40; Salmond to Group Captain E. F. Briggs, Commanding R.A.F. Group at Basrah, Air/548/5, Baghdad, May 26, 1923, C. O. 730/40; Dobbs to Loraine, No. S.O. 918, Confidential, Baghdad, May 30, 1923, C. O. 730/40.

61. Charles Walker, Secretary to the Admiralty, to Oliphant, No. M. O. 540/23, Admiralty, May 17, 1923, F. O. 371/9043; Oliphant to Walker, F. O., May 30, 1923, F. O. 371/9043.

62. Loraine to F. O., Tel. No. 156, Tehran, May 23, 1923, F. O. 371/9024.

دو روز بعد، یعنی روز دوم ماه مه ۱۹۲۳، امیر مجاهد، خان بختیاری به لورین اطلاع داد که رضاخان در نظر دارد او را برای ابلاغ تضمین‌های شفاهی نسبت به حسن‌نیت خود در قبال شیخ خزعل به خوزستان اعزام کند. قرار بر این بود تا ۲۰۰ تن از قوای دولتی به منظور «همکاری» با شیخ، امیر مجاهد را در سفر به خوزستان همراهی کنند. لورین از کنسول انگلیس در اهواز خواست تا با شیخ مشورت کرده و نظر وی را در مورد امکان دستیابی به یک توافق عملی با وزیر جنگ ایران که در صدد است تا نفوذ خود بر خوزستان را هر چه بیشتر گسترش دهد جویا شود. لورین به کنسول انگلیس در اهواز یادآور شد که رخنه نیروهای رضاخان به خوزستان در فصل پاییز آغاز خواهد شد و از وی خواست تا نظر شیخ در مورد این مسئله را پرس و جو نماید.[۶۳]

سئوال لورین بی‌مورد بود چون وی پیشاپیش از نظر شیخ در این زمینه آگاه بود. خزعل در پاسخ اعلام کرد اعزام نیرو، پلیس، معاون فرماندار، قاضی و مأمور جمع‌آوری عایدات غیرمستقیم را «دست‌اندازی به قلمرو خود و زیر پاگذاشتن حقوق تضمین‌شده در روز دوم نوامبر ۱۹۱۴ تلقی می‌کند.»[۶۴]

وزارت خارجه انگلیس و لرد کرزن از این که می‌دیدند رضاخان اندکی پس از وعده مربوط به خودداری از سرعت عمل به زودی قصد اجرای برنامه‌های خود را دارد شگفت‌زده و سراسیمه شدند. این واقعیت که لورین در برابر برنامه رضاخان واکنشی از خود نشان نداده و ظاهراً شیخ را به تن در دادن به این برنامه تشویق می‌کرد، نکته‌ای است که باید مورد توجه قرار گیرد. به هر حال وزیر خارجه انگلیس این مسئله را با سفیر انگلیس در میان نگذاشت و صرفاً از وی خواست تا تحولات را دقیقاً دنبال کند.[۶۵]

باید توجه داشت که برخورد رضاخان با مسئله انجام عملیات در خوزستان در مقایسه با سال قبل محتاطانه‌تر بود. قبایلی که متحدان خزعل به‌شمار می‌رفتند از صحنه بیرون رانده شده بودند. قشقایی‌ها بر ضد بختیاری‌ها برخاسته و بختیاری‌ها خود به جان هم افتاده بودند. اکنون نوبت عقیم کردن حامیان انگلیسی شیخ فرا رسیده بود. تاکتیک

---

63. Loraine to F. O., Tel. No. 157, Tehran, May 25, 1923, F. O. 371/9043.

64. Loraine to F. O., Tel. No. 141, Tehran, May 9, 1923, I. O. L/P&S/10/933.

65. Minute, F. O., May 28, 1923, on Loraine to F. O., Tel. No. 157, Tehran, May 25, 1923, F. O. 371/9043; Curzon to Loraine, Tel. No. 108, F. O., May 29, 1923, F. O. 371/9043.

رضاخان بر پیشی گرفتن از شیخ در دوستی با انگلیس استوار بود. سال‌ها بود که ایرانی‌ها چنین دوستی و احترامی نسبت به انگلیس از خود بروز نداده و رفتاری آشتی‌جویانه در قبال این کشور نشان نداده بودند. دولت ایران چنین وانمود می‌کرد که از روسیه سرخورده و اکنون زمان آن فرا رسیده تا با انگلیس از در دوستی درآید. پیشنهاد شد تا کمیته‌ای مرکب از چند تن از وزرای کابینه ایران با لورین ملاقات و تمامی مسائل موجود میان دو کشور حل و فصل شود. رضاخان با مهارت خاصی لورین را فریب داده و تأکید کرد بهبود مناسبات تهران و لندن نتیجه سیاست صبورانه و بی‌پرده انگلیس است که لورین در آن سهم بسزایی داشته است. رضاخان در سخنان خود از تحولی که در افکار ایرانیان در پرتو این سیاست به‌وجود آمده، یعنی تحولی که لورین همیشه آرزوی آن را داشته است سخن به میان آورد. رضاخان بار دیگر به سفیر انگلیس اطمینان داد که دولت ایران با دوستان انگلیس رفتار دوستانه‌ای خواهد داشت و تأکید کرد که دولت متبوع وی به هیچ وجه شکایتی از شیخ ندارد.

رضاخان و در واقع دولت ایران مصمم است تا از شیخ حمایت کند. رضاخان گفت قوای ایرانی در امور مربوط به شیخ دخالت نخواهند کرد و ضمن دادن قول شفاهی در این مورد گفت حاضر است کتباً این امر را تضمین کند. رضاخان گفت قوای دولتی به تنهایی در امور مربوط به شیخ دخالت نخواهند کرد، بلکه با کسانی که حاکمیت وی را به مخاطره اندازند مقابله خواهد کرد. رضاخان در عین حال با اشاره به حضور تعداد اندکی از قوای دولتی در خوزستان گفت این عده برای حفظ حیثیت وی و خلع‌سلاح کردن کسانی که او را به دست‌نشاندگی انگلیس متهم می‌کنند ضروری است. در صورت مخالفت انگلیس با این برنامه، رضاخان ناگزیر بود از مقام خود کناره‌گیری کند؛ تحولی که لورین به شدت از آن بیم داشت.

در پی اظهارات رضاخان، لورین از لندن خواست تا در مقابل تضمین کتبی وزیر جنگ ایران به شیخ خزعل، مخالفت با اعزام قوای دولتی ایران به خوزستان را کنار بگذارد.[۶۶] لندن با اکراه این پیشنهاد را پذیرفت ولی تحقق این امر را به انجام ملاقات بین لورین و کمیته وزرای کابینه ایران، دادن تضمین‌های کتبی پیش از تشکیل این اجلاس و

66. Loraine to F. O., Tel. No. 169, Tehran, June 1, 1923, F. O. 371/9024.

تأیید این تضمین‌ها از سوی نخست‌وزیر ایران مشروط کرد. کرزن با سوءظن عمیق مسائل را دنبال می‌کرد.[۶۷]

خزعل نیز همچون کرزن نسبت به اوضاع بی‌اعتماد بود. وی به پیل، کنسول انگلیس در اهواز که دیدگاه‌های لورین را دنبال می‌کرد گفت: «به هیچ یک از قول‌های شفاهی یا کتبی دولت مرکزی اعتماد ندارد.» شیخ در ادامه افزود تنها در صورت تصدیق تضمین‌های کتبی رضاخان توسط لورین و محدود شدن قوای دولتی به ۲۰۰ نفر و دخالت نکردن آنان در امور مربوط به وی حاضر است توافق‌های بعمل‌آمده را بپذیرد. واکنش لورین در قبال اظهارات شیخ قابل پیش‌بینی بود. به نظر وی شیخ برخورد غیرمنطقی با مسائل داشته است. لورین معتقد بود درخواست شیخ در مورد تضمین وعده‌های رضاخان از سوی انگلیس و تعیین تعداد قوای دولتی درخواستی نابه‌جا است. لورین عقیده داشت بهترین تضمین برای تحقق درخواست‌های شیخ وجود روابط دوستانه میان انگلیس و ایران بوده و تضمین‌های داده‌شده به شیخ در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۴ را کافی می‌دانست.[۶۸]

سرانجام در راستای دیدگاه لورین و تحت فشارهای افسر انگلیسی مقیم بوشهر و کنسول اهواز، شیخ خزعل روز ۱۳ ژوئن تسلیم شد. با وجود این، شیخ با ارسال تلگرافی در پاسخ به تلگراف لورین تأکید کرد چنانچه بعدها سیر تحولات به گونه‌ای که او پیش‌بینی کرده است پیش رود در آن صورت وی با اطمینان روی قول‌های داده شده از سوی دولت انگلیس در سال ۱۹۱۴ حساب خواهد کرد.[۶۹]

به رغم توافق شیخ تضمین‌های کتبی رضاخان ارسال نگردید و نخست‌وزیری که بتواند این تضمین‌ها را تصدیق کند در میان نبود. لورین بر این عقیده بود تا هنگام تشکیل کابینه جدید هیچ اقدامی نمی‌توان به عمل آورد. در همان روز ۱۳ ژوئن منابع اطلاعاتی انگلیس گزارش دادند که ۲۰۰ تن از افراد پیاده‌نظام ایران، اصفهان را به قصد بوشهر ترک کرده‌اند. خزعل که از سوی لورین تنها گذاشته شده بود برای دریافت کمک از مناطق

67. Minute, F. O., June 4, 1923, on Loraine to F. O., Tel. No. 169, Tehran, June 1, 1923, F. O. 371/9024; F. O. to Loraine, Tel. No. 116, June 5, 1923, F. O. 371/9024.
68. Loraine to F. O., Nos. 182 and 183, Tehran, June 8, 1923, F. O. 371/9043.
69. Loraine to F. O., Tel. No. 187, Tehran, June 13, 1923, F. O. 371/9043.

دیگر به تکاپو افتاد.

اندکی پس از عزیمت قوای دولتی از اصفهان به قصد بوشهر، خزعل به دیدار ملک‌فیصل در عراق شتافت. شیخ همچون گذشته تلاش می‌کرد تا اهمیت خود را به عنوان یک وزنه در خلیج‌فارس به نمایش گذاشته و موقعیت خود در ایران را تقویت کند. شیخ با برقراری روابط صمیمانه با فیصل امیدوار بود تا حمایت مقام‌های انگلیسی در بغداد را جلب کرده و به دولت ایران چنین تفهیم کند که وی از حمایت جنبش نوظهور ناسیونالیستی عربی برخوردار است. نکته تأسف‌آور برای شیخ این بود که خلیج‌فارس دیگر به عنوان یک عامل تعیین‌کننده در سیاست انگلیس به حساب نمی‌آمد و سر هنری دابز، کمیسر عالی جدید انگلیس در عراق، شیخ را نه یک متحد باارزش بلکه یک شخص دردسرآفرین به حساب می‌آورد.[۷۰]

فیصل به رغم رنجش نسبی وزارت مستعمرات، به شیخ روی خوش نشان داد. با وجود این فیصل صاحب قدرت واقعی در عراق محسوب نمی‌شد. انگلیس نمی‌خواست تا مسئله مناقشه مرزی میان عراق و ایران را با هموار کردن راه حمایت فیصل از برادر عرب خود در آن سوی شط پیچیده‌تر کند.[۷۱]

دولت انگلیس در واقع مقاصد شیخ برای تبدیل شدن به یک قدرت در منطقه خلیج‌فارس را تا حدودی نگران‌کننده تلقی می‌کرد. در اکتبر سال ۱۹۲۳ سرهنگ اس. بی. ناکس، افسر پیشین مقیم بوشهر که در این هنگام به عنوان مشاور حکومت عراق انجام وظیفه می‌کرد مقدمات برپایی کنفرانس کویت را به منظور حل و فصل مسائل مرزی و دیگر مسائل موجود میان کویت، عراق و عربستان سعودی فراهم کرد. وی از شیخ خزعل نیز برای شرکت در کنفرانس کویت دعوت نمود تا از نفوذ او برای میانجی‌گری استفاده کند. شیخ برای اجتناب از برانگیختن خشم رضاخان از شرکت وی در کنفرانس کویت به عنوان شیخ نیمه‌مستقل محمره، از دولت مرکزی ایران خواست تا به او اجازه دهد به عنوان ناظر در این کنفرانس شرکت کند. لورین به خزعل گفت درخواست وی رضایت‌خاطر دولت ایران را فراهم ساخت ولی وزارت خارجه انگلیس بر این عقیده بود که شرکت خزعل در کنفرانس کویت به عنوان یک ناظر ایرانی و با اجازه

---

70. *Ibid.*
71. C. O. to F. O., October 15, 1923, E 10176/8305/34, F. O. 371.

رضاخان سبب خواهد شد تا ایران در این کنفرانس از یک موقعیت رسمی برخوردار شود. کرزن از کشانده شدن پای ایران به «مسائل کاملاً عربی» به شدت به خشم آمده و با فرستادن یادداشت شدیداللحنی به وزارت مستعمرات از آنان خواست تا قبل از مشورت با وزارت خارجه از درگیر ساختن شیخ در مسائل خلیج‌فارس خودداری کند. سرهنگ کاکس که خواسته بود در جهت خط‌مشی سنتی «مکتب خلیج‌فارس» با دعوت از شیخ به کنفرانس کویت خدمتی به دوست دیرینه خود انجام دهد در کار خود ناکام ماند. استراتژی شیخ در قبال خلیج‌فارس که در گذشته با موفقیت چشمگیر همراه بود این بار مؤثر واقع نشد.[۷۲] در پاییز همان سال (۱۹۲۳) حرکت قوای دولت مرکزی علیه شیخ که در بهار گذشته دچار وقفه شده بود از سر گرفته شد. رضاخان حمله‌ای دوجانبه را در دو جبهه قانونی و نظامی برضد شیخ آغاز کرد.

حمله قانونی به شیخ حول محور مسئله عایدات متمرکز بود. خزعل در خلال سال پس از ماجرای شلیل چندین بار برای فیصله دادن مسئله عایدات پیشنهاداتی به حکومت مرکزی ایران ارائه داد اما تغییر پی‌درپی کابینه و آمدن کارشناس مالی آمریکایی سبب شد تا دولت ایران مسئله را همچنان مطرح نگه دارد و هر بار که خزعل خود را برای رسیدن به توافق آماده می‌کرد تهران مبلغ مطالبات معوقه را افزایش می‌داد. اکنون دولت ایران مصمم بود تا بخشی از عایدات غیرمستقیم شیخ را به خود اختصاص داده و مالیات‌های هنگفت معوقه را که روز به روز بر میزان آن افزوده می‌شد وصول کند.

شیخ در پاسخ به توصیه‌های لورین و دوستان خود در تهران حاجی مشیر، پسر حاجی رئیس، مشاور ارشد خود را برای انجام گفت‌وگوهای صریح دربارهٔ مسئله مالیات به تهران گسیل داشت. از سوی دیگر میرزا سیدحسن خان، نماینده مجلس و رئیس پیشین عایدات خوزستان که از ایادی شیخ به شمار می‌آمد به طور غیرمستقیم از درون مجلس به تلاش پرداخت. بنا به توصیه لورین خزعل نیز برای احراز پست نمایندگی مجلس برای یکی از پسران خود به امید جلب حمایت بیشتر در مجلس به تکاپو افتاد.

در این میان لورین دولت مرکزی ایران را ترغیب نمود تا سرهنگ مک‌کورمک*، یکی از مشاوران مالی آمریکایی را به منظور عزیمت به محمره و مذاکره با شیخ برای حل و

72. Minute, F. O., on Wahabi File 52, October 23, 1923, F. O. 371/8948.

*. MacCormack.

فصل نهایی مسئله عایدات تعیین کند. سرهنگ مک‌کورمک که در جریان مذاکرات اخیر مربوط به عایدات با بختیاری‌ها تمایل خود را به حرف‌شنوی از انگلیسی‌ها نشان داده بود بار دیگر تمایل خود به حرف‌شنوی را ابراز داشت.[۷۳]

پیش از آن که مک‌کورمک برای فیصله دادن اختلافات مالی دولت مرکزی ایران با شیخ خزعل به خوزستان عزیمت کند رضاخان قوای مسلح خود را به حرکت درآورد. روز ۲۱ سپتامبر یک واحد از قوای دولتی مرکب از ۲۰۰ پیاده‌نظام، ۶۰ سوار به همراه دو قبضه مسلسل اصفهان را به قصد خوزستان ترک کرد. رضاخان در توجیه اعزام این واحد گفت این عده جزئی از یک واحد ۱۰۰۰نفری هستند که برای حراست از میدان‌های نفتی در برابر حملات احتمالی قبایل لر که وی قصد دارد در بهار آینده آن‌ها را خلع‌سلاح نماید در بهبهان مستقر خواهند شد. رضاخان گفت این نیروها نه در امور مربوط به‌شیخ دخالت خواهندکرد و نه منافع شرکت نفت را به‌مخاطره خواهند انداخت.

در این هنگام لورین توانست وزیر جنگ ایران را (که به تازگی پست نخست‌وزیری را نیز در دست گرفته بود) متقاعد کند تا نسخه‌ای از تضمین‌های کتبی که قرار است برای شیخ ارسال کند در اختیار او قرار دهد. بر اساس اظهارنظر وزارت خارجه مفاد این ضمانت‌نامه کتبی به گونه‌ای بود که تعابیر متعددی از آن مستفاد می‌شد ولی به هر حال بهتر از هیچ بود.[۷۴]

لورین سپس با عجله راهی خوزستان شد تا شیخ را به پذیرش شرایط متقاعد کند. خزعل نیز معتقد بود که تضمین‌های داده شده از سوی رضاخان می‌تواند تعابیر مختلفی داشته باشد و به هر حال نباید به قول‌های دولت مرکزی ایران اطمینان کرد. لورین اصرار داشت که رضاخان هیچ نوع قصد سویی در قبال شیخ ندارد. خزعل این بار نیز چاره دیگری جز تسلیم شدن نداشت اما تأکید کرد چنانچه رضاخان اقتدار وی را خدشه‌دار کند لورین خود باید چاره‌اندیشی نماید.

---

73. Loraine to Curzon, No. 403, Tehran, September 7, 1923, F. O. 371/9043; Loraine to Curzon, No. 469, Tehran, October 16, 1923, F. O. 371/9043; Loraine to Curzon, No. 484, Tehran, October 30, 1923, I. O. L/P£S/10/934; Loraine to Curzon, No. 571, Tehran, December 4, 1923, F. O. 371/10134.

74. Minute, F. O., October 19, 1923, On Loraine to F. O., Tel. No. 333, Tehran, October 17, 1923, F. O. 371/9043; Loraine to Curzon, No. 469, Tehran, October 16, 1923, F. O. 371/9043.

در روزهای پایانی اقامت لورین در محمره رفتار ظاهری شیخ از اعتماد بیشتر وی نسبت به اوضاع حکایت داشت. او با سرهنگ باقرخان، فرمانده جدید قوای دولتی در بوشهر ملاقات کرد و دستورالعمل‌هایی را که خطاب به نامبرده صادر شده و تدابیری که وی به کار بسته بود را مورد بررسی قرار داد. دستورات صادره خطاب به فرمانده جدید و تدابیر اتخاذشده از سوی وی چندان مخاطره‌آمیز به نظر نمی‌رسید. لورین از این بابت بسیار خوشحال بود. در آن روزها از انجام ملاقات میان رضاخان و شیخ خزعل سخن به میان آمد. خزعل برای نشان دادن حسن‌نیت خود دو خودرو زرهی به ارتش ایران پیش‌کش کرد و هزینه احداث یک باب بیمارستان در شوشتر را تقبل نمود. رضاخان با ابراز قدردانی فوق‌العاده از هدایای شیخ در مقابل قول داد تا پس از راه یافتن پسر شیخ به مجلس از وی همچون پسر خود مراقبت کند. خزعل از قبول پیشنهاد دولت مرکزی ایران مبنی بر استقرار یک افسر ایرانی در اهواز برای کمک به معاون فرماندار این شهر که از سوی خزعل منصوب شده بود، خودداری کرد. وی در تشریح نظر خود گفت این اقدام ممکن است به پدید آمدن سوءتفاهم‌هایی دربارهٔ مقاصد رضاخان منجر شود. خزعل اعلام کرد بهتر است این مسئله پس از قوام گرفتن بیشتر مناسبات وی با رضاخان مورد بررسی قرار گیرد.[۷۵]

با وجود این لورین توانسته بود موافقت خزعل را در مورد استقرار نیروهای دولتی ایران در مرزهای خوزستان و شهرهایی که در گذشته به نحوی تحت کنترل وی قرار داشته‌اند جلب کند. سفیر انگلیس با عجله به تهران بازگشت تا بتواند قبل از عزیمت سرهنگ مک‌کورمک به خوزستان به منظور مذاکره در خصوص مسئله مالیات با وی گفت‌وگوهایی انجام دهد. مک‌کورمک با آگاهی کامل از مقاصد دولت ایران برای لغو موافقت‌نامه مربوط به عایدات و اهمیت فوق‌العاده‌ای که انگلیس برای حل و فصل مسالمت‌آمیز و نهایی این مسئله قائل بود، شرط احتیاط را از دست نداده و پیشاپیش موافقت دولت ایران را با هر گونه توافقی که وی ممکن بود به آن دست یابد جلب کرد. مک‌کورمک اقدام محتاطانه دیگری نیز به کار بست و برای کاستن از دامنه انتقادات احتمالی، دو تن از مقام‌های ایرانی مسئول عایدات را که از مخالفان سرسخت به شمار می‌رفتند با خود همراه کرد. مک‌کورمک پس از دیدار و گفت‌وگو با لورین و شنیدن

75. Loraine to Curzon, No. 484, Tehran, October 30, 1923, F. O. 371/9043.

توصیه‌های نامبرده برای یافتن فرمولی که درآمد و اعتبار محلی شیخ را محفوظ نگه‌دارد روز ۱۱ نوامبر ۱۹۲۳ تهران را به قصد محمره ترک کرد. مذاکرات به زودی به بن‌بست کشیده شد. هر یک از طرفین با شدت با خواسته‌های طرف مقابل مخالفت کرد. خزعل دست به دامن کنسول انگلیس در اهواز شد و او نیز تلگرافی برای لورین فرستاد و لورین خود به میلسپو، رئیس مشاوران مالی آمریکایی متوسل گردید. شکست این مذاکرات که مک‌کورمک تهدید کرده بود آن را به حال تعلیق درآورد باعث بروز ناآرامی در خوزستان و عقیم ماندن آشتی میان خزعل و دولت مرکزی ایران شده بود که منافع مهم انگلیس را به مخاطره می‌انداخت. میلسپو با مک‌کورمک تماس گرفت و روز ۲۶ نوامبر خبر مربوط به توافق میان طرفین انتشار یافت. خزعل موافقت کرد تا برای حل و فصل مالیات‌های عقب‌افتاده ۵۰۰,۰۰۰ تومان پرداخت نماید (۱۰۰,۰۰۰ تومان به عنوان پیش‌پرداخت و مابقی با اقساط بیست ساله). در مورد مالیات‌های جاری و آتی بابت درآمدهای مستقیم و غیرمستقیم قرار بر این شد که خزعل سالانه ۱۵۰,۰۰۰ تومان پرداخت کند و از این رقم مبلغ ۲۰,۰۰۰ تومان بابت هزینه و مقرری شخصی وی کسر می‌گردید. شیخ بر اساس توافق به عمل آمده کنترل عایدات غیرمستقیم خود را حفظ کرد اما قرار بر این شد تا یک کارگزار مالی به عنوان مأمور ناظر سرتاسر استان خوزستان در این منطقه مستقر شود. شیخ و رضاخان هر دو از بابت این قرارداد ناراضی بودند. رضاخان به رغم ابراز علاقه‌مندی نسبت به محترم شمردن توافق به عمل آمده و تجلیل از نقش انگلیس در نحوه انجام مذاکرات احساس می‌کرد که خزعل در این ماجرا دولت مرکزی را مغبون کرده است. لورین در تلگرافی برای وزیر خارجه انگلیس تأکید می‌کند به رغم این گونه اظهارنظرها چنین به نظر می‌رسد که در زمینه مسائل مالی که عامل اصلی اختلافات در ایران بوده است پس از این دیگر اختلافی میان شیخ محمره، دولت مرکزی ایران و مشاوران مالی آمریکایی بروز نخواهد کرد.

لورین در تلگراف خود می‌افزاید می‌توان چنین ادعا کرد که این موافقت‌نامه به عنوان سنگ‌بنای اصلی اوضاع آتی در خوزستان خواهد بود.[۷۶]

---

76. Loraine to Curzon, No. 571, Tehran, December 4, 1923, F. O. 371/10134.

فصل هفتم

سقوط شیخ خزعل



موقعیت خزعل به مخاطره می‌افتد

موافقت‌نامه عایدات، ظاهراً از مناقشه شش ماههٔ میان رضاخان و خزعل کاست، اما مانورها و زد و بندهای سیاسی همچنان ادامه یافت. دولت ایران نسبت به پهلو گرفتن کشتی‌های جنگی انگلیس در محمره، در آستانه مذاکرات مربوط به عایدات اعتراض کرد، و وزارت امور خارجه انگلیس تصمیم گرفت تا حق ایران را در مورد اداره این بندر به رسمیت بشناسد؛ هرچند تصور می‌شد این اقدام توانایی انگلیس را در حمایت از خزعل در صورت نیاز به اجرای تعهدات تضعیف کند.[1] مقام‌های دولت ایران سپس تلاش کردند تا کنترل اداره تلگراف محمره را که از زمان جنگ جهانی اول توسط تلگرافچی‌های عراقی در کنسولگری انگلیس اداره می‌شد، به دست گیرند. سرانجام به خزعل دستور داده شد تا برای یک کارگزار، یعنی نمایندهٔ وزارت امور خارجه در آبادان اقامتگاهی تدارک ببیند. این کارگزار که در عین حال پست معاونت فرمانداری را نیز عهده‌دار می‌شد، علاوه بر کارگزار دیگری خدمت می‌کرد که در فاصله پانزده دقیقه‌ای، در محمره مستقر بود. تلاش‌های مربوط به گسترش دامنه قلمرو دولت مرکزی در پی اقدامات دولت انگلیس در تهران متوقف شد، ولی این دو پیروزی جزئی در مقایسه با شکست‌هایی که در نقاط دیگر به بار آمد بسیار ناچیز بودند.

---

1. Loraine to Curzon, No. 12, Tehran, January 5, 1024, F. O. 371/10134; Minute on Admiralty to F. O., No. M2597, Confidential, July 11, 1924, F. O. 371/10139; Loraine to V. Ramsay MacDonald, Prime Minister end Foreign Secretary, No. 104, Tehran, February 10, 1924, F. O. 371/10133.

در مناطق لرستان و بختیاری، رضاخان به تلاش‌های خود به منظور ایجاد شکاف میان قبایل و تحکیم قدرت مقام‌های نظامی ایران ادامه داد. گرچه وی در مواردی با شکست‌های جزئی و نه چندان مهم نظامی روبرو شد، ولی در مجموع، مانورهای سیاسی و نظامی رضاخان با موفقیت همراه بود. خزعل با نگرانی فزاینده شاهد وخامت اوضاع در مناطق کوهستانی قبیله‌نشین مجاور فلات خوزستان بود. شیخ احتمالاً با این امید که از خشم انگلیس و رضاخان در امان بماند، با پرداختن به مسائل خود از قبول کمک از دسته‌جات لر که در برابر رضاخان ایستادگی کرده بودند خودداری کرد. بی‌تحرکی شیخ انزجار بسیاری از افراد قبایل لر را برانگیخت و این در حالی بود که دیگران با فرستادن هیأت‌های مختلف از وی تقاضای کمک کردند. بختیاری‌ها اندک‌اندک سر به شورش گذاشتند.[۲] در عراق روزنامه «الأستقلال»، رضاخان را به عنوان یک غاصب مورد حمله قرار داد و اعلام کرد اعراب در جای‌جای جهان آماده‌اند تا از قلمرو عربی شیخ در برابر هر گونه تجاوز ایران دفاع کنند. در تهران روزنامه‌ها مطالب مندرج در روزنامه الأستقلال را بهانه قرار داده به شکل تحریف‌شده‌ای نسبت به انعکاس آن اقدام کردند. در این هنگام کمیسر عالی انگلیس در عراق خواست تا روزنامه الأستقلال را از نوشتن چنین مطالب تحریک‌برانگیز باز دارد. دابز نیز در مقابل خواستار آن شد که شیخ از نام‌نویسی افراد قبیله خود در آن سوی شط* به عنوان اتباع ایران که راه را برای به خدمت گرفتن آنان در ارتش شیخ هموار می‌کرد، منع شود. در نتیجه خزعل این اختیار را که در نوامبر سال ۱۹۲۳ از لورین و به قولی از ملک فیصل کسب کرده بود از دست داد.[۳]

از قضا در همان سال شیخ نتوانست میزان تعهدات مالی خود را کاهش دهد. خسارات وارده به محصولات کشاورزی و احشام بر اثر جاری شدن سیل موجب شد تا

2. Sir A. T. Wilson, Note on the Political Situation in Luristan, N. D., F. O. 371/10124; Peel, Memorandum on Bakhtiari Situation in June 1924, Ahwaz, June 28, 1924, F. O. 371/10135; Admiralty to F. O. No. M2597, Confidential, July 11, 1924, F. O. 371/10139; Loraine to MacDonald, No. 104, Tehran, February 10, 1924, F. O. 371/10133.

* منظور اروند رود است.(م)

3. Loraine to Sir Henry Dobbs, High Commissioner in Iraq, December 17, 1923, F. O. 371/10134; Dobbs to Loraine, No. So/ 178, Confidential, Baghdad, January 19, 1924, F. O. 371/10143; C. O. to F. O., January 10, 1924, F. O. 371/10143.

وی تنها به جمع‌آوری بخش اندکی از مال‌الأجاره‌های خود نایل آید. از آن‌جا که این تقاضا از طریق کانال‌های دیپلماتیک انگلیس به عمل آمده بود، رضاخان نیز قول داد تا اقدامات مشابهی را توصیه نماید؛ لکن این وعدهٔ وی نیز همچون بسیاری از وعده‌هایش تحقق نیافت.[۴]

علاوه بر دخالت‌های عراقی‌ها، در خدشه‌دار نمودن اقتدار قبیله‌ای شیخ در بخش غربی اروندرود کاهش نفوذ وی در میان لُرها و بختیاری‌ها، سکوت مطبوعات، کاستی عایدات و مزاحمت‌هایی که مقام‌های دون پایه دستگاه دولتی ایران برایش فراهم می‌کردند، نگرانی های دیگری نیز وجود داشت. در میان انبوه نگرانی‌های شیخ عزیمت دو تن از دوستانش یعنی تروور و ویلسون از همه مهم‌تر بود. سرهنگ سیاستمدار انگلیسی مقیم منطقه خلیج‌فارس و سِرآرنولد ویلسون، از مسئولان شرکت ملی نفت در آبادان، آخرین اعضای بلندپایه و بانفوذ مکتب قدیمی خلیج‌فارس بودند که این منطقه را ترک کردند. در مراسم تودیع سرهنگ در مارس ۱۹۲۴ خزعل ضمن برشمردن تمامی مشکلات خود، وحشتی را که از مقاصد حکومت ایران در دل داشت برای تروور تشریح کرد.[۵]

از جمله نگرانی‌های عمدهٔ خزعل، ماجرای بازدید امیر لشکر غرب بود؛ همان کسی که گویا تعدادی از سران لُر را که با دریافت امان‌نامه خود را تسلیم نموده بودند، به دار آویخته بود. اگر این بازدید جنبهٔ دوستانه داشته و در معیت حدود یکصد سوار صورت می‌گرفت معضلی را به وجود نمی‌آورد، ولی اگر این بازدید یک حملهٔ تمام‌عیار باشد، آنگاه چه خواهد شد؟ آیا باید دفاع کرد؟ در چنین حالتی انگلیسی‌ها با توجه به تضمین‌هایی که در نوامبر ۱۹۱۴ به وی داده‌اند چه اقدامی به عمل خواهند آورد؟ در مورد مقاصد رضاخان نظر تروور نیز همانند نظر خزعل بود و در این مورد جز مطلع ساختن دولت انگلیس کاری از دست وی بر نمی‌آمد. بی‌تردید او نمی‌توانست جنگیدن را به خزعل توصیه کند. تروور با اعلام نگرانی به هند ابراز امیدواری کرد که دولت

---

4. Peel to Esmond Ovey, Chargé d'Affaires, Tehran, Tel. No. 20, Ahwāz, April 25, 1924, F. O. 371/10135; Ovey to Peel, Tel, No. 14, Tehran, April 29, 1924, F. O. 371/10135.
5. Trevor to Foreign Secretary, G.O.I., No. 14-T, Confidential, R.I.M.S. *Lawrence*, March 10, 1924, L/P&S/10/934.

انگلیس صرفاً به تسلیم یادداشت اعتراضی در تهران اکتفا نکرده و از شیخ حمایت بیشتری به عمل آورد. تروور در تلگراف ارسالی خود به مقام‌های انگلیسی در هند یادآور شد که بی‌تفاوتی دولت انگلیس در قبال حمله دولت ایران به شیخ خزعل تأسف‌بار خواهد بود و موجب می‌شد تا نظر خان‌ها و قبایل در مورد بی‌ثمر بودن دوستی با انگلیس که در حال حاضر طرفداران فراوانی دارد، تأیید شود.[6]

متأسفانه ازموند اووی*، کاردار سفارت انگلیس در تهران، بر این باور بود که رضاخان به وعده‌هایی که در اکتبر گذشته به سفارت انگلیس و شیخ داده وفادار است و هراس شیخ موردی ندارد. کاردار سفارت انگلیس در تهران وحشت شیخ خزعل را به عزیمت سرهنگ تروور از منطقه خلیج‌فارس نسبت داده است.[7] این وحشت بی‌مورد ناشی از عزیمت تروور و تقارن آن با عزیمت سِرآرنولد ویلسون، دوست قدیمی و حامی شیخ که به زودی راهی لندن می‌شد، همراه شده بود.

آنچه بیش از عزیمت تروور و ویلسون برای خزعل نگران‌کننده بود، تغییر کابینه در لندن بود. ریاست کابینه جدید را رمزی مک‌دونالد، رهبر حزب کارگر در مجلس عوام، بر عهده داشت. مک‌دونالد در خلال سال‌های طولانی، رهبر جناح مخالف و از منتقدان آشکار سیاست انگلیس در قبال ایران به‌شمار می‌آمد. رمزی مک‌دونالد در دوران پیش از جنگ جهانی اوّل در مجلس عوام با سیاست دولت انگلیس مبنی بر حمایت از حکومت‌های محلی مقابل دولت‌های مرکزی مخالفت کرده و با تملک شرکت نفت ایران و انگلیس توسط دولت انگلیس به مخالفت برخاسته بود. مک‌دونالد به عنوان یک اصل و نه یک ضرورت، از مدافعان تکوین دولت مرکزی مقتدر در ایران بود. ایده‌ها و دیدگاه‌های وی با نظرات اشرافی و مغرورانه لُردکرزن عمیقاً متفاوت بود. از آن‌جاکه وی هیچ‌گونه نقشی در شکل‌گیری سیاست‌های گذشته انگلیس در ایران نداشت، در نتیجه هیچ‌گونه تعهدی در قبال تداوم این سیاست‌ها احساس نمی‌کرد.

---

6. Trevor to Ovey, No. 20-T, R. I. M. S. *Lawrence* at Sea, March 11, 1924, F. O. 371/10135; Trevor to F. S. G. O. I., No. 14-T, Confidential, R. I. M. S. *Lawrence*, March 10, 1924, L/P&S/10/934.

*. اووی، ازموند (اسموند) (Ovey Esmond)؛ تولد ۲۳ ژوئیه ۱۸۷۹، مستشار سفارت تهران از ۴ مارس ۱۹۲۴ تا ۲۲ آوریل ۱۹۲۵، کاردار از ۲۸ مارس تا ۱۵ نوامبر ۱۹۲۴.(م)

7. Ovey to MacDonald, No. 196, Tehran, April 16, 1924, F. O. 371/10135.

مک‌دونالد مصمم بود تا از متصف شدن به رادیکالیسم و بی‌مسئولیتی (که حیثیت حزب کارگر را در میان مردم انگلیس خدشه‌دار می‌ساخت) اجتناب ورزد، در نتیجه ضرورتی نداشت در سیاست دولت انگلیس تغییرات عمیقی ایجاد نماید و از اصل حکومت مقتدر مرکزی ایران در مقابل خودمختاری محلی خزعل حمایت کند. از آن‌جا که توازن قدرت در ایران به سرعت به نفع حکومت مرکزی ایران در حال تغییر بود، می‌توان از این سیاست جدید (همانند سیاست قدیمی) به عنوان سیاست متوازن یا بی‌طرف نام برد. مک‌دونالد این سیاست را بی‌طرفی مغرضانه توصیف می‌کرد. تمایل به چرخش به نفع رضاخان در میان کادر دیپلماتیک مشهود بود. لورین که به عنوان مجری سیاست از منافع شیخ دفاع کرده بود، شخصاً با فلسفه سیاسی‌ای که شیخ سمبل آن به شمار می‌رفت موافق نبود و ظاهراً اووی به عنوان مسئول زیردست وی در تهران نیز با او هم‌عقیده بوده است.[۸]

تحریک خزعل برای نشان دادن مقاومت

با تضعیف موقعیت خزعل، دورهٔ شش‌ماههٔ مانور آرام سیاسی به طور ناگهانی در ژوئیه ۱۹۲۴ خاتمه یافت و خطر مناقشه آشکار پدیدار شد. در ۱۸ ژوئیه، پیل، کنسول انگلیس در اهواز (که در تهران سرگرم مشورت با اووِی دربارهٔ اوضاع منطقه بختیاری بود) تلگرافی از خزعل دریافت کرد. شیخ در پیام خود به پیل اطلاع داد که نامه‌ای از رضاخان دریافت کرده که در آن نوشته شده در تاریخ ۱۰ ذی‌الحجه ۱۳۲۰ (۱۰ مارس ۱۹۰۳) مظفرالدین شاه با صدور فرمانی تمامی فرامین صادره در مورد اراضی دولتی در بنادر خلیج فارس را لغو نموده است. این اراضی باید به دولت بازگردانده شود و خزعل می‌بایست تمامی فرامینی را که از این تاریخ به بعد صادر شده است برای تصمیم‌گیری نهایی دربارهٔ وضعیت اراضی به تهران ارسال کند. فرامین خزعل در زمان واگذاری گمرکات خوزستان به مسیو نوز و استقرار بلژیکی‌ها در گمرکات صادر شده و تاریخ آن‌ها دو ماه پیش از صدور فرمان مظفرالدین شاه بوده است. با نامه رضاخان مسئله مالکیت خزعل بر اراضی مورد نظر که وی خود را وارث آن می‌دانست و با توجه به

8. Fatemi, *Oil Diplomacy,* 35-37, 42.

سکونت افراد قبایل خود در این اراضی، آن‌ها را عرب قلمداد می‌کرد به مخاطره افتاد. خزعل در تلگراف خود به پیل نوشت:

> به هر قیمتی که شده باید از حقوق خود دفاع کنم. من نمی‌توانم این خبر را از افراد قبیله خود پنهان نگه دارم... خدا می‌داند وقتی آن‌ها از این موضوع آگاه شوند، چه خواهد شد. من نمی‌توانم آن‌ها را از دفاع در برابر خیانتی که به حقوقشان شده است باز دارم، چون چنین کاری زندگی مرا به مخاطره خواهد انداخت.[۹]

خزعل در تلگراف خود به کنسول اهواز که در تهران به سر می‌برد نوشت: در صورت بروز ناآرامی، وی مسئولیت دفاع از منافع انگلیس در خوزستان را بر عهده خواهد داشت. ریان*، معاون کنسول اهواز، در حاشیه تلگراف خزعل به پیل نوشت: شیخ خواهان اجتناب از درگیری است و امیدوار است سفارت انگلیس در تهران مسئله را فیصله دهد. موضوع بسیار جدی بود، چون اقدام دولت ایران در ضمن، مسئله تملک اراضی شرکت نفت را که از شیخ خزعل خریداری یا اجاره شده بود از درجه اعتبار ساقط می‌کرد.[۱۰]

پیل پس از انجام مشورت‌هایی با اووی به شیخ توصیه کرد نگران نباشد. دولت مرکزی قطعاً در پی لغو فرامین صادره از جانب شیخ نبود و احتمالاً خواستار آن شده بود که از به رسمیّت شناختن این فرامین اجتناب شود. اووی قول داد منتهای تلاش خود را برای حفظ منافع خزعل به عمل آورد.[۱۱]

به هر تقدیر خزعل در آستانه تسلیم قرار داشت؛ گرچه وی هنوز افراد قبیله خود را از اقدامات رضا آگاه نساخته بود، ولی شیوخ قبیله برای انجام مشورت فرا خوانده شدند. ریان در نامه‌ای به اووی نوشت به اعتقاد وی در شرایط کنونی، خزعل شیوهٔ دیگری جز

9. Ryan, Vice Consul, Ahwāz, to Peel through H. M. Legation, Tehran, Tel. No. 73, Ahwāz, July 17, 1924, L/P&S/10/934.

* . ریان، سرگرد سیسیل کرافورد لیندسی (Ryan, Major Cecil Crawford Lindsay)، تولد ۱۳ دسامبر ۱۸۹۷، نایب‌کنسول اهواز از مه ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۵. نایب‌کنسول دزدآب (زاهدان) از اکتبر ۱۹۲۹. کنسول بوشهر از ۱۱ نوامبر ۱۹۳۵. کفیل سرکنسولگری بوشهر از ۸ آوریل ۱۹۳۷.(م)

10. *Ibid.*

11. Ovey to Ryan, Tel. No. 22, Tehran, July 23, 1924, L/P&S/10/934.

انجام مذاکرات مسالمت‌آمیز اختیار نخواهد کرد. ریان در این نامه تأکید کرد شیخ خواهان فیصله دادن این موضوع «برای همیشه و به طور کامل» می‌باشد.[۱۲]

اووی بار دیگر به شیخ توصیه کرد تا بنا را بر این بگذارد که فرمان‌هایش معتبر بوده و به حمایت دیپلماتیک انگلیس دلگرم باشد. اووی به شیخ خاطرنشان ساخت که پافشاری برای تأیید این فرامین مثمرثمر نخواهد بود، چون چنین کاری مسئله را به مجلس خواهد کشاند و سیاستمداران در تهران موضوع را به صورت حادی مطرح خواهند کرد.[۱۳] اووی و پیل بر این عقیده بودند که فرمان مربوط به لغو فرامین صادره در مورد اراضی دولتی اعتبار نداشته و چیزی جز نوعی فریبکاری نیست و سفارت انگلیس نسخهٔ چنین فرمانی را مشاهده نکرده است.

در این میان «روستا»، خبرگزاری روسیه به پخش اخباری در مورد خزعل پرداخت و صورت بلند بالایی از خلاف‌کاری‌ها را به وی نسبت داد که از آن جمله مکاتبه با رهبران مجلس، فرستادن مبالغ هنگفتی پول به مخالفان رضاخان در مجلس، قرار دادن اسلحه و پول در اختیار لُرها، تحریک قبایل علیه دولت مرکزی و اعزام حاجی منصور به اروپا برای ملاقات با شاه و سپس عزیمت به لندن برای تأسیس یک پادشاهی مجزا در خوزستان را می‌توان نام برد. در این گزارش‌ها ادعا شده بود که شماری از عوامل شیخ خزعل، مسئولان حکومتی در اهواز را تهدید کرده و شیخ مقادیر زیادی اسلحه و مهمات به دزفول ارسال کرده است.[۱۴]

گزارش‌های منتشره توسط خبرگزاری روستا تا حدودی از سوی تی.اِل. جکس، کفیل مدیر عامل شرکت نفت ایران و انگلیس، مورد تأیید قرار گرفت. جکس در گزارشی به ریان اطلاع داد که خزعل سرگرم جمع‌آوری نیرو می‌باشد و برای حصول اطمینان از حمایت قبایل، خود شخصاً به بازدید از قبایل پرداخته است. بر اساس گزارش جکس، خزعل آشکارا گفته است در صورت نیاز در برابر هر گونه اقدامی به منظور دخالت در قلمروش و خدشه‌دار نمودن اقتدارش، مسلحانه مقاومت خواهد کرد. همچنین شیخ

12. Ryan to Ovey, Tel. No. 52, Ahwaz̄, August 1, 1924, L/P&S/10/934.
13. Ovey to Ryan, Tel. No. 23, Tehran, August 2, 1924, L/P&S/10/934.
14. Extracts from Rosta, No. 15, August 3, 1924, F. O. 371/10135; Ovey to MacDonald, No. 380, Gulahek, August 9, 1924, F. O. 371/10135.

خواستار بازگشت به وضعیت سابق یعنی خروج تمامی نیروهای ایرانی از خوزستان از جمله مناطق شوشتر و دزفول و بازگشت به موافقت‌نامه به عمل آمده بین سرپرسی کاکس با وثوق‌الدوله دربارهٔ تعهدات مربوط به عواید خود خواهد شد.[۱۵]

شرکت نفت عمیقاً دچار نگرانی شده و نمایندگان شرکت بارها با شیخ و استاندار ایرانی ملاقات کردند. خزعل بار دیگر تصمیم خود مبنی بر ایستادگی و پایداری قوی را ابراز داشته و اعتراف کرد که با لُرهای کهگیلویه، والی پشتکوه و امیر مجاهد بختیاری در تماس بوده است. خزعل گفت تا زمانی که حقوق دوستانش نیز به رسمیت شناخته نشود، به حمایت از آنان ادامه خواهد داد. خزعل اعلام داشت در صورت بروز درگیری آشکار با حکومت مرکزی، وی آماده است به منظور تأسیس یک پادشاهی مستقل در جنوب ایران، شاه را به عنوان میهمان به محمره دعوت کند.

استاندار حکومت مرکزی گفت برای از میان بردن تهدیدی که علیه صلح به عمل می‌آید، وی فراخواندن سرهنگ باقرخان، فرماندار نظامی شوشتر که شخصی دردسرآفرین است را توصیه کرده است و خواستار اتخاذ سیاست آشتی‌جویانه از سوی مسئولان مملکتی در تهران شده است.

جکس و جیمسون، مسئولان محلی شرکت نفت نیز بر این باور بودند که دولت انگلیس باید رضاخان را به اتخاذ سیاست آشتی‌جویانه متقاعد سازد. از قرار اچ.ئی. نیکولز، مدیرکل شرکت نفت در لندن نیز دیدگاه مشابهی داشته و برای قبولاندن این سیاست به وزارت امور خارجه منتهای تلاش خود را به عمل آورد. مقام‌های شرکت نفت بر این عقیده بودند که خطر جنگ گسترده داخلی جدی است و توصیه نمودند از مسئولان نظامی در بغداد خواسته شود تا به محض دریافت دستورات، برای انجام عملیات آماده باشند.[۱۶]

گرچه وزارت امور خارجه و اووی در تهران در ابتدا بحران فزاینده را تا حدودی در

15. T. L. Jacks, Acting General Manager, A.P.O.C., to Ryan, No. 1849, Confidential, Muhammarah, August 11, 1924, F. O. 371/10135.

16. Jacks to H. E. Nichols, Managing Director, A.P.O.C., London, No. C/177, Muhammarah, August 11, 1924, F. O. 371/10134; Nichols to Oliphant, London, August 18, 1924, F. O. 371/10134; A.P.O.C. Muhammarah to A.P.O.C. London, Cable, August 19, 1924, F. O. 371/10134.

شکل قانونی آن مدنظر قرار داده و معتبر باقی ماندن فرامین صادره از سوی خزعل را سودمند تشخیص داده بودند، ولی به‌تدریج تغییر عقیده دادند. با توجه به گزارش‌های دریافتی از اووی (که در اهواز به ادارهٔ امور مشغول بود) مبنی بر این که خزعل در صدد حل و فصل مسئله مرزی است و برای مقابله با تحولات غیرمترقبه تقاضای اسلحه نموده است، وی متقاعد شد که اوضاع رو به وخامت گذاشته است. با وجود این او تأکید کرد که می‌تواند رضاخان را از دست زدن به اقدام ناگهانی باز دارد. وی از ریان خواست تا او نیز خزعل را از چنین اقدامی باز دارد و خطاب به ریان نوشت:

> این نکته را کاملاً به شیخ تفهیم نمایید، چنانچه وی به جای دل بستن به نتایج حمایت‌های ما به اقدامات شورشی متوسل شود، به عقیده من با ناخشنودی عمیق دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس مواجه خواهد شد و موقعیت خود را در برابر دولت انگلیس که پیوسته مایل است از خواست‌های به حق او حمایت نماید، به مخاطره خواهد انداخت.[۱۷]

اووی در نامه خود به ریان می‌افزاید: معاون کنسول باید شیخ را به آرامش دعوت کند و به او اطمینان دهد تا صدور دستورات لازم از سوی وزارت امور خارجه انگلیس به شیخ خیانت نخواهد کرد.[۱۸]

وزارت امور خارجه پیام اووی به شیخ و فعالیت‌های نامبرده در تهران را مورد تائید قرار داد.[۱۹] تا زمان دستیابی به یک مصالحه نباید به خزعل و رضاخان اجازه داده شود تا به تحریک طرف مقابل بپردازند. در مورد پیشنهاد شرکت نفت مبنی بر اعمال فشار از سوی انگلیس به دولت ایران برای اتخاذ تدابیری (از جمله تایید فرامین صادره از سوی شیخ) برای از میان بردن نگرانی‌های شیخ و حصول اطمینان نامبرده از حسن‌نیت دولت مرکزی ایران، «مک‌دونالد نخست‌وزیر انگلیس تصریح کرد، چرا باید به اقدامی که مایل

17. Ovey to Ryan, Tel. No. 24, Tehran, August 14, 1924, F. O. 371/10134; Ryan to Ovey, August 14, 1924, F. O. 371/10134; Ovey to F. O., Tel. No. 168, Tehran, August 14, 1924, F. O. 371/10134.

18. Ovey to Ryan, Tel. No. 24, Tehran, August 14, 1924, F. O. 371/10134.

19. Minute, F. O. August 15, 1924, On Ovey to F. O., Tel. No. 169, Tehran, August 14, 1924, F. O. 371/10134.

به انجام آن نیستیم تن در دهیم.»[۲۰]

خبرهای ناخوشایند تازه‌ای که از محمره می‌رسید نظر وزارت امور خارجه مبنی بر ضرورت آرام کردن طرفین را تایید کرد. استاندار، تلگرافی از رضاخان دریافت کرد که در آن از وی خواسته شده بود به شیخ خزعل اطلاع دهد که او موضع دولت در مقابل فرامین صادره از سوی خزعل را تصحیح و سرهنگ باقرخان را که مزاحمت‌هایی ایجاد نموده، فرا خواهد خواند. کارگزاران شرکت نفت در گزارش‌های ارسالی تصریح نمودند که شیخ از پیام رضاخان راضی نیست، و اعطای این گونه امتیازها را نشانه ضعف طرف مقابل تلقی می‌کند.[۲۱]

وزارت امور خارجه با ارسال پیامی برای اووی، ضمن یادآوری خط‌مشی اتخاذشده از سوی لورین در سال ۱۹۲۲ که پا در میانی گسترده‌ای در تهران و محمره انجام داده بود، از وی خواست تا از سرهنگ پریدو*، افسر مقیم منطقه خلیج‌فارس بخواهد تا به شیخ یادآور شود که تضمین‌های داده شده به وی منوط به وفاداری به ایران است. به رضاخان نیز باید گفته شود تدابیر اداری اتخاذشده از جانب او در جنوب غربی ایران منافع انگلیس در این مناطق را شدیداً به مخاطره خواهد انداخت. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس قصد دخالت در امور داخلی ایران را ندارد «ولی منافع انگلیس در خوزستان از چنان اهمیتی برخوردارند که لندن نمی‌تواند در برابر اقدامات خودسرانه بی‌تفاوت باقی بماند.»[۲۲]

مشابهت اوضاع با آنچه در سال ۱۹۲۴ اتفاق افتاد شاید تأسف‌آور باشد. در آن سال ماجرا از طریق پادرمیانی انگلیس حل و فصل نشد، بلکه بر اثر اقدام نظامی خان‌های بختیاری که به حادثه شلیل منجر گردید، فیصله یافت. این احتمال وجود دارد که وزارت

---

20. Minute, F. O. August 19, 1924, On Nichols to F. O., London, August 18, 1924, F. O. 371/10134; F. O. to Ovey, Tel. No. 118, F. O., August 16, 1924.

21. A.P.O.C. Muhammarah to A.P.O.C. London, Cable, Confidential, August 21, 1924, F. O. 371/10134.

* . پریدو (پرایدوکس)، سرهنگ دوم فرانسیس بیول (Prideaux, Lieutenant-Colonel Francis Beville)، تولد ۲۶ نوامبر ۱۸۷۱، مرگ ۶ سپتامبر ۱۹۳۸. دستیار اول نماینده سیاسی مقیم در بوشهر ۱۸۹۶. وی پسر سرهنگ ویلیام فرانسیس پریدو (نماینده سیاسی ارشد انگلیس و سرکنسول در خلیج فارس) بود. کنسول سیستان (زابل) از ۲۶ نوامبر ۱۹۱۲. سرکنسول مشهد از ۵ اوت ۱۹۲۰. سرکنسول بوشهر از ۱۹ مارس ۱۹۲۴ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۲۶.(م)

22. F. O. to Ovey, Tel. No. 118, August 23, 1924, F. O. 371/10134.

امور خارجه این حادثه را به فراموشی سپرده باشد ولی رضاخان و شیخ خزعل قطعاً آن را به یاد داشتند. روز ۲۵ اوت گزارش رسید که نیروهای ایرانی بیشتری از خرم‌آباد به شوشتر وارد شده است. بر اساس گزارش‌های منتشره خزعل به ملاقات امیر مجاهد یعنی همان کسی که از قرار، محرک اصلی حادثه شلیل بوده رفته و در عین حال اعلام کرده که خودداری از اقدام قاطع بیش از این برایش مقدور نیست.[۲۳]

با تمامی این تفاصیل اووی از تهران گزارش داد بررسی خبرهای مربوط به پیش‌روی نظامی به سوی خوزستان «از قریب‌الوقوع بودن حمله حکایت نمی‌کند.» اووی در گزارش خود می‌افزاید تلاش‌هایی به عمل آمد تا رضا وعده‌هایی را که به خزعل داده بود، در مقابل بریتانیایی‌ها تأیید کند (وعده‌هایی مبنی بر آن که از موضع خود درباره فرمان‌ها دست بردارد). این تلاش‌ها هر چند با دشواری با موفقیت همراه بودند. رضا خواستار آن شد تا شیخ خزعل در پاسخ به پیام ارسالی از سوی وی تلگراف مناسب و متواضعانه‌ای ارسال نماید. به نوشته ریان، خزعل با اطلاع یافتن از تمایل رضاخان به نشان دادن نرمش نفس راحتی کشیده و پاسخی متواضعانه ارسال نمود.[۲۴]

مقام‌های انگلیسی در لندن، تهران و اهواز نیز با این تصور که بحران خاتمه یافته نفس راحتی کشیدند.

شیخ مقاومت می‌کند

ولی آیا بحران پایان یافته بود؟ اواخر ماه اوت، نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران با ارسال تلگرافی به رؤسای خود در لندن و همکاران شرکت در محمره اعلام کرد رضاخان نیرنگ زده و برای سرنگونی خزعل به بسیج نیروهایش ادامه خواهد داد. شایعات حکایت از آن داشت که یک واحد مجهز از ارتش ایران سرگرم نبرد با لُرهای کهگیلویه بوده و با گذشتن از بهبهان به ۴۵ مایلی رامهرمز رسیده است. علاوه بر این، سرهنگ دردسرآفرین باقرخان فراخوانده نشده و همچنان سرگرم تحریکات علیه شیخ بود. از سوی دیگر بر اساس گزارش‌های منتشره توسط رُوستا، دفتر خبرگزاری روسیه در تهران، شیخ خود را برای اخراج سرهنگ باقرخان آماده نموده و رئیس ایرانی اداره

23. A.P.O.C. Muhammarah to A.P.O.C. London, Cable, August 25, 1924, F. O. 371/10134.
24. Ovey to MacDonald, No. 410, Gulahek, August 29, 1924, F. O. 371/10134; Ovey to F. O., Tel. No. 185, Tehran, August 28, 1924, F. O. 371/10134.

پست، بازرس گمرکات و «یک مقام بلندپایه وزارت دارایی را اخراج نموده است.»[۲۵] در عین حال امیر مجاهد بختیاری روز ۳۰ اوت وارد اهواز شد. انتظار می‌رفت امیر مجاهد بختیاری در صورت تزلزل اراده شیخ در اجرای برنامه اعلام‌شده، خود به تقویت وی بپردازد. نشانه‌ای از حل بحران به چشم نمی‌خورد.[۲۶]

وعده رضاخان مبنی بر کنار گذاشتن باقرخان نیز نتوانست به فرو نشاندن بحران کمک کند. ارسال تلگراف عاری از نزاکت و شدیداللحنی از سوی رضاخان که به عنوان وزیر جنگ آن را امضاء کرده بود، اوضاع را عملاً با وخامت بیشتری روبرو کرد. رضاخان در تلگراف خود به شیخ نوشت وی کمترین اهمیتی برای حامیان شیخ قائل نیست و اگر حسن نیتی را که در قبال فرمان‌های صادره از سوی شیخ از خود نشان داده نداشت و قولی را که به عنوان یک سرباز داده است نداده بود، در آن صورت می‌دانست چگونه با شیخ رفتار کند. وزیر جنگ از خزعل خواست کاری نکند که وی ناگزیر شود قول خود را زیر پا بگذارد. رضاخان در پایان خاطرنشان ساخت ملاقات میان طرفین ضرورت دارد ولی او فعلاً فرصت چنین کاری را ندارد.[۲۷]

توهین‌های حساب‌شده وزیر جنگ پی‌آمد غیرقابل اجتناب خود را به همراه داشت. شیخ بار دیگر عزم راسخ خود را به پایداری اعلام و تأکید کرد در این مورد ابتکار عمل را به دست نمی‌گیرد، بلکه «صرفاً از حقوق خود در برابر خودکامگی مخالف قانون اساسی دفاع می‌کند.» در راستای این سیاست بود که وی با ارسال تلگرافی به شاه از وی برای بازگشت به کشور دعوت به عمل آورد و از مجلس برای مقاومت در برابر خودکامگی رضاخان تقاضای کمک نمود. خزعل حزب لیبرال جدیدی به نام «حزب سعادت» برای احیای آزادی سیاسی در ایران تشکیل داد. شیخ با سازمان دادن شاه، لُرها، بختیاری‌ها و جناح مخالف مجلس در یک جناح امیدوار بود رضاخان را از اریکه قدرت به زیر آورد.*

25. Extract from Rosta, No. 24, August 31, 1924, F. O. 371/10132; A.P.O.C. Muhammarah to A.P.O.C. London, Cable, August 28, 1924, F. O. 371/10135; A.P.O.C. Tehran to A.P.O.C. London, Tel. No. 82, August 27, 1924, F. O. 371/10135.

26. Nichols to F. O., London, September 3, 1924, F. O. 371/10135.

27. Ovey to F. O., Tel. No. 193, Tehran, September 11, 1924, F. O. 371/10135; Ovey to F. O., Tel. No. 191, Tehran, September 4, 1924, F. O. 371/10135.

*. در نیمه سال ۱۳۰۳ش، خزعل به منظور رویارویی با حکومت مرکزی و مبارزه با سردارسپه که در مقام نخست‌وزیر و فرمانده کل قوا، حاکم بلامنازع ایران شده بود، با کمک امیرمجاهد بختیاری، کمیته‌ای به نام «قیام

←

شیخ در عین حال با ادامه مذاکرات با دولت مرکزی ایران از طریق انگلیس راه مصالحه را باز گذاشت. وی به پیل گفت تنها با تحقق شرایط زیر اقدامات تدافعی خود را کنار خواهد گذاشت:

۱.دریافت تضمین کتبی در مورد امنیت شخص خود و هوادارانش به‌ویژه امیرمجاهد بختیاری.
۲. خروج تمامی نیروهای ایرانی از خوزستان از جمله بهبهان.
۳. مقررات حاکم بر عایدات وی به دوران قبل از جنگ باز گردد.
۴. دریافت تضمین‌های بیشتری در قبال فرامین صادره از سوی وی.
۵. دریافت تضمین از دولت انگلیس در مورد جلوگیری از اقدامات غیردوستانه آتی رضاخان.[۲۸]

سعادت» تشکیل داد و ریاست شاخه نظامی آن را به سرهنگ رضاقلی‌خان ارغون محول کرد. کمیته یادشده در مدت کوتاهی توانست چند هزار نفر از اهالی خوزستان، لرستان و بختیاری را در اهواز مسلح کند. از سوی کمیته قیام سعادت تلگراف‌های متعددی به رجال و مقامات و در رأس آن‌ها سلطان احمدشاه مخابره گردید و از وی تقاضا شد تا از طریق خوزستان به کشور مراجعت کند. شیخ در جلب موافقت احمدشاه، نمایندگان مجلس و روحانیان، توفیق به دست نیاورد. عمر کمیته قیام سعادت کوتاه بود و دیری نپایید با لشکرکشی رضاخان به خوزستان، بساط آن برچیده گردید.(م)

28. Peel to Ovey, Tel. No. 45, Ahwāz, September 11, 1924, F. O. 371/10135; Jacks to A.P.O.C., Tel. No. 19, Muhammarah, September 12, 1924, F. O. 371/10135.

تلگراف خزعل از طریق سفارت کبرای کشور اسلامی ترکیه در تهران تسلیم مجلس شد. هدف از این تلگراف پیوند دادن ائتلاف سیاسی قدرتمند رضاخان در تهران با شخصیت‌های مستقل فعال در جنوب کشور بود. متن این تلگراف که خطاب به رئیس مجلس ارسال گردید به شرح زیر است:

ظلم و ستم، اختناق، ترور، خونریزی و کشتار دسته‌جمعی مسلمانان توسط فردی به نام رضاخان، فرمانده نیروهای مسلح ایران که آزادی‌ها را سرکوب و ندای آزادی خواهانه را خاموش کرده مدت چهل ماه است که ادامه دارد. این گونه اقدامات همراه با جاه‌طلبی‌های بیش از حد و اهانت علیه شخصیت‌های برجسته مملکتی و پا را از حد و مرزی که قانون برایش تعیین کرده فراتر نهادن و گستاخی‌هایش در قبال اعلیحضرت همایونی و نیت پنهانی وی برای کسب قدرت فائقه و اقدامات تبهکارانه‌ای که انجام می‌دهد، سلب امنیت عمومی و آشفته ماندن امور مملکت را به دنبال داشته است. علاوه بر این رضاخان قوانین شرع مقدس را زیر پا گذاشته و موجب بر هم زدن وحدت مسلمانان گردیده و یکپارچگی امت مسلمان ایران را شدیداً خدشه‌دار ساخته است. ما از جمله کسانی هستیم که در قبال قانون اساسی عمیقاً احساس نگرانی کرده و آماده‌ایم تا برای پاسداری از آن و شرع مقدس اسلام جانفشانی کنیم و بیش از هر چیز نسبت به نقض آزادی‌ها به‌ویژه آزادی بیان و قلم و امکان ابراز عقاید سیاسی در هر دو شکل مکتوب و شفاهی آن نگرانیم. این مسئله به‌ویژه هنگام برطرف نمودن سوءتفاهمات میان شخصی که زمام امور ایران را به دست گرفته و حزب آزاد ما که حزب سعادت نامیده می‌شود، حزبی که در پرتو تجدید حیات مبارک اسلامی با هدف صیانت از استقلال و پاسداری از شرع مقدس، حفظ مذهب جعفری، ارتقاء آزادی‌های فردی، برقراری نظم عمومی، احترام فوق‌العاده به قوانین قرآنی،

انگلیس درقبال استمداد علنی شیخ از مجلس و مطالبات پنج‌گانه وی موضع و واکنش واحدی اتخاذ نکرد. در تهران اووی از این بابت خشمگین و نگران بود. گلایه‌های ناچیز وگذرای خزعل تاکنون توسط سفارتخانه حل و فصل شده بود، اما اکنون خزعل برای بر

پاسداری از اهداف مندرج در قانون اساسی و وفاداری کامل نسبت به شخص اول مملکت، اعلیحضرت احمدشاه پایه‌گذاری گردیده، مصداق پیدا می‌کند. با توجه به مراتب فوق این یادداشت را از طریق سفارت کشور اسلامی ترکیه حضورتان ارسال داشته و امیدواریم این یادداشت به ریاست مجلس شورای ملی تسلیم شود. ما پیوسته خدمتگزار کشور آباء و اجدادی خود بوده و در آینده نیز همچنان خدمتگزار این آب و خاک باقی خواهیم ماند و خدماتی که در گذشته انجام داده‌ایم قابل انکار نبوده و بر هیچ کس پوشیده نیست. ما انکار نمی‌کنیم که خدمات انجام‌شده وظیفه ما بوده است و بهترین دلیل برای اثبات صحت ادعای ما محکوم نمودن اهداف شخصی و بلندپروازی‌های خودخواهانه می‌باشد. علاوه بر این ما از تصمیمات مجلس اطاعت نموده و از آغاز قیام پهلوی تحولات سیاسی را به عنوان یک واقعیت پذیرفتیم و از صمیم قلب از تغییر رژیم حمایت نمودیم. تصور ما بر این بود که تغییر رژیم گامی در جهت اصلاح وضع موجود و حمایت از قانون اساسی و استقلال کشور پادشاهی به شمار می‌رود، نه این‌که بر خلاف قانون اساسی یا حرکتی شورشی علیه شخص اوّل مملکت و رئیس کشور و زیرپا گذاشتن قول مقدس و سوگند نظامی مربوط به اطاعت از پادشاه و قوانین کشور.

با در سر داشتن چنین هدفی ما بار دیگر برای ترقی ایران و رفاه و آسایش کشور تلاش خواهیم کرد. بنابراین اکنون ما آماده‌ایم تا برای سعادت کشور و پایان بخشیدن به بلندپروازی‌های فردی، که در ذهن برخی از افراد نشو و نما یافته و پاسداری از حقیقت و رهایی کشور از شر افکار بدخواهانه‌ای که این مرد [رضاخان] در جهت آن گام برمی‌دارد وارد عمل شویم. ما همیشه برای مقابله با سختی‌ها منتهای تلاش خود را به عمل آورده و هرگز از دستورات حکومت مرکزی سرپیچی نکرده‌ایم. ما همیشه با جان و مال و در واقع هر آنچه داشته‌ایم، چه بی‌مقدار و چه گران‌بها، هر خدمتی که در توان داشته‌ایم در قبال کشورمان انجام داده‌ایم؛ ولی نمی‌دانیم از روی بداقبالی یا خوش‌اقبالی اکنون مدت یک سال است که حقیقت برایمان آشکار شده و ما از نیات پلید این مرد و اطرافیان و ملازمانش و افکار پنهانی و جاه‌طلبی‌هایش و اهدافی که در سر می‌پروراند آگاهی کامل یافته‌ایم. هدف این شخص دستیابی به ثروت این کشور و قبضه قدرت و متزلزل کردن پایه‌های سلطنتی است که قرن‌هاست استوار بر جای مانده است. حقیقت امر آن است که وی در صدد برقراری دیکتاتوری فردی و نهایتاً نابودکردن اسلام رایج و قوانین قرآن و پایمال کردن اهداف مندرج در قانون اساسی یعنی آزادی، عدالت و برابری است. ما برای مقابله با این گونه امور با تحمل فشارهای شدید عصبی از هیچ کوششی دریغ نداشته‌ایم چون روند رویدادها، مذهب و اعتقادات مردم را به مخاطره انداخته است. ما اکنون با اطمینان اعلام می‌کنیم که سردار رضاخان دشمن اسلام و غاصب حکومت ایران بوده و کسی است که حقوق مردم را زیر پا گذاشته و علیه شخص اوّل مملکت قیام کرده است. ما با تمام قدرت و امکانات خود برای دفع این فاجعه و درهم شکستن تیری که علیه قلب این سرزمین نشانه رفته است تلاش خواهیم کرد. برای پاسداری از قوانین قرآن، اصول اسلام، آزادی مردم، رفاه و آسایش شهروندان و پیشرفت میهن، ما قول می‌دهیم تا با هر آنچه در توان داریم در راه خدا، امامان معصوم علیهم‌السلام و ولیعهد خود، شاه جوان‌بخت احمدشاه قاجار که جانمان فدای او باد، تلاش خواهیم کرد. آنچه ما در صدد انجام آن هستیم در راستای موازین ناب مذهبی و وجدان بیدار و در جهت خدمت به میهن و حفظ قانون اساسی و استقلال کشور است. ما به آنانی که حاضریم جانمان را فدایشان کنیم قول می‌دهیم تا با هر آنچه در توان داریم برای تحقق این اهداف و رهایی کشور از زورگویی‌های این غاصب مبارزه کنیم. حمایتی که مجلس نمایندگان از ما به عمل آورده نشان می‌دهد که در این کشور هستند کسانی که عمیقاً نسبت به سرنوشت این مملکت و میراث باستانی آن دلسوزند.

خزعل

علی نعمةالحلو. الأحواز «عربستان» إماره کعب العربیة في المحمرة. بغداد، دارالبصرة، ۱۹۶۹، صص ۱۸۸-۱۹۱.

هم زدن وضع موجود، به شورش و تهدید به استفاده از زور متوسل شده است. این چنین خط‌مشی که به بهانه تلاش رضا برای نابودی وی اتخاذ گردیده نمی‌تواند مورد تائید دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس قرار گیرد.[۲۹]

مقام‌های انگلیسی مقیم منطقه خلیج‌فارس بر این عقیده بودند که قصد رضاخان برای نابودی خزعل در اولین فرصت ممکن جدی بوده و شیخ نیز در تصمیم خود مبنی بر مقاومت مسلحانه جدی می‌باشد. پیل، کنسول انگلیس در اهواز، یعنی تنها شهری که مقام انگلیسی عضو مکتب قدیمی خلیج‌فارس در آن فعالیت داشت، شدیداً از موضع شیخ به دفاع برخاست.[۳۰]

جیمسون و جکس، نمایندگان محلی شرکت نفت بر این عقیده بودند که تنها راه مسالمت‌آمیز (و بالطبع بهترین راه ممکن) برای جلوگیری از بروز دردسر، وادار ساختن رضاخان به کناره‌گیری است.

سرهنگ پریدو، افسر انگلیسی مستقر در بوشهر که به محض اطلاع از تداوم بحران خود را به صحنه رسانده بود نسبت به اوضاع، نظری بدخواهانه‌تر و عملی‌تر داشت. وی شقوق عملی مختلفی برای سیاست انگلیس در نظر داشت. همان‌گونه که انتظار می‌رود چنانچه دولت ایران، خزعل را یک فرد شورشی اعلام کند تضمین‌های داده‌شده از سوی انگلیس کان‌لم یکن خواهد بود. بدین‌ترتیب انگلیس می‌تواند شیخ را به استفاده از قوه قهریه تهدید نماید و بدون به مخاطره‌انداختن میدان‌های نفتی، پیروزی بدون خونریزی رضاخان را سبب شود. در عین حال انگلیس می‌تواند با اعزام نیرو به منطقه یا تهدید به چنین کاری به حمایت از شیخ خزعل برخیزد. بدین ترتیب آرامش به منطقه بازگشته و موقعیت شیخ به نحو چشمگیری تقویت خواهد شد و انگلیس ملزم خواهد شد تا شیخ را تحت کنترل شدید خود قرار دهد. علاوه بر این، انگلیس می‌تواند با مخالفان رضاخان

---

29. Ovey to F. O., Tel. No. 196, Urgent, Tehran, September 15, 1924, F. O. 371/10135.

۳۰. سال‌ها بعد امیرمجاهد در جریان محاکمه به اتهام خیانت اعتراف کرد که پیل در تشکیل «حزب‌السعادة» نقش کلیدی داشته و ضمن دادن وعده حمایت انگلیس از این حزب مبلغ هنگفتی به خزانه حزب پرداخت و مبالغ بیشتر را تضمین نموده و در تهیه متن تلگرافی که در مخالفت با رضاخان به مجلس ارسال شد مشارکت داشته است. پیل به خاطر حمایت سرسختانه از خزعل و نادیده گرفتن دستورالعمل‌های وزارت امور خارجه شخصاً از سوی مک‌دونالد، نخست‌وزیر، شدیداً مورد مؤاخذه قرار گرفت.

Fatemi, *Oil Diplomacy,* 144; F. O. 371/10135.

جیمز رامسی مک‌دونالد متولد ۱۸۶۶، متوفی ۱۹۳۷، دو دوره نخست‌وزیر انگلستان بود.(م)

در تهران همراه شده و او را وادار به کناره‌گیری نماید. ثقةالملک، استاندار خوزستان به نمایندگی از جانب رئیس خود در تهران یعنی مشارالملک، وزیر امور خارجه رضاخان، در تماس با پریدو راه‌حل اخیر را پیشنهاد کرده بود.[۳۱]

وزارت امور خارجه انگلیس همان‌گونه که انتظار می‌رفت بیشتر با نظرات اووی نماینده خود در تهران هم‌عقیده بود. رضاخان فرمانروای مشروع ایران بود. علاوه بر این او تنها کسی بود که می‌توانست صلح، اقتدار و ثبات را در کشور برقرار کند. وزارت امور خارجه که از خطر بلشویزم به وحشت افتاده بود به هیچ‌وجه مایل نبود رضاخان از صحنه کنار گذاشته شود. حتی اگر خزعل به پیروزی قاطع دست یابد که احتمال آن بسیار بعید است، انگلیس تمامی نفوذ خود در شمال ایران را از دست خواهد داد. اووی که از پیشنهادات سرهنگ پریدو، پیل و شرکت نفت مبنی بر تبانی سفارت با مخالفان سیاسی رضاخان در تهران به خشم آمده بود برای جلوگیری از شکل‌گیری چنین فعالیت‌هایی نیاز چندانی به دریافت دستورالعمل‌های وزارت امور خارجه نداشت.[۳۲]

این کافی نبود که انگلیس به خودداری از پیوستن به صفوف مخالفان رضاخان اکتفا کند. ساکت ماندن و اجازه دادن به رضاخان برای درهم شکستن شیخ به سود منافع انگلیس نبود. در صورت وقوع چنین تحولی اعتماد شیوخ منطقه خلیج‌فارس از انگلیس سلب می‌شد و هیچ سودی از سوی دولت ایران عاید انگلیس نمی‌شد. بهترین سیاست برای انگلیس، تحت فشار قرار دادن شیخ و حل و فصل مسائل از طریق مذاکره بود. با این کار، انگلیس همچنان شیخ را تحت کنترل خود داشته و در عین حال نقش انکارناپذیر خود را به حکومت مرکزی ایران ثابت و رضایت‌خاطر رضاخان را نیز فراهم می‌ساخت. بدین ترتیب وزارت امور خارجه با آن که باطناً معتقد بود شیخ مسیر نادرستی انتخاب کرده و درصدد تحکیم موقعیت خود می‌باشد، ولی چنین وانمود کرد که انگلیس قصد زیر پا گذاشتن تضمین‌های داده شده به شیخ را ندارد ولی شیخ باید بداند که این تضمین‌ها جنبه مشروط دارند. هر دو طرف باید تا پیدا شدن راه‌حلی که تأسیسات نفتی

---

31. A.P.O.C. Muhammarah to A.P.O.C. London, Tel. No. 23, September 16, 1924, F. O. 371/10135.

32. Ovey to F. O., Tel. No. 199, Urgent, Tehran, September 16, 1924, F. O. 371/10135; Minute, F. O., September 18, 1924, on Ovey to F. O., Tel. No. 199, F.O. 371/10135; F. O. to Ovey, Tel. No. 132, Urgent, September 17, 1924, F. O. 371/10135.

را از خطر مصون نگه داشته و نیازی به اعزام نیروهای انگلیسی به منظور حراست از این تأسیسات نباشد، از توسل به اقدامات نظامی خودداری کنند.[۳۳]

در مرحله شروع بحران، شیخ به آسانی نقشی را که به آن خو گرفته بود ایفا نمود. دولت انگلیس و شرکت نفت هر دو به حمایت از خواست‌های شیخ در مقابل نظرات دولت ایران برخاستند، ولی در تهران و لندن طرح‌ها و برنامه‌های تازه و دامنه‌دار شیخ که در آغاز با موفقیت‌هایی همراه بود با واکنش خصمانه منتقدان مواجه گردید. اقداماتی نظیر فراخوانی قبایل، نگرانی‌هایی را به وجود آورد، چون در این مقطع برخی از قبایل از سرزمین عراق که تحت‌الحمایه انگلیس بوده و دیگر جزئی از خاک ترکیه محسوب نمی‌شد به سوی شیخ روی آورده بودند. خوش‌خیالی، تعجیل در کارها و اقدامات حساب‌نشده که مایه لذت وافر استعمارگران به یادگار مانده دوران ویکتوریا در خوزستان بود، بر نقطه‌نظر لیبرال‌های کارآزموده مدرن در تهران و لندن فائق آمد. این گونه شخصیت‌های لیبرال شیوه زیرکانه و ماهرانه رضاخان را ترجیح می‌دادند.

تردیدی نیست که رضاخان هر موقع که اراده می‌کرد قادر بود با دیپلمات‌های انگلیسی در تهران و لندن تماس برقرار کند. این دیپلمات‌ها مصمم بودند تا رضاخان را بر اریکه قدرت نگه دارند. آنان همچنین اظهارات به عمل آمده از سوی رضاخان را بدون چون و چرا می‌پذیرفتند. وی نیز در مقابل با مهارت خاصی مطالبی را که آنان مشتاق شنیدن آن بودند بیان می‌کرد و چنین وانمود می‌کرد که در صورت پذیرفتن شرایطش آماده همکاری است.

---

33. F.O. to Ovey, Tel. No. 133, September 18, 1924, F. O. 371/10135. Minute, F. O. , September 24, 1924, on Peel to Ovey, Tel. No. 67, Muhammarah, September 23, 1924, F.O. 371/10135.

نکته جالب ولی نه شگفت‌آور این‌که اچ.ئی نیکولز، مدیرعامل شرکت نفت ایران و انگلیس در لندن به جای آن‌که با نظرات کارکنان خود که در صحنه حضور داشتند هم‌عقیده باشد، دیدگاه وزارت امور خارجه را پذیرفت. حتی دکتر ام.وای. یانگ، کارگزار پرسابقه سیاسی شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران بر این عقیده بود که سرنگونی رضاخان توسط خزعل شرایط ناممکنی را سبب خواهد شد. تمایل دیرینه شرکت نفت ایران و انگلیس برای معامله تنها با یک قدرت مرکزی و رهایی از شر خیل افراد و شخصیت‌های محلی بار دیگر آشکار شد. دایره تجارت، نگرانی خود را از خطری که تأمین نفت انگلیس را تهدید می‌کرد، ابراز داشت. باید به یکی از دو طرف فشار کافی وارد آید و دایره تجارت به هیچ یک از دو طرف حساسیت خاصی ندارد.

Minute, F. O. September 18, 1924, on Ovey to F. O., Tel . No. 199, Tehran, September 16, 1924, F. O. 371/10135; J. C. Clarke, Petroleum Department, Board of Trade, to Oliphant, London, September 19, 1924, F. O. 371/10135.

با این چنین برداشتی بود که انگلیس تلاش‌های خود را برای حل و فصل ماجرا از طریق مذاکره آغاز کرد. روز ۱۱ سپتامبر یعنی کمتر از یک هفته پس از آغاز مجدد بحران، رضاخان مواد یک و چهار تقاضای شیخ (تضمین جانی و تأیید فرامین صادره از سوی وی) را که تسلیم انگلیس شده بود، پذیرفت. اووی و لندن تصمیم گرفتند تا بر اساس مواد یک و چهار وارد مذاکره شده و بند دو را از «عقب‌نشینی» به «تقویت نکردن» نیروهای موجود ایرانی در خوزستان تغییر دهند.

در مورد ماده سوّم تقاضانامه شیخ (لغو مقررات جاری مربوط به عایدات و بازگشت به موافقت‌نامه کاکس-وثوق‌الدوله) نباید پافشاری کرد چون انگلیس خود در برقراری مقررات جاری مربوط به عواید شیخ نقش کلیدی داشته است. رضاخان در برابر پذیرفتن مواد یک و چهار، تنها خواستار تبعید امیرمجاهد و عدم حضور شیخ در ایران برای یک دوره سه‌ماهه شد. در خلال این سه ماه، رضاخان که اکنون پست‌های وزارت جنگ و نخست‌وزیری را بر عهده داشت هیچ‌گونه اقدام نظامی به عمل نخواهد آورد. به بیان اووی، رهبر ایران خود را در اختیار حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلیس قرار داده بود.[۳۴]

ولی این مسئله آخر چندان صحت نداشت. رضاخان اکنون از موقعیت مستحکمی برخوردار بود. مجلس رضاخان را تأیید و برای مقابله با اوضاع به وی کارت سفید داده بود و در عین حال شیخ خزعل از سوی مجلس به باد انتقاد گرفته شده بود. دشمنان سرسخت رضاخان در جنوب، لرستان، بختیاری و خوزستان پراکنده و از اتحاد به دور بودند و او از توانایی لازم برای جلوگیری از اتحاد میان آنان برخوردار بود. در چنین شرایطی بود که رضاخان بدون آن‌که به انگلیس متوسل شود، خود برای سر و سامان دادن به اوضاع وارد عمل شد.

رضاخان به طور قطع از دیدگاه مقام‌های انگلیسی مستقر در خلیج فارس آگاه بود و همچون اکثر ایرانیان برایش دشوار بود که بپذیرد سیاست انگلیس عاری از انسجام است. رضاخان پیشنهاد اووِی برای میانجیگری را صرفاً وسیله‌ای برای کسب فرصت از

34. Ovey to F. O., Tel. No. 203, Urgent, Tehran, September 17, 1924, F. O. 371/10135; Ovey to F. O., Tel. No. 193, Tehran, September 11, 1924, F. O. 371/10135; F. O. to Ovey, Tel. No. 132, Urgent, F. O., September 17, 1924, F. O. 371/10135.

سوی دشمنان برای اتحاد علیه خود تلقی می‌کرد. هنگامی که انگلیس به رضاخان اطلاع داد یک قایق توپدار صرفاً برای پاسداری از منافع انگلیس در سواحل بصره مستقر خواهد شد، رضاخان در ملاقات با اووِی این اقدام انگلیس را یک حرکت دوستانه تعبیر کرد ولی بعید است که در باطن عکس این احساس را نداشته باشد. بنا به گفته پیل، اعراب نیز استقرار قایق توپدار انگلیسی در آب‌های بصره را نه یک تهدید بلکه حرکتی دوستانه تعبیر کردند. هم ایرانی‌ها و هم اعراب بر این عقیده بودند که انگلیس در موقع مقتضی وارد عمل خواهد شد.[۳۵]

رضاخان در عین حال می‌دانست که نقش انگلیس در مذاکرات از روی بی‌طرفی کامل نبوده و علاوه بر منافع مشروع وی در قبال سرنوشت شرکت نفت ایران و انگلیس، لندن تلاش می‌کرد تا موقعیت خود را به عنوان تعیین‌کننده سرنوشت ایران تحکیم کند. بدین ترتیب اقدام رضاخان برای کنار گذاشتن انگلیس و انجام مذاکرات مستقیم با خزعل جای تعجّب نداشت. بر اساس گزارش‌های ارسالی از سوی پیل، رضاخان حاضر بود تا تمامی خواست‌های خزعل را برآورده سازد مشروط بر آن که شیخ از روابط خود با انگلیس دست بردارد. رضاخان به طور محرمانه نماینده‌ای را به منظور انجام مذاکره با شیخ دربارهٔ این مسائل اعزام کرد. رضاخان به عنوان یک ملی‌گرا، احتمالاً نفوذ انگلیس در جنوب ایران را غیرقابل تحمل‌تر از پافشاری خزعل بر روی مسئله خودمختاری می‌دانست. با بیرون راندن انگلیس از صحنه، رضاخان می‌توانست با فراغت بال به رویارویی با شیخ برخیزد. البته این احتمال وجود دارد که نماینده اعزامی از سوی رضاخان در انجام مذاکرات حسن‌نیت نداشته و در واقع برای ایجاد اختلال در روند مذاکرات انگلیس با شیخ مأموریت داشت. به هر حال شیخ خزعل پیشنهاد رضاخان را رد کرد.

اووی این گزارش را باور نکرد و در این مورد از رضاخان پرس و جو به عمل آورد. طبیعی است که رضاخان صحت این گزارش را انکار کرد. اطلاعات پیل تا حدود زیادی صحت داشت و رضاخان بعدها اعتراف کرد که با برخی از افراد ذی نفع در تماس بوده است. به رغم این اعتراف، اعتماد اووی (و لندن) نسبت به رضاخان همچنان بدون تزلزل

35. Al-Hilu, *Al-Ahwaz, "cArabistan": Imarat Kacb*, 192-93; Ovey to Peel, Tel. No. 52, Tehran, September 25, 1924, F. O. 371/10135; Peel to Ovey, Tel. No. 72, Ahwāz, September 27, 1924, F. O. 371/10135.

بر جای ماند و تا آخر چنین عقیده داشتند که فرستاده مورد نظر، از سوی طرف‌های نامعلومی که خواستار عقیم ماندن مذاکرات بودند اعزام شده است.[۳۶]

در اواخر سپتامبر ۱۹۲۴ اوضاع بسیار بحرانی شد. رضاخان در تهران، حمایت مجلس و مردم کوچه و بازار را کسب کرده بود. از آن جا که میانجیگری انگلیس با عدم کامیابی روبرو گردید، مجلس به کابینه اجازه داد تا برای پایان بخشیدن به ماجرا وارد عمل شود. رضاخان در همین رابطه آشکارا و فعالانه سرگرم تدارکات نظامی بود. نیروهای رضاخان در جنوب، اراضی شیخ در نزدیکی زیدان* را تصرف نمودند.

در خوزستان شیخ خزعل همچنان بر درخواست‌های اولیه خود پافشاری می‌کرد، ولی نیروهایش تقریباً تحرکی نداشتند. وی نه در برابر رخنه نیروهای ایرانی به زیدون واکنشی از خود نشان داد و نه شوشتر را که نیروهایش در اطراف آن مستقر بودند، مورد حمله قرار داد. بر اساس گزارش خبرگزاری روسی روستا، شیخ برای جلب حمایت مجتهدان کربلا و نجف از مبارزهٔ خود علیه رضاخان، نمایندگانی به این دو شهر رهسپار کرد. خبرهای نسبتاً دلگرم‌کننده دیگری در مورد رویکرد خان‌های بختیاری به سمت شیخ به گوش می‌رسید.[۳۷]

بختیاری‌ها یکی از عوامل عمده و پیچیده در بحران موجود میان شیخ خزعل و رضاخان به‌شمار می‌رفتند. اگر بحران سال ۱۹۲۲ (که به حمله غافلگیرانه در شلیل منجر شد) و بحران ۱۹۲۳ (که به امضای موافقت‌نامه زیانبار عایدات منتهی گردید) را ملاک قرار دهیم در آن صورت موضع بختیاری‌ها می‌توانست سرنوشت مناقشه میان خزعل و رضاخان را تعیین کند. در سال ۱۹۲۲ بختیاری‌ها تماماً پشت سر شیخ قرار گرفتند و رضاخان را بر سر جایش نشاندند. در ۱۹۲۳ بختیاری‌ها در وفاداری نسبت به شیخ، حکومت مرکزی، و در میان خود دچار تفرقه شدند و خزعل ناگزیر به تسلیم شد.

اکنون وضعیتی که رضاخان پس از رخداد شلیل بر منطقه بختیاری تحمیل کرده بود با

---

36. Al-Hilū, *Al-Ahwaz, "ᶜArabistan": Imarat Kaᶜb*, 192-93; Peel to Ovey, Tel. No. 173, Very Confidential, Ahwāz, September 28, 1924, F. O. 371/10135; Ovey to F. O., Tel. No. 218, Tehran, September 30, 1924, F. O. 371/10135; Peel to Ovey, Tel. No. 77, Ahwāz, October 2, 1924, L/P&S/10/934; Ovey to F. O., Tel. No. 223, Tehran, October 4, 1924, F. O. 371/10135.

* . منظور «زیدون» (Zeydun)، از دهستان‌های بخش حومه شهر بهبهان است.(م)

37. Weekly Summary of Events in Persia, F. O. 371/10132.

علایمی از تزلزل همراه بود. خان‌های بزرگ همچون سردار اسعد، رئیس پیشین ایل بختیاری (که در این زمان وزیر پست و تلگراف رضاخان بود) و صمصام‌السلطنه، از اوضاع به حد کافی راضی بودند، حال آن‌که خان‌های کوچک‌تر و افراد عادی ایل از اقدامات رؤسای قبایل که از سوی رضاخان گمارده شده بودند چندان راضی نبودند. در اواخر سپتامبر، توازن متزلزل سیاسی موجود در منطقه بختیاری به شدت تحت فشار قرار گرفت. وفاداری بختیاری‌ها در حال دگرگونی بود.

در این زمان امیرمجاهد که با خانواده شیخ نسبت سببی داشت به خزعل ملحق شده بود. امیرمجاهد تعداد بی‌شماری از لرهای کهگیلویه را (که با آنان نیز نسبت سببی داشت) به اردوگاه شیخ آورد. این تحول برای رضاخان اهمیت چندانی نداشت چون امیرمجاهد یک دسیسه‌باز بی‌وقفه محسوب می‌شد و لرها نیز شورشیان همیشگی، ولی پیوستن خان‌های دیگر به اردوگاه شیخ برای رضاخان نگران‌کننده بود. برای مثال گفته می‌شد مرتضی قلی‌خان، پسر صمصام‌السلطنه برای برکناری ایلخان سردار محتشم و ایل‌بیگ امیرجنگ (برادر سردار اسعد) که از سوی رضاخان تعیین شده بودند، توطئه می‌کرد. علاوه بر این، قبایل حومه اصفهان آشکارا خواستار برکناری این افراد به ویژه امیر جنگ بودند و نفرت خاصی از وی داشتند.[۳۸] حتی ایلخان منفوری چون سردار محتشم گزارش داد که بخش اعظم افراد قبیله وی به سمت خزعل متمایل شده و تلویحاً اعلام کرد خود او نیز در صورت کمترین تشویق انگلیس آماده است تا وفاداری خود نسبت به رضاخان را کنار گذاشته و به شیخ ملحق شود. سردار محتشم تأکید کرد در صورت بروز درگیری، جلوگیری از پیوستن دسته‌جمعی افراد قبیله به شیخ خزعل غیرممکن خواهد بود. موقعیت رضاشاه در میان قبایل جنوب به وضوح رو به تضعیف نهاده بود ولی به هیچ‌وجه ناامیدکننده نبود. قوام‌الملک، رئیس ایل خمسه که از دوستان قدیمی شیخ به شمار می‌رفت، از رویارویی با حکومت هراس داشت و ناگزیر شد تا به رضاخان قول دهد یک واحد از سواره نظام ایل را در اختیار وی قرار خواهد داد.

---

38. Prideaux to Ovey, Tel. No. 7, Bushihr, August 30, 1924, F. O. 371/10135; Ovey to MacDonald, No. 439, Tehran, September 19, 1924, F. O. 371/10136; A.P.O.C. Muhammarah, to A.P.O.C. London, Cable, September 19, 1924, F. O. 371/10135; Ovey to F. O., Tel. No. 218, Tehran, September 30, 1924, F. O. 371/10135.

صولت‌الدوله، دشمن قبیله‌ای قوام از رویارویی با شیخ و جناح‌های ناراضی بختیاری تردیدی در دل نداشت. در ضمن این احتمال نیز وجود داشت که یکی از قبایل تحت امر شیخ به شورش علیه وی تحریک شود. سرهنگ باقرخان، فرمانده پیشین نظامی شوشتر اطمینان داشت که این امر امکان‌پذیر می‌باشد. افزون بر این، ایل چهارلنگ از قبایل بختیاری که بر اثر تدابیر رضاخان از زیر کنترل ایل مسلط هفت‌لنگ رهایی یافته بود به هیچ‌وجه حاضر نبود به شرایط پیشین تن در دهد. پیش از این زد و خوردهایی میان افراد سواره چهارلنگ و افراد امیر مجاهد روی داده بود.[۳۹]

با وجود این، بختیاری‌ها مانند همیشه وفاداری خود را به یک طرف خاص محدود نکردند. در ماه اکتبر دو تن از خان‌های سرشناس یعنی سردار ظفر و شهاب‌السلطنه که هر دو از هواداران شیخ بودند علناً از سردار محتشم و امیر جنگ فاصله گرفتند. این دو نفر برای اعلام ایلخانی و ایل‌بیگی خود، پیش از کوچ ایل به سمت جنوب شتافتند. مرتضی قلی‌خان، پسر صمصام‌السلطنه پا را از این نیز فراتر گذاشته و علناً از آرمان شیخ به دفاع برخاست. در این میان افراد قبیله والی پشتکوه که از دوستان قدیمی شیخ به شمار می‌رفت، با نیروهای دولتی درگیر شده و تلفات سنگینی به آنان وارد ساختند.[۴۰]

با چرخش ظاهری اوضاع به سود خزعل، وی در برابر فشارهای انگلیس برای مذاکره و فیصله امور همچنان به مقاومت پرداخته و پیل در گزارش‌های خود یادآور شد شیخ بر آن است تا برای حفظ حقوق خود بجنگد. شیخ به این نتیجه رسیده بود که پیل و مقام‌های محلی شرکت نفت از وی هواداری می‌کنند. شیخ احتمالاً چنین می‌پنداشت که اگر به اندازه کافی مقاومت کند و اوضاع در میان بختیاری‌ها نیز همچنان به نفع وی تحول یابد، انگلیسی‌ها بار دیگر برای حراست از منافع اقتصادی به مخاطره افتاده خویش به سمت وی متمایل خواهند شد.

با آن که شیخ مصمم به مقاومت بود ولی در این مورد از تندروی دوری جسته و نیروهایش را مهار کرد. وی نمی‌خواست اختلافات خود را با انگلیس به سرحد عدم امکان آشتی مجدد بکشاند. این نکته بارها به وی گوشزد شده بود که در صورت توسل

39. W. A. K. Frazer, British Military Attaché, Tehran, to War Office, Tel. No. 38, September 17, 1924, F. O. 371/10135; Peel to Ovey, Tel. No. 77, Ahwāz, October 2, 1924, LP&S/10/934.
40. A.P.O.C. Muhammarah to A.P.O.C. London, Tel., October 14, 1924, F. O. 371/10135.

به اسلحه، ضربه جبران‌ناپذیری به مناسباتش با انگلیس وارد خواهد شد. افزون بر این نیروهایش نیز چندان قابل اعتماد نبودند و رفتار آنان در جریان جنگ جهانی اوّل گواهی بر این مدعا بود.[۴۱]

ولی نهایتاً آنچه موجب بسته شدن دست شیخ می‌شد ماهیت روابط وی با بختیاری‌ها بود. پیوند میان خزعل و بختیاری‌ها اساساً متزلزل بوده است. خزعل بارها علیه یک جناح از بختیاری‌ها با جناح‌های دیگر تبانی کرده بود. خان‌های بزرگ و قدرتمند بختیاری نیز بارها در دسیسه‌های شیخ با وی همراه بوده یا برضد او توطئه کرده بودند. شیخ و خان‌های بختیاری در جریان مانورهای پایان‌ناپذیر سیاسی خود بارها حکومت مرکزی ایران را آلت دست خود قرار داده بودند. با توجه به این مسائل هیچ گونه اعتمادی در میان نبود. هیچ گونه اصلی که بتوان حول محور آن متحد شد، قابل تصور نبود. خزعل و خان‌ها این نکته را نیز می‌دانستند که مسئله رویارویی با حکومت رضاخان، با بازی‌های سیاسی قبیله‌ای و منطقه‌ای تفاوت دارد و او مصمم است تا تمامی بقایای قدرت سیاسی دیرینه قبایل را ریشه‌کن نماید ولی با وجود این نمی‌توانستند از زد و بندهای سنتی، زودگذر و مصلحت‌آمیزی که اتحاد سیاسی پیشین آنان بر آن اساس استوار بود، رهایی یابند. با آن که امیرمجاهد از اولین و سرسخت‌ترین حامیان خزعل در میان بختیاری‌ها به شمار می‌رفت ولی شیخ قول داده بود در صورت برآورده شدن خواست‌هایش، مسئله تبعید امیرمجاهد را به راحتی تحمل کند. گذشته از احساسات افراد قبایل در قبال حکومت مرکزی، انگیزه خان‌ها از شورش‌های جاری، کنار گذاشتن خان‌های حاکم در ناحیه بختیاری بود، نه تغییر رژیم در تهران. چنانچه خواست خان‌ها برای کسب مقام و منزلت از سوی حکومت مرکزی برآورده می‌شد آن‌ها از حمایت شیخ دست می‌کشیدند.[۴۲]

رضاخان و خان‌های مقیم تهران که از وی حمایت می‌کردند و یا مرعوب او شده بودند کاملاً از این مسائل آگاهی داشتند. روز ۲۲ اکتبر رضاخان، وزیر کشور خود را همراه با شخصیت‌های دیگری چون سردار اسعد، سردار جنگ، صمصام‌السلطنه و امیر

41. Peel to Ovey, Tel. No. 76, Ahwāz, October 16, 1924, F. O. 371/10136.

42. Peel to Ovey, Tel. No. 76, Ahwāz, September 30, 1924, F. O. 371/10135; Ovey to F. O., Tel. No. 251, Tehran, October 21, 1924, F. O. 371/10136.

مفخم، روانه اصفهان کرد تا اختلافات خانوادگی را برطرف نمایند و ایلخان جدیدی انتخاب کنند. قبل از عزیمت این افراد، خان‌های بزرگ به امیرمجاهد هشدار دادند برای مصون ماندن از اقدامات تلافی‌جویانه دست از خصومت بردارد.[۴۳]

خزعل به فراست دریافت که تجمع خان‌های بزرگ و تمرکز نیروهای ایرانی در اطراف خان‌های ناراضی احتمالاً به حل و فصل مناقشات میان بختیاری‌ها منجر خواهد شد. بدون کمک بختیاری‌ها توان خزعل برای مقابله با ارتش ایران کاهش می‌یافت و بدون وجود خطر جنگ قبیله‌ای در محدوده یا مجاورت میدان‌های نفتی، او نمی‌توانست فشار چندانی به انگلیس وارد کند. بر اثر همین ملاحظات، وقتی پیل برای آخرین بار شیخ را به سازش ترغیب کرد وی به تلخی و با اکراه و به صورت مشروط شرایط انگلیس را پذیرفت. شیخ قبول کرد تا در صورت درخواست سردار ظفر، مرتضی قلی‌خان، شهاب‌السلطنه و امیرمجاهد، نیروهای خود را منحل کند.[۴۴]

قبول مشروط شرایط انگلیس از سوی شیخ تا حدودی نابهنگام بود که این خود مایه تأسف شیخ گردید. کنفرانس خان‌ها در اصفهان با انتصاب سردار ظفر به عنوان ایلخان سبب دور افتادن وی از آرمان شیخ شد. با وجود این، خان‌های کوچکتری چون مرتضی‌قلی‌خان و شهاب‌السلطنه که هواداران بسیاری در میان توده‌های ایلی داشتند از پذیرفتن شرایط خودداری کردند. شهاب‌السلطنه با نیروهای خود افراد قبیله چهارلنگ را که از دولت حمایت می‌کردند مورد حمله قرار داد و ضمن وارد آوردن تلفات سنگین، شکست سختی به آنان تحمیل کرد. خان‌های جوان مدتی بعد با اعلام همبستگی با شیخ، طی مراسمی در اهواز سوگند وفاداری یاد کردند.[۴۵]

اعلام همبستگی مجدد با شیخ در واقع تأثیر چندانی به همراه نداشت چون شیخ قبل از این عملاً سر تسلیم فرود آورده بود. پیل توانست از موضع تسلیم‌پذیری شیخ برای آرام‌کردن خان‌های جوان و بی‌پروا استفاده کند. وی از خزعل نیز قول گرفت که آن‌ها را از دست زدن به اقدامات عجولانه باز دارد. این تدابیر همراه با فشارهای مستقیم شخص

43. A.P.O.C. Tehran to A.P.O.C. London, Tel., October 22, 1924, F. O. 371/10136.

44. Peel to Ovey, Tel. No. 96, Ahwāz, October 26, 1924, F. O. 371/10136.

45. Persian Gulf Summary, October 1924, F. O. 371/10132; A.P.O.C. Muhammarah to A.P.O.C. London, Tel., October 31, 1924, F. O. 371/10136.

پیل سبب شد تا او بتواند صلح را تداوم بخشد.[۴۶]

میانجیگری انگلیس

تصمیم خزعل مبنی بر عدم اتکاء به اتحاد با بختیاری‌ها و توانایی پیل برای اعمال موفقیت‌آمیز فشار تا حدود زیادی تحت تأثیر رویدادهای پیشین در خلال مذاکرات شیخ با انگلیس قرار داشته است. روز اوّل اکتبر، یعنی یک ماه قبل از موافقت مشروط خزعل برای منحل کردن نیروهایش، پیل تلگرافی از مک‌دونالد، نخست‌وزیر انگلیس دریافت کرد مبنی بر آن که از این پس اووی باید دستورات را تنها از شخص نخست‌وزیر دریافت کند.[۴۷]

پیل قول داده بود به فشارهای خود تا رضایت دادن شیخ به شرایط ادامه دهد و با یادآوری مکرر موضع انگلیس، به شیخ چنین تلقین کرد که لندن سر ناسازگاری با او را دارد.[۴۸] شاید در چنین روزهایی بود که شیخ در نامه‌ای به یکی از دوستانش در تهران نوشت دوستان انگلیسی وی که چند هفته قبل او را به جنگ تشویق می‌کردند ناگهان بسیار محتاط شده‌اند. وی از قوام‌الدوله* که از کارگزارانش در تهران بود، خواست با سفارت انگلیس تماس گرفته و علت تغییر موضع انگلیس را جویا شود. خزعل نیز به حکم تجربه، دستگاه دیپلماسی انگلیس را ساختاری یکپارچه فرض می‌کرد.[۴۹]

پیل پس از دریافت توضیحات بیشتر از اووی به خزعل اطلاع داد که انگلیس از این پس نه از درخواست خزعل مبنی بر خروج نیروهای ایرانی از خوزستان حمایت خواهد کرد و نه به تجدیدنظر در مفاد موافقت‌نامه مربوط به عایدات روی خوش نشان خواهد داد. خزعل باید از رضاخان پوزش خواسته و ضمن پس گرفتن تلگراف‌های فتنه‌انگیز خود، شخصاً در تهران با نخست‌وزیر ایران ملاقات کند. انگلیس نیز در مقابل تأیید

46. F. O. 371/10136.

47. MacDonald to Peel, Tel. No. 1, Urgent, F. O. October 1, 1924, F. O. 371/10135.

48. Peel to Ovey, Tel. No. 77, Ahwāz, October 2, 1924, F. O. 371/10135.

* . شکرالله خان قوام‌الدوله، فرزند صارم‌الدوله اصفهانی، از هواداران مشروطه بود که پس از دوره استبداد صغیر، حکمران اصفهان شد. در ادوار سوم و چهارم وکیل مجلس بود و در آخرین کابینه رضاخان، سمت وزیر داخله را عهده‌دار بود. قوام‌الدوله روابط صمیمانه‌ای با شیخ خزعل داشت و تقریباً نماینده او در تهران به شمار می‌آمد.(م)

49. Fatemi, *Oil Diplomacy,* 144-45.

فرمان‌های صادره از سوی خزعل، عفو کامل شخص وی و تمامی هم‌پیمانانش، به استثنای سرهنگ رضاقلی‌خان خائن، را از رضاخان درخواست خواهد کرد. اووی در تهران همین نکات را به قوام‌الدوله، کارگزار شیخ اطلاع داد و قوام‌الدوله نیز برای آگاه ساختن ارباب خود رهسپار اهواز شد. در ضمن اووی با ارسال تلگرافی به شیخ، صریح و دوستانه به وی هشدار داد.[۵۰]

خزعل پیشنهادهای انگلیس را تحقیرآمیز و خیانتی از جانب لندن تلقی کرد. روز ۹ اکتبر، شیخ با ارسال پاسخی به اووی اعلام کرد که شخصاً می‌توانست شرایط مناسب‌تری را مستقیماً از رضاخان دریافت کند و تأکید کرد که به تهران نخواهد رفت. رفتن به تهران به قیمت جان وی تمام خواهد شد و احتمالاً به قتل خواهد رسید (وحشتی که سرهنگ پریدو و سروان پیل نیز آن را احساس می‌کردند). در مورد شرایط دیگر، خزعل گفت تصمیم نهایی را ظرف چند روز آینده اطلاع خواهد داد و در این فاصله انگلیس باید از هر گونه نقل و انتقال نیروهای ایرانی جلوگیری کند، در غیر این صورت افراد وی نیروهای ایرانی مستقر در بهبهان را مورد حمله قرار خواهند داد.[۵۱]

در تهران، اووی هیچ گونه موفقیتی در جلوگیری از نقل و انتقال نیروهای ایرانی کسب نکرد. نخست‌وزیر ایران که هنوز نسبت به انگیزه‌های انگلیس مشکوک بود، وزیر امور خارجه خود را نزد اووی فرستاد تا بداند آیا انگلیس از شیخ حمایت می‌کند یا خیر. قوام‌الملک، وزیر امور خارجه ایران مدت سه ساعت با اووی مذاکره کرد.[۵۲] وزیر امور خارجه ایران از سفیر انگلیس پرسید آیا لندن برای اعمال فشار علیه ایران طرح‌های پنهانی در سر دارد و این که آیا کار خاصی وجود دارد که ایران برای انگلیس انجام دهد. وی به اووی گفت رضاخان ماههاست که از هر گونه اقدامی خودداری کرده، و همین امر به خزعل فرصت داده است تا موقعیت خود را مستحکم نماید و نخست‌وزیر ایران ناگزیر است تا برای حفظ حیثیت خود وارد عمل شود. رضاخان و وزیر امور خارجه‌اش

50. Ovey to Peel, Tel. No. 62, Tehran, October 9, 1924, F. O. 371/10136; Ovey to Khazᶜal (through Peel), Tel., Tehran, October 19, 1924, F. O. 371/10136; Ovey to Peel, Tel. No. 61, Tehran, October 4, 1924, F. O. 371/10136; Peel to Ovey, Tel. No. 79, Ahwāz, October 4, 1924, F. O. 371/10136.

51. Peel to Ovey, Tel. No. 61, Ahwāz, October 9, 1924, F. O. 371/10136; Prideaux to Ovey, Tel. No. 158, Bushihr, October 6, 1924, L/P&S/10/934.

52. Ovey to F. O., Tel. No. 230, Tehran, October 9, 1924, F. O. 371/10136.

بعید می‌دانستند که انگلیس متحد خود در جنوب را به حال خود رها کند، و به همین دلیل رضاخان بسیج نیروهای خود را آغاز کرد.

اووی با دیدن سوءظن رضاخان و وزیر امور خارجه‌اش نسبت به مقاصد انگلیس از پافشاری بر توقف نقل و انتقالات نظامی خودداری کرد، و در مقابل تصمیم گرفت تا فشار بر شیخ خزعل را افزایش دهد. در روز ۱۱ اکتبر، رمزی مک‌دونالد، نخست‌وزیر انگلیس شخصاً هشدار دوستانه‌ای خطاب به شیخ ارسال و اعلام کرد «در صورت بروز خصومت‌های تأسف‌بار، او نباید به هیچ‌وجه روی همدردی وی حساب کند.» در این میان حکومت هند نیز با ارسال تلگرافی برای پریدو تأکید کرد سکوت طولانی هند نباید سوءتعبیر شود. دیدگاه‌های نایب‌السلطنه هند تغییر نکرده و همچنان با دیدگاه‌های مک‌دونالد یکسان است بنابراین پیل و پریدو خزعل را بر سر عقل خواهند آورد.[۵۳]

در این مرحله، خزعل که متوجه تغییر جهت سیاست انگلیس و حمایت این کشور از رضاخان شده بود برای فراهم نمودن فرصت کافی به منظور حصول اطمینان از حمایت بختیاری‌ها، خواستار ملاقات با سرپرسی لورین پس از بازگشت قریب‌الوقوع نامبرده به تهران شد.[۵۴] درخواست خزعل برای ملاقات با لورین با طرح‌هایی که وزارت امور خارجه انگلیس در دست بررسی داشت، هماهنگ بود. شیخ خزعل و رضاخان، وزیر جنگ ایران هر دو سرپرسی لورین را به خوبی می‌شناختند و از قرار لورین از نفوذ زیادی نزد آنان برخوردار بود. اگر لورین می‌توانست خزعل و رضاخان را در خانقین (در زیر بال هواپیماهای نیروی هوایی انگلیس) یا در بوشهر (در تیررس توپ کشتی‌های جنگی نیروی دریایی سلطنتی) ملاقات کند در آن صورت احتمال دستیابی به توافق وجود داشت.

وزارت امور خارجه انگلیس بر این عقیده بود که تنها در سایه دخالت مستقیم لورین حل و فصل مسالمت‌آمیز و مطلوب بحران امکان‌پذیر است. پس از بررسی‌های طولانی هر گونه فکر دخالت نظامی به جز حراست از جان اتباع و منافع حیاتی (پالایشگاه) مردود شناخته شد. انگلیس به دولت ایران اطمینان داد «در صورت توسل به اقدام

53. MacDonald to Khazᶜal (through Peel), Tel. No. 2, F. O., October 11, 1924, F. O. 371/10136; Reading to Lord Peel, Tel. No. 1615/C, Simla, October 15, 1924, F. O. 317/10136.
54. Peel to Ovey, Tel. No. 90, Ahwāz, October 15, 1924, F. O. 371/10136.

نظامی برای مقابله با سرکشی‌های شیخ، تهران می‌تواند روی خودداری لندن از اعطای هر گونه کمک به خزعل حساب کند.»[۵۵] دولت انگلیس با کنار گذاشتن راه‌حل نظامی، امید به حصول توافق میان طرفین را صرفاً به دست مذاکره‌کنندگان سپرده بود. اووی موفقیتی کسب نکرده بود، شاید لورین بتواند از عهده این کار برآید.

به هر حال، اووی به‌رغم پشتیبانی وزارت امور خارجه، با انجام این ملاقات موافق نبود. وی از به تأخیر افتادن توافق تا زمان ورود لورین به ایران نگران بود. برنامه سفر لورین به ایران برای نیمه ماه نوامبر طرح‌ریزی شده بود. تا زمان انجام این دیدار خزعل امکان می‌یافت تا از قبول شرایط انگلیس خودداری کند و از طرف دیگر، بازداشتن رضاخان از اقدام نظامی در حالی که ارتش قدرتمندی در اختیار داشت بسیار دشوار می‌نمود.[۵۶]

خزعل که در موقعیت خطیری قرار گرفته بود برای جلب حمایت بیشتر انگلیس و افراد قبایل خود به فرصت بیشتری نیاز داشت. با توجه به این امر خزعل علاوه بر مطرح کردن پیشنهاد مربوط به ملاقات با سرپرسی لورین در پاسخ دشمن خود به پیام مک‌دونالد تأکید کرد با توجه به سابقه طولانی دوستی با انگلیس (که اکنون به فراموشی سپرده شده)، وی برای جلوگیری از دردسرهای بیشتر کشور را ترک خواهد کرد. خزعل در پیام خود یادآور شد برای تهیه مقدمات خروج خود از کشور به سه ماه فرصت نیاز دارد و در این میان باید از رضاخان خواسته شود تا از تقویت نیروهای خود اجتناب کند. شیخ افزود در غیر این صورت «دست مرا باز بگذارید تا از طریق تنها راهی که برایم باقی مانده، از حیثیت خود دفاع کنم.»[۵۷]

گرچه تهدید خزعل به خروج از خوزستان به اندازه دفعات پیشین جدی تلقی نمی‌شد ولی باز هم برای وزارت امور خارجه انگلیس نگرانی‌هایی به همراه داشت. اگر مسئله تنها به ایران ختم می‌شد به سادگی قابل حل بود، ولی با توجه به گره‌خوردن

---

۵۵. ستاد فرماندهی نیروی هوایی در بغداد به وزارت جنگ اطلاع داد که هیچ نیرویی برای اعزام به جنوب غرب ایران موجود نمی‌باشد و نیروهای مورد نیاز باید از هند تأمین شود.
MacDonald to Ovey, Tel. No. 151, October 9, 1924, F. O. 371/10136; War Office to F. O., October 4, 1924, F. O. 371/10124; F. O. to Ovey, Tel. No. 153, Very Urgent, October 13, 1924, F. O. 371/10136.

56. Ovey to F. O. Tel. No. 242, Tehran, October 15, 1924, F. O. 371/10136.

57. Peel to MacDonald, Tel. No. 1, Ahwāz, October 16, 1924, F. O. 371/10136.

خزعل به منافع انگلیس و خدماتی که وی در این جهت انجام داده بود، خروجش از خوزستان ضربه بسیار شدیدی به اعتبار انگلیس در میان رؤسای قبایل عرب در عراق و حاشیه غربی خلیج‌فارس وارد می‌ساخت. اعتبار انگلیس در این منطقه از جهان پیش از این با سرنگونی حسین، شریف مکه که تحت‌الحمایه انگلیس به‌شمار می‌رفت، توسط ابن‌سعود تا حدودی آسیب دیده بود. در صورت فرار خزعل، اعراب اعتماد خود به حسن‌نیت انگلیس و توانایی این کشور در حراست از دوستانش را از دست می‌دادند. علاوه بر این در صورت خروج شیخ از خوزستان این احتمال وجود داشت که ایران نتواند قبایل عرب را که خصومت نژادی با یکدیگر داشتند تحت کنترل درآورد. در آن صورت «این قبایل به عنوان تهدیدی مداوم علیه صلح در استان خوزستان به‌شمار رفته و امنیت خطوط لوله‌نفت را به مخاطره می‌انداختند.»[۵۸]

عدم تمایل سرهنری دابز، کمیسر عالی انگلیس در عراق برای انتقال خزعل از ایران به عراق نیز از جمله عواملی بود که به پیچیده‌تر شدن اوضاع کمک می‌کرد. اکثریت جمعیت ساکن در آن سوی اروندرود در بصره خود را تابع شیخ می‌دانستند. سرهنری دابز با ارسال تلگرافی چنین اظهار عقیده می‌کند:

> شیخ با آمدن به عراق، هواداران خود را به غارت سواحل ایران تحریک خواهد کرد و بدین‌ترتیب اروندرود دائماً دستخوش ناآرامی گشته و میانه عراق و ایران بر هم خواهد خورد. شکی نیست که با خودداری حکومت عراق از پناه دادن به شیخ، ما به بی‌عدالتی محض متهم خواهیم شد ولی با وجود این من عقیده دارم باید بر این کار پافشاری کرد... خدا می‌داند دور هم جمع شدن حسین، سیدطالب و خزعل، سه توطئه‌گر قهار و بدون مشغله خاص در بصره چه تأثیری بر منافع داخلی و خارجی عراق بر جای خواهد گذاشت.[۵۹]

روز ۲۰ اکتبر، دورنمای اوضاع در وزارت امور خارجه تیره‌تر از همیشه به نظر

58. Minute, V. A. L. Mallet, F. O., October 17, 1924, on Peel to F. O., Tel. No. 1, October 16, 1924, F. O. 371/10136.

59. Dobbs to Colonial Secretary, Tel. No. 518p, Baghdad, October 18, 1924, F. O. 371/10136.

می‌رسید. پیل از اهواز گزارش داد که شیخ اکنون چنین احساس می‌کند که «تمامی کارت‌های برنده» را دراختیار دارد (مرتضی قلی‌خان نیز همانند سردار جعفر به خزعل ملحق شده) و «انتظار نمی‌رود این دو را با چیزی کمتر از آنچه وی آن را یک راه‌حل شرافتمندانه و پایدار قلمداد می‌کند، مبادله نماید.»

اووی نیز در گزارشی از تهران از تشدید تدارکات نظامی ایران خبر داده بود. از نظر لندن پیشنهاد خزعل برای ترک ایران به عنوان یک اولتیماتوم تلقی می‌شد. اگر انگلیس راه را برای تبعید شیخ هموار نمی‌کرد ـ گزینه‌ای که مطلوب انگلیس نبود ـ او خود را از قید هر گونه تعهدی برای حفظ صلح آزاد می‌دید که این خود اوضاع ناگوارتری را سبب می‌شد.[۶۰]

با توجه به این ملاحظات بود که انگلیس تلاش‌های خود را برای انجام ملاقات میان خزعل، رضاخان و لورین افزایش داد. به اووی چنین دستور داده شد:

> به رضاخان توصیه نمایید به شیخ چنین پیشنهاد کند اگر حتی در این مرحله توطئه‌گران را اخراج و دستور خروج نیروهای خود را از حالت بسیج صادر کند، دیدار ایشان با شیخ در خانقین یا بوشهر صورت خواهد گرفت.[۶۱]

گرچه پیشنهاد انگلیس خزعل را در چنگ رضاخان گرفتار می‌ساخت، با وجود این نخست‌وزیر ایران با ملاقات شیخ در هر نقطه دیگری غیر از تهران مخالفت کرد. رضاخان گفت انجام چنین دیداری به ویژه اگر تحت نظارت انگلیس صورت گیرد، اعتبار وی را نابود و او را در برابر مردم ایران، که از بیگانگان وحشت دارند، و مجلس آسیب‌پذیر خواهد ساخت. پس از مذاکرات فراوان اووی توانست رضاخان را به دیدار شیخ در بوشهر ترغیب کند، مشروط بر آن که انگیزه سفر نامبرده به بوشهر مخفی نگه داشته شود و شیخ نیز با ارسال پیامی ضمن اعلام وفاداری و ابراز تأسف، معذرت‌خواهی نماید. رضاخان خواستار تسلیم بی‌قید و شرط شیخ شد و اعلام کرد

60. Ovey to F. O., Tel. No. 246, Urgent, Tehran, October 18, 1924, F. O. 371/10136; Minute, F. O., October 20, 1924, on Ovey to F. O., Tel. No. 249, Tehran, October 19, 1924, F. O. 371/10136.
61. F. O. to Ovey, Tel. No. 62, October 21, 1924, F. O. 371/10136.

شیخ نباید توقف تدارکات نظامی نیروهای ایران را خواستار شود.

اووی به هنگام ارسال شرایط رضاخان برای پیل و شیخ اعلام کرد شخصاً توقف نقل و انتقال نیروهای ایرانی و پاسخی دوستانه از سوی رضاخان به تسلیم‌نامه کتبی خزعل را تضمین می‌کند. اووی در ضمن تلویحاً قول داد که حضور سرپرسی لورین در مذاکرات تا حدودی منافع خزعل را تضمین خواهد کرد.[۶۲]

با توجه به سابقه رضاخان در مورد نقل و انتقال نیروها، تضمین شخصی اووی دست‌کم خوش‌بینانه و به احتمال قوی عاری از صداقت بود. به هر حال قول داده شده از سوی اووی حاکی از مصلحت‌جویی بود و روابط انگلیس با ایران رو به بهبودی می‌رفت. حل و فصل دیگر مسائل دیپلماتیک از قبیل به‌رسمیت شناختن عراق بیانگر موضع آشتی‌جویانه ایران بود. وعده‌هایی در مورد امضاء پیمانی با عراق و نشانه‌هایی از برخورد مطلوب‌تر با مسئله امتیاز نفت شمال که انگلیس درصدد به‌دست آوردن آن یا محروم کردن رقبای خود از این امتیاز بود به چشم می‌خورد.

اووی به مک‌دونالد چنین نوشت که...

> آینده روابط ما با حکومت فعلی و آتی ایران طبیعتاً به نتیجه شورش شیخ بستگی دارد. اگر این شورش به گونه رضایت‌بخشی حل و فصل نگردد، این اعتقاد که توطئه انگلیس در کار بوده است جنبه فراگیر خواهد یافت و اعتماد اندکی نیز که ایرانی‌ها به صداقت ما در کمک به آنان دارند، کاملاً از میان خواهد رفت.[۶۳]

بدین ترتیب بود که اووی قول داد و خزعل تسلیم شد.

سقوط شیخ خزعل

از همان ابتدا کاملاً روشن بود که به رغم قول خزعل مبنی بر انحلال نیروهایش و تضمین اووی، تعلیق نقل و انتقالات نیروهای ایرانی صورت نخواهد گرفت. رضاخان موافقت کرد تا در حضور یا عدم حضور لورین با شیخ ملاقات و ضمن برطرف نمودن

62. Ovey to Peel, Tel. No. 75, Tehran, October 23, 1924, F. O. 371/10136.
63. Ovey to MacDonald, No. 492, Tehran, October 23, 1924, F. O. 371/10136.

سوءظن شیخ «راه را برای همکاری صمیمانه در آینده هموار کند.» او از شرط خروج شیخ از خوزستان چشم‌پوشی خواهد کرد؛ خان‌های شورشی را مورد عفو قرار خواهد داد، ولی از صدور دستور عدم تحرک نیروهای ایرانی مستقر در بهبهان اجتناب خواهد کرد. تنها قول رضاخان در این زمینه فراتر نرفتن این نیروها از زیدون بود.[۶۴]

دادن این تضمین امتیازی تلقی نمی‌شد. دستور پیش‌روی از بهبهان به زیدون قبلاً صادر شده بود و نیروها به هر حال برای تجدید سازمان ناگزیر بودند تا در زیدون توقف کنند. روز یکم نوامبر حمله صورت گرفت و اعراب با عبور از رودخانه زهره* به صویره** عقب‌نشینی کردند. ابتکار این حمله آشکارا با رضاخان بود.[۶۵] در عین حال محدودیت‌های تحمیل شده بر مرتضی قلی‌خان و شهاب‌السلطنه، خان‌های شورشی بختیاری بر اثر تسلیم نسبی خزعل و نفوذ پیل، کنسول انگلیس در اهواز موجب تقویت نسبی توان نظامی رضاخان گردید. پیل با شنیدن خبر پیش‌روی نیروهای ایرانی با تلخ‌کامی اظهار نمود تلاش‌های وی برای خویشتن‌داری نشان دادن از سوی شیخ و خان‌ها دست‌کم به جلوگیری از انهدام دو لشکر از نیروهای رضاخان منجر گردیده است.[۶۶]

بر هم خوردن ثبات اوضاع، موکول شدن تسلیم خزعل به موافقت خان‌های آشتی‌ناپذیر و ادامه تحرکات نظامی رضاخان، سفر هر چه سریع‌تر لورین به تهران را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. روز ۳ نوامبر اووی با ارسال تلگرافی به لورین که بر سر راه خود به ایران در بیروت به سر می‌برد، نوشت «ما به نقطه‌ای رسیده‌ایم که تنها راه اجتناب از جنگ و بازداشتن شیخ محمره از دست زدن به کاری احمقانه درگرو ملاقات شخص شما با شیخ احتمالاً در محمره است. تقاضا می‌کنم هر چه زودتر راهی ایران شوید.»

کاردار سفارت انگلیس از رضاخان قول گرفته بود که پیش‌روی نیروهای ایرانی از زیدون را برای مدت یک هفته به تعویق اندازد، ولی از آن جا که لورین قبل از ۱۳ نوامبر

64. Ovey to F. O., Tel. No. 262, Tehran, October 26, 1924, F. O. 371/10136.

* . این رودخانه از کوه کنه‌دودهسه واقع در ۱۴ کیلومتری شمال باختری اردکان سرچشمه می‌گیرد و سپس رو به جنوب سرازیر می‌شود. در ده صویره تغییر مسیر می‌دهد و به ده چم‌خلف عیسی وارد می‌شود.(م)

** . صویره (سویره) (Saveyre)، (البته سترانک آن را با املای Suwayrah آورده است)، دهی از دهستان جراحی بخش شادگان شهر خرمشهر است که در ۴۷ کیلومتری شمال خاوری شادگان واقع است.(م)

65. Frazer to W. O., Tel. No. 47, Tehran, November 5, 1924, F. O. 371/10136.

66. Peel to Ovey, Tel. No. 103, Ahwāz, November 6, 1924, F. O. 371/10136.

به بغداد نمی‌رسید، اووی مأیوسانه تلاش می‌کرد تا رضاخان را تا انجام دیدار میان لورین و شیخ از هر گونه اقدامی باز دارد. اووی چندان امیدی به موفقیت خود در این زمینه نداشت. رضاخان نسبت به انگیزه انگلیسی‌ها مظنون بود، و چنین تصور می‌کرد که انگلیس قصد دارد اوضاع را تا ریزش برف و مسدود شدن گذرگاه‌ها که مانع تقویت و تدارک نیروهای ایرانی خواهد شد، به حال تعلیق نگه دارد.[۶۷] روز ۶ نوامبر رضاخان با صدور فرمانی به ارتش خود دستور داد تا با تدارک کامل، خود را برای حمله علیه شیخ آماده نماید. وی به مجلس اطلاع داد که برای به‌دست گرفتن فرماندهی عملیات عازم اصفهان است. رضاخان در ضمن با دقت تمام برای گمراه کردن اووی و وزارت امور خارجه انگلیس چنین وانمود می‌کرد که عزیمتش به جنوب صرفاً در جهت بررسی اوضاع و ورود لورین صورت می‌گیرد.[۶۸]

وزارت امور خارجه انگلیس نیز با چنین برداشتی روز ۶ نوامبر با ارسال تلگرافی برای لورین از وی خواست تا برای ترغیب شیخ به ارسال پیامی مناسب برای رضاخان بی‌درنگ راهی محمره شود.[۶۹] لورین که کاملاً از مفهوم دستورات دریافتی اطلاع داشت احتمالاً برای حراست از خود در مقابل پی‌آمدهای این دستورات تلگراف ذیل را به لندن فرستاد:

> تصمیم مربوط به اعمال فشار علیه شیخ به جای میانجیگری میان وی و نخست‌وزیر ایران، پی‌آمدهای وسیعی در ایران به دنبال خواهد داشت که شما بی‌شک آن‌ها را مدنظر قرار خواهید داد. این سیاست در واقع بیانگر آنست که ما از رضاخان حمایت و چنانچه ناگزیر شویم شیخ را سرنگون خواهیم کرد و این امر، خطر برچیده شدن کامل بساط شیخ در خوزستان را به همراه دارد. خدمات و وفاداری شیخ در جریان جنگ (جنگ جهانی اوّل) چنین دورنمایی را بسیار ناخوشایند می‌سازد. اگر در

67. Ovey to Loraine, Tel. No. 23, Tehran, November 3, 1924, F. O. 371/10136.

68. Fatemi, *Oil Diplomacy,* 146; Ovey to F. O., Tel. No. 227, Tehran, November 4, 1924, and Minute, F. O., November 5, 1924, F. O. 371/10136.

69. F. O. to Consul General, Beirut, for Loraine, Tel. No. 22, November 6, 1924, F. O. 371/10136.

بغداد دستورات دیگری دریافت ننمایم بنا را بر این خواهم گذاشت که شما برای روبرو شدن با چنین چشم‌اندازی آماده‌اید و من نیز باید لحن خود در گفت‌وگو با شیخ را با سیاست شما هماهنگ کنم.[۷۰]

وزارت امور خارجه همچون گذشته از قبول آشکار برآوردهای لورین از نتایج ناشی از وادارکردن شیخ به تسلیم خودداری کرد. روز ۱۱ نوامبر، وزارت امور خارجه با ارسال تلگرافی به لورین خاطرنشان ساخت شاید ضرورت ایجاب کند که وی «با لحنی قاطع با شیخ صحبت کند ولی انگلیس نه خواستار تبعید شیخ از خوزستان است و نه تحقیر بیش از حد او را خواهان است.»[۷۱] دولت انگلیس در عین حال مایل نبود تا مناسبات بهبود یافته خود با دولت ایران را خدشه‌دار کند. دولت انگلیس با آن که نمی‌خواست با دادن دستورات جزء به جزء قدرت ابتکار را از فرستاده خود سلب کند ولی در عین حال خاطرنشان ساخت در صورت برداشتن اولین گام آشتی‌جویانه از سوی شیخ، رضاخان احتمالاً از خود نرمش نشان خواهد داد و چنین بود حال و روز لورین که به تناقض اساسی موجود در سیاست انگلیس پی برده و بر اثر این بلاتکلیفی مأموریتش محتوم به شکست بود.

وزارت امور خارجه انگلیس بار دیگر از درک این مطلب غافل ماند که رضاخان به رغم تمایل به شنیدن نقطه‌نظرهای انگلیس، تمایلی به اقدام در جهت رهنمودهای لندن نداشت. رضاخان روز ۷ نوامبر به محض ورود به اصفهان به نیروهای خود در چهارمحال، مرکز تابستانی بختیاری‌ها دستور داد تا به سمت مَلایر مرکز زمستانی این ایل در مجاورت قلمرو شیخ پیش‌روی کنند. رضاخان بار دیگر قول پیشین خود را مبنی بر متوقف کردن نیروهایش در زیدون با شرط آن که مورد حمله قرار نگیرند، تکرار کرد و در عین حال هر لحظه منتظر بود تا چنین حمله‌ای صورت گیرد، ولی رضاخان که تا این مرحله به خواست‌های خود جامه عمل پوشانده بود، بار دیگر به منطق روی آورده و به کنسول انگلیس در اصفهان اطمینان داد به محض موفقیت لورین در مطیع ساختن شیخ،

---

70. High Commissioner for Palestine, for Loraine, to C.O., for F. O., Tel. No. 353, Jerusalem, November 7, 1924, F. O. 371/10137.

71. F. O. to Dobbs, for Loraine, Tel. No. 7, November 11, 1924, F. O. 371/10137.

نیروهایش را عقب خواهد کشید.[۷۲]

اووی بار دیگر اقدامات رضاخان را با دیدی مثبت ارزیابی کرد. کاردار سفارت انگلیس با ارسال تلگرافی برای وزارت امور خارجه اعلام کرد به دلیل تأخیر طولانی در وادار ساختن شیخ به مصالحه، رضاخان تصمیم گرفته است برای جلوگیری از شکست احتمالی مذاکرات یا در جهت حمایت از این مذاکرات ناگزیر است به اقدام نظامی متوسل شود و به شیخ نشان دهد که وی در کار خود جدی است.[۷۳]

وزارت امور خارجه انگلیس البته با آسودگی خیال برداشت تقریباً خوش‌بینانه پیل را پذیرفته و خود را از شر راه‌حل‌های ارائه‌شده از سوی لورین که اغلب با دشواری‌هایی همراه بود خلاص کرد.[۷۴]

در این شرایط پیچیده سیاسی بود که لورین روز ۱۲ نوامبر با هواپیما وارد محمره شد، مأموریتی تقریباً خطیر در سال ۱۹۲۴ برای یک دیپلمات میانسال. روز بعد لورین برای ملاقات با شیخ که برای فیصله یک بحران شدید قبیله‌ای تلاش می‌کرد راهی اهواز شد. چند روز قبل از این تاریخ، قبیله «بنوطُرف» با سوءاستفاده از گرفتاری‌های شیخ و کارگزاران دولت ایران دست به شورش زده بود. به ابتکار پیل، انگلیس برای تسهیل سرکوب سریع این شورش موافقت کرد تا خزعل از افراد قبیل «محیسن» در عراق علیه شورشیان استفاده کند و با استفاده از ترفندهای سیاسی، اروندرود را بر روی عملیات آبی-خاکی نیروهای ایرانی که ممکن بود برای بهره‌برداری از این شورش وارد عمل شوند مسدود کرد. با تمام این تفاصیل، روحیه خزعل بسیار متزلزل بود و لورین برای وادار کردن خزعل به پذیرش شرایط انگلیس هیچ گونه مشکلی نداشت. شواهد نشان می‌دهد که شیخ در این روزها به این نتیجه رسیده بود که تنها راه نجات وی، تمایل انگلیس به حمایت از او در مقابل رضاخان است و به همین دلیل به شیوه مرسوم و با آب و تاب آمادگی خود را برای اطاعت از هر گونه دستوری از سوی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس اعلام داشت ولی در عین حال از دولت انگلیس خواست تا موقعیت وی

72. Ovey to F. O., Tel. No. 283, Tehran, November 8, 1924, F. O. 371/10136.
73. Ovey to F. O., Tel. No. 284, Tehran, November 8, 1924, F. O. 371/10136.
74. Minute, F. O., November 10, 1924, on Ovey to F. O., Tel. No. 285, Tehran, November 8, 1924, F. O. 371/10136.

را تضمین نموده و از به مخاطره افتادن شدید آن جلوگیری کند.

از سوی دیگر لورین به هر حال تعهد خاصی را بر عهده نگرفت. وی تأکید کرد «دولت انگلیس در حد معقول مساعی جمیله خود را به کار خواهد بست، ولی تعهد خاصی را نمی‌تواند بر عهده بگیرد.»[۷۵] در واقع لورین از قبول هرگونه تعهدی خودداری نموده و ناخشنودی دولت متبوع خود را در صورت خودداری شیخ از همکاری به وی گوشزد کرد.

به رغم ابراز بدگمانی شخصی لورین در مورد موفقیت‌آمیز بودن مأموریتش، وی به هر حال در جهت حمایت از شیخ تلاش‌هایی به عمل آورد. مأموریتی که بر عهده لورین محول شده بود، دشواری‌هایی به همراه داشت. رضاخان وعده ۷ نوامبر خود را مبنی بر خودداری از حمله تا زمانی که مورد حمله قرار بگیرد به خودداری از حمله برای مدت دو ماه... تغییر داده بود. واحدهای ارتش ایران در حمایت از واحدهای نامنظم دولتی از زیدون و بهبهان گذشته و در صویره و جیزون با افراد قبایل عرب و بختیاری درگیر شده بودند.[۷٦]

لورین پس از دیکته‌کردن متن نامه تسلیم‌طلبانه شیخ به رضاخان، با ارسال تلگرافی برای نخست‌وزیر ایران از وی خواست تا پیش‌روی نیروهای خود را متوقف کند. لورین در ضمن چنین وانمود کرد که با توجه به وعده‌های رضاخان، پیش‌روی نیروهایش بدون اجازه وی به ابتکار فرماندهان محلی صورت گرفته است. لورین در تلگراف خود تأکید کرد هرگونه برخورد آتی به طور قطع به یک جنگ خونین داخلی منجر شده و مأموریت صلح او را با شکست مواجه خواهد ساخت. لورین از رضاخان خواست تا وعده ۷ نوامبر خود را محترم شمرده و اکنون که شیخ رسماً سر تسلیم فرود آورده، نیروهایش را فراخواند.[۷۷]

لورین پس از ابلاغ درخواست‌هایش به رضاخان البته همراه با تسلیم‌نامه خزعل و

75. Loraine to F. O., Tel. No. 7, Muhammarah, November 15, 1924, F. O. 371/10137; Minute, F. O., November 11, 1924, on Ovey to F. O., Tel. No. 290, Tehran, November 11, 1924, F. O. 371/10137.

76. Ovey to F. O., Tel. No. 290, Tehran, November 10, 1924, F. O. 371/10137.

77. Peel to Consul General, Shiraz, Tel. No. 148, Muhammarah, November 14, 1924, F. O. 371/10137; Loraine to Riza, Persian Prime Minister and Minister of War, Tel. No. 4, Muhammarah, November 14, 1924, F. O. 371/10137.

دریافت قول عدم تحرک از مرتضی قلی‌خان، بی‌درنگ راهی بغداد شد. فرستاده دولت انگلیس چنین می‌پنداشت که حضورش در قلمرو شیخ احتمالاً موقعیت رضاخان در کابینه را به مخاطره خواهد انداخت. متأسفانه اعتماد به نفسی که لورین و وزارت امور خارجه در مورد موفقیت‌آمیز بودن این مأموریت و فرمانبرداری مرتضی قلی‌خان داشتند با واقعیت مطابقت نداشت. نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران اعتقاد داشتند، حضور رضاخان در کنفرانس بوشهر و ملاقات با خزعل و لورین به سقوط وی منجر خواهد شد. علاوه بر این، قراین حکایت از آن داشت که حکومت رضاخان برای رد میانجیگری انگلیس و سرکوب قهرآمیز شیخ محمره، از سوی دولت روسیه تحت فشار قرار دارد. سرانجام مجلس ایران که از مأموریت لورین از طریق گزارش‌های منتشره توسط خبرگزاری رویتر اطلاع یافته بود، مسئله اجازه یافتن نماینده انگلیس برای دخالت در امور داخلی ایران را زیر سئوال برد. مجلس و اکثریت ساکنان پایتخت به شدت با حل و فصل بحران از طریق میانجیگری مخالف بوده و ابراز مخالفت با چنین راه‌حلی را با توجه به اعلامیه اخیر مجتهدان نجف و کربلا که با صدور فتوایی از تمامی مسلمانان مؤمن خواسته بودند تا علیه شیخ قیام کنند یک وظیفه شرعی می‌دانستند.[۷۸] در چنین شرایطی رضاخان حتی در صورت تمایل به دیدار لورین و شیخ نمی‌توانست با درغلتیدن در «طرح‌های شیطانی» انگلیس خود را از لحاظ ملی‌گرایی از مخالفانش در مجلس در مرتبه پایین‌تری نشان دهد. با توجه به چنین مسائلی بود که رضاخان به لورین اطلاع داد قصد خارج کردن نیروهایش را ندارد.

هم‌زمان با این تحولات، نیروهای ایران در مناطق زیر سلطه شیخ متمرکز شدند. فرماندهان ارتش از تصرف ده ملا و هندیان در بخش شرقی قلمرو شیخ، گزارش دادند.

---

78. Loraine to F. O., Tel. No. 6, Muhammarah, November 15, 1924, F. O. 371/10137; Monson, Legation Secretary, to Loraine, Tel. No. 174, Tehran, F. O. 371/10137; Fairgly, A.P.O.C. Agent, Tehran, to A.P.O.C. London, Tel., Tehran, November 17, 1924, F. O. 371/10137.

مشخص نیست مراد از مجتهدان نجف و کربلا که با صدور فتوا، قیام مسلمانان بر ضد خزعل را وظیفه شرعی برشمردند، چه کسانی هستند. با جست‌وجو در منابع عربی و فارسی چنین حکمی یافت نمی‌شود. به نظر می‌رسد این موضوع ساختگی نوعی مانور سیاسی رضاخان برای آماده‌سازی افکار عمومی به منظور حمله به خزعل بوده است. شیخ خزعل یک مسلمان شیعه است که با شماری از علما از جمله مجتهدان نجف مرتبط بود و بعید به نظر می‌رسد روحانیان نامدار عتبات فتوایی آن هم با لحن مورد اشاره مؤلف برعلیه وی صادر کرده باشند. بی‌شک این ادعا نادرست است.(م)

نیروی عظیمی از واحدهای دولتی به سمت دزفول که قبایل طرفدار رضاخان، شورشیان را در آن‌جا شکست داده بودند، پیش‌روی کردند. افراد قبیله بنی‌طرف، قصر شیخ در حمیدیه را به آتش کشیده بودند. رضاخان خبر این پیروزی‌ها و عقب‌نشینی افراد قبایل هوادار شیخ و درماندگی خزعل را با آب و تاب فراوان در روزنامه‌های پایتخت منعکس می‌کرد. رضاخان درعین حال دشمنان سیاسی خود را به خاطر انتشار اخبار نادرست در مورد اقدامات و مقاصد نخست‌وزیر مورد حمله قرار داد. گزارش‌های مربوط به قریب‌الوقوع‌بودن کنفرانس بوشهر با مشارکت‌انگلیس و سران‌قبایل به‌شدت تکذیب شد.[۷۹]

با این وجود رضاخان بار دیگر در قبال انگلیس لحنی معقول اختیار کرد. رضاخان به رغم خودداری از عقب‌نشینی نیروهایش قول داد پیش‌روی آنان را متوقف کند. رضاخان با ارسال تلگرافی برای لورین به وی اطلاع داد که نامه پوزش‌طلبانه خزعل را دریافت و آن را پذیرفته است و از شیخ خواسته است تا ظرف چند روز آینده در بوشهر به دیدار او بیاید. این بار دولت انگلیس نیز لحظه‌ای دچار تردید شد. آیا این احتمال وجود دارد که سیاست واقعی رضاخان به جای آن که در وعده‌های خصوصی وی گنجانده شده باشد، در اظهارات رسمی او نهفته باشد؟ لورین با ارسال تلگرافی از بغداد برای پیل از وی خواست تا در مورد مسئله مرخص کردن نیروها از سوی شیخ پافشاری نکند.[۸۰] در عین حال لحن تلگراف‌های لورین به رضاخان هر روز آمرانه‌تر می‌شد: «لطفاً این مراتب را دقیقاً اعلام دارید: یکم؛ محلی که نیروهای شما دستور دارند در آن جا متوقف شوند. دوم؛ چه روزی را برای انجام ملاقات خود با شیخ در بوشهر پیشنهاد می‌کنید.»[۸۱]

لورین از وزارت امور خارجه خواست تا خود را برای مقابله با بدترین وضع ممکن آماده کند. چنانچه اعتراض‌های وی که با توجه به دستورالعمل‌های دریافتی شدیدترین لحن ممکن را دارد نتواند نیروهای رضاخان را متوقف کند در آن صورت ممکن است لندن «ناگزیر شود تا در ارزیابی‌های خود از اوضاع تجدیدنظر کند.»[۸۲]

---

79. Monson to Loraine, Tel. No. 177, Tehran, November 18, 1924, F. O. 371/10136; Report on the Situation in Persia, November 1924, F. O. 371/10132.

80. Loraine to Peel, Tel. Baghdad, November 19, 1924, F. O. 371/10137.

81. Loraine to Riza (Shiraz), Tel. No. 276S, Baghdad, November 18, 1924, F. O. 371/10137.

82. Dobbs, for Loraine to C. O., for F. O., Tel. No. 601, Baghdad, November 18, 1924, F. O. 371/10137.

بدیهی است رضاخان همچنان طرح‌های خود را دنبال می‌کرد. روز ۲۰ نوامبر گزارشی از بوشهر دریافت شد که در آن تصریح شده بود پاسخ رسمی نخست‌وزیر ایران به تسلیم‌طلبی شیخ منوط به غیرمشروط بودن تسلیم نامبرده است. لورین دستور داد تا درباره صحت و سقم این گزارش تحقیق و در صورت درست بودن چنین مطالبی کنسول انگلیس در شیراز به نمایندگی از جانب فرستاده انگلیس «یادداشت شخصی شدیداللحنی» به رضاخان تسلیم کند. لورین از هاوارد، دبیر امور شرقی سفارت خواست تا برای ملاقات با رضاخان در بوشهر یا شیراز به جنوب عزیمت و رضاخان را بر سر عقل آورد. لورین به رغم لحن تند و اقدامات شدیدی که اتخاذ کرده بود باز توصیه نمود تا بر حسن‌نیت رضاخان تکیه شود. انگلیس باید برای مقابله با مخالفان رضاخان در تهران به وی اعتماد کند و اظهارات اخیر و مانورهای «شرقی‌مآب» نامبرده را چندان جدی تلقی نکند.[۸۳]

روز ۲۴ نوامبر، رضاخان در بوشهر رسماً تلگراف تسلیم‌طلبی خزعل را مردود اعلام کرد و قصد خود را مبنی بر فرماندهی نیروهایش به منظور پیش‌روی به سوی محمره علنی ساخت. لورین بار دیگر به صرافت افتاد تا از منافع شیخ حمایت کند. به هاوارد در بوشهر دستور داده شد (تا به ابتکار خود) به رضاخان اطلاع دهد که با دادن وعده‌های دروغین، از انگلیس برای به زانو درآوردن شیخ سوءاستفاده کرده است و چنانچه توافقی بر اساس انتظارات دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس حاصل نشود، لندن احتمالاً در موضع خود تجدیدنظر خواهد کرد. لورین برای بازداشتن هاوارد از اتخاذ تدابیر شدید به وی گوشزد کرد که اظهارات رسمی رضاخان ضرورتاً با دیدگاه‌های شخصی وی یکسان نیست. لورین از هاوارد خواست تا انگیزه دقیق رضاخان از سفر به بوشهر و این‌که آیا وی جداً مایل به دیدار با شخص فرستاده انگلیس است یا خیر تحقیق و مراتب را گزارش نماید.[۸۴]

لورین به پیل در اهواز دستور داد تا با توجه به قریب‌الوقوع بودن حمله نیروهای

---

83. Dobbs, for Loraine to C. O., for F. O., Tel. No. 607, Baghdad, November 20, 1924, F. O. 371/10137.

84. Loraine to Havard, Oriental Secretary, Tel. No. 299/S, Baghdad, November 24, 1924, F. O. 371/10137.

ایران، خزعل و مرتضی‌قلی‌خان را از قول‌هایی که برای خودداری از اقدامات نظامی داده‌اند معاف کند. لورین در ضمن از پیل خواست «تا با قاطعیت تمام به شیخ و مرتضی قلی‌خان هشدار دهد که آن‌ها در قبال هر گونه آسیب به جان و مال اتباع انگلیس در مناطق تحت کنترل خود، مسئول خواهند بود.»[۸۵] تحت چنان شرایطی، هشدار انگلیس در واقع وجود هر گونه شور و شوق جنگجویی را در منطقه خفه می‌کرد. بدین ترتیب آزادگذاشتن دست شیخ حتی اگر آن گونه که لورین به مسئولان مافوق خود گزارش داده است تلاشی صادقانه برای اعاده قدرت دفاع و آزادی عمل برای اعراب و بختیاری‌ها باشد که بر اثر سیاست‌های انگلیس فلج شده بود، صرفاً جنبهٔ ظاهری داشته است.

به هر تقدیر احتمال این که شیخ وارد جنگ شود بسیار اندک بود. پیل روز ۲۳ نوامبر با ارسال تلگرافی برای لورین به وی یادآور شد که موقعیت شیخ بر اثر مذاکرات بی‌سرانجام به شدت در میان قبایل تضعیف شده است. پیل در تلگراف خود می‌افزاید: در صورت پیش‌روی نیروهای ایرانی، اعراب از جنگ اجتناب خواهند کرد. بدین ترتیب لورین می‌تواند بدون هیچ گونه نگرانی شیخ را از قول‌هایی که داده است معاف کند و بگذارد تا ننگ شکست هر بیشتر متوجه شخص شیخ شود.[۸۶]

با وجود این حتی اگر اعراب از جنگ با ایرانی‌ها خودداری می‌کردند این احتمال وجود داشت که قبایل سرخورده علیه انگلیس قیام کرده و ناآرامی‌هایی پدید آید. احتمال می‌رفت تأسیسات نفتی با خطر مواجه شود. در چنین شرایطی بود که لورین یک کشتی توپدار را به آبادان فرا خواند، و یک کشتی جنگی دیگر نیز به حال آماده‌باش در بصره مستقر شد. نیروی دریایی انگلیس این دو کشتی را اعزام کرده بود. وی خواستار اعزام فوری دو هنگ از نیروهای نظامی به بصره و آماده‌باش دو تیپ از نیروهای مستقر در هند برای اعزام به منطقه به محض دریافت دستور شد. با این درخواست‌ها، طرح تدوین شده از سوی کمیته دفاع سلطنتی در قبال چاه‌های نفت جنوب ایران که از مدت‌ها پیش تهیه گردیده و دخالت گسترده نظامی را پیش‌بینی می‌کرد از قوه به فعل

---

85. Loraine to Peel, Tel. No. 303/S, Baghdad, November 24, 1924, F. O. 371/10137.

86. Peel to Loraine, Tel. No. 166, Ahwāz, November 23, 1924, F. O. 371/10137; Loraine to F. O., Tel. No. 304/S, Baghdad, November 25, 1924, F. O. 371/10137.

درمی‌آمد.[۸۷] مقام‌های نظامی (به ویژه وزارت نیروی هوایی) از درگیر شدن با ایران اکراه داشت و خطر سیاسی ناشی از این مناقشه را بسیار عظیم پیش‌بینی می‌کرد. مسئولان نظامی انگلیس یک اسکادران از جنگنده بمب‌افکن‌ها، یک واحد زرهی و دو گروهان پیاده در بصره را برای انجام مأموریت احتمالی در خوزستان به حال آماده‌باش درآورده و فرمانده یگان‌های هوایی مستقر در عراق خواستار اعزام دو تیپ تقویتی از هند شد. این گونه آماده‌باش‌ها در واقع اولین گام برای پیاده‌کردن یک طرح گسترده اضطراری بود.

گرچه این تدابیر در درجه نخست برای حراست از اموال و کارکنان شرکت نفت در مقابل هواداران شیخ به عمل آمده بود، ولی هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد. این تدابیر می‌توانست برای جلوگیری از اقدامات نظامی تازه از سوی ایران و ترغیب راه‌حل مسالمت‌آمیز، مورد استفاده قرار گیرد. لورین خواستار آن شد تا گوشه‌ای از تهدید نظامی را به دولت ایران نشان دهد و به همین منظور از مونسون* در تهران خواست به وزیر امور خارجه ایران اطلاع دهد که انگلیس برای پاسداری از جان و مال اتباع خود «هر گونه اقدامی را که ضروری تشخیص دهد به کار خواهد بست.» لورین می‌خواست با عنوان کردن این مسئله که انگلیس پیشنهاد مربوط به میانجیگری و مهارکردن اعراب و بختیاری‌ها را کنار گذاشته، دولت ایران را تهدید کند.[۸۸]

در روزهای پرتلاطم بعد از اعلامیه رسمی رضاخان مبنی بر پیش‌روی به سوی محمره، لورین با سرعت و قاطعیت تدابیر لازم را به موقع به کار بست. ذکر این نکته ضروری است که لورین پیش از مشورت با وزارت امور خارجه درباره پی‌آمد اقداماتش دستورات لازم را به زیردستان خود ابلاغ و اعزام کشتی‌ها و نیروهای نظامی را خواستار شده بود. وی سرانجام در شب ۲۵ نوامبر دیدگاه‌های خود را با لندن در میان گذاشت. لورین با ارسال تلگرافی به وزارت امور خارجه اعلام کرد سیاست مک‌دونالد مبنی بر «بی‌طرفی توأم با جانبداری» با شکست روبرو شده است. در حال حاضر دو راه برای

87. Loraine to F. O., Tel. No. 305/S, Baghdad, November 25, 1924, F. O. 371/10137; Loraine to F. O. Tel. No. 306/S, Baghdad, November 25, 1924, F. O. 371/10137; Commander in Chief, East Indies, to Admiralty, Tel. No. 278, November 25, 1924, F. O. 371/10137; Chief of Air Staff to Air Officer Commanding, Iraq, Tel. No. AM426A, Secret, November 25, 1924, F. O. 371/10125.

*. Monson.

88. Loraine to F. O., Tel. No. 304/S, Baghdad, November 25, 1924, F. O. 371/10137.

انگلیس باقی مانده است و آن حمایت واقعی از شیخ یا اتخاذ سیاست کاملاً بی‌طرفانه است. لورین در تلگراف خود تصریح کرد با این برداشت که وزارت امور خارجه شق دوّم را اختیار خواهد کرد اقدامات خود را بر اساس آن استوار ساخته است.

لورین در تلگراف خود تأکید کرد «سیاست بی‌طرفی مطلق»، آزادی عمل انگلیس را به همراه خواهد داشت. به هر حال اختلاف میان این دو سیاست صرفاً جنبه لفظی داشته و در واقع اقدامی به منظور تبرئه لندن محسوب می‌شد. به‌جز جنبه‌های منفی تدابیر نظامی که برای رویارویی با هواداران شیخ صورت گرفته بود، سیاست جدید موسوم به بی‌طرفی هیچ تأثیری در وضع شیخ نداشت. این سیاست، بی‌طرفی مطلق در این مقطع چنان دیر هنگام بود که نمی‌توانست ارزش عملی برای شیخ به همراه داشته باشد. نیروهای شیخ در وضعیت نابسامان و مأیوس‌کننده‌ای قرار داشتند. لورین بدین ترتیب می‌توانست «خود را از هر گونه مسئولیت تازه‌ای در قبال اقدامات شیخ مبرا اعلام کند.» با توجه به آن که شیخ محکوم به شکست، تسلیم و تحقیر بود، مزایای این تغییر جهت سیاسی که با تأخیر صورت گرفته بود کاملاً آشکار بود. عیب این سیاست قرار گرفتن انگلیس بر سر یک دوراهی در صورت درخواست شیخ برای عزیمت به یک نقطه تحت حاکمیت انگلیس بود. این احتمال وجود داشت که با خارج شدن شیخ از صحنه، اعراب سر به شورش بگذارند. لورین در تلگراف خود به وزارت امور خارجه تصریح کرد اگر از خروج شیخ جلوگیری کنیم در آن صورت «تعهدات جدید و قابل ملاحظه‌ای بر عهده ما محول خواهد شد و من نمی‌توانم به ناحق ادعا کنم که ما به تعهدات کتبی خود عمل کرده‌ایم.» ما باید به پناه بردن شیخ به قلمرو تحت حاکمیت انگلیس «رضایت دهیم ولی به هیچ وجه نباید او را در این جهت تشویق نماییم.»[۸۹]

فرضیه لورین در این مورد که وزارت امور خارجه به جای حمایت از شیخ سیاست بی‌طرفی مطلق را اختیار خواهد کرد سرانجام صحیح از آب درآمد، ولی همچون گذشته دولت انگلیس از اتخاذ سیاست روشن و صریح اکراه داشت. عصر روز ۲۵ نوامبر کمیته‌ای از اعضای کابینه (مرکب از وزارت امور خارجه، وزارت مستعمرات، وزارت هند، نیروی دریایی و وزارت نیروی هوایی) برای بررسی بحران در چارچوب اقدامات

89. Loraine to F. O., Tel. No. 313/S, Baghdad, November 25, 1924, F. O. 371/10137.

و توصیه‌های لورین تشکیل جلسه داد. در این جلسه تصمیماتی اتخاذ گردید. کشتی‌ها اعزام خواهند شد، ولی نیرو گسیل نخواهد شد. خطری که از جانب قبایل در هنگام عقب‌نشینی متوجه تأسیسات نفتی است گریزناپذیر می‌باشد. اوستین چمبرلین*، وزیر امور خارجه انگلیس در امتداد این تصمیمات، تلگرافی به لورین ارسال کرد:

> نمی‌توانم قویاً بر اکراه دولت اعلیحضرت پادشاه در مبادرت به دخالت نظامی در خوزستان تأکید کنم. برای پاسداری کامل از منافع انگلیس چنین مداخله‌ای برحسب ضرورت بسیار گسترده خواهد بود و اقدامات و تعهداتی را ایجاب خواهد کرد که بر سیاست کلی دولت اعلیحضرت بازتاب‌های شدیدی را به دنبال خواهد داشت.[۹۰]

مقام‌های انگلیس درعین حال از اهمیت پایبندی به تعهدات خود در قبال شیخ محمره به‌خوبی آگاه بودند. آنان از رفتار رضاخان در فریب دادن انگلیسی‌ها و خلف وعده‌های وی بسیار آزرده‌خاطر بودند. چمبرلین در تلگراف خود به لورین می‌نویسد: «وقت آن رسیده است تا دولت ایران را از تعهدات قاطع دولت اعلیحضرت نسبت به شیخ آگاه نمایید چون خودداری از این کار به هیچ وجه به نفع انگلیس نخواهد بود.»[۹۱] چنین به نظر می‌رسد که وزیر امور خارجه انگلیس بیش از لورین خواستار حمایت از شیخ بود.

به هر حال مطلع ساختن حکومت ایران از تعهدات انگلیس در قبال شیخ بیش از آن که یک اولتیماتوم باشد، تلاشی مذبوحانه در حمایت از شیخ محمره بود. چمبرلین امیدوار بود با آگاه ساختن رسمی دولت ایران از تضمین‌های انگلیس در قبال شیخ، تهران از قرار دادن انگلیس در موقعیتی که ناگزیر به دخالت نظامی به نفع شیخ شود اجتناب کند. وزیر امور خارجه انگلیس گویا از این نکته غافل بود که اعلان رسمی واقعیت مربوط به الحاق رسمی یکی از استان‌های ایران به قلمرو انگلیس به صورت یک سرزمین نیمه تحت‌الحمایه، تأثیر فوق‌العاده زیان‌بخشی بر مناسبات بهبودیافته تهران-لندن بر جای

---

* . سر ژوزف اوستین چمبرلین از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ وزیر امور خارجه انگلیس بود. (م)

90. Austen Chamberlain, Foreign Sectetary, to Loraine, Tel. No. 13, Very Urgent, November 25, 1924, F. O. 371/10137.

91. Chamberlain to Loraine, Tel. No. 14, Very Urgent, F. O., November 25, 1924, F. O. 371/10137.

خواهد گذاشت. بدون توجه به این‌که آیا چمبرلین از این نکته آگاهی داشت یا خیر، وی به هرحال به‌شدت بر آن بود تا از دخالت گسترده اجتناب کند. در انگلیس چمبرلین با ترور سِر لی استاک*، فرمانده نیروهای انگلیسی در مصر همراه با شورش و آشوب در این کشور روبرو بود و اوضاع ایجاب می‌کردکه با این‌حوادث با اقدام‌شدید نظامی مقابله شود. چمبرلین خطاب به زیردستان خود در وزارت امور خارجه چنین می‌گوید: «با توجه به حوادثی که در یک نقطه دیگر روی داده برای من بسیار دشوار است تا در این لحظه برای حراست از میدان‌های نفتی و یا شیخ فعالانه دخالت کنم.»[۹۲] دولت جدید محافظه‌کار انگلیس نمی‌توانست در این برهه با بیش از یک بحران جدی در خاورمیانه مقابله کند.

ضرورت دخالت نکردن در ایران سبب شد تا چمبرلین در مورد تلگراف‌هایی که قبلاً برای لورین ارسال کرده بود دچار تردید شود. لورین باید می‌دانست که «پیام‌های ارسالی به وی به منظور تشویق و ترغیب شیخ نبوده است. در حقیقت لورین باید برای مهار شیخ منتهای تلاش خود را به عمل آورد و از قبول هر گونه تعهد جدید در قبال وی اجتناب کند. لورین باید با بهره‌گیری از تمامی امکانات و نفوذی که نزد هر دو طرف دارد از بروز رویدادهایی که انگلیس را ناگزیر به دخالت می‌سازد پیش‌گیری کند.»[۹۳]

لحن و فحوای این گونه تردیدها کاملاً روشن بود و مسئله‌ای نبود که لورین از درک آن غافل بماند. خودداری از دخالت بیش از پایبندی به تعهدات در قبال شیخ اهمیت داشت.[۹۴] در راستای دستورالعمل‌های روشنگرانه چمبرلین به لورین خبرهای

---

*. Lee Stack.

92. Chamberlain to V. A. L. Mallet, Sir W. Tyrell, Sir Eyre Crowe, Minute and Draft Tel., November 25, 1924, F. O. 371/10137.

93. Ibid.

۹۴. با رعایت منتهای بی‌طرفی در قبال چمبرلین باید گفت که وی تعهدات انگلیس نسبت به خزعل را جدی تلقی کرده و مایل بود تا برای حمایت از وی اقدامات سیاسی دیگر و حتی دخالت نظامی را، البته در سطح بسیار محدودتری از آنچه کمیته سلطنتی دفاع آن را لازم تشخیص داده بود، مورد بررسی قرار دهد. ابلاغ تضمین‌های داده‌شده به شیخ به دولت ایران اولین گام در این جهت بود. (این اقدام به طور غیرعمد توسط مونسون صورت گرفته و سراسیمگی شدید انگلیس را موجب گردیده بود). گرچه مردم تا حدود زیادی از محتوای این یادداشت‌ها اطلاع یافتند ولی دولت ایران هرگز رسماً آن‌ها را نپذیرفت و دولت انگلیس نیز هرگز این یادداشت‌ها را به طور رسمی به دولت ایران ابلاغ نکرد. بدین ترتیب این مسئله در مجموع رسماً به غفلت سپرده شد. دومین گام گوشزد کردن بدهی ایران به مبلغ ۴,۵۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ و درخواست بازپرداخت ←

دلگرم‌کننده‌ای از هاوارد در بوشهر دریافت شد. هاوارد سرانجام به ملاقات و گفت‌وگو با رضاخان نایل شده و نخست‌وزیر ایران به هاوارد اطمینان داده بود که نحوه انعکاس ملاقات مورد نظر در مطبوعات، برپایی چنین گردهمایی را غیرممکن ساخت. رضاخان تلویحاً اعلام کرد که اظهارنظرهای رسمی وی را نباید جدی تلقی کرد. رضاخان گفت اگر خزعل تلگراف جدیدی ارسال و در آن اطاعت کامل خود را ابراز دارد، وی تنها به همراه ملازمان شخصی خود (بین ده تا دوازده نفر) حاضر است تا در محمره میهمان شیخ باشد، مشروط بر آن که حضور وی در محمره پیش از موعد، علنی نگردد.[۹۵]

لورین بی‌درنگ با ارسال تلگرافی برای پیل از وی خواست تا به شیخ و بختیاری‌ها توصیه کند تا «از این آخرین فرصتی که برای حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران پیش آمده استفاده کنند.» پیشنهاد رضاخان برای حضور در محمره به همراه تعداد اندکی از ملازمان خود و به عنوان میهمان شیخ تحولی دلگرم‌کننده بود. خزعل باید یک پیام تسلیم‌طلبانه دیگر که خود لورین متن آن را تهیه کرده بود برای رضاخان ارسال کند. در صورت خودداری خزعل از ارسال چنین پیامی، پیل باید به صورت کاملاً محرمانه به وی اطلاع دهد که لورین نیز در این دیدار حضور خواهد داشت. خزعل هیچ‌گونه مخالفتی به عمل نیاورد. وی پیام مورد نظر را برای رضاخان ارسال و دستور انحلال نیروهای خود را صادر کرد و با حقارت منتظر دریافت «دستورات تازه لورین» شد.

رضاخان در پاسخ خود به پیام خزعل یک تغییر بسیار مهم در شرایط ملاقات را خواستار شد. رضاخان در نامه خود به خزعل به جای رفتن به محمره به عنوان میهمان شیخ، از شیخ خواست تا در هندیان به دیدار او بیاید. رضاخان پس از درخواست تغییر مکان ملاقات به طور ناگهانی عازم «جبهه» شد؛ واژه‌ای که با آب و تاب از آن سخن به میان آمده بود. با عزیمت رضاخان به جبهه، هاوارد با دومین هشدار دوستانه و صریح

← فوری این بدهی بود. در صورت عدم بازپرداخت این بدهی گام سوّم که اشغال بی‌سر و صدای گمرکات محمره و خلیج‌فارس بود برداشته خواهد شد. حتی فرستادن مهمات برای خزعل از راه عراق، موضوعی بود که مطرح گردید. به هر حال این گونه تدابیر شدید با توجه به وجود پیمان مناسبات میان ایران و روسیه از قوه به فعل درنیامده و در مرحله مقدماتی مسکوت باقی ماند و بحران در مسیر دیگری قرار گرفت.

V. A. L. Mallet, Memorandum, Protection of the Anglo-Persian Oilfields, F. O., November 26, 1924, F. O. 371/10125.

95. Prideaux, for Havard, to Loraine, Tel. No. 1136, Bushihr, November 25, 1924, F. O. 371/10136.

پیل به نخست‌وزیر ایران که موفق به تسلیم آن شده بود سرگردان باقی ماند.[۹۶]

اگر این گونه تغییر رأی دادن که اکنون جزئی از شخصیت نخست‌وزیر ایران گردیده بود باز هم لورین را دچار توهم می‌ساخت دستورات جدید وزارت امور خارجه ثابت می‌کرد که توهمات وی بی‌مورد نبوده است. لندن جداً نمی‌دانست که آیا رضاخان به انگلیس و مطبوعات ایران دروغ می‌گوید یا خیر. این مسئله اهمیت چندانی نداشت. اوضاع مصر به گونه‌ای است که انجام اقدامات زیر را ضروری می‌سازد:

> منتهای تلاش خود را به عمل آورده و حتی در صورت لزوم خطراتی را نیز پذیرا شوید تا از تشدید وخامت اوضاع در جنوب ایران جلوگیری شود. چنانچه رضاخان کاملاً عاری از صداقت نباشد ما باید تا آن جا که می‌توانیم برای حفظ ابروی وی تلاش کرده و از او در برابر مخالفان سرسختش در تهران حمایت کنیم.

گرچه انگلیس نباید وظایف خود در قبال شیخ را نادیده بگیرد «ولی نباید فراموش کرد که او قبلاً در مسیر نادرستی قرار داشت و بر اثر فشارهای شما به مسیر درست کشانده شده و به هیچ‌وجه مسئولیتی در قبال مسائلی که پیش آمده ندارد.»[۹۷]

وزارت امور خارجه اعلام کرد این وزارتخانه همچون وزارت نیروی هوایی به شدت با اعزام نیروهای درخواستی لورین مخالف است. اوضاع مصر، جو سیاسی داخل کشور را بدون مطرح ساختن مسائل تازه‌ای که بار مسئولیت امپراتوری را زیادتر می‌کند به حد کافی ناآرام ساخته است. در ضمن وزارت امور خارجه به خوبی می‌داند که روس‌ها با بهانه قرار دادن اعزام نیرو از سوی انگلیس احتمالاً مناطق استراتژیک شمال ایران را اشغال خواهند کرد. برای متوجه ساختن رضاخان نسبت به موضع انگلیس، اعزام کشتی کافی می‌باشد «چون فراخوانی کشتی‌ها یا طفره رفتن از توجیه اعزام آنان در مقایسه با

96. Loraine to Peel, Tels. No. 307/S, Most Urgent, and 308/S, Urgent, Baghdad, November 26, 1924, F. O. 371/10137; Peel to Loraine, Tels. No. 169 and 170, Ahwāz, November 27, 1924, F. O. 371/10137; Prideaux, for Havard, to Loraine, Tel. No. 13, Bushihr, November 28, 1924, F. O. 371/10137; Loraine to Prideaux, for Havard, Tel. No. 320/S, Baghdad, November 27, 1924, F. O. 371/10137.

97. F. O. to Loraine, Tel. No. 20, November 28, 1924, F. O. 371/10137.

نیروهای پیاده‌نظام آسان‌تر است.»[۹۸]

گرچه وزارت امور خارجه در مورد صداقت یا عدم صداقت رضاخان نگرانی چندانی نداشت ولی خزعل از این بابت بسیار نگران بود. خزعل از آن بیم داشت که با رفتن به هندیان خود را کاملاً تحت سلطه نیروهای رضاخان قرار دهد و ناچار شود به عنوان پیش‌شرط ملاقات محمره، امتیازهای زیان‌باری اعطا کند. خزعل حاضر بود تا برای برآوردن خواست رضاخان تا نیمه‌راه هندیان پیش رود، سپس تمارض کند (در واقع وضعیت جسمانی وی چندان هم رضایت‌بخش نبود) و بدین‌وسیله خواهد توانست پسر خود عبدالحمید و یکی از خان‌های بختیاری را برای آماده‌سازی مقدمات روانه هندیان نماید. این‌گونه نگرانی‌ها با شنیدن خبر پیش‌روی نیروهای رضاخان و ورود آنان به شهر دزفول در روز ۳۰ نوامبر به سرآسیمگی شدید و مرگبار خزعل منجر شد.

بر اساس گزارش‌های دریافتی هزار تن از نیروهای رضاخان در شهر دزفول مستقر شده و نیروهای تقویتی نیز در راه بودند. نیروهای رضاخان از شمال، شرق و جنوب در قلمرو شیخ به پیش‌روی پرداخته بودند. در خلال این تحولات رضاخان با دقت تمام تلاش می‌کرد تا باب مراوده با انگلیس را همچنان باز نگهدارد. رضاخان با ارسال پیامی برای لورین ضمن تأکید بر تضمین‌های داده شده به خزعل تضمین کرد که «نیروهایش به هر جا که پا بگذارند مزاحمتی ایجاد نخواهند کرد، بلکه حضور آنان به مثابه پاسداری و امنیت و تضمین نظم خواهد بود.» این وعده پاسداری نظامی از منافع انگلیس با آن که ظاهری دلگرم‌کننده داشت ولی در واقع به منزله اعلام تداوم عملیات نظامی محسوب می‌شد. رضا، شرایط ملاقات را سهل‌تر نموده و اعلام کرد یکی از پسران خزعل می‌تواند روز ۳ دسامبر در ده ملا با وی ملاقات و درباره تدابیر نهایی مذاکره کند.[۹۹]

خزعل که از ایده ملاقات با رضاخان در هر نقطه دیگری خارج از حیطه کنترل انگلیس سخت وحشت داشت اعلام کرد به زودی از اهواز عازم محمره خواهد شد. خزعل اعلام کرد که از محمره از طریق دریا رهسپار هندیان خواهد شد و یکی از

98. F. O. to Loraine, Tel. No. 24, November 29, 1924, F. O. 371/10137.

99. Prideaux, for Riza Khān, to Loraine, Tel. No. 15, Bushihr, December 1, 1924, F. O. 371/10138; Peel to Loraine, Tels. No. 175, 178, and 179, Ahwāz, December 1, 1924, F. O. 371/10138.

فرزندان خود را به همراه مرتضی قلی‌خان برای گفت‌وگو با رضاخان به ساحل اعزام خواهد کرد.

پیل از آن نگران بود که خروج شیخ از اهواز موجب بروز ناآرامی شود و اعزام نیروهای انگلیسی ضرورت یابد، در نتیجه تلاش کرد تا شیخ را از این کار باز دارد ولی موفقیتی به دست نیاورد.[۱۰۰]

در این میان لورین وارد عمل شد و از شیخ خواست تا به هندیان برود و فوراً رضاخان را از این امر آگاه کند. اعزام یکی از پسرانش و مرتضی قلی‌خان برای تهیه مقدمات ملاقات میان شیخ و رضاخان اقدام پسندیده‌ای است ولی این کار باید بی‌درنگ انجام شود. لورین در تلگراف خود به پیل می‌نویسد: «به اعتقاد من انجام دیدار بین شیخ و رضاخان یکی از راه‌هایی است که می‌تواند از اشغال نظامی محمره جلوگیری نماید.»[۱۰۱]

لورین در این روزها با ارسال تلگرافی به وزارت امور خارجه اعلام کرد موقعیت شیخ کاملاً مأیوس‌کننده است و رضاخان کنترل اوضاع را در دست دارد. رضاخان از تمایل انگلیس به اجتناب از پیچیدگی اوضاع منتهای بهره‌برداری را کرده است. لورین نوشت «یافتن راه‌حلی که ضمن ابقای شیخ در خوزستان به حال وی مفید باشد بسیار دشوار است» ولی او منتهای تلاش خود را در این مورد به عمل خواهد آورد.[۱۰۲]

وزارت امور خارجه که بار دیگر از سیر تحولات تا حدودی نگران شده بود پیش‌نویس تلگرافی را که قبلاً تهیه و کنار گذاشته شده بود بازنویسی و مخابره کرد:

> ما احتمالاً ناگزیر خواهیم شد تا برای انجام تعهدات خود در قبال شیخ و سر عقل آوردن رضاخان سرانجام گام‌هایی برداریم: با توجه به اکراه شدید ما به اعزام نیرو به خوزستان آیا می‌توانید راه‌های دیگری را برای وارد آوردن فشارهای دیپلماتیک به حکومت ایران پیشنهاد دهید؟[۱۰۳]

100. Peel to Loraine, Tels. No. 178 and 179, Ahwāz, December 1, 1924, F. O. 371/10138.
101. Loraine to Peel, Tel. No. 373/S, Baghdad, December 3, 1924, F. O. 371/10138.
102. Loraine to F. O., Tel. No. 374/S, Baghdad, December 3, 1924, F. O. 371/10138.
103. F. O. to Lincoln, Consul at Muhammarah, for Loraine, Tel. No. 4, December 4, 1924, F. O. 371/10138.

این تمایل مجدد به بررسی شیوه‌های دیگر به منظور حمایت از شیخ چنان با تأخیر صورت گرفته بود که نمی‌توانست مفید واقع شود.

لورین این چرخش سیاسی در موضع‌گیری وزارت امور خارجه را بی‌مورد تشخیص داد. چرا باید طرف پیروز را بی‌جهت رنجاند؟ برای شیخ کار چندانی نمی‌توان انجام داد. لورین با چنین طرز فکری به وزارت امور خارجه اطلاع داد که پاسخ خود را تا ملاقات با رضاخان به تعویق خواهد انداخت و امیدوار بود که در دیدار خصوصی با رضاخان، دو طرف بتوانند به توافق قابل قبولی دست یابند. لورین در یک گام مهم از افسر ارشد نیروی دریایی در خلیج‌فارس خواست تا برای «جلوگیری از قدرت‌نمایی دریایی، دو کشتی مستقر در ساحل آبادان را فرا خواند.»[۱۰۴] بی‌تردید لورین می‌خواست که انگلیس کاملاً در قبال رضاخان موضع آشتی جویانه اتخاذ کند.

در این میان پسر شیخ در ده ملا با رضاخان ملاقات و در بعدازظهر روز ۵ نوامبر وی را تا اهواز همراهی کرده بود. لورین که با دشواری‌هایی به کمک پیل و هاوارد صبح روز ۴ دسامبر خود را به محمره رسانده بود از شیخ که سخت به هراس افتاده بود خواست تا برای ملاقات «میهمان» خود به اهواز بازگردد. صبح روز ۶ دسامبر رضاخان و شیخ با تشریفات رسمی با یکدیگر ملاقات کردند. بامداد روز بعد این دو به منظور بحث پیرامون روابط آتی به طور خصوصی با یکدیگر ملاقات کردند.

با وجود این مهم‌ترین ملاقات در بعدازظهر روزهای ۶ و ۷ دسامبر روی داد و در خلال این دیدارها رضاخان و لورین با یکدیگر به گفت‌وگو پرداختند. لورین در ابتدای مذاکرات خود با نخست‌وزیر ایران بر تمایل شدید دولت متبوع خود بر حفظ صلح در ایران و اکراه فوق‌العاده انگلیس از دخالت در امور داخلی ایران و خدمات ارزنده‌ای که لندن در این راستا با متقاعد ساختن شیخ به ایران انجام داده، تأکید کرد. لورین گفت در چارچوب چنین اهدافی سیاست انگلیس در جنوب ایران بر ایجاد توازن میان منافع دولت ایران، شیخ، بختیاری‌ها و دولت پادشاهی انگلیس استوار بوده است. دولت انگلیس در میان اعراب و بختیاری‌ها به جای کشمکش و خصومت، دوستی و تفاهم برقرار ساخته و موجب مسرت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس خواهد بود چنانچه

104. Loraine to F. O., Tels. No. 149 and 153, Muhammarah, December 5, 1924, F. O. 371/10138.

دولت ایران به تثبیت اوضاع کمک کند. رضاخان پرسید آیا این اظهارات بدین معنی است که انگلیس انتظار دارد دولت ایران شیخ را به عنوان یک طرف مذاکره مستقل و یکسان تلقی کند. لورین در پاسخ گفت: خیر، دولت اعلیحضرت همیشه شیخ را یک شهروند ایرانی محسوب نموده، و تضمین‌های داده‌شده قبلی به شیخ بر رعایت دقیق تعهدات نامبرده در قبال دولت ایران مشروط بوده است.»[۱۰۵]

این گونه دلگرمی دادن‌های دوباره می‌بایست تردیدهای رضاخان در قبال ادامه حمایت انگلیس از موقعیت نیمه‌مستقل خزعل را برطرف کرده باشد. شاید همین امر سبب گردید تا وعده‌های رسمی داده‌شده از سوی رضاخان به شیخ در مذاکرات صبح روز ۷ دسامبر به گونه‌ای شگفت‌آور سخاوتمندانه جلوه کند. رضاخان «در موقعیت و امتیازهای شیخ تغییر چندانی ایجاد نخواهد کرد.» ولی همچون گذشته رضاخان شرطی را مطرح ساخت: البته ضروری است تا به منظور تأکید بر اقتدار دولت مرکزی ایران «برخی تدابیر موقت اتخاذ شود.»[۱۰۶]

بعدازظهر روز ۸ دسامبر رضاخان بار دیگر با لورین ملاقات و گفت‌وگوهایی انجام داد. وی به فرستاده دولت انگلیس اطمینان داد که از هیچ تلاشی برای اجرای تعهداتی که به شیخ داده است دریغ نخواهد ورزید و شیخ را «تحت حمایت ویژه و شخصی خود قرار خواهد داد.» رضاخان گفت وی این سیاست را نه تنها در برخورد با مخالفان پارلمانی خود دنبال خواهد کرد بلکه از هواداران خود خواهد خواست تا از توطئه علیه شیخ جلوگیری و «کلیه کمک‌های لازم را در اختیار وی قرار دهند.»

لورین پس از دریافت و ثبت این وعده‌های چشمگیر بحث را به موضوع اصلی گفت‌وگوهای پیشین که مناسبات ایران و انگلیس بود کشاند. لورین تأکید کرد عمده‌ترین عامل تشنج در روابط ایران و انگلیس از اختلافات موجود میان شیخ محمره و دولت ایران سرچشمه می‌گیرد. لورین گفت «بروز برخوردهای احتمالی میان شیخ و ایران بزرگ‌ترین مانع در روابط میان لندن و تهران محسوب می‌شود و اگر نتوان این مسئله را برای همیشه حل کرد در آن صورت هیچ مانعی بر جای نخواهد ماند.» فرستاده دولت انگلیس گفت در خلال بحران، فعالیت‌های انگلیس در امتداد نظم بخشیدن و نزدیک

105. Loraine to Chamberlain, No. 578, Confidential, Tehran, December 22, 1924, F. O. 371/10843.
106. Ibid.; Loraine to F. O., Tels. No. 8 and 9, Ahwāz, December 7 and 8, 1924, F. O. 371/10138.

کردن مناسبات شیخ با دولت ایران متمرکز بوده است.»..

این گونه مناسبات، موقعیت رضاخان در تهران را تحکیم بخشیده و کاملاً با خواست‌های دولت پادشاهی انگلیس که خواهان ایرانی متحد، با ثبات و دارای روابط دوستانه با لندن است هماهنگ می‌باشد...» لورین در ادامه سخنان خود گفت «وی امیدوار است تمامی دوستان انگلیس در جنوب ایران با تهران دوست باشند و به دولت خود کمک کنند، و افزود: «امیدوارم دولت ایران که با نگرانی‌های فراوانی دست به گریبان است احساس کند که جنوب کشور امن، وفادار و آرام است و چنانچه مناطق دیگری از کشور دستخوش ناآرامی شود خیالش از بابت جنوب آسوده باشد.»[۱۰۷]

گرچه لورین صراحتاً خزعل را در برابر رضاخان رها نکرد ولی قصدش این بود که رضاخان به چنین نتیجه‌ای دست یابد. لورین آن گونه که در تلگرافش به چمبرلین متذکر گردید می‌خواست رضاخان دریابد که:

ایجاد تفاهم میان جنوب و تهران و متوجه ساختن سردار سپه به این واقعیت که برخلاف حمایت از یک سیاست جدایی‌طلبانه در جنوب، انگلیس صادقانه خواهان برقراری وحدت میان جنوب و تهران است و تحقق این سیاست نه تنها موقعیت ایران بلکه موقعیت انگلیس را بیش از هر زمان دیگر استحکام خواهد بخشید. این امر تحت شرایط کنونی بهترین تضمین ممکن را برای مقابله با اقدامات تجاوزکارانه و سلطه‌جویانه روسیه تأمین خواهد کرد. نکته مهم آن است که ما بتوانیم سردار سپه و دولت ایران را در چشم دوستان خود در جنوب که «متحدین جنوبی» نامیده می‌شوند و اعضای اصلی آن را شیخ محمره، خان‌های بختیاری، والی پشتکوه و قوام‌الملک تشکیل می‌دهند، به عنوان یک عامل خیر معرفی کنیم.[۱۰۸]

رضاخان انتظار شنیدن چنین سخنانی را نداشت و از اظهارات فرستاده انگلیس کاملاً

107. Loraine to Chamberlain, No. 578, Confidential, Tehran, December 22, 1924, F. O. 371/10843.
108. *Ibid.*

شگفت‌زده شد.[۱۰۹] انگلیس از موضع خود به عنوان تضمین‌کننده موقعیت نیمه‌مستقل شیخ محمره دست برداشته بود. رضاخان در مورد دیدارش با لورین بعدها چنین گفت:

> ما به عنوان دو دوست از یکدیگر خداحافظی کردیم، ولی از این دیدار در مورد سیاست بی‌رحمانه انگلیس درس عبرت گرفتم. این دیدار به من ثابت کرد که بسیاری از دیپلمات‌های انگلیسی فاقد هرگونه احساس و عاطفه شخصی هستند. آن‌ها برای دست یافتن به اهداف خود از دوست و دشمن استفاده می‌کنند و وقتی به اهداف خود دست یافتند و آلت دست بهتری پیدا کردند به‌راحتی و بدون توجه به خدمات و دستاوردهای دوستانشان آنان را به فراموشی می‌سپارند.[۱۱۰]

و چنین بود که رضاخان تومار اتحاد طولانی شیخ و دولت بریتانیای کبیر را که از سوی لندن به آن پشت شده بود در هم پیچید.*

---

109. *Ibid.*

110. Riza Shāh, *Safar Nahmah-i-Khuzistān*, quoted in Fatemi, *Oil Diplomacy*, 149.

* یادآوری این نکته ضروری است که نویسنده اثر به‌رغم تدقیق در موضوع رساله، به دلیل عدم دسترسی به اسناد و مدارک و آنچه منجر به کودتای ۱۲۹۹ گردید، برخی اختلاف‌نظرهای ظاهری و تضادهای نمایشی رضاخان با دولتمردان بریتانیایی که به ژست سیاسی می‌ماند را جدی تلقی کرده است. روی کار آمدن رضاخان را می‌بایست در گونه‌ای پازل به هم پیوسته از تحولات منطقه‌ای دید. استعمار انگلیس به منظور حفظ و تأمین هرچه بیشتر منافع خود در آن مقطع دست از سیاست حمایت از حکومت‌های محلی شُست و به تقویت حکومت مرکزی روی آورد. رقم هزینهٔ این رویکرد نیز مقرون به صرفه بود. سردار سپه با حرکت خزنده‌ای که سر ادموند آیرونساید به کمک «کمیته آهن» و شبکه جاسوسی انگلستان در ایران که هدایت آن را اردشیر جی بر عهده داشت و کمک برخی کارگزاران سفارت چون هاوارد، اسمایس و اسمارت، پلکان صعود به سلطنت را با اتکاء به حمایت جدی انگلستان و سفیر وقت آن در ایران، سر پرسی لورین، آرام‌آرام طی کرد و ضمن خلع قاجاریه، تاج شاهی را بر سر نهاد. توجه داشته باشیم که در زمان وقوع کودتا، «لابی صهیونیستی» در بریتانیا در اوج اقتدار بود. کودتا در دورهٔ اقتدار دولت دیوید لوید جرج رخ داد. از قضا این همان دولتی است که اعلامیهٔ معروف بالفور را به سود صهیونیست‌ها صادر کرد که به اعتقاد تحلیل‌گران رویدادهای سیاسی گام اساسی به منظور تأسیس دولت یهود به شمار می‌آید. به هر روی، برآمدن رژیمی برکشیدهٔ اجنبی، مشخصه‌ای است که دودمان پهلوی را از تمامی سلسله‌های حکومتگر در ایران متمایز می‌سازد. تکاپوی دکتر استرانک در معرفی سیاست هواداران مکتب قدیمی خلیج فارس ستودنی است، اما وی به دلایلی که بر نگارنده پوشیده است به جناحی مقتدر که در آن برهه سکان دیپلماسی انگلستان را عهده‌دار بوده است کمترین اشاره‌ای نمی‌کند. (م)

سخن آخر

وقایع تاریخی به‌ندرت مطابق میل مورخان خاتمه می‌یابند و سرنوشت امیر محمّره نیز از این دست است. پس از ملاقات [شیخ] خزعل با رضا [خان] برخی مسائل حل نشده باقی ماند که مهم‌ترین آن جایگاه و موقعیت شیخ در نظم جدید امور بود.

رضا [خان] به [شیخ] خزعل قول داد که موقعیت او اساساً آسیبی نبیند. لورین نیز همین تعهد را داد اما تلاش کرد به شیخ تفهیم کند که ارتباطات قدیم بین انگلستان و محمره قطعاً متحول شده است. او گفت خزعل باید مناسبات ماندگار و قابل اتکایی با رضاخان برقرار کند و با اعتماد کامل با حکومت ایران رفتار نماید و اگر در مناسباتش با حکومت مرکزی با معضلی مواجه شد باید آن را از طریق کانال‌های رسمی و تقاضای شخصی از نخست‌وزیر ایران حل کند.

لورین در متقاعدساختن شیخ به این موضوع که وفاداری اولیه او باید به دولت مرکزی ایران باشد و نه بریتانیای کبیر، با مشکل مواجه شد. خزعل به طرح پرسش‌های فرضی نظیر آن‌که اگر رضا و بریتانیا درگیر جنگ شوند، او باید چه واکنشی را نشان دهد، اصرار می‌ورزید.

پافشاری خزعل به تداوم این رفتار که پیوندهای او با بریتانیا کماکان حفظ‌شده، بیشتر از سر ناامیدی بود و نه از سر بلاهت. تنها تضمینِ (به استثنای تعهدات شفاهی و کتبی رضاخان به او) که اجرایی شدنش موقتی بود، «اعاده حاکمیت حکومت مرکزی» تعهد رضا به لورین بود که حکومت نظامی در بهار برچیده خواهد شد. با این وجود لورین قول

داده بود که در تلاش رضاخان برای کشاندن شیخ به برقراری «ارتباطی نزدیک و منظم» با تهران از او [رضاخان] حمایت کند.[1] احتمالاً رضاخان باید حدس زده باشد لورین انتظار حفظ چه تعهداتی را از وی داشت.

ظرف یک ماه فرماندهان نظامی رضا [خان] در مسیر خود برای اتخاذ «موازین موقت» در خوزستان به منظور ایجاد «مناسبات نزدیک و منظم» با تهران بودند. تنها «رژیم موقت» در تهران مشروعیت داشت. خزعل کاملاً از سیستم دولتی دور بود. در پایان ژانویه ۱۹۲۵ او اقتدارش را بر قبایل خود از دست داد و دیگر از ابزارهای نظامی برای بازپس‌گیری آن برخوردار نبود. نیروهای نظامی ایران در تمام مناطق و قلمرو قبایل مستقر شده بودند. توانایی شیخ برای جمع‌آوری مالیات‌های غیرمستقیم که طبق شروطِ موافقت‌نامهٔ مالیاتیِ معتبر، مسئولیتش با وی بود، مضمحل شده بود. دستگاه قضایی قبایل در دست مقامات ایرانی بود و دادگاه‌های عالی که از سوی حکومت جدید تشکیل شده بود عمدتاً درگیر رسیدگی به شکایات علیه شیخ محمّره، خانواده و اطرافیان خانه‌زادش بودند. ادارات دهداری تشکیل شدند و تحت مدیریت کمیته‌های منتخب محل قرار گرفتند که در آن‌ها عناصر ضدانگلیسی قویاً حضور داشتند. در اهواز اقدام به تأسیس پادگان دائمی با ۱۵۰۰ سرباز شد. و سرانجام با صدور اعلامیه‌ای نام استان از عربستان به خوزستان تغییر یافت.[2]

این تحولات همه‌جانبه و در برخی موارد انقلابی در سبک و نحوه مدیریت در مناطق خوزستان یقیناً واکنش‌هایی به دنبال داشت. واکنش اعراب تندتر و سریع‌تر از چیزی بود که مقامات بریتانیایی انتظار آن را داشتند. به اعتقاد پیل، علت این واکنش‌ها برخورد تکبرآمیز و غارتگرانه نیروی نظامی ایران با مردم به طور عام و با اعراب به گونهٔ خاص بود. مالیاتی که در لوای رژیم جدید بر مردم تحمیل شد، ۵۰درصد افزایش یافت و رؤسای آن‌ها دیگر از شیخ خزعل هیچ یارانه‌ای دریافت نمی‌کردند. رؤسای ناخشنودِ طوایف، به رهبر خود [شیخ خزعل] روی آوردند که اینک علی‌الظاهر به رژیم جدید

---

1. Loraine to Chamberlain, No. 578, Confidential, Tehran, December 22, 1924, F. O. 371/10843.
2. Peel, Diary of His Britannic Majesty's Consulate for Kuzzestan Ahwaz for the Period ending January 24, 1925, F. O. 371/10843; Peel to Loraine, Tel. No. 6, Ahwāz, February 3, 1925, F. O. 371/10843.

وفادار بود.

خزعل خود را در خانه‌اش محبوس کرد و از بحث در خصوص نقایص دولت جدید خودداری ورزید. او درخواست کرد حکومت جدید جمع‌آوری مالیات غیرمستقیم را برعهده گیرد و چهار واحد از چهارده توپخانه خود را به رضاخان اهدا کرد.

اما امکان تمرد شیخ اجتناب‌ناپذیر بود. او به پیل اطلاع داد که در تقاضای خود از رضاخان برای عمل به وعده‌ها و عقب‌نشینی نیروهای وی و نیز استرداد حاکمیت [منطقه به او] در فصل بهار، بر روی حمایت بریتانیا تکیه می‌کند و اگر وعده‌ها عملی نشود او از زیر بار هرگونه مسئولیت برای رعایت قانون و نظم شانه خالی خواهد کرد و به جایگاه یک زمیندار عادی رجعت خواهد کرد. در هر صورت، به نظر می‌رسد او انتظار داشت دولت بریتانیا به همکاری مثبت خود با مقامات ایرانی برای اعادهٔ مالکیت وی بر املاکش ادامه دهد.[۳]

لورین، پس از اطلاع از دائمی بودن اقدامات دولتی رضا [خان] و ناآرامی خزعل اظهار داشت که نمی‌توان قدرت شیخ خزعل را اعاده کرد و بریتانیا نمی‌تواند در این مورد پافشاری کند. او توصیه کرد شیخ سیاست «صبر کنیم و ببینیم» را در پیش گیرد با این امید که رضاخان شاید در فصل بهار تصمیم بگیرد اوضاع را بهتر کند. لندن با این دیدگاه موافقت کرد.[۴]

در روز ۲۰ مارس ۱۹۲۵، رضاخان طی مصاحبه‌ای با مونی‌پنی* که بنا بود به عنوان کنسول اهواز جانشین پیل شود، اهداف خود را در خصوص اوضاع خوزستان بیان کرد. به رغم برقراری صلح و نظم در جنوب و به رغم تلاش‌هایش برای جلب اعتماد خزعل، او گفت که شیخ کماکان مخالف و مشکوک است. شیخ از آن شاکی بود که رضا او را نادیده می‌انگاشت و در نتیجه فرصتی به وی نمی‌داد تا وفاداری و تمایلش را به منظور خدمت به میهنش ابراز کند. از این رو، او اجازه خواست پس از پایان تقسیم اموال خود

3. *Ibid.;* Peel to Loraine, Tel. No. 5, Ahwāz, January 7, 1925, F. O. 371/10843; Peel, Ahwaz Diary, No. 3, February 14, 1925, F. O. 371/10843.

4. Minute, F. O., April 15, on Loraine to Chamberlain, No. 123, Tehran, March 12, 1925, F. O. 371/10843.

*. Mony Penny.

در میان پسرانش از کشور خارج شود.* پاسخ رضا آن بود که او از آزادی کامل برای انجام کارهایش برخوردار است، اما مقطع کنونی برای تقسیم اموال مناسب نیست و بهترین کار تنظیم فهرستی از منازل، اراضی، نخلستان‌ها و غیره و آوردن آن به تهران و یا ارسال آن توسط «نماینده مناسبی با اختیار کامل برای رسیدگی به مسئله اموال» است. در آن جا رضا خود «به شیخ کمک خواهد کرد تا حقوق خود را بر تمامی اموالش تثبیت کند و از مجلس دستخطی بگیرد که مالکیت شیخ قانونی تلقی شود.»

نخست‌وزیر در پاسخ به پرسشی در خصوص آینده شیخ اظهار داشت که بازگشت وی به موقعیت سابقش غیرممکن است زیرا مجلس اخیراً او را به عنوان یک شورشی معرفی کرده است. او معتقد بود تا زمانی که آرامش خوزستان و ولایات اطراف تأمین نشود نمی‌توان به این مسئله رسیدگی کرد. در حقیقت، به نظر می‌رسید آینده و موقعیت شیخ عمدتاً به موضع وی در مقابل حکومت ایران مشروط شده است. بار دیگر، رضا قویاً از خزعل خواست تا از تهران دیدن کند و با سیاستمداران کشور خود ارتباط برقرار کند.»[5]

دو هفته بعد، رضا، در گفت‌وگوی خود با لورین بار دیگر به موضوع اموال و حضور شیخ در تهران اشاره کرد. این بار هیچ صحبتی از نماینده شیخ به میان نیامد. لورین از این فکر استقبال کرد. اگر رضا موضوع اموال خزعل را فیصله می‌داد، «ممکن بود دولت فخیمه تصور کند ضمانت‌های کتبی آنان به شیخ خزعل به صورتی مناسب و آبرومندانه منقضی شود، و وظیفه حفاظت از وی به حکومت ایران واگذار شود.»[6]

همان طور که انتظار می‌رفت شیخ خزعل از تکرار دعوت رضا به منظور دیدار از تهران از سوی مونی‌پنی نماینده کنسولی جدید بریتانیا مسرور نشد. شیخ به اهداف رضا بسیار مشکوک بود و در حقیقت باید نیز چنین می‌بود، چرا که در این اواخر، شیخ و اطرافیانش در معرض آزار و تحقیر مستمر بودند. خدمتگزارانش مستمراً بازداشت، و

* . شیخ خزعل با زن‌های متعدد ایرانی، عراقی، سوری و لبنانی ازدواج کرد. ثمره پیوند زناشویی وی چهارده پسر و پانزده دختر بود. پسران خزعل: شیخ جاسب، شیخ عبدالحمید، شیخ عبدالعزیز، شیخ عبدالمجید، شیخ عبدالکریم، شیخ عبدالله، منصور، محمدسعید، عبدالجلیل، صالح، مصطفی، عبدالامیر، نظام‌الدین و علوان، هستند.(م)

5. Monypenny, Consul at Ahwāz, Interview with Serdar Sepah, Riza Khān, March 20, 1925, F. O. 371/10843.

6. *Ibid.;* Loraine to Chamberlain, No. 167, Tehran, April 3, 1925, F. O. 371/10843.

برای پاسخ به اتهامات ساختگی گوناگون بازجویی می‌شدند. سربازان ایرانی حرمسرایش را به «بهانه قاچاق تریاک» مورد جست‌وجو قرار دادند، اما بزرگترین بی‌احترامی و اهانت انتصاب دشمن سیاسی مادام‌العمر خزعل، عبدالحسن، نخست به عنوان شیخ المشایخ کعب بود که طایفه محیسن وی [شیخ خزعل] از طایفه‌های فرعی آن بود، و پس از آن انتصاب وی به عنوان حاکم فلاحیه که دارای موقعیت استراتژیک بود و خزعل آن را بالاخص مال خود می‌دانست.

از این رو، شیخ تلاش کرد به مونی‌پنی بقبولاند که دیدار از تهران صرفاً عذری «جهت تخریب کامل او» است. در هر صورت وی به «گور خود قدم می‌نهاد» و هیچ تضمینی وجود نداشت که پس از عزیمت به تهران بتواند از آن‌جا خارج شود.

او پس از آن که مشاهده کرد نمی‌تواند مونی‌پنی را متقاعد کند، به مبهم‌گویی پرداخت. نخست تصمیم گرفت به عراق بگریزد و بگذارد تمام اموالش در ایران به دست کمیته بیفتد. سپس اعلام کرد که به تهران خواهد رفت و خطر ملاقات با رضا را به جان خواهد خرید. سپس نظرش را عوض کرد و تصمیم گرفت نماینده‌ای به تهران بفرستد. در این میان و در هنگامه‌ای که خزعل در هیاهو نمی‌توانست تصمیم‌گیری کند، خانواده و اموال منقولش را به بصره فرستاد. مونی‌پنی همچنین گزارش‌هایی دریافت کرد مبنی بر آن که شیخ در حال زمینه‌سازی مهاجرت کل طایفه محیسن به کرانه خاوری اروندرود در عراق است.

کاملاً هویدا بود که خزعل هیچ قصدی برای عزیمت به پایتخت ندارد. ظاهراً، فرمانده نظامی ایران که دستور داشت آن پیرمرد متمرد را به انجام سفر متقاعد کند، سرعت عمل به خرج داد. فرمانده با استفاده از مناسبات خصوصی دوستانه‌اش با شیخ، به همراه برخی از مقامات غیرنظامی ایران شب ۱۹ آوریل را در لنج شیخ به نام «ایوی*» که دور از کاخ شیخ در فلاحیه در نزدیکی محمره لنگر انداخته بود، گذراندند. پس از تاریکی هوا، حدود ساعت ۸/۳۰ شب، قایق توپدار ایرانی «خوزستان»، بدون نور در امتداد لنج قرار گرفت. حدود پنجاه سرباز ایرانی وارد عرشه ایوی شدند و شیخ را بازداشت کردند و با قایق موتوری به سوی اتومبیلی بردند که انتظارشان را می‌کشید و از آن جا رهسپار پادگان نظامی اهواز

*. IVY.

شدند. روز بعد، خزعل و پسرش عبدالحمید* در معیت افسر فرماندهٔ مکّار به دزفول رفتند. و سپس از آن جا به سوی خرم‌آباد و بعد تهران حرکت کردند.[۷]

لورین از بازداشت خزعل به هیچ‌وجه ناراحت نشد. رضا چنین وانمود کرد که خزعل در حال «دیدار» از تهران است و تنها «ملاحظات سیاسی او را وادار می‌کند تا نشان دهد حضور خزعل در تهران در پی یک نمایش قدرت است.» در حقیقت رضا به گرمی با خزعل ملاقات کرد و قول داد تا شخصاً به امور او رسیدگی کند و هر گونه ملاحظاتی را در مورد او به کار بست. لورین نیز وانمود کرد که خزعل، خود با اجتناب از عزیمت اختیاری به تهران و با تبانی با طوایف دیگر برای اعاده قدرت خود، موجب بازداشتش شده است. بریتانیا می‌توانست به این ترتیب به کل قضیه بی‌اعتنایی کند. ادارات شرکت نفت ایران و انگلیس در محمره این توطئه را «در مجموع به سود اوضاع» تلقی کردند.

تنها واقعه نامنتظره در تخریب این روند، امتناع اولیه رضا از دادن اجازه به پیک لورین برای ملاقات با شیخ و خوش‌آمدگویی وی بود. لورین که فهرست‌عجیبی از اولویت‌هایی را دراختیار داشت که چه‌چیز بی‌احترامی به‌انگلستان تلقی می‌شود و چه‌چیز بی‌احترامی تلقی نمی‌شود، از این‌توهین برآشفته شد. او خواهان عذرخواهی رضا شد و عذرخواهی کتبی وی را نیز دریافت کرد. وزیر مختار انگلستان چنان خشمگین شده بود که تهدید به استعفا کرد، و گفت اگر دولت ایران بتواند در مواردی خصوصی این گونه به او اهانت کند، دورهٔ مفید بودن اقامت او در ایران به پایان رسیده است. اما، سرانجام، احساسات جریحه‌دار شدهٔ او آرام گرفت و مناسبات وی با رضا چون گذشته دوستانه شد.[۸]

---

*. شیخ عبدالحمید، فرزند دوم شیخ خزعل است. مادرش «شعاع» گویا با شیخ نسبت خانوادگی داشت. عبدالحمید در سی و هشت سالگی به طرز مشکوکی درگذشت. گفته می‌شود وی در سال ۱۳۱۷ش/ ۱۹۳۸م به قتل رسیده است.(م)

7. Monpenny, Acting Consul at Ahwāz, to Loraine, Tel. No. 66, Confidential, Ahwāz, April 23, 1925, F. O. 371/10843.

برخی روایت‌های اعراب از بازداشت شیخ خزعل متفاوت است و می‌گویند افسر فرمانده ایرانی پس از پذیرایی توسط خزعل در کشتی «عشقه» قول داد مهمان‌نوازی او را جبران کند؛ و ظاهراً پس از چند روز در قایق «خوزستان» آذین‌بندی و چراغانی‌شده از خزعل دعوت می‌کنند که به ضیافت آن‌ها برود و سپس سریعاً لنگر برداشته و شیخ را به تبعید می‌برند. روایت دیگری از این داستان در العالم اثر خیرالدین زیریکلی دیده می‌شود.

8. Minute , F. O., May 14, 1925, on Loraine to F. O., Tels. Nos. 110 and 111, Tehran, May 12, 1925, F. O. 371/10843; A. P. O. C. Muhammarah to A. P. O. C. London, Tel., Strictly Confidential, April 24, 1925, F. O. 371/10843.

به این ترتیب، بریتانیایی‌ها، متحدان قدیمی خزعل هیچ اقدامی به منظور تغییر سرنوشت وی انجام ندادند. آنان در فیصله‌دادن به امورش ۵۰۰,۰۰۰ تومان* از نقدینگی وی برداشت‌کردند. وی مدت یازده سال به‌حبس در منزل‌شخصی محکوم‌شد.

طی این دوره، بسیاری از مقامات بریتانیایی به سبب وجدان ناآرام و چاپ نامه‌های آزاردهنده در *تایمز* و نیز پرسش‌های گزنده پارلمان، هر از گاهی به وضعیت خزعل توجه می‌کردند. اعضای سفارت اغلب به ملاقات شیخ می‌رفتند و تلاش می‌کردند تا مجوز تصفیه دارایی برای وی اخذ کنند اما تنها موفق به آزرده ساختن رضاشاه شدند تا آن جا که سرانجام هر گونه یادآوری در این خصوص را ممنوع کرد. توافق‌نامه‌های پراکنده درخصوص املاک و دارایی‌های خزعل هرگز به مورد اجرا درنیامد و اموال خزعل بخشی از دارایی‌های سلطنتی شاه جدید شد. خزعل با درآمدهای اموال خود از کویت و عراق زندگی‌اش را تأمین می‌کرد، در این کشورها خزعل (با کمک بریتانیا) از پرداخت مالیات نخلستان‌ها معاف بود و مالیات‌های پرداختی وی نیز بازپس داده شد.

شیخ هرگز نتوانست تهران را ترک کند. سفارت در متقاعد ساختن دولت ایران برای صدور مجوز به شیخ حتی برای معالجات ضروری پزشکی ناکام ماند. سرانجام شیخ بینایی یک چشمش را از دست داد، در حالی که بینایی چشم دیگرش نیز تا حد بسیاری ضعیف شده بود. خزعل در ۳۰ مه ۱۹۳۶ در منزلش در تهران، در تنهایی درگذشت**، در شرایطی که پلیس خدمتگزارانش را به دربار احضار کرده بود. او به تازگی هفتاد و پنجمین سال زندگی‌اش را جشن گرفته بود. دیپلمات‌های بریتانیایی با اندوه و وجدانی معذّب خبر درگذشت وی را دریافت کردند.[۹]

---

* سخن از مبلغ ۵,۰۰۰,۰۰۰ تومان نیز به عمل آمده است، همان گونه که در برخی منابع ذکر شده است؛ نک: مصطفی عبدالقادر النجار. التاریخ السیاسی لأمارة عربستان العربیة، ۱۸۹۷-۱۹۲۵. ص ۲۵۳.

** . شیخ خزعل در ۴ مرداد ۱۳۱۵ش/ ۲۵ مه ۱۹۳۶م پس از یازده سال اقامت اجباری در تهران (شیخ، روز ۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۰۴ به تهران آورده شد)، در سن ۷۵ سالگی در منزل شخصی خود، باغ فخرالسلطنه (همسرش، دختر حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه) واقع در اراضی امامزاده قاسم شمیران، به فرمان رضاخان و به دست عوامل شهربانی، عباس بختیاری (عباس شش‌انگشتی) و حسین‌قلی فرشچی تبریزی، به تحریک رکن‌الدین مختاری (رئیس سابق شهربانی) و عبدالله مقدادی، و تبانی علی‌اصغر عقیلی‌پور، به قتل رسید. پیکر شیخ، در امامزاده عبدالله شهرری به صورت امانت به خاک سپرده شد و پس از گذشت حدود دو دهه، روز پنج‌شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۳۴، به نجف اشرف انتقال یافت و در آنجا به خاک سپرده شد.(م)

9. For detailed accounts see F. O. 371/11501; F. O. 371/12280; F. O. 371/12286; F. O. 371/12292; F. O. 371/13059; F. O. 371/13784; F. O. 371/14484; F. O. 371/14506; F. O. 371/14520; F. O. 371/14543; F. O. 371/15375; F. O. 371/15319; F. O. 371/15358; F. O. 371/16910; F. O. 371/16969; F. O. 371/17907; F. O. 371/17908; F. O. 371/9997; F. O. 371/20053.



BIBLIOGRAPHY

MANUSCRIPT COLLECTIONS

Official Correspondence

Great Britain

Public Record Office, London.

Air Ministry files, series 8 (Chief of Staff).

Cabinet files, 23-24 (Cabinet minutes and memoranda).

Colonial Office files, series 730 (Iraq), 732 (Middle East).

Foreign Office files, series 60 (Persia), 78 (Turkey), 248 (Persia), 195 (Turkey), 371 (Post-1905), 460 (Mohammera Archives).

War Office files, series 33 (Miscellaneous reports), 106 (Directorate of Military Operations and Intelligence: papers).

Commonwealth Relations Office: India Office Records, London.

Political Department, Political and Secret subject files (L/P and S/10), Regular Series files (L/P and S/11).

Published Documents

France

Ministere des Affaires Etrangeres.

Commission de publication des documents relatifs aux origines de la guerre de 1914. *Docements diplomatiques francais (1871-1914)*. 41 vols. in 43; Paris: Imprimerie Nationale, 1929-1959.

Germany

[Auswartiges Amt.] *Die grosse Politik der europaischen Kabinette, 1871-1914: Sammlung der Akten des Auswartigen Amtes.* Hrsg. von Johannes Lepsius,

Albrecht Mendelssohn Bartholdy, und Friedrich Thimme. 40 vols. in 54; Berlin: Deutsche Verlagsgesellschaft für Politik und Geschichte, 1922-1927.

Great Britain

Admiralty

Naval Intelligence Division, Geographical

Handbook Series. *Iraq and the Persian Gulf.* Oxford: Oxford University Press for H.M.S.O., 1944; and *Persia.* Oxford: Oxford University Press for H.M.S.O., 1945.

Committee of Imperial Defense

Historical Section. *History of the Great War based on Official Documents. The Campaign in Mesopotamia, 1914-1918.* Compiled by Brig. Gen. F. J. Moberley. 4 vols; London: H.M.S.O., 1923-1927; *Naval Operations.* Compiled by Sir Julian S. Corbett, 5 vols. in 9; London: Longmans, Green, 1920-1928.

Foreign Office

British Documents on the Origins of the War 1898-1914. Ed. by G.P. Gooch and Harold Temperly. 11 vols. in 12; London: H.M.S.O., 1926-1938.

Documents on British Foreign Policy, 1919-1939. Ed. by Rohan Butler, J. P. T. Bury, and E. L. Woodward. First Series, Vols. I-XV; London: H.M.S.O., 1947-1967.

Historical Section. Handbooks. No. 58, *Turkey in Asia.* London: H.M.S.O., 1920; No. 60, *Arabia.* London: H.M.S.O., 1920; No. 63, *Mesopotamia:* London: H.M.S.O., 1920; No. 76, *Persian Gulf.* London: H.M.S.O., 1920.

Parliament

British and Foreign State Papers. London: H.M.S.O., 1890- .

Parliamentary Debates.

Hurewitz, J.C. ed. *Diplomacy in the Near and Middle East: A Documentary Record.* 2 vols.; Princeton, N.J.: D. Van Nostrand, 1956.

India

Foreign and Political Department

A Collection of Treaties, Engagements and Sanads Relating to India and Neighboring Countries. Compiles by C. U. Aitchison. 5th ed.; Delhi: Manager of Publications, 1933.

Precis of Persian ʿArabistan Affairs. By J.A. Saldanha. Simla: Government Central Press, 1905.

Precis of the Relations of the British Government with the Tribes and Sheikhs

of ᶜArabistan. By Lt. A. T. Wilson. Calcutta: Superintendent Government Printing, 1912.

Treaties and Undertakings in force between the British Government and the Shaikh of Mohammerah. Calcutta: Superintendent Government Printing, 1919.

Lorimer, John G. Gazetteer of the Persian Gulf, ᶜOmān, *Central Arabia.* 2 vols. in 4; Calcutta: Superintendent Government Printing, 1908-1915.

Iraq

British Occupation Administration. *The Arab of Mesopotamia.* Basra: Superintendent Government Printing, n.d.

United States

Department of State. *Papers Relating to the Foreign Relations of the United States.* Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office.

Hydrographic Office. *Persian Gulf Pilot: Comprising the Persian Gulf, Gulf of Oman, and the Makran Coast.* Washington, D.C.: USGPO, 1920.

BIOGRAPHIES AND MEMOIRS

Ainsworth, W.F. *A Personal Narrative of the Euphrates Expedition.* 2 vols; London: K. Paul, Trench, 1908.

Arfa, Gen. Hassan. *Under Five Shahs.* New York: William Morrow, 1965.

Austin, Brig. Gen. H. H. *Gun-Running in the Gulf and Other Adventures.* London: John Murray, 1926.

Belgrave, Charles. *Personal Column.* London: Hutchinson, 1960.

Bell, Gertrude Lowthian. *Persian Pictures.* London: E. Benn, 1927.

Bentwich, Norman and Helen. *Mandate Memories, 1918-1948.* New York: Schocken, 1965.

Birch-Reynardson, Capt. H. *Mesopotamia 1914-15: Extracts from a Regimental Officer's Diary.* London: Andrew Melrose, 1919.

Birdwood, Field Marshal Lord. *Nuri as-Said: A Study in Arab Leadership.* London: Cassell, 1959.

Bishop, Mrs. (Isabella L. Bird). *Journeys in Persia and Kurdistan including a Summer in the Upper Karun Region and a Visit to the Nestorian Rayahs.* 2 vols.; London: J. Murray, 1891.

Blunt, Wilfred Scawen. *My Diaries: Being a Personal Narrative of Events, 1888-1914.* 2 vols.; New York: Knopf, 1922.

Bodley, Ronald and Lorna Hearst. *Gertrude Bell.* New York: Macmillan, 1940.

Bray, Major N. N. E. *Paladin of Arabia: The Biography of Brevet Lieut. -Colonel G. E. Leachman, C.I.E., D.S.O., of the Royal Sussex Regiment.* London: John Heritage, Unicorn Press, 1936.

______ . *Shifting Sands.* London: Unicorn Press, 1934.

Browne, Edward Granville. *A year amongst the Persians.* London: A & C Black, 1950.

Brydges, Sir Harford Jones. *An Account of the Transactions of H. M. Mission to the Court of Persia.* 2 vols.; London: J. Bohn, 1834.

Buchan, John. *Lord Minto: A Memoir.* London: Thomas Nelson, 1924.

Buchanan, Sir George. *My Mission to Russian and Other Diplomatic Memories.* 2 vols.; Boston: Little, Brown, 1923.

______ . *The Tragedy of Mesopotamia.* London: William Blackwood, 1938.

Buckingham, James Silk. *Travels in Assyria, Media and Persia.* 2nd ed., 2 vols.; London: H. Colburn, 1830.

Bullard, Sir Reader. *The Camels Must Go.* London: Faber and Faber, 1961.

Burgoyne, Elizabeth. *Gertrude Bell, from Her Personal Papers, 1914-1926.* London: Ernest Benn, 1961.

Cecil, Algernon. *British Foreign Secretaries, 1808-1916, Studies in Personality and Policy.* London: G. Bell & Sons, 1927.

Chardin, Sir John. *Sir John Chardin's Travel in Persia.* London: The Argonaut Press, 1927.

Chesney, F. R. *Expedition for the Survey of Rivers Euphrates and Tigris.* 2 vols.; London: Longman, Browne, Green & Longmans, 1850.

Chirol, Valentine. *Fifty Years in a Changing World.* New York: Harcourt, Brace, 1928.

Curzon of Kedleston, Marquess. *Tales of Travel.* New York: Goerge H. Doran, 1923.

de Gaury, Gerold. *Three Kings in Baghdad, 1921-1958.* London: Hutchinson, 1961.

Donohoe, M. H. *With the Persian Expedition.* London: Edward Arnold, 1919.

Dugdale, Blanche E. C. *Arthur James Balfour, First Earl of Balfour, K.G., O.M., F.R.S., etc.* 2 vols.; New York: Putnam, 1937.

Dunsterville, L. C. *The Adventures of Dunsterforce.* London: Edward Arnold, 1920.

______ . *Stalky's Reminiscences.* London: Jonathan Cape, 1928.

Edmonds, C. J. *Kurds, Turks and Arabs: Politics, Travel and Research in North-Eastern Iraq, 1919-1925.* London: Oxford University Press. 1957.

Essad-Bey, Mohammed, *Reza Shah, Feldherr, Kaiser, Reformator.* Vienna: Dr. Rolf Passer, 1936.

Essad-Bey, Mohammed, with Paul Maerker Branden and Elsa Branden. *Reza Shah.* London: Hutchinson, 1938.

Fraser, David. *The Short Cut to India: The Record of a Journey Along the Route of the Baghdad Railway.* London: Blackwood, 1909.

Gardane, Compte Alfred de (ed.). *Mission du General Gardane en Perse Sous le Premier Empire.* Paris: A. Laine, 1865.

Graves, Philip. *The Life of Sir Percy Cox.* London: Hutchinson, 1941.

Grey of Fallondon, Viscount. *Twenty-Five Years, 1892-1916.* 2 vols.; New York: Frederick A. Stokes, 1925.

Gulbenkian, Nubar. *Portrait in Oil: The Autobiography of Nubar Gulbenkian.* New York: Simon & Schuster, 1965.

Gywnn, Stephen, ed. *The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring-Rice: A Record.* 2 vols.; Boston: Houghton Mifflin, 1929.

Haldane, Lt. Gen. Sir James Alymer L. *The Insurrection in Mesopotamia, 1920.* Edinburgh and London: William Blackwood and Sons, 1922.

______ . *A Soldier's Saga: The Autobiography of Lt. General Sir Alymer L. Haldane.* London: William Blackwood, 1948.

Hardinge, Right Hon. Sir Arthur H. *A Diplomatist in the East.* London: Jonathan Cape, 1928.

Hardinge of Penhurst, Lord [Charles]. *My Indian Years, 1910-1916: The Reminiscences of Lord Hardinge of Penhurst.* London: John Murray, 1948.

______ . *Old Diplomacy: The Reminiscences of Lord Hardinge of Penhurst.* London: J. Murray, 1947.

Heden, Sven Anders. *Eine Routenaufnahme durch Ostpersien.* 2 vols.; Stockholm: General Stabens Litografiska Anstalt, 1918-1927.

Howarth, David. *The Desert King: Ibn Saud and His Arabia.* New York: McGraw-Hill, 1964.

Kirkbride, Sir Alec Seath. *A Crackle Thorns: Experiences in the Middle East.* London: John Murray, 1956.

Knightley, Phillip and Colin Simpson. *The Secret Lives of Lawrence of Arabia.* New York: Bantam Books, 1971.

Lawrence, T. E. *Seven Pillars of Wisdon: A Triumph.* Garden City, N.Y.: Doubleday, Doran, 1936.

Lawrence, Sir Walter Roper. *The India We Served.* London: Cassell, 1928.

Layard, Sir Austen Henry. *Early Adventures in Persia, Susiana, and Babylonia, including a residence among the Bakhtiyari and other wild tribes before the discovery of Ninevah.* London: J. Murray, 1887.

Leslie, Shane. *Mark Sykes: His Life and Letters.* London: Cassell, 1923.

MacMunn, Lt.-Gen. Sir George. *Behind the Scenes in Many Wars: Being the Military Reminiscences of Lt. -Gen. Sir George MacMunn.* London: John Murray, 1930.

Magnus, Philip. *King Edward the Seventh.* New York: E. P. Dutton, 1964.

Marlowe, John. *Late Victorian: The Life of Sir Arnold Talbot Wilson, K.C.I.E., C.S.I., C.M.G., D.S.O., M.P.* London: Cresset, 1967.

Melzig, Herbert. *Resa Schah. Die Aufsteig Irans und die Grossmacht.* Stuttgart: Union Deutsche Verlagsgesellschaft, 1936.

Middleton, Earl of [William St. John Brodrick]. *Records and Reactions, 1856-1939.* London: John Murray, 1929.

Millspaugh, Arthur G. *Americans in Persia.* Washington: Brookings Institution, 1946.

Moore, Arthur. *The Orient Express.* London: Constable, 1914.

Morley, John Viscount. *Recollections.* 2 vols.: New York: Macmillan, 1917.

Mosley, Leonard. *The Glorious Fault: The Life of Lord Curzon.* New York: Harcourt, Brace, 1960.

Murphy, Lt. Col. C. C. R. *Soldiers of the Prophet.* London: John Hogg, 1921.

Newton, Lord. *Lord Lansdowne.* London: Macmillan, 1929.

Nicolson, Harold. *Curzon: The Last Phase, 1919-1925. A Study in Post War Diplomacy.* Boston: Houghton, Mifflin, 1934.

______ . *Portrait of a Diplomatist.* Boston: Houghton, Mifflin, 1930.

Niebuhr, Carsten. *Reisebeschreibung nach Arabien und den umliegenden Landern.* 3 vols.; Copenhagen: Nicholaus Moller, 1774-78.

O'Conner, Lt. Col. Sir Frederick. *On the Frontier and Beyond: A Record of Thirty Years' service.* London: John Murray, 1931.

O'Dwyer, Sir Michael. *India as I Knew It,* 1885-1925. London: Constable, 1925.

Outram, Lieutenant-General Sir James. *Lieutenant-General Sir James Outram's Persian Campaign in 1857.* London: Smith, Elder, 1860.

Petrie, Sir Charles. *The Chamberlain Tradition.* New York: Stokes, 1938.

______ . *The Life and Letters of the Right Hon. Sir Austen Chamberlain, K.G., P.C., M.P.* 2 vols.; London: Cassell, 1940.

Philby, H. St. J. B. *Arabia of the Wahhabis.* London: Constable, 1928.

______ . *Arabian Days: An Autobiography.* London: Robert Hale, 1948.

______ . *The Heart of Arabia: A Record of Travel.* 2 vols.; New York: Putnam, 1923.

Powell, Alexander E. *By Camel and Car to the Peacock Thron.* Garden City, N.Y.: Doubleday, 1923.

Rihani, Amin. *Around the Coasts of Arabia.* London: Constable, 1930.

Ronaldshay, Earl of. *The Life of Lord Curzon, Being an Authorized Biography of George Nathanial Marquess Curzon of Kedleston, K.G.* 2 vols.; London: Ernest Benn, 1928.

Sackville-West, Hon. Victoria Mary. *Passenger to Tehran.* London: L. and Vl Woolf, 1926.

Schelking, Eugene De. *Recollections of a Russian Diplomat.* New York: Macmillan, 1918.

Shuster, W. Morgan, *The Strangling of Persia.* New York: Century, 1912.

Skrine, Sir Clarmont. *World War in Iran.* London: Constable, 1962.

Stark, Freya. *Beyond Euphrates; Autobiogtraphy, 1928-1933.* London: J. Murray, 1951.

______ . *The Valleys of the Assassins; and other Persian Travels.* London: J. Murray, 1947.

Stein, Sir Mark Aurel. *Old Routes of Western Iran; narrative of an Archaeological journey carried out and recorded by Sir Aurel Stein.* London: Macmillan, 1940.

Stirling, Lt. Col. W. F. *Safety Last.* London: Hollis & Carter, 1953.

Stocqueler, J. H. *A Fifteen Months Pilgrimage through untrodden Tracts of Khuzistan and Persia.* 2 vols.; London: Saunders and Otley, 1832.

Stoddart, Anna M. *The Life of Isabella Bird (Mrs. Bishop).* 3rd ed.; London: John Murray, 1908.

Storrs, Sir Ronald. *Memoirs.* New York: Putnam, 1937.

Sykes, Christopher. *Wassmuss: "The German Lawrence".* London: Langmans, Green, 1936.

Sykes, Ella C. *Through Persia on a side Saddle.* London: A. D. Innes, 1898.

Sykes, Major Percy Molesworth. *Ten Thousand Miles in Persia or Eight Years in*

Iran. London: John Murray, 1902.

Trevelyan, George Macaulay. *Grey of Fallodon.* Boston: Houghton Mifflin, 1937.

Vansittart, Robert Gilbert Vansittart, Baron. *The Mist Procession: The Autobiography of Lord Vansittart.* London: Hutchinson, 1958.

Villiers, Alan. *Sons of Sinbad.* London: Macmillan, 1940.

Waley, S. D. *Edwin Montagu: A Memoir and an Account of his Visits to India.* New York: Asia Publishing House, 1964.

Wellstead, Lieutenant J. R. *Travels to the City of the Caliphs, along the Shores of the Persian Gulf and the Mediterranean.* 2 vols.; London: H. Colburn, 1840.

Wilber, Donald N. *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran.* Hickville, N.Y.: Exposition Press, 1975.

Wills, Charles James. *In the land of the Lion and Sun; or, Modern Persia, being experience of life in Persia from 1866 to 1881.* New York: Ward, Lach, 1891.

Wilson, Lt. Col. Sir Arnold Talbot. *Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917. A Personal and Historical Record.* London: Oxford University Press, 1930.

______. *Mesopotamia 1917-1920: A Clash of Loyalties. A Personal and Historical Record.* London: Oxford University Press, 1931.

______. *SW. Persia: A Political Officer's Diary, 1907-1914.* London: Oxford University Press, 1941.

Wilson, Samuel Graham. *Persian life and customs; with scenes and incidents of residence and travel in the land of the lion and sun.* New York: Revell, 1895.

Wingate, Sir Ronald. *Not in the Limelight.* London: Hutchinson, 1959.

Wolff, Sir Henry Drummond. *Rambling Recollections.* 2 vols. London: Macmillan, 1908.

Wratislaw, Albert Charles. *A Consul in the East.* Edinburgh & London: W. Blacwood and Sons, 1924.

Young, Maj. Sir Hubert. *The Independent Arab.* London: John Murray, 1933.

al-Zirikli, Khayr al-Din. *al-Aᶜlam, Qamus Tirajim li Ashar al-Rijal wa al-Nisa min al-ᶜArab wa al-Mustaᶜrbin wa al-Mustashriqin.* 10 vols. in 5. Cairo: [n.p.] 1954-1959.

SPECIAL ARTICLES

Bennett, Thomas Jewell. "The Past and Present Connection of England with the Persian Gulf," *Journal of the Royal* Society of Arts, (June 13, 1902), 634-52.

Boulger, Demetrius. "England and Persia," *Asiatic Review,* VII (January-April 1889), 190-201.

Bouvat, L. "La Reorganization de l'Administration Persane," *Revue du Monde Musulman,* XXII (1913), 278-80.

"British Policy in Persia and Asiatic Turkey," *The Edinburgh Review* CSCV (April 1902), 398-428.

Brockway, T. P. "Britain and the Persian Bubble," *The Journal of Modern History,* XIII, 1 (March 1941), 36-47.

Busch, Briton C. "Britain and the Status of Kuwayt, 1894-99," *Middle East Journal,* XXI (Spring 1967), 187098.

Carruthers, Douglas. "Captain Shakespear's Last Journey," *Geographical Journal,* LIX (May-June 1922), 321-34, 401-17.

Chesney, G. M. "The Mesopotamian Breakdown," *Fortnightly Review,* CVIII (1917), 24-44.

Cotes, Everard. "Mesopotamia, II: The Tragedy of an Impossible System," *Nineteenth Century and After,* LXXXII (July-December 1917), 272-82.

Cressey, George B., "The Shatt al-Arab Basin," *Middle East Journal,* XII (Fall 1958), 448-60.

Curzon of Kedleston, Lord. "The Place of India in the Empire, Being an Address delivered before the Philosophical Institute of Edinburgh by Lord Curzon of Kedleston on October 19, 1909." London: John Murray, 1909.

Dalyell, Col. "Great Britain and the Persian Gulf," *Great Britain and the East,* April 14, 1938.

Daud, Mahmood Ali. "Russia and the Persian Gulf: A Study in Pre-World War 1 Diplomacy," *Bulletin of the College of Arts and Sciences* (University of Iraq), III (June 1958), 118-32.

De Novo, John A. "The Movement for an Aggressive American Oil Policy Abroad, 1918-1920," *American Historical Review,* LXI, 4 (July 1956), 854-76.

Ducrocq, Georges. "La Politique du government des Soviets en Perse." *Revue du Monde Musulman* (December 1922), 84-180.

Durand, Sir H. Mortimer. "Sir Alfred Lyall and the Understanding with Russia," *Journal of the Central Asian Society,* I. 3 (1914), 20-45.

Earle, E. M. "The Turkish Petroleum Company: A Study in Oleaginous Diplomacy," *Political Science Quarterly,* XXXIX (June 1924), 265-79.

Edmonds, C. J. "Gertrude Bell in Near and Middle East," *Journal of the Royal Central Asian Society,* LVI (October 1969), 229-44.

Forbes, Rosita. "British and Russian Relations with Modern Persia," *Journal of the Royal Central Asian Society,* XVIII, 1 (1931), 74-81.

Fraser, Lovat. "Problems of Indian Administration," *Edinburgh Review,* CCVI (October 1917), 296-406.

Frechtling, L. E. "The Reuter Concession in Persia," *Asiatic Review,* XXXIV (July 1938), 518-33.

Garthwaite, Gene Ralph. "The Bankhtiyari Khans, the Government of Iran, and the British, 1846-1915." *International Journal of Middle East Studies,* III, 1 (January 1972), 30-51.

Greaves, Rose Louise. "British Foreign Policy in Persia, 1892-1903," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* (University of London), XXVIII (1965), 34-60, 284-307.

Grey, Lt. Col. W. G. "Recent Persian History," *Journal of the Royal Central Asian Society,* XIII, 1 (1926), 29-61.

Hamilton, Angus. "The Anglo-Russian Agreement: The Question of Persia," *Fornightly Review,* n.s. LXXXII (November 1907), 734-43.

Holdich, Col. T. H. "The Perso-Baluch Bountory," *Geographical Journal,* IX (April 1897), 416-22.

Huart, Clement. "Khūzistān," *Encyclopedia of Islam*[1], II, 985.

Jouannin, André. "Les Influences étrangères dans le Golfe persique," *Asie Française,* III (January 1904), 23-27.

Kazemzadeh, Firuz. "The Origin and Early Development of the Persian Cossack Brigade," *American Slavic and East European Reveiw,* XV (1956), 351-63.

______ . "Russian Imperialism and Persian Railways," *Russian Thought and Politics,* eds. Hugh McLeon, Martin E. Malia, and George Fischer. Harvard Slavic Studies, IV. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1957.

Keddie, Nikki R. "Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism," *Comparative Studies in Society and History,* IV, No. 3 (April 1962), 265-95.

Klieman, Aaron S. "Britain's War Aims in the Middle East in 1915," *Journal of Contemporary History,* III (July 1968), 237-52.

J. H. Kramers. "Shuster," *E.I.*[1], IV, 393-95.

Kumar, Ravinder, "Curzon and the Anglo-Russian Negotiations over Persia (1899-1901)," *Proceedings of the Indian Historical Research Commission* (Chandigarh), II (1961), 20-28.

Kurat, Y. T. "How Turkey Drifted into World War I," *Studies in International History: Essays Presented to W. Norton Medlicott, Stevenson Professor of*

International History in the University of London, eds. K. Bourne and D. C. Watt. Hamden, Conn.: Archon Books, 1967.

Lambton, Ann K. S. "Persian Political Societies, 1906-1911," *St. Anthony's Papers,* No. 16, *Middle Eastern Affairs,* No. 3, 41-89.

Landon, Percival. "Basra and the Shatt al-Arab," *Journal of the Royal Society of Arts,* LXIII (April 23, 1915), 505-19.

Levy, Reuben. "Muhammara," *E.I.*[1], III, 697-98.

Lockhart, Laurence. "ᶜAbbādān," *E.I.*[2],I, 5.

______ . "al-Ahwāz," *E.I.*[2], I, 305.

______ . "Dawrak," *E.I.*[2], II, 181.

______ . "Dizfūl,: *E.I.*[2], II, 350-51.

______ . "Outline of the History of Kuwait," *Journal of the Royal Central Asian Society,* XXXIV (July-October 1947), 262-74.

Lynch, H. F. B. "The Anglo-Persian Commercial Treaty," *The Imperial and Asiatic Quarterly Review and Colonial and Oriental Record,* 3rd Series, XVI, 31-32 (July-October 1903), 225-30.

______ . "The Future of British Relations with Persia," *Proceedings of the Central Asian Society,* read April 8, 1908.

______ . "The Persian Gulf," *Imperial Asiatic Quarterly,* 3rd series, XIII (April 1902), 225-34.

Mahan, Capt. A. T. "The Persian Gulf and International Relations," *National Review,* XL (September 1902), 27-45.

Martchenko, M. "Kutchuk Khan," *Revue du Monde Musulman,* XL (1920), 98-116.

Massignon, L. "Mohammerah," *Revue du Monde Musulman,* VI (1908), 385-409.

Minorsky, V. "Rām-Hormuz," *E.I.*[1], III, 1114.

Morison, Sir Theodore. "A Colony for India," *Nineteenth Centruy and After,* LXXXIV (July-December 1918), 430-41.

"An Old Russian Diplomatist." "Russia and England," *National Review,* XXXVIII (January 1902), 677-90.

Parveex, Naoroz M. "Indo-British Trade with Persia," *Imperial Asiatic Quarterly Review,* 3rd series, XXIII (January 1907), 12-29.

"Persia and the Persian Gulf," *Quarterly Review,* CXCV (January 1902), 245-73.

Rees, J. D. "The Western Frontiers of India," *Imperial Asiatic Quarterly Review,* 3rd series, XV (April 1903), 225-52.

Schwartz, P. "Kerkha," *E.I.*[1], II, 856-7.

Staley, Eugene. "Business and Politics in the Persian Gulf: The story of the Wönckhaus Firm," *Political Science* Quarterly, XLVIII (September 1933), 36785.

Streck, M. "Dawrak," *E.I.*[1], I, 932-33.

______ . "Karūn," *E.I.*[1], II, 776-80.

Sumner, B. H. "Tsardom and Imperialism in the Far East and Middle East, 1880-1914," *Proceedings of the British Academy* (1941), 25-65.

Sydenham of Combe, Lord. "The Future of India, I: India as a Colonizing Power," *Nineteenth Century and After,* LXXXIV (July-December 1918), 762-70.

Sykes, H. R. "Our Recent Progress in Southern Persia and Its Possibilities," *Proceedings of the Central Asian Society,* read March 1, 1905.

Thornton, A. P. "British Policy in Persia, 1858-1890," *English Historical Review,* LXIX, 273 (October 1954), 554-79 and LXX, 174 (January 1955), 55-71.

Tinker, Hugh. "India in the First World War and After," *Journal of Contemporary History,* III, 4 (October 1968), 89-107.

Toynbee, Arnold. "The Strong Man of Persia," *Century,* 1925.

Villiers, Alan. "Some Aspects of the Arab Dhow Trade," *Middle East Journal* (October 1948), 399-416.

Willcocks, Sir William. "Two and a Half Years in Mesopotamia," *Blackwood's,* CIC (1915), 304-23/

Wilson, Lt. Col. Sir Arnold. "Mesopotamia, 1914-1921," *Journal of the Central Asian Society,* VIII, 3 (1921), 144-61.

Wolfe, John B. "The Diplomatic History of the Baghdad Rail-road," *University of Missouri Studies* (Columbus, Mo.: April 1936), 107 pp.

Yate, A. C. "Britain's Buffer States in the East," *Journal of the Central Asian Society,* V, 1 (1918), 3-23.

MONOGRAPHS AND GENERAL WORKS

Adamiyat, Fereydoun. *Bahrein Islands: A Legal and Diplomatic Study of the British Iranian Controversy.* New York: Praeger, 1955.

Agabekov, Georges. *OGPU, the Russian Secret Terror;* trans. Henry W. Bunn. New York: Brentano's, 1931.

Ainsworth, William Francis. *The River Karun: An Opening to British Commerce.* London: W. H. Allen, 1890.

Anderson, M. S. *The Eastern Question, 1774-1923: A Study in International Relations.* London: Macmillan, 1966.

Algar, Hamid. *Religion and State in Iran 1785-1906, The Role of the Ulama in the Qajar Period.* Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1969.

Antonius, George. *The Arab Awakening: The Story of the Arab National Movement.* London: Hamish Hamilton, 1938.

Austin, Brig. Gen. H. H. *The Baqubah Refugee Camp: An Account of Work on Behalf of Persecuted Assyrian Christians.* London: Faith Press, 1920.

Avery, Peter. *Modern Iran.* London: Ernest Benn, 1965.

Azami Zanguneh, A. H. *Le petrole en Perse.* Paris: Loviton, 1933.

Balfour, Hon. James Moncrieff. *Recent Happenings in Persia.* London: W. Blackwood and Sons, 1922.

Bahrami, Bahram. *Les relations politiques de la Perse avec les grandes puissances a l'epoque des Kadjars.* Montreux: n.p., 1953.

Banami, Amin. *The Modernization of Iran, 1921-1941.* Stanford: Stanford University Press, 1961.

Barker, A. J. *The Bastard War: The Mesopotamian Campaign of 1914-1918.* New York: The Dial Press, 1967.

Baxter, William Edward. *England and Russia in Asia.* London: Swan Sonnenschein, 1885.

Belgrave, Sir Charles. *The Pirate Coast.* London: Bell, 1966.

[Bell, Gertrude.] *The Arab War: Confidential Information for General Headquarters from Gertrude Bell, Being Despatches Reprinted from the Secret "Arab Bulletin."* London: Golden Cockerel Press, 1940.

Berreby, Jean-Jacques. *Le Golfe persique, mer de légende-réservoir de pétrole.* Paris: Payot, 1959.

Browne, Edward G. *The Persian Revolution of 1905-1909.* Cambridge: Cambridge University Press, 1910.

Brydges, Sir Harford Jones (ed.). *Dynasty of the Kajars.* London: J. Bohn, 1833.

Bullard, Sir Reader. *Britain and the Middle East from the Earliest Times to 1950.* London: Hutchinson's University Library, 1950.

Burne, Lt. Col. A. H. *Mesopotamia, the Last Phase.* Aldershot: Gale & Polden, 1936.

Busch, Briton Cooper. *Britain and the Persian Gulf, 1894-1914.* Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1967.

______ . *Britain, India, and the Arabs, 1914-1921.* Berkeley and Los Angeles:

University of California Press, 1971.

Candler, Edmund. *The Long Road to Baghdad.* 2 vols.; London: Cassel, 1919.

Chapman, Maybelle Kennedy. *Great Britain and the Baghdad Railway 1888-1914.* Smith College Studies in History, XXXI. Northampton, Mass.: Smith College Press, 1948.

Chirol, Valentine. *The Middle Eastern Question or Some Political Problems of Indian Defense.* London: John Murray, 1903.

Churchill, Rogers Platt. *The Anglo-Russian Convention of 1907.* Cedar Rapids, Ia.: The Torch Press, 1939.

Churchill, Winston S. *The Unknown War: The Eastern Front.* New York: Scribner's, 1931.

______ . *The World Crisis.* 5 vols.; London: Thornton Butterworth, 1923-1929.

Coke, Richard. *The Heart of the Middle East.* London: Thornton Butterworth, 1925.

Collins, Doreen. *Aspects of British Politics, 1904-1919.* Oxford: Pergamon Press, 1965.

Colquhoun, Archibald. *Russia Against India: The Struggle for Asia.* London: Harper, 1900.

Connell, John [Robertson, John H.]. *The "Office": The Story of the British Foreign Office, 1919-1951.* New York: St. Martin's, 1958.

Cottam, Richard W. *Nationalism in Iran.* Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1964.

Curzon, George N. *Persia and the Persian Question.* 2 vols.; London: Longmans, Green, 1892.

______ . *Russia in Central Asia in 1889 and the Anglo-Russian Question.* London: Longmans, Green, 1889.

Dane, Edmund. *British Campaigns in the Nearer East, 1914-1918, from the Outbreak of the War with Turkey to the Armistice.* 2 vols.; London: Hodder & Stoughton, 1919.

Das, M. N. *India under Morley and Minto. Politics Behind Revolution, Repression and Reforms.* London: Allen & Unwin, 1964.

Dā^c^ud, Mahmūd ^c^Alī. *Muhādarāt ^c^an al-Khalīj al-^c^Arabī wa al-Alāqāt al-Dawaliyāt, 1890-1914.* Cairo: League of Arab States, Institute of Advanced Studies, 1960.

Davies, C. Collin. *The Problem of the North-West Frontier, 1890-1908.* Cambridge: Cambridge University Press, 1932.

Demorgny, Gustave. *Essai sur l'administration de la Perse.* Paris: Leroux, 1913.

______. *La question persane at la guerre, la rivolité anglorusse en Perse. --L'effort allemand. La politique persane. L'enfluence française.* Paris: L. Tenin, 1916.

Dickson, H. R. P. *Kuwait and Her Neighbors.* London: Allen and Unwin, 1956.

Earle, Edward Mead. *Turkey, the Great Powers and the Baghdad Railway: A Study in Imperialism.* New York: Macmillan, 1923.

Edwardes, Michael. *High Noon of Empire: India under Curzon.* London: Eyre & Spottiswoode, 1965.

Ehtécham, H-D. K. *La situation économique et historique de la Perse contemporaire depuis 1900 jusqu'a nos jours.* Paris: n.p., 1930.

Ellis, C. H. *The British Intervention in Transcaspia, 1918-1919.* Berkeley: University of California Press, 1963.

Elwell-Sutton, L.P. *Modern Iran.* London: George Routledge, 1941.

______. *Persian Oil: A Study in Power Politics.* London: Lawrence and Wishart, 1955.

Entner, Marvin L. *Russo-Persian Commercial Relations, 1828-1914.* University of Florida Monographs, Social Sciences, No. 28. Gainesville, Fla.: University of Florida Press, 1965.

Eudin, Xenia Joukoff and Robert C. North. *Soviet Russia and the East: 1920-1927: A Documentary Survey.* Stanford: Stanford University Press, 1957.

Faroughby, Abbas. *The Bahrein Islands (1750-1951): A Contribution to the Study of Power Politics in the Persian Gulf.* New York: Verry, Fisher, 1951.

Fateh, Moustafa Khan. *The Economic Position of Persia.* London: P. S. King, 1926.

Fatemi, Nasrollah Saifpour: *Diplomatic History of Persia, 1917-1923.* New York: Whittier, 1952.

______. *Oil Diplomacy: Powderkeg in Iran.* New York: Whittier, 1954.

Feis, Herbert. *Petroleum and American foreign policy.* Stanford: Fodd Research Institute, Stanford University, 1944.

Fischer, Louis. *Oil Imperialism; the international struggle for petroleum.* New York: International Publishers, 1926.

Foot, M. R. D. *British Foreign Policy since 1898.* London: Hutchinson's Universal Library, 1956.

Fraser, David. *Persia and Turkey in Revolt.* London: Blackwood, 1910.

Fraser, Lovat. *India Under Curzon and After.* London: Heinemann, 1911.

Gabriel, Alfons. *Die Erforschung Persiens: Die Entwicklung der abendlandischen Kenntnis der Geographie Persiens.* Vienna: Adolph Holtzhausen, 1952.

Gail, Marzieh. *Persia and the Victorians.* London: Allen & Unwin, 1951.

Gamble, F. H. *The Economic Condition of the Persian Gulf.* London: H.M.S.O., 1934.

Garthwaite, Gene Ralph. *The Bakhtiyari Khans: Tribal Disunity in Iran, 1880-1895.* unpublished Ph.D. dissertation, University of California, 1969.

Gehrke, Ulrich and Gustav Kuhn. *Die Grenzen des Irak: Historische und Rechtliche Aspekte des irakischen Anspruchs auf Kuwait und des irakischpersischen Steites um den Schatt al-Arab.* 2 vols.; Stuttgart: Kohlhammer, 1963.

Gehrke, Ulrich. *Persien in der Deutschen Orientpolitik während des Erstern Weltkrieges.* 2 vols.; Stuttgart: Kohlhammer, n.d.

Geyer, Dietrich. *Die Sowjetunion und Iran; eine Untersuchung zur aussenpolitik der UdSSR in Nahen Osten, 1917-1954.* Tübingen: Bölau-Verlag, Köln, 1955.

Gopal, Sarvepalli. *British Policy in India, 1858-1905.* Cambridge: Cambridge University Press, 1965.

Gottlieb, W. W. *Studies in Secret Diplomacy During the First World War.* London: Allen & Unwin, 1957.

Graham, Gerald S. *The Politics of Naval Supremacy: Studies in British Maritime Ascendency.* The Wiles Lectures, Queen University, Belfast, 1964. Cambridge: Cambridge University Press, 1965.

Greaves, Rose Louise. *Persia and the Defense of India: A Study in the Foreign Policy of the Third Marquess of Salisbury.* London: Athlone Press, 1964.

Guinn, Paul. *British Strategy and Politics, 1914-1918.* Oxford: Clarendon Press, 1965.

Hale, F. *From Persian Uplands.* New York: Dutton, n.d.

Hamilton, Angus. *Problems of the Middle East.* London: Eveleigh Nash, 1909.

Hamzavi, A. H. *Persia and the Powers, an account of diplomatic relations, 1941-1946.* London: Hutchinson, 1946.

Hannekum, Wilhelm. *Persien im spiel der mächte, 1900-1907; ein beitrag zur vorgeschichte des weltkrieges.* Berlin: Verlag dr. Emil Ebering, 1938.

Hay, Sir Rupert. *The Persian Gulf States.* Washington: Middle East Institute, 1959.

Hewins, Ralph. *The Golden Dream: The Miracle of Kuwait.* London: W. H. Allen, 1963.

al-Hilū, ᶜAlīNiᶜmat. *Al-Ahwaz, ᶜAmal al-Jamāhir al-ᶜArabiyyah wa nadālihā, 1968-1969.* Najaf: Gharī al-Hadītha, 1972.

______ . *Al-Ahwaz, "ᶜArabistan," fi Idhuwariha al-Ta'ri-khiyyah.* Baghdad: Dar al-Basri, 1969.

al-Hilu. *Al-Ahwaz, "ᶜArabistan,""Imarat Kaᶜb al-ᶜArabiyyah fi Muhammarah.* Baghdad: Dār al-Basri, 1969.

______ . *Al-Ahwaz, Qāba'iluha wa Assāruha masaha Dimughrāfi al-Insān al-ᶜArabi ᶜalā Ard ᶜArabistān.* Najaf: al-Farā al-Harith, 1970.

______ . *Al-Ahwāz, Thawrātihā wa Tanzimātihā, 1914-1966.* Nejaf: al-Farā al-Harith, 1970.

______ . *Bilad al-Ahwaz "ᶜArabistan," Muwasaᶜat li-Jughrāfiyyah wa Ta'rikh Jughrāfiyyat al-Iqlim.* Cairo: al-Dār al-Qūmiyyah, n.d.

______ . *Ta'rikh Imarat Kaᶜb al-ᶜArabiyyah fi al-Qaban wa Huraq al-Falahiyyah.* Nejaf: al-Farā al-Harith, 1968.

Hobson, J. A. *Imperialism; A Study.* London: Allen & Unwin, 1938.

Holdich, Col. Sir T. Hungerford. *The Indian Borderland, 1880-1900.* London: Methuen, 1901.

______ . *Political Frontiers and Boundary Making.* London: Macmillan, 1916.

Holte, P. M. *Egypt and the Fertile Crescent, 1516-1922: A Political History.* Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1966.

Hone, J. M. and P. L. Dickinson. *Persia in Revolution.* London: T. Fisher Unwin, 1910.

Hoskins, Halford Lancaster. *British Routes to India.* Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1928.

Hunt, George Henry. *Outram and Havelock's Persian Campaign.* London: G. Routledge, 1858.

Ireland, Philip Willard. *ᶜIraq: A Study in Political Development.* London: Jonathan Cape, 1937.

Jackson, A. V. Williams. *Persia past and present.* New York: Macmillan, 1906.

Jacob, Harold F. *Kings of Arabia: The Rise and Set of the Turkish Sovranty in the Arabian Peninsula.* London: Mills & Boon, 1923.

Jequier, Gustave. *En Perse, 1897-1902.* Neuchatel: La Baconniere, 1968.

Jung, Eugene. *La Révolte arabe.* 2 vols.; Paris: Colbert, 1924-1925.

Kazemzadeh, Firuz. *Russia and Britain in Persia, 1864-1914, a study in imperialism.* New Haven: Yale University Press, 1968.

______ . *The Struggle for Transcaucasia (1917-1921).* New York: Philosophical Library, 1951.

Keddie, Nikki R. *Religion and Rebellion in Iran.* London: Frank Cass, 1966.

Kedourie, Elie. *The Chatham House Version and other Middle-Eastern Studies.* New York: Praeger, 1970.

______. *England and the Middle East: The Destruction of the Ottoman Empire, 1914-1921.* London: Bowes & Bowes, 1956.

Kelly, John Barrett. *The Persian Gulf, 1795-1880.* Oxford: Clarendon Press, 1968.

Khadduri, Majid. *Independent Iraq, 1932-1958: A Study in Iraqi Politics.* 2nd ed.; London: Oxford University Press, 1960.

Knanishu, Joseph. *About Persia and Its People.* Rock Island, I11.: Lutheran Augustana Book Concern, 1899.

Kumar, Ravinder. *India and the Persian Gulf Region, 1858-1907: A Study in British Imperial Policy.* New York: Asia Publishing House, 1966.

Lambton, Ann K. S. *Landlord and Peasant in Persia.* London: Oxford University Press, 1953.

Langer, William L. *The Franco-Russian Alliance, 1890-1894.* Harvard Historical Studies, XXX. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1929.

______. *The Diplomacy of Imperialism, 1890-1902.* 2nd. ed.; New York: Knopf, 1951.

Lenczowski, George: *Russia and the West in Iran, 1918-1948.* Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1949.

Leseur, Émile. *Les Anglais en Perse.* Paris: Renaissance du Livre, 1922.

Lingeman, E. R. *Economic Conditions in Persia, 1925-1927.* London: H.M.S.O., 1928.

Longhurst, Henry. *Adventure in Oil, the Story of British Petroleum.* London: Sidgwick and Jackson, 1959.

Longrigg, Stephen Hemsley. *Four Centuries of Modern Iraq.* Oxford: Clarendon Press, 1925.

______. *Iraq, 1900 to 1950, a Political, Social, and Economic History.* London: Oxford University Press, 1953.

______. *Oil in the Middle East, Its Discovery and Development.* 2nd ed.; London: Oxford University Press, 1961.

Low, Charles Rathbone. *History of the Indian Navy.* 2 vols.; London: R. Bentley & Son, 1877.

Main, Ernest. *Iraq from Mandate to Independence.* London: Allen & Unwin, 1935.

Malcolm, Sir John. *History of Persia.* 2 vols.; London: John Murray, 1815.

Mann, Major Clarence. *Abu Dhabi: Birth of an Oil Sheikhdom.* Beirut: Shayat's, 1964.

al-Marayati, Abdi A. *A Diplomatic History of Modern Iraq.* New York: Robert Speller, 1961.

Marder, Arthur J. *The Anatomy of British Seapower: A History of British Naval Policy in the Pre-Dreadnought Era, 1880-1905.* New York: Knopf, 1940.

________ . *From Dreadnought to Scapa Flow: The Royal Navy in the Fisher Era, 1904-1919.* 3 vols.; London: Oxford University Press, 1961-1966.

Marlowe, John. *The Persian Gulf in the Twentieth Century.* London: The Cresset Press, 1962.

Martin, Bradford G. *German-Persian Diplomatic Relations, 1873-1912.* s'Gravenhage: Mouton, 1959.

Masani, R. R. *Britain in India: An Account of British Rule in the Indian Subcontinent.* Bombay: John Brown, Oxford University Press, 1960.

Mikdashi, Zubayr. *A Financial Analysis of Middle Eastern Oil Concessions.* New York: Praeger, 1966.

Miles, Col. S. B. *Countries and Tribes of the Persian Gulf.* 2 vols.; London: Harrison & Sons, 1919.

Millspaugh, A. C. *Financial and Economic Situation in Persia.* Tehran, n.p.,1926.

________ . *The American Task in Persia.* New York: Century, 1925.

Mochaver, Fazullah. *L'évolution des finances iraniennes.* Paris: Libraire technique et économique, 1938.

Monger, George. *The End of Isolation: British Foreign Policy, 1900-1907.* London: Thomas Nelson, 1963.

Monroe, Elizabeth. *Britain's Moment in the Middle East, 1914-1956.* London: Methuen, 1965.

Nazem, Hossein. *Russia and Great Britain in Iran, 1900-1914.* Unpublished doctoral dissertation. Columbia University, 1964.

Navakivi, Jukka. *Britain, France, and the Arab Middle East, 1914-1920.* London: S. W. Partridge, 1920.

Nweeya, Samuel Kasha. *Persia the land of the Magi, or, the Home of the Wise Men.* 5th ed. rev.; Philadelphia: John C. Winston, 1913.

Panikkar, K. M. *Asia and Western Dominance.* London: Allen & Unwin, 1959.

Parfit, Joseph T. *Marvelous Mesopotamia: The World's Wonderland.* London: S. W. Partridge, 1920.

________ . *Mesopotamia: The Key to the Future.* London: Hodder & Stoughton, 1917.

Philby, H. St.J. B. *Arabian Jubilee.* New York: John Day, 1933.

________ . *Sa^c udi Arabia.* New York: Praeger, 1955.

Pichon, Jean. *Les Origines orientales de la guerre mondiale.* Paris: Charles-Lavauzell, 1937.

Plass, Jens B. *England zwischen Russland und Deutschland: Der Persische Gulf in der britischen Vorkriegspolitik, 1899-1907, dargestellt nach englishem Archivmaterial.* Schriftenreihe des Instituts für Auswäitige Politik, vol. 3. Hamburg: Gesellschaft für Völkerrecht und Auswärtige Politik, 1966.

Ramazani, Rouhollah K. *The Foreign Policy of Iran, 1500-1941. A Developing Nation in World Affairs.* Charlottesville: University Press of Virginia, 1966.

________ . *The Persian Gulf: Iran's Role.* Charlottesville: University Press of Virginia, 1972.

al-Rashīd, ^cAbd al-^cAzīz. *Ta'rīkh* al-Kuwayt. *Beirut:* Dār Maktabat al- Hayat, n.d.

Rosen, Friedrich. *Oriental Memoirs of a German Diplomatist.* New York: Dutton, 1930.

Ronaldshay, Earl of. *On the outskirts of Empire in Asia.* London: Blackwood, 1904.

Saleh, Zaki. *Mesopotamia (Iraq), 1600-1914: A Study in British Foreign Affairs.* Baghdad: al-Ma^c arif, 1957.

Schmitt, Bernadotte Everly. *England and Germany, 1740-1914.* Princeton: Princeton University Press, 1916.

Seaman, L. C. B. *Post-Victorian Britain, 1902-1951.* London: Methuen, 1967.

Seely, J. R. *THe Expansion of England.* Boston: Little, Brown, 1902.

Sheean, Vincent. *The New Persia.* New York: Century, [1927].

Simpson, M. G. *History of the Indo-European Telegraph Department.* London: n.p., 1908.

Shwadran, Benjamin. *The First Russian Revolution, Its Impact on Asia.* Englewood Cliffs, N. J.: Prentice Hall, 1962.

________ . *The Soviet Union and the Muslim World, 1917-1958.* Seattle: Distributed by the University of Washington Press, 1958.

Storey, Garham. *Reuter's Century.* London: Max Parrish, 1951.

Stuart, Donald. *The Struggle for Persia.* London: Methuen, 1902.

Sykes, Ella C. *Persia and Its People.* New York: Macmillan, 1910.

Sykes, Sir Percy Molesworth. *The Glory of the Shia World, the Tale of Pilgrimage.* London: Macmillan, 1910.

Sykes, Sir Percy Molesworth. *A Histiry of Persia.* 2 vols.; London: Macmillan, 1930.

Taylor, A. J. P. *The Struggle for Mastery in Europe.* Oxford: Oxford University Press, 1954.

Temperley, H. W. V. (ed.). *A History of the Peace Conference at Paris.* 6 vols.; London: H. Frowde, and Hodder & Stoughton , 1920-1924.

Thornton, A. P. *The Imperial Idea and Its Enemies: A Study in British Power.* Garden City, N. Y.: Doubleday, 1968.

Trumpener, Ulrich. *Germany and the Ottoman Empire, 1914-1918.* Princeton: Princeton University Press, 1968.

Ullman, Richard H. *The Anglo-Soviet Accord. Anglo-Soviet Relations, 1917-1921.* Princeton: Princeton University Press, 1972.

Upton, Joseph M. *The History of Modern Iran. An Interpretation.* Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1960.

Villiers, Alan. *Monsoon Seas: The Story of the Indian Ocean.* New York: McGraw-Hill, 1952.

Vreeland, Herbert Harold (ed.). *Iran.* New Haven, Conn.: Human Relations Area Files, 1957.

Walpert, A. *Morley and India, 1906-1910.* Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1967.

Ward, A. W. and G. P. Gooch. *The Cambridge History of British Foreign Policy.* 3 vols.; Cambridge: Cambridge University Press, 1923.

Watson, P.G. *A History of Persia from the beginning of the Nineteenth Century to the year 1858.* London: Smith, Elder, 1866.

Whigham, Henry James. *The Persian Problem; an examination of the rival positions of Russia and Great Britain in Persia, with som account of the Persian Gulf and the Baghdad Railway.* New York: Scribner, 1903.

Wilson, Lt. Col. Sir Arnold Talbot. *Persia.* New York: Scribner's, 1933.

________. *The Persian Gulf: An Historical Sketch from the Earliest Times to the Beginning of the Twentieth Century.* London: Allen & Unwin, 1928.

Wilson, Trevor. *The Downfall of the Liberal Party, 1914-1935.* Ithaca, N. Y.: Cornell University Press, 1966.

Winder, R. Bayly. *Saudi Arabia in the Nineteenth Century.* New York: St. Martins, 1965.

Woodruff, Philip. *The Men Who Ruled India: The Guardians.* New York: St. Martins, 1965.

Yeselson, Abraham. *United States-Persian Diplomatic Relations, 1883-1921.* New Brunswick, N. J.: Rutgers University Press, 1956.

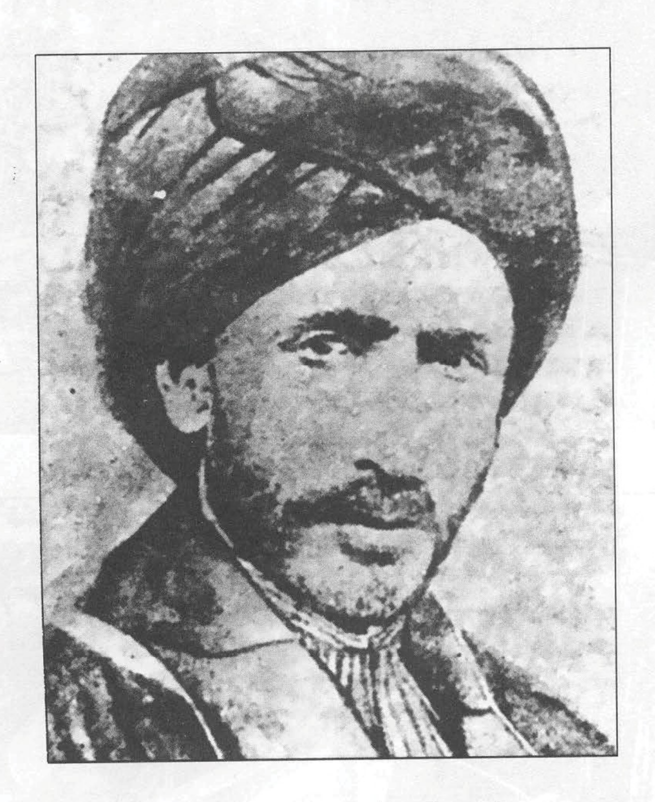
Zeine, Zeine N. *Arab-Turkish Relations and the Emergence of Arab Nationalism.* Beirut: Khayat's, 1958.

________ . *The Struggle for Arab Independence: Western Diplomacy and the Rise and Fall of Faisal's Kingdom in Syria.* Beirut: Khayat's, 1960.

ضمائم

اسناد تصویری





شیخ مزعل بن جابر، امیر محمره، متولد ۱۸۳۸م
وی در ۲ ژوئن ۱۸۹۷ در جریان توطئه‌ای که توسط برادرش شیخ خزعل طرح‌ریزی شد
در سن ۵۹ سالگی به قتل رسید. گفته می‌شود حکمرانی مزعل در خوزستان شانزده سال تداوم یافت.



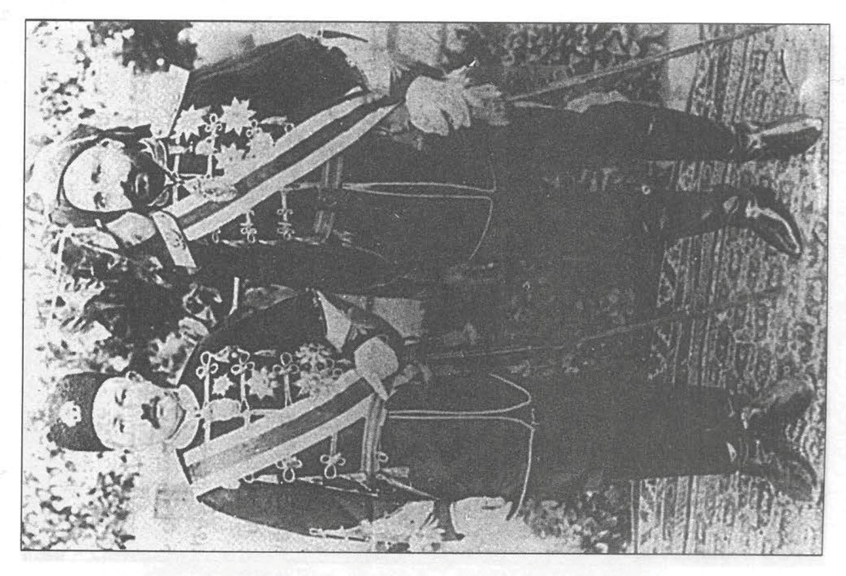
شیخ خزعل، حکمران خوزستان به روزگار اقتدار [۵۲۶۲-۱ع]



سردار اقدس با نشان‌ها و حمایل دولت بریتانیا



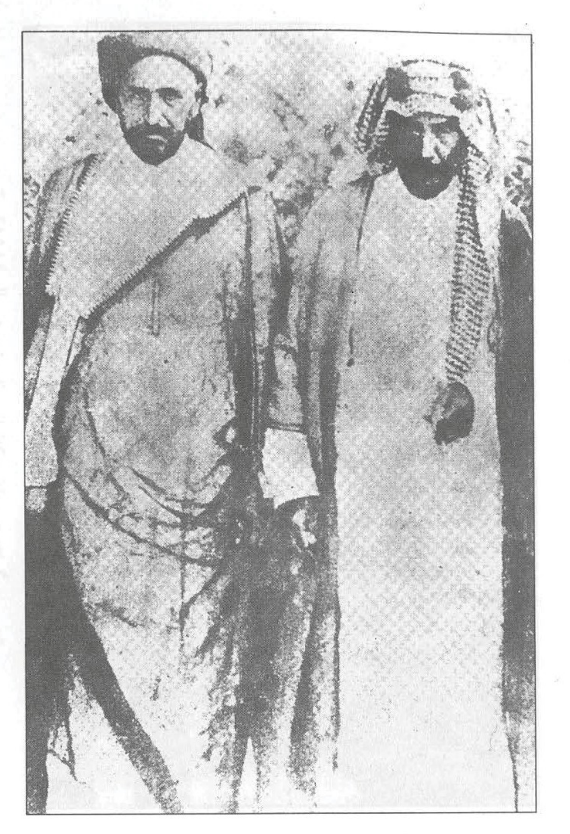
سر خزعل بن جابرخان، امیر محمره



خزعل و نظام‌السلطنه



خزعل و یکی از خان‌های بختیاری



از راست: شیخ مبارک، حاکم کویت و شیخ خزعل، حکمران خوزستان



شیخ خزعل در کنار ملک فیصل اول، بنیادگذار دولت عراق



از راست: سر پرسی کاکس، وزیرمختار انگلیس در ایران و شیخ خزعل



شیخ خزعل با پوشاک عربی: چفیه، عقال و عبا



نفرات شناخته شده از راست: سرپرسی‌کاکس، امیرعبدالعزیزالسعود، شیخ خزعل و شیخ جابر (امیر کویت)
تصویر برگرفته در خلال «کنفرانس کویت» به سال ۱۹۱۶ است



از راست: شیخ خزعل، سر پرسی کاکس، امیر عبدالعزیز و شیخ جابر



شیخ خزعل به اتفاق جمعی از مقامات عربی و عثمانی [۷۰۷۵-۱ع]



سید طالب نقیب و شیخ خزعل در کنار یکدیگر هنگام بازدید هیئت علمای فلسطین از محمره،
سپاه اهواز شیخ آماده برگزاری رژه است



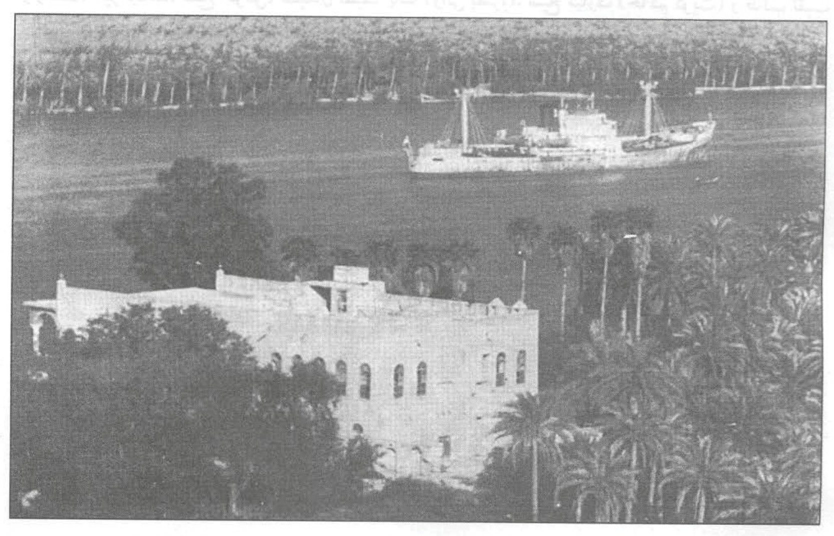
از راست: امیرمجاهد، شیخ خزعل، سلیمان نظیف پاشا (والی بصره)، شیخ مبارک (حاکم کویت) و طالب نقیب



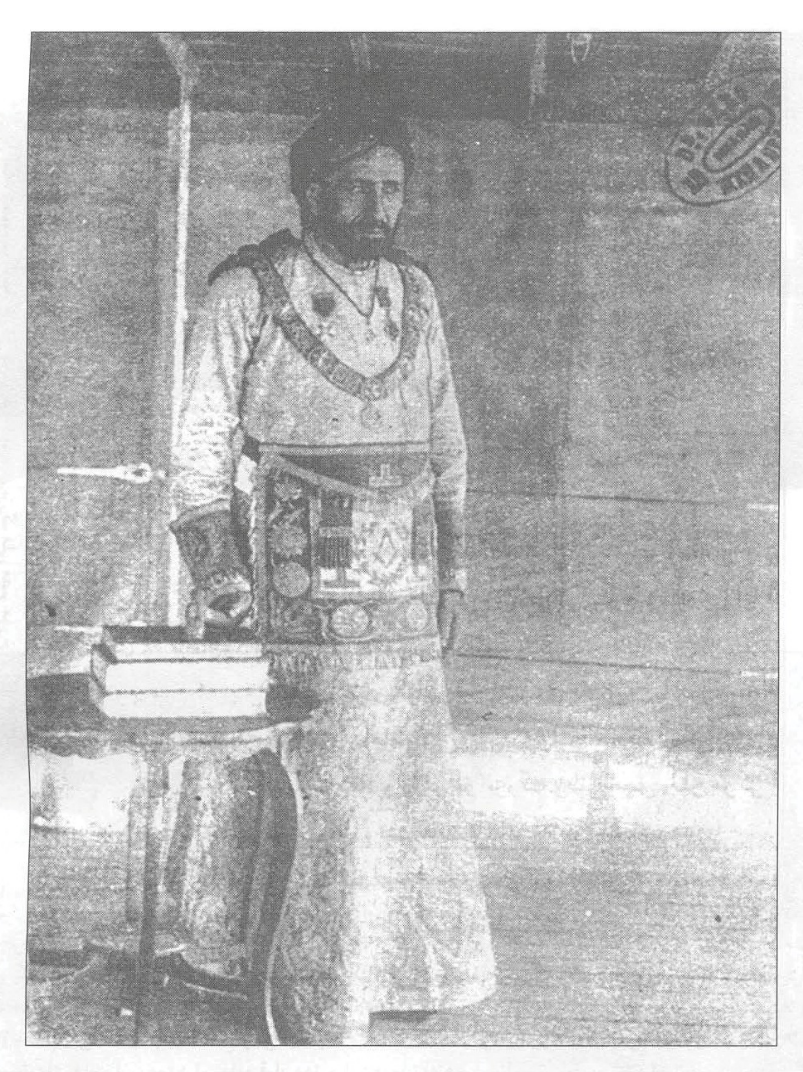
از راست: حاج محمدعلی بهبهانی (رئیس‌التجار)، سید طالب نقیب، شیخ خزعل، والی عثمانی و فرمانده نیروی دریایی عثمانی



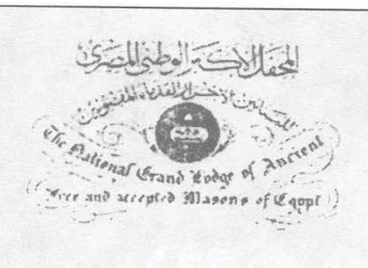
شیخ خزعل، فرمانروای محمره؛ دارای نشان فرمانده بزرگ امپراتوری بریتانیا و نشان شوالیه امپراتوری هند



کاخ آقاجعفر در منطقه سراجی شهر بصره، محل اجتماع شیخ مبارک، شیخ خزعل و طالب نقیب؛ به باور مقامات انگلیسی این سه مرد جاه‌طلب در صورت گردهمایی در مکانی بی‌شک مبادرت به توطئه می‌نمایند

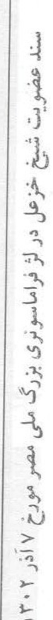


شیخ خزعل در لباس استادی فراماسون‌ها با نشان و حمایل ماسونی؛
به نوشته اسماعیل رائین در «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» (ج ۲، ص ۳۷۶)،
این تصویر از داخل کشتی ناصری خزعل‌خان گرفته شده است



ان الاخ المحترم الشيخ خزعل خان الحائز لدرجة الرئاسة ومن اعضاء محفل خزعل
نمرة ٢٦٣ التابع للمحفل الاكبر المصري قد ادى خدامات جليلة للعشيرة استحق بها
ان ينال امتيازا خاصا من امتيازات الشرف ولذلك منحه المحفل الاكبر
الوطني المصري النيشان الذهبي مكافاءة له على تلك الخدامات العظيمة
وصدر الترخيص منا للاخ المومى اليه بان يحمل هذا النيشان فى الاحتفالات
والمواسم الماسونية وقد حررت له هذه البراءة اثباتا لذلك
في مدينة القاهرة في

الاستاذ الاعظم　　　كاتب السر الاعظم


سند عضویت شیخ خزعل در لژ فراماسونری بزرگ ملی مصر مورخ ۷ آذر ۱۳۰۲

محفل بزرگ ملی مصر

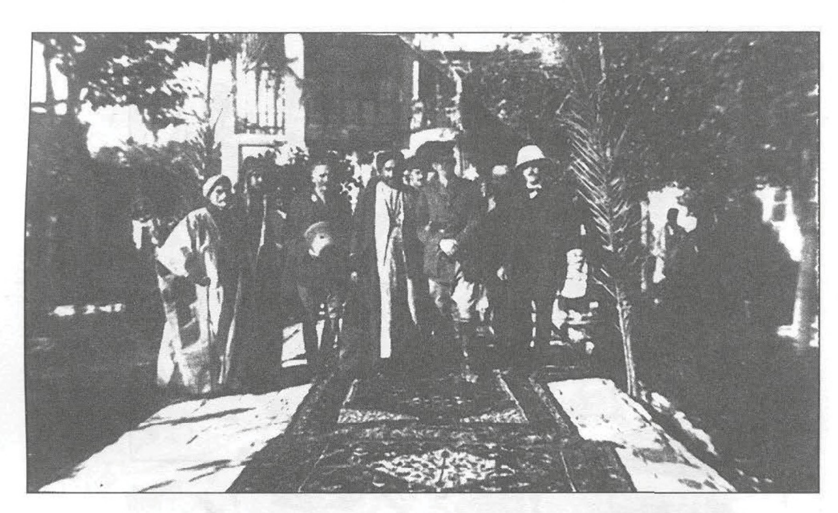
مرکز فراماسون‌های آزاده و درستکار　　　شماره ۳۲-۲

چون برادر محترم شیخ خزعل‌خان، دارنده درجه ریاست و از اعضای محفل خزعل شماره ۲۶۳ تابع محفل بزرگ مصر، خدمات شایان توجهی برای عشیره انجام داده است، از این‌رو شایسته دریافت امتیاز مخصوص شرف می‌باشد. بنابراین به مناسبت انجام این خدمات عظیم، محفل بزرگ ملی مصر، نشان طلا به او اعطاء می‌کند و اجازه مخصوص از طرف ما صادر شد که برادر مورد اشاره این نشان را در جشن‌ها و سنت‌های ماسونی، مورد استفاده قرار دهد و این فرمان به همین مناسبت تحریر شده است.

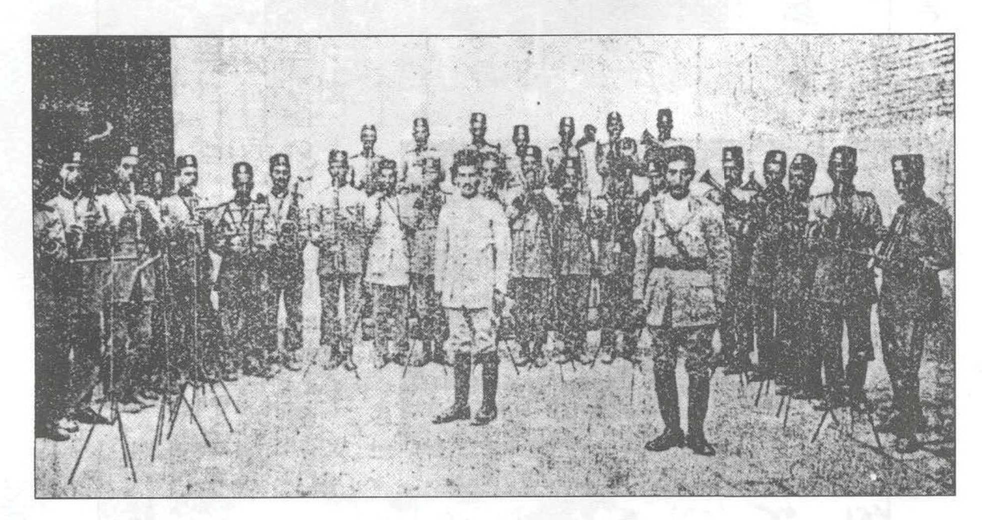
در شهر قاهره در روز ۲۸ نوامبر ۱۹۲۳

بزرگ دبیر　　　استاد اعظم

محمد رفعت　　　سیدعلی



شیخ خزعل به همراه جمعی از نظامیان و کارگزاران انگلیسیِ ازجمله بل.
در تصویر نفر اول از سمت چپ رئیس‌التجار است



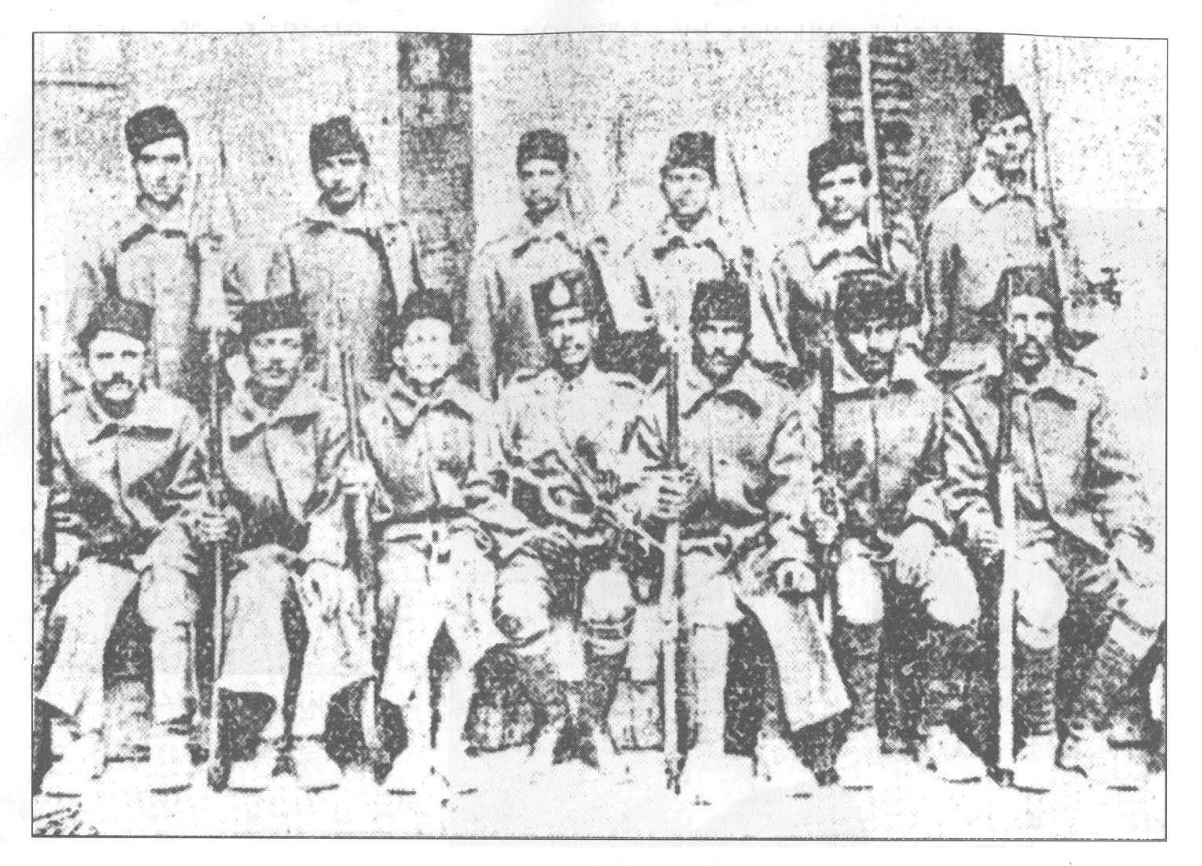
گروه موسیقی سپاه شیخ خزعل



جمعی از نیروهای گارد خزعل



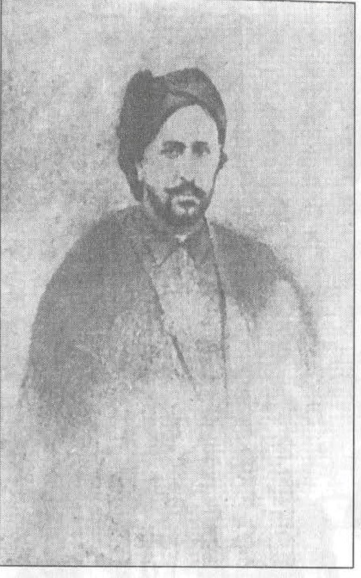
شماری از نفرات گارد خزعل

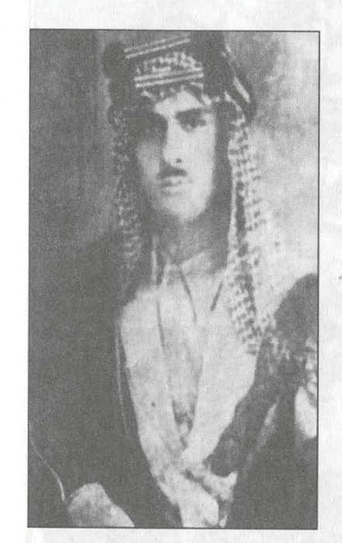
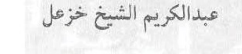


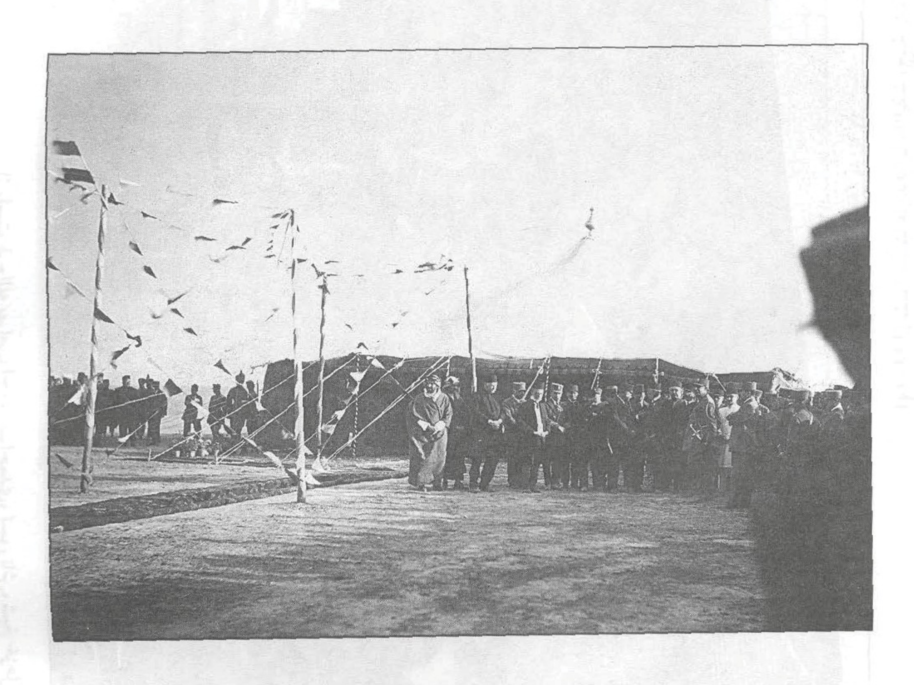
عده‌ای از سپاهیان خزعل

این تصاویر سه‌گانه در یک تراکت تبلیغاتی به دنبال بازداشت شبانه و انتقال شیخ خزعل به تهران، با اشاره به اسارت فرزندانش، توزیع گردید


عبدالحمید الشیخ خزعل


شیخ خزعل خان



عبدالکریم الشیخ خزعل

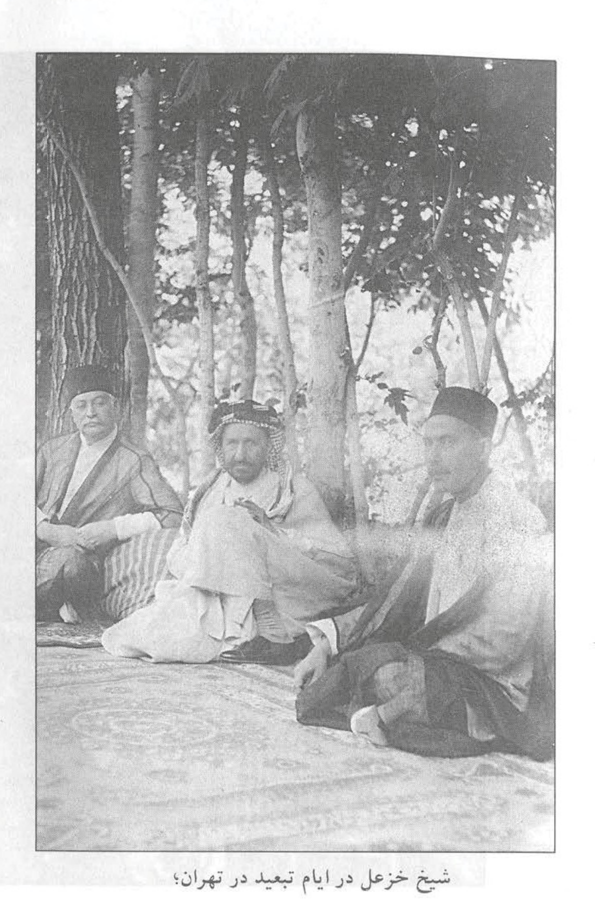


مراسم قرار دادن سنگ بنای راه‌آهن ایران

نفرات شناخته شده از راست: مرتضی یزدان‌پناه، عبدالحسین فرمانفرما، رضاشاه پهلوی، مهدیقلی هدایت، فتح‌الله پاکروان، حسین سمیعی، فرج‌الله بهرامی، حسین پیرنیا و شیخ خزعل [۶۸۵۲-۱ع]

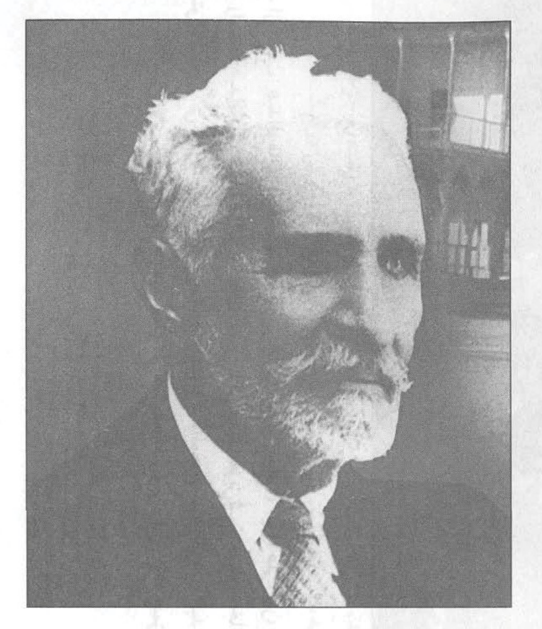


در تصویر از راست: فرج‌الله بهرامی، احمد امیراحمدی، تیمورتاش، شیخ خزعل، امیراعلم دیده می‌شوند [۸۱۶-۱ع]



شیخ خزعل در ایام تبعید در تهران؛

در کنار شیخ، شکرالله قوام‌الدوله نشسته است [۹۹۹-۱ع]



شیخ خزعل، حدود سه ماه قبل از کشته شدن
توسط مأموران شهربانی رضاشاه



محصلان دبستان خزعلیه

ایستاده از راست: عبدالوهاب شیخ موسی، درویش‌علی، عفیف (معلم)، میرزا علی‌اکبر، صبیح مصطفی

نشسته از راست: عبدالکریم شیخ خزعل، سلطان شیخ حنظل، عبدالعزیز شیخ خزعل، خانم فانیس و آقای فانیس (متولیان آموزشی مدرسه)، عبدالحمید شیخ خزعل، عبدالمجید شیخ خزعل، عبدالله شیخ خزعل.

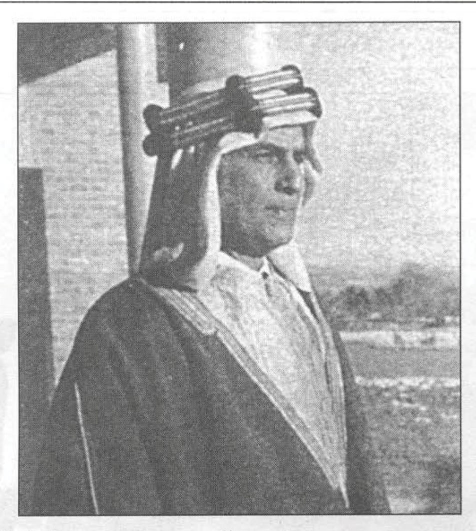
نشسته روی زمین: احمد الفیصل الخزعلی، محمد اغارنیس، علی فؤاد حمزه.



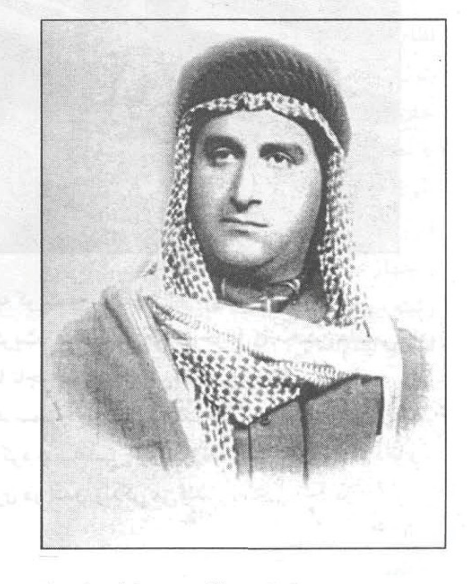
شیخ عبدالحمید، که ولیعهد شیخ خزعل به شمار می‌آمد. عبدالحمید، فرزند دوم خزعل گفته می‌شود به سال ۱۳۱۷ش/۱۹۳۸م در سن ۳۸ سالگی به طرز مشکوکی درگذشت

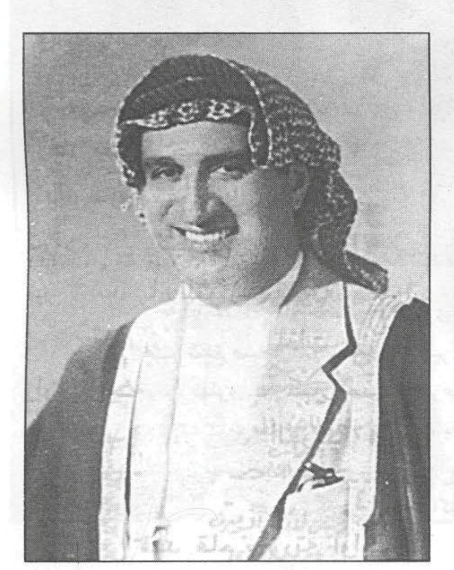


شیخ عبدالمجید، پسر چهارم خزعل و ملقب به سردار کشور، گویا در ۱۲۸۱ش دیده به جهان گشود



شیخ عبدالکریم، پسر پنجم خزعل. وی پیش از دستگیری پدرش نزد رضاخان گروگان بود. عبدالکریم مدت‌ها آجودان رضاشاه بود. او دارای دو زن بود، اولی، نجیبه نام داشت که مزعِل و سلمان از بطن او بودند. همسر دوم، ملک‌زمان، دختر بنان نوری بود که از او صاحب شش فرزند شد. گفته می‌شود عبدالکریم در سن ۷۶ سالگی در تهران روی در نقاب خاک کشید.





شیخ عبدالله، پسر ششم خزعل. وی به سال ۱۹۹۴م در لندن درگذشت



سفر محمدرضا پهلوی به کویت به سال ۱۳۴۷

در تصویر از راست: شیخ صباح السالم الصباح، امیر کویت، عبدالأمیر (فرزند خزعل)، محسن هاشمی‌نژاد، محمدرضا پهلوی، ابوالفتح آتابای، غلامرضا تاجبخش، دیده می‌شوند. [۴۵۱۵ - ۱۱ع]

عبدالأمیر به سال ۱۳۰۳ش متولد شد. وی سال‌ها بعد سمت آجودانی محمدرضا پهلوی را عهده‌دار شد. عبدالأمیر با یک زن لهستانی به نام سیسیلی ازدواج کرد و صاحب چهار فرزند (صلاح، ریچارد، دانا و کتایون) از وی شد. او اکنون در لندن زندگی می‌کند.

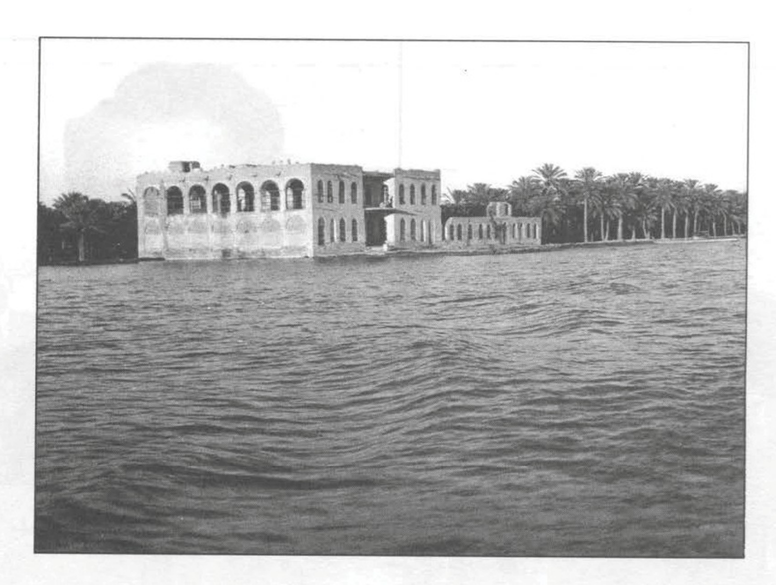


مهندس نظام‌الدین عامری [۷۰۶۷-۱ع]

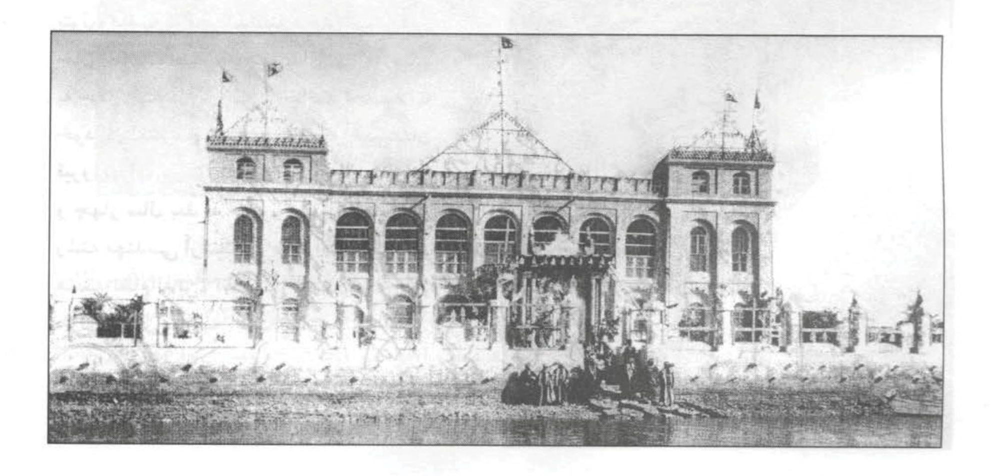
نظام‌الدین، سیزدهمین پسر خزعل از بطن بتول، ملقب به فخرالسلطنه دختر حسین‌قلی خان نظام‌السلطنه مافی به سال ۱۳۰۵ دیده به جهان گشود. وی پس از خاتمه تحصیلات خود در مدرسه جمشید جم و دبیرستان فیروزبهرام، در ۱۹۴۵م رهسپار انگلیس شد و چهار سال بعد به منظور ادامه تحصیل در رشته مهندسی آرشیتکت عازم آمریکا گردید. همسر نظام‌الدین، انگلیسی است که از وی دارای دو فرزند پسر است.



نظام‌الدین عامری



قصر مخروبه شیخ خزعل کنار اروندرود، نزدیک خرمشهر. عکس برگرفته در فروردین ۱۳۲۵ [۶۶۱۱-۱ع]



نمایی از قصر فیلیّه در پنج کیلومتری خرمشهر



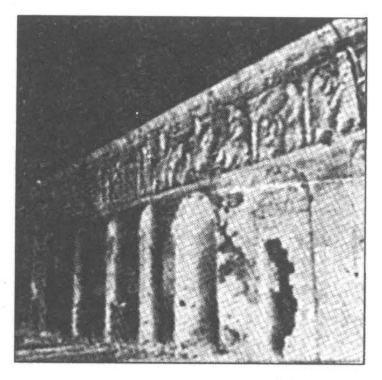
جنوب قصر «جمیله» شیخ خزعل در ساحل اروندرود [۲۶۷۰۱-۴ع]

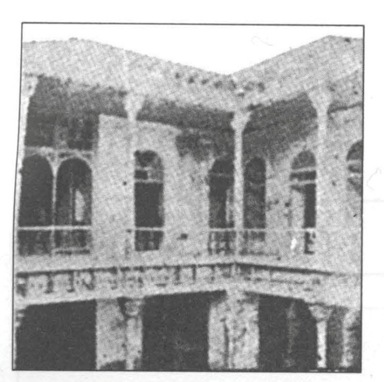


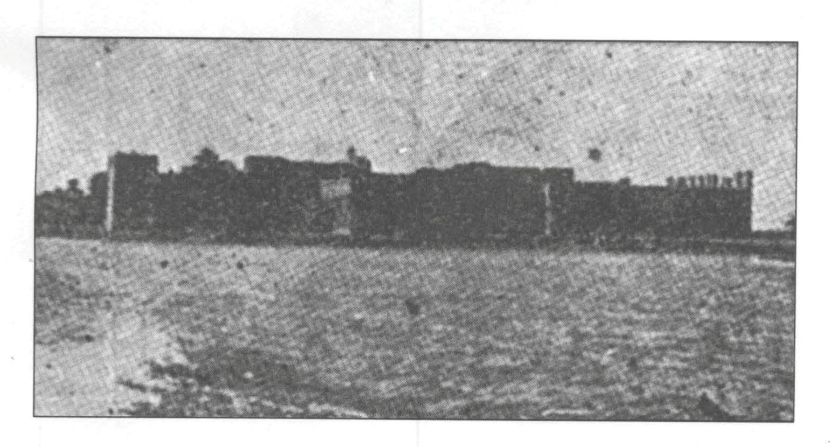
عمارت اندرونی قصر خزعل



سردر و جلوخان قصر خزعل، نمونه‌ای از ستون و سرستون‌های قصر خزعل


گچ‌بری‌ها و ستون‌های تالار پذیرایی
و مقر فرماندهی خزعل


عمارت «بیرونی» قصر خزعل یا جایی که
از ارباب رجوع پذیرایی می‌شده است


دورنمای یکی از قصرهای خزعل که پس از دستگیری و انتقال وی به تهران، مبدّل به پاسگاه ژاندارمری گردید.



ضمائم

فهرست راهنما



فهرست راهنما*

* در آماده‌سازی نمایه عمومی کسان، جای‌ها، نشریات، تشکل‌ها و موضوعات متنوع، آنچه مصطلح و شهره روز است ملاک کار واقع شد. همچنین به منظور ترادف الفبایی نام‌های لاتین از برخی مآخذ کمک گرفته شد؛ این موضوع در خصوص واژگان عربی نیز حتی‌الامکان رعایت گردید. (م)

از سدهٔ نوزدهم، گسترهٔ خلیج فارس و سرزمین‌های اطراف آن به ویژه ایران، اهمیت سوق‌الجیشی فزون‌تری یافت. از این‌رو شاهد تکاپوی امپراطوری بریتانیا به مثابهٔ یک ابرقدرت به منظور تثبیت جاپای خود در شبه قارهٔ هند، منطقهٔ خلیج فارس و جنوب ایران هستیم.

برآمدن شیخ خزعل در خوزستان، و اهمیت سیاسی، نظامی، بازرگانی این منطقه، نماد افزایش اقتدار انگلیس در ایران اواخر دورهٔ قاجاریه به شمار می‌آید.

خزعل آخرین فرزند حاج جابر، از اعاظم بنی‌کعب مدت ۲۸ سال فرمانروای خوزستان بود. وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و چرخشی که در خط مشی سیاست استعماری بریتانیا پدیدار شد، حکام محلی نیمه‌مستقل را قربانی رویکرد قدرتمندی دولت مرکزی کرد.

اثر حاضر که پایان‌نامهٔ دکترای مولف است برمبنای اسناد و مدارک آرشیوی بریتانیا تنظیم شده است.


ISBN 964635761-X
9789646357617


موسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران